

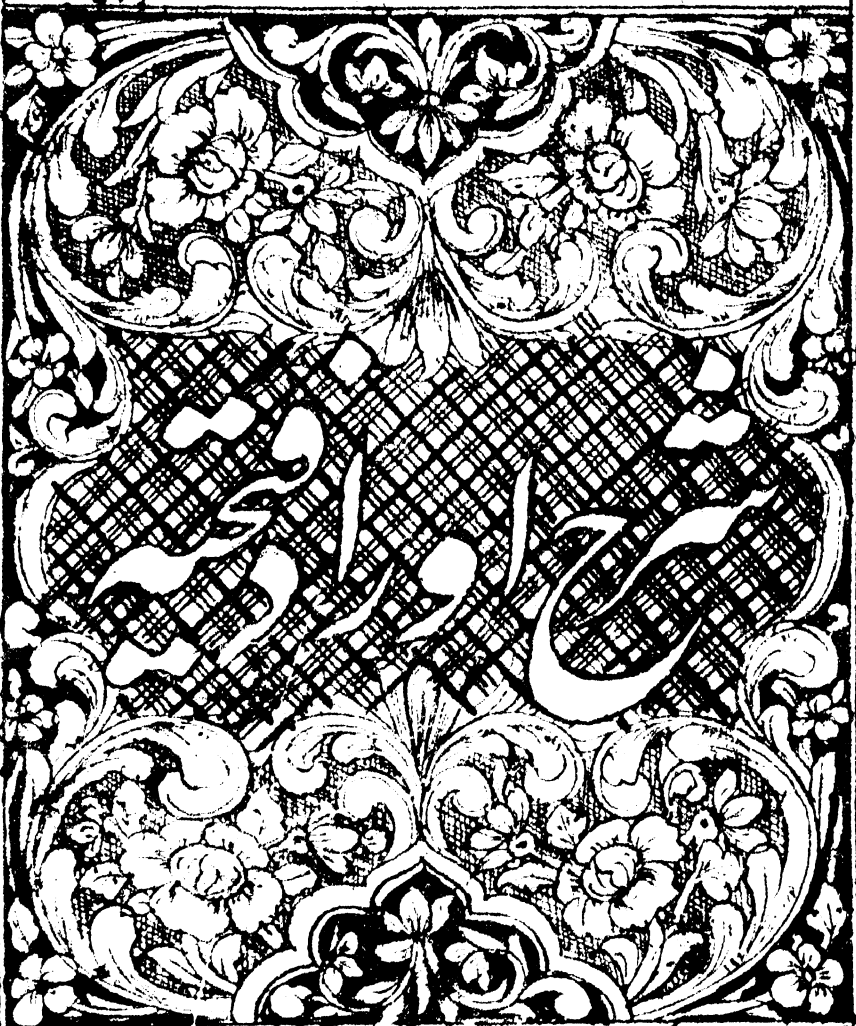
UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228996

UNIVERSAL
LIBRARY

بیتوضو قلم مستقیم و کلمات خوشنویس صاحب القلم

مفتاح خزائن بركات غیبیه و کلیب کنوز و سعادت لاریبیه



از تصنیفات ساک ساک طریق معنی کتبی محمد جعفر صفا جفری

در مطبع میثاقی نول کشور به قلم صاحب القلم



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الفتح الذي فتح على المستفتحين ابواب الفتوح وجعل الايراد والفتحية اوراد اللتر اكيب على النفس المبعوث
والعملوة والسلام على رسول محمد سيد اهل الارشاد وعلى آله وصحابه الداعين الى سبيل الرشاد ما بعد
همي گوید سالک بادیه پریشانی و سالک زاوئیه حیرانی محب طریق جیند و سری احقر عبدا و محمد جعفر
حجفری عن الله عنه پوشیده نماز که این اوراد فتیحه که منسوب است بحضرت قطب الاقطاب
وسلطان اولی الالباب واقاب آسمان هدایت و آن در وریاسی و رایت آن مقتدا حسنی
و آن مرشد صمدانی حضرت امیر سید علی مهدانی قدس الله سره العزیز و افاض علینا بهره و این اوراد
کثیر البرکات و عظیمة النعمیات و آیات بینات حضرت صمدیه و احابث صحیحہ حضرت مصطفویة
شاهد است صادق و برانی است ناطق بر جزالت حال کلمات لطیبات او و بر جلال و کمال
برکات و خاصیات او چنانکه در وقت تفسیر این کلمات شواهد و بینات ذکر کرده آید و دلیل
فضیلت و برهان عظیمت او همین بس که بصحت پیوسته که هر کلمه از کلمات زاکیات او سبب
فتح تپری از پیران طریقت بوده قدس الله تعالی اسرار هم که بران مداومت پهنموده و فتح خود را در آن

بنام تعالی

بنام تعالی

یافته وجه تسمیه او بفتح نیر بهمن است و این ضعیف گوید بیت هر که با ذکر خدا انس بگیرد شب و روز هرگز
 بود مرده صد ساله که روحش بختد هر که در فاتحه روز بختیه شرافت بدین شک نیست که قتلش قتلش نباشد
 و این کمینه وقتی حاضر بود در حلقه او را و بخدمت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتدا می باشد
 و آن مقبول ارباب اعتبار و آن مقبول راه آله حضرت شیخ عماد الدین قدس الله روحه العزیز که ناگاه
 از آن منت با دوهرفانی و محرم اسرار رحمانی ضعیف عجیب آید شد و حالتی غریب بوجود آمد و چون بعد از او را
 از سبب آن پرسیده شد فرمودند که اینچنین معلوم شد که بخت هر کلمه از کلمات این او را و جمعی از ملائکه
 تعین یافته که چون قاریان او را و آن کلمات رسد آن جمیع از ملائکه با قاریان موافقت نمودند و گواهی
 نمایند و در آن شناسی بکلماتی رسیده شد که از جانب حضرت حق سبحانه و تعالی جمع ملائکه آمد که همه مد و کاری
 کنید چون همه ملائکه با قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست و او و این صیحه ازین جهت بود و بالجمله بر کلمات
 و خاصیات این او را بسیار است اما چون الفاظ شریفه این او را و عربی واقع شده و هر خواننده را
 قوت آن نیست که استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکه آنچه بر زبان بگذرد و دل از آن
 غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکه آنکس بقباب نزدیکتر است از ثواب چه رسد زیرا که اگر کسی روح
 با و شاهسی مجازی لفظی ذکر کند که معنی آن نداند و آن بادشاه بران حال مطلع گردد و هر آینه در محل غضب
 باشد زیرا که از حسابی نگرفته و در مدح او لفظی چند کیف ما اتفاق و روح کرده و شکر نیست که این عمل
 مشهور سنجیده و استنزا است پس چون باشد حال آنکس که توجه ببادشاه حقیقی نماید و با و سخن گوید و اظهار
 و بد کند و داند که چه میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نمود که الفاظ شریفه او بر وفق
 آنچه از کتب تفاسیر و شرح احادیث و کتب لغت مفهوم میگردد و تفسیر کرده میشود تا باشد که از آن آوونی
 که از خمیازه عشرت و از نشاء شراب محبت سبب تعقل معانی عبارات شریفه او و او را کلمات
 و اشارات لطیفه او بر قلوب مستمان آید و بر اسرار سالکان این راه فالین شود و جبره بکام جان این
 لب تشنه زلال وصال و این آرزو مند وصال لایزال برسد مصرعه و لارض من کاس الکرام ضعیف
 بیت و لاز میگرد بار و زو شب گدائی کن + بود که در دشمنان جویعه با خشنند + و از جمله اخباری
 که و ال است بر فضیلت ذکر از نماز با مداومت آمدن آفتاب آن حدیث است که در سنن ابی داؤد
 وارد شده که گفت پیغمبر علیه السلام که هر آینه این که بنشینیم با جماعتی که یا کنند خدا را بر عرض اول نماز نماند

تا بر آمدن آفتاب و دست راست نزدیک من ازین که از آنکس چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
و نیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد نماز با مد اورا در جماعت و بعد از آن
بنشیند و یاد کند خدایر اسمحانه تا بر آمدن آفتاب بعد از آن بگذارد و در رکعت نماز باشد اورا ثواب
حج و عمره تامه تامه و در صحیح مسلم آمده که نیست که بنشیند قومی که یاد کند خدایر اسمحانه مگر این
که اعطای کند ایشان را ملائکه و فرود گیرد ایشان را رحمت و فرود آید بر ایشان سکینه یعنی ثبات و قرار
دل و یاد کند ایشان را حق سبحانه و تعالی در جماعتی که نزد پروردگار نروند و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که خدایر اسمحانه فرشتگان اند سیر کنند و گردنده که فاضلان ملائکه است طلبند
مجلسهای ذکر را پس هر گاه که یافتند مجلس که درومی ذکر است می نشینند با ایشان و می پیچند بیالها
خود تا پریشانند میان خود میان آسمان و نیا و هر گاه که پریشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملائکه و بر آید با آسمان کیفیت پرستش سبحانه و تعالی از ایشان و حال آنکه او دانا
تر است از کجا آمدید گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر میگویند و لا
االه الا الله میگویند و حمله تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گوید چه می طلبند از من گویند می طلبند از
تو بهشت گوید آیا دیده اند بهشت مرا گویند فی ای پروردگار گوید بطریق تعجب که چون باشد اگر
بنیند بهشت را گویند امان می طلبند از تو گوید از چه امان می طلبند از من گویند از تو گوید آیا آنها
دیده اند و تو را گویند فی گوید آیا چون باشد اگر بینند و تو را گویند ملائکه که آمرزش میخواهند از تو
گوید که آمرزیده ام ایشان را و بد اوم آنچه می طلبند و امان و امان ایشان را از آنچه امان میخواهند پس
گویند ملائکه که ای پروردگار ما در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گارست
که میگذشت اینچنین بنشیند ایشان گوید پروردگار که آمرزیدم یعنی ویرانتر بنشیندم و این نیز قومی اند
که بدبخت نمی باشد بسبب ایشان امت ایشان بدبخت نارخندان باغ را خندان کند بد صحبت
مردانت از مردان کند که کوفه سنگ خاره مر مشومی بد چون بصاحب رسی گوهر شومی بد هر حال از
حال ایشان حال شده بد کنس آنجا رفت نیکو فال شده و در موطای امام مالک و سند امام احمد حنبل و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم که آیا خبر میکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلندترین اعمال شما در درجات شما و بخیرترین که بهتر است

شماره از نطقه کردن زرد نقره و پیزی که بهتر است شمارا که رسیدن با دشمنان خود که کافران اند
پس بنشیند شما گردنهای ایشان را یعنی شما غازی می شوید و بنشیند ایشان گردنهای شما یعنی
شما شنید شوید گفتند بل یعنی خبر کنید ما را قال ذکر الله یعنی گفت که این آن چیز که همه مدح کردم
اورا ذکر خداوند است سبحانه و در سند امام احمد و سنن ترمذی آمده که از پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم پرسیده شد که کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبه تر نزد خدا می سبحانه روز
قیامت گفت آنها که بسیار یاد کنند خدا را سبحانه و باز گفته شد که یا رسول الله کیست عاقل
در راه خدا می سبحانه گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کافران و مشرکان تا که گشته شود
وزنکین شود بخون تحقیق که ذکر خداوند سبحانه افضل است از رومی درجه و باید دانست
که در خبر است که هر کلمه که در و ثوابی است چون بدر آید از دستان بنده حضرت حق سبحانه اورا
مرغی بسازد که نام آن مرغ همین کلمه است مثلاً اگر سبحان الله گوید نام او سبحان الله باشد و آن
مرغ همیشه ثناء حق سبحانه گوید و گوینده خود را نزد حق سبحانه و تعالی بیاورد و ثواب آن شمار آن
گوینده را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس الله اسرار هم آمده که روزی شخصی در دریا
افتاد و لسی دست و پای زو و سعی بلیغ نمود که خود را بکنار دریا رساند متوالست پس در وقت
این کلمه بر زبانش بگذشت که ذلک تقدیر العزیز العظیم یعنی اینست تقدیر خداوند و انا چون
این کلمه بر زبانش بگذشت فی الحال دید که مرغی رسید و چنگ دروسی زد او را در کنار دریا
نهاد و خود و در تربت است آن شخص در آن حال پرسید که تو چه مرغی که با من اینچنین کار کردی
آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العظیم استغفر الله العظیم سبحان سبحان یعنی آمرزش میخواهم از
خداوند بزرگوار بدانکه معنی استغفار طلب مغفرت است و معنی مغفرت شتر است یعنی
پوشیدن پس معنی استغفر الله العظیم بحسب تحقیق این باشد که میطلبم از خدا می بزرگوار
سبحانه پوشیدن گناهان خود را تا ظاهر نگردد بر غیر در دنیا و آخرت و تیر باید دانست که این
معنی یعنی شتر گناه معنی استغفار اهل ظاهر است اما استغفار کاملان و ارباب سلوک عبارت
است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شود تا معنی فنا که شور است بحق
سبحانه زهولست از ما سوسی محقق گردد پس طالب فنا و شتاق فنا گوید استغفر الله العظیم یعنی

البته گناه او را بیامرز چنانکه گفته و من بعین سوؤ او بطلم نفسه ثم يستغفر الله سبحانه و تعفو راجعاً یعنی هر که آن واقعه شود گناه و صغیره الهی کند بر نفس خود بگناه کبیره بعد از آن آمرزش خواهد از خدای سبحان می یابد خدا بر سبحان آمرزنده و رحمت کند و رحمت حق سبحانه عبارت است از انعام او و پس درین قول که یجد الله غفوراً رحیم اشارت است بکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بجهال بنده زیرا که بان گفتا مکر و کبیره او را غفوراً بلکه گفته یجد الله غفوراً رحیم یعنی چون استغفار کند بان گفتا نکنم که گناه ویرا بیامرز بلکه بران آمرزش که مطابق است بنفیر ایم و انعام و اکرام نیز نمایم چنانکه با و شاهی گناه زندانی بخشید و خلعت نیز پوشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه و تعالی که اسی بندگان سرزنش کند که گناهان او را بیامرز و در روز من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوید از من تا بیامرزم شمار و در امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیطان گفت سوگن ازت تو ای پیغمبر که من که همیشه گمراه سازم بندگان ترا مداوم که ارواح و اجساد ایشان باشد پس گفت پیرو تو که سوگند ازت و جلال من و به بلندی مرتب من که همیشه بیامرزم ایشان را مداوم که آمرزش خداست از من و در مختصر حصین آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نوید حق سبحان و تعالی برای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه یکسکه نیک کامل و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار باشد از آن کس استجاب از دعوت اند و از آن کسانی که رزق و اوده می شود بواسطه ایشان تمام اهل زمین را و نیز درین کتاب آورده از صحیح ابن حبان و سنن ابی داؤد و در مشکات نیز آورده از سنن امام احمد و سنن ابی داؤد و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که ملازمت کند استغفار را اگر داند خدای سبحان از برای او و س از هر تنگی جایی بدر آمدن و از هر اندوهی کسادی و سوزی رساند او را از جایی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار احادیث بسیار است که اگر ذکر کرده شود تجویل می انجامد و لیکن باید دانست که گناهی که با استغفار آمرزیده نشود گناه است که تعلق بجز الله داشته باشد و آن نیز و رای نماز و روزه فرض باشد اما اگر در حق عبد باشد آن توبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی که پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

جنازه آوردند گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سوینا رکعت
 آیا گذاشته است چیزی گفتند فی بروی نماز نکرده گفته اند این نماز تا کردن بجهت آنست که نماز جنازه
 استغفار است میت را و حق عبد با استغفار دفع نیشو و هر گاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 دفع نکت حق عبد از کسی پس کدام استغفار دفع خواهد کرد بلکه حق عبد از کسی بیج سبب
 دفع نشود و بنیر از او ای و یا باستحلال از صاحب حق و نیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش
 آنست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه کینه بت طعام میخورد و بعد از آن دانسته که این طعام حق
 عبد بوده پس امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرد
 که آن طعام فرو آمده و در بعضی اخبار آمده که بعد از آن امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 گفت که اگر آن طعام فرو نمی آمد چندان زور میکردم که رو دای من فرو آندی پس هر گاه که
 صدیق اکبر رضی الله عنه که افضل امت است و مقدم ارباب مشاهده است حق عبد مباح
 نباشد دیگر که خواهد بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم که پناه بگیرم بخدا
 سبحانه از کفر و از دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را بحق
 عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم امر دیده میشود و رشید را هر گناهی
 که هست غیر از دین پس هر گاه که شهادت کفارة حق عبد نشود و دیگر کدام سبب و خلعت کفارت او
 شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و سنن امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 نفس مومن متعلق است بقرض او تا آن زمان که او کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده
 که صاحب بن اسیر است شکایت میکند بخدای سبحانه از منتهای در روز قیامت و در سنن امام احمد
 و شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم که سوگند بان خدای که نفس محمد بیدار است
 که اگر کشته شود در راه او باز زنده شود و کشته شود در راه او باز زنده شود و کشته شود در راه او حال آنکه
 باشد و رذمه او حق غیر نمی در آید و در بهشت تا زمان او اگر در آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی
 که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم گفت آیا میدانید که مفسس چیست گفتند
 مفسس در میان ما آنست که نیست او را در هم و نیست او را متاعی پس گفت مفسس از امت من
 آنست که بیار و روز قیامت نماز و روزه و زکوة و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت بنا کرده

کے راو خوردہ باشد مال کسے را ورینتہ باشد خون کسی را پس داده شود این صاحت حق
 از عکسای نیک او دیگر را از نیکیمای او پس اگر تمام شود نیکیمای او پیش از نیکه داده شود و آنکه
 او اگر دہ شود آنچه بروی است گرفته شود از گناہان صاحبان حق و انداختہ شود بروی و بعد از آن
 انداختہ شود او را در دوزخ و نیز وصیح مسلم آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ البتہ قصاص
 طلبیدہ میشود برای گو سفندی بے شاخ از گو سفند شاخ دارد و در کتاب شعب لایمان آمدہ از
 عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما کہ گفت شنیدم از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گفت ہر کہ بخورد
 جامہ بدہ درم و دروی یک درم حرام باشد قبول نمیکند حق سبحانہ و تعالی نماز را از وی مادامی
 کہ آن جامہ بروی باشد و در سنن ترمذی آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرسد بندہ
 باین مرتبہ کہ باشد از متقیان تا باین مرتبہ نرسد کہ ترک کند چیزی را کہ باکی نیست دروی
 از س چیز می کہ دروی با کست منقولست کیکی از سلاطین نزدیک حضرت سلطان الطریقہ و
 برہان الحقیقہ مر یوب الطاف سجاتی ابوالمکارم حضرت شیخ علاز الدولۃ السمنانی قدس اللہ تعالی
 روحہ العزیز آہومی فرستاد و سلام رسانید و نیاز مند می نمود کہ این گوشت صید است بخورد یک
 خلاست حضرت شیخ قدس سرہ گفت کہ مرادین حال سخن امیر نوروز یا آمد کہ آن وقت کہ در
 خراسان بود من بزیارت مشہد طوس رفتہ بودم و او شنید و با پنجاہ سوار از عقب من بیامد و گفت
 میخواہم کہ مادامی کہ در خراسان باشی با تو باشم چند روز با وی مصاحب فنا و کیر و ز آمد و دو
 خرگوش آورد و گفت کہ من خوردہ ام بخور گفتم لاین گوش خرگوش است ہر کس کہ زودہ است بخورد
 من نخواہم خورد و گفت چہ گفتم بقول امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ حرام است چون از یکی بزرگان
 او را حرام داشتہ است نا خوردن آن بہتر است بوقت و روز دیگر بیاید و آہومی بیامد و گفت
 این آہومی را من زودہ ام بہ تیری کہ خود ترا شنیدہ ام و بد اسپیش نشستہ بودم کہ از پدران باور قدیم
 پیش از غارت تخم بر تخم بار سیدہ است گفتم این همان حکایت ولانامی جلال الدین کرمانی است
 کہ یکی از امرای مقبول کہ در حوالی ہمدان نشستہ بود با وی دعوی اہل بیت میکرد روزی پیش وی
 درآمد مرغابی بہناد و گفت این را باز من گرفتہ است و حلال باشد مولانا تناول فرماید مولانا
 گفت سخن در مرغابی نیست سخن در ان است کہ باز تو دوش مرغ کہ ام پیروزن خوردہ است

این نقل کہ شاہ از امام
 جعفر صادق رضی اللہ عنہما
 در باب خوردن خرگوش
 مذکور کردہ است علیہ السلام
 نیست از کہین شیخ عبدالرحمن
 الکحل الدہلی کہ فرمودہ است
 علیہ السلام در خرگوش
 نقل کردہ کہ گوشتش
 قویست در عین نجاری
 و ابلجی را و در ترمذی
 اندو کہ از گوشت صلی
 علیہ السلام کہ فرمودہ
 است کہ اگر کسی
 از حلالہ شیخ
 صاحب درم غلہ

بر دارو بیره که لایق شماست و اسپ تو نیز تا دوش جو کد ام مظلوم خورده است امروز او با قوت
 دیدن حاصل آمده است تا تو در شپت او آهوی توانی زود مرا خوردن او را نباشد منقولست
 از شیخ شبلی قدس الله روحه صاعنیز که او در زمان وفات خود میگفته بر من بکیرم مظلوم است و چند
 هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بردلی من ثقلی ازان گران تر نیست الهی
 لا اله الا هو صفت بعد از صفت است مراد الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظه ربط این صفت
 بموصوف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخواهم از خداوندی که نیست معبود برحق مگر او و فقط
 آنکه بحسب اصل وضع بمعنی مطلق معبود است اعم ازین که معبودی برحق باشد یا بغیر حق همچون
 اصنام مشرکان اما مراد از وی در اکثر مواضع استعمال معبود برحق است و اکثر مواضع ازان جهت
 گفته شد که آله را در قرآن گاهی برهنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیه که در آنجا
 من دون الله اعلم من غیر من زیرا که درین آیه معبود بحق راست نیست و قاضی در
 تفسیر قاتمه گفته و الا له فی الاصل لکل معبود ثم غاب علی المعبود بحق و نیز محقق تفتا زاتی در موطا
 افاده کرده که اگر آله در کلمه طیب بمعنی مطلق معبود برحق بود کذب لازم می آمد درین کلمه زیرا که
 اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحان
 و اگر گفته شود که اگر معنی معبود بحق باشد لازم می آید که شرک بگفتن کلمه طیب مومن نشود زیرا که
 معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحان نه آنکه نیست معبود اصلا غیر از خدای سبحان
 پس لازم نیاید از کلمه طیب نفی الوهیه باطله پس مشرک باین کلمه مومن نشود گویم معبود بحق معنی معبود
 مستحق عبادت است و آله باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشد پس هرگاه که شرک گویند نیست معبود بحق
 غیر خدای سبحان گویند گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحان پس رجوع کرده باشد
 از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گرد مومن و تفصیل و تحقیق درین مقام اینست که مستحق
 عبادت پیش ما غیر از یک ذات نیست و از مشرکان مستحق عبادت متعدد است یکی آنکه مای
 پرستیم و دیگر اصنام بجهت تو سل ایشان باینها بسوی مستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
 دو باشد یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهت تو سل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
 که گویند نیست مستحق عبادت اصلا مگر خدای سبحان لازم آید که مستحق مطلق مستحق در خدای سبحان نیست

کہ این صفت است ایمان است دیگر آنکه میتواند که لا اله الا الله و تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
 با آنکه عظیمی که از اسماء اله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبه معبودیت است
 خاصه معبودیتی که بر حق باشد و خاصه معبودیتی بر حقی که در و شرک نباشد و باید دانست که گفته
 معنی لغوی آنکه که در کلمه طیب مناسب غیر سالکان و غیر کاملان است اما سالک اگر مبتدی
 باشد باید که لا اله الا الله باین معنی گوید که نیست موجودی مگر الله و اگر متوسط باشد باین معنی
 گوید که نیست مطلوبی مگر الله و اگر کسی منتی باشد باین معنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
 اما وجه تخصیص مبتدی بمراد آنست که کسی راغب چیزی باشد و با سبب تحصیل او دست نزنده
 باشد او را مجرد خواهش و آرزوی باشد و او را طالب نیگوید چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
 و بگشتن بر نحو است او خواهند و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون بر سعی سالک در
 ابدار سلوک چندانی ثمره مترتب نشده گویا او هنوز دست با سبب تحصیل نزنده است پس
 او خواهند و آرزو برنده باشد و حضرت حق باین معنی مراد او اما متوسط چون بر سعی او بعضی از فوائد
 کلی مترتب گشته سعی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه مطلقاً
 او و امانتتی را چون در نهایت مقامات مکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
 او بالکلیه بر خرواسته شده و حقیقت حق ایقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را بجای
 وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجعلنا من الواصلین بمراد هم
 و من الغائزین بطلو بهم و من العارفين بمن لا اله الا هو و دیگر بدانکه لا اله الا هو کلمه توحید است
 و معنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکر لا اله الا الله است و سبب فضیله او از سایر
 اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او شتمل است بر اسم ذات
 و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پایه تراز و قیامت نندهرین در پایه دیگر از گناهان
 که مادیون شرک است نمانده شود با اسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد و از آخر حدیث
 بطبارقه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گران منی آید با وجود اسم الله چیزی
 فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه سبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسومی الله چنانکه بعد از این خواهد آمد و فضیلت
 ثانی آنست که او دلالت میکند بر نفی شریک که سبب نعمت ایمان شرعی است که آن سبب
 عصمت جان و مال است در دار دنیا و سبب خلاصی است از خلود و در نار و در عقیب و فضیلت
 رابعه آنست که تکرار او شجر الطی که معلوم است نزد ارباب طریقت فتح ایمان شهودی است
 که مقصود و مطلوب همه سالکان و روندگان راه حق است و فضیلت اولی و ثانی اگر چه مشترک است
 میان او و میان سایر اذکار و فضیلت ثالثه و رابعه خاصه اوست که از هیچ ذکر می آن حاصل
 نشود پس این کلمه از دو جهت افضل از کار باشد و در مصابیح و مشکوٰۃ آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم
 تر آن گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من همه بندگان تو بگویند من
 میخواهم که چیزی مخصوص گردانی برای ما گفت که ای موسی اگر نهدت آسمان و ساکنان او را و
 زمین را نهاده شود در یک پله تر از و لا اله الا الله در یک پله تر از وی دیگر هر آینه میل دهد آنرا لا اله
 الا الله یعنی گران تر آید از آنها لا اله الا الله در تنبیه القائلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم هر که گوید لا اله الا الله بد آید از دمان وی مرغ سبز که بر وی باشد و وبال سفید مرصع بدرد
 یا قوت پس بد آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پست در زیر عرش مثل
 آواز زنبور عسل پس گفته شود او را که ساکن شود یعنی آواز مکن گویدنی تا آن زمان آمرزیده شود صاحب
 من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود برای این مرغ هفتاد زبان که آفرینش
 جوید برای صاحب خود تا روز قیامت و هر گاه قیامت بیاید این مرغ بیاید و بگیرد دست صاحب
 خود را و بکشد او را بسوی بهشت و باید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در ذمّه او
 نباشد و اگر گفته شود که چون صاحب مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایده استغفار این مرغ
 برای صاحب خود تا روز قیامت میگویم فایده استغفار بعد از مغفرت رفع درجات است چنانکه
 در مشکوٰۃ آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بلند سازد حضرت حق سبحانه
 درجه را از برای بنده چنانکه بنده صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار من گنج است
 مرا این در چه پس گوید خدا می غزوجل که بسبب استغفار فرزند تو پس ازین حایت معلوم شد که کسی

صالح و بگینہ باشد استغفار کردن در حق او سہب فتح و رجا و میگردد و یا گویم استغفار او
 بعد از مغفرت صاحبش میتواند کہ بجهت گناہان آئینہ صاحبش باشد بجز حقوق عباد باشد کہ در سہاد او باشد ^{بالتبت}
 کہ طلبہ از حضرت حق سبحانہ تعالیٰ از باب حقوق را چیزی و مدالرج بہشت چند آنکہ راضی شوند
 و معنی استغفار از جہت حقوق عباد آنست کہ طلبہ حضرت حق سبحانہ از باب حقوق را چیزی
 و ہذا بہشت چند آنکہ راضی شود و نیز بہجت رسیدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ
 ہفتاد ہزار بار لا الہ الا اللہ بخواند از آتش دوزخ نجات یابد و بعضی روایت آمدہ کہ اگر او گرداند
 خود را از آتش دوزخ بچین بہر کہ بخشد ثواب ہفتاد ہزار بار لا الہ الا اللہ را آنکس نجات یابد
 ز آتش دوزخ و در لفظیات در ذکر شیخ ابوالبیح مالتقی آورده کہ در حدیث بنوی دارد است
 بان معنی کہ ہفتاد ہزار بار کلمہ لا الہ الا اللہ گفتن را نجات گویندہ با آنکس کہ آنرا بہ نیت وی گویند
 اثر تمام است شیخ ابوالبیح مالتقی قدس سرہ گفته است کہ من این ذکر ہفتاد بار گفته بودم ولیکن
 بنام کسی مستعین ساختہ بودم تا روزی بر مایدہ طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کو و کے
 صاحب کشف بود در آنوقت کہ آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاہ بگریست گفتندش چرا
 گریستی گفت اینکہ دوزخ را مشاہد میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابوالبیح گفت
 و رباطن با خود گفتتم ای بار خدایا تو میدانی کہ ہفتاد ہزار بار کلمہ لا الہ الا اللہ گفتہ ام آنرا بجهت آزادی
 ما در این کودک از آتش سعین گردانید چون من این نیت را با صل خود تمام کردم آن کودک بخندید
 و بپاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم کہ از آتش دوزخ نجات یافت الحمد للہ پس در طعام خورد
 مشغول شد بان جماعت شیخ ابوالبیح میگوید کہ ہر اصحت جبر بنوی درین باب از کشف آن کودک
 شد و صحت کشف آن کودک جبر بنوی تمام شد کلام نفی شود و گیر باید ہست کہ فائدہ کلمہ طلبہ آنست کہ حضرت حق سبحانہ
 بتوجید ما واحد گردوزیرا کہ او واحد است و رذات خود و محتاج بتوجید کسی نیست بلکہ فائدہ توجید
 راجع بہ بندہ است کہ بندہ بگفتن این کلمہ موحد و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست کہ تکرار این کلمہ
 چند آنکہ بگذشت در بیان فضایل او تا شیری عظیم است و در صقالت قلب و طور غیبیات و تجلی
 ذات مقدس حضرت حق سبحانہ و ازین جہت است کہ مشایخ طریقہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہسم
 این کلمہ را اختیار کردہ اند از میان سایر اذکار و سالکان متوجہ ذات اقدس را تبرکہ امین

کلمہ مع شرایط معروفہ امر کرده اند تا انوار قلبیہ و معارف یقینیہ بظہور آید چنانکہ عزیز می گفت
 بیت بر تخت وجود سر کہ شاہنشاہت ہا اور اسوی عالم حقیقت راہ است ہر نور یقین
 کہ در دل آگاہ است ہا از گفتن لا الہ الا اللہ است ہا از کلمات لطیبات انفس زکیات
 حضرت مرشد صدیقی و آن مقتدای بقایق حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی است قدس اللہ سرکہ
 اسی آنکہ تراغم جمال و جاہ است ہا اندیشہ باغ و مرغ و خد متگاہ است ہا ماسو و شگان عالم
 تجریدیم ہا ماراغم لا الہ الا اللہ است ہا حضرت سلطان المتاخرین و سلالہ المتقدمین و
 آن ہای ہمایون سایہ حضرت شیخ نجم الدین دایہ قدس سرہ فرمودہ اند بیت تاول زبد و نیک
 جہان آگاہ است ہا دستش زبد و نیک جہان کوتاہ است ہا زمین پیش بود و بے ہزار اندیشہ
 اکنون ہمہ لا الہ الا اللہ است ہا و دیگر باید دانست کہ لا الہ الا اللہ و لا الہ الا اللہ و لا الہ الا اللہ
 و تفصیل بر وجود ذات و بر وجود و بر وجود او بر ثبوت جمیع صفات کمال و بر سبب جمیع صفات
 نقصان چنانکہ تفصیل او مذکور خواهد شد و تغیر اللہ لا الہ الا اللہ و دیگر باید دانست کہ سبب
 ترین او کار نزد حضرت پروردگار این کلمہ است زیرا کہ عظیم و العظمت و ذنوب نزد حضرت علام
 اغیوب جل کر شرک است و درین کلمہ قطع این گناہ قبیح است و لہذا کہ شرک عظیم و بعض ذنوب است
 حق سبحانہ ہا آنکہ خود را واسع المغفرت خواندہ و توصیف رحمت خود بان کردہ و رحمتی وسعت کل
 شیء و مغفرت را مسدود گردانیدہ ہر اہل شرک و ماورای این گناہ قبیح را از ہر جنس کہ باشد
 در محل جوار مغفرت داشته چنانکہ فرمودہ اند ان اللہ لا یعرف ان یشرک بہ و یعرف ما دون ذلک
 لمن یشاء یعنی تحقیق کہ خدای سبحانہ نمی آبرد این را کہ شرکی اثبات کردہ شود او را و می
 آبرد غیر شرک را از کسی کہ خواهد و در سنن ترمذی و در مسند امام احمد و دارمی آمدہ حدیثی
 مضمونش اینست کہ گفت حضرت حق تعالی کہ اسی فرزند آدم دید کہ کیش در حالتی کہ بیاری
 ہر روی زمین از گناہ کہ شرک سازنی با من چیزی را پیش آنم با تو پیری روی زمین از روی
 مغفرت منقول است از حضرت خواجہ خواجگان خواجہ عبدالخالق غجدوانی رحمۃ اللہ علیہ
 کہ مضمونش اینست کہ ایشان در شبی کہ ماہتابی بودہ بنایت روشن بر بام صوموہ خود بعبادت
 مشغول بودہ اند و در ہمسایگی ایشان زنی باشوہ پر خود گفت و گوی میگرد کہ قریب ہفتاد سال

که در خانه تو ام اگر گرسنه دشتی یا برهنه همه را صبر کردم و در سر ماوگر ما هر چه بر من رسید از سختی همه تحمل
 کردم و هر چه آوردی زیادت نه طلبیدم و نام تو بگ تو نگا هر شتم و از تو پیش کسی شکایت نکردم این
 همه را از برای آن تحمل کردم تا همه مرا باشی و من ترا بینم اما اگر با من دیگری را شریک سازی دست
 از من بردار من پیش خواجه عبدالحق عذروانی میروم تا او خود بنیایم دست از من خواجه ندارم
 از سخن آن زن خواجه خوشوقت شده اند و آب از چشم ایشان روان شده ما خود گفته اند که اے
 عبدالحق این زن در محبت مخلوقی اینچنین درست آمده است چنین شد اید را تحمل کرده
 این سخن پیش است رونده را و راه اندیشه کردم این سخن را در قرآن دلیله یایم این آیت را
 یا فتم که خداوند تجالے صیغرا میدان الله لا یغفران لیشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
 و دیگر باید دانست که حضرت حق سبحانه همچنانکه اشراک را در الوهیت و دشمن میدارد و محبت
 نیز همچین دشمن میدارد و شرک را محبت بر تو اند بعضی ازین شرکاء شرک الوهیت است
 که ثابت پرست بت را دوست ندارد نمی پرستد و بعضی ازینها شهوت فرج و شکم است و بعضی
 ازینها اموال و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد است و صر محبت شهوة و مال و مانند
 آن فاحش است که این محبت غالب بر محبت حضرت حق سبحانه تجالے یا برابر باشد
 تا اگر محبت حق سبحانه غالب باشد آتقد ضرر ندارد و علامه غالبیه محبت بر محبت دیگر نیست
 کیکی ازین دو محبوب را ترجیح کرده شود بر دیگری مثلاً حضرت حق سبحانه محبوب است
 و شهوت و اموال بر محبوب است پس اگر کسی را بجهت رضای حضرت حق سبحانه ترک
 شهوت کند و صرف اموال نماید در جای که امر کرده است ترک شهوت و صرف اموال
 آنجا معلوم گردد که محبت حق سبحانه غالب است و سبب نجات باشد و اگر نتواند ترک
 شهوت گردد و صرف مال کند محبت شهوة و مال غالب باشد و سبب هلاک باشد و دیگر
 باید دانست که چون اشراک در الوهیت و دشمن بود و اشراک در محبت بر وجه غالبیه نیز
 بود بنای مسلمانان بر هیچ چیز نشد تا اشراک الوهیت منقطع گردد و اشراک این شریک در محبت
 حق سبحانه برنتقی شود و اثبات غالبیه محبت حق سبحانه بر محبت سایر شرکاء محبت نلهم
 آید پس میگویم کلمه طیبه و عوی نفی شریک الوهیت است و نفی این شریک مستلزم نفی محبت

این شریک است زیرا که این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود و نماز که در آن
حضرت حق سبحانه را تمنا نه غیر او را اثبات این دعویست تئیرا که چون عبادت را تخصیص با کرده
باشد می باید که مستحق عبادت پیش او همین بیو و باشد و سپس روزه و شستن اثبات است مرغالبیت
محبت حق را بر محبت شهوت فرج و شکم و زکوة و دادن اثبات است مرغالبیت محبت حق را
بر محبت مال زیرا که این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرد
و حج کردن و ترک اولاد و ازدواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات
مرغالبیت محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازدواج و اقارب و اوطان و ترجیح ولایت
و اردو مرغالبیت محبت حق سبحانه بر محبت مال زیرا که حاجی ترک بعضی از اموال میکند و میگزارد
در وطن و بعضی دیگر را صرف میکند و در رفتن و آمدن و اما رتبه جهاد از حج زیاد است زیرا که آنچه
حج و ولایت بر آن میکند جهاد نیز میکند و ولایت دارد جهاد بر مرغالبیت محبت حضرت حق سبحانه
بر محبت جان و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد را زوره اسام دین خوانده است یعنی بلند
کوبان دین و حضرت حق سبحانه وعید فرموده کسانی را که ایشان غیر را دوست میدارند از خدا
سبحانه و از رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و گفته قُلْ اِنْ كَانَ اَبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ
وَ تَشِيْرُكُمْ وَاَمْوَالٌ لَّا اَنْفُسُكُمْ وَاَتِجَارَةٌ وَاَتِجَارَةٌ تَحْتَوْنَ كُنُوسًا وَاَنْفُسُكُمْ تَرْضَوْنَهَا حَبِيبِكُمْ مِنْ رِيسُولِ
و جهاد فی سبیلہ فتر بصوابی یاتی الله بامرہ یعنی بگوای محمد که اگر باشد پدران شما و پسران شما
برادران شما و مالهای که کسب کرده اید انزاد تجارت که میرسد از کشا و مسکنها کمی خوشنودید
و خوشحال از آن اگر باشد این چیزها و دستر پیش شما از خدای سبحانه و از رسول او صلی الله علیه
و آله و سلم پس غنطر و نگران باشید تا بسیار روح سبحانه عقوبت خود را و بباید داشت که کسی که
بیشناختند بنا بر اسلام برین پنج چیز اکتفا نکردند بر گفتن کلمه طیبه ایمان بلکه اکثر اوقات خود را
مستغرق تکرار این کلمه گفتن گردانیده و نیز اکتفا نکردند به پنج وقت نماز بلکه اشراق و چاشت
و غنچه و تسبیحات و امثلهای اینها افزونند چون از نماز ظاهری عاجز آیند بحقیقت روح نماز
که ربط قلب است بجز وجود بی مزاحمت شعور با سوسی اشتغال نموند و نیز اکتفا نکردند به تلاوة
ماه رمضان بلکه اکثر اوقات را بر روزه مصروف گردانیدند و بعضی گفته اند دنیا یوم و لایفید

صوم و غیر آنکه تکفیر و نذر بزرگوار و بلکه نصف اموال یا کل اموال بداند یا چیزی دیگر قرض
 کردند و بر آنچه داوند افزودند و همه را داوند منقولست که امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه
 نمید مال خود پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و رسول گفت که بخت عیال چه قدر گذشتی
 گفت منمید مال را و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام مال خود پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورد و گفت رسول بخت عیال چه گذاشتی گفت صدیق نزد رسول او و گفت بنیما که بدین
 کلمتیکما یعنی تقاضای درجه شما در سخن شماست و در کفحات در آخر ذکر شیخ ابراهیم خواص
 قدس سره آورده که شخصی از شبلی قدس الله روحه پرسید که از دو سیت درم چند درم زکوة باید
 داد گفت آن تو بگویم یا آن خویش گفت آن تو کدام است و آن من کدام گفت ترا از دو سیت
 درم پنج درم باید داد و از دو سیت درم دو سیت و پنج درم گفت این دو سیت خود را
 اما آن پنج کدام اند گفت آن دو سیت درم که داری بدی و آن پنج دیگر و ام کنی گفت این
 مذہب کیست گفت مذہب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و ازینجا معلوم میگردد که ابوبکر
 صدیق رضی الله عنه عرف مال باین نوع نیز کرده بود غیر از آنکه کل اموال پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورده بود پس هر چند عرف مال بیشتر محبت حق سبحانه غالب تر و بنده بحق نزدیکتر

و ازینجاست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت استغنی قریب من الله قریب من الناس قریب
 من الجنة و بعد من النار و **فصل الخطاب** آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهشت سراسی جو انردان است و بیافریده است خدای تعالی ولی هرگز مگر بصفت
 سخاوت هر آینه که نادان سخی دوستتر است پیش حق سبحانه از عابد نیک و نیز آنکه کرده اند
 تبرک اولاد و ازواج و اقارب و او طان در مدینه معینه که آن وقت رفتن و آمدن است
 از حج بلکه ترک اولاد و ازواج و اقارب و او طان کرده اند بالکلیه با وجود اقامت یا بافتی
 عزبت و زخمی است که هر گاه دوستی حضرت سبحانه بنده را بسیار شود او را جدا گرداند از
 احوال و اولاد و ازواج و عزیزانی فرمود بیت با فاقه و فقر بنشینم کردی + بی خویش و
 تبار بی قرینم کردی + این مرتبه مقربان در تقصت + یارب بچه خدمت بنشینم کردی
 و چون کلمه طیبه ازین اسماء نفی شرک و نفی محبت غیر است پس تکرار این کلمه مفید نقصان

بسم الله

محبت غیر باشد و سبب از یاد محبت حضرت حق سبحانه و این محبت زیاد میگردد و تکبیر این کلمه
 واحدی که بنده بدرجه محبت ذاتی میرسد و محبت ذاتی شمر تجلی ذاتی میشود و حقیقت شکر آنجا منتفی
 میگردد و محبت حضرت حق سبحانه بر انواع است که نوع آنست که از ترس بقا است و دوم
 آنست که بر طمع ثواب است و سوم آنست که از جهت خوف و طمع است و این محبت را
 محبت ذاتی میگویند و این محبت را سبب قرب تجلی ذاتی داشته اند و او نام را رتب محبت
 نوع اول است و اعلی آن آخر است و این محبت عارفان و صدیقان و سالکان است
 و همچنین طاعت حضرت حق سبحانه برین سه نوع است چنانکه گفته اند **س** خلق جهان که بنده
 دادار میکنند به سه قسم که این کار میکنند به قسمی شدند از پی جنت خدا پرستند
 و این هم عاقبت است که تجار میکنند به قومی دیگر کنند پیرایش زیم او و وین کار بندگاست نه
 اجرا میکنند به جمعی نظر ازین دو جهت قطع کرده اند به بر کار هر دو طایفه انکار میکنند به نسبت
 راه عشق که این فرقه میروند به سیر و سلوک راه بنجار میکنند به و باید دانست که محبت
 حضرت حق سبحانه بنده را سابق است بر محبت بنده او را که چنانکه گفته ایم و همچون بلکه گفته اند
 سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه سابق است بر فعل بنده اول محبت است چنانکه
 یاد کرده آمد و دوم توبه است چنانکه فرموده **ثم تاب علیهم لیتوبوا یعنی توفیق توبه و او ایشان را**
تا توبه کنند سوم رضاست که رضای حضرت حق سبحانه از بنده سابق است بر رضا
بنده از وی چنانکه فرمود رضی الله عنکم و رضوا عنه و گفته اند که ممکن نیست که بنده
حضرت حق سبحانه را دوست دارد و او بنده را دوست ندارد بلکه محبت حضرت حق سبحانه
غالب است بر محبت بنده او را زیرا که هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است همچو ذات
اولی هر که خواهد که بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد یا نه نظر بر دل خود کند که
دل خود را به محبت حق سبحانه می یابد بی تردید بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد
و الا فلا چنانکه گفته اند **س چون بنده از نیست که جویند نیست به و رجویانی دانند که ترا جویند**
****س** هیچ عاشق خود نباشد وصل جوید گرنه مشوقش بود جویم او به میل معشوقان**
نهانست و ستیز به میل عاشق باد و صد طبل و نقیر به لیک میل عاشقان لاغر کند به

و این است که از احوال است

میل معشوقان خوش و بافر کند و یک عشق عاشقان تن زه کند و میل معشوقان خوش و
 غمزه کند و میل معشوقان دوزخ افزوده و میل عاشق جان اورا سوخته و کربا عاشق بشکل
 پی نیاز و کجا میکوشد در آن راه دراز و عشق ز او صاف خدای پی نیاز و عاشق بر غیر
 او باشد مجاز و هر که عاشق دیدنش معشوق و آن و گویند شایسته است و هم آن و چون رین
 دل برق مهر دوست هست و اندران دل دوستی میداند که هست و در دل تو مهر حق جوشد
 دو تو و هست حق را بی کمائی مله تو و هیچ بانگی گفت زون یا بد بر و از یکی دست تو بیدست و که
 بیدلانرا بر آن جسته بجان و جمله معشوقان شکاری عاشقان و تشنگان گر آب جویند از جبهان
 آب جوید هم بحالم تشنگان و تشنه می نالد که گو آب کوار و آب هم نالد که گو آن آب خوار
 جذب آبست این عطش در جان ما و ما از آن اولاد او هم زان ما و ناله سنگ و در پیش بی جد نیست
 زانکه هر راغب اسیر روز نیست و حاصل آنکه هر که او طالب بود و جان مطلوبش بد و راغب بود
 و گیر بایده است که محبتی که در و فضیلتی هست و جایز نیست که کسی از آن خالی باشد بر او است
 اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر محبت سیاه
 ابنیاء علیهم الصلوٰة والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت مشایخ طریقه از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر
 محبت علمای شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سایر مهالمان اما خاصیت
 محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر که ایشان را دوست
 دارد و در آخرت بایشان باشد اگر چه عمل بسیار نداشته زیرا که در حدیث آمده از روایت انس بن مالک
 رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجا است گفت و ای تبو چه آماد
 کرده از برای قیامت گفت اما نکرده ام از برای قیامت چیزی لیکن این هست که دوست
 میدارم خدای را سبحانه و رسول و صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو
 با کسی که دوست میداری او را در آخرت گفت انس رضی الله عنه ندیدم مسلمانی را که شایسته
 شده باشد بعد از اسلام همچو شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 تا ریان هزار ریان را جا و بند و نوریان مر نوریان را طالبند و جان همان جانب قطعی شد

جان

در جای دیگر است التواتر بین

جان موسی جانب سبطی شده بد جا نوبه را اینچنین اکثر برین بد که تو جنس کبیتی لکن ضروری است
 که بر ایمان مائلی مائلی بد و بر موسی یائلی سبحانی بد و نیز در همین آمده که مروی گفت یا رسول
 چسبگویی در حق کسی که قومی را دوست میدارد و نمیرسد بگردار ایشان گفت مرد با کسی است
 که او را دوست دارد و در فصل الخطاب آورده از کلام حضرت حجه الاسلام امام محمد
 غزالی قدس روضه که دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد که از جمله محبان است
 ولیکن محبت را نشان و بر آنست باید که آن خود طلب کند و آن هفت است اول آنکه مرگ را
 کاره نباشد که هیچ دوست دیدار دوست را کاره نبود اما روا بود که محبت بود و کاره بود
 مرگ را که زاد آن هنوز نساخته باشد و نشان این آن بود که در شافتن زاد و میرا بود دوم
 آنکه محبوب حق تعالی بر محبوب خود ایشا رکند و هر چه داند که سبب قرب وی است نزد محبوب
 فرو نگذارد و هر چه داند که سبب بعد و نیست ازان دور بود و این کسی بود که خدای تعالی را
 سببه دل دوست دارد و اگر معصیتی کند دلیل نکند بر آنکه محبت نیست بلکه بدانکه دوستی وی
 بهمه دل نیست سوم آنکه همیشه ذکر حق تعالی بر دل وی تازه بود ویران مولع بود و کلف
 و هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود خود هیچ فراموش نکند چهارم آنکه
 قرآن را که کلام وی است در رسول اصلی الله علیه و آله و سلم و هر چه بوسی عز و علاقه دوستی
 دارد و چون دوستی قومی باشد همه خلق را دوست دارد که همه بندگان آیند بلکه همه موجودات
 را دوست دارد که همه آفریده وی اند پنجم آنکه بر خلوب و مناجات حریص بود و دوست دارد
 که شب در آید تا زحمت عوایق بر خیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
 و حدیث از خلوت بشب دوست تر دارد و دوستی وی ضعیف بود ششم آنکه عبادت بر او
 آسان شود و ثقل آن از وی بر میقتد و چون دوستی قوی باشد پیچ لذت بلذت عبادت
 نرسد و شوار چگونه بود هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مهربان
 و مشفق باشد و همه کافران و عاصیان را دشمن دارد که استاد علی الکفار رحما ربهم این و
 امثال این علامت بسیار است هر که را دوستی وی تمام بود در وی همه این صفات موجود بود
 و آنکه در وی بغض ازین باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فصل الخطاب و دیگر باید دانست

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
 که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غالب باشد بر محبت دیگران زیرا که در حدیث آمده
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مومن نبی شود و بعضی از شما تا آنوقت که باشم من و دوستی
 او از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و **فصل الخطاب** آورده که از جمله دوستی رسول الله
 است صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح سنتهای او بر راسی و عقل و یاری کردن به مال و نفس و قول
 و علامت دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کردن است او را در ظاهر و باطن از ان در
 باطن و از جمله پیروی او در ظاهر او ای فریضتها است و اجتناب خرابیها است و متخلق شدن
 با خلاق او و مؤوب شدن است بشما و آداب او پیروی کردن است آثار او با کسب
 کردن است اخبار او را بی رغبت شدن است در دنیا و روی گردانیدن است از انبار دنیا
 و دور بودن است از اهل غفلت و هوا و ترک کردن است مفاخرت و تکاثر را از دنیا و دور
 آوردن است باعمال آخرت و نزدیک بستن است باهل آخرت و دوست داشتن است
 فقیران را و دوست گرفتن است ایشان را نزدیک ساختن است ایشان را بخود و بسیار شدن
 با ایشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشان را بر اهل دنیا بعد از ان دوست داشتن است از برای
 خدای سبحانه قریب محبت را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
 پیش خلق و اینها عبارت اند از علمار و عباد و وزرا و دشمن داشتن است از برای خدای سبحانه
 بعید بغض یعنی آنانکه دور اند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت
 از اهل ظلم و باعیت و دوست داشتن است تابعان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله پیروی
 حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
 و رجاء و شکر و حیا و توکل و شوق و محبت و فارغ کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
 ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و میجو و شدن اطمینان دل به سبب ذکر خدای
 سبحانه تمام شد کلام فصل الخطاب و بعضی از خصیسات دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و تعظیم نام او آنست که هر که او را دوست دارد و نام او را تعظیم کند خدای سبحانه او را بیا مرزد
 اگر چه گناہان با نمود بسیار برده باشد با آخرت و **فصل الخطاب** آورده از کتاب توحه القلوب

که مردی بوده در بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشتی میکرد و در حضرت
حق سبحانه دلیری مینمود پس در آن هنگام که مرده است گرفته بنی اسرائیل پامی اذ انداختند او را
در بامی سبز زین وحی آمده است از حضرت حق سبحانه موسی علیه السلام که بدر کن او را از جای
مبزر بشوی اگر گفن کن و نماز کن برومی با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجا آورده آنچه
نامور بوده بآن تعجب کرده اند بنی اسرائیل ازین کار و خبر کرده اند موسی را علیه السلام که بنودین
بنی اسرائیل از حد تجاوز کنند تپیش خدای سبحانه و پرگناه تر از وی پس گفته است موسی عم
که دانسته ام آنچه میگویند ولیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند
که پرس از برای ما از پیرو و رگار خود عزوجل یعنی از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است
از پیرو و رگار خود سبحانه و گفته ای پیرو و رگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است
خدای سبحانه موسی علیه السلام که راست گفتند که او نافرمانی من کرده است صد سال و پن
اوروزی از روز ما بکشا و تورتیه را نظر کرد بنام محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مکتوب بود در
تورتیه و بوسه داد او را و بنهاد او را بر چشم خود پس خبر دادم او را بدین که دارا و آمرزیدم گناهان
صد ساله او را و نیز در فضل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که مرا
دوست دارد با من خواهد بود در هشتاد و در حدیث است بروایت ابوهریره رضی الله عنه
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو قیرین محبت امت من آن باشد که بعد از من باشند
و مرادوست دارند که اگر مرا بدیندی اهل و مال را فدا کردند می اما فضیلت محبت آل رسول
صلی الله علیه و آله و سلم آنست که در فضل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
محبت آل منی باشد مگر از جهت صفای استعداد اهل این محبت و از جهت پاکی آفرینش او را و این
محبت سبب آنست که توفیق یابد صاحب او از برای حسن متابعت و از برای قبول هدایت
که رسد بمقام مشاهده پس گردد از اهل و ابیت محشور گردد و با ایشان در قیامت و نیز درین
کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم عاید است با اهل این محبت از جهت بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که
محبت منقضی مناسبت و حاجت است که آن مناسبت تکریم اجتماع ایشان با و برای او در حشر

ہمچنانکہ در حدیث آمده کہ مردی را انگینتہ میشود با کسی کہ او را دوست میدارد و نیز در کتاب
 آورده است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد شہید میرد و آگاہ
 باشد کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد بشارت دید اورا غیر راشل بہ بہشت و بعد از ان منکر و گیر
 آگاہ باشید کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد گرداند خدای سبحانہ زیادہ کنند در قبر او ملائکہ رحمت را و
 آگاہ باشید ہر کہ میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعتہ خدای سبحانہ اورا روتہ روزی گرداند تمام
 شد کلام فضل الخطاب اما خاصیت محبت مشایخ طریقت قدس اللہ اسرارہم آست کہ در شریعتہ
 الاسلام آورده است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابوسعید ابو الخیر قدس اللہ سرہ و مقامات
 ایشان کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان
 بر انگینتہ شود و جماعت ایشان و حساب کردہ شود بحساب ایشان اگر چہ نگروہ باشد اعمال
 ایشان را و در کتاب شعب الایمان آورده است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کہ اگر دو بندہ یکدیگر سی را دوست میدارد و از برای حق سبحانہ یکی در شرق و یکی در مغرب آہرینہ
 جمع کند ایشان را روز قیامت و گوید ہر کدام ایشان را کہ ابن است آنکہ دوست میداشتہ اورا
 از برای من و رفیقات آورده است کہ سخنان مشایخ و دوستان حق تعالی دوستی ایشان
 آورده دوستی ایشان تر با ایشان نسبت انگند چنانکہ گفته اند اللودۃ احسن القرابتین یعنی دوستی
 کی نوع است از خویشان یعنی خویشی دو نوع است یکی از ان دو مودہ است و ابو العباس عطا
 قدس سرہ گوید کہ اگر نتوانی کہ دست در دوستی اوزنی دست در دوستی دوستان اوزن کہ دوستی
 دوستان او نیز دوستی اوست و در ذکر شیخ علی ابن حمزہ صہبانی قدس سرہ آورده کہ او حضرت
 بسالت پناہ را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب ویدہ کہ میگفت دوستی این طایفہ و این سخنان
 عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجہ عبداللہ قنصاری قدس اللہ سرہ گفت کہ
 دوستی این کار نزدیک است کہ از کار بود کہ از حقیقت بیچ چیز مجاز تر و دو غلام الخلیل
 بود کہ دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجرم شد
 یکی از بزرگان این طایفہ بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفہ بہت و روی بستہ است
 و نیک نکرده کہ او منازع این طایفہ بود گاہ گاہ اعمال ایشان بوی آنجا میگرفت خدای

شفا و در این سخن با غلام الخلیل گفتند از آن توبه کرد و هر چه دشت پیش مشایخ فرستاد و مگر که انکار
این طایفه آنرا مزور و رابو به رسانید کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود بزرگان گفته اند خوشتر
را در میان ایشان و در خوران و خوشتر را از ایشان و از دوستان ایشان فرامای اگر چه
دانی که چگونه سوامی عاشق غمانی خوشتر را اگر چه نه تا فردا که گویند تو کهستی گوی از دوستان
ایشانم و چون این سخن ایشان بشنوی اگر چه معنی ندانی سر در جنبان تا فردا گوی از سر جنبان ایشان
گویند بیا که ترا حق است مگر بدان سبب برهی و روزی که ابو جعفر صد لاتی قدس سره آورده
وی گفته که بادل ارادت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دیدم نشسته در صدر رسالت و
جسمی از مشایخ که در بر کرد وی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنگرست و در آسمان بازگشادند و فرشته
فرود آمدند ابریتی در دست پیش یک یک می نهاد و دست می شستند چون بمن رسید
گفتند بر گیرید که او نه ازینها نیست ابریق دارد طشت برداشت و بر فتمان
گفته یارسول الله من نه از ایشان ام اما دانی که من ایشان را دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
علیه و آله و سلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آورد تا من دست
بشستم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در من نگرست و می خندید گفت ما را دوست میدارے
یا ما فی ابوجعفر گفت که آن وقت صحبت من نه باین قوم بود ابراهیم او هم قدس سره گوید شیخی
بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی مینوشت گفتم بپوشید کسی نام دون نام من نوشت
تو از ایشان نه گفتم مرا هم بنویس که من نه از ایشانم و نه دوست اویم اما دوست دوستان اویم
ایشان را دوست میدارم و رین بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او بر بنویس
که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر توانی که دست در دوستی او زنی
دست در دوستی دوستان او زن اگر چه در درجه بایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس سره
گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت اگر پای در آید بجز اسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
دارد شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به شیخ
با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفاث اما فضیلت بخت بیج دوستان حضرت
حق سبحانه علی وجه العموم بی آنکه تخصیص کرده شود دوستی آنست که در صحیح مسلم آمده که گفتند بیخیم

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدای سبحانہ میگوید روز قیامت کہ کجا اندانانیکہ یکدیگر را دوست میداشتند
از برای رضای من امروز بر اندازم ایشان را در سایہ خود در روزی کہ بیج سایہ نیست غیر سایہ من
و در موطای امام مالک آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خدای سبحانہ کہ وہیب است
دوست داشتن من کسانی را کہ ہنشین میکنند تا نگہ بگردانی برای من و کسانی را کہ با یکدیگر جو اغزوی میکنند
از برای من و در سند امام احمد آمدہ کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا میدانید
کہ کدام عمل از عملہای دوستراست پیش خدای سبحانہ بعضی گفتند نماز و زکوٰۃ و بعضی گفتند کہ جہاد و بعد
گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوستترین اعمال پیش خدای سبحانہ دوستی است از برای
خدای سبحانہ و پیغمبری است از برای خدای تعالی و دیگر باید دانست کہ در ماہیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و در ہر قاضی گفت کہ محبت حق سبحانہ و تعالی بندگان را عبارت است
از ارادہ او و راہ نمون ایشان را و توفیق دادن در دنیا و ثواب نیک دادن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از ارادہ طاعت او و پرہیز کردن از معصیت و در شرح مواہف
این تفسیر را آورده و نیز گفته اند محبت ما خدای را سبحانہ کیفیتی است روحانی مترتب بر قصد کمال
مطلق در روی علی الدوام و مقفی است توجہ نام را بجزرت او اما محبت ما غیر او را کیفیتی است
مترتب بر تخیر کمالی در روی مانند لذت یا منفعت و در کیمیای سعادت تفسیر کردہ محبت
بندہ را بدلیل طبیعی بچیزی کہ خوش بود بسببی از اسباب اما علی کل تقدیر بالتفاق جمیع اہل مذہب
محبت را اثری خاصہ است و ہر کہ آن خاصیت در وجود دریا بدالبتہ اہل محبت است و آن
خاصیت آنست کہ ہمہ نیک از برای محبوب خواهد و بیچ بدی در حق او روا ندارد و این خاصیت
نسبت بجزرت حق سبحانہ باین معنی است ہمہ تقظیم او خواهد و تبرک تعظیم او را ضعیف نباشد و محبت
چہار مرتبہ است اول آنکہ خط محبت از محبت پیش از خاصیت مذکورہ نباشد و این ادنی
مراتب است و دوم آنکہ با وجود این امر وہی او باشد و سوم آنکہ با وجود این سایر محبوبان از او
او سازد و چہارم آنکہ نفس خود را فدای او سازد و باید دانست کہ ہمہ مراتب محبت شریک اند
درین معنی کہ سبب انضمام اند یا محبوب در آخرت الحی القیوم این ہر دو اسم منصوب اند
و ہر دو اسم متعلق بہ اللہ تعالی است و ہر دو اسم متعلق بہ اللہ تعالی است و ہر دو اسم متعلق بہ اللہ تعالی است

این بر دو اسم را در آن استغفار که استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم والتوب الیه منسوب
 روایت کرده اند و نصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز منسوب باشد و رفع این دو اسم
 خلاف ظاهر است زیرا که محتاج است بتقدیر مبتدای یعنی هو الی القیوم چنانکه در آیه الکرسی
 و فرست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست و رفع بلکه نصب
 اظهر است بخلاف آیه الکرسی که اعراب ایشان اینجا منحصر است و در رفع وحی در صل لغت
 بمعنی مطلق زنده است و امام را از وی در اسماء الله زنده و ایمی است قیوم تغییر آیه الکرسی
 تفسیر کرده اند بذاتی که دایم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و اذیعول قام بالامر اذا
 حفظ و این تفسیر که ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت او است زیرا که حقیقت او
 چنانکه ذکر کرده اند در تفاسیر در جیان فضایل آیه الکرسی و خاصیت آن ذاتیست که قائم
 باشد بنفس خود و مقیم باشد غیر خود را پس او واجب الوجود لذاته باشد و موجد غیر خود نیز چه
 موجود است متبقی نیز او است پس دایم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
 قاضی در اول سوره آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم عظم خداوند
 سبحانه در سه سوره است در سوره بقره الله لا اله الا هو الی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو
 و در طه و عنقه الوجه للحمی القیوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
 زیرا که هر گاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادت ایشان او باشد غیره و التوب الیه یعنی باز
 میگردد مجذای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است تفسیر آن بیازگشتن بجای سبحانه
 اشارت است تا کسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده ایست بگریخته از خداوند
 خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و باز گردید بصاحب خود از اینجا گفته اند که هر که سبب توبه بنده
 گردد همچنان باشد که بنده بگریخته را بصاحبش رو کرده باشد پس مراد را باشد از حق سبحانه توبه
 اخیرت رو کردن بنده بصاحبش و آوردن توبه بعد از استغفار از آن جهت است که اگر چه با استغفار
 گناه آمرزیده میشود و اما چون توبه نباشد گناه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
 نکرده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد و خاصه سالک را که تا سالک توبه نکند و
 ترک معصیت نماید روح او را در فرمای عالم ملکوت راه ندهند چه جایی آنکه بحضرت حق سبحانه

تواند رسید و نبی برانند که استغفار متضمن توبه است باین معنی که استغفار باید که همچنان که بر زبان استغفار
نیکنم بدل محکم باشد برنا کردن گناه که توبه الغافلین آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که استغفار
بزمان و مصر بر گناه همچو کسی است که استغفار تو بخون کند با پروردگار خود و درین آیت که استغفره
ان کان تو ابانیه اشارت است با آنکه توبه در ضمن استغفار است و اگر گفته شود که قول خدای سبحان
و یا قوم استغفر و ارجعتم توبوا الیه دلالت میکند بر خرد و توبه از استغفار جواب گویم که کلام مادر
استغفار از مادون کفر است و استغفار در آیت مذکوره از کفر است و توبه از سایر معاصی اما بصحت
رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفت والله انی استغفرت الله و اتوب الیه فی الیوم اکثرین
سبعین مرتبه پس آیه کریمه و استغفره ان کان تو ابابین معنی باشد که استغفره و توب الیه از گناه
تو اباد در توبه سه چیز ضروری است که بی آن سه چیز توبه وجود نگیرد یکی از آنها تعلق با ضی دار
و دوم تعلق بحال سوم تعلق با استقبال دارد آنکه تعلق با ضی دار و پیشمانی است از گناه گذشته و آنکه
تعلق بحال دارد آنست که فی الحال باز استاد و باشد و آنکه تعلق با استقبال دارد آنست که
بدین غرضیت باشد که بعد ازین هرگز بسبب آن گناه نزد و چون این سه چیز حاصل آمده توبه درست
شده و گناه آمرزید گردید و اگر باز بسبب آن گناه رود اگر چه توبه شکسته شود اما او را از گناه پیش
نخواهند پرسید و اما نصیحت توبه آنست که چون توبه درست شد بجای هر یک از گناهان
پیشین حسنه نویسد در نامه اعمال او و اشارت بان نیست آنکه گفته خداوند سبحان که اولیک سبیل
سما هم حسنات بیت جمله ماضیهها ازین نیکو شوند و زهر بارینه ازین گردد و چو قند و سیات
را مبدل کرد حق و تا همه طاعت شود آن سما سبق و صحیح بخاری و مسلم آمده این معنی که
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود و نو و نو کس بعد از آن
بدر آمده و می پرسید که توبه از من قبیل باشد یا نباشد پس نباید پیش گوشه نشین و پرسید که آیا
مراتوبه گفت نه پس بگشت او را و در ایستاد و دهنویس رسید پس گفت او را مردی که بیا بقبر چنین
و چنین پس دریافت او را مرگ یعنی مقدمات مرگ او را در لوله آمد پس حرکت داد سینه خود را بچاه
قریه توبه بعد از آن خصومت کردند و روی یعنی در قبض روح ملائکه رحمت و ملائکه عذاب پس
وحی کرد خدای سبحان بقریه توبه که نزدیک شود بقریه که او از و بدر آمده بود که دور شود پس گفت

که بیایند میان این دو قریه را پس یافتند اورا بقریه توبه بیک وجب نزدیکتر پس و آمرزیدند
و صحیح مسلم آمده حدیث که منموتش انیست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر آنکه خدای تعالی
شادمان تر است توبه ببنده خود در وقتی که باز میگردد بوسی یکی از شما که بوده باشد اشتر بار و ارا و
بیایانی پس بدرجسته باشد اشتر از وی و بران اشتر بویه باشد طعام وی و آب وی پس نماید
شده از اشتر آمده باشد برختی و تکبیر کرده باشد در سایه وی در حالتی که نمیداشده است از اشتر
پس در میان اوقات بودن وی چنین بناگاه حاضر شده باشد باین اشتر در حالتی که هتاده است
در پیش او پس گرفته باشد مهار ادا و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو منم و تونبده منی و
من پروردگار تو ام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد الخواصر العوام
آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح الجنات میگوید که مقام توبه
از جمله مقامات فاضلتر است و بلندتر است و مایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عزوجل عزیزتر
و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الله یحب التوابین و یحب المصطفین
و توبه بر جمله مومنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون
لعلکم تفلحون و همه فلاحها و نجاتها در توبه است و هر فرض که هست بر یکی را وقتی معلوم است
چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و غسل و امثال این همه بوقتی و چیز دیگری مقید است تا آن
وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه استستغفار بر تو واجب گرد
بظاهر و باطن و مهتر عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا لیا
التوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ نفس از آدمی بر نیاید
که نه آرایش و ارد خاصه از راعب نیاید زیرا که راعب نیاید دنیا را دوست دارد و دوستی دنیا به همه خطای
است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم لب الدنیا راس کل خطیئة بدانکه هر شبان روز
بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نهنها در رغبت دنیا دوستی وی بر زند همه حصیت
باشد بست و چهار هزار حصیت هر روزی از دیوان وی بر آید که او از خود حصیت نداند و از ان
غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگرد تا استغفار باید کرد و یا نه چون مرد تائب گردد و آنچه شرط توبه است
بجا آورد و از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفس وی طاعت گرد و اکنون می نگرد اگر این بضاعث

بدین سخن از تو که شرط توبه بجا آری بشنو که شرط توبه سه چیز است پشیمانی بدل و عذر بزبان و پشیمان بازستان
از گناه اصل توبه در غنیمت این چیز است شاخماست هر که دست بشاخمای این نهند و با خلاص
درستی این بجا آورد این مقام که یاد کرده آمد و پرا حاصل آید و او ولی گردان اولیای خدا می عزوجل
و صدیقی از صدیقان او و ابدا الی از ابدا لان او دیر که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دولتها و دوستها
توبه است و حکایت است که فضیل عیاض رحمترا الله علیه توبه کرد از راه زدن و مالها بجهان میداد و جودی
بیاید و بروی خیمه می کرد که ترا چیزی بمن باید داد و او را هیچ چیز نمانده بود که بدو دادی جوهر گفت که
که مرا بجل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود کنم جود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا
بجل نکنم فضیل گفت اگر من چیزی داشته باشم با تو این سخن نگفتمی جود گفت دست در زیر این جامه کن
که راست بیرون آری ترا بجل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و مشت زرد بردن آورد و بوسی داد و جود
گفت اسلام را بخش کن من در توبه خندانم که هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کند
براستی خاک در دست وی زرد گرد و چون خواستم که بدانم که تودیرین که میگوئی راست هستی یا نه در
زیر جامه زرد نبود و بدستم که دین محمد صلی الله علیه و سلم حقست و توبه توحقیقی است و بر دست وی مسلمان
شد چنین بسیار بوده است و است و ازین چند واقعات تا بیان مراد پیش رفته است و مدار علوم
است و توبه چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات و است
و پرورش جانست و پایه آخرت و تخم موت است مراحت روح است و سرور مؤمن است
و شفای درد گنایان است و مرهم ریش درو مندانست و جبل افتادگانست و ذلیل گمشدگانست
و نور بصیرت رونندگانست و مفتاح سنج حتماست و صدق لطق ناطقانست و قدم استقامت
مقیمانست و استراحت خوف خایفان است و بیشتر امید را حیاست هر خصم که خشنود توانی کرد
خشنود کن و باقی که بماند من از خزانه خود خشنود کنم باری بیاید آنست که هر مقامی جدا گانه
توبه بیاید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعب دیدن و در از از پنداشت و عالم
را از حسد و مقیم را از خوشیتن دیدن توبه نه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و یا
قیمت بی بها است که هر کس قیمت آن نداند صد هزار گناه کار جانی خاطر را بیامزند و صد هزار
سومین مخلص را چنان برگزید که یکی را توبه برگزید است نماند پسند از که توبه چنین خورد کاری است با سبک

توبه

بضاعتی صد هزار خلق بدایمان در آیند که یکی بدر توبه در نیاید و هر که این سعادت در نیافت و این نور بر وی نیافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد و من لم تیب فاولیک هم الظالمین و اگر کسی بدین مقام نرسد نو میباید بودن و تابیا نرزد و دست باید داشت مثل شصت و پنج خاست بایشان باید کرد تا موافق قول خدای جل جلاله در رسول او باشد عایه السلام که حق تعالی میگوید

ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين و رسول صلی الله علیه و سلم گفت رأس کل طاعه یحب فی الله و حب اولیاء الله تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس الله سره و اما خاصیت توبه شکستن آنست که چون امتان پیشین توبه شکسته بایشان منع واقع شدی یا هلاک شدند یا تا غفلت دیگر واقع شدی منسج عجارت است از آنکه صورت مبتدل گردد و بصورت ادنی مثل صورت بوزنه یا نوک یا خرودین امت توبه شکستن اگر چه در ظاهر تاثیر نکند اما در باطن میکند

نقض عهد و توبه اصحاب است + موجب منج آمدن و هلاک و همت بدین خدا آن قوم را بوزینه کرد و بدینگونه بود حق شکستند بر سر و اندرین امت نباشد سخن تن + لیک منسج دل بود ای ذوالنظن + از روی صد هزار ن بیشتر بدگشته از توبه شکستن خوک و خر + و این حضرت که در توبه شکستن مذکور شد بقای آن شرط آنست که دیگر بار بسرتوبه نیاید و بران نقض ثابت باشد اما اگر بعد از توبه شکستن باز توبه کند و آن رخنه که در دین او بسبب توبه شکستن پیدا شده باشد تازه توبه تازه مسدود گرداند آن حضرت منسج شود از نی معلوم گردد و چون توبه درست شود باز شکسته گردد و این توبه شکستن مانع توبه دیگر نیست بلکه اگر صد توبه کند نقض او تکرار یابد مانع توبه دیگر نیست و آنسأله التوبه یعنی میطلبم از خدای سبحان قبول توبه را فائده بلکه توبه بر توبه می آید یکی بمعنی بازگشتن از گناه بحضرت حق سبحان و این صفت بنده است و دوم بمعنی قبول کردن توبه و این صفت حق است و ستمل میشود و لفظ علی مانند آن العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه سوم بمعنی توفیق توبه و این صفت حق است و ستمل شود و لفظ علی همچنانکه در آیه کریمه تاب الله عابیه لیتیم او او همچنانکه در آیه دیگر واقع است یعنی و تب علینا انک انت التواب الرحیم و معنی اول اغلب و اشر است از روی احتمال از دوم و دوم از سوم و فرق میان دوم و سوم آنست که معنی دوم در مواقع احتمال سبب است بذکر توبه بنده بخلاف معنی ثالث که سبب است بذکر توبه عبده

و اگر گفته شود بعد از آنکه گفت و التوب الیہ و توبہ کرد و چہرہ گفت کہ می طلبم از وی قبول توبہ را با آنکہ حق سبحانہ
 فرمود ہوا الذی یقبل التوب عن عباده یعنی حق سبحانہ آنست کہ قبول میکند توبہ را از بندگان خود و نیز
 و یہیحین آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان العبد اذا اعترف و تاب تاب اللہ علیہ یعنی بدستوری
 بندہ اقرار کند گناہ و توبہ کند قبول میکند حق سبحانہ توبہ او را جو اب گویم کہ میتواند کہ طلب قبول
 توبہ بعد از کردن توبہ از جهت کبیر نفس باشد باین معنی کہ توبہ اینست کہ مثل توبہ سائر تا بان باشد
 در اخلاص و اللایق قبول نیست پس می طلبم از وی این را کہ قبول کند این توبہ را از راه فضل یا باین معنی
 کہ این توبہ است مسبوق بذنوب عظام قبل او است بعد از وی دارد پس می طلبم از وی این را کہ قبول کند
 این توبہ را از راه عنایت و این برویہ قصہ وحشی قاتل امیر المؤمنین حمزہ است رضی اللہ عنہ
 کہ بعد از قتل حمزہ پشیمان شد و داعیہ ایمان و توبہ در وی پیدا شد اما ترود بود کہ با وجود قتل حمزہ ایمان
 و توبہ از وی قبول باشد مانی گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ می طلبم از وی توبہ ازین توبہ بی
 اخلاص چنانکہ بعضی گفته اند استغفار با محتاج است بہت بخوار و توبہ با محتاج است توبہ است کہ او از حال گذشتہ توبہ جوہ کی
 کنی توبہ ازین توبہ بگو نفس تو از بس کہ آمد خیرہ سر بہت عذرت از گناہ توبہ ترہ می
 بیاید آب تاب توبہ را بہ شرط شد برق و سجای توبہ را بہ و بعضی از افاضل نیز می فرمایند
 از عشق تہان سیم غنیم توبہ بہ و از شرب مدام و ملاف مشرب توبہ بہ و در دل ہوس گناہ و بر لب توبہ
 زین توبہ نادریست یارب توبہ بہ و در کشف آورده کہ اعرابی در آمد در مسجد رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفت آمرزش میجویم از تو و باز میگردد توبہ و بکبیر توبہ گفت پس وقتی کہ فایز از نماز
 شد گفت اورا حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کیانند یعنی ای فلان سرعت زبان
 با ستغفار توبہ گزبان است و توبہ محتاج توبہ است پس گفت یا امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ
 چہ چیز است توبہ پس گفت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ توبہ اسمی است کہ واقع میشود
 بر شش معنی یعنی شش نہی باید یا توبہ درست آید اول مذمت بر گناہان گذشتہ و دیگر قضای فرائض
 ضایع شدہ و دیگر رد مظالم و دیگر گذاختن نفس بر طاعت ہمچنانکہ تربیت کردہ او را در جمعیت
 و دیگر چشمانیدن تمنی طاعت ہمچنانکہ چشمانیدہ او را غیر مینی گناہ و دیگر گرتہ بجای خندہ کردن
 گناہ یا گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ می طلبم از وی توبہ و دیگر این اشارت باشد بقوت نفس

شرح اول

اما ره که باعث سرعت نقض توبه اولست باین حی که توبه کردم شکسته شد فی الحال پس میطلبم از تو
 توبه دیگر یا گویم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم توبه برای عاصیان و گیکس این بر و تیره
 آن باشد که کس بجهت خود استغفار کند و بجهت دیگران نیز چنانکه حق سبحانه و تعالی بار اصلی الله علیه که در
 فرموده است استغفر لذنبک وللمؤمنین و المؤمنات و خبر داده از نوح علیه السلام که میگفت رب
عقربنی لو ابدی ولمن دخل بیتی مؤمنا و خبر داد از انصار که میگفت ربنا اغفر لنا و لیاخواننا الذین سبقونا
بالایمان یا گویم مرادش آن باشد که میطلبم از وی بقای توبه را پس اینجا مضامین مقدر باشد
چنانکه بعضی از افاضل گفته اند ای زهر روی همه روی توبه روی هر ذره زهر روی توبه
 کارما چست کنه و زیندن + عادت تو کنه آمرزیدن + توبه از بنده بود کست نهاد + توبه
 آنست کش از نشت کشاده + باز بر بازنگن هر دو توبه + توبه ده توبه شکن هر دو توبه + جامی
 دل شده رانیش بجات + توبه روزی کن بر توبه شبات + یا گویم مرادش آنست که میطلبم از تو
 توبه بجهت گناهان آینده چنانکه توبه کردم از گناهان گذشته و این اشارت آنست که بر توبه
 خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره و بعضی گفته اند که هر که توبه کرد از گناهی واجب است
 بر و تجدید توبه و ندامت هر گاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی
 توبه و ندامت را بر بار که یاد کنم از گناهان خود را یا گویم توبه اول از گناه است و توبه دوم از با
 سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که از وی ترقی نموده یعنی توبه کرد در گناهان
 و میطلبم از وی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنم همچون
 سالکان یا گویم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی واتوب الیه و اسأل التوبه
 آن باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته و میطلبم از وی توبه را ازین مرتبه که در آنم فی الحال یعنی
 میطلبم از وی این را که ازین که در آنم بگذارد تا توبه کنم از وی لکنتم انتم السلام
 یعنی آتی تویی سالم و منزه از هر نقصانی و آتی و تعریف خبر از برای قصد صلواتی است
 در ذات او زیرا که در واقع سالم از هر نقصانی و آتی نتواند بود الا ذات او و حمل سلام که
 مصدر است بر ذات از برای بیان آنست مانند رجل عدل و مثاک السلام یعنی از
 سلامت مخلوقات از آفات دیگر و یا علی السلام معنی توبه و صلوات است

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و پس تو غیر تو همه فانی خواهند شد مانند کل شیئی با لک الا وجه و
 یک احتمال دیگر است اینجاست یعنی توئی مرجع سلامت هر مخلوقی و هر شیئی که محتاج الیه چیز نیست در جز
 او را جزئی آن چیز میگویند زیرا که بازگشت آن چیز در وجود آن شیئی است چنانکه گویند زید در حج
 تعلق است در رجوع یعنی رجوع خلق در رجوع بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک مرجع السلام
 افاده نمیکند یعنی و منک السلام و این موجب تکرار است پس حمل بر معنی اول اولی باشد و بعضی
 روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پروردگارا
 تو سلام میگویدی پس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اللهم انت السلام و منک السلام و الیک
 یتوج السلام و برین تقدیر سلام دوم بمعنی سلام تحیه است یعنی آلی توئی سالم از هر نقصانی و آتی
 و از تست سلام با و بتو باز میگردد و سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و پس و یا مرجع سلامی
 توئی حییا ربنا یا السلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما سلامت از آفات و مکرها
 و اوخلنا و ار السلام یعنی در آما و در آرام دار السلام و در آرام دارین آیه و الله
 یعو الی دار السلام تفسیر مطلق جنت کرده اند اما تفسیر این آیه که در سوره بقره واقع است
 یعنی قوله و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنین گفته اند
 که جمع کردن در جنت بر جنات بجهت آنست که بهشتیان را بران وجهی که ابن عباس رضی الله عنه
 ذکر کرده است بهفت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دارالخلود و جنت المادی
 و دارالاسلام و کلیمون و در هر یکی ازین بهشتها مراتب است و درجات متفاوت بحسب تقاضای اعمال
 و پوشیده نماند که دارالسلام برین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
 تفسیر بسم مخالف باشند و سلام مذکور را بسبب نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خداست سبحانه
 یعنی در آرماد و سرای خود که بهشت و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
 دار سلامتی از آفات و مکرها و از فنا و نقصان و سوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
 و بهشت را دارالسلام از آن گویند که ملائکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرمود
 که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه می در آیند بر ایشان از هر در
 همچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که آن اعتبار باشد که خا

هر یکی از اهل بهشت درسی دارد پس خانهای ایشان را در راه باشد میتواند که بآن اعتبار است
 که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت در راه باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز در راهی بود
 پس ملائکه از هر درسی می در آید و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق جنت و ولی بهشت است
 رحیم حضرت خداوند که بجمعت آلاوه و جملت لغاوه از غایت بند و پروری و نهایت مرحمت که مستحق
 بنفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قولاً من رب الرحیم و تفصیل این قصه آنست
 که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
 در لغت و نماز خود بناگاه مرتفع گردید یعنی نماز هر گروه و از جانب بالای برای ایشان نوری پس از
 سر تا یعنی مشتابسوی آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالای ایشان گوید
 السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قولاً من رب الرحیم پس نظر کند بر ایشان
 و ایشان نظر کنند بوی آن زمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نوروی چنانکه گفت رحمت
 یعنی بسیار خیر و نفع تو ای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
 اعراف در آن آیه که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتعالی بسبب حدانیت الهیست بتبلیغ
 بسبب فروانیت ربوبیت و در سوره مؤمنین در آن آیه که تبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده
 بتعالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول بکار خیر دوم
 تزایه بر هر چیزی یعنی تعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک است
 ربک فی الجلال و الاکرام تفسیر کرده اند بطلاق تعالی و رفعت بی آنکه تفسیر کرده باشند تعالی را بعلم
 و قدرت یا بصفت و افعال و اما چون اینجا بمقابله تعالیت افتاده مناسب آنست که او تفسیر
 کرده شود بعین تعالی یعنی بکار خیر و تعالیت یعنی فایقی بر هر چیزی بقدرت تا مبادا سرکشند از
 صفات مخلوقا یا ذوالجلال و الاکرام یعنی صاحب مقتضای مطلق و صاحب فضل عام همچنین
 گفته اند در تفسیر این آیت و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و عرض ازین
 قول تبارکت ربنا و تعالیت یا ذوالجلال و الاکرام استدعای اجابت دودعای است که جایز است
 بالسلام و نوحلتا و السلام بوسیله ذکر صفات کمالی او یعنی اجابت کن این دودعای ما را بحجت
 آنکه بسیار است خیر و نفع تو فایقی و غالبی بر هر چیزی بقدرت نامحدود و متفقا واری از تعظیم ممالک از عالم

و عالمیان و صاحب فضل عامی اللہم لک الحمد الحمد ایوانی لعمركم یعنی الہی تر است حمد حمدی
کہ وفا کن و درسد بہ نعمتہا می تو کہ بما و اہل شدہ است و معنی حمد و عطف کردن است بخوبی بروجہ
تعظیم و یکا فنی مزید کہ یک یعنی برابری کند باز یادتی کرم تو کہ بعد ازین واقع شود در
دنیا و آخرت بد آنکہ مکافات از کفو است و کفو چیزی است کہ مساوی او باشد و مکافات را
در کتب لغت تفسیر کردہ اند بجز ادا دن کسی را بگردارش و اما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بصورت
مکافات را حمل کردہ شد بر معنی مساوات زیرا کہ این معنی ہم مناسب این مقام است و ہم مناسب
ماخذ مکافات کہ آن کفو است و گفته اند کہ فاضلتین حمد ہا نیست کہ الحمد لہ حمد ایوانی لغتہ
یکافی مزید کریمہ تا اگر شخصی سوگند خوردہ باشد تا آنکہ فاضلتین حمد ہا را بگوید چون این حمد گوید سوگند خوردہ
راست کردہ باشد احمد ک بجمع محامد ک ما علمت مہما و عالم اعظم یعنی حمد میگویی ترا
بجمع حمد ہا تو آنچه دانستہ ام ازینہا و آنچه ندانستہ ام و محامد جمع حمدہ است لفتح میم اول کسر
میم ثانی و محدث مصدر میمی است بمعنی حمد گفتن و پوشیدہ نما ند کہ حمد گفتن بجدی کہ کسی آنرا
نداند صورت ندارد مگر آنکہ برگزینہ شود کہ مراد آنست کہ بجز اہم و آرزو دارم کہ ترا حمد گویم بجمع
محامد معلومہ و بجزولہ حمد تفسیر جمیع محامد است و علی بجمع لعمركم ما علمت مہما و عالم اعظم
یعنی بر جمیع نعمتہا می تو آنچه دانستہ ام ازینہا و آنچه ندانستہ ام و علی کل حال یعنی بر ہر حال
یعنی بر حال شادمانی و حال سختی و در حدیث آمدہ است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
اول کسی کہ خواندہ شود او را بہ بہشت روز قیامت آنانند کہ حمد گویند خدای را سبحانہ و شادمانی
و سختی و نیز در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ گوید نزد من عطرہ الحمد لله رب العالمین
علی کل حال مادامی کہ او باشد نیاید در زندان و نہ در گوش آغوش و باللہ من الشیطان الرجیم
یعنی پناہ میگیرم بجدای سبحانہ از شیطان سنگسار کردہ شدہ و سبب پناہ گرفتن بجدای سبحانہ
از شر شیطان آنست کہ حضرت حق سبحانہ فرمودہ کہ فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم انہ لیس لہ سلطان علی الذین آمنوا و علی ربہم یتوکلون انما سلطانہ علی الذین یتولونہ من حق
معلوم این آیت آنست کہ آنچه گفته اند کہ شیطان سگی است بد گاہ حضرت حق سبحانہ کہ با شنا
کاری ندارد و بیگانہ را میگذرد و این کہ کسی میگوید بعد از اللہ من الشیطان الرجیم این معنی دارد کہ الہی

سگ خود را نگاه داشته چون روی بتو آریم ما را نگزد یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی پناه گیر خدا
از شیطان سنگسار کرده شده که نیست شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود و پیروان
خود گذاشته اند تحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بر
توکل میکنند خبر این نیست تسلط او بر کسانی است که بازگشت میکنند از خدای تعالی
و در صحیحین آمده که در مورد بود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از آن دو مرد و شما میداد آن
دیگری را در حالتی که در غضب بود بر وجهی که سرخی شده بود بر روی او پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم که من میدانم که اگر کسی آید می رود از وی آن غضب که می یابد در خود او را ببرد
من الشیطان الرحیم در بیان سنت این سنگساری شیطان باین حسی است که در آن وقت که او
میرود بجانب آسمان تا گوش نهاد با آسمان و بشنود آنچه ملائکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد ازین
در روی زمین واقع خواهد شد ستاره را چون سنگها بر سر او نیندازند چنانکه حق سبحانه فرموده بقدر
از یاسار الله نیا المسابح و حلتا به رجوا للشیاطین یعنی تحقیق که زینت داده ایم آسمان و نیار را
بچه اغنامی که آن ستاره است و گردانیدیم این چراغها را سنگها از برای شیاطین **لا اله الا الله**
ترجمه خارج مسجود نیست بخودی و حاصل المعنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود بر حق اوست و بقول فی التفسیر ایضا استحق
للعبادۃ الا غیر مقصود اصلی نیست که لا اله الا الله و لیکن از جهت شرف اسم التقدیم کرده شده
او را و گفته شد **لا اله الا هو** پس اتمه بت است **لا اله الا هو** خبر است و باید دانست که اتمه
اسم ذاتیست که مستجمع است جمیع صفات کمال را و مملو است از وی جمیع سمات نقصان پس
ذکر اسم ذات اشاره باشد بشهوت جمیع صفات کمال آن صفات شمویتست و بسبب جمیع
صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک یعنی شرک غیر با او در الوهیت اگر چه یکی از
صفات نقصان است و داخلیت در آن صفاتی که اسم الله مجمل و دلالت دارد بر سلب آن
آنا چون این صفت نقصان نقصان بود و قبح آنها بغض آنها عند الله اتفاق نشده بسبب
اول بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد در تصریح و تفصیل از جهت
کمال تمام ایشان سلب و دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذموم و خلصت نموده
اول آنکه این سلب دلالت میکند بر وجود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلب

ترتیب الهی نماید گویم این ترتیب بجهت آن اختیار کرده شد که وقوع سنه و لا انوم در واقع زمین
 ترتیب است دوگیر باید دانست که در آن آیه که در جهت کُلِّ اُمَّةٍ بِرِسُوْلِهِمْ لِيَاْخُذُوْهُ بِعِنْيِ اَسِيْرٍ وَاشْتَمَ
 یعنی اسیر کردن پس جایز است که اخذ اینجانبان را بر این معنی باشد اما مراد لازم او باشد که آن غلبت است
 و در آوردن و حرکت تصرف یعنی غالب نمی آید بر روی سنه و نه نوم و برین تقدیر حسن ترتیب
 ظاهر است زیرا که میتواند که ضعیف غالب نیاید و قوی غالب آید پس نفی اخذ نوم بعد از نفی اخذ
 سنه نماید و داشته باشد درین کلام یعنی لا تاخذ سنه و لا نوم نفی تشبیه است بمخلوقات و تاکن
 آنرا که او قیوم است که هر چه او را هست که در بانوم از محافظت سموات و ارض و غیر ایشان براید زیرا که
 حفظ آنها موقوفست بر ملاحظه اینها علی الودام پس و لا تاخذ سنه و لا نوم دفع مانع قیومیت باشد
 و گویا گفته که البته او قیوم است زیرا که معنی قیومیت منتفی است با وجود وظایف و سببی که مقتضی قیومیت است
 یعنی رحمة و استقامت کافی السموات و ما فی الارض یعنی از آن اوست آنچه در آسمان است
 و آنچه در زمین است و اگر گفته شود که چه تعرض نکرد بسا بین سموات و ارض گویم بجهت آنکه تعرض
 بما فی السموات و ما فی الارض تعرض است باینها زیرا که هر گاه بالا و پایین آن او باشد
 ظاهر آنست که میباید نیز از آن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است نه در زمین مثل آتش
 یا او از باین است یا از ما فی الارض زیرا که ما فی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
 در آیه که میگوید ان ما فی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از او در زمین است و یازد
 بیرون و هر دو را فی الارض گفته و همچنین است حال در آن آیه که ما من و ما فی الارض الا علی الله
 نه قما که بعضی از دو اب در زمین است و بعضی بر روی زمین و همه را فی الارض گفته و موافق نیست
 آنچه در تفسیر آمده که مراد باینها چیز نیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد و حقیقت ایشان
 یا خارج باشد و ممکن در ایشان اما باید دانست که گاهی چیزه تمام در روی زمین است که بیخ
 از او در زمین نیست و مع هذا و ما فی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملائکه از پیش فلک آن
 نزوح سبحانه بیانید بایشان گویند که از کجای می آید ایشان گویند جئن عند عبادی فی الارض و ما بین را
 افزا و بزرگ کرده که در آن آیه که ما فی السموات و ما فی الارض و ما تحت الثری و باید دانست که فرق است
 میان ما فی السموات و ما فی الارض و میان آنکه ما فی السموات و الارض زیرا که ثانی را بر مجموع حمل

عبارت

می توان کرد یعنی مجموع سموات و ارض پس اینها داخل خواهد بود درین مجموع بی تکلف درین
کلام یعنی که مافی السموات و مافی الارض و فائده است یکی اثبات قیومیت او و آسمانها را در زمین را
چرا که هر گاه اینها ملک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک می باشد
نه بر غیر و دوم اثبات مدعای اصل است یعنی الله لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیت یعنی در
استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سموات و الارض است مگر او است و چون مالک اینها او باشد
ستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت ملک نیست من فی السموات و الارض الا لله
یعنی کیست آنکه شفاعت کند کسی را نزد او و بغیر او از اجازت او درین فعل اشارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ
قادر نیست بر دفع مراد او از روی اری و شفاعت چه با آنکه هیچ مراد او کند از روی عناد و مخالفت پس اصل شفاعت
نزد او دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال
او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او نیز در روی اثبات تفرّد او است
در الوهیت زیرا که مستحق عبادت عظیم مطلق اوست نه غیر و نیز اثبات آنست که مالک مافی السموات و الارض
او باشد زیرا که آنها را الابدی است از مالکی و با وجود عظیم مطلق دیگر تواند که مالک باشد ما یحکم ما بینکم
ان یحکم و ما یخلفکم یعنی میداند آنچه در پیش مخلوقات است از امور آینده در دنیا و آنچه در عقب ایشانست
از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشانست از امور آیند و بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشانست
از امور که پیش از وجود ایشانست زیرا که کسی که روی با آینده دارد پشت پاکدشته یا آنچه
در پیش ایشانست از امور دنیا و آنچه در عقب رفتن ایشانست از امور آخرت یا آنچه نخفته می ایشانست
و معقول ایشانست یا آنچه در می یابند و معلوم ایشان میشود و آنچه در نمی یابند و مجهول میمانند
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی احاطه نمیکند بچیزی از معلومات او یعنی عالم نمی شود
بچیزی از معلومات او مگر با آنچه او خواسته است که بداند حاصل که معنی آنکه گفته اند که این جمله یا جمله
سابق بروی مجموع این دو دلالت میکند بر تفرّد و سبحان و تعالی در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت
زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او سبحان و در علم ذاتی تام و این تفرّد و دلالت میکند بر تفرّد
الوهیت و مراد بعلم ذاتی علمیت که مافی از ذات باشد و مراد به نام آنست که متعلق به اشیا باشد و
از آنکه گفته اند که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او زیرا که اول دلالت میکند بر نفی این علم از غیر او پس

این مجموع دلالت کرد بر تفر و ادورین علم و اما آنکه این تفر و دلالت میکند بر تفر و اول ازین جهت است
 که علم ذاتی تام لازم موجود بر حق است و هر گاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او معبود بر حق بنا
 و الا لازم آید انفساک لازم از ملزوم و منسحب که **ثبتت السموات و الارض و کجانی داده**
 در تفر و احاطه کرده است کرسی او آسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیزی است
 که بالای آنستنه شود و زیاده نباشد به بقدر قاعده بلکه متساوی متعادل باشد و اختلاف است
 در آنکه مراد کرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد کرسی عرش است بقدری آنکه الرحمن علی عرش
 استوی پس چون عرش را محل استقامت خود گفته کرسی نیز خود گفته او را هر تاویل که در آن تفسیر کرد
 شود در نسبت کرسی تاویل توان کرد و بعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او و اما
 تخصیص احاطه سموات و الارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک محیط عرش نیز است مگر آنکه گفته
 شود که عرش داخل سموات است و بعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
 و محیط است سموات و ظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
 بفلک البروج که او جسمی است بغایه بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت با کرسی بگردن حلقه در بیابانی و بعضی
 گفته اند که مراد آنست کرسی حقیقی بلکه این کلام تصویری و تمثیلی است عظمت او را بطریق فرض
 باین معنی که عظمت او در غایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه کنجائی دادی در خود آسمانها
 و زمین **یا و لایو و** و محیطها یعنی گردن باری ساند و برج نمی آرد و اورانگاه داشتن آسمانها و
 زمین را حاصل آنکه گردن می آید و اورانگاه داشتن ابتدا و وجه تسمیه این آیه الکدری شتمالی او است بر
 ذکر کرسی همین تکه گفته اند در تسمیه این سوره بسوره البقره که او شتمل است بر ذکر بقره و **العلی**
لوعظمت یعنی او است خداوندی که عالی است از شرکت غیر در بامیت او و در صفات الوهیت او و
 بزرگواری است مطلق که حقیر است همه چیز را نسبت با او و اما فضیلت و خاصیت این آیه نیست
 که در حدیث آمده گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر که خواند این آیه الکدری را در عقب هر
 نمازی فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبحانی بنفس خود یعنی بجزرائیل نگذارد و در هیچ بخاری
 آمده که شیطان گفته با بوسه بر روی او که هر گاه بازگویی کلمه خواب خود بخوان آیه الکدری را که باشد

بر تو همیشه از جانب حق سبحانہ نگاه دارند و نزدیک تو نیاید شیطان تا آن وقت کہ در آئی در صبح و آو بریز
 این سخن را گفته بامیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیغمبر گفت راست گفت با تو و حال آنکہ او دروغ گوئی است
 یعنی اگر چه او دروغ گوئی است و ظاہر آنست کہ او با این نگاه دارندہ کہ در حدیث است همین آیت الکرسی
 باشد کہ جاندا شدہ باشد و خوانندہ خود را نگاه دارند نیز در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ہر کہ خواند آیت الکرسی از شد حق سبحانہ و حقانہ فرشتہ را کہ نویسند از نیکیہای او و محو کردند از بدیہای او
 از ساعت خواندن تا فردا آمدن از او نیز در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ خواند آیت الکرسی در عقب
 ہر نماز فرض مانع او نباشد از درآمدن بہشت غیر از مرگ مداومت نماید مگر صدیقی یا عابدی اگر گفته شود کہ مرگ سبب
 جنت است پس در این مانع گفته بلکہ مانع حیوۃ است گویم مراد از این مانع نیست غیر موت نیست کہ ہمین مانع نیست از انظار
 کہ موت مانع نیست پس این مثل آن باشد کہ دستی در وقت شکایتی اندوست خود میگوید بیچ گناہ نداریم غیر از آنکہ شمار آورد
 میداریم و چون دست گناہی باشد پس داین باشد بیچ گناہ نداریم نیز در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر خد
 آیت الکرسی را در وقتی کہ در آید بجا آید خواب خود امین گرداند او را خدا می سبحانہ بر نفس خودش و بر ہمسایہ
 او و ہمسایہ ہمسایہ او و جاننامی کہ در گرد اوست و مراد این باشد کہ گرداند او را بر نفس خود شوق آن نیست کہ
 خوف نفس از وی بردار یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید کہ امین در خواب شود گفته اند او تہ
 بر قرآءت این آیت اما نسبت از چشم زخم و سبب زیادتی شدن مالست و اسباب دینوسی و نجات است
 از شر دشمنان و سبب عزت و مہابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان سبحان اللہ
 صحیح مسلم کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سبحان اللہ الحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین
 پس ازین حدیث معلوم شد کہ تسبیح مساوی سجد است و فضیلت و حال آنکہ در مشکوٰۃ در ہمین محل از
 صحیح مسلم آوردہ کہ الحمد لله پر میسازد و میزان را پس سبحان اللہ نیز چنین باشد زیرا کہ برابراند و مرتبہ
 ثواب و سبحان اللہ یعنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان اللہ
 سبحان اللہ سبحاننا بودہ است یعنی پاک میگردد انم خدا یا پاک گردانیدن و مقصود ازین نیز آنست
 کہ پاک است او چون دانستہ شد کہ اصل سبحان اللہ سبحاننا بودہ است باید دانست
 کہ سبحان اللہ را انداختہ شد از سبحان اللہ سبحاننا زیرا کہ تسبیح خداوند سبحانہ کثیر الوقوعست و خفت در و

تلاوت

مطلوبست پس باقی ماند سبحاننا بعد از ان او را اضافت کرده شد باسم الله تا معلوم گردد که این تسبیح نسبت
 بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این زمان بجای مجموع اسبج الله سبحاننا واقع شده
 پس مراد از سبحان الله این باشد که پاکست خدای سبحان و تعالی و باید دانست که فائده گفتن سبحان الله
 نه آنست که حق سبحان پاک گردد و بی تسبیح بازیرا که او پاکست در ذات خود محتاج تسبیح کس نیست پس فائده
 او راجع به بنده باشد که او پاک گردد و گفتن او سه من نکردم پاک از تسبیح شان بزد پاک هم ایشان
 شوند و در نشان به الحمد لله سعی مسیبه بخواند یعنی حمد و ستایش مر خدای را سبحان و در مشکوٰۃ آورده
 است در کتاب طهارت از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم الحمد لله پر بسیار و تر از
 را یعنی ترا زوی قیامت او نیز در همین محل از مشکوٰۃ آورده از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله وسلم که سبحان الله و الحمد لله پر بسیار میان آسمانها و زمین با علی التقدیرین مفهوم میگردد و این حدیث
 شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در مشکوٰۃ آورده در فضل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح نصف میزان و الحمد لله پر بسیار و میزان را و این حدیث و آل است
 بقصیل الحمد لله اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
 که بعضی از عنایات حضرت خداوندی عزوجل آنست بحال بندگان که حضرت حق سبحان و تعالی که بیان
 کرده نهایت کثرت ذنوب بنده را اینچنین گفته که اسی فرزند آدم اگر رسد گناهان تو بگوید می آسمان و بعد
 از ان آمرزش جوتی از من میان آسمانها و زمین بیامرزم چاک ندارم و ازین حدیث که سبحان الله
 و الحمد لله پر بسیار و میان آسمانها و زمین را مفهوم میشود که بجز گفتن این دو کلمه آن قدر ثواب میدهد
 که برابری میکند با نهایت گناهان بنده و این نیست مگر از کمال مرحمت و ذوق عنایت او بحال بندگان
 و مختصر آن آورده از بحکم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله و بجزده و ستر است
 پیش خدای سبحان از کوه زر که صرف او را کسی در راه خدا عزوجل کند و بجهت پیوسته از رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم که او گفته هر که خورد طعامی یا بیاشاید چیزی و بعد از ان حمد خدای سبحان گوید البته حضرت
 حق سبحان از وی راضی گردد و این نیز از کمال مرحمت است که رضای او که مقصود از همه عبادت است
 و سر همه دولتها اوست گفتن یک کلمه حاصل شود و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 من اکل طعاما فقال الحمد لله الذي طعمني هذا الطعام و انزلني منه من غير حول مني و لا قوة عني الله له ما اقتدر

من ذنبہ ومانا نری یعنی ہر کہ خور و طعام و گوید بعد اذان کہ این را کہ حمد خدا لک کہ وادرا طعام و روزی من
گره ایند اورا بی حیلہ از من دبی قدرت من بیامرز و خدای سبحانہ گناہان اول و آخر اورا و همچنین است
کہ گناہان اول و آخر آمرزیدہ شود اگر جامہ نو پوشد و گوید الحمد لله لذی کسانى هذا و از زقیہ من خیر
حول منی و لا قوۃ یعنی حمد مر خدای را کہ پوشا یند مرا این جامہ و روزی من گره ایند اورا بی حیلہ از من
دبی قدرت من و باید دانست کہ نلکہ تکمیل نہ آنتست کہ او ستودہ شود و کجیت تحمید ما بلکہ او ستودہ است
در ذات خود و تحمید چنانکہ گفته و اللہ غنی حمید بلکہ فایده تحمید بمراجہ است کہ مستحق ستایش میگردد و
اللہ اکبر صلی سلمہ بار بخواند یعنی خدا سبحانہ بزرگ تر است از ہمہ چیز و در مشکوٰۃ آورده و در فصل
ثالث از باب ثواب تسبیح و تسمیہ و تلیل و تکبیر از غیر صحیحین کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اللہ اکبر
پر میسازد میان آسمانها و زمین را و در مختصر حصین آورده از مجم طبرانی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ لا اله الا اللہ و اللہ اکبر و کلمہ اند کہ یکی از ایشان را سننایت نیست غیر از عرش
و دیگر می پر میسازد میان آسمانها و زمین را و باید دانست کہ غرض از گفتن اللہ اکبر لفظاً این سننیت
بند و هیچ چیز را با حق سبحانہ برابر نیندازد و این را خاصیت بسیار است بعضی ازان اینست کہ ہفتی
در کتاب بحث و نشور آورده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ رسد بخدای سبحانہ در حدیث
کہ برابر نیندازد و با و چیزی را در دنیا باشد بروے مثل کوہها از گناہ آمرزود اورا و آخر
سبحانہ این حدیث مذکور است و در فصل ثالث از باب استغفار و امام حجۃ الاسلام امام
محمد عزالی قدس سرہ گفت معنی اللہ اکبر اینست کہ او بزرگتر از امت از انکہ در یا با حقیقت اورا
غیر او یا انکہ او بزرگتر است از انکہ گفته شود کہ او بزرگتر است از ہمہ چیز زیرا کہ غیر او را بزرگ
نیست و جنب بزرگی او بلکہ غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت کہ او بزرگتر است
از ہمہ چیز و پوشیدہ نماند کہ عدم ستویہ غیر را و کہ غرض از اللہ اکبر آنتست درین تفسیر اظہر است
و در حدیث آمدہ کہ اولی الامر الحرق فلیطفہ بالتکبیر یعنی ہر گاہ کہ کسی بید کہ آتش افتادہ در چیزی میسوزد
فروشان اورا گفتن اللہ اکبر و اہل حدیث گفته اند این معنی مجرب است پس دور نیست کہ آتش دورتر فرود
نشیند بگفتن این کلمہ چنانکہ مذکور شد و در بیان غرض از گفتن اللہ اکبر لا اله الا اللہ و سبحانہ
لا اله الا اللہ و الحمد و هو علی کل شئی قدیر بار بخواند یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی

لا اله الا اللہ

تساوت نه شرکي اوراد الوهية اوراست ملک و اوراست حمد و او بر همه چیز تا و راست و لفظ حمد
 حال است از الله و تا کید حصری است که در لا اله الا الله است یعنی موجودی بر حق الله است
 و پس در حالتی که یگانه است و الوهیه و ملک معنی سلطنت و پادشاهی است و اگر صفت نبی باشد مراد از و
 اقتراست است اگر مراد معرفت غیبی باشد مراد از و خلافت اینجا صفت آله است پس مراد از الوهیه
 چنانکه اهل تفسیر گفته اند و تفسیر آن آیه و لم یکن له شریک فی الملک زیرا که اگر بجهت سلطنت باشد
 راست نیست بحسب ظاهر این معنی که و لم یکن له شریک فی الملک همچنین اینجا که بگفتنی سلطنت باشد معنی صفا و از تقدیم خبر است
 نیست بحسب ظاهر بلکه مراد از ملک ملک حقیقی باشد تمام چهار تن و باید است که سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله بهتر است بنده را نزد خدا سی سبحان از مال و فرزند چنانکه گفته اند الحی و البیون نیت حیوانه الله

حیوانه

و الباقیات الصالحات غیر عز ربک تو ابا و خیر اما یعنی مال و فرزندان زینت حیوانه و نیا اند یعنی نیت
 آدمی میشود نایبها و روینا آنست و فانی میشوند عنقریب و باقیات و صالحات یعنی خصلت های نیکی که
 باقی اند شمره آن ابدالآباد بهتر است نزد پروردگار تو از مال و فرزندان و حال آنکه از جمله باقیات
 صالحات است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر با تفاق همه اهل تفسیر و در صحیح مسلم
 آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که گوید سبحان الله در عقب هر نمازی که بخواند سبحان
 سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار پس مجموع تو دویست است و گوید در عقب نماز
 ده بار این بگردد که لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له له الملک و الحمد لله و علی کل شیء قدیر آمرزیده شود
 خطای او اگر چه باشد مثل کف دریا یا بنیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
 سخنان چهار است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در روایتی آمده که دوست ترین
 سخنان نزد حق سبحان چهار است فرزندیکند ترا بهر کدام که آبتا کنی و اگر گفته شود که در حدیث آمده که
 افضل الذکر لا اله الا الله باشد پس هر چهار چون افضل باشند گویم لا اله الا الله فضل مطلق است و
 آن سه افضل اضافی یعنی نسبت باقی پس منافعی نباشد میان فضیلت لا اله الا الله و فضیلت مجموع
 و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه این که گویم سبحان الله و الحمد لله و لا
 اله الا الله و الله اکبر و دوست تر است پیش من از آنچه آفتاب بروی طلوع کرده است و نیز سبحان الله
 گفتن صدقه ایست و نیز الحمد لله گفتن صدقه ایست و نیز الله اکبر گفتن صدقه ایست و نیز لا اله الا الله

گفتن صدقه هبست و مراد با آنچه آفتاب بر طلوع کرده گفته اند اموال دنیا است و دیگر در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر می گردند و در گرد عرش ایشان را آواز هبست مثل آواز زنبور عسل بیاد میدهند صاحب خود را آبادت نماید بعضی از شما که باشد همین کسی که بیاد دهد او را و نیز در حدیث آمده که هر که سبحان الله گوید صد بار با داد و صد بار شبانگاه باشد همچو کسی که صد حج کرده باشد و هر که الحمد لله گوید صد بار بر باد داد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که بر صد سب سوار شده غز کرده باشد با کافران در راه خدا سبحان الله و هر که گوید لا اله الا الله صد بار با داد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که صد بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلام و هر که گوید الله اکبر صد بار شبانگاه و صد بار با داد و نیا روز دین روز هیچ ثوابی بیشتر از آنچه او آورده است مگر کسی که گفته باشد مثل وی یا زیاده کرده باشد برین و هر چند هزار و در محم طبرانی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آیا نمیتواند بعضی از شما که کند هر روزی مثل کوه احد عمل گفتند یا رسول الله کیست آنکه تواند این کردن گفت همه شما میتواند کردن گفتند یا رسول الله کدام است این عمل گفت سبحان الله اعظم است از احد یعنی از کوه احد و لا اله الا الله اعظم است از احد و الحمد لله اعظم است از احد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که امت من سه صنف اند صنفی مشایخ یا بنیاء و صنفی مشایخ یا بنیاء صنفی مشایخ یا بنیاء چهار پایان آنانکه مشایخ یا بنیاء همت ایشان نماز آنست و روز و صدقه است آنانکه مشایخ یا بنیاء همت ایشان سبحان الله گفتن است و لا اله الا الله گفتن آنانکه مشایخ یا بنیاء چهار پایان همت ایشان خوردن است و آشامیدن و شویوت را زدن و باید دانست این که ده بار باید گفتن لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير یافته نشد درین باب حدیثی و غیر از حدیثی که مذکور است در صحیح ابن جبران و سنن نسائی و مسند امام احمد و آن حدیث نیست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید در عقب نماز با داد و نماز شام پیش از آنکه بازگردد و دوبار گزارد در پای خود را یعنی پیش از آنکه بازگردد از بنیاست نشستن در التیمات برگردد و اندواید خود را ازین هیات ده بار لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير نوشته شود برای کسی ده نیکی و برداشته شود برانی و سی ده درجه و محو کرده شود از وی ده بدی و باشد در آن روز در پناه اربیطان و نیز آمده است در سنن ابی داؤد و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در وقتی کہ در صبح در آید لا اله الا الله و عدو لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر باشد
 این گفتن اورا مقدار آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل علیہ السلام و نوشته شود برای و سبے
 ذہنکی و فروریخته شود از وی ذہ بدی و بلند گردد امید شود برای وی ذہ در جہ و باشد و پناه از شر
 شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی کہ در آید در شام باشد و پیرا مثال این تا در آید
 در صبح و پوشیده نماند کہ چون یکبار گفتن مثال یک بنده آزاد کردن باشد پس دو بار گفتن ذہ بنده
 آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کہ بہترین آنچه گفتہ من و پیغمبران پیش از من اینست کہ لا اله الا الله و عدو لا شریک له الملک
 و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و در کیمیاء سعادت آورده کہ در صحیح است ہر کہ گوید این کلمہ یعنی لا اله
 الا الله و عدو لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر چنان بود کہ چہار بنده آزاد کردہ باشد
 از فرزندان اسمعیل علیہ السلام و نیز در کیمیاء آورده کہ فضیلت تسبیح و تہلیل در حق درویش زیادہ
 بدان سبب است کہ دل درویش نطمیت دنیا تاریک نشدہ باشد و صافی بود یک کلمہ وی کہ بگوید
 ہمجو تخی باشد کہ در زمین پاک افکند اثر بسیار کند و شمرہ بسیار رود و ذکر روزی کہ بشموتہ انگندہ بود
 ہمجو تخی باشد کہ در شورستان انگندہ باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملک الجبار یعنی
 نیست محبوب و برحق مگر خداوندی کہ یا دشاہ جبار است بدانکہ ملک و مالک ہر دو در لغت بمعنی تبار
 آمدہ است و اما تفسیر مالک یوم الدین فرق کردہ اند میان این دو لفظ بانوعی کہ گفتہ مالک از
 ملک است کبیرتہ میم کہ آن تصرف است در اعیان مملوک کہ بہر نوع کہ خواهد و ملک از ملک است
 یعنی میم کہ آن تصرف است بامرونی در ناموران و دیگر باید دانست کہ ملک کبیرتہ میم اعم است از
 ملک یعنی میم زیرا کہ میتواند کہ کسی را تصرفی باشد اما ملک یعنی میم کہ بادشاہی است نباشد و جبار آنست
 کہ جبر کند خلق را برہر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد و بعضی گفتہ اند جبار آنست کہ اصلاح کنی حال خلق را
 پس جبر بمعنی اصلاح باشد از نیجاست چیز نقصان و باید دانست کہ جبار بمعنی مبالغہ در صفات اللہ
 گاہ باعتبار کیفیت است و گاہ باعتبار کیفیت و گاہ بہر دو اعتبار لا اله الا الله الملک الجبار
 یعنی نیست محبوب و برحق مگر خداوندی کہ یگانہ است کہ غالب است بر ہمہ چیز یعنی لا اله الا الله
 الجبار یعنی نیست محبوب و برحق مگر خداوندی کہ یگانہ است و غالب است بر ہمہ چیز

و نیک آمرزنده گنایان را یعنی عزة غالبیت است بر غیره بدانکه عزیز را در کتب تفسیر و شرح
احادیث باین معنی که مذکور شد تفسیر کرده اند و در تاج الاسلام گفته که عزیز بمعنی بے همتا نیز می آید و
پوشید و نیست که عزیز در مقابله ذلیل بزال محجبه که بمعنی خوارست نیز می آید پس اگر عزیز را درین مقام
بر یکی ازین دو معنی اخیر حمل کرده شود تا مکرار لازم نیاید نظر بقدر غالی از وجه نیست و غفار صیغه
مبالغه است و مبالغه در مغفرت حتی بهمانه باین اعتبار است که او آمرزنده است صغیره و کبیره را و غیر
تنها و آمرزنده است خطا و عمدا را و پوشیده و علامتیه را و کشته تورا و گناه قلیل و کثیر را و نیز آمرزنده گناه
کاران بسیار را و نیز آمرزنده است اگر چه گناه کار توبه شکر را بشکسته لا اله الا الله الکبیر است
یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی کریم پوشنده عیبها و کریم بمعنی بزرگواری آید و نیز بمعنی ذات
کثیر الخیر و البرکت می آید و از اینجا گفته اند که الکریم هو السمواته یعنی جو امرودی آسمان است و نسبت
درین مقام اخیر است تا مکرار لازم نیاید نظر بعظمی که در آن قولست که لا اله الا الله العلی العظیم
لا اله الا الله الکبیر المتعال یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی عظیم الشان فایق است
بر همه چیز بقدرت تامه و متعال گاه می آید یعنی سرکشنده از لغت مخافات لا اله الا الله
خالق الخلیل و الهما یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی که او معبود در هر مکان یعنی هیچ
مکانی نیست که آفریننده شب و روز در آن باشد لا اله الا الله الحی و کل مکان یعنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند تعالی معبود است در هر مکان یعنی هیچ مکانی نیست که عابری او را عبادت نکرده
باشد و روی لا اله الا الله المذكور بکل لسان یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی
که مذکور است بهر زبانی یعنی هر جانداری که هست بزبان خود او رایا و میکند اگر چه زبان او را
هر کس نداند چنانکه گفته اند سرخان چمن بهر صبا می بخواند ترا با عطلای بد بلیک جاندا
و غیر جاندار همه به شیخ او مشغول اند چنانکه حق سبحانه فرموده و ان من شیء الا لیسبح بحمده پس زنده
بزبان قال یا میکند و غیر زنده بزبان حال و لسان الحال النطق من لسان المقال و میتواند
که مراد از زبان لغت باشد چنانچه در آیه کریمه و من آیات خلق السموات و الارض و اختلاف لسانکم
و الوانکم و الالسنه و اللغات تفسیر کرده اند و نیز در عرف گفته میشود فلانکس زبان عرب میداند یعنی
لغت عرب میداند لا اله الا الله المعروف بکل احسان یعنی نیست معبود بر حق

تفسیر

مگر خداوندی کہ مشہورست بہرہ نیکسلا الہ الا اللہ کل یوم ہونی شان حاصل یعنی آنکہ نسبت
 محبوب و برحق مگر خدا ہی سبحانہ و در ہر روزی او در کار است و جملہ کلمات نے جملہ نسبت مستقلہ کہ ارتباط
 نہ اردو یا قبل خود مانندی بھی رہتا اور ان قول کہ لا الہ الا اللہ یعنی رہتا مگر آنکہ اینجا موصوفی تقدیر کردہ
 کہ بران تقدیر صفتہ اللہ میشود نہ الذمی کل یوم ہونی شان و در حدیث آمدہ کہ بعضی از کاراویغی
 در ہر روزی نسبت کہ می آمد زندگناہی و دوری کند اندوہی را و نسبت می دہد قومی را و سے اندازد
 دیگرے را و بعضی گفتہ اند در ہر روز کمینہ کارا و نسبت مادہ خلق جمعی۔ از عدم بوجود آرد
 و مادہ خلق جمعی۔ از مجادسی بہ بنانی می رساند و از ان جمعی۔ از نباتی یا حیوانی بصلب پدر
 می برد و از ان جمعی۔ از صلب پدر بہ جمہ باور مستقل می سازد و جمعی۔ از رحم مادر بیرون مے آرد
 و جمعی۔ بیرون آوروہ بقامی دہ و جمعی۔ از بقا تمام عقل می رساند و پارہ از عاقلان را بدرجہ بلوغ میرساند
 و پارہ از بالغان را مسلمان می سازد و پارہ از مسلمانان را و طلب مے دہد و پارہ از اہل دروز را
 موید می گرداند و پارہ از میدان را سالک می سازد و پارہ از سالکان را از اہل قرب می سازد و پارہ
 از اہل قرب را کامل می سازد و پارہ از کاملان را تکمیل می رساند و گفتہ اند این قول کہ کل یوم ہونی شان
 اشارہ برد قول تہودان کہ گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ در روز شنبہ کاری نمی کند لا الہ الا اللہ یا
 یا اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ امانت از خدا ہی سبحانہ یعنی امانت از عذاب
 خدا ہی سبحانہ چنانکہ در حدیث قدسی وارد شدہ لا الہ الا اللہ حصین و من دخل حصین آمن من عذاب
 یعنی لا الہ الا اللہ حصین است و ہر کہ در آید در حصین امن گردد از عذاب من یعنی از عذاب ابدی
 من یا در حالتی این کلمہ امانت آمدہ از جانب خدا ہی سبحانہ و بہر تقدیر مراد از ان امانت امانت
 لا الہ الا اللہ یا تا من اللہ یعنی نسبت محبوب و برحق مگر خداوندی در حالتی کہ این کلمہ امانت
 از خدا ہی تقابلے لا الہ الا اللہ امانت من عند اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در
 حالتی کہ این کلمہ امانت است نزوح سبحانہ و مقصود نسبت کہ این کلمہ امانت کہ استیم نزد خدا
 سبحانہ و ہر کہ چیزی را امانت بگذارد نزد خدا ہی سبحانہ و با وی سپرد و البتہ آن چیز محفوظ نامی ماند
 پناہ و می از ہر آفتی چنانکہ در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می گفت سائرا
 در وقت و مرا کردن استو و عاک اللہ الذمی نایض و دایم یعنی امانت می گذارم تر نزد خدا ہی

کہ ضائع نہی شود انسانی او کہ باو سپردہ شود منقول است کہ شخصی سفیر میرفت وزنی حاملہ داشت و حاملہ
آن متعلق بجل آن زن بود در وقت روان شدن گفت بار خدا یا تو سپردم جل این زن را چون آمد بسفر
رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد بعد از آن مر و بیاید و این حال را مشاهده کرد گفت این
امر عجیب است من حمل اورا بخدا ای سبحانہ سپردہ بودم چون حامل شدہ گفتم با وجود این احتیاط
می کنم گور آن زن را بشکافتم دید کہ زن وضع حمل کردہ و آن بچہ بسینہ او چسبیدہ شیر نمی خورد گفتم
آلہی می توانستی کہ مادر اورا نگاه داری آواز آمد کہ بچہ با سپردہ بودی نگاہ داشتہم اگر مادر اورا نیستہ
بای سپردی نگاہ می داشتہم لا الہ الا اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ یعنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند سبحانہ و حول یعنی حرکت و جنبش تیر می آید و در قوۃ القلب آورده کہ حول یعنی انتقال
است از ماصی و قوۃ یعنی ثبات است بر طاعت نیست از ماصی و نیست بتانی و قراری بر طاعت مگر
تو یعنی خدا ای سبحانہ در حدیث آمده کہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ دوائی نمودند در دست کہ است آن ترین
آن در دہانم است و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو موسیٰ کہ گوی لا حول
ولا قوۃ الا باللہ کہ او گفتی است از گنجہای بہشت و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ در سبت از درہای بہشت و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ او منہال بہشت است و باید دانست کہ این کلمہ را تا شیری عجیب است
در تشبیل امور صمیمہ و در تیسرا ہوا ال شاقہ و در وقت نتر چنانکہ در خبر است کہ در آن وقت کہ عرش خدا
سبحانہ بر آب بود اول چیز سے کہ آفریدہ بعد از عرش ملائکہ مالکان عرش بودہ اند چون ایشان
بیا فرید گفتند ای پروردگار از برای چکار ما را آفریدہ گفت از برای داشتن عرش گفتند آس
پروردگار کیست کہ اورا قوت برداشتن عرش باشد و خالی آنکہ بڑی است عظمت تو و جلال تو و قارتو
گفت شمارا برای این آفریدہ ام ایشان بارہا تکرار کردند این سخن را بعد از آن گفت گوئید لا حول
ولا قوۃ الا باللہ پس گفتند و برداشتن عرش را و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم ہر کہ گوید ہر روز صد بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ نرسد اورا فقر لا الہ الا اللہ و لا
نعبد الا الہ یعنی نیست معبود بر حق مگر خدا ای سبحانہ و نمی پرستیم مگر اورا لا الہ الا اللہ
حقاً حقاً یعنی گوئیم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ راست است و حق و عبارت است

کہ از امر سابق واقع حال باشد از لا آله الا اللہ قوی تواند کہ حق از شمار اللہ باشد کہ مجبے متحقق الوجود
 و ثابت الوجود است و حال باشد از اللہ یعنی می گویم کہ نیست و معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ در حالتی
 کہ متحقق الوجود است و می تواند کہ مصدری باشد منصوب بفعل مقدر تا کہید نفس خود را مانند زبیر
 قایم پس معنی این چنین باشد کہ ثابت است لا آله الا اللہ ثابت بودنی لا آله الا اللہ اما
 و صدقاً یعنی می گویم لا آله الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ ایمان و راست با آنکہ از جهت
 ایمان خود و صدق خود با صدق این کلمہ لا آله الا اللہ تعبداً اور قایم یعنی می گویم لا آله
 الا اللہ از جهت تعبد و بندگی یعنی ازین جهت کہ این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بند
 بودن من در واقع لا آله الا اللہ تطلقاً و وفقاً یعنی می گویم لا آله الا اللہ از جهت مهربانی
 و سازداری حضرت حق است سبحانہ باین معنی گفتن ما این کلمہ را اثر مهربانی و سازداری حضرت حق
 سبحانہ باینچنانکہ منقول است از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کہ می گفتہ آئی تملطت باولیاک
 فرفوک و لو تملطت باعدانک لما حجدوک یعنی آئی لطف نمودی و مهربانی کردی بدوستان
 خود کہ مومنان اند پس شناسانند ترا و اگر لطف مینمودی بدشمنان خود کہ کافر اند هر آینه منکر نمی شدند
 ترا و تملطت یعنی مهربانی آمده و معنی سازداری نیز آمده و هر دو را اینجا مناسبت نام هست اما بر تقدیر
 دوم رفیق تفسیر تملطت است لا آله الا اللہ قبل کل شیء یعنی می گویم کہ نیست معبود بر حق مگر خداوند
 سبحانہ در حالتی کہ اول هر چیزی است کہ غیر اوست بحسب ذات و زمان پس قبل کل شیء حال
 باشد از اللہ و نیز تواند کہ قبل کل شیء صفتہ اللہ باشد بر تقدیم اسم موصول یعنی الذی قبل کل شیء
 لا آله الا اللہ بعد کل شیء یعنی می گویم کہ نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ در حالتی کہ او
 آخر هر چیزی است باین معنی کہ او باقی خواهد بود بعد از قسا هر چیزی لا آله الا اللہ یعنی ربنا
 و یعنی و میوت کل شیء یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای سبحانہ باقی خواهد بود هر دو رو گاه
 ما و فانی میشود و می میرد هر چیزی و لفظ و او احتمال عطف دارد و احتمال حال نیز دارد و باید دانست
 کہ مخلوقات بر دو قسم است یکی ذمی حیوۃ و دیگری غیر ذمی حیوۃ و موت را اطلاق مخصوص است
 بذمی حیوۃ اما فانی اکثر احتمال او در غیر ذمی حیات است اما فانی و موت از جهت رعایت هر دو قسم
 مخلوق است و تقدیم فانی بر موت از آن جهت است کہ غیر ذمی حیوۃ اکثر است لا آله الا اللہ

الملك الحق المبين یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند که با دشاهی است که ظاهر است
سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوار بین معنی ظاهر و نیرمی تواند که حق بمعنی متحقق
الوجود و ثابت الوجود باشد و بین معنی ظاهر سازنده یعنی با دشاهی است ثابت الوجود و ظاهر
سازنده وجود و سبب ایجاد مخلوقات لا اله الا الله الملك الحق المبين یعنی نیست معبود برحق
مگر خداوندی که با دشاهی است سازد او را با دشاهی که یقین است سزاواری اول اله الا الله
العلی العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بلند مرتبه که ندارد مانند کسی که شریک او باشد در
ماستی با وصفات الوهیه و بزرگواری که حقیر است همه چیز با نسبت باه لا اله الا الله
الحکیم الکریم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بزرگوار و نیرمی تواند که کریم بمعنی کثیر الخیر
و البرکت باشد و گفته اند علم حضرت حق سبحانه نسبت با بندگان زیاده است بر علم مادر و پدر و فرزند
و دین باب گفته اند صد پدر صد مادر اندر علم ما به که نفس تراند قدر فناء علم مادر
کف کف علم ماست به کف رود آید ولی دریا بجاست به لا اله الا الله رب السموات
السبع ورب العرش العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پروردگار هفت آسمان
است و پروردگار عرش بزرگ است لا اله الا الله اکرم الاکرمین یعنی نیست معبود
برحق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست و حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره گفته اکرم الاکرمین
آنست که چون گناهی یک شخص بخت آن نوع گناه را از همه کس بخت لا اله الا الله ارحم الراحمین
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحم کننده ترین رحم کندگان است یعنی رحمت او زیاده است
از رحمت دیگران هر رحمت کننده و این که نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیاده است ازین
جهت است که رحمت دیگران دارند او رحمت دارد که دیگران ندارند چنانکه رحمتی دارد و فرار سیده
همه اشیا را چنانکه گفته و رحمتی وسعت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه او رحمتی دارد و الا غیر
بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه از جمله رحمتها او دادن نعمت وجود است و ازین دیگر نیاید
و دیگر آنکه از جمله رحمتها نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتها سزا
نعمت بهشت است که ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه یکی از آثار او
نعمت ویدار است و بهشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از رحمتها ایمان است

که اصل دیدار نعم بهشت است و این نعمت در دیگری نمیتواند بود و دیگر آنکه از یکی از رحمتها سی و هفت
صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته و ما از سنانک الراحمة للعالمین و او اصل نعمتهاست ایمان آنچه
بروسی است و ظاهراً است که این نعمت در دیگری نمیتواند بود پس ثابت شد بدین دلایل که رحمت
او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که خدایا سبحانه و تعالی فرشته است موکل کبسی که گوید یا ارحم الراحمین
پس هر که گوید یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روسی تو کور و پس لطلب
و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندگان از مادر بفرزندش و نیز در
صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت حق سبحانه صدر رحمت فرو فرستاده است از
جمله آن صدر رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهار پایان و جنبد است پس بسبب آن رحمت
این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان وحشی بر فرزند خود تا خیر
کرده است نوبه رحمت دیگر را که رحمت کند بآن بندگان خاص خود را روز قیامت آن کسانی که
گردن بگم او آورده اند و او امر و نواهی را بجا آورده اند و در روایت دیگر آمده که روز قیامت
تکمیل کنند آن نوبه رحمت را باین یک رحمت و بعد رحمت کند بندگان فرمان بردار خود را
منقولست از یحیی بن معاذ رازی رضی الله عنه که او میگفت الهی وقتی فرود آوری بهایک رحمت
از صدر رحمت خود از نصیب ما ازین یک نعمت اسلام شد از همه دولتهاست پس چون نا امید باشم از
آمزش تو وقتیکه فرود آوری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی
ارواهم واقعت که بر خورداران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص
بواسطه یا بند خاص الخواص بواسطه بر خور داری عوام از صفت رحمانیت است و آن مقبول مردودی باید
از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت به بیچارگان و مسلمانان را هست و آن از خاصیت صفت رحمانیت است
و اگر نه اثر این رحمت بودی یک شربتی آب بهیچ کافر سی ندادی آنچه فرموده سبقت رحمتی علی غضبی این
معنی بود و هم ازینجا گفته اند یا رحمن دنیا و بر خور داری خواص از صفت رحیمی است تا بواسطه قبول دعوت
انبیای و متابعت انسان نعم بهشت باشد یا بند در آخرت که بنی عبادی انی انا العفو الرحیم و ازینجا گفته
یا رحیم الآخرة و بر خور داری خواص الخواص از صفت ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا ابو و علیهم السلام ایوب

علیه السلام گفت ربانی سبوحی الفروانت ارحم الراحمین موسی علیه السلام گفت رب العزلی ولاخی واولادنا
 فی رحمتک وانت ارحم الراحمین لا اله الا الله حبیب التوابین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند
 که دوستدار توبه کنندهگان است چنانکه گفت ان الله یحب التوابین یعنی خدای سبحانه دوست
 میدارد توبه کنندهگان را پس حبیب بر وزن فیعل بمعنی فاعل باشد و احتمال دیگر است که بمعنی مفعول
 باشد یعنی محبوب توبه کنندهگان زیرا که تا بنده مرخدای را سبحانه بجد دوست ندارد ترک شهوت
 و معاصی که محبوبان نفس اند نمی تواند کرد و در تحت امر و نهی که مکره و نفس اند نمی تواند در آمد و از میجا
 گفته اند که علامت دوستی بنده مرخدای را سبحانه اقبال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
 آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اهل ذکری اهل مجاستی و اهل طاعتی و اهل کرامتی و اما
 اهل معصیتی فلا انکم فان تابوا فانا نجیبهم و ان لم یتوبوا فانا طیبهم ابلیهم بالمصایب اطهرهم عن المعاصی
 یعنی اهل ذکر من جهشان منند و اهل طاعت من اهل بزرگ داشت من اند و اما اهل معصیت من
 نو میدنی سازم ایشان را پس اگر توبه کنند من حبیب ایشانم و اگر توبه نکنند من طیب ایشانم مبتلا
 میکنم من ایشانرا بمعصیتها پاک میگردد انم ایشانرا از عیبها لا اله الا الله ارحم الراحمین
 یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحمت کننده میکند مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
 جبارت از انعام و اکرام اوست و در خبر است که چون اهل فقر و مسکنت روز قیامت بحضرت
 خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه با ایشان عذر ها گوید چنانکه دوستی بادوست خود عذر ها
 گوید و در وقتی که تقصیری واقع شده باشد در رعایت حقوق دوستی گوید ای بندگان من اینکه
 دنیا را از شما باز داشتیم نه ازان جهت است که شما نمی ارزید با شید بلکه لایق شما نبود امروز ظاهراً
 گردانم رفعت درجه شما را اول انعام و اکرام من در حق شما این باشد که در آید میان عرصات
 قیامت و بنگرید هر که شما را در دنیا نعمه ثانی داده باشد یا شربتی آبی داده باشد یا شما را لباس
 پوشانیده باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرد و بنجاش به بهشت در آید لا اله الا الله
 یاوسی المضلین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند که راه راست نمائی گمراه کرده
 شدگان است لا اله الا الله و لیل الحائرین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که
 راه نمائی چیرنان است لا اله الا الله اما ان الخالقین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند

که ایمن گرداننده ترسند گانست لا اله الا الله غیاث المستغیثین یعنی نیست معبود حق
مگر خداوندی که فریادرس فریادخواهان است لا اله الا الله خیر الناصرین یعنی نیست
معبود برحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سوره بقره و تفسیر آیه کریمه لا اله الا
الله میفرمودن تا چنین گفته اند که لضره اخص از موعده است زیرا که لضره مخصوص است بمنع فریب نفس
دادنی باشد بطریق دفع غمزد و او سبحانه خیر الناصرین آنجست است که قوه او در دفع غمزد از قوه همه
الضره زیاده است و دیگر آنکه لضره از بغرض و طبع است و دیگر آنکه قوت لضره او از خود نسبت
و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت لضره شتقی لائق نامشود لا اله الا الله خیر الناصرین
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الناصرین است
بجمله آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از جمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل در د
نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گرانی و مشقت نمی باشد چنانکه ولایوده حفظها
بخلاف دیگران و دیگر آنکه حفظ او بلاغرض و طبع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
نمی باشد نسبت با آنچه در صد و حفظ او است بخلاف دیگران لا اله الا الله خیر الناصرین
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که بهترین و ارشمان است و او سبحانه را وارث از ان گویند که او
از وارث اینست که مال از میت یا و ماند و شک نیست که همه او باب موال فانی خواهند شد و مال
ایشان با و خواهد ماند کما قال کل شیء مالک الا وجهه و لده میراث السموات و الارض اما آنکه او سبحانه
وارثان است از آنچه تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
حق سبحانه بطریق اصالت میگیرد و لده مافی السموات و مافی الارض و دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل فرج
و زوجه از ان قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متهم را و اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از این
نباشد و حق سبحانه وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و متکفل اولاد و عیال میت است که و مان
و ابی الارض الاعلی الله عز و ما و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و اغلب اینست
که او را بدغای و استغناء نمیکنند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و اغلب
چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند که و ما کان الله غفوراً رحیماً و دیگر آنکه هیچ وارث را آن
قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هر گاه که خواهد حق سبحانه و تعالی است که قادر است

برین معنی چنانکه گفته لعنتم لمن یستأمر و یؤمر بآثم هر وارثی که هست محتاجست بحال مورث خود و حق سبحانه
 وارثی است که احتیاج ندارد و بحال میت چنانکه گفته یا ایها الناس اتقوا الله و الله هو الغنی
 و دیگر آنکه هر وارثی که هست خواهد مرد حق سبحانه وارثی است که هرگز نمیرد چنانکه گفته کل شیء لک
 الا وجهه و دیگر آنکه هر مورثی که نیست او بموت از وجود او میشود و او وارثی هست که مورث بموت
 نزدیک او میرود و چنانکه گفته بطریق حکایت از بندگان که انا لله وانا الیه راجعون لا اله الا
 الله خیر الحاکمین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند که بهترین حاکمان است و او سبحانه
 بهترین حاکمان ازان جهت تواند بود که در حکم او جور نیست و دیگر آنکه او در حکومت خود هرگز
 از کسی رشوت نگیرد بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکه او سببیانه گاه باشد که حکم کند میان دو کس در آخرت
 و بر ظالم ظاهراً هرگز داند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندان خیر و پادشاهت که راضی شود و ظالم را
 خلاص گرداند و دیگر آنکه هر حاکم که هست هر گاه که اهل حضومت نزد او بسیار شوند که بیکبار میان
 همه حکم نکند بلکه بتدریج و ترتیب میکند و او حاکمی است که میان خلق اولین آخرین در طرفه لعین
 حکم میکند چنانکه گفته ان الله سریع الحساب و دیگر آنکه گاه باشد که کسی بیفرمانی او کرده باشد
 و او حکم کرده باشد بطلم او و ظالم عذر دروغی گوید و او بانکه عالم است بکذب و عذر دروغ او را
 قبول کند و گاه باشد خود تعلیم عذر کند چنانکه بزرگی گفته مصرع اسی گناه آمرز عذر آموز من
 و گاه باشد که بر یکی حکم کرده باشد که او را بدو رخ بریزد و باز او را بخشد بنا بر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکه
 حکم او چنان محکم است که بتعکس او تفسیر نتواند داد و الله حکم لا یتقرب لکم الا الله خیر الرازق
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین رزق دهنندگان است و اینکه حق سبحانه بهترین
 رزق دهنندگان است ازان جهت است که غیر او بحسب صورت رازق هست زیرا که غیر او
 هر که دیگری رازق دهد از مال خدا می دهد و اما خدای سبحانه رازق حقیقی است هر چه بخواهد
 میدهد از مال خود میدهد و دیگر آنکه هر دیگری رازق بخواهد بدهد بپند رزق از او باز گیرد و او
 سبحانه رازق است که رزق همه فساق و کفار درین ندارد و دیگر آنکه هر که دیگری رازق دهد در
 بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است که آنچه میدهد هرگز بآن محتاج نیست و دیگر آنکه
 رزق رازقان القطار دارد و او ابدال اباد و رازق است و دیگر آنکه هر رازق که هست گاه در تحصیل

آن مشقت یکشد و او رازق است که ایجاد رزق بسبب ولت میکند چنانکه گفته اند امره اذا اراد تمیماً
 ان یقول لکن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری رازق و بد اعلی است که بلا عطف فایده میدهد
 یا دنیوی یا اخروی و او در چنین رازقست چنانکه گفته اند ما اریتم من رزق و ما اریتم ان یطعمون و
 دیگر آنکه هر رازق که هست رزق او بر بیت جسم مرز و قست و او رازقست که فایده او بجان و تن
 هر دو میرسد و دیگر آنکه هر رازقی که هست رزق او نمیرسد بگناب مظاهره و او رازق نیست که ترتیب
 رزق او میرسد بجمام ظاهره و مخفیة مثل جن و انس و آنها که حال او شبتند از جو اطبه و دیگر هر دو فایده
 فایده شبتند بر تحصیل هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرز و قانست و او قادر است برین لا اله
 الا الله خیر الفاکحین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین فاتحانست و در
 قرآن واقعست که ربنا افتح سبیلنا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاکحین و مفسران آنرا دو نوع
 تفسیر کرده اند یکی اینکه فاتح از فتح است یعنی حکومت است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از اینجا
 که قاضی را فتح گویند و دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان شکل است و تمیز کردن میان دو امر
 مشبه و از اینجا است فتح مشکلات پس فاتح بمعنی تمیز کننده و بیان کننده باشد و این هر دو معنی
 اینجا مستقیم اند اما معنی اول مکرر میشود و نظیر خیر الحاکمین که بگذشت و اینجا یک معنی دیگر است که بتعاقب
 مناسب مقام است و آن معنی نیست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
 امر مشبه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فاتح با فتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
 چنانکه گفته اند فی ابواب السماء حق سبحانه و تعالی برین تقدیر خیر الفاکحین از انجته باشد که فتح میکند
 بر سالکان راه ملکوت را و باب جبروت را و باب لاهوت را و فتح هیچ فاتحی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
 فتح او را دیگری تغییر تواند داد چنانکه گفته اند ما یفتح الله للناس من حمة فلما ممسک لها بخلاف فتح
 دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوی لا اله الا
 الله خیر العاقبین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
 گفته شود خیر العاقبین دلالت میکند که غیر خداوند سبحانه تواند که کسی را بیا مرزد و این روایت
 زیرا که در قرآن آمده و من یعذر الذنوب الا الله یعنی کیست که بیا مرزد و گناهان را غیر خدای سبحان
 و دیگر بعین سید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم میگردد گناه کاران را که گویند در مقام استغفار

کہ فاغفر لی فالاعفر الذنوب الا انت یعنی بیامرز مرا کہ بدستی شان اینست کہ نمی آمرزدن غیر
غیر تو دیگر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہے خود میگفت سبحانک الی ظلمت نفسے فاغفر لے
فان لا اغفر الذنوب الا انت یعنی یا کی تو از همه عیبها من ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا کہ نمی آمرزد
گناهان غیر تو گویم کہ گناه دو نوعست یکی گناهی است میان بنده و حضرت حق سبحانہ دیگر گناهی است میان بنده و دیگر
و حضرت نظر گناه اول خاصه حضرت حق سبحانہ و اما مغفرت گناه دوم را حضرت حق سبحانہ
تفویض بعباصحاب حق کرده و او را اجازت داده کہ اگر خواهد ظالم را بخشد بلکه مظلوم را بر غیب و بگریز
کرده بر مغفرت ظالم چنانکہ فرموده و لمن سبر و عفر ان ذلک من عزم الا و یعنی ہر آئینہ کسی کہ صبر کند
بر جفای دشمن و بخشد او را و ترک انتقام کند ہر آئینہ کہ این سبر و بخشیدن از امور است کہ فرض
کرده است او را حق سبحانہ یعنی مثل امور مفروضہ است و بجای آوردن نیست دان وجوب ہے
کہ مذکور شد در عقار سی کہ در لا الہ الا اللہ العزیز الغفار است جاری است و غیر الغافرین
و اینجا وجه دیگر است و آن اینست کہ از حق خود را می بخشد و دیگران حق خود را نمی بخشد و شک
نیست کہ حق وی اعظم حقوق است و دیگر آنکہ تا او دیگری را توفیق ناید نتواند کہ مظلوم ظالم را
بخشد بجلالت او کہ او محتاج بتوفیق کس نیست و وجه دیگر آنکہ بعد از مغفرت نیز رحمت میکند چنانکہ
در کشیری از مواضع قرآن کہ جمع کرده میان مغفرت و رحمت پس وی بہترین آمرزندگان باشد
و وجه دیگر آنست کہ بگذشت تفسیر اکرم الا کریم کہ چون گناہی شخصی را بخشد آن نوع گناہ را
از ہمہ کس بیامرزد و وہمہ دیگر آنکہ آدمی آمرزد و از عاصی بیک عذر ہزار کبیرہ را چنانکہ گفته اند
اذا اعتذر الصدیق الیک بوماہ تجا و عن معصیت الکثیرہ + قال الشافعی
+ حدیثا باسناد صحیح عن مغیرہ + بان قال النبی یقبل ربی + بعد و احد الف کبیرہ یعنی
برگاہ کہ دست تو عذری بیارد و بتوروزی در گذارد گناہان بسیار و از برای آنکہ امام شافعی
رضی اللہ عنہ روایت کرده است حدیثی باسناد درست صحیح از مغیرہ بن شعبہ رضی اللہ عنہ کہ گفت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد و پروردگار من بیک عذر ہزار گناہ کبیرہ را و دیگر آنکہ عاصی
عذر تعلیم میکند و گاہ است کہ عذر دروغ را قبول میکند وی آمرزد لا الہ الا اللہ خیر المرء حمید
یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی کہ بہترین رزم کنندگان است ہر وجہی کہ در رحم المرءین است

آن وجه جاریست و رحمت دیگر نیز هست اینجا که رحمت او ذاتیست یعنی ناشی از ذات او رحمت دیگران پر تو رحمت اوست لا اله الا الله و حسده یعنی نیست وجود بر حق مگر خداوند سبحان تنها و صدق و عده یعنی راست ساخت و عده خود را و لضر عبده و یاری کرد بنده خود را و اعنت زحمت خود و غالب گردانید لشکر خود را و همزمین الاحزاب و حاره و خرمیت داد جماعتها را مخالفان را تمام و لا نشئی بعد از این چیز نیست بعد از خداوند سبحان و باید بداند است که درین کلام سه احتمال است اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست و راستی خداوند سبحان نه میگویند در خانه کسی نیست بعد زید یعنی در خانه کسی نیست و راستی زید پس مراد از وجود و وجود حقیقی باشد که نشاء او از غیر نباشد و لفظ بعد بمعنی و را باشد چنانکه در آیه کریمه و البحر بعد من البحر یعنی محیط را مدد کند و راستی و بی هفت دریا و دوم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آخر دی یعنی وی آخرت هر چیزی و چیزی نیست آخر دی پس لفظ بعد بمعنی آخر باشد چنانکه در حدیث است که انک الافر نلیس بعدک شئی و سیوم آنکه مراد ازین آن باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحان نباشد زیرا که منشأ وجود و منشأ همه اوست و این مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد باستان یعنی زراعت نیست اگر باستان نباشد لا اله الا الله اهل النعمه یعنی نیست موجود بر حق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتهاست و آت و لام که در النعمه است از برای تفخیر است و اهل یعنی صاحب است چنانکه میگویند فلاس اهل علم است و اهل فضیلت است و اهل کمال است و له الفضل و مراد راست فضل بان معنی که که بعضی از بندگان بطریق فضل معامله میکنند در دنیا و آخرت بطریق عدل یا بان معنی که هر فضل و فضیلتی که در غیر است از آن اوست یعنی از و آمده است و له الشاء پس و او راست شمار نیک گویند یعنی اوست مستحق شای نیک زیرا که هر کس را که شای نیک گویند آن شای بجهت فضیلت است که بفضیلت از و آمده است پس فی الحقیقه او باشد مستحق شمار حسن بر غیر لا اله الا الله عدو و مخلوقه یعنی میگویم لا اله الا الله بعد مخلوقات دمی و زرتیه عرشه و بوزن عرش خدای سبحان یعنی میگویم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گردانی عرش زرتیه مصدر است بمعنی وزن همچو عده یعنی وعده و عرش خدای سبحان چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست نسبت به آسمان و زمین نسبت کبرسی مگر همچو حلقه و بیابانی و ناز
 کبرسی نیست نسبت بعرش مگر همچو حلقه و بیابانی و رضا و نفسیه و بمقدار رنما و ذات خدا
 سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضای خدا
 سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله مقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته اند
 که معنی رضا و نفسیه انیست که همچنانکه راضی شود خدای سبحانه بیه میگویم از روی اخلاص و دیگر بد
 لفظ رضای را درین مقام و در سایر موصی که واقع شده محدثان و ضابطان تصحیح کرده اند کبریا
 و الف تنها و در کتب لغت نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف هزه باشد آن مخالف تصحیح محدثان
 و اهل لغت است و بعضی گفته اند که اگر بعد از الف هزه بیاید البته حرف را بفتح باید خواند که مصدر نیز
 باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است و بعد از کلمات بسیار سخنان
 خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله بسیار سی سخنان او گفته اند که ما و مثل ما و است معنی زیاد
 و کثرت آمده و اما آنچه آنست که ما و عبارت است از چیزی که بآن کتا که کرده شود همچو سیاهی و
 باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیرا که مقرر شده که او تکلم است از ازل تا ابد و
 بر ملکوت او روایت نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود و بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داده
 قل لو کان البحر مداد الکلمات لبی لنفد البحر قبل ان تنفد الکلمات بلی و بوجینا ریشنه ما و ایست بگو
 ای محمد که اگر باشد دریای مویط مداد کلمات پروردگار من هر آنیه تمام شود و دریا بیش از آنکه تمام شود
 کلمات پروردگار من اگر چه بیاریم مثل آن و دریا مداد و دیگر موضوع دیگر بیان کثرت کلمات میکند
 بسالنه زیاد است برین چنانکه گفته و لو ان آتانی الارض من شجره اقلام و البحر مداد من سبعة اجر
 ما نفدت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریای مویط را مد و کند و رسا
 وی هفت دریای دیگر تمام نشود کلمات سبحانه و بعضی گفته اند مراد کلمات اله کلمات است که تفسیر کرده
 شود بآن از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آن کثرت معلومات حق سبحانه
 باشد و باید دانست که هر گاه که بنده گوید لا اله الا الله عدد و خلقه عادت الله باین جاری شده که می
 فرماید لایکه را نوبند لا اله الا الله را برای آن بنده بعد و مخلوقات خدای سبحانه و بنابر این سخن بر آنست
 که بجهت رسیدن از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ثواب و فضلی را بنده آرزوی برود حضرت حق سبحانه

آن را در نامه اعمال و سخی نویسد و آنگاه باشد که بنده در نامه اعمال خود نا کرده یا بدو پرسد از جهت آن
گویند این آن اعمال است که آرزو برده بودی و همچنین هر گاه که گوید زنده عمرش می نویسد بوزن عرش
و همچنین است در رضا نفس و مآذ و کلماته که در هر یکی از اینها می نویسد بقتضای آن همچنین این چهار لفظ را
یعنی عدد و خلقه فی آخره و عقب هر چه آورده شود مآذ سبحان الله عدد و خلقه فی آخره همچنین کثرت را افاد
میکند و اصل در کثرت عدد و قول گفتن عدد و خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که
گفت جویریة زوجه بنی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر بدرآمد از پیش وی در اول روز در آن وقت که بگذارد
فرض با در او را جویریة رضی الله عنهما در جای ناز خود بود و بعد از آن برگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن روز که در چاشت در آمده بود و جویریة رضی الله عنهما هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بر همان
حالی که گذارشته بودم ترا بان حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفتیم بعد از تو
یعنی بعد از بدر آمدن پیش تو چهار کلمه را سه بار گفته ام که اگر بر کشیده شود گفتنهای مرا آنچه تو گفتی
از ابتدا روزی که غالب آید گفتنهای من گفتنهای تو سبحان الله و بحمد عدد و خلقه و رضا نفس
و زنده عمرش و مآذ و کلماته لا اله الا الله صاحب لوح هدایت الفروانیه القدریه الالهیه
الابدیه یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که صاحب صفت وحدانیه است و فردانیه است
و قدیمیه و ازلیه و ابدیه و ظاهر آنست که حرف عطف اینی مقدر باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة
بعد از صفة و حال بعد از حال می باشد اما مضاف بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیت
عبارت است از یگانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد در حقیقت و با هیئت خود فردانیه عبارت است
از یگانگی در صفات الوهیه و همچنانکه که ذوات اشیا شریک نیستند در حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحانه و حقیقت صفات وی پس اگر چه میگویم
حق سبحانه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانه دیگر است و از آن بند
دیگر همچنانکه حقیقت و لذت میوه بهشت دیگر است و از آن میوه دنیا دیگر اگر چه هر دو میوه در
صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیه عبارت است از قدیم بودن و قدیم لغت چیزی گفته را گویند
چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهاء قدیم چیز است که اول او را کائنات
سال ترین مروج یا نداشته باشند و در اصطلاح شکلین قدیم موجود است که وجود او اول ندارد و همراه

اینجا اینست و از لایق عبارت است از از بے بودن و از بے آنست که مستمر است وجود او در از منته قدرت
 غیر متناسب از جانب ماضی و ابدیه عبارت است از ابدی بودن و ابدی آنست که وجود او آخر و نهایت
 ندارد و لکیش له صمد و لاند و لا شیه اول شریک یعنی نیست او را ضد و ضد و نه مانند و
 نه شریک و ضد چیز می آنست که شریک او نباشد در ماهیت و حقیقت و در میان ایشان مخالفت
 باشد نه موافقت همچنین است ندیس عرض از نفی نمودن نفی ضد مگر از مبالغه باشد و اما شبه در لغت
 بمعنی مانند است و همچنین شریک بمعنی مطلق انبار است اما مراد از شبه اینجا مانند می است که شریک
 باشد در ماهیت اعم ازین که مخالفت باشد یا موافق و مراد از شریک نیز در شریک در ماهیت مخالفت
 یا موافق و مراد از شریک نیز شریک در ماهیت اعم از مخالفت و موافقت پس نفی شبه و شریک
 بعد از نفی ضد و ندرتی باشد لا اله الا الله و صده لا شریک له لا الکر و له الحمد یعنی
 نیست معبود بر حق مگر خدا آنست نیست شریک او را در الوهیه او راست ملک یعنی الوهیه و
 او راست جیدگی و سمیت یعنی زنده می سازد و می میراند و هو حی لا یموت داو زنده است
 که هرگز نمی میرد بیدار یعنی بید قدرت او است خیر اگر گفته شود که شر نیز بید قدرت او است پس خیر
 چرا او را جواب گویم بجهت آنکه گفته اند مقصود بالذات خیر است و شر مقصود از هر شری آن خیر
 کلی است که دشمن او است و یا این جهت که نسبت شر با ترک او است پس تصریح نکرد بوی
 و او را که او را با شارت در آن قول که و هو علی کل شیء قدیر یا ازین جهت شر مطلقا صادر نشود و ازین
 زیرا که شر در صورت و نسبت با آنچه بر وی واقع میشود شر است اما در ذات خود و نظر بکلمت
 خیر محض است و لهذا گفته اند هیچ خیر قبیح نیست از حق سبحانه و اگر گفته شود که پس وجود کفار محض
 خیر باشد در ذات خود و حال آنکه بدی است که در وی خیر نیست هیچ اعتباری جواب گویم که
 وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا که مبادی صفات کمال خواهد شد و در نفس وجود شر
 نیست بلکه شری در عدم ایمانست و عدم ایمان صادر نشده از حضرت حق سبحانه بلکه او امر است
 مستمر از انزل و لهذا گفته اند وجود آنجا که باشد محض خیر است اگر شری بود راجع بغیر است پس هر چه
 از او صادر شود خیر محض است و اگر شری تعلیم کرده شود و آن بنا بر امر است که از او صادر نشده و
 هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است و رسن ترمذی و ابن ماجه وار شده

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که در آید در بازار گوید لا اله الا الله و صده لا شریک لله الملك لا اله الا الله
 یحیی و یمیت و هو حی لای موت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر نو سید خدای تعالی از برای وی هزار هزار نیکی و
 محو کند از وی هزار هزار بدی و بلند گرداند برای وی هزار هزار درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت
 و الیه المصیر یعنی بسوی اوست بازگشت بعد از مردن **هو الاول و الاخر و الظاهر**
و الباطن یعنی اوست اول هر چیزی ازین جهت که پدید آید اوست و آخر هر چیزی بعد از
 قیامی او و اوست ظاهر الوجود باعتبار کثرت دلایل و اوست باطن باعتبار حقیقت که در نمی یابد
 او را هیچ عقلی و حسی یا اوست ظاهر یعنی غالب بر هر چیزی و در حدیث آمده که گفت پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم انت الاول فلیس قبک شیء وانت الاخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر
 فلیس و انت شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء و گفته اند اول و آخر از برای جمع بین الوصفین است و
 او میانه از برای جمع بین المجموعین و لهذا قیل فی تفسیر بنده الآتیه اسی هو الجامع بین الصفات المتقابلة
 و شیخ شبلی قدس سره گفته که چون توان سخن کردن در صفات ذاتی که جامع است بین الاضداد و
 بعضی گفته اند که این قول که الاول و الاخر و الظاهر و الباطن اشارت است با آنکه وجود حقیقی حضرت
 سبحانه راست و بس غیر سی را بس گویند وجودی نیست غیر او چون غیر او وجود نباشد پس این صفات
 مذکور در ذوات او باشد و هر یک کلی شیء عظیم و او بر همه چیز عالم است و در لغات در ذکر شیخ
 ابراهیم بن عیسی قدس سره آورده که ابراهیم خواص قدس سره گفته است که در بغداد بودم بر کنار جاده
 و ضو میساختم کسی را دیدم که ازان بنام دجله بروی آب می آمد روی بر زمین نهادم و گفتم که بفرست
 و جلالت تو که روی بر ندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسی را دیدم بیامد و مرا پاهای بجا بند گفت
 هر گاه خواهی که کس را از اولیای حق شناسی بگو **هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن** و هر یک شیء عظیم
 لیس که شکی نیست یعنی نیست مثل وی چیزی بدانکه مثل چیزی آنست که شریک او باشد در ذات
 و حقیقت و دیگر آنکه گفته اند کاف تشبیه اینجا زاید است یعنی نیست مثل او و شریک در حقیقت او هیچ چیز
 و **هو السميع البصیر** یعنی اوست شنوا و بینا اگر گفته شود که سمیع و بصیر را چون توان حصر کردن
 در ذات او سبحانه و حال آنکه مخلوقات نیز سمیع و بصیر اند گویم این حصر بنا بر آنست که سمیع و بصیر مخلوق
 را اعتبار کرده بنا بر آنکه سمیع و بصیر مخلوق حادث است و فانی نیز میشود و هر چه اول و آخر وی عدم

میانه او نیز عدم است یعنی او مبتدر که عدم است همچنانکه ظاهر میشود و از نظر متخلی بین الدین و از نصاب متحقق
 در آثار حول بد و اول و آخر و از کفر متوسطه بین الایمانین و یک بنا بر آنکه سمع و بصر مخلوقات واقعی نیست
 بجمیع مصنوعات و مبررات مثل سموعات و مبررات بعیده و هر چه ناقص است نمبره معدوم است چنانکه
 ظاهر میشود و در و صنو که تمام است و در مانی که بنصاب نرسیده باشد و در جاریه که سر معتبره در
 صلوة از نیاید بجز آنچه حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر یعنی کفایت گرما
 خداست سبحانه و نیک وکیل است حق سبحانه و نیک خواجه ایست و نیک یاری و هنده ایست و مرا
 بوکیل اینجا آنست که کسی کار خود را با و گذاشته باشد نه آنکه مامورانیکس باشد و سرور تثلیث این کلمه
 آنست که کلمه را در این کلمه را در اصل تمام است در تسهیل امور صعبه چنانکه تجربه معلوم شده است و اگر چه تکرار
 بد و بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد مجربست عند الله چنانکه در صحیحین آمده که حق سبحانه طاق است
 و دوست میدارد طاق را و اول مکرری که فرود باشد ثلثه است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا الله

حسبنا و کافینا من احسبه اذا کفاه و یدل علی انه معنی المحسب انه لا یستفید با لاضافه تعریفی قو لک
 بذراجل محسب حق سبحانه از خاصیت این کلمه در دفع خوف و اندوه همچنین خبر میدهد که قالو حسبنا الله

و نعم الوکیل فالله یجمع من الله و فضل کم سیسثم سور و اعتبار صوان الله یعنی پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم و جمعی از مومنان که بدر آمده بودند بقصد احوال آنکه ترسانیده بود ایش از شخصی که کفار بشوکت

و عظمت تمام جمع شده اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل پس برگشتند بهجت بزرگ
 از خدای سبحانه که آن نیت است و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ که آن ریح است در تجارت در حالتی

که نرسیده بود بایشان بدی مثل جراحت و مکر عدو و پیروی کردن رضای خدای سبحانه را و درین
 ایودا و آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر گاه غالب آید بر تو چیزی بگو تسبی الله و نعم الوکیل

عنه انک ربنا و الیک المصیر یعنی میخواهم امرزش ترا اسی پروردگار ما و بسوی تست
 بازگشت بعد از مردن اللهم لا مانع لما أعطیت یعنی الهی نیست منع کننده مر چیزی را که دادی

تو و اگر گفته شود که چه صورت دارد منع چیزی که داده است زیرا که منع پیش از دادن می باشد
 نه بعد از دادن گوئیم مراد ازین دادن ازسے است که راجع بقدر بر او نیست

و لا یمنعنی لما منعت یعنی نیست دهنده مر چیزی را که نداده ام و لا را و لا قضیت یعنی

نیست روکنندہ و آخر چہ را حکم کہ قضا کردہ تو دینیز میتواند کہ لفظ ما و را اول و آخر مصدر یہ باشد یعنی نیست
مانعی و اذن ترا و نیست روکنندہ قضا ترا اما موصولہ در جمیع مواضع مثلثہ مستقیم است و لام مفید
و الیٰ ربّ منک الیٰ ربّ یعنی نفع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنائی او یعنی غنائی تو غنائی او و ذویا
سبحان ربی العلیّ الاعلیّ الوہاب یعنی پاکست پروردگار من کہ بلندتر است ازین کہ
باشد اورا شریک و بلندتر است از ہمہ چیز بخشندہ بنیادیت و در سوم بار بخواند سبحان ربی العلیّ
الکریم الوہاب یا وہاب یعنی پاکست پروردگار من کہ بلندتر است از نیکہ باشد اورا
شریکی و بلندتر است از ہمہ چیز و کرمیست و بخشندہ است از بخشندگان و اظہر آن مینماید کہ یا وہاب
از ہمہ ما بعد خود باشد یعنی وہاب سبحانک الیٰ تمخرہ سبحانک ما عبدناک حق عبادتک یعنی
پاکی تو شہ پرستیدہ ایم ترا پیش حقیقی یعنی لایق تو سبحانک ما عرفناک حق معرفتک
یعنی پاکی تو نشناختہ ایم ترا لایق شناختن تو سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک یعنی پاکی
تو یاد نکردہ ایم ترا یاد کردن لایق تو سبحانک ما شکرناک حق شکرک یعنی پاکی تو شکر
نگفتہ ایم ترا شکر لایق تو و باید دانست کہ ہر یک از عدم عبادت مذکورہ و عدم معرفت و عدم
ذکر میتواند کہ علت ما بعد خود باشد باین معنی کہ عدم عبادت لایقہ سبب عدم معرفت لایقہ است
و عدم معرفت لایقہ سبب عدم ذکر لایقہ است زیرا کہ ذکر لایق موقوفست بر معرفت لایقہ پس
چون معرفت لایقہ نباشد ذکر لایق صحیح نخواہد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
زیرا کہ شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواہد بود
بلکہ میگویم کہ ہر یک از امور مثلثہ مذکورہ معلول بعد خود است باین کہ عدم عبادت لایقہ بجهت عدم معرفت
لایقہ زیرا کہ تا کسی اورا نیک نشناختہ باشد نیک نمی پرستد و عدم معرفت لایق بجهت عدم ذکر لایق
و آن ظاہر است و عدم ذکر لایق بجهت عدم شکر لایق است باین معنی کہ ہر کہ شکر لایق نگفت تو فہم
ذکر لایق نیافت سبحان اللہ الہ الاہد الہ یعنی پاکست خدای کہ ابدی است و ابدی نیست
کہ وجود آنرا نہایت نباشد و انداختن باین ازین قول کہ لا یدریجات قیاس است و مگر ابدی
از جہت تاکید مبالغہ است سبحان اللہ الواحد الہ یعنی پاکست خدای کہ یگانہ است
در صفات و یگانہ است در ماہیتہ و حقیقت سبحان اللہ العزّ و الصمد یعنی پاکست خدای

و الیٰ ربّ منک الیٰ ربّ

و الیٰ ربّ منک الیٰ ربّ

که ایگانه است و منزه است که قصد او کرده و میشود و در عاجتها سبحان الله در ارفع اسموات بنبر
 عمد یعنی پاکست خدای که بلند سازنده آسمانهاست بی ستون سبحان الله الذی
 لم یخذ صاحبه ولا ولد یعنی پاکست خدای که بنور است او را زن و فرزند سبحان الله
 الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد یعنی پاکست خدای که نمانده است دیگری
 ما و او را نمانده است و دیگری نبوده است او را همتی دیگری سبحان الملك القدوس
 یعنی پاکست پادشاهی که پاکست از همه عصی سبحان ذی الملك و الملکوت یعنی پاکست
 صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم جمیع الوجودات راجع بدو قسم است یکی عالم ظاهر و یکی عالم باطن
 عالم ظاهر آنست که او را بجواس ظاهره توان در یافتن و او را سه نام است عالم ظاهر و عالم ملک
 و عالم شهود و قسم دوم عالم باطن است که او را بجواس ظاهره در نتوان یافت و او را سه نام است
 عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی
 نظیر کرده بر اوراک آن و مختصر است راجحاً از جانب حق سبحانه و آنست مراد از غیب
 آنجا که گفته و عند ربنا تح الغیب لا یعلمها الا بولینی نزد اوست مجر منهای غیب یا کلیدهای غیب
 میدانند او را مگر او و قسم دیگری آنست که دلیل غیب کرده بر اوراک آن مانند قیامت و احوال آن
 و بهشت و دوزخ و احوال آن که آیات قرانی و لایکی اند منصوصه از برای اوراک آن و قسم ثانی
 و افضل است در آن غیب که گفته می کنند للفقین و الذین یؤمنون بالغیب سبحان ذی العزّة
 و العظمة و القدره و الهیة و الجلال و الجمال و الکمال و البقار و الثنار
 و الضیاء و الالاء و العنما و الکبریاء و الجبروت یعنی پاکست خداوند صاحب
 عزت و عظمت و قدرت نام و هجیه و هیبت و جلال و جمال و کمال و بقار و ثنار و کبریا
 و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و جلال و رفعت یعنی بزرگی است و جمال یعنی خوبی و
 نزد و تکلمین جلال عبارت است از صفات سلبيه مثل آنکه حق سبحانه جسم نیست و جوهر نیست
 و در مکان نیست و مانند اینها و جمال عبارت است از صفات ثبوتیه مثل آنکه حق سبحانه زنده است
 و عالم است و سميع است و بعبیر است تا آخر صفات ثبوتیه و اما نزد اهل تصوف جلال عبارت است
 از صفات تهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه صاحب ضیاء نیست باین معنی است که

که بر فیاضی که هست آنان اوست و ناشی از دست سبحان الملک الحی الذی لا یتام
 و لا یموت یعنی پاکست آن بادشاهی که دنده است و خواب نیکنند و نمی میرد و سبحان قدوس
 ربنا و رب الملائکه و الروح یعنی او منزه است از نقصان و پاکست و دور است از
 عیب و پروردگار است و پروردگار ملائکه و روح است و بعضی گفته اند این روح عبارت است
 از ارواح اموات و عدم جمعیش بنا بر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از پیرایه
 علیه السلام و تخصیص او بدگر بعد از ذکر ملائکه از جهت شرف اوست چنانکه در آیه کریمه من کان
 عدوا لیه و ملائکه و رسوله و جبرئیل الایه بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان آدمیان
 و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که نمی بیند ملائکه
 ایشانرا مگر در شب قدر و در تاج الاسامی گفته روح فرشته است که تنها یک صفت است و باقی در شما
 یک صفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یعنی پاکست خدا و سبحان
 از هر عیبی و نقصانی و حمد مر خدایا سبحانه و نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی بزرگست از هر چیز
 و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حیل و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی
 مگر بتوفیق خداوندی که غالبست از شرکت غیر در حقیقت و صفات و الوهیه و او بزرگوار است مطلق است
 که حقیر است همه چیز با نسبت با و اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت یعنی الهی
 تویی بادشاه سزاوار بادشاهی که نیست معبود بر حق مگر تو و گفته اند هفتاد هزار فرشته مسخر اند که هر گاه که
 این کلمات گفته میشود آن هفتاد هزار فرشته همه بسجده می افتد و ازینجا است که قاریان او را چون اینجا
 می رسند بر موافقت آن ملائکه سر خود را پست میکنند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام میکنند زیرا که
 در روایه آمده که سجده که غیر سجد به صلاتی است و غیر سجد به تلامذات و غیر سجد به شکر مگر در هست یا الله
 بران طایفه اسم ذاتیست که مجموع جمیع صفات است و در صحیحین وارد شده و فضیلت نود و نونه نام که
 گفت پیغمبر علی الله علیه و آله و سلم که تحقیق که مر خدایا سبحانه نود و نونه نام است صد است مگر یکی کم هر که
 احصا کند آنها را در آید در بهشت و در مصداق گفته که احصا بسجده معنی می آید شمر و نود و نشتن و نود و نشتن
 یعنی طاقت و توانائی پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جز امر مذکور شاملست عالم یعنی این
 اسمارا و غیر را و اگر معنی ثانی مراد باشد جز اسمی مذکور مخصوص کسی است که معنی اسمارا را بداند و اعتقاد بکند

که اینها ثابت اند حق را سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد تو انامی بر شمردن باشد باز در مستحق
یعنی هر که تواند بشمرد اینها را یا تواند که نقل کند اینها را بر وجه مذکور هر وقت که خواهد در آید و در بیشتر
و بعضی گفته اند احصا بر سه نوع است اول احصای یقین است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده
را که این اسم ثابت اند حضرت حق سبحانه را و دوم احصای حقیقی است باین معنی که این اسمها مستحق
و ثابت شده باشد بنده را اما رابع و حکم نشده باشد و سوم احصای تخلفیست باین معنی که بنده متعلق
شده باشد باین معنی و این اسمها رابع خالق و خوی او شده باشد و معنی تحقیق این اسم بنده را با خلاق بنده
باین اسم آنست که بر تو از این اسمها مستحق شده باشد بنده را با خلاق بنده گردیده باشد و در عوارف آورد
در باب هشت نهم در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس سره که او
حکایت میگرداند از حضرت شیخ ابوالقاسم که کافی قدس سره که او میگفته که نود و نه نام میگرداند او صفا
سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسمها را و صاف
سالک شود اینست که بنده میگرداند از هر اسمی صفتی ملایم صفت و تصور بشیر مثل آنکه گیرد از رحیم
معنی از رحمت بر قدر تصور بشیر انتمی کلامه و باید دانست که اسم نزد بعضی از صوفیان عین و
سمی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع امی اسم تو کبج هر طلسمی و مراد ایشان از اسم
مفهوم اسمی است و از اسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزد ایشان
ذات طوفا بصفت رحمت است همچنانکه نزد اهل لغت شئی له الرحمة پس شئی غیر مقید است بجزئی و اسم
همان مسمی است اما مقید بقید عرض پس اسم و مسمی بالذات یکی باشند و قال فی فضل الخطاب لا ینبئ
بالاسم اللقب بل دلوله و هو الذات الموصوفه بصفة كاللطیف والقهر و هذا معنی قول العلماء رحمهم الله
الاسم هو اسمی انتمی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بان توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را و بر یک
اطلاق کرده شود آنرا مراد از این مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد
عظیم مطلق باشد یعنی نسبت به چیز و چون شی میگویند زنده دایمی خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسماء
و در ذکر اسماء الله در او را اختیار کرده طریقی خطاب ابرعینت زیرا که در خطاب به حضرت حق سبحانه
مضموری هست که و غلبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را
در اومت کند بر روحانیت او قایلند و در از انوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندان که نگنجد و در

حضرت بیچونی شیخ ابوسعید گادرونی قدس سرہ فرمودہ کہ ہر روز ہزار بار یا اللہم گوید حق تعالیٰ اور از اصحاب یقین گردانید یا رحمن یعنی اسی بخشائیہ در دنیا و آخرت یا رحیم یعنی اسی بخشائیہ بخشندہ در آخرت و گفته اند کہ بنا بر معنی این سر دو اسم از مبالغہ است رحمتہ و رزقت عبارتست از رقت قلب یعنی تنگی دل و مہربانی کہ مقتضای تفضل و احسانست و از رحمت شتقاق کردہ اند رحم را بفتح ہا و کسر عا ر مہملہ زیرا کہ او مہربانی دارد بر آنچه در ویست اما این معنی لغوی کہ رقت قلب است مناسب نیست نسبت بجای حضرت حق سبحانہ زیرا کہ او از قلب منزہ است پس مراد غایت و شرف این رقت باشد کہ ان تفضل و احسانست و چہنیں است قاعدہ نزد ارباب علم کہ ہر گاہ اسمی را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانہ و معنی لغوی او مستقیم نباشد مراد غایت و شرف آن اسم است و دیگر مبالغہ در رحمن بیشتر است از رحیم زیرا کہ زیادتی حدود دلالت میکند بر زیادتی معنی و این زیادتی معنی گاہی موجود میشود باعتبار کیفیت گاہی باعتبار کیفیت پس باعتبار اول گفت کہ یا رحمن از باب زیرا کہ رحمت دنیا فرارسندہ است مونسان و کافران و گفته شد یا رحیم الآخرہ زیرا کہ رحمت الآخرہ مخصوص مونسانست بنا بر اعتبار کیفیت گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرہ و یا رحیم الدنیا زیرا کہ نعم دنیویہ بعضی بزرگ است و بعضی حقیر و نعم اخرویہ ہمہ بزرگ است پس بر آنکہ کیفیت بزرگی در مجموع نعم دنیوی و اخروی بیشتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرت و بنا بر آنکہ کیفیت بزرگی در نعم دنیا و می فقط کمتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و تقدیم کردہ رحمن ما و اگر چہ قیاس مقتضی ترقی است از ادنی یا علی بحجت تقدیم دنیا بر رحمت آخرت و یا بحجت آنکہ رحمن بیچون علم کثرتہ مرزات مقدس او را باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانہ زیرا کہ عبارتست از نعم حقیقی کہ رسیدہ است رحمت او بغایت و این صادق نیاید بر غیر او و یا بحجت آنکہ رحمن وقتی کہ دلالت کرد و بر نعم جلیلیہ و اصول آن نعم ذکر کرد رحیم را تا متناول کرد و آنرا زیرا کہ خارج شدہ از ان نعم و اصول آن بس رحیم بمنزلہ تتمہ رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست کہ گفته ہر کہ خواند این اسم را بعد از ہر نماز فرض صد بار و در کردہ از وی عنقت سنیان و سختی دل و اما خاصیت اسم رحیم گفتہ اند نزدیک است بجای رحمت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانہ موہب و عطا و بیوی طلبد متک با اسم رحمن کند درین پیشتر باید و اگر در حاجات و کمالات اخروی خواہد

در رجم باید و نیز گفته اند بعد از نماز با دعا و صد بار بخواند بر حمله خلائق رحیم و مهربان گردد یا ملک
 یعنی ای بادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند برین اسم امید است که از ریت
 و نیومی و اخروی محفوظ گردد و در نظر خلائق با حرمت و هیبت باشد و متوقست از حضرت خضر
 علیه السلام که هر که گوید نیست شفای مریض در وقت عبادت او صد و ازده بار اللهم انت الملك
 الحی الذی لا اله الا انت یا الله یا سلام یا کافی و سه بار و گویا شفا القلوب بگوید مرض او مبدل
 صحت شود بنیابت حق سبحانه یا قدوس یعنی ای پاک و دور از هر عیب و نقصانی و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را چند بار هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد یا سلام یعنی ای
 از هر اقامتی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد شصت مرتبه بگوید بیمار خواند حق سبحانه مرض
 او را بصحت مبدل گرداند یا مومن یعنی ای امن دهند ما یعنی آمین گرداننده بندگان از ظلم که
 هر چه بایشان میکند فضلست و عدل یا امین گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
 از عذاب ابدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت بنا بر حق سبحانه و تبتلی
 او را امین گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را نویسد و با خود دارد از جمله اموال
 هر چه داشته باشد در امان باشد یا همسمن یعنی رقیب و نگاه بان هر چیزی و این لفظ مقلوب است
 از امن که قالب کرده شده همزه او بحرف با پس اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند همین معنی است
 دست بسین مهمله یعنی راست و بعضی گفته اند معنی امین است و بعضی گفته اند معنی گواه آمده است
 و بعضی گفته اند معنی آگاه است از آشکار و نهان و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که غسل
 کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود یا عزیز یعنی ای غالب بر هر چیزی یا ای
 بی همتا و عزیز گاه در مقابله دلیل نیز می آید و این هم اینجا مناسب است و خاصیت این اسم آنست
 که گفته اند هر که او را چهل صباح بعد از نماز با دعا و چهل بار گوید حق سبحانه او را بچسب محتاج نگرداند یا حی یا
 یعنی ای آنکه ایجا رکند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت در لا اله الا الله
 الملك الجبار یا متکبر یعنی ای سرکشنده از هر چه سبب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
 ای سرکشنده از اهراک او نام و عقول و بعضی گفته اند ای منفر و عظمت و بعضی گفته اند ای تکبر کننده
 بر بندگان که تجا و ز کرده اند از حد و منازعت نموده ابد و عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریا

که عظمت آن ذات است از کبر که موموم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه
 بزین نزدیک شود و بار این اسم را بخواند و بعد از آن نزدیک کند حضرت حق سبحانه او را فرزند شی
 کند که صالح و باخوف باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی اسی تقدیر کننده اشیا بر مقتضای
 حکمت و تقدیر عبارت است از تعیین هر مخلوقی با اندازه که بران موجود خواهد شد یا باری
 یعنی اسی آفریننده اشیا برمی و پاک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضرر عمل و خاصیت این اسم
 آنست که هر که این اسم را بخواند در شب فرشته آفریننده خدای سبحانه که تا روز قیامت آن فرشته طا
 کند و ثواب آن از آن گونینده را باشد یا مصور یعنی اسی آفریننده صواشیا و کیفیت ایشان چنین است
 این سماثلثه را در تفسیر قاضی و انسب نیست زیرا که خالق اگر چه در اغلب مستعمل و معنی آفریننده میشود
 اما چون باری و مصور بعد از وی آید و معنی ایجاد ایشان هست پس خالق را معنی تقدیر کننده که گاه در این
 معنی نیز می آید چنانکه در سنن لقالقین گفته اند خیال باید کرد و تا مگر از لازم نیاید و خاصیت اسم ثلثه بطریق
 اشتراک آنست که هر زن که نماز نیکه باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار هر شب این اسم را هفت
 و یکبار بخواند و بر آب سرد و بیاض شاد حق سبحانه و تعالی او را فرزند شایسته روزگردد و اندیا غفار را بی
 آمرزنده و بگذشت وجه مبالغه در غفار از آن قول که لا اله الا الله هو الغریز النفا را خاصیت این اسم آنست
 که هر که این اسم را مداومت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی گناگان او را بیامرزود یا قهار یعنی اسی غالب بر
 هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی بدین اسم مداومت نماید شکسته گردد و هوای نفس او و
 محبت دنیا بر دل او سرد گردد و صفای باطن حاصل آید و گفته اند مداومت بر گفتن یا قهار یا بذل سبب
 دفع ظلم است یا و طاب اسی بنایت نخت تدو یعنی بخشنده انواع عطا یا و نم ظاهر و باطن بی سبب و
 بی غرض اصحاب دعوات این اسم مستقیمان خاصیات اسما فرموده اند که این اسمیست که تشریف البرکات
 و عظیم الخاصیات و سبب سرعت اجابت دعوت و خاصیات او از آن بیشتر است که تقریریه و میان
 راست آید و اگر بران فرموده اند که هر که خواهد دعای بکنر هفت بار یا و طاب بگوید البته او را حضرت
 سبحانه اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست خطمی در قید اقتد و گرفتار باشد یا در رزق آوی
 باشد یا در کسب و بسیار منفعت نباشد یا سالکی را در راه تنگی پدید نیاید باید که سه شب یا هفت شب نیم
 شب و وضو سازد و دو رکعت نماز بکند و ستر برهنه نکند و دست بردارد و صد بار یا و طاب بگوید و بعد از آن دعا

لکنند جناب حضرت قاضی الحاجات حق سبحانہ حاجت مدار و اگر داند و گفته اند اگر کسی مداومت نماید بر آنکہ بعد از
 نماز چاشت سجدہ کند ہفت بار یا وہاب گوید حق سبحانہ اورا تو نگری بخشد و ہر کہ بر عدد کبیر دعوت کند
 این اسم را مدت چهل روز کبجو ر قلب معدہ غائی آنچه طالب است یا پر و منقولست کہ عزیز می یکی از شیخ
 را وید کہ با مریدان و اصحاب خود ہمہ اغیار اند از بعضی ازان مریدان پرسید کہ شیخ شمارا از اسمار کہ ام
 اسم تلقین و تعلیم کردہ آن میرد گفت مداومت با اسم وہاب است یا رزاق اسی بغایت رزق
 دہندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید در رزق او کشادہ شود و گفته اند
 ہر کہ پیش از نماز صبح این اسم چہار رکن خانہ خود بر ہر رکن دو نسیب بار بخواند و ابتدا را از جانب ضرب
 کند در ان خانہ شروقنہ در نیاید یا فتاح یعنی اسی بغایت فاتح یعنی گفته اند فتاح بمعنی حاکم است
 بعضی گفته اند بمعنی تمیز کنندہ است بیان امور شبہ و ماتیواند کہ بمعنی کشایندہ مطلق باشد چنانکہ
 گذشت در خیر الفاتحین و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید فتوح ابواب و
 ابواب فتوح روی باوند یا ^{عقل} جوہم یعنی اسی بغایت زانا و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین
 اسم مداومت نماید بسیار خواند دل اور روشن کردہ انواع انوار در دل او پیدا آید یا قابض یعنی
 اسی تنگ سازندہ رزق وغیر آن بر ہر کہ خواہد مقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا
 چہل روز پنجم لقمہ نان نویسد و بخوراز محنت کوشگی امین گردد یا باسط یعنی اسی کشادہ سازندہ
 رزق وغیر آن بر ہر کہ خواہد مقتضای قسمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ وقت سحر دست بردارد
 این اسم را وہ بار بخواند پس دست فرو آورد محتاج بچکس نشود یا خافض یعنی اسی پست گردانندہ
 و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ سہ شبانہ روز رزہ دارد در روز چہارم در مجلس این اسم را
 ہفتاد ہزار بخواند حق سبحانہ و تعالی شردشمن اورا کفایت گرداند یا رافع یعنی اسی بلند
 گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بخواند در میان شب و سپاہان روز بعد با
 حق تعالی اورا از مردم ممتاز گرداند بفضل و شرف و غنا یا مغر یعنی اسی عزیز گردانندہ و خاصیت
 این اسم آنست کہ ہر کہ در شب و شبنہ یا شب جمعہ این اسم را صد و چہل بار بخواند بعد از نماز
 نفلتن حق سبحانہ اورا در چشم مردم باہیبت گرداند و از کس ترسید بخیر حق سبحانہ یا عدل یعنی اسی
 نواز گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ از ظالمی یا از حاسدی ترسد این اسم را ہفتاد

پنج بار بخواند و بعد از آن سجده کند و گوید در سجده الهی مرا از شر فلان کس این گروان حق سبحانه شرا و کفایت
 گرداند یا سمیع یعنی اسی بغایت شنوا و خاصیت این اسم آنست که هر که روز پنجشنبه نماز چاشت بگذارد
 و بعد از آن سخن نگوید و این اسم را نهد بار بگوید از خدا اسی سبحانه مراد طلب حاجتش روا گردد یا بصیر
 یعنی اسی بغایت بینا و خاصیت این اسم آنست که هر که با اعتقاد درست در میان سنت و فروع نماز
 آویسد این اسم را صدگویی سبحانه او را مقبول گرداند یا حکم یعنی اسی حاکم و قیقتش آنست که حکم کسی را
 گویند که حکم را باد تقویض کند و بگم او را معنی باشند و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در نیم شب
 چندان خواند که خواب در وی غلبه کند و بی اختیار در خواب شود حق سبحانه باطن او را محرم اسرار خود
 گرداند یا عدل یعنی اسی مارل و خاصیت این اسم آنست که در شب جمعه این اسم را بیست لقمه نان
 نویسد و بخورد حق سبحانه مردم را شتفاد بطبع او گرداند یا لطیف یعنی اسی مهربان این اسم را درین آیه که آمده
 لطیف بعباده این چنین است که هر که در ترتیب کننده بندگان با صداقت نیکی که در می یابد او را او را موم و بعضی
 گفته اند که لطیف آنست که حقیقت او را نتواند یافت و در تاج الاسامی گفته که اللطف نیکنی و لطف
 از خدا اسی سبحانه مهربانی است و سازد او را به بندگان نیکو کار و در تفسیر مدارک گفته در تفسیر سوا اللطیف الحنیر
 لطیف نفیج عالم بدقایق اشیا و چیز یعنی عالم بقایق اشیا و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی خیر الاله
 باشد و فقیر باشد و یا غریب و بکس باشد و یا بیمار باشد باید که و منو سازد و دور کحت نماز بگذارد و بعد از آن
 این اسم صد بار بخواند حاجت او را حضرت قاضی الحاجات روا گرداند یا حنیر یعنی خیر دار از همه چیز و
 خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از خوی بد و زحمت باشد و این اسم را بسیار خواند بصلاح آید
 یا حاکم یعنی اسی بر دبار باین معنی که تجمل نمیکند و عقوبت عام میان بلکه تاخیر میکند که شاید باز گردند و
 خاصیت این اسم آنست که هر که از زراعتی و یا باغی باشد و خواهد که هیچ آفتی با او نرسد این اسم بر پارو کاغذ
 نویسد و در موضع اندازد و هیچ آفت نرسد یا عظیم یعنی اسی بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز نسبت
 و سی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار یاد کند نزد یک خلتان عزیز گردد و یا عفور
 یعنی اسی بغایت آمرزنده و خاصیت این اسم آنست که هر که راتپ و یا وردی یا اندوهی با غمی باشد
 یا عفور بر سه پارو کاغذ نویسد و بخورد شفا یابد و فرح حاصل شود یا شکور یعنی اسی جزای دهنده و بجا
 همچنین بیان کرده اند شکور و متفاسر شرح احادیث اما از تاج الاسامی مفهوم میگردد که شکور در اسرار

آنست که بر عمل اندک جزای بسیار دهد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد و خاصیت این اسم آنست
 که هر که را در معاش او تنگی باشد و یا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چهل و
 یکبار بر آب و مدو بان آب و بشوید حق سبحانه و معبود را حاصل گرداند یا علی یعنی اسی عالی
 از آنکه او را شیرینی باشد در ماهیت و در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن
 این اسم مداومت نماید و با دین بویسد و با خود دارد اگر صغیر القدر باشد کبیر القدر گردد و اگر تنگ روزی
 باشد فرسخ روزی شود و اگر عزیز باشد حق سبحانه و تعالی او را بوطن باز رساند بصحت و سلامت یا کبیر
 یعنی اسی عظیم الشان فایق بر همه چیز بقدرت تامه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را
 سه روز صمد بار بخواند در میان خلایق اعتبارت شود یا حقیق یعنی اسی نگاه دارنده مخلوقات از مکر و
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را روزی شانزده بار بخواند از جمیع آفات در امان
 باشد یا مقیت یعنی توانا و بعضی گفته اند مقیت از قوت است بسکون و او یعنی قوت و بند
 مخلوقات و بعضی گفته اند گواه بر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که رانند زنده بخوی
 باشد این اسم را هفت بار بر کوزه خالی بخواند و بعد از آن آب پر سازد و از آب بخواند نیک خوی
 شود یا حسیب یعنی اسی کفایت کننده مهمات و بعضی گفته اند حساب کننده بندگان روز
 قیامت و بعضی گفته اند حسیب معنی عالم است و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از درد
 ترسد و یا از چشم زخم یا از همسایه و یا از دشمن و گریز سرد باید که روز پنجشنبه بنیاد کند هفت شبانه روز
 با داده شبانگاه هفتاد و هفت بار بگوید که حسبی الله الحسب تا این گردد از شر اینها یا حلیل
 یعنی اسی بزرگوار مطلق که دستگیر است همه چیز نسبت او و جلال را در ذوالجلال و انکرام استغفار
 مطلق تفسیر کرده اند پس حلیل یعنی مطلق باشد و خاصیت این اسم آنست که او را بمسک
 زعفران بنویسد و بشوید و بخورد در میان مردم معزز گردد یا کریم یعنی اسی بزرگوار مطلق و یا
 آنکه بسیار است خیر و نفع و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت
 نماید امید است که در دنیا و آخرت عزیز باشد یا رفیب یعنی اسی پاسبان و نگاه دارنده
 که غایب نمیشود از وی چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هفتاد بار بخواند بخود
 یا بر اهل خود و یا بر زنده خود بر مال خود و بر این همه در حفظ و امان حق سبحانه و تعالی از جمیع آفات یا محیب

ای اجابت کنند و دعا و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم مداومت نماید امید هست که ستمی را بخواهد
 کرد و پیا و اسح یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فرار رسنده است رزق او همه خلق را در رحمت او همه
 چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بان گذرد و این اسم را
 بسیار خواند و رزق بر او گشاده گردد و پیا حکیم یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر
 کس او را اشغلی باشد و خاطر خواه او نباشد و او را در آن رشدی نباشد این اسم را بسیار خواند کار را
 چنان کرد که خاطر خواه اوست پیا و دو و فرزندی دوست بندگان و میتوان که دعوی معنی فاعل
 باشد و معنی معنول باشد و خاصیت این اسم آنست که هر گاه در میان دو کس مخالفت باشد این
 اسم را بر چیزی خورد نه هزار بار خوانده باشد بآنکس عامه شود که مخالفت از جانب اوست تا بخورد
 مخالفت مرتفع گردد و پیا مجید یعنی بزرگو را مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و کرمش گشاده باشد و
 فرار رسنده همه را در تفسیر این آیه که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و چنین مجید را در شرح
 حدیث بشریف تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است
 که از بزرگی بر خوردار گردد و وزیر اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز با مداومت
 بار بخواند و بر خود بیدار میماند خویشان عزیز گردد و پیا باعث یعنی ای بر انگیزنده اموات از
 قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که برین اسم مداومت نماید امید است که بر یک
 حق سبحانه بروی غالب گردد و پیا شهید یعنی ای حاضری که غایب نگردد از وی چیزی دین
 میتواند که شهید یعنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته و الله شهید علی ما تعملون یعنی خدا سبحانه
 گواه است بر آنچه میکند از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است
 که از معاصی اجتناب کند و هر که را فرزند فرزان بردار باشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهد
 بگوید یا شهید مطیع وی گردد و پیا حق یعنی ای آنکه متحقق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای
 سزاوار خداوندی پس حق سبحانه معنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی
 گم شده باشد لفظ یا حق را و نام آن چیز را در کاغذ بنویسد چون شب در آید کاغذ بردست نهد و
 در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند و پیا و کیل یعنی سلسله آنکه با او گذارند
 بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیہ کار اور بر خود گیرد و اور بنفس او نگذارد و اگر کسی از آب آتش یا از چیزی دیگر ترسد این اسم را
 بسیار خواند در امان شود یا قومی یعنی ای تو انا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
 آنست که اگر کسی را دشمن قومی باشد و قادر نباشد بر دفع وی قدری آرد گیرد و آنرا خمیر سازد
 و آن خمیر را بر پارچه سازد و هر پارچه شل نخود می یا نخود تر یا بزرگتر پس بیک پارچه بردارد و پیش
 مرغ بپزند و در وقت افکندن گوید بدینیت دفع دشمن حق سبحان شرا و ایا کفایت گرداند یا کفایت
 یعنی اے سخت قوت متین را در تفسیر وضعی ریں آیت که ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین تفسیر
 شدید القوة و در تاج الاسامی باستوار کرده و در صحیح تفسیر لصلب کرده خاصیت این اسم آنست
 که هر که اورا بسیار گوید امید است که کارهای سخت بروی آسان شوند و این اسم را بر خوردن
 نوید و بازن کم شیر و دهن شیرش زیاد شود یا ولی یعنی امی دوست دارنده مؤمنان و بعضی
 گفته اند که یعنی امی بر خود گیرد و کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
 اسم آنست که هر که اورا بسیار خواند امید است که یکی از اولیای حق سبحان گردد و اگر زن کج
 خلق باشد شوهرش در وقت محبت این اسم را در خاطر دارد و نیک خوی گردد یا حمید یعنی امی ستود
 که مستحق نیست مگر وی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
 که ستودد کرد و پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نوید و ازان خود اگر فحش گوئی
 و بد زبان باشد زبانش بصلاح آید یا محبسی یعنی امی ضبط کننده هر چیز بختی که غایب نمیشود
 از علم وی هیچ چیز و بعضی گفته اند ای دانا و بعضی گفته اند ای تو انا و خاصیت این اسم آنست که هر که
 اورا بسیار گوید امید است که اورا نصیبی از استخار اشیا حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
 ترسد و در روز آدینه این اسم را هزار بار خواند حساب قیامت بروی آسان شود یا مبارکی
 بجز یعنی امی پدید کننده چیزها از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که رازن حامله باشد و ترسد
 از افتادن بچه پیش از وقت یا از ویرماندن و شکم انگشت سبابه را بشکم وی ماند و نود و نه بار این
 اسم را بخواند حق سبحان آن حمل را نگاه دارد از افتادن و ویرماندن یا مجید یعنی امی بازگرداننده
 مخلوقات بعد از حیوة بمردن و بعضی گفته اند بازگرداننده از حیوة بمات و از بمات بحیوة و خاصیت
 این اسم آنست که هر که را غائبی باشد و برمانده و خواهد که باز آید یا از وی خبر بیاید و در آن وقت که

اہل خانہ مجھ و خواب شونہ این اسم پر چار دیواری خانہ مفتا و بار بخی اندو لہذا از خواندن بگوید یا می
 بازگردان میں فلا نکس را یا خبر دمی را البتہ در ان زود می یا غایب یا جزا یا بیای یا محبی یعنی اسی
 زندہ گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا در دسازد و در وقتی سحر ہزار کیار بخواند
 امید است کہ حق سبحانہ دل اورا زندہ گرداند و اگر کسی بزحمت کہ قار شدہ باشد بہفت روز این
 اسم را بہفت اندام خود ہر روز بخواند صحت یابد یا **مہمیت** یعنی اسی میرا زندہ و خاصیت این
 اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید بخت ہلاک دشمن یا غیہ آن امید است کہ عقود دمی حاصل آید
 یا حتی یعنی اسی زندہ دایمی خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید امید است کہ
 حیات دراز یابد یا **پیوم** اسی آنکہ ہمیشہ قیام نماید تہ تبر و عقد خلق و خاصیت این اسم آنست
 کہ ہر کہ این اسم را در وقت سحر بسیار خواند اورا تعرف در لہما حاصل آید و حضرت شیخ نور الدین جعفر
 قدس سرہ کہ از مریدان بیواسطہ حضرت مرشد مہدانی میر سید علی مہدانی اند قدس سرہ گفتہ اند کہ
 چون سنت نماز بادا و بگذار دو سلام و ہد بایکہ چہل و کیار یا می یا قیوم گوید کہ این دو اسم دل مرد
 را زندہ گردانند و منقولہ است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدین سمنانی قدس سرہ کہ ایشان
 میگفتہ اند حضرت خضر علیہ السلام بسیار میگویند این کلمات را کہ یا می یا قیوم یا لا الہ الا انت سائلک
 ان یحیی قلبی یا نور معرفتک ابرا یعنی یا می یا قیوم اسی آنکہ نیست مجبور حق غیوہ یطلم از تو کہ زندہ دار
 دل را بنور معرفت خود ہمیشہ و در لغت در ذکر شیخ ابوبکر کتالی قدس سرہ آورده کہ مصطفیٰ راصلی
 علیہ وآلہ وسلم وہ واقعہ بسیار دیدہ اند و از ایشان چیز با تفسیر و تحقیق میگردہ اند این چنین آورده اند
 کہ وقتی مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شیخ ابوبکر را گفت یعنی در واقعہ کہ ہر کہ ہر روز چہل و کیار بگوید
 یا می یا قیوم یا لا الہ الا انت چون دلہا ہمیرد یعنی از غفلت دل دمی نہیں یعنی دل دمی را نگاہ دارد
 از غفلت و بگذشت و تفسیر آیتہ الکرسی کہ در حدیث آمدہ کہ اسم عظیم در سہ سورہ است در بقرہ اللہ
 لا الہ الا ہو الہی القیوم و در آل عمران اللہ لا الہ الا ہو الہی القیوم و در طہ و عننت الوجود الہی القیوم و در
 سنن ترمذی آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را اندو گین میساخت چیزی میگفت یا می یا قیوم
 رحمتک بہنیت یعنی اسی می یا قیوم بوسلہ رحمت تو طلب دنیا و دینی سلیم و منقولہ است از حضرت
 مقرب در گاہ حضرت خواجہ عبداللہ قدس سرہ کہ ایشان میفرمودند کہ اکابر گفتہ اند کہ در وقت خوردن

طعام در صین تناول هر لقمه باید که القیوم گوید تا برکت این اسم متحقق شود که مقوم علی الخلق حضرت
 حق سبحانه است یعنی آنکه بطعام حفظ و بقار بنده میکند با سباب و طرق دیگر نیز مقوم است و حفظ و بقاء
 عالم میکند یا واحد یعنی اسی تو انگری که هرگز محتاج نگردد و در مصادر اللغته است که الواحد بضم
 واو کسرش تو نگر شدن و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که او را
 عمای قلبی حاصل آید یا واحد یعنی اسی بزرگوار مطلق و ما جدید معنی مجید است و بگذشت تفصیل
 عالی او تفسیر یا مجید و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید در دل او انوار پیدا آید
 یا واحد یعنی اسی یگانه در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بسیار گوید او را
 امید است که از خلائق ممتاز شود در صفات حمیده و هر که این اسم در وقت تنهایی بسیار خواند بر با
 دو هم از دل او برود یا واحد یعنی اسی یگانه در ذات و خاصیت این اسم آنست که هر که تنها نشیند
 و این اسم را هزار بار بگوید آثار ملائکه را معاینه کند و در یاد یا واحد یعنی اسی متهری که قصد او کرده میشود
 در حاجتها و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که حاجات او کفایت
 گردد و خلق باو محتاج گردند در حاجتها و هر که در وقت سحر سجده کند و این اسم را صد و پانزده بار
 بخواند بر دشمنان غالب گردد و یا قاف و یعنی اسی تو انما بر همه چیز و خاصیت این اسم آنست که هر که
 بروی مداومت نماید امید است که مقصود او بقدرت حق سبحانه حاصل آید و مقصود خلق از او
 کفایت گردد و هر که را دشمن بسیار باشد باید که در طهارت کردن هر عضوی این اسم را یکبار بخواند
 تا بر دشمنان غالب آید یا مقدر یعنی اسی نیک تو انما بر همه چیز پس مقدر معنی قادر است
 اما و ر و سببا لغه است که در تقادرنیت باعتبار کثرت حروف و خاصیت این
 اسم آنست که نزدیک است بخاصیت اسم قادر اما و ر و می خاصیت قوی تر است و بعضی گفته اند که
 هر که این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد و یا مقدم یعنی اسی پیش برند آنکه
 خواهی بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که هر که در لشکر گاه و قتال باشد یا غیر آن محل
 خوف این اسم را بسیار خواند هیچ گزند بوی نرسد یا مؤخر یعنی اسی واپس برنده بمقتضای حکمت
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار خواند بختت شدن دشمن امید است که مراد
 حاصل آید هر که او را روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانه در دل او چیزی قرار نگیرد یا اول

یعنی اسے سابق برہمہ اختیار خود کسب فات و زمان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ خواہد اور آ
فرزند می شود یا اور غایبی باشد یا حاجت دیگری داشته باشد چہل مرتبہ این اسم را ہزار بار بخواند
مطلوبہ ہی حاصل آید یا آخر یعنی لے آخر ہر اختیار خود کسب زمان یعنی باقی بعد از قنای اشیا
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بختہ دفع دشمن بسیار خواند امید است کہ مقصود او حاصل آید
یا ظاہر یعنی ای آنکہ غالب است بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار
گوید امید است کہ غالب گردد بر دشمن و دیگر ہر کہ اورا بعد از نماز یا نصرت بار بخواند باطن وی
پراز نور گردد یا باطن اسی آنکہ پوشیدہ است حقیقت او بر جو اس و عقول یا آنکہ عالم است
یا باطن چیز ہا را و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا روزی ہشتاد بار گوید یا زیادہ عالم گردد
بجایق اشیا و لایق اسرار حق سبحانہ گردد یا والی یعنی اسی حاکم و بادشاہ مقصود در ملک
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است کہ او از تصرف با شیئاً
نفسی ہی بجای آید یا مستعالی یعنی اسی فایق ہر ہمہ چیزی بقدرت تامہ یا سرکشندہ
از صفات مخلوقات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است
کہ فایق گردد و اقران خود اگر زنی بد فعل باشد در وقت حیض این اسم در خود سازد آن
فعل بد از وی دفع شود یا بر یعنی اسی نیکو کار و احسان کنندہ بر بندگان و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند امید است کہ بتبر احسان حق سبحانہ و تعالی
عزیز گردد و اگر کسی را فرزند خود باشد این اسم را ہفت بار بخواند و بروی و مدار ہبہ بلا و فتنہا
در امان باشد یا تو اب یعنی اسی قبول کنندہ توبہ از بندگان یا اسی توفیق دہندہ توبہ
چنانکہ گفتہ اند تم تاب اللہ علیہم لیتوبوا و گفت و تب علینا انک انت التواب الرحیم و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر گناہ دار کہ باشد اورا بسیار گوید امید است کہ حق تعالی توبہ کراست فرماید
یا تم یعنی اسی نعمت دہندہ بندگان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید
امید است کہ منظر الغام گردد یا غم یعنی اسے جزا دہندہ و عقوبت کنندہ آنکہ خواہد
از اہل گناہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند بلکہ روزی ہزار و یکبار
خواند و اسم قیارتیربہ او ضم کند یا اسم بدل را بخت ہلاک باطل مراد او تیرودہی آید یا غصو

یعنی اے عفو کنندہ از گناہگار ان دو خاصیت ہیں آنت کہ ہر کہ برین مداومت نماید گناہان و
حضرت حق سبحانہ عفو فرماید و در حدیث آمده کہ گفت عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ یا رسول اللہ اگر
شب قدر بلایا بم چه گویم فرمود کہ بگوئی اللہی تو عفو کنندہ و دوست میداری عفو کردن را پس
عفو کن از من یا رؤف یعنی اسی سخت رحمت کنندہ و شفقت نمایدہ در اوقات شدت رحمت است
و شفقت و خاصیت این اسم آنت کہ ہر کہ بروسی مداومت نماید امید است کہ انواع انعام و
اکرام از حق سبحانہ مستعد و باو گردد و دیگر آنکہ اگر کسی خواہد کہ مظلومی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود یا مالک الملک یعنی اسی متصرف
در ہر چہ محل تصرف تواند بود و خاصیت این اسم آنت کہ ہر کہ اورا بسیار خواند عزیز گردد
یا ذوالجلال و الاکرام یعنی اے صاحب استغنائی مطلق و انعام عام و تمامیت
لین اسم یعنی یا مالک الملک یا ذوالجلال و الاکرام آنت کہ ہر کہ برین اسم مداومت نماید
اور انفا و تو انگری تمام حاصل شود یا رب یعنی اسی پروردگار تمامیت این اسم آنت
کہ ہر کہ ویرا بسیار گوید امید است کہ از الطائف رویتہ پروردگار سبحانہ مخطوط گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی در دست و گیری گرفتار باشد برگرد خانہ خود خطی کشد و صدوسی
بار این اسم را بخواند خلاص شود یا مقیط یعنی اسی عادل و از عجیب عجائب این اسم کہ مقیط
یعنی عادل است و قیط کبیر قاف بمعنی عدل است و اما قاسط بمعنی اہل حیور است چنانکہ
گفت حق سبحانہ و تعالی نقل عن الحق وانا مثنا المسمون و منا القاسطون اسی الجابرون عن
طریق الحق و ہوالایمان و الطاقۃ تاکر گفت و اما القاسطون فکانوا انہم حطباً و خاصیت این اسم آنت
کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد و یا جامع یعنی اسی جمع کنندہ خلایق
در روز قیامت و یا فراہم آزند ہر گندہا و خاصیت این اسم آنت کہ ہر کہ را چیزی گم شدہ
باشد گوید یا جامع الناس لیوم الاریب فیہ اجمع علیٰ جناتہی گم شدہ او پیدا شود و این مذکور است
در عوارف و مجرب شایخ طریق است قدس ارواحہم یا عینی یعنی اسی بی نیاز مطلق کہ در پیچ
و خمی و در پیچ وقتی احتیاجی بغیر فرزند و وجود خود و در صفتی از صفات الازمہ خود پس احتیاجی
کہ منفی است از حضرت او سبحانہ احتیاج است کہ در وجود باشد بغیر یا در صفتی از صفات الازمہ

او اما گفته اند که احتیاج اولیغیر صفت غیر لازمه است همانند معیت است او در وجود با عالم که این
 معیت صفت لازمه نیست ذات اولاد موقوف بر وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین
 اسم مداومت نماید امید است که از صفات عظامی برخوردار می یابد یا معنی یعنی ای بی نیاز گرداننده
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در جمعه هر جمعه ده بار بخواند حضرت حق سبحانہ و تعالی
 مستغنی گرداند از مردم و اگر کسی بعلت گزافا باشد این اسم را بخواند و بر محبت و دوستی را بر آن
 عمل کند باشد پس آن و خلاص بدیای معنی اعطاء دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
 مستجاب نشود این اسم را بسیار بخواند اجابت شود و یا مانع یعنی ای باز دارنده هر که اگر خواهد
 از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری ساز و آوری نباشد
 این اسم را بسیار خواند ساز و آوری پیدا شود و یا خسار یعنی ای ضرر رساننده آنانی را که خواهد
 بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبه لونی افتاده باشد در شب هر آینه
 و ایام بعضی این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز بخواند هر روز آن مقدار که تواند هیچ زیاده
 و الی با و نرسد یا نور یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین با قباب و ماہتاب و یار روشن
 گرداننده دلها با ایمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه با و پیدا است هر چه موجود است و خاصیت
 این اسم آنست که اگر کسی سوره نوز را هفت بار و نیز این اسم را بیست و پنج بار بخواند باطن وی منور گردد
 یا یا یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
 و این اسم را بسیار خواند و بر دست مالده چشم مالده معرفت یابد یا بدیع یعنی ای آفریننده
 چیزها و بعضی گفته اند ای نو پیدا کننده چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کننده چیزی بی
 مثال سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را و گفته شکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
 بار بخواند باین طریق که یا بدیع السموات و الارض حق سبحانہ و تعالی ویرا دران کارکشایش بخشد یا یا
 یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روز بیست و پنج بار از آمدن آن قرب
 صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت و بینه و در آخرت آمرزیده شود یا وارث یعنی ای
 آنکه میراث میگیرد زمین و آسمان را بعد از فانی مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
 این اسم را در روز و ساز و آوری بسیار خواند امید است که عمر دراز یابد یا رشید یعنی ای برتر

یا نافع

خلایق تا با آنچه مصلحت ایشان در آنست یعنی راه غالی پس رشید فیعل بمعنی مفضل باشد یعنی گفته اند
 رشد بمعنی و در شدن است و رشد بمعنی حکمت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را
 سهمی واقع شده باشد و تدبیر آن را نداند باید که میان نماز شام و نماز جفتن این اسم را هزار و یکبار
 بخواند هر محکم که بوده باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد و پیا صبور یعنی ای آنکه تعجیل نکنی
 در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکنی تا توبه دهد یا عذاب کند و وقتی که خواهد پس معنی صبور قریب
 باشد بمعنی حلیم لیکن در علم امید عفو بیشتر است از صبور و تکرار این اسم از جهت مبالغه است در طلب
 تاخیر عقوبت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بد زوی یا تشویش گرفتار باشد سه هزار بار
 این اسم را بخواند از ان تشویش خلاص یابد یا صادق یعنی ای راست گوینده در هر چه
 خبر داده است و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که اگر دروغ
 باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب باو خیر بار است گویند یا ستا یعنی او پوشنده گناه
 عاصیان پس ستا بمعنی عفار باشد لیکن معنی ستا را ظاهر است و استعمال او درین معنی شهرتست
 تفاسیر اسما بر بیان و خاصیات ایشان چنانکه مناسب مقام است دو دیگر باید دانست که قاعد
 کلیه در طلب و خاصیت از اسما اللدبر و جی که خصوصتیه با سمی و درون آن نداشتند بلکه جاری
 می باشد بر همه اسما اینست که هر که مقصود داشته باشد نظر کند در اسما و هر چه را خود یاد بستک بان
 اسم کند و همت خود را بجد تو بگرداند تحصیل مقصود از ان اسم از جمله کلمات که منقولست از قدوه ارباب
 اثبات حضرت خواجه عبد اللہ قدس سره در اینست که می فرموده اند که بزرگان گفته اند که هر که کاری
 پیش آید می باید که مناسب مهم خود و ابتداء خود و توجه بجزرات اسما نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیماری
 دارد و بنگی همت مصروف شافی دارد و اگر اصطرار فقه دارد و همت او مصروف یا معنی باشد
 کمال توجه بجزرات اسما سبب فوزه بجات است و نیز فرموده اند که همت بجزرات است از تسلیط و
 جمع کردن خاطر بر امر واحد و نیز فرموده اند که همت وقتی مؤثر است که طرفی را بجا آورد باشد خاطر منتظر
 بان باشد که میسر گردد و گاهی خاطر مشغول داشتن و گاهی گذشتن طریقاً از باب همت نیست و نیز
 فرموده اند که بعضی از اکابر فرموده اند که همت خلاف است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خالق متاخر
 نیست ترتیب آثار از همت متخلق نیست و چنانکه لفضل کثیر او میدی بکثیر او صف قرآن آمده است

ووصف نعمت نیز آمده اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف حصول درجات و سعادات سرسبز
 گردانیده پیدمی به وصف او نیست و اگر کجخلو نظ عاجله و متلذذات فانیه صرف کرد فیض نبوت او نیز
 فرموده اند که اگر بر مقرر داشته اند که بچنانکه تخدمی و معارضه باقران ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته
 مغلوب گردد و و انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام با وجود استخراق در کجرتو جید همت مصروف قمع و قهر اعداء
 میگرددانیده اند و کمال سببی و اہتمامی در مجاری بات و غزواتی نموده اند صرف خواطر در رفع موانع و
 اعدا درین عیب نمی باشد اصحاب تجرید باید که گاہ امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را
 مناسب کجفرت صفات کچہ مرتب است و همت ایشان را کچگونہ تاثیر است و نیز فرموده اند کہ
 شیخ محی الدین اعرابی قدس سرہ نوشته اند کہ حضرت خلیل صلوات الرحمن علیہ بکمال همت رفع کردند
 تاثیر آتش را یعنی چون همت ایشان مصروف بود در رفع تاثیر آتش بر کمال همت ایشان
 مترتب شد قوله و تعالی یا ناکوفی برد او سلا مکتی ابر آہیم و نیز میفرموده اند کہ اگر کافر علی الدوام
 خاطر خود مرتبط امری میدارد و بنا بر تاثیر همت مطلق او سیر است ایمان و عمل صالح و تاثیر همت
 شرط نداشته اند اسن کجیب لمصنظر اذا دعاه عمومی دارد و تمام شد کلمات منقولہ از ایشان قدس سرہ
 موافق تاثیر همت از کافران آن حکایتی است کہ میگویند جمعی از مؤمنان بدیار کفر افتادند و
 در معبد ایشان درآمده و بتان ایشان ملاحظہ مینموده اند و در آن حین از کفار کسی حاضر نبود یکی
 از مؤمنان بر روی بت کلان تر آب دمان انداخت و بعد از آن از معبد برآمد پس نگذشته
 بود کہ کفار قصد معبد و آہنگ زیارت سمجودان کردند و آن بت را بان کیفیت دیدند بغایت
 اندوگمین شدند پس بر نیامد کہ آن مؤمن کہ آب دمان انداختہ بود در بیض گشت و مرض او نیز و ک
 بموت انجامید و مؤمنان دیگر بغایت در تعجب شدند کہ درین امری کہ از او صادر شدہ گناہی نبود
 سبب این چه باشد کہ بیروزی انچنین حال باور رسید و درین اندوہ می بودند کہ ایشان را واقعہ
 دست داد و در آن واقعہ با ایشان نمودند کہ چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار بنیشاپور خواهد
 رسید اول کسی کہ از نیشاپور شمارا ملاقی گرد و در این حادثہ را از وی پرسید کہ جواب شمارا
 او خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند عبور ایشان بر قلوہ نیشاپور افتاد اول کسی کہ از قلوہ
 برآمد و بانیشان ملاقات کرد و مجزومی بود حتی نام پس باو این صورت راعرض کردند و از سر این

حادثه لفتیش نمودند آن مجزوم گفت همه این ظواهر است زیرا که اگر چه شما مؤمنان بودید و اهل
 آن دیار کافران اما ایشان بسیار بودند چون جمعی کثیر بہت بستند و متوجہ ہلاک آن مؤمن گویید
 بہت ایشان تاثیر کرد یا من تقدس عن الاشباہ و اتہ یعنی اسی آنکہ پاکست
 از مانند ذات و باین معنی کہ مانند می ندارد کہ شریک او باشد و حقیقت و ماہیت و تشریح بہت عن
 مشابہتہ الامثال صفاتہ و منترہ است از مشابہت مثلہا صفات او یعنی صفات
 او را مشابہت نیست صفات مخلوقات با او شکی ندارد کہ مشابہت باشد او را در صفات الوہیہ
 یا من دلالت علی وحدانیتہ آیاتہ یعنی اسی آنکہ دلالت میکند بر یگانگی او و علامات
 او کہ مخلوقات اند یعنی وجود مخلوقات بران دلالت میکند کہ او یگانہ است اگر او را شریکی بودے
 بیچ چیز موجود نامذی چنانکہ در کلام مجید فرمودہ کہ لو کان نہیما الوہیۃ الا اللہ لفسدنا یعنی اگر بودے
 در آسمان و زمین مبود آن برحق غیر خدا می سبحانہ ہر آنیہ کہ موجود نامذی آسمان و زمین بلکہ
 باطل شدن می و شہادت بر یوہیۃ مصنوعاتہ و گواہی میدہم نہ پروردگاری او
 مصنوعات او یعنی وجود مصنوعات گواہست کہ او پروردگار است کہ اگر او پروردگار نبودے و
 تربیت عالم نکردی بیچ مصنوعی موجود نبودی زیرا کہ ہمہ مصنوعات را علی الدوام فیض جوہت و انجی
 وجود محتاج است بان از وی پدید و احد لا من قلتہ یعنی ای او یگانہ است نہ از جهت قلت
 کم بودن موجود کہ موجود او باشد و بس بلکہ او یگانہ است باین معنی کہ شریک ترا در حقیقت و صفات
 الوہیہ پس و واحد بالذات باشد لا باوجود و موجود لا من علتہ یعنی او موجود است نہ از
 علت مراد بعلت علت وجود است یعنی سبب وجود کہ آن خالقست یعنی او موجودیست کہ نہ از
 غیر پدید شدہ است وجود او بلکہ وجود او مقتضای ذات اوست چنانکہ واجب الوجود دلالت
 برین معنی میکند یا من ہو بالکبر معروف یعنی اسی آنکہ بیکی معروف و مشہور است
 و بالاحسان موصوف و باحسان موصوف است معروف بلا غایتہ یعنی
 معروف است کہ غایتہ بر آرد در معروفی یا در وجود و موصوف بلا نہایتہ یعنی موصوفی است
 کہ نہایت بر آرد در موصوفی یا در وجود اول قدیم بلا ابتدا یعنی او اولست کہ قدیم است
 یعنی ابتدا و آغاز ندارد و باید دانست کہ اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتدا تفسیر تا تاکید

اوست و اگر قدیم لغوی باشد بلا ابتداء رفته محصله است و آخر کریم بلا انتہا یعنی آخریت
 که بخشندگی انتہا است و غرض و نوب الذمین کرما و حکما یعنی آمرزنده است گناہان میا
 را از جہتہ کرم و بردباری یا من کیس کشادہ بینی ای آنکہ نیست مثل و سبب چیز
 و موجو السمع البصیر اوست شنوا و بینا حسنا اللہ و نعم العوکیل یعنی کفایت
 ما خداست سبحانہ و نیکو و کیل است نعم المولی و نعم النصیر یعنی نیک خواجہ است
 و نیک یاری دہندہ است یا دایما بلا فنا یعنی ای ہمیشہ موجودی فنا و یا قائم
 بلا زوال یعنی ای پاسبان و کفاه بان بی زوال قائم را در آید کریمه امن ہو قائم علی کل نفس
 با کسبت تغصیر برقیب کردہ و یا مدبر بلا و زبیر یعنی ای تدبیر کنندہ بی وزیر و تدبیر نظر کردن
 در عاقبت چیزی سهل علینا و علی والدینا کل عسیر یعنی سهل کردن بر ما و بر پدران و
 مادران ما ہمہ دشواری را پس همچنانکہ والدین لفتح وال شامل والدہ است بطریق تغلیب
 والدین کسب دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست کہ ہر جا کہ خدا ہی واقع شود ای
 چیزی مقصود و بالندا است کہ غرض اصلی از ان نامراتن چیز است زیرا کہ غرض از ندا بر آگاہ
 گردانیدن نمی طلب است و غرض از آگاہ گردانیدن آنکہ چیزی غرض کرده شود بروی پس از اینجا
 استبدار اسما اللہ است تا اینجا مقصود بالندا را این قول است کہ سهل علینا و علی والدینا
 کل عسیر پس قاری او را باید کہ حاضر باشد از ابتدا را اسما اللہ تا اینجا کہ و یا مدبر بلا و زبیر در خاطر
 داد کہ مقصود ازین ندا ہم نیست کہ سهل علینا و علی والدینا کل عسیر لاجلہ شاعر علیک
 یعنی طاقت و قدرت ندارم شمار گفتن را بر تو انت کما اثبت علی نفسک یعنی تو ہمچنانکہ شنیدہ
 گفتہ بر نفس خود و باید دانست کہ شمار وقتی میسر گردد کہ کسی حقیقت اوصاف مدوح را کما ہے
 بداند و قصد کند در وقت ثنا اثبات آن حقیقت مر او را و ہیکس حقیقت اوصاف خداوندی را
 نداند غیر از وی و پس شمار لایق اسم او تو اند گفت بر خود نہ غیر ما ہر گاہ کسی گوید ہمینانی کہ شمار
 گفتہ بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن شمار لایق بطریق اجمال از و واقع شود اگرچہ تفصیل
 آن واقع نشود پس آنکہ گفت لاجلہ شمار علیک انت کما اثبت علی نفسک باین معنی باشد کہ
 قدرت ندارم شمار لایق را بر تو بطریق مفصل الا بطریق اجمال میگویم تو ہمچنانکہ شمار گفتہ بر نفس

خود بر وجه سیل و سخی از افاضل و رین باب فرموده اند آنجا که کمال کبریا می تو بود
عالم منی از بحر عظمای تو بود و ما را چه حمد و شنائی تو بود و هم حمد و شنائی تو سنائی تو بود و هم حمد و شنائی تو بود
یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرد و در مفاتیح شرح مصابیح در بیان این حدیث است
اینچنین گفته که مراد بجای آنجا کسی است که پناه باو گیرد پس عارک در اصل معنی همسایه است اینجا مراد لازم اوست زیرا که
کسی در پناه آنکس است و جل ثنا رب یعنی بزرگ است ثنا رب تو و ازین کلام معنی اراده میتوان نمود یک آنکه بزرگ
باین معنی که علامتیه است ثنا رب تو زیرا که هر چه متو نسبت دارد هر چه عاقل مرتبه است
و دیگر آنکه بزرگست باین معنی که هر کس از عمده بدر نمی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثنا رب
علیک و تقدست اسماء و ک یعنی پاکست نامهای تو از تاویلات باطله غیر مناسب بخلا
تو و یا پاکست اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو اطلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و
غیر تو یا پاکست اسماء تو ازین که اینها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود و عظم
شأنک یعنی بزرگست کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهت نسبت او تو باین معنی که هر
آنچه در کار تو نمی تواند آمد و لا اله غیرک یعنی نیست معبود بر حق غیر تو **تلفیض الله ما**
یشاء بقدرته یعنی میکند خدای سبحانه هر چه میخواهد بقدرت و توانائی خود و حکم ما پرورد
بقدرته یعنی حکم میکند هر چه میخواهد بسبب غالبیه و قوه خود **الا الی الله تصیر الامور**
یعنی بدانید و آگاه باشید بسوی خدای سبحانه باز میگردد و همه چیز بعد از مردن و باید دانست
که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد از آن الفا کلامی کنند بوی دلالت بر آن میکند
که بنهایت خود راجع می باید کرد از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بنهایت اهتمام می باید نمود
و عمل کردن بمقتضای آن و کلام مذکور **الا الی الله تصیر الامور** ازین قبیل است که مستحق احتیاط است
در فهم و اهتمام و عمل بمقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحانه عمل و نوبی باید
که سبب خجالت نباشد در آن حضرت کل شیء **یا لک الا وجهه** یعنی هر چیزی که هست
فانست غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیزی بپلاک خواهد شد و برین تقدیر میان کلام
سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز بپلاک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست
بلکه عاریت است از غیر و قرینیه به پلاک فی الحال و وجهی است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

یعنی قاضی و حال استقبال کنند حقیقت است و در استقبال مجاز است پس او را میماند در معنی تحقیقی
باید استقبال کرده مجازی دوم آنکه اگر استقبال مراد بودی ظاهر این بود که کل شیء بی ملک گفتی که
حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تاکید لکن حکم و الیه
بر چون یعنی اوراست حکم و بسوی او باز نخواست بعد از موت فسیکفیکم الله
پس زود باشد که کفایت گرداند خدای سبحان بهیچ تو شرکاء و انما هو السميع العليم یعنی او
شنونده و داننده یعنی شنونده احوال مومنان را که دعای کنند در دفع شرکاء و احوال کافران
که میگویند از برای ابتداء مومنان داوست و انا اخلاص مومنان را و داناست آنچه هر دو طایفه
دارند در ظاهر و باطن و هر یک را جزای خواهد داد مناسب حال سبحان الله و کفی
یعنی کفایت گرداند خدای سبحان و پس است او کفایتگر و با آنکه کفایتگر ماوست و کفایت
کرده است ما را مهات سميع الله لمن و عا یعنی شنونده است خدای سبحان هر کسی را
که دعا کند و میتواند که مراد از سميع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلانکس سخن فلانی شنید
و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفته ان بی السميع الدعاء یعنی پروردگار من قبول
کنده دعاست پس و را را الله المندشی یعنی نیست نهایت کسی بخردا سبحان که محل انتباه
آرزوهای یا محل انتباه سلوک سالکان است من عتصم بالله نجای یعنی هر یک جنگ زد و مجذوب
سبحان یعنی بدین سبب انجات یافتی سبحان من لم یزل رباً رحیماً و لا یزال کریماً
یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان همیشه خواهد بود با وجود کلم لا اله الا
الله کلیم الکریم یعنی نیست مجبود بر حق مگر خدای پروردگار بزرگوار سبحان الله
یعنی پاکست خدای تعالی و تبارک الله رب السموات السبع و رب
العرش العظیم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و
پروردگار عرش بزرگست یا مستعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پروردگار
هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست و الحمد لله رب العالمین یعنی
حمد و وصف بخوبی مر خداوندی است که پروردگار عالمان است لا اله الا الله و حمد
لا شریک له یعنی نیست مجبود بر حق مگر خداوندی سبحان تنها نیست شریک و را در خداوند

الہا واحد احد صمد قیوم او ترا جیا قیوما وایا ابد الیمنی میخوام خداوندی را که یگانہ است
 در صفات و یگانہ است در ذات و قصد کرده میشود در حاجات و تمنا است از فرزندان و طاقت
 از زن و زنہ است ہمیشہ و دایم الیام است بتدبیر خلق و حفظ و ہمیشہ است وجود او پایان ندارد
 لم یخذ صاحبہ ولا ولد الیمنی نگرفته است زن و نہ فرزندان و لم یکن له شریک
 فی الملک یعنی بنودہ است اورا شریکی در ملک یعنی در الوہیتہ و لم یکن له ولی
 من الذل یعنی بنودہ است اورا دوستی از جهت خواری او یعنی بنودہ است اورا چنین
 دوستی کہ از جهت خواری خود اورا دوست گرفته باشد تا آن دوست اورا بد کند و اورا از
 خواری بدر آرد و نیز میتواند کہ ولی معنی بر خود گیرندہ کار غیر باشد و کبرہ تکبیر الیمنی بزرگواری
 گوی اورا بزرگواری گفتن اللہ اکبر یعنی خدای سبحانہ بزرگست از ہمہ چیز و اورا اللہ اکبر
 گفتن الطہار و القیاد امر است حسبنا اللہ یعنی کفایتگر ما خدای سبحانہ از ہر
 دین ما حسبنا اللہ یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای دنیا و حسبنا اللہ
 لکما ہمنا یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای آنچه اندوگین سازد و ما حسبنا اللہ
 لمن یعنی علیما یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای کسی کہ ظلم کند بر ما حسبنا اللہ
 لمن حسبنا یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای کسی کہ حسد برد بر ما حسبنا اللہ
 لمن کاونا لیسور یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای کسی کہ مکر کند ما را بید سے
 حسبنا اللہ عند الموت یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ در وقت مردن ما
 حسبنا اللہ عند القبر یعنی خدای سبحانہ کفایتگر ماست در وقت گور کردن حسبنا اللہ عند المسائل یعنی
 کفایتگر ما خدایت سبحانہ در وقت سوال ما حسبنا اللہ عند الصراط یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ
 در وقت گذشتن از صراط حسبنا اللہ عند الحساب یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ
 در وقت حساب دن ما بر ذریعہ حسبنا اللہ عند المیزان یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ
 از ترس از وقت قیامت قیامت یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ عند النار یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ
 در وقت نزدیکی جہنم در بہشت و نزد دوری جہنم از دوزخ یعنی در روز قیامت ہمہ کس جز حسبنا
 اللہ کہ نزدیک گردند بہ بہشت و دور گردند از دوزخ پس کافی ما در آن حال خدایت سبحانہ

از برای این دو مهم سببنا اللعنه اللقار یعنی کفایت گرمانند ایست سبحانه یا نزدیک
رسیدن بخدا بی سبحانه و در تصاد گفته اللقار دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است
بیان علماء اهل سنت و جماعت زعمهم الله و میان شلخ طریقت رهنی الله عنهم همین بدین
معنی که هر که از دنیا با ایمان بدرود و نهایت کار او بهشت است یعنی در بهشت خواهد درآمد
یا بیش از عذاب بعضی فضل حضرت حق سبحانه تا بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد مقتضای حال
و نیز برین معنی که هر که بی بهشت و آید بیدار حق سبحانه مشرف گردد خواه در دنیا بر تبه نشا بده
رسیده باشد یا نه و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نیست
صادقه و حقیقی است ناطقه بر صحت این معنی و کلام حضرت سبحانه و آیه کریمه اینست کلام انهم عن ربهم
یومئذ لم یخجلون یعنی کفار از پروردگار خود در آن روز مجرب خواهند بود و این آیه کریمه دلالت
بآنکه دیدار همه مومنان خواهد بود زیرا که درین آیه تحقیق کرده کفار را باین که ایشان مجرب خواهند
بود از پروردگار خود در آخرت پس اگر همه مؤمنان را دیدار نباشد لازم آید که بعضی از مؤمنان شریک
کفار باشند درین تحقیق و هرگز روا نباشد که هیچ مومن شریک کافر باشد و تحقیق اگر گفته شود که مذکور
اینست که جایز است چون بعضی از عصاات مؤمنین در روز قیامت خواهند بود و شک نیست که در
روز قیامت در آوردن تحقیق است پس بعضی مومن شریک کافر باشند در دخول ناره که سبب تحقیق است پس چنانچه
شد مجرب تبه که موجب تحقیق است گویم حاشا دکلا که در آوردن مومن در روز قیامت تحقیق باشد بلکه در آوردن کافران
تحقیق در آوردن مومن از برای تطهیر در روز قیامت از بر آسمین لئلا حضرت حق سبحانه در حیدین
مواضع از قرآن عذاب مهین را نسبت کرده بکفار مانند و لهم عذاب مهین و اعتدنا للکافرین
عذابا مهینا و اهل التفسیر تصریح کرده اند بآن که عذاب کفار را مهین از آن جهت گفته که مقصود
از عذاب کفار امانت ایشان است بخلاف عذاب مؤمنان که مقصود تطهیر مؤمنان است
پس تعذیب مومن بدو روز مثل آنست که یکی بیمار خود را بجرّاح سپرد تا بر اعضا می او و دهنها
نند بجهت رفع مرض و تعذیب کافر بدو روز مثل آنست که کسی بنده بد خدمت را بر روی او
اعضاء او را بگمانند و یا عقر بی بر او آتش افکند و شک نیست که این هر دو تعذیب بر ابر نسبت
و در حدیث قدسی آمده که ابلیس با بعضی از اطهر مومنین گفت که این عاصیان را

بصیبتہا و پاک میگردانم ایشان را از عیبها و چون ابتلا در دنیوی از برای تطہیر باشد آخر وی نیز
 از برای این تواند بود و اما اینجا اشکالی هست نظر بان آیت رَبَّنَا اَنْتَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَاَنْتَ
 یعنی ای پروردگار ما هر که را بدوزخ در آوردی خوار گردانیدی و در این در آوردن دوزخ
 مومن را تحقیر او باشد و جواب ازین سوال آنست که شک نیست در ادخال نار تحقیر است
 ظاهراً اما مراد آنست که غرض از ادخال مومن نار تحقیر نیست باطناً و اگر چه تحقیر او باشد ظاهراً
 پس ادخال مومن نار تحقیر اوست ظاهراً باطناً بجان ادخال کافر که مقصود تحقیر او از آنجمله
 آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر گاہ در آید اہل بہشت
 در بہشت گوید خداوند سبحانہ ایشان را کہ میخواہید چیزی کہ زیادہ سازم شمارا یعنی زیادہ سازم
 بر در آمدن بہشت پس گویند ای سعید نگرددانیدی رویهای ما را در دنیا و روی ما را در بہشت
 و بجات نداوی ما را از آتش دوزخ یعنی عنایت ہمین باشد کہ کردی پس برداشته شود حجاب ا
 و نظر کنند بر خداوند سبحانہ پوشیدہ نیست کہ این حدیث دلالت بران میکند کہ دیدار مطلق اہل
 بہشت را خواهد بود از آن جملہ آن حدیثی است کہ در سنن ابی داؤد آمده کہ ابو ذر بن عقیل
 گفت یا رسول اللہ آیا ہمہ ما خواہیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر در رویتہ گفت کہ بل پس
 گفتند چہ چیز است شال این در خلق خدای سبحانہ گفت کہ ایامی بنید ہمہ شان ماہ را در شب چہار دہم
 خالی از مزاحمت غیر در رویتہ گفت بل پس گفت کہ ماہ مخلوقیست از خدای سبحانہ و خدای سبحانہ اجل و عظیم
 از ہمہ چیز و پوشیدہ نیست کہ این حدیث نظر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از آنجملہ
 آن حدیث است کہ بگذشت در اول شرح او را در تفسیر دارالاسلام و دیگر باید دانست کہ تکلیف را
 در دنیا زیادہ مرتبہ مشاہدہ تواند بود کہ آن دیدن دیدار دلیل است و اما در آخرت ہمہ مومنان را
 معاینہ خواہد بود کہ آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم انکم سترون رکب عیاناً یعنی شما را پوشیدہ کنید پروردگار خود را بطریق معاینہ و باید دانست کہ بعضی
 از متصوفہ کہ غافلند از مذہب سنت و جماعت و اعتقاد مشایخ طریقت قدس اللہ اراہم و از مضمون
 آیات و احادیث در بعضی از ذریعہ سایل آورده اند کہ ہر کہ در دنیا بمرتبہ مشاہدہ نہ سیدہ باشد در آخرت
 از شرف دیدار محروم خواہد بود و این مدعا را بنا بران گفته اند کہ اعمی در آیت کریمہ ومن کان فی ذلہ

اعمی فهو فی الآخرة اعمی عبارت است از کسی بدربیشا بدنه نرسیده باشد و این از قبیل بنای فاسد است زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالف اتفاق علماء و مشایخ است و مخالف مضمون آیه و حدیث استدلال ایشان فاسد است زیرا که اهل تفسیر اعمی را درین آیت تفسیر کرده اند که کافر باشد بنا بر آن گفته اند وقتی که نازل شد این آیه که بریه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة آنست گفت این ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا کوا ام یا کور خواهم بود در آخرت پس فرود آمد این آیه فانما الاعمی الابصار و لکن قل فی القلوب . التي فی القلوب یعنی قصدت که نیست کوری چشمهای کافران ولیکن کوری دلها می ایشان که در سینها سے ایشان است پس مراد از قلوب اینجا قلوب کفار باشد پس برین آیه لکن قل فی القلوب اشارت باشد که آن اعمالی که در آیه من کان فی هذه اعمی است آن کوری چشم نیست بلکه اعمالی قلوب است و نیز و پس برین که اعمی در آیه من کان فی هذه اعمی است چون سببه الآخرة اعمی قلب است آنست که سابق برین آیه ذکر آنست که من اولی کتابه بینه فاولک یقرؤن کتابهم ولا یطیلون فقیلا پس من کان فی هذه اعمی در مقابل من اولی کتابه بینه و شک نیست و من اولی کتابه بینه عبارت از مومن است که مقرر شده که مومن را نامه بدست راست میدهند نگاه فرمایند پس مراد از من کان فی هذه اعمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه در موضع دیگر فرموده که امن اعلم انما انزل الیک من ربک الحق لکن هو اعمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود آورده شده بسوی تو از پروردگار تو حقیقتست همچون کسی که کور است و این اعمی واقع شده در مقابل آن کس که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه داند که قرآن حقیقت کافر است و نیز فرموده که و اما ثمود فمدینا هم فاسحجو اعمی علی المسای یعنی ما ثمود را نبودیم راه بایمان پس اختیار کردند کوری را بر راه راست یعنی کوری دل است که کفر است و نیز فرموده هم اعمی هم لایرجون یعنی کافران که آن اند که آنچه حقیقت و صواب نمی شنوند و گنگان اند که آنچه حقیقت و صواب نمی تو اند گفت و کوران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی بنید و اعمی اینجا یعنی کور است و است که کفر است و نیز فرموده که و سورۃ ملائکه و بالیسئوی الاعمی و البصیر یعنی برابر نیست کوری دنیا و اعمی را اینجا تفسیر کرده اند بکافر و نیز فرموده که و من اعرض عن ذکر می فان له سعیشة ضحکا و

محشرہ یوم القیامہ اعمیٰ یعنی ہر کس کو گرداند از ذکرین کہ آن ہدای منست کہ باد و ہندہ منست تحقیق کہ
 اور از زندگانی تنگت و در دنیا و برانگیزم اور از روز قیامت کو رو اعمیٰ اینجا معنی کو رظا ہر است
 بقرینہ آنکہ در عقب این آیت آمدہ کہ قال رب لم حشرتني عمیٰ وقد كنت بصیرا و با آنجملہ در قرآن ہر جا
 کہ لفظ اعمیٰ آمد اکثر چنانست کہ معنی کو رسی دل است و گاہ معنی کو رسی چشم است و اما آنکہ اعمیٰ
 باین معنی آمدہ باشد کہ معنی مرتبہ مشاہدہ نرسیدہ باشد آن مثبتوت نرسیدہ و بعضی از آنچه
 دلالت میکنند بر عموم رویت ہمہ مؤمنان را در آخر کلام حجۃ الاسلام است قدس سرہ
 در آخر کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن چہارم کہ در بیان منجیات است و ان انیسیت کہ بدانکہ
 و ہستمن و وقسم است بعضی آنست کہ در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکہ عقل اورا
 در یاد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی باز ہر چہ در خیال نیاید و عقل آنرا در یاد
 و در جہد دارد یکی را معرفتہ گویند و در ای آن در جہد دیگر است کہ آنرا روتیہ و مشاہدہ گویند و نسبت
 آن معرفتہ در کمال روشنی ہرچون نسبت دیدار است با خیال ہرچنانکہ با یک چشم حاجت است از دیدار
 نہ از خیال کہ تا از پیش برنجیز و دیدار بنویسند و ہمچنین علاقہ نفس آدمی باین تن کہ مرکب است از آب و
 خاک و مشغولی باشموات این عالم حاجت است از مشاہدہ نہ از معرفتہ و تا این حاجت برنجیز و یعنی بسبب
 مجاہدہ آن مشاہدہ ممکن نگردد پس چون مشاہدہ تمام تراست و روشن تر لا بد لذات آن بیشتر ہرچنانکہ
 در دیدار و خیال و بدانکہ حقیقت آنست کہ ہمین معرفت است کہ در ان جهان بصفتہ دیگر شود کہ با ول
 ریح نزدیکی ندارد چنانکہ لطفہ مرد میشود و دانہ خرمادرختی میشود و باین گوش یعنی باین انقلاب روشن
 تر شود و آنرا مشاہدہ و نظر و دیدار گویند کہ دیدار عبارتہ است از کمال ادراک و این مشاہدہ کمال
 آن ادراک است و برای انیسیت کہ این مشاہدہ جہتہ اقتضا نکلند چنانکہ معرفت و رین جهان اقتضا
 نکر و پس تخم دیدار معرفت است ہر کس را معرفتہ نیست از دیدار مجبوست حاجت است ابدی کہ ہر کس تخم ندارد
 مریع صورت نہ بندد و ہر کس معرفتہ تمام تر دیدار و پرتا تمام تر پس کمان سبر کہ ہمہ کس در دیدار ولذت
 دیدار برابر باشند بلکہ لذت دیدار ہر کس بر قدر معرفت وی بود و ان اللہ یجلی للناس عامتہ
 دلایلی بکیر خاصتہ این بود نہ آن کہ تنها بود و دیگران ہم بینند پس گمان میر کہ آن لذات دیدار کہ ہمین
 یا بند آنرا دیگران نیز یابند و آنکہ عالمان یابند عا میان نیز یابند و آنکہ عالمان متقی محبت بند عالمان

دیگر نیز نباید و تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بر وی غالب بود و عارفی که دوستی
 حق تعالی چنان غالب نبود و لذت بودن در دیدار هر دو یکی بیند که تخم معرفتست و تخم هر دو را
 برابر است لیکن مثل ایشان چون دو کس باشد که دیدار چشم ایشان برابر بود و نیکوئی را نه بیند
 و لیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبولابر لذت عاشق بیش بود اگر یکی عاشق تر بود لذت وی
 بیشتر بود پس معرفت در کمال سعادت کفایت نیست تا محبت بان نبود و محبت بیان غالب
 شود که محبت دنیا پاک از دل بشوید و این خبر نیز بد و تقوی راست نیاید پس عارف زاهد را
 لذات کاملتر بود و تمام شد کلام امام حجه الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده
 که در آن قول امام واقع شده که و رای آن درجه دیگر است که آثار و تیره مشاهده گویند این
 مشاهده لغویست که دیدن چشم است و اما مشاهده مصطلح صوفیان عبارتست از دیدن دل
 و این مشاهده از معرفت بلندتر است و از رویه پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود و
 دنیا امارت واقع میشود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلطف ارنی روتیه بود از آن جواب آن
 لن ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیافتی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار است
 معرفت علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفت حالی که معرفت اهل مشاهده است زیرا که این
 معرفت تا شبی از غفلت بان قرینه که گفته هر چه در خیال نیاید و عقل آزاد و ریابد و درجه و اردی
 را معرفت گویند و شک نیست که معرفت خالی از آثار عقل نیست و دیگر آنکه در فصل الخطاب
 آورده از امام حجه الاسلام قدس سره که او گفته هیچ مؤمن از اهل محبت خالی نیست و با آنکه رده
 از وی که محبت ثمره معرفت است پس از اینجا معلوم شد که هیچ مؤمن از معرفت خالی نیست و
 معرفتی که هیچ مؤمن از وی خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است
 هر که معرفت نیست از دیدار محجوبست الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است
 که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید لقار او داشته باشند تا داخل نکرند و برین معنی
 که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون لقارنا و رضوا بالچیوة الدنیا و اللمنا لایها و الذین هم من
 آیاتنا فلون اولیک ما ونیم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید لقار ما ندارند بنابر آنکه
 بعثت و راضی شده اند بچیوة دنیا از آخرت و قرار گرفته اند بچیوة دنیا و آنانی که از علامات قدرت

مانغا فلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنچه کسب می کنند از گناہان بلکه ہمہ کس اباید کہ
 مشتاق لقاء او باشند تا داخل شوند درین بشارت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ
 من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ یعنی ہر کہ دوست دارد لقاء خدای را سبحانہ دوست
 دارد و خدای سبحانہ لقاء او را و نیز داخل باشد درین اشارہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کہ گفت حق سبحانہ الا لجمال شوق الابرار الی لقائہی وانا الی لقائہم لاشد شوقا این حدیث
 مذکور است در عوارف و رباب و ہم و در کیمیاء سعادت و در ذکر شوق و در اصل نعم از رکن کہ در
 منجیائست و در ترجمہ عوارف او را اینچنین ترجمہ کردہ کہ دیر است تا شوق ابرار بلقاء بنست و
 من بلقاء ایشان مشتاق ترم و در نفحات و در ذکر شیخ ابو بکر لقا قدس سرہ آورده کہ وی گفته
 مشتاق بدر مرگ لذت بیش از آن یابد کہ زندہ از شربت شہد شیخ الاسلام یعنی شیخ عبد اللہ
 انصاری قدس سرہ گفت کہ بان خدای کہ جز آن خدائی دیگر نیست کہ بندہ نیکبخت را ہرگز روزی
 نیابد نیکوتر و باراحت تر و خوشتر از آن روزی کہ عزرائیل بوی آید و گوید مترس کہ یا ارحم الراحمین
 میشود و بوطن خود میروی و بعد ہمین میروی این جہان بذلت و زندان مومن است این
 بودن عاریتی اینجا بہانہ است بیکبار بہانہ را دور کند و در حقیقت باز شود و مرد بزندگی جاوید
 برسد و دیگر باید دانست کہ گفته اند آنچه مومن را در آخرت میر شود از دیدار اجل و اقوی است
 از آنچه در دنیا میر شود و بی ہدہ و لند گفته اند کہ اینجا مشاہدہ است و آنجا معاینہ و نیز فصل الخطاب
 آورده کہ اہل ذوق و شوق را با میعاد یوم اللقا ہر خطہ باین تجلی تسلی دہند و نیز در کلام بعضی
 از عارفان واروشدہ کہ تا آدمی در نشاہ دنیا است حقیقت فنا از وی منتہی است و تا بقیہ
 از بقایای وجود با و ہمراہ است و مادام کہ بقیہ وجود با و ہست وصول تمام مسرتی و در آخر
 فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علا و الدولہ سمنانی قدس سرہ کہ ایشان
 گفته اند کہ بند و مشاہدہ میکند مرغی را اولاً در خواب و ثانیاً در غیب و این عبارت است از حالتی
 کہ حاصل میشود در میان خواب و بیداری و ثالثاً در واقع و این عبارتست از حالتی کہ عارض میشود
 بر شخص بیداری آنچه در غیب است از حاضران کہ با او شمشہ اند و مع بذل این مشاہدہ نسبت
 بشاہدہ کہ حاصل میشود در واقعہ باز مشاہدہ کہ حاصل میشود در وقت مرون شب مشاہدہ کہ او را

حاصل میشود و در قیامت همچون مشاهده است که حاصل میشود و در خواب نسبت مشاهده که حاصل میشود و در غیب و باز مشاهده که حاصل میشود و در قیامت نسبت مشاهده که حاصل میشود و در بهشت همچون مشاهده است که حاصل میشود و تا میماند نسبت مشاهده که وقتی که مشاهده به بهشت و مرتبه باشد پس چه حاجت بر ایضات شدید و بجا بدو مشاهده که سالکان از کتاب نیامند و در دنیا گویم جواب از وی بر پنج وجه است اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند بتاخیر لقا تا وقت دیگر چنانکه نشسته نمی تواند که خوردن آب را بفرود اندازد و پس ایشان چون توانند که مشاهده را بفرود می قیامت اندازند تا بوقت در آمدن در بهشت نیست ز رغباً حدیث عاشقان در سخت استمی است جان بیدلان به نیست ز رغباً و طیفه ما هیان به زانکه بی دریا ندارند انس جان به دوم آنکه هر که در دنیا وقع حجاب نکرده باشد او را خون سوسی خاتمه است و بعضی برانند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند در این آیات است هست منعم را غم پایان کار به تا چه باشد حال او روز شمار به عارفان را غاز گشته به پیشمند به از غم احوال آخر فارغند به بود عارف را هم خوف و رجا به سابق دانش خورد آن هر دو را به دید که سابق زراعت که وفاش به او همی داند چه خواهد بود و جاش به بود او را هم امید از خدا می به خوف فانی کشت پیدا شد ر جاسی به عارفان داند و ایم آمنون به که گذر کردند از دریای خون به و سوم آنکه کسی از دنیا محبوب بگذرد و هر چند با ایملن رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود بدخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع و خول با زرا این جاب حجاب میکند و چهارم آنکه هر که محبوب بگذرد و با آنکه در دفع و رنج ورنیاید حجابش بعد از مدت مزید مرتفع میگردد و محروم مینماید از مشاهده حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بهشت در آید الا ماشاء الله تعالی آنکه اگر چه این مشاهده محروم نگردد اما مشاهده احوال موت و در قیامت و در بهشت مثل مشاهده مکشوفات نخواهد بود و کیفیت و در کیمیت الا ماشاء الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود دریا بد قاطبیتی و یا سلوک این راه را مناسبته و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جایز ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسیار دو در اوقات لیل و نهار ساعتی نیا ساید و تا تواند سعی نماید تا باشد که سعادت مساعده کند و توفیق رفیق گردد و آن شاهد خلوتخانه غیب از حجاب

حجاب بیرون آید از تن مخیب روی نماید و آنچه سر خود بپوشد و آنچه محوف بود مفتوح گردد و اگر نتواند که خود را بمشاهده رساند بار سعی سعی نماید که ذکر بروی غالب گردد و تا هنگامی دل دوست را طالب گردد تا اگر مقصود حاصل نگردد و در حین حیات میسر گردد و در حال ممات چنانکه حضرت امام حجة الاسلام قدس سره گوید و در کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن اول که اگر ذکر بسیار میکنند و احوالی که صوفیانه را باشند پیدا نیاید لغو ننگردد و که سعادت بران موقوف نیست که دل چون بنور ذکر آراسته گشت بحال سعادت را مهیا شود و هر چه درین جهان پیدا نیاید پس از مرگ پیدا آید پس باید که همیشه ملازم باشد و مراقب تا دل را بحق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام کلید عجیب ملکوت حضرت الهی است تمام شد کلام حجة الاسلام قدس سره و اگر این مهم نتواند که ذکر ما بر خود غالب گرداند که خدمت بر میان جان نهد و کمالی بر خود نپسندد و توبه از معاصی برگردد و محکوم او امر دینی شرع مطهر گردد و زیرا که در رعایت شریعت و ورزش استقامت چهار فضیلت بزرگست اول آنکه آنکس از جمله اولیای دوستان حضرت حق میگردد و دوم آنکه خون عذاب و اندوه قوت مراد از او برداشته میشود سوم آنکه او را بشارت و خبرهای خوش رسانند و میشود هم در حین حیات و هم بعد از ممات و این فضیلت ازین آیه معاوم میشود که حق سبحانه فرمود الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة یعنی بدانید و آگاه باشید که اولیای خدای سبحانه را نیست خونی بر ایشان از جانب سیدن مکر و همی ایشان اند و گویین نمی شوند بسبب قوت مراد می این اولیای آنکسانند که ایمان آورده اند و دستند مشغول بر رعایت تقوی ایشان است بشارت و خبرهای خوش و رحیمه دنیا و ورا آخرت و گفته اند بشارت دنیا آنست که حضرت حق سبحانه و غیره فرمود متقیان را در کتاب خود و بر زبان پیغمبر خود صلعم و نیز آنست که مینماید متقیان را در خوا بهامی همچنانکه مینماید خواص مومنان را و مکاشفات و بشارت آخرت آنست که ملاقی میشوند متقیان را در حالت نزع که مشرف میگردد بر موت و در حکم اموات میشوند و بعد از موت در گور یا در قیامت سلام میرسانند و بشارت میدهند بغیر و زمی یافتن بر اہات و با انواع الغامات و کرامات و فضیلت چهارم آنست که آنکس صاحب کرامات عظمی میشود زیرا که کرامت عظمی نزد کبری اہل شریعت

و طریقت استقامت بر شریعت است زیرا که حق سبحانه هر گاه بنده را به نهایت و وحشت میدارد و نمیخواهد
 که با او مکروهی رسد از عذاب پس او را در پناه خود میگیرد و نگاه میدارد از مخالفت شریعت و اینست
 مستثنی آن حدیث که اذا احب الله عبدا لم یضرب ذنبه یعنی نمیگذارد و نهد و نهد که چو گناه کند و بوضوح رسد مقصود
 حاصل نگردد و در کیمیای سعادت آورده که شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس سره گفته است که در آب
 رفتن و در هوا بریدن و از غیب خبر دادن اینها هیچ کرامت نبود کرامات آن بود که همه امر کرد و مبنی
 بهیگی و سی طوع فرمان شود که بروی حرام نرود و این اعتماد را شاید اما آن دیگر ممکن بود که از شیاطین
 باشد که شیاطین را از غیب خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیار کارها خبر دهند
 اعتماد بر او نیست که وی و بالست وی از میان بر خیزد و شرع بجای وی نشیند و در مرصع و البنا
 آورده که در بیان سراج رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از قاب قوسین در گذرانیدند در مقام
 او ادنی رسانیدند و هر چه لباس سستی محمدی بود صلی الله علیه و آله و سلم از سر وجود او بر کشیدند که
 ماکان محمد ابا احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در او پوشانیدند و آن صورت رحمت را خلق
 فرستادند چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لا جرم
 در کمال وصول و رفع اثبنت و اثبات و حدیث این اشارت با اشارت بگستگان است و
 ضعفای ملت رسانیدند که اگر براق همت هر کس از سدره اشیا نه بشریه بسدره المنتهی روحانیه
 نتواند بر آمد تا از وصول بحضرت خداوندی ما بر خور و در شهودها سربلندی خواججه علیه الصلوة و السلام
 نند و مکر مطاوعه او بر میان جان نبود که اتحاد و یگانگی بر خواسته است و یگانگی نبشسته هر که او را
 در کیفیت همین لطیف الرسول فقد اطاع الله که یگانگی است بیگانگی نسبت تو مانی ما تو تمام شد کلام
 مرصع و البنا و گفته اند که اصل ایمان که در اول مؤمنان است بمنزله تخم است که در زمین انداخته
 باشند پس همچنانکه تخم در زمین اندازند بعضی از او که نرود و یکتر بروی زمین است بزودی سبز میشود
 و مقصود از زود و تر بجای اصل آید و آنچه دور تر واقع شده ویر تر ظهور در آید همچنین است ایمان که تخم
 ویدار است و بعضی که قابلتر است لطنو نتیجه از وی نزدیک بکار شده ویدار از وی زود تر ظهور
 می آید و آن دل که قابلیت و استعداد او کمتر است ظهور خاصیات از وی دورتر نتیجه او ویر تر حصول
 می یونند و سپس اصل تخم که در زمین و است شمره او عاجلاً و آجلاً در وقتی از اوقات لطنور خواهد

آمد و اگر آن کلمه ضایع نگردد و بسبب آن متنی از آفات و اللہ تعالیٰ ولی التوفیق حسبی اللہ الذی
لا اله الا هو یعنی کفایت گرد من خدا نیست که نیست معبودی بر حق مگر او علیه توکلت و الیه
انتم تب یعنی بروی توکل کردم و بسوی او باز میگرددم لا اله الا اللہ سبحان اللہ
ما اعظم اللہ یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان و تعالیٰ پاکست خدا چه بزرگست
ذات پاک او و باید دانست که کلمه لا اله الا اللہ و سبحان اللہ هر دو اینها از برای تعجب است
لا اله الا اللہ سبحان اللہ ما اعظم اللہ یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای تعالیٰ
پاکست خدا چه بزرگست لا اله الا اللہ سبحان اللہ ما اعظم اللہ یعنی لا اله
الا اللہ سبحان اللہ چه علیم است خدای سبحان لا اله الا اللہ ما اکرم اللہ یعنی نیست
معبودی بر حق مگر خدای تعالیٰ پاکست خدا چه بزرگوار است لا اله الا اللہ و صد شریک
یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان تنها است نیست شریک او را محمد رسول اللہ حقا
یعنی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسول خداست تحقیق اللهم صل علی محمد کما وکده
الذکر و ان یعنی رحمت و انعام کن بر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر گاه که یاد کنند او را
یا و کنندگان و صل علی محمد کما عقل عن ذکره العافلون یعنی انعام و رحمت کن بر
محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر گاه که غافل شوند از ذکر وی غافلان مراد از این نیست که صلوة خدا
سبحان بروی یاد کنند او را هر گاه که غافل شوند از ذکر وی اینست صلوة خدا
سبحان بروی یاد و در جمیع اوقات تا بقیامت زیرا که هر وقتی که هست یا وقت ذکر وی است
یا وقت غفلت از ذکر وی پس هر که این نوع صلوة گوید بروی انجمن است از راه تحقیق که در
جمیع اوقات تا بقیامت بروی صلوة گفته است و هر گز خاموش نشده زیرا که دعای
مومن که در امر شروع واقع شود البته مقبول است خاصه دعای که در حق حبیب اللہ باشد
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس هر که این صلوات گوید گویا تا قیامت گفته است و ازین جهت است
که صلوة را افضل الصلوات داشته اند و باید دانست که سبب آنکه بعد از ذکر محمد صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم گفت که اللهم صلی علی محمد الی آخره اینست که وعید بسیار آمده درین باب که ذکر رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذار و کس بروی صلوات نگوید چنانکه در صحیح ابن جبران و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد خدا می پس و صلوات
نگوید بر من و تزیین کشفان آورده که گفته شد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داده ما را ازین آیه
که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که این از علمهای پوشیده است که اگر بنی پر سیدید از و خبر نمی کردم
شما را حضرت حق سبحانه مؤکل کرده است بر من دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد بند
مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که پیامرزد خدا تعالی ترا و میگوید
خدای سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن جبران و در سنن ترمذی و ابی داؤد
آمده گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست که بنشیند جماعتی در مجلس که یاد کنند خدا را
سبحانه در آن مجلس صلوات گویند بر پیغمبر خود مگر این که می باشد بر ایشان حسرتی روز قیامت
از حبه ثواب و اگر چه در آید در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب
صلوات و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته
الی آخره رضینا با الله تعالی رتبا یعنی راضی ایم بخدای تعالی از روی پروردگاری
و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بر بوبیة الله تعالی بعد از آن این ترکیب
تغییر کرده شد و همچنین ساخته شد که رضینا با الله تعالی ربا زیرا که تعبیر بعد از ابهام واقع است
در نفس و اگر معنی این کلام بر اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بهم است
پس اصل معنی اینجا اینچنین است که راضی ایم پروردگاری خدای سبحانه و لفظ رضی بکار وجه
مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام و نیاور نما اینجا بمعنی اختیار است
دوم آنکه مستعمل میشود بکلمه عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف ما همچنانکه درین مقام
چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحیح که رضیت علیه فی معنی رضیت بر وجه دو گویا تا
آورده که بدانکه رضا بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و بیع مقاسی و در آن
آن نیست که محبت مقام بهتر نیست و رضای بهره خدای تعالی کند شکر محبت است نه شکر
بر محبتی بلکه شکر محبتی که بر کمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قومی پرسید که نشان ایمان
شما چیست گفتند در بلاص کنیم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضاییم گفت علما اید و علما اید نزدیک است

از مخطمی نطقه شما که انبیا باشید و در ترجمه عوارف در باب سوم و در معارف است و فصل اول از فضول
 این باب آورد که وظیفه عارف رضا بقضا است و وظیفه صبر بران و وظیفه غافل کرامت و خطر اب
 نیست کلام ترجمه و پوشیده نماند که چون رضا بقضای وظیفه عارف باشد او از مقامات عالیه
 باشد چنانکه مشهور است و بالا سلام دنیا یعنی راضی ایم با سلام از روی دین روشن
 و محمد صلی الله علیه و سلم نبیا و رسولا یعنی نبی ایم محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی بنو
 و رسالتش و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست بنده مسلمانی که گوید
 در وقتی که در شام در آید وقتی که در صباح در آید سه بار بخینا با الله تعالی ربا و بالا سلام دنیا و محمد
 صلی الله علیه و سلم نبیا گوید که می باشد و واجب بر خدای سبحان این که راضی گرداند او را روز قیامت

و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ذاق طعم الایمان من رضا بالله ربا و

بالا سلام دنیا و محمد رسولا یعنی چشیده است طعم ایمان را کسی که راضی باشد بخدای سبحان از روی

پروردگارش و بالا سلام از روی وینش و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی رسالتش پس

لفظ نبیا و رسولا که در او را در جمیع کرده شده است بجهت آنست که هر کدام در حدیثی واقع است

پس هر دو را جمع کرد از جهت بیان کردن فضیلت هر دو و بالقرآن اما ما یعنی راضی ایم

لقرآن از روی امامتش و باللعبه قبله و بالصلوة فریضه و بالمؤمنین اخوان یعنی

راضی ایم بکعبه از روی قبلگی اش و بنماز از روی فریضگی اش و بمؤمنان از روی برادری

ایشان و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرئی ائمه یعنی ائمه

بابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم از روی امامی ایشان

ضوان الله تعالی علیهم اجمعین یعنی رضای خدای سبحان بر ایشان همه و امر المؤمنین بابو بکر

راضی الله عنه صدیق ازان گویند که صدیق در تاج الاسامی و در تفسیر این آیه که یوسف اثنا صدیق

اینچنین تفسیر کرده اند که بنایت راست گویی بود و در صحاح اللغات و معنی گفته یکی و ایم التصدیق

و دیگر راست سازد قول خود را عمل پس اگر صدیق اینجا معنی اول باشد اطلاق این بر امیر المؤمنین

ابو بکر رضی الله عنه ازان جهت است که او بنایت راست گویی بوده تا که آورده اند که علی رضی الله

عنه روایت حدیث رسول را صلی الله علیه و آله و سلم از پیغمبر بی سوگند قبول نمیکرد مگر از امیر المؤمنین

ابو بکر رضی اللہ عنہ و اگر بمسئول دوم باشد از آن جهت است که تصدیق او دایمی بود و تشکیک مشکک
 زایل نمی شده چنانکه آورده اند که چون رسول راضی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آن شب که بت
 معراج میسر شده است در باب آن شب حکایت کرده قصه معراج را که درین شب از یک
 بیت المقدس که یکما به اه است رفتیم و در آنجا ابنیا را علیهم السلام امامت کردیم و از آنجا رفتیم
 تا بعرش و فوق عرش از حضرت حق سبحانه چندین سخن شنیدیم و در آن شب پنجاه وقت نماز بر ما
 فرض شد و چون مراجعت کردم و بمسئول علیهم السلام رسیدم گفتم گفت است تو تحمل پنجاه وقت
 نذارد و مرا باز میگردانید و میرفتیم و کم میساختیم و در چهار نوبت چهل وقت نماز کم کردند و باز موسی
 را باز گردانید که هنوز بسیار است پس بر فتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار بر پنج وقت شده
 و حال آنکه فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود که آن مکانی که از وی برخاسته بود دور بود
 شده و چون بیامد هنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن در که در وقت رفتن جا به جا و رسیده بود
 و در حرکت شده چون بیامد هنوز در حرکت بود و ابریقی که در وقت رفتن کج شده بود آب
 از وی میریخت چون بیامد هنوز آب تمام زنجیره بود و چون این حکایت را با مرهم گفته در آن
 مجمع جمعی از کفار با یکدیگر اشارت کرده اند که این حکایت بنایت دور از عقل و ظاهراً استحالته
 هر که اونی عقل داشته باشد داند که این دروغ است پس این بیان میتوانیم که ابو بکر را الزام بکنیم و او را
 از ایمان و متابعت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گردانیم و باین قصد بدر آمده اند و متوجه بامیر المؤمنین
 ابو بکر رضی اللہ عنہ گردیده که بناگاه امیر المؤمنین ابو بکر ایشان را در پیش آمده که بجلازمت بنخیز
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفته ایشان گفته اند که اسی ابو بکر نشنیدی که یاز تو چه امر محال دعوی
 میکنند او گفته که از وی و روغ نیاید اگر گوید که امشب بعرش رفته ام و باز آمده ام راست خواهد
 بود ایشان گفته او بعینه همین میگوید و او گفت اگر او این گفته است راست است و اگر صدق
 بعضی سوم باشد یعنی راست سازد قول خود را بعمل انمعنی درو نیز ظاهر و مشهور است زیرا که همه میدانند
 که او هر چه دعوی میکرد و اندا و را بعمل راست میکرد یعنی عمل می آورده امیر المؤمنین عمر رضی اللہ
 عنہ را فاروق از آن گویند که در کتب تفاسیر مرویست که گفت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما
 که منافقی دعوی میکرد و بر جہودی پس جہود منافق را بسوس رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میخواند

و منافق جہود را بجانب کعب بن اشرف کہ رئیس منافقان و جہودان بود میخواند بعد ازان ہر دو
بجانب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفتند و رفع قضیہ کردند چون حق بجانب جہود بود رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حکم از برای جہود میکرد و منافق را رضی نشد باین حکم و گفتہ کہ بیاتما برای
عمر و یوم پس بیامدند پیش امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ جہود گفت حکم کرد رسول صلی اللہ
علیہ وسلم از برای من و این منافق را رضی نیست بکلم او و برای تو آمد امیر المؤمنین عمر رضی اللہ
عنہ گفت منافق را کہ آیا بچنین است منافق گفت آری پس امیر المؤمنین عمر گفت ہر دو
را اینجا باشید تا بیایم برای شما پس رفت امیر المؤمنین عمر بخانہ گرفت شمشیر خود را و بعد از
بدر آمد و آہستہ آمد و زد کوبہ کرد منافق را و گفت من اینچنین حکم میکنم برای کسی کہ راستی
نیست بکلم خدا و رسول او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس جبرئیل آمد و گفت کہ فرق کرد عمر
میان حق و باطل ازان وقت باز اورا نامیدہ شد فاروق و اما امیر المؤمنین عثمان را
رضی اللہ عنہ ذی النورین ازان گویند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رقیہ دختر خود را
باودادہ بود چون وفات کرد دختر دیگر ام کلثوم باودادہ مرحبا با الصباح الجدید
و بالیوم التسعید و بالملکین الکاتبین الشاہدین العادلین یعنی مرحبا
و کشادگی عیش بر صبح نو و بروز نیکبخت و بروز فرشتہ نویندہ دو گواہ داشتند و تفسیر
گواشی گفتہ در تفسیر لامر حبا ہم اسی لاسعۃ علیہم فی عیشہم پس گواہ بمعنی مرحبا آن باشد
کہ کشادگی عیش بروی حیا کما اللہ تعالی یعنی زندہ دارد خدای سبحانہ شمارا اسی دو
فرشتہ با آنکہ سلام گوید خدای سبحانہ بر شما فی غمرۃ یومنا ہذا الکتاب فی اول صحیفتنا
بسم اللہ الرحمن الرحیم یعنی در اول امر و زمانہ نویسید و زمانہ اعمال ما
بسم اللہ الرحمن الرحیم و اشہد ابانا لشہدان لا الہ الا اللہ و صده لا شریک
و گواہ باشید باین کہ ما گواہی میدہم کہ شریک نیست اورا و ان محمد اعبدہ و رسولہ
یعنی گواہی میدہم کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم بندہ اوست و رسول او و عرض ازین کہ گواہی
میدہم کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پسر خدای نباشد چنانکہ جہودان گفتند عزیز
خدا نیست سبحانہ و ترسایان گفتند عیسی پسر خدا نیست کما قال اللہ تعالی و قالت الیہود

وعزیز بن ابن اللہ و قالت التصاری المسیح ابن اللہ پس تقدیم عبده ورسوله از جہتہ این تمام
 باشد و باید دانست کہ در گواہی گرفتن چیزهای برایمان خود خاصیت بزرگست زیرا کہ در کتاب
 کلمۃ الطیب آورده کہ ششمنی بوده در باو نیہ سجدی ساخته بود و بقبلہ مسجد خود ہفت سنگ نهاد و
 و ہر بار کہ نماز میگذارد میگفت کہ ای سنگها گواہ میگیریم شمارا برین کہ نیست معبود برحق مگر خدا
 سبحانہ بعد از ان آن شخص را مرض رسید و مرد و دیگر کسی را در خواب دید کہ میگفت امر کردند مرا
 کہ بدو رخ برید چون بدری از درهای دوزخ رسیدم دیدم کہ یکے سنگ از ان سنگها بزرگ گشته
 چنانکہ بستاند گردانید بخود این یکدیگر را برین و همچنین آن پنج سنگ دیگر بستاند آن پنج دید
 را دوزخ را برین و در سنن ترمذی و ابوداؤد آورده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت کہ گوید
 بوقت ابداد در آیتہ این کلمات را کہ اللهم اصحنا و شہدک و شہد حمتہ عرشک و ملائکتک و جمع

خلقتک انک انت اللہ لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و ان محمد عبدک و رسولک اللہ
 بیامرز و خدای تعالی از برای دی ہر گناہی را کہ رسد با دوزخین روز و اگر گوید این کلمات را
 در وقتی کہ شب و یگاہ در آید بیامرز و خدای تعالی از وی ہر گناہی را کہ رسد با دوزخین شب
 و معنی این کلمات اینست کہ الہی در صبح و آدیم گواہ میگیریم ترا و گواہ میگیریم فرشتگان
 بر درند عرش تو فرشتگان ترا و جمیع خلق ترا این کہ توئی خداوند برحق نیست معبود برحق
 مگر تو تنها نیست شریکے ترا برین و شاید ہی رسید ہم برین کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بندہ
 و رسول تو ارسالہ بالہدی و دین الحق یعنی فرستادہ است تو محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بر راہ راست و دین برحق بیطہرہ علی الین کلمہ و لو کرہ المشرکون تا غالب گرداند
 دین او را بر دینهای ہمہ و اگر چہ ناخوش دارند این را مشرکان علی ہذہ الشہادۃ و کپی
 و علیہا نموت و علیہا نبعث ان شاء اللہ تعالی یعنی ما باین گواہی زندہ مانیم
 و باوی می میریم و باوی برانگیختہ میشویم از کور اگر خواهد خدا تعالی و آن متعلق است بافعال
 نشہ و کلمہ علی معنی مع است اعوذ بکلمات اللہ التامات کما من شر ما خلقی
 یعنی پناہ میگیریم بہ کلمات کاملہ خدای سبحانہ از شر تمامی خلق آنچه آفریدہ است خدا می تعالی و در صحیح
 آمدہ کہ مردی پیش حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا رسول اللہ و صف نمیخوانم کردی

بروزش کشیدم از گزیدن عقرب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بدان و آگاہ باش اگر میگفتی در وقت شام
 اعوذ بکلمات اللہ التامات کلام من شرمنا خلق من زمینی رسانند ترا عقرب و حیر و صیغ مسلم آمده فرمود پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ فرود آید در منزلی پس گوید اعوذ بکلمات اللہ التامات کلام من شرمنا خلق ہیچ چیز
 من زمین رساند اورا تا آن زمان کہ کوچ کند از آن منزل پس ہر شخص را لازم است کہ برین
 عمل اعتقاد نماید و ہر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلام کہ در او را و
 است ویدہ نشدہ در ہیچ روایتی بسم اللہ خیر الاسما یعنی پناہ میگیریم باسم اللہ
 کہ بہترین اسمہا است بسم اللہ رب الارض و رب السماء یعنی پناہ میگیریم بنام خدا
 کہ پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شی
 فی الارض و لافی السماء یعنی پناہ میگیریم بنام خدای کہ من زمین رساند با وجود نام او چیز
 در زمین و نہ در آسمان و ہوا و سمیع العالیم اوست شنوا و دانا و در سخن ترمذی و ابن ماجہ آمده
 این معنی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ گوید در اول ہر روزی و در اول ہر شبی سہ بار
 بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شی فی الارض و لافی السماء و ہوا و سمیع العالیم من زمین رساند اورا ہیچ چیز
 الحمد للہ الذی احیاناً یقاتلنا و الیہ الیغث و النشور یعنی بسوی اوست برانگیختہ
 شدن مروکان و بسوی اوست بازگشت ایشان و صبحنا و اجمع الملک اللہ یعنی در صبح
 در آمدیم و در عیاج و در آمد ملک و بادشاہی در حالتی کہ ہمہ از خدای سبحانہ و اعظمتہ و الکیلی
 و الجبروت و السلطان و البرهان اللہ یعنی غلبہ و بزرگی ذات و بزرگی
 صفات و بادشاہی و دلیل روشن بر راستی و یگانگی ازان خداست سبحانہ پس عطرہ مبتدا باشد و
 ما بعد او معطوف بروسی و قول اللہ خبر مبتدا روسی تواند کہ و اعظمتہ تا اینجا کہ اللہ ہمہ معطوف
 باشد بران قول کہ اجمع الملک اللہ و الالار و النشور یعنی نعمتہای ظاہری و مطلق
 نعمتہای ازان خداست سبحانہ و اللیل و النهار اللہ یعنی شب و روز برای خداست
 سبحانہ و ما سکن فیہما اللہ الواحد القہار یعنی انچه ساکن است و داخل است در
 شب و روز ازان خداوند یگانہ غالب است و صبحنا علی فطرۃ الاسلام و کلمۃ الانحلال
 یعنی در صبح و در آمدیم بر آفرینش اسلام و قابلیت اسلام و بر کلمۃ اخلاص کہ آن لا الہ الا اللہ

است که خالص گردد و بسبب وی دین حضرت حق را سبحانه و در شکوه شریف از بعد از آن آمده که گفت علیه السلام
 بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کلمه شکر است و لا اله الا الله کلمه اخلاص است و علی و سیدنا
 محمد صلی الله علیه و سلم و بر دین شریف پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم و علی ملته ابنا ابراهیم
 حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و در طاعت پیرما که ابراهیم علیه السلام که مایل
 بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از شرکان و دین ملت هر دو بالذات
 یکی است لذا ابراهیم را پدر مومنان گفته حضرت حق سبحانه و در آن آیه کریمه ابراهیم و این از آن
 گفته و اجابت بر مسلمان تعظیم و احترام همچو پدر چنانچه از و اج بنی را صلی الله علیه و سلم مادر
 مومنان گفته که ازواجهم از جهت و جوب تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مومنان را برادران
 یکدیگر گفته که انما المؤمنون اخوة از جهت و جوب شفقت و رحمت بر یکدیگر و در سند امام و در صحیح
 کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون صبح و آمدی گفته اصحبا علی فطره الابل
 الی آخره صلوات الله و ملائکته و انبیائه و رساله و حملته عراشه و جمیع خلقه
 علی سیدنا محمد یعنی در دوای خدا یعنی و فرشتهای او و انبیای او و رسولان
 او و بردارنده عرش او و جمیع خلق او بر مظهر محمد صلی الله علیه و سلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از
 جهت تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب جود و آله و اصحابه یعنی صلوات این جماعت مذکور
 بر اهل سنت او و یاران او و علیه و علیه السلام و رحمة الله و بر کاتبه یعنی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و بر آل اصحاب او سلام و رحمتهای خدا و خیرات و نیکیهای خدا سبحانه
 و برکت عباد رستگ از خیر کثیر و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوات
 گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر وی و بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم هر که صلوات گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر او و در پیشینتر سنن ترمذی
 آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیکتر من مردم من روز قیامت کسی است که بیشتر
 باشد صلوات وی بر من و در سنن ابی داود و دعوات کبیر مثنوی است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نیست کسی سلام گوید بر من مگر اینکه باز میگردد اند خدا می سپیته بر من روح مرا تا رو کنم بروی سلام
 و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد روزی و حال آنکه اثر نشاء

در روی او بود پس آمد مراد بن علیہ السلام و گفت پروردگار تو میگوید آیا تو شنودی که خداوند
 ترا می بخشد انیکه بگوید از امت تو صلوات بر تو مگردانند که رحمت کنم بر وی ده بار و در تنبیه الغافلین
 آورده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ نیست از شما احدی کہ سلام گوید بر من وقتی
 من بمیرم مگر انیکه بیا مد مراد بن علیہ السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است کہ میخواهد
 بر تو سلام پس من گویم و علیہ السلام و رحمة اللہ وبرکاتہ و حضرت شیخ ابو اسحق کلابادی بخاری
 قدس اللہ روحہ العزیز در کتاب انصاب الاخبار از کتاب روضۃ الحدیث گفته کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم ہر کہ صلوات گوید بر من روز صد بار برابر آن حضرت حق تعالی درین روز صد حاجت او را کہ ہفتاد
 از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیاست و نیز آورده حضرت شیخ مذکور قدس اللہ سرہ از انصاب الاخبار
 از روضۃ الحدیث کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلوات گوید روزی صد بار بر من از جہت
 دوستی من و از جہت شوق من واجب است بر خدا تعالی کہ بیا مردگناہ آن روز را و در بعضی از معینات
 و حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلوات گوید بر من ہزار بار نرسد بر پوست او اثر
 و زخ و نیز در اربعین آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلوات گوید بر من ہزار بار نمیرد
 تا خبر داده نشود او را بہشت و نیز در اربعین آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلوات
 بر من ہر جمعہ چہل بار بخورد و اند خدا تعالی گناہ چہل سالہ او را و نیز در اربعین آمده کہ گفت
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ فراموش کند صلوات گفتن بر من تحقیق گم کردہ است راہ بہشت و
 اما احادیثی کہ دلالت میکنند بر ترک صلوات و سلام نزد ذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بگذشت
 در شرح الصلوٰۃ و السلام علیک یا رسول اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو یا و ای محمد
 صلوات و سلام خدا و الصلوٰۃ و السلام علیک یا حبیب اللہ یعنی صلوات و سلام بر تو یا و ای
 محبوب خدا و الصلوٰۃ و السلام علیک یا خلیل اللہ یعنی صلوات و سلام بر تو یا و ای
 دوست خدا بدانکہ حبیب و خلیل ہر دو معنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب تو تیرا بست
 از آنچه در خلیل است و لهذا مخصوص محمد صلی اللہ علیہ وسلم و اغلب استعمال خلیل در ابراہیم است
 علیہ السلام کہ او را خلیل الرحمن گویند در قرآن مجید آمده کہ واتخذ اللہ ابراہیم خلیلاً یعنی کہ فرستاد
 خدا تعالی ابراہیم را خلیل الصلوٰۃ و السلام علیک یا بنی اللہ یعنی رحمت خدا و سلام

بجای

بر تو باو ای بخت خدایم الصلوة والسلام علیک یا صغی اللہ یعنی رحمة خدا و سلام بر تو باو
ای برگزیده خدایم الصلوة والسلام علیک یا خیر خلق اللہ یعنی رحمة خدا و سلام
بر تو باو آسترین خلق خدا الصلوة والسلام علیک یا من اختاره اللہ یعنی خدایم
و سلام بر تو باو آنکه اختیار کرده است او را خدای تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من ارسله اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باو آنکه فرستاده است و اخدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من زینته اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باو آنکه آراسته است
ویرا خدای تعالی فریشت بر او صفتها می برانیکو ساخته الصلوة و السلام علیک یا فخر و اللہ یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باو آنکه شرف داده است ویرا خدای تعالی الصلوة و السلام علیک
یا من کرمه اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باو آنکه مکرم گردانیده است ویرا خدای تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من عظمه اللہ یعنی صلوة و سلام بر تو باو آنکه معظم گردانیده است
اویرا خدای تعالی الصلوة و السلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوة و سلام
بر تو باو آنکه مته رسولان الصلوة و السلام علیک یا امام متقین یعنی صلوة و
سلام بر تو باو آنکه پیشوا می پرین گاران الصلوة و السلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوة و سلام بر تو باو آنکه پیران خاتم بفتح تاء منزهین را گویند و اما کبیر تار یعنی آخر
اخیر است الصلوة و السلام علیک یا شفیع المذنبین یعنی صلوة و السلام
بر تو باو ای شفاعت کننده گناه گاران الصلوة و السلام علیک یا رسول العالمین
یعنی صلوة و سلام بر تو باو آنکه فرستاده پروردگار عالمین صلوات اللہ و ملائکته و انبیائه
و رسله و جملة عرشه و جمیع خلقه علی سیدنا محمد صلعم یعنی در دو عالمی خدای سبحان
و فرشتگان او و انبیاء او و رسولان او و بردارندگان عرش او و جمیع خلق او بر مهتر که محمد
صلی اللہ علیه و سلم و آل و اصحابه یعنی بر اهل بیت او و یاران او علیه و علیهم السلام
و رحمة اللہ و برکاته یعنی بر محمد و بر ایشان سلام و رحمة خدای و برکت فراوان و پادشاهان
اللهم صلی علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی الهی رحمت و انعام کن بر مهتر که محمد
صلی اللہ علیه و سلم و بر پیشینیان یعنی انعام و اکرام نمایی بر بزرگان خلق و بر خیرتای همه دنیا

کمال عنایت و الطاف ترا نسبت با وی و صل علی سیدنا محمد فی الاخرین یعنی رحمت و انعام کن بر مهترنا محمد صلی الله علیه و سلم در میان خلق اخرین و صل علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین یعنی رحمت و انعام کن بر مهترنا محمد صلی الله علیه و سلم در میان عجات اعلی که ملائکه ارواح انبیاء و صدیقین بشند اند تا روز قیامت و ملائکه اعلی از اجتهت گویند که بجان بلند ترند و ثواب این کلمه که صل علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین اینست که نوشته میشود در نامه اعمال و می ثواب آنکه صلوة گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت بنا بر این سخن بر آنست که دعا مرد و نیست خاصه در حق حبیب خدا صلی الله علیه و سلم چنانکه بگذشت در تفسیر و صل علی سیدنا محمد فی کل وقت و حین یعنی رحمت و انعام کن بر مهترنا محمد صلی الله علیه و سلم در هر وقت و زمانی و ثواب این کلمه اینست نوشته میشود در نامه اعمال گویند که ثواب کسی که صلوة گوید بر محمد صلی الله علیه و سلم در وقتی و زمانی مادام که در عالم وقتی باشد و زمانی پس اگر این کلمه را گویند و بعد از آن خاموش نشینند همچنانست که همیشه بصلوة گفتن مشغول باشند و اگر این کلمه را گوید و خواب کند و زمان خواب کردن و می حکم کند خدا که از شنگان و کبر و صلوة گویند و اگر این کلمه را یکبار بگوید و بعد از آن بمیرد زمان خفیتدن او در گور حکم آن دارد که بصلوة گفتن مشغول باشد و می بعد از آن تیر وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین یعنی رحمت و انعام کن بر همه انبیاء و مرسلین علی ملائکتک المتمرین یعنی انعام کن بر شنگان محمد و علی عبادک الصالحین و بر بندگان صالح خود و علی اهل طاعتک جمعین و بر اهل طاعت خود همه و ارحمنا معهم بر حمتک یا رحم الراحمین یعنی رحمت کن ما با ایشان کبریت رحمت عام خوای مهربان ترین مهربانان و باید دانست که در اقتضای این او را که زاد قلوب سایر ان بیدمی ملکو لست و اقوات ارواح طائران فضا و جبروت و لاهوت با ستغفار از پروردگار مجبور در اختتام بر هر رحمت رب ارباب اشارتی است واضح و بشارتی است لایحه که بمقتضای ان ربک واسع العفوة و بموجب رحمتی وسعت کلشی فاتحه کار همه یوم الحساب مغفرت است و خاتمه کار همه رحمت اللهم اخرجنا من السعادة اجالنا و حقق بالزیادة اماننا و اقرن بالعافية عدونا و اصالنا و اجعل الی رحمتک و مغفرتک مصیرنا و ناکنا بر حمتک یا ارحم الراحمین و صل علی محمد ففتح ابواب المغفرة

والرحمة و قاتم اصحاب الرسالة والنبوة على آل الطيبين الطاهرين واصحابهم اجمعين برمتك
یا ارحم الراحمین فقط و معمول مشایخ طریقت چنانست که بعد از ختم او را در فتیحه بجای دعا
دست برداشته و عاصی رقاب را که هم از مالک یفات تا میر کبیر سید علی مهدانی است میخوانند
- لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب است و الله ولی التوفیق -

آغاز شرح دعای رقاب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم یا مالک لرقاب یعنی خداوند آماک گردنما و یا منفتح الابواب یعنی
دای کشانیده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی دای سازنده سببها یعنی
سببها یعنی مهیا کن برای ما سبب الاستطیع لطلبها یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن اللهم
اجعلنا مشغولین بامرک یعنی اسی بار خدا یا گردان ما را مشغول بکار خودت نمین
بعد لک یعنی امن یا بنده بداد تو آسین من خلقک یعنی نومید شونده از خلق تو
آنسین یک یعنی انس گیرنده بتو مراد اینکه سوای تو کسی در محبت گرفتار نشوم و
هر وقت حال مردارم چه صبح چه شام مستوحشین عن غیرک یعنی اندوگین شونده
از غیر تو را خدین بقضائک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلائک
یعنی تکبیده بر بلا می تو قانعین بحطائک یعنی قناعت کننده بر عطا تو مراد اینکه آنچه بد
تو مرا قناعت کنم بر او و از حرص یا زدار ما را شاکرین لعمائک یعنی شکر کننده نعمت ترا
مثل ذوین بذکرک یعنی لذت یابنده بذکران تو مراد اینکه در مجلسیکه ذکر تو شود من از
ولذت یا بم و خوشنود شوم به اینکه پرهنیز کنم فرحین بکتا یک یعنی شاد شونده بکتاب
تو مراد اینکه آنچه تو در کلام مجید نازل فرموده است برو خوشنود شوم و غنیت دانم منابین
یک یعنی را زگوینده توفی آنا و اللیل و اطراف النهار یعنی در میان شب
و کنارهای روز متبغضین للدنیا دشمن دارنده دنیا را محسبن للآخره یعنی دوست
دارنده آخرت را مشتاقین الی لقاءک یعنی شوق دارنده لبومی ملاقات تو

ستوجیبین الی جنابک یعنی روزنده بسوی حضرت تو مستعیدین للموت یعنی میباشند
برای موت ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسک ولا تخزنا یوم القیامه انک
لا تخلف المیعاد یعنی ای پادشاه ما را آنچه وعده کرده ما را بر زبان نماند
ما را روز قیامت بدرستی که تو خلاف نسکنی وعده را اللهم اجعل التوفیق رفیقنا یعنی
خداوند اگر داند توفیق خود را رفیق ما و الصراط المستقیم طریقتنا یعنی کج راه راست
را راه ما اللهم اوصلنا الی مقاصدنا یعنی خداوند اگر سان ما را بمقصد ما و
تب علینا انک انت التواب الرحیم یعنی و قبول کن توبه ما بدرستی که تو هستی توبه
قبول کننده رحم نماید اللهم صیبا و یک اسینا و یک نبیا و یک نموت و الیک
المصیر یعنی خداوند ای بنام تو صبح نمودیم و بنام تو شام نمودیم و بنام تو زنده هستیم و بنام تو خواهیم
و بسوی تست بازگشت اللهم ارزقنا لذة النظر الی وجهک و الشوق الی
لعاکب یعنی خداوند از روزی که ما را لذت دیدار بسوی روی مبارک تو و شوق بسوی
ملاقات تو اللهم ارزقنا الحق حقا و ارقنا اتباعه یعنی خداوند ای ما را راستی را راست
و روزی که ما را متابعت دوی و ارضا الباطل بالاطل و ارزقنا اجتنایه یعنی و بنما ما را
باطل را باطل و رخصه ده ما را پر بهیز نمودن ازان اللهم ارزقنا الاشیاء الکماهی توفیق
یعنی ای بار خدایا بنما ما را چیز چنانکه در واقع باشند بمیران ما را در حالیکه مسلمان باشیم و محققا
بالصالحین یعنی و لاحق کن ما را بنیکو کاران امی از بدکاران محفوظ دار و ارفعنا
شر الظالمین یعنی و دفع کن از ما بدی ظالمان و شارکنما فی دعای المسلمین یعنی
و شریک کن ما را در دعای غافلان و غافلان نومتنا العافلین یعنی و بیدار ساز ما
را از خواب غافلان و ارزقنا شفاعت سید المرسلین یعنی و روزی کن ما را شفاعت
سید پیغمبران و اخلصنا الی سبب سلامتین یعنی و داخل کن ما را در جنت السلامتی در حالیکه
یابنده باشیم و احشرنا مع المتقین یعنی و برانگیزان ما را بر پیغمبران و اخلصنا من النار
یا محیر یعنی و خلاص ده ما را از آتش جهنم ای پادشاه و بنده اللهم اغفر لامته محمد یعنی ای
بار خدایا بچشای است محمد را اللهم ارحم امته محمد یعنی امی خداوند اگر رحم کن بر امت محمد

اللهم الظرفه محمد یعنی ای خداوند احد کن است محمد را اللهم افصح الامه محمد یعنی خداوند احد
بکشای کارهای بسته است محمد را اللهم اصالح امته محمد یعنی خداوند احد دست ساز کارهای
است محمد را اللهم فرج عن امته محمد یعنی خداوند احد گشایش کن از امت محمد اللهم کرم
است محمد یعنی خداوند احد بزرگ گردان است محمد را اللهم عظم امته محمد یعنی خداوند احد بزرگی
عطا فرماست محمد را اللهم تجا و رعن امته محمد یعنی خداوند احد گرد فرما از امت محمد مراد اینکه
بر خطائی که از امت محمد سر زو شود آزا مساف فرموبوب و عده خویش که از محمد صلی الله علیه و سلم
فرموده ذلیل مگردان است محمد را مثل است با دیگر پیغمبران اللهم
یا حبیب التوابین تب علینا یعنی خداوند ای دوست دارنده توبه کنندگان قبول کن
توبه ما و یا امان الخائفین آمانا یعنی وای امان و هنده ترسندگان این
ساز ما و یا ولیل المتحیرین و لتا یعنی وای راهنمای حیرت زدگان ما و یا
و یا یار و ی المصلین اهدنا یعنی وای هدایت کننده گران هدایت کن با او ما و یا
یا یار و ی الخائفین اعلنا یعنی وای فریادرس فریاد کنندگان فریادرس یار و ما و یا یار و ی
یا یار و ی رجا یعنی وای امید گاه ما یوسان قطع مکن امید ما را ای کسانیکه از خلق و سباب
ظاهر ی مایوس شده اند و یا راحم العاصین ارحمنا یعنی وای رحم کننده گناهکاران
رحم کن ما را و غافر الذنبین اغفر لنا و نوبنا یعنی وای بخشنده گناهکاران بنشینای
ما را گناهان ما و کفرنا سیئلتنا مع الابرار یعنی و و رکن از ما بدیهاسی ما را و بمیران ما را با
نیکیو کاران اللهم اغفر ذنوبنا یعنی خداوند بخش گناهان ما اللهم اشر عیوننا یعنی خداوند
بپوشان عیبهای ما اللهم ارحم صدورنا یعنی خداوند بکشایبهای ما اللهم احفظ
قلوبنا یعنی خداوند نگاهدار دلهای ما را ای از وسوسه شیطان نفسانی اللهم نور
قلوبنا یعنی خداوند روشن ساز دلهای ما اللهم لیسر امورنا یعنی خداوند آسان کن کارهای
ما را ای هر چه که در دل من است که تو دانده راز سینه هست اللهم حصل مرادنا یعنی خداوند
حاصل کن مراد ما را اللهم کم تقصیرنا یعنی خداوند کامل ساز کوتاهی ما را اللهم یخفف
نحاف یعنی خداوند انجابت ده ما را از آنچه می ترسیم یا خشی الالطاف یعنی ای صاحب

سربینهای پنهان اللهم اغفر لنا یعنی خداوند بخش ما را و لو الدنيا و ماوران و
 پدران ما را و لمشا کتنا و لا استاؤنا و بزرگان ما را و استاؤنا و الاصحی بنا
 و الاحبابنا و یاران ما را و دوستان ما را و لعشائرننا و لقبائلمانا یعنی و خویشاوندان
 ما را و قرایبیمان ما را و لمن له حق علینا و کسانے را که حق شان بر ماست و کسب
 امة محمد علیه الصلوة و السلام یعنی و تمامی است محمد را بروی رحمت خدا و سلام و
 وقنا ربنا شر ما قضیت یعنی و نگاهدار ما را از هر چه بدی حکم خود
 و قنا عذاب الکفار و عذاب القبر و عذاب یوم القیامة یعنی و نگاهدار ما را از
 عذاب دوزخ و عذاب قبر و عذاب روز حشر و احشیرنا مع المتقین و الابرار یعنی
 بر انگیزان ما را با پر بنیزگاران و نیکوکاران اللهم بجزمته او را و الفتیحه ما فتح لنا ابواب
 العنایات و الکرامات یعنی خداوند بجزمت این اوراد و نوحه کتبا برای ما دروازه های
 عنایتها و بزرگیها و وقفنا للطاعات و العبادات یعنی و توفیق ده ما را برای طاعتها
 و عبادتها و احفظنا من الآفات و البلیات یعنی و نگاهدار ما را از آفتها و بلاها
 و بارک لنا فی الرزق و الحسنت یعنی و برکت ده ما را در رزق و نیکبها اللهم
 احفظنا یا فیاض من جمیع البلیایا و الامراض و صلی الله علی خیر خلقه محمد
 و آل و اصحابه اجمعین یعنی خداوند نگاهدار ما را ای صاحب فیض از تمام بلاها و
 بیماریها و رحمت کامله نازل کند حق تعالی بهترین خلق خود و محمد و آل وی و یاران وی همه
 فائده بر ضمیر منور طالبان راه خدا و واقف اسرار آن خاتم النبیین که کتاب جواب سیرالانتخاب المسمی
 به خلاصه الاوراد که او تصنیف حضرت مولانا حاجی شاه و حیمه الشدر حتمه العلیه است

الحق کتابست برای و امی حاجات منوین قوه در برای مسلمین سربینه قوه لهذا
 فقط
 منوین آنرا نیز شرح خود درج نماید امید خوانندگان آن
 که این فقیر ابد عای خیر یار نماید
 فقط





بسم الله الرحمن الرحيم

عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ عَلَّمَ

الحمد لله الذي وفق الخواص من عباده ببيان النوافل من العبادات و...
علي حبيبته وفضله ونبوته محمد شفيع العصاة في العرصات...
اما بعد فتمت هذه السيرة المنقطعة من فتوح الاوراد وسميت بخلاصة الاوراد ورجاء ان يعمل بها
احد من عباده الصالحين فيدعو له بالخير والله الموفق والمعين

وذكر سبب ارشاد ابن ابي عمير الى قبر ابي عبد الله عليه السلام...
انه الملك ولد الحمد وهو على كل شئ قدير الحمد وسبحان الله لا اله الا الله وحده لا شريك له
لا حول ولا قوة الا بالله العظيم فرمود صلي الله عليه وسلم هر که بیدار شود بیدار شدن این کلمات
گفته اللهم اغفر لي بكوني اذ عاصيتك وكوني اذ عاصيتك وكوني اذ عاصيتك وكوني اذ عاصيتك
شود روان البخاری و الترمذی و النسائی و ابوداؤد و ابن ماجه و گوید الحمد مدرب العارفين

حمد ابوحنيفه و يكاسه مزنيه رواه ابو اسحاق

وذكر يوم در پوشیدن جامه و چون جامه پوشید بجز از بسم الله بگوید الحمد لله الذي
كساني هذا و زقنيه من غير حول مني ولا قوة غير فرمود صلي الله عليه وسلم جميع كتابان تقدم
او بخشيده شود رواه الترمذی و ابن اسنی و ابوداؤد و زاهد عليه و اما آخره اگر جامه نوبه پوشید
باید که گفته بشود بگوید الحمد لله الذي كساني ما اوارني به عورتی و احملي به فی حیاتی رواه
الترمذی و غيره و بوقت جامه پوشیدن اول دست راست پوشد و وقت بیرون کشیدن از
دست چپ بکشد و ذکره الامام النووی فی اذکاره *

تو کہ رفتن در خلا و آداب آن چون داخل خلا شود بسم اللہ بگوید کہ سبب تر است
 از چشم من رواہ الترمذی مرفوعاً و بگوید الحمد للہ الذی اعوذ بک من الجبث والخبائث کہ عمل
 آن مستحب است صلی اللہ علیہ وسلم در اینجا سخن نگوید کہ مکروه است و چون از استنجاء فارغ
 شود بعد از تر بگوید اللهم حصن فرجی و سیر امری و چون بر آید غفرانک گوید رواہ الترمذی
 و چون بر آید اول پای راست بیرون کشد

ذکر وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدد وضو و فضیلت دو گانه شکر
 چون وضو کند اول بسم اللہ بگوید کہ در سنن احمد ترمذی واقع است لا وضو لمن بیکر
 اسم اللہ علیہ و در بعضی روایات فقہ بسم اللہ العظیم و الحمد للہ علی دین الاسلام واقع
 است و بعضی فقہا قسمیہ متعارفہ اختیار نموده اند و جمع بہتر است و در میان وضو بگوید اللهم

اعف عنی ذنبی و وسیع لی فی داری و بارک لی فی رزقی کہ عمل آن سرد است صلی اللہ علیہ
 وسلم رواہ النسائی و ابن اسینی با سند صحیح اما نسائی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن
 بگوید اشهد ان لا اله الا اللہ وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله رواہ سلم
 و در روایت ترمذی بعد از وضو وارد است باز یادتی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی

من المستطہرین و در حصن حصین وارد است کہ بعد از فراغ نظر بسوی آسمان کرده شهادت
 مذکور بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفر
 و اتوب الیک بگوید رواہ النسائی و الحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میانه یا آخر آن درود
 باید گفت کہ در منبع العمال مروی است لا وضو لمن لم یصل علی النبی رواہ الطبرانی مرفوعاً

و سوائی این ادعیه در احادیث صحیحہ ثابت نشده یا در احادیث ضعیفہ است یا منقول
 از سلف است و باید کہ در وضو مسواک کند البتہ کہ سنت موکده است و در حدیث صحیح است کہ
 نمازی کہ مسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بہفتاد مرتبہ رواہ احمد و الحاکم فی
 المستدرک مرفوعاً و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبات متفصیل در فقہ مذکور است بموجب
 آن عمل آرد و بعد از فراغ وضو دو گانه شکر وضو بگوید کہ فضیلت آن در حدیث وارد است
 رواہ الترمذی و غیرہ آباء در اوقات مکروهہ کہ آن وقت طلوع و وقت غروب وقت استوائ است

بگوید

بگردد که هیچ نماز در آن نمی‌شاید و بعد از صبح صادق تا طلوع آفتاب جز سست و فرض نمی‌شاید
و بعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نماز نمی‌شاید و درین هر دو وقت قصاصات توان گزارده
ذکر اذان و ادعیه آن و چون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بدین
گناهان ما تقدم او بخشیده شود زواهد الترمذی مرفوعا و جواب اذان مثل ان و اجبت با اختیار محققان
و اکثر علماء باستجاب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق کرده است و مجرد سماع
اذان مرحبا بالقائلین عدلا و مرحبا بالصلوة ایلا بگوید کذافی الحدیث و در حدیث است هر که بگوید بعد
از اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمات محمد الوسیله و الفضیله و البشیرة مقاما محمود
الذی وعدته حلال شود او را شفاعت من روز قیامت رواه البخاری و بعد از تمامیت یکبار
در و بگوید کذافی حدیث مسلم و در جمیعین لاجل و لا قوة الا بالله بگوید کذافی حدیث مسلم و نیز در
حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اللهم ان لا اله الا انت وحده لا شریک له و استشهد
ان محمدا عبده و رسوله رضیت بالقدربا و محمد رسول الله و لا اله الا انت و الله اعلم
و این را بعضی در اول گفته اند و بعضی در آخر و بعضی در میان و در میان اذان و اقامت دعا غنیمت و غیر
که وقت استجاب دعا است و در حدیث وارد است الدعاء بین الاذان و الاقامة لایرد رواه ابو داود
فاسئلوا الله العفو العافیة فی الدنیا و الآخرة رواه الترمذی
ذکر سنت فجر و ادعیه آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد و اصل در آن باتفاق اهل حدیث و فقه
است که در خانه بگذارد و اگر مسجد باشد در گوشه بگذارد و البته میان صف بگذارد و خصوصاً در وقت
جماعت که کرده است و بنویسد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر پنج سنتی متعددتر از سنت فجر رواه البخاری
و مسلم و بیقرمود صلی الله علیه و سلم این دو رکعت بهتر است از دنیا و ما فیها رواه مسلم و الترمذی و بعضی
علماء واجب گفته اند و قرآرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین رکعت قل یا قتل هو الله بود رواه الترمذی
و ابن ماجه و بعد از ادای سنت فجر سه بار بگوید اللهم رب جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و محمد ابنی
اعوز بک من النار که این چنین بود عمل آن سرور صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی و بعد از آن این
دعا بخواند اللهم احبل لی نورانی قیسری و نورانی قلبی و نورانی یدی و نورانی خلقی و نورانی سمعی
و نورانی شمالی و نورانی فوقی و نورانی تحتی و نورانی سمعی و نورانی بصری و نورانی شمری

و نورانی لمی و نورانی دے و نورانی فحی و نورانی عطاسے اللہم عظم لی نور او اعظم لی نور
 و اجعل لی نور سبحان الذی تعطف بالعز و قال سبحان الذی لم یس المجد و کرم بہ
 سبحان الذی لا ینفخ لتبج الاله سبحان ذی الفضل و النعم سبحان ذی المحب و الکرم
 سبحان ذی الجلال و الاکرام کہ در احادیث صحیحہ و حسنہ آئندہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 در وقت بر آمدن بحبت نماز صبح میخواندند و آہ سلم مع زیاده فی بعض الالفاظ و تقدیم
 و تاخیر حضرت عیسیٰ علی نبیاء و علیہ السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت وفا
 بخواند اللہم انی اصحبت لا استطیع دفع ما کرہ و لا املک نفع ما ارجو و اصبح الامیر مدعی
 و اصحبت مرہنا لعملی فلا فقیر افقر منی اللہم لا اتمت لی عدوی و لا اتوبو بی صدیقی و لا
 مصیتی فی دینی و لا تسلط علی من لا یرحمنی رواہ البیہقی فی الشیب و باید کہ در میان سنت فجر
 و فرض آن این دعا بخواند یا ینعم یا یدفع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام
 یا الاله الا انت اسلک ان نبی نبی بنور معرفتک ابرایا اللہ یا انت یا اللہ اللہ صلی علی
 محمد و علی ال محمد کہ منقول است از بعضی از سلف ہر کہ این دعا گوید دل مردہ او زنده کرد و در
 ابن تیمیہ این ہر دو اسم بعضی ہر دو اسم بسیار میخوانند و می گفتند کہ این را تا نیر عظیم است
 در زنده شدن دل مردہ و میفرمودند کہ این ہر دو اسم عظیم است و بعد از او کسی سنت فجر
 پہاوی است بزین رساند کہ عیسیٰ پیغمبر بود صلی اللہ علیہ وسلم کما ورد فی حدیث الصحیحین و امام نووی
 زین را سنت گفتہ

و ذکر از خانہ بیرون آمدن بحبت جماعت نماز فرض چون از خانہ بیرون آید گوید
 بسم اللہ و توکلت علی اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ فرشتگان بامر حق سبحانہ تعالیٰ گویند ہر
 کیفیت و وقت و حتی عنہ شیطان رواہ الترمذی مرفوعاً قال حسن و نیر گوید اللہم انی اسالک
 بحق السائلین علیک و بحق مشای ہذا الیک لم اخرج اشرار و لا ابطر و لا ربار و لا سمعۃ
 خرجت القار سخطک و ابقار مضاکک اسالک ان تتقذنی من النار و ان تعفرتی دنوبی انہ
 لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ چنین کند بہر کل سازد حق سبحانہ و تعالیٰ
 ہفتاد ہزار فرشتہ را کہ استغفار بحبت او کنند و متوجہ شود حق سبحانہ و تعالیٰ بوجہ کریم خویش

بسوی او تا آنکه فارغ شود از نماز روزه الامام احمد و ابن ماجه

ذکر در آمدن در مسجد و بر آمدن از آن و چون در آید اول پای راست درون نهد
و بگوید اعوذ بالله العظیم و وجهه الکریم و سلطانه القدریم من الشیطان الرجیم که عمل پیغمبر بود سلی علیه السلام که
و سلم و فرمود هر که چنین گوید از جن محفوظ ماند تا تمام روز روزه او بود و در هر نماز و بگوید بسم الله و الصلوة
و السلام علی رسول الله الموم اعفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول
پای چپ بیرون نهد و بگوید بسم الله و الصلوة علی رسول الله الموم اعفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلتک
رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اعوذ بک من اللمیس و جنوده از شر شیطان مطیع با نماز این است
ذکر در بیان گزاردن نماز صبح جماعت و دیگر نمازها و فضیلت صفت اول و فضیلت
تکبیر اول و بیان قرارت نماز فجر باید که نماز صبح جماعت او کند که در حدیث متفق علیه
و ارد است نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به میت و هفت درجه و جماعت سنت موبکه
است در روایت مشهوره از عبد بن حبیب امام عظیم و شیخ ابن مہام و دیگر محققان بوجوب آن قایل اند
و در حدیث است هر که نماز عشا جماعت گزارد گوید نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح جماعت
گزارد گوید تمام شب قیام نمود روزه سلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجد
که جمعه در آن میشود برابر با صد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر با پنجاه نماز است و نماز در مسجد
حرام برابر با نماز است روزه ابن ماجه و قرارت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیه
زیاده نباشد و از پهل آیه کم نباشد و شصت آیه سیانه است و بهتر آنست که از طولان مفصل
نخواند و آن از حجات تا ذات البروج است و قصد آن کند که صفت اول در یاد که افضل است
و جمید کند که تکبیر اولی از وفوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل روز تکبیر اولی در جماعت
یابد نوشته شود او را و بر اوست کی از دوزخ و کی از نفاق رواه الترمذی و رجال اسنادہ ثقات
و در عوارف المعارف از سید الطائفة جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است
و خلاصه نماز تکبیر اولی است و باید که در نماز اول تا آخر حضور دل باشد که در حدیث آمده است
لا صلوة للفتت رواه الطبرانی و اکثر بزرگان نماز بحضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل
و حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیر هم رضی الله عنهم و در حدیث

است لا يزال الله عز وجل مقبلا على العبد في صلواته الم ليقت فاذا التفت انصرت عنه روه الامام
احمد و ابو داؤد والنسائي والدارقطني وابن خزيمة في صحيحه والحاكم وصححه كالم
ذكره بعض ادعيه در نماز عايشه صدقيه رضي الله عنها وبت ميکند کہ پيغمبر صلي الله عليه وسلم وقت
که افتتاح صلاه ميکرد ميگفت سبحانك اللهم وبحمك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله
غيرك رواه الترمذي و ابو داؤد مختار در نهيه امام عظيم همين دعا است و ادعيه ديگر در نوازل
فرموده اند پس ادعيه ديگر ذکر کريم تا هر که خواهد عمل آرد و در وقت جلسه بين السجدين مي فرمودند
اللهم اغفر لي وارحمني وعافني واهدني وارزقني رواه ابو داؤد و الترمذي والحاكم وصححه
و بعد از تشهد البته بگويد اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم و عذاب القبر و من فتنه الحيا و الموت
و من شر فتنه المسيح الدجال رواه مسلم وغيره و في روايه اسلام كان رسول الله صلي الله عليه وسلم
يعلمنا هذا الدعاء كما يعلمنا السورة من القرآن و ادعيه ديگر در فتوح الاوراد مذکور است في نوازل
و دعائے که پيغمبر صلي الله عليه وسلم با بؤبؤ صديق فرمودند چون پيديد که پارسول الله صلي الله عليه وسلم
ما را دعائیکه در تشهد بخوانيم قال قل اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت
فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم متفق عليه و از علي بن ابي طالب
مروي است که پيغمبر صلي الله عليه وسلم در آخر نماز بعد از تشهد ميخواند اللهم اغفر لي ما قدمت و ما اخرت
و ما اسررت و ما علمت و ما اسفرت و ما انت اعلم به مني انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت
رواه مسلم و ابو داؤد و الترمذي و النسائي
ذكره و از دهم در ادعيه بعد از نماز فرض بعد از سلام هر فرض بگويد استغفر الله العظيم الذ
لا اله الا هو هو الحي القيوم و اتوب اليه اللهم انت السلام و منك السلام و اليك يعود السلام
فحينئذ بنا السلام و ادعنا و السلام تباركت ربنا و تعاليت يا ذا الجلال و الاكرام اللهم لا اله الا انت
لما اعطيت و لا معطي لما صنعت و لا را و لا ما قضيت و لا ينفع ذا الجندك الجند يا ايها الذي لا اله الا انت
و عا در احاديث صحيحه وارد است رواه البخاري وغيره و بعد از اين ادعيه در نماز صبح لا اله الا الله
و عدد لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت و هو على كل شئ قدير ده بار بخواند که در حديث
صحيح وارد است بعد از ان بگويد اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شريك له و اشهد ان محمدا

عبده و رسول و ان عیسی عبد الله و رسول و ابن امته و کلته القاها الی مریم و روح منه و ان الجنة حق
 و النار حق کیبار بخواند که در صحیحین وارد است که چنین شهادت بدهد حق تعالی او را داخل کند در بهشت هر عملی
 که بوده باشد بعد دست تا شکیبایی بر پیشانی هر عاقلی خواهد کند تا آنکه بعد از دست موکده است دعا بعد از سنت کند
 ذکر سیزدهم در فضیلت نشستن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب از انس بن مالک مروی است
 که فرمود صلی الله علیه و سلم هر که نماز صبح بجا آید بگذارد بعد از آن بشیند ذکر خدا بکند تا آنکه آفتاب طلوع شود
 بعد دو رکعت بگذارد باشد او را اجر یک حج و عمره تمام تمام تمام رواه الترمذی و قال هذا حدیث
 حسن و چند احادیث درین باب آمده است پس انیقدر البیته باید نشست و در حدیث است هر که پیش
 در محل نماز خویش بعد از نماز صبح در حالتی که بگذرد مشغول باشد حرام کند الله تعالی او را و درین روایت
 ابو الشیخ و در یک روایت است که واجب شود او را بهشت

ذکر و در بعد هر نماز فرض بعد از هر نماز فرض بگوید سبحان الله تسبیح بار و الحمد لله تسبیح
 و الله کبرسه و چهار بار و گفته توحید کیبار گناهان او بخشیده شوند اگر چه مثل کف دریا باشند
 رواه مسلم و ابوداؤد و آیه الکرسی بخواند و شهد الله و قل اللهم تا آخر بخواند که در هر یکی از این فضیلت است
 است بعد بخواند سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین تسبیح
 پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که این را بعد از هر نماز سه بار بخواند او را اجر بیست و نهمه داده شود رواه
 البطرانی بعد از آن که هر سه بار بخواند داخل شود در بهشت از هر در که خواهد رواه البطرانی بعد از آن قل اعوذ
 برب الفلق و قل اعوذ برب الناس کیبار بخواند بعد از این دعا بخواند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از
 هر نماز میخواند اللهم اجعل خیر عمری آخره و خیر علی خاتمه و خیر ایامی یوم القاک رواه النسائی و تسبیح
 که معمول است است بعد از نماز صبح صد بار بخواند لا اله الا الله للک الحق اربعین باشد او را این
 از قهر و ابد و حشت قبر و حاصل شود او را بی نیازی از خلق رواه است غفری و باید که بعد از هر پنج نماز
 پنج سوره بخواند که درین دو بیت مذکور است هر که خواند پنج سوره قیت پنج و او بیاید حتی بی پنج پنج
 فجر پس ظهر و عصر و شام واقع در عشا ملک است همه در حدیث آمده که هر که این ده کلمات را
 بعد از هر نماز بگوید حق تعالی را یابد در جمیع حاجات خود کفایت کننده و بسنده پنج برای دنیا و پنج برای
 آخرت حبیبی الله در نبی حبیبی الله در نبیانی حبیبی الله ما اهنی حبیبی الله من کفی علی حبیبی الله من کافی بسوره

تسبیح

جسے اللہ عند الموت جسے اللہ عند استماتہ فی القبر جسے اللہ عند الحساب جسے اللہ عند المیزان

جسے اللہ عند الصراط جسے اللہ لا اے الا ہو تو کلت و ہورب العرش العظیم و دعا ہمار

بسیار خصوصاً بعد از نماز صبح مروی است از مشایخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود

اما درین قدر کفایت بہت اگر کسی مداومت نماید درین

ذکر در او عیب صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از صبح و عصر

۳ مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا اے الا ہو الحق القیوم و اتوب علیہ کفارت کنایہ

او میشود اگر ہر یک مثل گفت در بار رواہ ابن اسنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ

کہ در صبح و مساہرہ روز بگوید بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیئی فی الارض الا فی السماء

وہو اسمع العلم فترکتہ اور ابیج چیز رواہ ابو داؤد و الترمذی و قال حسن صحیح من فریضہ

صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح و مساکم اللہ رب العالمین الرحمن الرحیم ہمار مرتبہ

شکر روز و شب او کردہ باشد ہر کہ دن مرتبہ الحمد رب العالمین بگوید او کردہ باشد شکر

حق تعالی چنانکہ حق او ای شکر است رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللایلہ پیغمبر فرمود صلی اللہ

علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید جسے اللہ لا اے الا ہو علیہ تو کلت و ہورب العرش العظیم

کفایت کند حق تعالی جمیع مہمت اور از دنیا و آخرت رواہ ابن اسنی و رواہ ابو داؤد پیغمبر فرمود

صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح بگوید سبحان اللہ صین تسون و صین تسون و لا الحمد فی السموات

والارض و صین تطہرون الخیر الخیر من الخیر و یخرج المیت من الخیر و یحیی الارض بعد موتہا

و کذلک تخرجون اور گنہ ہر چہ از رتوت شود در تمام روز ہر کہ در ساگوید چہ چہین است رواہ

ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صبا حاد و مساکم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز الحکیم

غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اے الا اللہ الیہ المصیر و آیتہ الکرسی

بخواند در روز و در آن شب و حفظ آئی باشد رواہ ابن اسنی و الترمذی باسناد صحیح و فرمود

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح و شام ۳ بار بخورد اللہ اسمع العلم من

الشیطان الرجیم بگوید و بعد از ان سہ آیتہ از اخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی

لا اے الا ہو عالم الغیب و البشادۃ ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا اے الا ہو ملک المقنن

ح

السلام المؤمن المہین العزیز الجبار المتکبر سبحان اللہ عما یشرکون ہوا عند الخالق الباری المصور
 لہ الاسما حسنی سبح لہ فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ہفتاد ہزار فرشتہ طلب رحمت از
 برای او کنند تا شام و آرتشام تا صبح و اگر بید و راز و زیاد در ان شب شہید مردہ باشد رواہ
 الترمذی و قال حسن غریب و البزاری و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ بعضی از دختران خود تعلیم فرمود
 کہ وقت صبح و مسابک بگوید سبحان اللہ و بحمدہ لا اوتیہ الا بالحد ما اشار اللہ کان و ما لم یسألہ
 لیکن علم ان اللہ علی کل شیء قدیر و ان اللہ قد احاط بكل شیء علما بعدہ فرمود علیہ السلام بگوید
 این را بیچ کس در صبح و شام مگر کہ در حفظ آئی باشد رواہ ابو داؤد و انسائی و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بیفرمود اللہم کب اصبحنا و کب امینا و کب یحیی و کب نمیت و الیک النشور و در مسامی فرمود
 اللہم کب امینا و کب اصبحنا و کب یحیی و کب نموت و الیک المصیر رواہ ابو عوانہ و ابن جبان فی
 صحیحا و رواہ ابو الشیخ و فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح اللہم انی اصحبت اشهدک
 و اشهد حلتہ عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت اللہ لا ال الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک
 یک مرتبہ ربع او از دوزخ آزاد شود و اگر دو مرتبہ بگوید نصف و اگر سه مرتبہ بگوید حصہ و اگر چار مرتبہ
 بگوید تمامہ آزاد شود و در وقت مسابک بیچتین است لیکن بجای اصحبت اسیت بگوید رواہ ابو داؤد
 و الترمذی و سنہ و رواہ النسائی و زاد و حدک لا شریک لک بعد قولہ لا ال الا انت و این ضابطہ
 در جمیع ادعیہ نگاہ دارد یعنی وقت شام لفظ اسیت و اسی بگوید و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
 ہر گاہ کہ صبح کندی از شما پس باید کہ بگوید اصبحنا و اصبح الملک تدر ب العالمین اللہم انی
 اسالک خیر الیوم و فتحہ و نصرہ و نورہ و برکتہ و ہدایہ و اعوذ بک من شر ما قبلہ و من شر ما بعدہ
 در مسابک مثل این کوید رواہ ابو داؤد و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ سید الا استغفار یعنی اللہم
 ربی لا ال الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عمدک و وعدک استغفرت اعوذ بک من شر ما
 صنعت ابورک بنعمتک علی و ابورک بذر بنی فاعف عنی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت بگوید
 در صبح یاد رسا و در آرزو زیاد در ان شب بید و داخل شود در بہشت رواہ البخاری و الترمذی
 و لفظ وجبت لہ الجنۃ و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این کلمات را صبح و مسابک میخواند اللہم
 اسالک العافیۃ فی الدنیا و الآخرة اللہم انی اسالک العفو و العافیۃ فی دینہ و دنیائہ و اہل

ربی اللہم استر عورتی وامن روعی اللہم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمنی وعن شمالی ومن نونی
 واعدوئیک ان اغتال من تحتی رواہ ابو داؤد وغیرہ ورواہ الحاکم وقال صحیح الاسناد وپیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم گوید صبح کی در صبح و مسا و رضیاً بائسدر با و بالاسلام دینا و محمد رسول
 لکہ انکہ حق باشد بر حق سبحانہ و تعالیٰ کہ آن بندہ را راضی سازد رواہ ابو داؤد و النسائی و الحاکم
 وقال صحیح الاسناد ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت کہ امر کرد مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگویم
 در صبح و مسا و وقت خواب این کلمات را اللہم فاطر السموات و الارض عالم الغیب المستہاد
 رب کل شیء و لما یکد اشہدان لا الہ الا انت اعوذ بک من شر نفسی و شر شیطان و شرک
 رواہ الترمذی وقال حسن صحیح و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بگوید در صبح اللہم ما اصبح بی نعمت
 او باحد من خلاق نمک و حدک لا شریک لک فاک الحمد و لک الشکر تحقیق ادا کردہ باشد
 شکر آن روز را و ہر کہ در وقت مساکوید ادا کردہ باشد شکر آن شب را رواہ النسائی ہر کہ وقت
 صبح بگوید بسم اللہ علی نفسی و ابدی دماغی ہر آفت بر روز چہ چہ و ار شدہ در حدیث و اگر
 در شب نیز گوید بہتر است و زمین عوام رخص اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ فرمود صبح کسے در اول شب و اول روز بگوید بسم اللہ ذی الشان عظیم البرہان شہید
 السلطان ما شمار اللہ کان اعوذ بائسدر من شیطان لکہ از شیطان و شکر او محفوظ نماز رواہ
 الحاکم فی تاریخہ صاحب فتوح الاوراد گوید کہ این مجرب فقیر است باید کہ دوستان عامل شہد و باید
 کہ اختتام ادعیہ برین درود نماید و این درود بار بخواند اللہم صل علی سیدنا محمد بعدد ذرۃ
 الف الف مرۃ افضل صلواتک و اجمل تحیاتک علی عدو معلوماک من الازل الی الابد صلوۃ
 سکون لک رضا و لمحۃ از برین یدی کل نفس و کلمۃ و لمحۃ و طرفہ یطوف بہا اہل السموات و الارض
 و کل شیء ہونی علمک کاین اوقد کان و علی آل سیدنا محمد و بارک وسلم کذکک و باید کہ درین
 ہر دو وقت مسبعات عشر بخواند و ان آیت سورۃ فاتحہ ہفت مرتبہ قلیما ہفت مرتبہ قل ہو اللہ
 ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الفلق ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الناس ہفت مرتبہ بعد و کلمہ
 تجید یعنی سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر ہفت مرتبہ عدو ما علم اللہ و زینہ
 ما علم اللہ و ما علم اللہ یکبار بعدہ درود ہفت مرتبہ بعدہ دعای ما ثورہ یعنی اللہم

ایضا

اغفر لی ووالدی و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الا حیاة منهم و الاموات هفت مرتبه
بعده اللهم ما رب فعل بی و بهم عاجل ابر آجلا فی الدین و الدنیا و الآخرة ما انت له اهل و لا تقبل بنا
یا مولانا ما نحن له اهل انک غفور حلیم جو او کریم ملک برزخوت رحیم هفت مرتبه و بر سوره تا بم اسم
الرحمن الرحیم للقبه البتة بگوید و این سبجات عشر معمول مشایخ است و هر وی است از
خضر علیه السلام و اکثر مشایخ در اوراد صبح نود و نه نام بار میخوانند و پیغمبر فرمود
صلی الله علیه و سلم حق سبحانه و تعالی را نود و نه نام است هر که بشمارد آنرا داخل شود در بهشت
رواه البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی و غیر هم و در روایت دیگر بخاری آمده که حفظها احد
الا دخل الجنة و باید که بعد از نماز صبح سوره یسین نیز بخواند که فضل آن در احادیث وارد است
صبح و شام از مشایخ عظام او عینه بسیار وارد است که ایراد همه آن و دل این تعزیرت باید که بر نقد اقتصار نماید
ذکر نماز اشراق و او عینه بعد طلوع آفتاب چون وارد بعد از نماز صبح تمام شود
و آفتاب مقدار یک نیره بلند شود نماز اشراق بگذارد و آن دو رکعت است کما ورد فی
حدیث الترمذی من صلی الصبح فی جماعة ثم قعد يذكر الله حتى تطلع الشمس ثم صلی ركعتین
كانت له كاجر حبه و غیره تا ممت تا ممت تا ممت رواه الترمذی و قال هذا حدیث و در بعضی روایت
چهار آمده است چنانکه در روایت ابوداؤد آمده و باید که درین دو رکعت در اول آیه الکرسی
و در آخر من الرسول تا آخر بخواند بعد این دعا بخواند اللهم انی لا استطیع دفع ما اکره و لا اکره
نفع ما ارجو و صیحت مرتنا علی و اصبح امری بید غیری فلا فقیرا فقر سنی اللهم لا تسمت بی عدو
ولا تسور بی صدیق و لا تجعل مصیبتی فی دینی و دنیائی و لا فی الآخرة و لا تجعل الدنیا اکبر منی
ولا مبلغ علی و لا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم انی اعوذ بک من الذنوب التي یرزق بها المعصوم و
من الذنوب التي توجب بها المعصم برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر چهار رکعت بخواند در دو گانه دوم
قلیا و قل هو الله احد بخواند بعد این دعا بخواند و بعد از سلام دعا را بخواند بخواند و آن است
اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسالک من فضلك لعظیم فانک تقدر و لا احد
و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم انی لا املك لنفسی ضرا و نفعا و لا موتا و لا حیاة و لا
و لا استطیع ان اخذ الا ما عطفنی و لا ان اتقی الا ما و قفنی اللهم و قنی لما تحب و ترضی من القول

و افعل و اعلم فی عسر و عافیۃ اللہم حرلی و اختر لی و لا یحکمنی الی اختیار الی اللہم اجعل الخیرۃ فی کل قول و عمل اریدۃ فی ہذا الیوم و اللیلۃ بعد از ان دعا را بی ذررض بخواند کہ فضیلت آن بسیارست آن است کہ ہم انی اسالک ایماناً و ایما و اسالک قلباً خاشعاً و اسالک علماً نافعاً و اسالک یقیناً صادقاً و اسالک دیناً فیما و اسالک العافیۃ من کل اللیلۃ و اسالک دوام العافیۃ و اسالک اشکر علی العافیۃ و اسالک الفناعن الناس در حدیث آمده کہ گفت جبرئیل علیہ السلام یا محمد سوگند بخدا آئی کہ ترا سبعوش کرده بحق دعا کند هیچ کی از است تو باین دعا مگر خشیدہ شود اورا گناہان اگر کہ از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

تذکرہ در فضیلت علم و درس و تدریس بعد از ان اگر عالم است بدرس مشغول شود و در حدیث آمده ساعتی من عالم متکلم علی فراشہ بنظر فی علمہ خیر من عبادۃ العابد سبعین عابداً رواہ الدیلمی فی الفردوس عن جابر و ایضاً فیہ مرفوعاً فصل العالم علی العابد کفضل علی اذنا ان المد عزوجل و ملائکته و اهل السموات و الارضین حتی النماۃ فی حجرها و حتی الحوت فی البحر لیصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ و ایضاً فیہ مرفوعاً العلم سار و رتۃ الانبیاء کجہم اهل السمار و یتغفر لهم الجحیمان فی البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ و اگر وقت درس نباشد طلب علم کند کہ در حدیث است طلب لعلم فرضیۃ علی کل مسلم رواہ ابن ماجہ و البیہقی و غیرہا و احادیث در طلب علم بسیارست و اگر ضرورتی دارد کہ بسبب مشغول شود برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است اورا بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات بیچ چیزے بہتر از مشغولی بشغل قلبی نیست پس بذکر مشغول شود یا بنماز نوافل یا بتلاوت قرآن مشغول شود و خود را بیچ حال مہمل و معطل نگذارد

تذکرہ در نماز ضحی و فضیلت آن ابو ہریرہ رضی عنہ روایت می کند کہ وصیت فرمود خلیل من یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بسبب چیزے ۳ روزہ از ہر ماہ داشتن و دو رکعت نماز صبحی خواندن و آنکہ و تر قبل از خواب کمز رواہ البخاری و سلم و در حدیث است کہ ہر کہ محافظت کند بر دو رکعت ضحی خشیدہ شود گناہان او اگر چه باشد مثل کف دریا رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجہ و در حدیث او آنچه از حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ بعد از یک پیر روز باشد و فی بعض کتب مشہور و وقتاً

انحضار عن مضی ربع النمار و در حدیث است هر که چهار رکعت ضحی بگذارد بنا شود برای او خانه در بهشت
 رواه الطبرانی و عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم در صلوة ضحی اکثر اوقات همین چهار رکعت بود چنانکه
 معاذ رضی الله عنه روایت میکند که پرسیدم از عائشه رضی الله عنها که چند رکعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز
 ضحی میکرد از دند گفت چهار رکعت میگزارد و زیاد میگردد آنچه حق تعالی خواسته است رواه مسلم
 و اکثر آن تا دو ازده رکعت آمده است و در حدیث مرفوع آمده است هر که دو رکعت ضحی بگذارد
 از فافلان نوشته شود و هر که چهار رکعت از عسنان نوشته شود و هر که شش رکعت بگذارد از
 فانان نوشته شود و هر که هشت رکعت بگذارد از فایزان نوشته شود و هر که ده رکعت گزارد در روز
 پنج گناه بر او نوشته نشود و هر که دو ازده رکعت بگذارد بنا کند حق تعالی او را خانه در بهشت

رواه ابو نعیم و البیهقی و فی الترمذی و ابن ماجه بنی المدله فی الجنة قصر امن ذهب و در بعضی از کتب
 مذکور است هر که دو ازده رکعت نماز ضحی بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار خواند و
 قل هو الله احد است بار نازل شود از هر آسمان مهفاد فرشته همراه ایشان کاغذهای سفید
 و قلمهای نور باشد بنویسند مرعالم رحسانات یعنی ثواب آن تالیف صورت و چون روز قیامت
 شود بیایند آن فرشتگان و با هر فرشته بهشت باشد و بگویند بر خیز ای صاحب قبر که تو از
 اهل امن هستی اینتی پس قتی که توفیق یابد دو ازده رکعت بگذارد و گرنه از چهار رکعت بگذرد و بوقت
 ضرورت دو رکعت بگذارد و قرأت در آن و شمس و بعضی کند یا قل هو الله احد ده بار

بخواند در هر رکعت بعد از نماز صبحی صد بار بگوید اللهم اغفر لى و ارجمنى و تب على انك انت التواب

الکریم اغفور بعد از آن سیزده کرت این دعا بخواند که در سر و شدن دل از دنیا تاثیر عجیب دارد
 بعد از تسمیه بگوید اللهم صفر الدنيا بعیننا و عظم جلالک فی قلوبنا اللهم و قنا برضاک و تننا

على دینک و طاعتک بفضلک و کریم و برحمتک یا ارحم الراحمین

ذکر نماز استخاره پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقتی که قصد کرد یکی از شما کاری را پس
 باید که دو رکعت استخاره بگذارد بعد از این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و استعذرک

بقدرتک و اسألك من فضلک لعظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام

الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر فنی دینه و معاشه و عاقبه امری او عاجل امر

و اجله فاقدره لی و مسیره لی تم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دین و معاشی و عاقبه امری
 و اجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارنح رواد البحار و الاربعه و درین
 دو گانه قل یا ایها الکافرون و قل هو اللد بخواند و صاحب فتوح الاوراد میفرماید که مختار این فقیر
 آنست که اول حدید و آخر حشر بخواند و گرنه آیه الکرسی و آمن الرسول بخواند که فضل بسیار دارد
 و در و عا لفظ او که از مرشک راوی واقع شده بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایتین باشد و در
 لفظ هذا الامر مطلب خود در دل گذارد و در جمع الجوامع حدیث آمده هر که هفت مرتبه استخاره کند
 و هر بار دعای مذکور بخنور دل با معنی بخواند هر چه بعد از آن خاطرش بر آن قرار گیرد بمنزله وحی است
 انتمی و در حدیث است از سعادت این آدم است استخاره او در هر کار و از شقاوت اوست ترک استخاره
 رواد الحاکم فی المستدرک الترمذی این صلوة استخاره غیر این صلوة استخاره است که هر روز بخواند
 ذکر دعایائی که در تمام روز باید خواند بنیبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در روزی صد بار
 کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله و احد لا شریک له لا اله الا الله و احد و هو علی کل شیء قدیر باشد
 او ثواب برابر کسی که ده برده آزاد کرده باشد و نوشته شود او را صد عمل نیک و محو کرده شود
 صد بدی و باشد او را پناه از شر شیطان تمام روز و تیار دایم کی عملی از او فضل روز قیامت
 بگیرد کسی که بسیار از وی گفته باشد رواد البخاری و سلم و همین کلمه باز بادی بچی و میت و هوس
 لاموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر در بار بگوید بنو کسید حق تعالی برای وی هزار عمل
 نیک یعنی ده لک و محو کند از وی هزار گناه و بلند کند او را در بهشت هزار هزار درجه رواد الترمذی
 و ابن ماجه و حمد و الحاکم فی المستدرک و ابن اسنی و بنا کرده شود او را خانه و بهشت رواد
 الترمذی و السنائی انتی و باید که در هر روزی صد بار بگوید سبحان الله و مجده که ثواب آن در حدیث
 بسیار آمده و نیز کلمه طیب لا اله الا الله محمد الرسول الله هر روز صد بار بگوید در حدیث آمده
 که باشد روی او در روز حشر مانند ماه شب چهاردهم و این گفتن کلمه طیب صد بار اکثر عمل
 بزرگان در وقت مترب آمده و دیگر باید که صد بار لا حول و لا قوة الا بالله هر روز بگوید
 که در حدیث است که هر که صد بار بگوید این کلمه را نرسد او را فقر هرگز رواد ابن ابی الدنیا
 مستند مرفوعا و در روایت دیگر هست که این کلمه کبخی است از گنهای بهشت و در حصن حصین

در فضل لاجول و لا توه الا با بعد آمدن آنها دو امر من تسعة و تسعين و ابراسيه با التهم راه مالک فی الموطا و الحاکم فی المستدرک و باید که هر روز بگوید اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد

الموت بیت و یکبار داخل شود در بهشت بغير حساب و فی الحدیث قیل یا رسول الله یل بحیث یرح الشهدا ارحا قال نعم بذكر الموت فی الیوم و اللیلة عشرين مرة و باید که کلمه رکعتی

هر روز بگوید و آن اعینت اللهم انی اعوذ بک من ان اشکرک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم رواه الطبرانی و رواه ابو لیلی و قال ثلث مرات و باید که این دعا بخواند اللهم

انی اسألك صحة فی ایمان و ایمانی حسن خلق و نجاح یتبعه فلاح و رحمة منك و عاقبة و مغفرة منك و رضوانا و هر روز و هر شب این دعا را جناب رسالت صلی الله علیه و سلم

بسلطان فارسی خرد تعلیم فرمودند رواه الطبرانی فی الاوسط و در قوسی که روز بسیار گرم باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد حرمه فی الیوم اللهم اعد فی من حرنا جہنم و در وقتی

که بسیار سرد باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد برود فی الیوم اللهم اعد فی من زهریر جہنم حق تعالی میفرماید گواه باش ای دوزخ من آرزو کردم این بنده را از عذاب و دوزخ

رواه البیهقی و غیره و در شب گرم یا سرد نیز گوید بجای فی الیوم هذه اللیل بگوید در حدیث آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بر من در روزی هزار مرتبه نیرد تا

نه بنید مقام خود در بهشت رواه الحافظ المقدسی و در حدیث وارد است که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که قل هو الله احد در روزی صد بار بخواند گناه پنجاه ساله او بخشیده شود

گر قرض رواه الترمذی و قال حسن غریب

ذکر و فضیلت تلاوة قرآن بدانکه در فضیلت تلاوة قرآن احادیث بسیار آمده و

فی الحدیث الاحمد و الترمذی و الحاکم اهل القرآن هم اهل الله خاصة و فی الحدیث حملة القرآن اولیاء الله من اعادهم فقد عاد الله و من والا هم فقد و الى الله رواه البخاری و غیره

و در حدیث است فضل قرآن بر سایر کلام مثل فضل رحمن است بر سایر مخلوقات و فی الحدیث هر که احوشجان و تعالی حفظ قرآن داده است و او گمان کند که دیگر بر او از من زیاده داده است

تحقیق او غلط عظیم نعم را رواه البخاری فی تاریخ و البیهقی بر سلا و ایضا فی حق تعالی

میفرماید هر که مشغول کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از ادعیه خواندن بدیم او را
 افضل از آنچه بسیار بیان بدیم رواه النسائی مرفوعا و رواه الترمذی و الحاکم مرفوعا هر که قرآن
 خواند و عمل کند بر او پوشانیده شود پدر و مادر او راجح روز قیامت که روشنی آن خویست
 از روشنی آفتاب باشد در دنیا پس چه گمان دارید بان کسی که قرآن خوانده و عمل کرده است
 و فی الحدیث قرارت قرآن در غیر مصحف موجب هزار درجه است و در مصحف سماع میشود
 تا دو هزار درجه رواه الطبرانی و غیره مرفوعا و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن آن
 در شب بسیار است چنانکه مذکور است در شب خواهد شد انشاء الله تعالی پس چون از ادعیه
 و اذکار و تلاوت قرآن از درس و تعلیم فارغ شود طعام تناول کند که عمل اکثر بزرگان همین بوده است
 ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیه آن باینکه در اول و آخر دست بشوید
 که سبب برکت است رواه ابو داود و اول شستن سبب سعادت رزق است و شسته خورد
 و نه استاده که سنی است رواه مسلم و شروع طعام بسم الله کند که نزد جمهور علما سبب است
 و بعضی علما واجب گفته اند اگر در اول فراموش شود در آشنای طعام خوردن یاد آید بگوید بسم
 الله و آخره رواه ابو داود و در رواه الترمذی و بهتر آنست که گوید بسم الله خیر الاسباب بسم الله
 الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لافی اسما و هو اسم سمیع لعلم اللهم اجعل فیہ برکه و عافیه
 و شفا که آن طعام ضرر نمیکند رواه ابو الشیخ عن عیبه الله ابن مسعود و صحیح الشیخ ابن القیم و از
 ابن عظیمه مروی است که وقت حضور طعام بگوید اللهم اجعل رزقا طیباً مبارکاً لا یبتغیه فیه ولا حاساً
 تحقیق ادای شکر آن طعام نموده باشد و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت می کنند
 که بر هر نعمتی بسم الله میفرمودند رواه الترمذی و در میان هر دو نعمه حمد خدا میگرداند و اگر
 بسم الله مطلقاً فراموش شود در آخر قل هو الله است مرتبه بخواند و باید که بر سفره نمک حاضر باشد
 و اول و آخر همیشه که موجب شفا است از نهفتاد رحمت کذافی العوارف و به نیت قوت
 بر عبادت بخورد و علامت صدق این آنست که بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری به پیرمزد
 که موجب سستی است و تکلف در تنگم نکند هر چه موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه
 و سلم خوبترین نان خورش نمک است رواه ابن ماجه و باید که با یاران مجتمع بخورد که سبب برکت است

رواه ابو داود و ابن ماجه و با مستقیان بخورد و از خانه مستقیان بخورد که چنین است امر آن سرور
صلی الله علیه و سلم و گرم بخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب مقرر است و بد است
راست بخورد و آب هم بد است راست است آنکه این هر دو عمل بد است چپ کردن عمل شیطان است
رواه سلیم و از پیش خود خورد و از میان طبق بخورد و از بالای آن نیز بخورد که بگیت نازل میشود
بر بالای آن رواه ابو داود و الترمذی و اگر الطعمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن رواست و نفع
در طعام نکند و بوی نکند و در بازار بخورد که نهی ازین هر سه در حدیث وارد است و طعام نکند
اگر خوش آید خورد و اگر نه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیح مدح طعام وارد است
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقت خوردن سرکه مکرر فرمودند اللهم لا ادم الجنل کما فی الجنار
و شیر را نیز تعریف فرموده اند و در وقت نوشیدن آن میفرمودند اللهم بارک لنا فیہ و از قنار
منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فیہ الطعمنا خیر منه رواه ابو داود و ابن ماجه و الترمذی
و گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البتة از چیزی بخورد که
درین امر است از آن سرور صلی الله علیه و سلم رواه البیهقی و باید که شبه انگشت بخورد و
عند الحاجة استقامت بر ابع جائز است و اگر خرد خورده خورد چنین است در حدیث
و از میوه با انگور و خرپزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه و سلم و اگر از
دست چیزی بفتند برداشته بخورد و اگر در طبق طعام یا شور یا مگس بفتند او را غوطه دهد
که در یک بازوی او شفاست و در دیگر رحمت است مقدم میکند بازوی را که در دست راست
رواه ابن ماجه مرفوعا و باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البتة چیزی بدهد اگر چه
یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که نخته است چنانکه در حدیث مسلم و غیر
ان وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر نطق یا سفره بخورد که این سنت است
و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آنز بر داشته پاک کرده بخورد که از فقر اضطرار
مامون شود و زرق و اسع گردد و باید که اتمام تمام کند که نغمه حلال باشد که در قبر آن و
در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد و قبول
نمیشود نماز او تا چهل روز و عامی را تسبیح نمیشود تا پس ببلع و هر گشتی که از حرام

بر بدن زیادہ شود و زخ باد سزاوارتر است و حلال محض آنست که فتوح بی طمع رسد از جانی
 کہ پیشین حرمت نباشد یا کسب بوجه شرع کند یا آنکہ بعد از منصفہ نخورد و باید کہ سبب خوردن سبب
 ذکرہ فی جمع الجوامع عن انس مرفوعاً و در حدیث آمدہ اکثر ہمیشہ جا اکثر ہم جو عیالوم القیامتہ
 الرشدی وغیرہ و باید کہ مشتی نخورد مطلقاً کہ منع است از ان و بعد از خوردن نگشتان بلید کہ
 سنت است رواہ البخاری و سلم و باید کہ و طبق آنقدر بگذار کہ کسی را بجا آید و گرنہ طبق را
 بلید و بعد از فراغ از طعام شکر گوید کہ در حدیث است کہ حق تعالی راضی میشود از ان بند
 کہ بعد از طعام بشرب حمد میکند رواہ مسلم پس باید کہ چنین گوید الحمد لله الذی اطعمنی ہذا الطعام
 و زرمنیہ من غیر حول منی ولا قوۃ کہ تمام گناہان ما تقدم بخشیدہ شود رواہ الترمذی ابو داؤد
 و ابن ماجہ تکلم مرفوعاً و پس از طعام خلال گت کہ سنت قولی و ہم فعلیست و خلال ازنی نکند کہ منع است
 از ان و باید کہ بعد از فراغ دست بشوید کہ این سنت قولی است و ہم فعلی و مسح بر مال سباح است
 و در مرتبہ آخرہ و در مرتبہ اولی منع است و بعد از طعام متصل بخسبید کہ در حدیث است از ابو
 طعام مذکور است و لا تا موعا علیہ فسقی قلوبکم رواہ فی عمل الیوم و اللیلة و بعد از آنکہ بارہ از
 طعام مضغ شود نیامولہ کہ سنت است و قیلولہ خواب نیم روز را گویند و قیلولہ موجب قوت است
 بر قیام شب و اعمال خیر کما ورد استعن علی قیام اللیل بالقیلولہ ذکرہ فی کنز العباد و غیرہ
 و اندر الموفق و الحسین بستعین و آب استادہ نخورد و بیکدم نخورد بلکه بسہ دم بیاشادہ
 کہ سنت است اول بسم اللہ گوید و آخر الحمد صد گوید بعدہ این عاجز اند الحمد للذی جعل الماء
 برحمۃ عذاباً فراتاً ولم یجعلہ بذنوبنا لیا اجا جا کہ عمل آن سہ و رست صلی اللہ علیہ وسلم تمام شد

ذکر آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

ذکر نماز فی الزوال و نمازی کہ بہت ادای دین از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منقول است
 بعد از زوال منقل بر خیزد و نماز فی الزوال بگردد کہ درین ساعت دروازہ ہای آسمان
 گشادہ میشود رواہ الترمذی و آن چهار رکعت است و قرارت در ان بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی
 و قل مواقد سہ بار است در حدیث است کہ حق تعالی اوراثواب صدیقان و شہیدان را
 و برای ادای دین چهار رکعت نماز درین وقت مروی است قرارت درین بعد از فاتحہ

و برای ادای دین

آیه الکرسی و قتل هود و بعد از سلام بخواند قل اللهم مالک المملکت ما بغیر حساب بعد و این دعا
 بخواند اللهم یا کاشف الغم یا مجیب دعوة المضطربین یا قاض الدنیا و الآخرة و ربیما ارتکت
 رحمة تعینتی لجماعتی تیرته من سواک و ارض بنی حق سبحانه و تعالی ویر از فرض غلامی که سه
 ذکر نماز ظهر و اعمالیکه در میان ظهر و عصر است چون در سجده بجهت ادای نماز
 ظهر و غیر آن بپاید ابتدا بجهت مسجد کند و در حدیث وارد است و سینه که یکی از شمار آید
 پس نشیند تا آنکه دو رکعت نماز نکرده در راه البخاری و سلم و اگر وقت دو گانه نباشد
 یا توفیق نیاید باید که کلمه تحجیب بخواند که بجای تحیت میشود و باید که در مسجد کلام فی حضور
 نکند که سنی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بردارند باید که خود هم بردارد و کذا
 فی البخاری و در مسجد مع و شکر ممنوع است و منع از خواندن شعر کند و منع کند از
 حلقه نشستن در روز جمعه قبل از نماز و در مسجد کسی را که سوال کند با و از بلند ^{اذان} ده
 دادن کرده فرموده اند و بعد از شنیدن اذان ظهر جواب و ادعیه آن چنانکه گویند
 سنت ظهر بخواند و بعد از آن نماز فرض جماعت بگیرد و بعد دو رکعت سنت
 مؤکده بگیرد و بعد او را دهی که بعد هر پنج نماز مروی است بخواند بعد چهار رکعت
 بگیرد و در حدیث مرفوع وارد است هر که محافظت نماید بر چهار رکعت قبل از ظهر
 و چهار رکعت بعد از حرام کند حق تعالی آتش دوزخ را بر او رواه احمد و الترمذی
 النسائی و ابن ماجه و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بهتر است و باید که وقت ما بین
 و عصر را اکثر بخواند در روز محمور دارد و بزرگان صد مرتبه در و بعد از ظهر فرموده اند
 و افضل آنست که این در و بخواند اللهم صل علی محمد و آله صلوة تکون لک ضاحقه
 اوامد در قواید سراجی که کتاب حدیث است می آرد هر که این دو دست و سه مرتبه بخواند
 هر روز حق تعالی دری در قیامه مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی الله علیه و سلم
 مشاهده نماید و مشون با این دولت تاقیامت باشد و فرمود علی الله علیه و سلم
 که اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بسیار فرستد بر من در و رواه الترمذی
 و بعضی از صیغهای در و مع فضایل آن بعد ازین مذکور خواهد شد در ذکر ادعیه بعد از سجده

و در فضایل درودها حدیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از بیخ و رقی فضایل درود نوشته هر که خواهد در آن مطالعه کند

ذکر در بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود تجرید و صلو کند و صلوة در سطر بر نهد بختار همین نماز عصر است باید که باین نماز اهتمام بسیار و تاخیر تا وقت مکروه نماید و آن از روشن آفتاب است در حدیث است که آن از منافقان رواه ابو داؤد و مسلم و نماز درین وقت مکروه است و اشکر اهت و وقت آن بعد از طل شلین سوای فی الزوال است و جماعت در نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است نیز اهتمام نماید و در حدیث است هر که این چهار رکعت بگزارد حرام کند حق تعالی بر او آتش دوزخ رواه البطرانیه و باین چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی را کرم الله وجهه و وصیت فرموده اند علی کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بحجت وصیت آن سرور صلی الله علیه و سلم تا دم که زنده باشم رواه البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قرارت دین چهار رکعت در آوسله اذ از لولت و در ثمانیه و العادیات و در شالکته الفارعه و در رابعه التکم الکاتر در حدیث مروی است و در فرض عصر قرارت و السمار ذات البروج و السمار

و الطارق و امثال آنها در حدیث آمده رواه ابو داؤد و الرمدی و غیرها و در وقت مذکور است که اوساط مفصل یعنی از و السمار ذات البروج تا لم یکن در عصر و عشا بخواند باین که ما بین عصر و مغرب را معمول دارد باوراد و اذکار بعد از او عیبیه که بعد هر فرض است و از جمله اعمال که درین وقت است است که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر است که چنین گوید اللهم اغفر لی تب علی انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید استغفر الله من جمیع کراه الله قولاً و فعلاً و عملاً و خاطراً و ناظراً یا گوید اللهم اعف عنی او الذی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و الاحیاء منهم و الاموات و باید که مبعوث

عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل باین

ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعمیل افطار مستحب است یعنی قبل از ادای مغرب و قبل از اشتباک نجوم بگردن یا نام غیم که تاخیر مستحب است و وقت افطار صوم

و تا نظر

دعای افطار باید که دو آن اینست بسم الله و الحمد لله اللهم لك صمت و علی رزقك افطرت
 و علیک توکلتم سبحانک و بحمدک تقبل منی انک انت السميع العليم و بگوید الحمد لله الذی اعانت
 فصمت و رزقنی فافطرت اللهم انی اسالک برحمتک الّتی وسعت کل شیء ان تغفر لى
 ذنوبی و افطار بیه عد در خراکت یا چیزی که اورا آتش نرسیده باشد و اگر خرا حاضر نباشد
 بچند غرّه آب افطار کند که چنین بود مثل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در فضایل روزه
 احادیث بسیار آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که یک روزه دارد برای خدا نیکی
 دور دارد روی او هفتاد ساله راه از دوزخ رواه البخاری و مسلم و احمد و الترمذی
 و النسائی و در حدیث آمده خواب روزه در عبادت است و عمل او مضاعف و دعای
 مستجاب است و گناه او مغفور است رواه البیهقی فی الشعب و در حدیث است
 روزه سپهر است مادام که باره نگردد است آنرا بدروغ یا غیبت رواه الطبرانی فی الاوسط
 و در حدیث آمده سوگند بخدائی که روح محمد در قبضه قدرت اوست هر آینه بوی دهن روزه
 خوشبو تر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواه مسلم و احمد و النسائی و در حدیث است
 هر که روزه دارد افطار کند او را اجر مثل اجر روزه دار است و نقصان نمی شود از
 اجر صائم هیچ چیز رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و چون قصد روزه نفل کند باید
 که روز دوشنبه و پنجشنبه و جمعه نگاه دارد که عمل کن سر و بر بود صلی الله علیه و سلم رواه احمد
 و ابن ماجه و در حدیث صحیح مرفوعاً وارد است احب الصیام الی الله صوم اخی داؤد و روزه
 بیض البینه نگاه دارد و ذکر آن در ماه رجب خواهد آمد و در فضیلت صوم ماه رمضان که فرض است
 احادیث بسیار آمده در اصل کتاب نظر کند

ذکر نماز مغرب و ادعیه آن چون اذان شام شنود این دعا بخواند اللهم هذا اذکار
 لیک و اذکار نماز و اصوات دعائک و حضور صلواتک و شهود ملائکک فاغفر لى
 ذنوبی و تجاوز عنی سیأتی که در حدیث ابی داؤد و بیهقی وارد است و در حصن حصین اذکار
 نووی نیز مذکور است و در میان اذان مغرب و کبیر از مقدار سه آیت توقف کند که مکره است
 چنانکه در فقه مذکور است پس باید که فرض مغرب بجماعت بگزارد و قنوت در آن قصار

مفصل است و در سنت مغرب قبل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند چنین آمده در حدیث
 و باید که در میان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نگذرد مگر و ه است بعد از آن او را می که بعد
 هر فرض آمده است بخواند و در بار کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله و صده لا شریک له
 له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير که فضیلت آن بسیار است رواه الترمذی تعجاز
 سنت مغرب شش رکعت بخواند و آن در کتب فقه مستحب گفته اند و آنرا صلوة الا و امن گویند
 و در حدیث ترمذی و ابن ماجه مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید که اول رکعت
 صلوة حفظ الایمان بخواند و قرارت در آن بعد فاتحه قل هو الله احد نهفت مرتبه و چون
 یکبار هر که این نماز بخواند در امن باشد از نزع ایمان بعد از آن دو رکعت دیگر بخواند
 بخواند در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار چهل ساله نمازهای فوت شد در
 کفارت شود چنین آمده در حدیث فضایل عمال بعد دو گانه دیگر بگیرد و بخواند در
 و السمار ذات البروج در اول و و السمار و الطارق و شانی که فضیلت آن در بعضی اوز
 مذکور است و در تیوقت صد بار کلمه طیب گوید که در حدیث است که هر که صد بار هر روز
 کلمه طیب بگوید روز قیامت روی او چون ماه شب چهاردهم منور شود رواه الطبرانی
 اما بزرگان بعد مغرب معمول ساخته اند و باید که در اجای ما بین العشاءین اهتمام تمام کنند
 که بزرگان این وقت را نماز یا تبادلات یا ذکر چهار یا ذکر خفی معمول داشته اند
 ذکر نماز عشا و او را دعوت آن چون وقت عشا بر آید تجدید وضو کند
 و قبل از ادای فرض چهار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقه وارد است
 اما در کتب حدیث نیست بعد فرض عشا بجماعت بگیرد مروی است از رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم هر که نماز عشا بجماعت بگیرد گوید نصف شب بنماز اجابا نمود رواه
 و قرارت در نماز عشا و کسب و ضحا و الیل و بیج اسم دو استین و امثال آن آمده است
 بعد از فرض عشا از کاری که بعد هر فرض آمده متصل بسلام خوانده دو رکعت سنت
 موکده بگیرد و او دعوت معمولی که دارد بخواند بعد چهار رکعت سنت مستحب بگیرد که در
 فضایل اعمال آورده که ثواب عملی که در شب قدر کرده باشد باید و اگر درین چهار رکعت

قرارت نماید در آیه الکرسی سلب بار و در شافی قل هو الله یک بار و در ثلث قل اعوذ برب الفلق
سه بار و در پنج قل اعوذ برب الناس سه بار ثواب بسیار باد چنین است و بعضی از کتب
و در طبرانی آورده که ثواب برابر شب قدر یا بعد از فراغ از نوافل عشا کلمه تحب یعنی سبحان الله
والحمد لله والاکه الا الله و الله اکبر صد بار بخواند که عمل بزرگان است و بایک در نماز نفل یا
در سنت عشا یا نشسته هما بخاید در خانه آمده از اول قرآن تا آخر آیاتی که فضیلت آن در
احادیث صحیح و حسن آمده است نیز بخواند اگر تمهت تواند بهتر و گرنه هر مقدار که بخواند نسبت
است و آن انبیت الم ذلک الكتاب لا ریب فیہ تا اولک هم المفلحون و اکلم الک واحد
تا یعقوبن آیه الکرسی تا خالدون تمدانی السموات و ما فی الارض تا آخر سوره شمس اقدانه
لا اله الا هو تا ان الدین عند الله الاسلام قل اللهم مالک الممات تا بغیر حساب بجا و خامه
آل عمران ان فی خلق السموات و الارض تا لعلم کل شیء تا ان الله لا یغفر
اشما عظیمیا و از سوره مایده تا قلت لهم تا علی کل شیء قدیر و از آخر سوره کهف ان الذین
امنوا و عملوا الصالحات تا آخر و آیه اول از قد افلح المؤمنون و بایک که هر شب بر قرارت
سوره یس مداوست نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت میکنند
که گفت آن سرور صلی الله علیه و سلم وصیت علی امی قراره یس کل لیلۃ یسمن و اوم علی قرارتها
شمات شهب دارواه الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سوره یسین در شب بسیار است
و اگر توفیق یابد سوره یسین بخواند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که این عروس قرآن است زه
النجاری و از اول حدیث با بذات الصدور بخواند و آخر سوره حشر از هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
و الشهاده بخواند و اذا وقعت الوقع نیز هر شب بخواند که در حدیث وارد است هر که سوره و قحه
هر شب بخواند او را فادترسد رواه ابن عساکر و سوره تبارک هر شب بخواند که احادیث متعدد
در فضایل آن وارد شده و سوره قیامت نیز بخواند که در فضیلت آن حدیث وارد شده
و سوره سبح اسم بخواند و سوره و الضحی نیز بخواند و سوره انا انزلناه بخواند و در جمیع اینها
حدیث وارد شده و سوره اذ از لرزت الارض و اکلم الکاکثر و قل یا ایها الکافرون و اذ اجار
و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که در فضیلت جمیع اینها حدیث وارد شده

ذکر نماز و نتر و باید که در ترتیب از نماز تجدید کند و این کسی راست که وثوق تمام دارد بر بیدار بودن در آخر شب و گریه اول شب بخواند و غسل صحابه نیز مختلف آمده بعضی اول شب بخوانند و بعضی آخر شب بخوانند و قرآنت در آن دو رکعت اول سج اسم و در دوم قلبا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده چنین است در روایت ابوداؤد و الترمذی و در بعضی روایات در آخر قل هو الله احد فقط است

رواه النسائی و ابوداؤد و این را در بحر الرائق اصح گفتند و بعد از ادای و ترسسته بار سبحان الملك القدوس بگوید و باید که مرتبه اخیر بصوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم گذاروی النسائی و ابوداؤد و الدارقطنی و زاد و رب الملائکة و الروح و بعد از سلام باید قشند این عا بنخوان اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافانک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی شمار

علیک انت کما اتخیت علی نفسک رواه ابوداؤد و الترمذی و الدوولی التوفیق و چون از مسجد در خانه آید بگوید اللهم انی اسالک خیر المعالج و خیر المخرج بسم الله و لجننا و بسم الله خیر جننا علی الله ربنا لو کلنا رواء ابوداؤد مرفوعا یا این آیه بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلهین و سلام با اهل کند که سنت است رواه ابوداؤد و غیره و اگر کسی در خانه نباشد بگوید سلام

علینا و علی عباد الله الصالحین چنین آمده در حدیث

ذکر ادعیه وقت خواب و غیر آن چون بخل خواب آید باید که بستر به پرچه چامه که پوشیده است پاک کرده بشینند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر این وارد است و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سوره قرآن نیز بخواند و سوره فاتحه و سوره تبارک و آیه الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره کهف البته بخواند و دست جمع نموده هر سه قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساند شروع از سر و روی کند رواه البخاری و مسلم و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بخواند و سه مرتبه گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و التوب الیه جمیع گناهان او بخشیده شود رواه الترمذی و رفوعا و در وقت خواب نهادن بگوید یا سکن ربی و معنی چنینی و یک ارفع ان اسکت نفسی فارجمادان ارسلها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

باید

و بر شق امین خواب کند و بگوید اللهم انی عذابک یوم تبعث عبادک سه مرتبہ رواہ ابو داؤد
و در حدیث است ہر کہ بر وضو خواب کند و این دعا بخواند اللهم سلمت نفسی الیک
و تو بہت و جہی الیکت و فوضت امری الیک و ابجات ظہری الیک رغبتہ و ربیتہ
الیک لا یخار و لا یجأ شک الا الیک اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت و نبیک
الذی ارسلت اگر در آن شب بیدار بر ایمان بیدار و باید کہ آخرین دعا این باشد رواہ
الصحاح استہ و باید کہ وقت خواب نیت کند کہ بجهت تجد خواہم بر خاست کہ در
حدیث است کہ ہر کہ این نیت داشتہ باشد ثواب تہجد باید اگر چہ بر نخیزد و خواب او را قصد
حق تعالی باشد رواہ النسائی و ابن ماجہ با ناد جید و باید کہ وقت خواب در ہر چشم
سه میل سہ کشد کہ ایچنین بود انفس و روح انبیاء صلوا علیہم
ذکر بیدار شدن از خواب و نماز تہجد و ادعیۃ آن بدانکہ وقت تہجد بعد نیم شب
است تا طلوع صبح صادق و علیہ الجہود قبل از نوم باشد یا بعد آن و فی قوت القلوب لا یكون
التہجد الا بعد النوم فما کان من الصلوۃ قبل النوم لا یكون تہجد او بدانکہ طالب حق را تہجد
از مهم ترین امور است و فی منہاج العابدین عن بعضہم وضع اللہ تعالیٰ خمستہ اشیا بر ذمتہ
مواضع الغفرۃ الطاعة و الذل فی المعصیۃ و البستۃ فی قیام اللیل و الحکمۃ فی تطہن الخالی
و اتخنی فی القناعة و فی البحر الرائق و من المنذوبات صلوۃ اللیل حث السنۃ الشریفۃ
علیہا کثیرا و افادت ان لفا علیہا اجر اکبیر و فیہ ایضاً روی ابن خزیمہ مرفوعاً علیکم
بقیام اللیل فانه اب الصالحین قبلکم و قرۃ الی ربکم و کفرۃ لالیات و منہاۃ عن الائم
و اقل تہجد دو رکعت است و اکثر آن دو از دو رکعت پس چون از خواب برخیزد وضو کند
و در مسواک اهتمام تمام کند و خاتمہ آل عمران بخواند کہ در حدیث متفق علیہ آمدہ بعدہ
این دعا بخواند اللهم لک الحمد انت قیم السموات و الارض و من فیہن و لک الحمد انت
نور السموات و الارض و من فیہن و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و عدلک
و تقارک حق و قولک حق و الجنۃ حق و النار حق و البنیون حق و محمد حق و اساقۃ حق اللهم لک
اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک آمنت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر

ما قدمت وما آخرت وما أسررت وما أعلنت وما أنت اعلم به مني أنت المقدم وت الموتر
 لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا باللہ رواہ البخاری وده بار استغفار کند وده بار لا اله الا انت
 گوید وده بار اللهم اني اعوذ بك من ضيق الدنيا و ضيق يوم القيامة گوید بعد از آن نماز
 شروع کند اول دو رکعت سبک بگزارد و رواہ مسلم و مشائخ راضی اللہ عنہم در قنات آن
 اختلاف است بعضی در اول آیت الکرسی و در ثانی آمن الرسول گفته اند و بعضی قل سوا الله
 بطریق متعارف گفته اند معنی از ده و از ده شروع کند و بر یک تمام کند و بعضی آیات ادعیه
 قرآنی گفته اند و قنات بین السمر و الجهر کند و چون از نماز تجد فارغ شود باید که صد بار دست
 برداشته بار آیت گوید که هر که این چنین عمل کند از خلق بے نیاز گردد و هر که در وقت تہجد دست
 بردارد و بر سر انگشتی یکبار یا با سطر گوید و بر روی خود مالد آن کس هرگز در عمر خویش بسوا
 محتاج نگردد پس اگر شب بسیار باشد خواب کند و اگر توفیق یابد استغفار کند و در وقت سحر
 که در قرآن واقع است و استغفرین بالاسحار و هر که بهفت مرتبہ استغفار گوید از استغفرین
 بالاسحار نوشته شود رواہ الحافظ ابو الشیخ

ذکر و بر بیان اقوال مشائخ و فضیلت شب بیداری و پاره از اعمال ایشان
 عثمان بن عفان را تمام شب زنده میداشت و ختم میکرد در آن قرآن و مروی است از چهل
 تابعین که تمام شب زنده میباشند در قوت القلوب نام بنام ذکر ایشان کرده و در عوارف
 نیز آورده و دوران امام ابو حنیفہ را نیز شمرده و بعضی از بزرگان گفتند که نیست در دنیا
 از نعیم بہشت گزر که می یابند اہل شب در دل خود از لذت مشاہدات و باید که این ادعیه جامعہ را
 ترک نہد اللهم انما سالک من خیر سالک منہ محمد بنیک صلی اللہ علیہ وسلم و تعوذ بک
 من شدة الاستعاذ بک محمد منہ بنیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم انت استعان علیک البلاغ
 ولا حول ولا قوة الا باللہ رواہ الترمذی و البطرانی و باید که گوید و از ده بار اللهم صلح امہ
 اللهم صلح عن امہ محمد اللهم ارحم امہ محمد بہر کہ برین دعا مداومت نماید او را از ابدال نویسند
 و ہر روز سہ بار گوید سبحان اللہ و حمدہ عدہ تسلسلہ و رضائے و زتہ عرشہ و مداد کلماتہ
 رواہ مسلم و گوید این دعا اللهم انی ضعیف فقونی رضاک ضعیفی و خذ الی الخیر بنا صیتی و اجعل لای

تسلسلہ

شتمتی رضائی اللہم انی ضعیف فقوتی و ذلیل فاعزنی و فقیر فاعننی رواہ ابن عساکر و از او
 جامد است کہ تعلیم کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غایتہ تصدیقہ را رضی اللہ تعالیٰ عنہا اللہم
 انی اسالک من الخیر کما عاجلہ و آجلہ ما علمت منہ و ما لم اعلم اللہم انی اسالک الجنۃ و ما قرب الیہا
 من قول و عمل اللہم اسالک مما سالک منہ رسولک و اعوذ بک مما استغاث بک منہ
 رسولک اللہم ما قضیت لی فاجعل عاقبتہ رشد رواہ ابن عساکر و الحاکم فی المستدرک و اگر
 این ادعیه را در روز و نهار بخواند نیز مضائقہ ندارد و این دعا را جبرئیل علیہ السلام از کنجانی
 کہ تخت عرش است برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہدیہ آورده و گفته کہ فرستادہ است حق تعالی
 آنرا بر پیغمبر نبی قبل از تو یا من اطہر الجمیل و سنن الترمذی یا من لا یؤخذ بالجبرۃ و لا یتک
 استر با عظم العفو یا حسن التہا و زا یا واسع المغفرة یا باسط الیمنین بالرحمة یا صاحب کل شیء
 و یا مستقی کل شکوی یا کریم الصنع یا عظیم المن یا مبتدیا یا نعم قبل استحقاقا یا بار بار یا سیدنا
 و یا مولانا و یا غایہ رغبتنا یا اللہ اسالک ان لا تشوی خلقی بالنار رواہ الحاکم فی المستدرک
 و صاحب فتوح الاوراد وصیت نموده بودند کہ این دعا را بعد از موت بر کفن ایشان بنویسند
 و در کتب بزرگان مسطور است کہ بیخ شبی دشوار تر بر مرده مثل شب اول نیست پس باید کہ
 در آن شب صدقات دہت و اگر قدرت نباشد دو رکعت نماز بگزارد و ثواب آن بروح او
 بخشید قرابت در ہر رکعت آیت الکرسی یکبار و الیک المتکثر بار و قل ہو اللہ احد و بار بخواند
 حق سبحانہ و تعالیٰ بفرستد در گور آن میت ہزار فرشتہ با ہر فرشتہ نوری و ہدیہ بدہد
 مر آن مرده را ثواب ہزار شہید

ذکر در بیان بعضی از اسمای عظام لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 ہر مسلمانی کہ چہل مرتبہ در مرض گوید اگر بہرہ و اجر شہید باید و اگر صحت یابد جمیع گناہان او
 بخشیدہ شود کمانی الحصین الحصین الحمد للہ الذی تو اضع کل شیء لعظمتہ و الحمد للہ الذی ذل
 کل شیء لعزتہ و الحمد للہ الذی خضع کل شیء لملکاتہ و الحمد للہ الذی اسلم کل شیء لقدرتہ این دعا را
 با خلاص تسلیم بخواند کہ فضل عظیم دارد اللہم صل علی محمد حتی لا یبقی من صلوتک شیء و
 بارک علی محمد حتی لا یبقی من برکتک شیء و سلم علی محمد حتی لا یبقی من صلاک شیء ہر کہ این دعا را

بگوید گزید بریل صراط و دوی اور روشن تر از ماه چهاردهم باشد کذاتی جمع الجوامع اللهم صل
 علی محمد بعد من صلی علیہ وصل علی محمد بعد من لم یصل علیہ وصل علی محمد کما امرتنا
 بالصلوة علیہ وصل علی محمد کما یسئلی الصلوة علیہ وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المنقر
 و علی عبادک الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین بزرگی امام شافعی را بخواب دید پرسید که حق تعالی
 با شما چه کرد امام فرمود که نجات این پنج درود مرا بیا مرزید و گرنه لائق آمرزش نبودم هر که این دو
 را در شب در روز بار خواند بیشک امرزیده شود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی

ابراهیم و علی آل ابراهیم و ارحم محمد و آل محمد کما رحمت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد
 کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید بره ابن عساکر اللهم اجعل صلوتک و برکاتک علی

سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین عبدک و رسولک امام الخیر و قائد الخیر و امام الرحمة
 اللهم البعثه المقام المحمود الذی یغیبه الاولون و الآخرون رواه الدلمی و ابن ماجه این حدیث
 را موقوف بر ابن مسعود نموده بعد از حمد الهی و صلوة بر رسالت پناهی هر دعائی که کند انشاء
 سبحان جل شانہ مستجاب گردد

ذکر اعمال شب جمعه و روز جمعه باید دانست که شب جمعه افضل شبهای هفته است
 و این مذهب آمده گفته است یعنی امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی رضی الله تعالی عنهم و روز
 جمعه افضل همه روزهاست تا آنکه از روز عید نیز در شب جمعه بار درهای آسمان گشوده میشود
 و در شبهای دیگر در ثلث اخیر و هر که در شب جمعه یا روز جمعه ببرد او را عذاب نشود رواه الامام
 احمد حی باید که در نماز مغرب این شب قیلا و قل هو الله خوانده شود و در نماز عشا سوره جمعه
 و منافقون که عمل آن سه و درست صلی الله علیه و سلم رواه البیهقی و غیره و درین شب سوره
 یس البینه بخواند که تخصیص آن در حدیث مرفوع واقع است و اگر توفیق یابد سوره کهف نیز
 خواند که در حدیث وارد است هر که در شب سوره کهف بخواند از محل خواندن تا کعبه روشن شود
 و از انس فر روایت است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که هفت مرتبه این کلمات در
 شب جمعه یا روز جمعه بخواند داخل بهشت شود اللهم انت ربی لا اله الا انت عظمتی و انا عبدک
 و ابن امتک و فی قیامتک و ناصیتی بیدک مسیت علی عبدک و عبدک ما استطعت و اعوذ بک

تک

صنعت ابورکب نعمتک علی و ابو یزید بنی فاعقر لی ذنوبی انه لا یعقر الذنوب الا انت رواه
 البیهقی و آرا بن عباس فراموشی است هر که شب جمعه ده بار بگوید یا ایمن افضل علی البریه
 و یا ایسط الیدین بالعطیته و یا صاحب الموائب اسنیة صل علی سیدنا محمد خیر الوری سحیة
 و اعقر لنا یا ذی العلی فی هذه العشیة نوشته شود و او را صد هزار تنگی و دور کرده شود و از وصیتم
 بری و بگت کرده شود صد هزار درجه و روز قیامت همراه خلیل علی بنینا و علیه السلام باشد
 و در جمعه خاص او ذکرة الحافظ فی عمل الیوم و اللیلة و شب جمعه از وقت عصر درود بسیار گوید
 که در حدیث است بسیار بگویند در و بر سر و شب جمعه که من شنب و شافع او می شوم روز
 قیامت و ایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر فرشتگان نازل میشوند و پنجاه
 فقره و کلماتی طلا می نویسند در و در آن وقت تا شام روز جمعه رواه ابن بشکول من فوعا عن ابی هریرة
 ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که در آن است
 روز جمعه افضل ایمن است بالاتفاق تا آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
 و ابن ماجه و الطبرانی و روایت ثقات مشهورون و قال المنذری و این روز مثل شب قدر
 خاصه پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
 آزاد میشوند و فی روایة کلهم قد استوجبوا النار رواه ابو علی ذکرة فی عمل الیوم و اللیلة
 و هم درین روز آدم علیه السلام ظهور آمد و همدین روز داخل بهشت شد و در همین روز نوبه
 او مقبول شد و همدین روز قیامت بگری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب میکند ثواب
 بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و در همین روز ارواح بر قبور
 اطلاع می یابند و زیارت کنند و را می شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که رویت
 حق سبحانه تعالی در همین روز خواهد شد و ساعت استجابت در و مثل شب قدر است در
 ماه رمضان خواهد آن از جهت اشتها و اختصار ترک نموده و یکی از نامهای این روز
 یوم المزیه است از جهت از دیاد نعمت التي در آن اما ساعت استجابت که درین روز مقدر
 یافته و از احادیث صحیح مشهوره ثابت شده بهم است و در تعیین آن سبب ساعات معینه
 چهل قول است هر قول مستند حدیثی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نموده در ارجح ترین اقوال از روی حدیث دو قول است یکی از نشستن در میان دو خطبه تا انقضای صلوة دوم بعد از عصر تا غروب آفتاب پس باید که در نگاهداشت این دو وقت نیک اهتمام نماید و امام غزالی حمته الله میگوید که بعضی از بزرگان فرموده اند که منتقل میشود آن ساعت و تمام روز جمعه مثل انتقال شب قدر در ماه رمضان یا شب تیرگی است نهی ذکر نماز جمعه و آداب آن و از اہم امور که درین روز واقع است نماز جمعه است تا آنکه در حدیث صحیح وارد است هر که ترک کند شتہ جمعه بی عذر مہر کند حق سبحانہ و تعالیٰ بر دل او یعنی در دل او نور اسلام در نیاید رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی و الترمذی و ابن ماجہ و ابن خنیمہ فی صحیحہما و الحاکم صحیحاً علی شرط مسلم و در بعضی روایات متوالیات یعنی پی در پی واقع شدہ و قال فقہ نیند الاسلام و راہ طہرہ رواہ ابو علی موقوفاً علی ابن عباس با سند صحیح و در بعضی روایات واقع شدہ من ترک الجمعة من غیر ضرورتہ کتب منافقانی کتاب لایحی و لا یموت رواہ البیہقی پس بنا بر این عمید شدید مومن را باید کہ نماز جمعه را بی عذر ہرگز ہرگز ترک نکند و کفارت آن در حدیث یک دینار فرمودہ اند اگر نتواند نصف دینار بدہد رواہ الطبرانی مرفوعاً و نماز جمعه را آدابهاست یکی غسل است و این غسل سنت ماکرہ است در حدیث آید کسی کہ غسل نماید و دیگریرا بد غسل نماید و ہرچہ شستہ پوشد و دیگران تاکید فرماید و پیادہ برو و نزدیک خطیب نشیند و بشنود خطبہ بتوجہ تمام و لغو نگوید ہر گام کہ در راہ می نهد عمل یک سالہ عبادت یابد باید کہ در آن صائم النہار و قائم اللیل باشد رواہ الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ و ابن حبان فی صحیحہ و زاد الطبرانی فی الکبیر و ذلک علی السیرہ شیخ ابن حجر فرمودہ کہ در احادیث مثل ابن فضل کم واقع شدہ دوم زمینت باید کرد کہ در حدیث وارد است ہر کہ درین دو زمینت کند از بدن او علت بزیاد و شفا در آید و امن شود از حرام و محفوظ ماند تا جمعه دیگر از لطیبات رواہ الحافظ فی عمل الیوم و اللیلۃ سوم آنکہ ہرچہ خوب کہ داشتہ باشد بشوید و اگر سفید باشد بہتر رواہ ابن ماجہ فی سننہ و بکلام در آن روز کفایت نکند کہ دعائی سنگان باہل عمادہ است رواہ الطبرانی چہارم آنکہ خوشبوتی بہ بدن و ہرچہ بہالد و مسواک کند البتہ و در سجدہ خوشبوتی بسوزد پنجم آنکہ پیادہ رود ششم آنکہ از ہمہ پیشتر رود امام غزالی سفارش

که در قرن اول از سحر مردم بمجامع حاضر میشدند و بعد از صبح کوه چاه پر میشد چنانکه در عید است و اول بدعت که حادث شد ترک این سنت بود هفتم آنکه در راه صدقه بدهد هر چه تواند که در حدیث است که آن افضل صدقات است و بعضی از صحابه و تابعین ایتام میداشتند که بر چیزان یا پارگیه نام نیز بر میداشتند هفتم آنکه دروازه مسجد که رسیداروی در گرفت بگوید اللهم اجعلنی اوجه من توجبه الیک و اقرب من یقرب الیک و افضل من سالک و رغیب الیک که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی امام نووی گوید که لفظ من زیاده کنند یعنی من اوجه گوید که این مستحب است نهم آنکه برگردن کس نگذرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند کسی که چنین کند روز جمعه پل جهنم کرده شود یعنی گذرگاه مردم شود بیسوی دوزخ رواه ابن ماجه و هم آنکه قریب امام نشیند و سخن نگوید که او را دو برابر اجر دیگران باشد رواه ابو داؤد یا زدهم تا بر آمدن خطیب نماز مشغول باشد این عمره نماز در اقبل از جمع میکرد و میگفت که عمل پیغمبر است صلی الله علیه و سلم رواه ابو داؤد باسناد صحیح و ابن جبران و صحیح و در دست امام احمد باسناد ضعیف واقع شده که اقبل از جمعه چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت پنجاه بار اقبل بگوید یا ایاها یا ایاها یا ایاها خود در بهشت نه میزد و این نماز اکثر شایخ میکنند و اما غزالی در احیای علوم تاکید نموده است و اگر صلوته تسبیح بخواند قبل از جمعه مستحب است فی عمل الیوم و اللیله یعنی وقتی که در وقت وسعت بیدگی از دنیا با هر دو عمل آرد و در خزانه جلالی مخدوم جهانیان از مضمرات نقل میفرماید جاری فی الآثار من صلی یوم الجمعة اربع رکعات یقر فی کل رکعة فاتحة الكتاب مرة و اقل بواحد اصدی عشرة مرة ثم یقول بعد التسلیم ایهة مرة لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حفظ الله تعالی الایمان عند الشروع و ایضاً فی الخزانة الجلالیة عن شیخ جلال الدین البتیریزی هر که بمقتاد درست در میان سنت و فریضه جمعه صد بار یا بصیر بگوید محفوظ بنظر غایت حق تعالی شود و در آنکه در وقت خطبه سخن نگوید که حرام است و هر که در این وقت سخن گوید جمعه او باطل میشود و اگر شخصی سخن میگوید در حالت خطبه و دیگری گفت که خاموش شو جمعه منع کنند نیز باطل شده چنانکه در حدیث صحیح است رواه ابو داؤد و الترمذی و انسائی اما باشارت منع آمده است چنانکه منقول است از بعضی از صحابه رضی الله تعالی عنهم رواه الطبرانی فی الکبیر و کرده است شریف

خطبه را آنچه مکرر است در نماز مصلی را مثل خوردن و آشامیدن و عیبت دست پراختن و
 و هر طرف دیدن چنانکه در کتب فقہ مذکور است و در بحر الرائق اجماع برین ذکر نموده است
 و الله ولی التوفیق و بعد از فراغ از نماز جمعه سوره فاتحه و اخلاص و معوذتین بهفت
 بهفت مرتبه بخواند که سبب مغفرت ذنوب با تقدم و تا آخر است رواه المنذری و ذکره
 ابن حجر عسقلانی جمعه للامور المکفرة للذنوب المتقدمة و المتأخرة و در حدیث مرفوع
 است که قبل از گردانیدن پا از سهیت قشند بخواند که زانی قوت القلوب و کنت العباد و
 در حدیث مرفوع دیگر آمده که عامل عمل مذکور از جمیع بلیات محفوظ میماند تا جمعه که
 رواه ابن استی و در روایتی مرفوع آمده من قرأها قبل ان یتنی رحلیه او یکلم حفظه
 دینه و دنیاه و اهلہ و ولده رواه ابن وهب و در حدیث جمع الجوامع وارد است که پیغمبر
 فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بعد از ادای جمعه قبل از برخواستن از آن موضع سبحان الله
 و جمعه سبحان العظیم و بحمد و استغفر الله صد بار بگوید یک لک گناه او بخشیده شود
 و میت و چهار هزار از والدین او رواه ابن استی و الدارمی و باید که روز جمعه چهار روزه
 تدارد که نزد اکثر علما مکرر است و در احادیث مکرر منع از آن آمده مگر آنکه روزه دیگر
 منقل دارد قبل او یا بعد او که رواه البخاری و غیره و نیز باید که تخصیص جمعه و شب جمعه
 لعبادت نکند باین معنی که دیگر اوقات اصلاً نکند اما اگر زیاده اوقات دیگر بشنود مستحب است
 و ایضاً از منجبات است که بعد از ادای صاوة جمعه اللهم یا معنی یا سبیدی
 یا معبیدی یا حسیم یا دود اغنی بچلا لک عن جرائک و بطاعتک عن معصیتک و بفضاک
 عن سواک بنقاد بار بخواند که از انس بن مالک روایت است که پیغمبر فرمود صلی الله
 علیه و سلم هر که بگوید روز جمعه بعد از نماز بنقاد یا ردعای مذکور بگذرد بر او دو جمعه حق بقر
 او را غنی سازد که ذانی الیوم و اللیله آام غزالی و غیره این را نص فرموده اند و در جز
 جلالی حضرت مخدوم جهانیان مذکور است هر که دو رکعت سنت بعد از نماز جمعه در هر
 رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد صلوات و معوذتین یکبار بخواند تا جمعه دیگر در امان
 باشد و بعد از ادای جمعه مشایخ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مصافحه مستحب میدانند

سبحان

چنانکه مخدوم شیخ رکن الدین فرزند مخدوم شیخ بهاء الدین بود میفرمودند که یاران مصافحه
 نه از آن میکنند که مردم دست من بوسند بلکه از آن میکنند که شاید درین مجمع دوستی از دوستان
 حق ایستای آمده باشد که دست مبارک او بدست من رسد که سبب مغفرت من شود و بعضی از بزرگان
 دین این قسم بیعت را از قسم مباح فرموده اند و چونکه اصل مصافحه سنت است از فقہین
 بعضی اوقات از سنت بر نمی آید که فی خزائن الروایت و احادیث صحیحہ در باب مصافحه
 بسیار آمده است و در روایت ابو داؤد و الترمذی آمده که دو مسلمان مصافحه نکنند الا غفر لهما

قبل ان تیفرقا و بعضی از احادیث آمده ما من عبدین متحابین فی الله یقبل احدهما
 صاحبته فیصافحه فیصلیان علی البقی صلی الله علیکم الالم تیفرقا حتی یغفر الله ذنوبهما ما تقدم منها
 و اما خبر رواه ابن اسنی و هر که بعد از جمعه چیزی فروشد یا چیزی بخرد هفتاد برکت در شود
 رواه ابن ماسم عن بعض السلف و علیه بعض الحافظ و در روز جمعه سوره که ف البته بخواند که
 خواننده آن تا هفته آینده در امان باشد و از ابن عمر مروی است موقوفه مرفوعه که فرمود
 صلی الله علیه وسلم هر که بر روز جمعه سوره که ف بخواند از قدم تا آسمان نور شود و روز قیامت
 و کفاره گناه ما بین جمعین شود و رواه ابن مردویه و اگر توفیق یابد سوره آل عمران نیز
 بخواند و بایده که در روز جمعه درود بسیار خواند و در حدیث مرفوع آمده اگر کسی صد بار روز
 جمعه درود فرستد صد حاجت او روا گردد و هفتاد از آخرت و سه از دنیا و در حدیث علی کرم
 وجهه آمده است هر که صد بار روز جمعه درود گوید بیاید روز قیامت و روی او تابان شد هر که
 به بیند در حیرت بماند که چه غسل در دنیا میکرد ذکره اشخ مجید الدین الفیروز آبادی و ایضا
 علی کرم الله وجهه روایت میکند هر که گوید هر روز سه بار در روز جمعه صد بار صلوات الله و
 ملائکته و انبیاءه و رساله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و علیه و علیهم اسلام و رحمة الله و بکراته
 گوید درود جمیع خلایق گفت و محشور سازند او را در زمره خاص پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 و میگردان آن سرور صلی الله علیه وسلم دست او و نگذارند او داخل کنند در بهشت
 رواه الحافظ ابو موسی المدنی این هر دو حدیث موقوف است لیکن در حکم مرفوع است
 و این مسعودی را وصیت فرمودند که روز جمعه هزار بار اللهم صل علی محمد و آل محمد

میگفته باش و خلا داد این مسلم که از تابعین بزرگ است این عمل در نیت وقت نزع رفته
از غیب در رسید که در باین او یافستند این بر ابرت خلا دست از و زرخ ذکره الحافظ مصلا
عن ابی عبد الرحمن المقری صاحب فتوح الاورد میفرماید که از آن زمان که حدیث مذکور
و واقع مسطور بفقیر رسید هزار بار بعد از نماز صبح همراه یا ان مو طبت و از بعد از او
آن ورد میخواند و ایضا از مستحبات است که درین روز لاجول و لا اوقه الا با شد بسیار
گوید که امر پیمبر است صلی الله علیه و سلم و در فتاوی صدوقیه و خزانه جلالی مذکور است
هر که بعد از عصر تا غروب با الیدیا چنین یا رسم گوید هر چه مطلب باشد مستجاب گردد و این از
خضر علیه السلام مروی است باید که وقت عصر جمعه را البته از دست ندهد که سبب ثبوت
نفع عظیم میشود و ما توفیق الله العالی علیه تو کلمت الیه انیب

ذکر زیارت قبور در روز جمعه و غیر آن از ایام شریفه و یکی از مستحبات
این روز زیارت قبور است باید که بعد از اودی نماز جمعه زیارت قبور نماید بعضی قبل از
زوال منع میفرمایند لیکن از فتح الهدی شرح در ایام مروی است که جائز است عمل در همین معین
نیز برین واقع و عبارت فتح القدر نیست و سبب ان بخرج کل یوم الی البقیع بقیع القبر

قیروز القبور بها خصوصاً یوم الجمعة و بکار کلاماً یفونه سلوة الطمیح الامام فی مسجد فقه
کان علیه السلام بزوره و در حدیث است هر که درین روز زیارت میکند موتی را علم حاصل
میشود و باید که قبر او را زیارت کند مخصوصه که در حدیث مرفوعه وارد شده من زار
قبر ابوی او حدهای کل جمعه غفره و لب برانه و باید که سوره سیم بر قبور بخواند که این
عمل سبب مغفرت جمیع مقبره میشود ذکره اشخ العالیف احمد الرفاعی قاس سره در بزرگان
دین فرموده اند که فاضل ترین روزها برای زیارت قبور سه روز است دو شبانه و یکشنبه
و جمعه بعد از نماز و در ایام متبرکه مثل عشره دججه و عیدین و عاشورا نیز مستحب است
و بجهت میت دو رکعت بخواند و در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بگوید
ثواب این نماز روح فلان یا الکی برسان حق سبحانه تعالی آن ثواب را نور گرداند و بوسیله
و مرگز ازنده را نیز ثواب بسیار عنایت فرماید و چون بگورستان رسید نعلین بکشد و رو

لسوی میت کرده بگوید اسلام علیکم من ربکم یا بل القبور من المؤمنین و المؤمنات المسلمین حسب اهل المقبرین
 و المتأخرین اسأل الله لنا و لکم العافیة پس بنشیند و بگوید بسم الله و علی فاته رسول الله در جبرائیل
 که بردارد حق سبحانه و تعالی عذاب و ظلمت از تنگی گوز تا چهل سال پس بگوید لا اله الا الله
 و صده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابداً و الجلال الاکرام
 بیره الخیر و هو علی کل شیء قذیر در جبرائیل است که روشن گرداند آن گور را حق تعالی و پیام زد گویند
 او بنویسد هزار هزار رنگی و بلبت کند هزار هزار درجه پس فاتحه و آیه الکرسی بخواند و ده بار
 قل هو الله بخواند که آن میت آمرزیده گردد البته و اگر آمرزیده بود خواننده را پیام زد و همچنین
 سوره الملك و اذ از لزلت الارض و النکم المتکثرین منقول است اگر توفیق یابد همه عمل نماید

و گرنه هر چه میسر آید تعینت شمارد و الله الموفق المعین

و کرمه در بیان فضیلت روز دوشنبه و چشمنده و بیان فضیلت صوم آنها
 و اعمال دیگر پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که اعمال عرض کرده میشود درین هر دو روز و اینست اینست
 که عمل من عرض کرده شود در حالتی که روزه داری باشم روزه ابو داؤد و نیز فرمود صلی الله علیه و سلم
 که من متولد و بموت شده ام در روز دوشنبه از جهت شکر روزه میدارم روزه جمیع
 بن رنجبیه و در حدیث مرفوع است که حق تعالی همه مؤمنان را روز دوشنبه و چشمنده بخشنند
 اگر کسی که کینه مسلمانان داشته باشد روزه و غیره پس روزه دوشنبه درین روز مستحب است
 که عمل آن سرور بود صلی الله علیه و سلم

و کرمه در بیان نمازهای هفت بدائمه بزرگان دین مثل سلطان عبدالقادر جیلانی
 و شیخ ابوطالب کی و امام غزالی و مشایخ عظام که از تعداد بیرون هستند نماز از
 احادیث نقل فرموده اند لیکن در آن حدیث محدثان سخن دارند در تذکره الموضوعات
 و غیر آن گفت لا ینصح فی صلوة الاسبوع حتی و معنی این کلام آنست که حدیث صحیح نیست
 بلکه ضعیف است و فرق است در بیان اینکه حدیث صحیح نباشد و حدیث موضوع باشد
 بر موضوع عمل کردن جائز نیست اما بر ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال جائز است بلکه
 مستحب است چنانکه امام فوری و حافظ سخاوی و غیره با اجماع ائمه حدیث و شیخ هم این

أقل منودة اند و فی الحدیث قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بلغه عن العز و حیل شر
 فیه فصل فاخذہ ایمانہ ورجا برتوایہ اعطاء اللہ ذلک وان لم یکن کذلک روه الحافظ البخاری
 فی قول البدیع مصنف فتوح الاوراد گوید و ذلک الکتاب عندہ المولف بخطہ قدس
 بنا بران بر صلوٰۃ اسبوع اگر فوق یا بعد سل نماید از شب یکشنبه شروع کرده میشود کہ بنا بر علم
 است از یکشنبه و باختصار تمام نقل کرده میشود در شب یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت
 بعد از فاتحہ سوره اخلاص سبار بخواند بعد از قرائت استغفار ہفتاد بار بگوید و در و صد بار
 بفرسید و لاحق و لاحقہ الالباب صد بار بگوید کشادہ شود برای و ہفتاد در و از ہفتاد
 تا از دری کہ خواهد در آید نتیجہ حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک بخواند
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده در روز یکشنبه چار رکعت بگزارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ السن رسول
 بخواند و بعد از قرائت اخلاص دہ بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند در شب و دو شبہ دو رکعت نماز
 بگزارد بخواند در ہر رکعت آیت الکرسی پانزدہ بار و ہر یکی از سہ قل آخر پانزدہ بار بکنند و ارحم الراحمین
 از ہفتیان اگر چه باشد از دوزخیان و تمام گناہان او بخش کند انی غیثۃ الطالبین در روز
 دو شبہ دو رکعت بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیت الکرسی و ہر سہ قل اخیر بخواند و بعد از سلام
 استغفار دہ بار بگوید گناہان او بخشیدہ شوند اگر چه بقدر کف دریا باشند در جو اہر چہ
 این نماز را بعد از اشراق فرمودہ اند در شب سہ شبہ شش رکعت بخواند در ہر رکعت بعد از
 فاتحہ ہر سہ قل اخیر بخواند و بعد از نماز کلمہ توحید ہفتاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند
 و در روز سہ شبہ دہ رکعت وقت ضحی بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیت الکرسی یکبار و اظہار
 سہ بار حق سبحانہ تعالی گناہ ہفتاد سالہ او بخشد و ما ہفتاد روز بر و گناہ نوشتہ میشود اگر
 درین روز بمیرد شہید باشد این نماز را در غیثۃ الطالبین و قوت القلوب ذکر کردہ و سبب
 چار شبہ چار رکعت بگزارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد حیل مرتبہ بخواند و بعد از نماز
 ہفتاد مرتبہ استغفار کند حق تعالی از دوزخ آزاد کند و اگر در ہفتہ بمیرد شہید بمیرد در روز
 چار شبہ دو از دہ رکعت قبل از زوال بعد از طلوع آفتاب بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ
 اخلاص سہ بار و سعادتین یکبار کند فرشتہ از زیر عرش کہ گناہان تو بخشیدہ شد

بنا بر علم

و شد اید قیامت از او بر طرف کرده شود و بهر رکعت ازین نماز عبادت یکساله بنویسند با ختمه
نوشته شد در شب پنجشنبه دو رکعت میان مغرب و عشا بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی
و هر سه قل آخر پنج پنج بار بخواند و بعد از فراغ بسیت و پنج مرتبه استغفار کند هر که ثواب نماز کند
بوالدین خود بخش حتی تعالی او را فرزند بار بنویسد اگر چه عاق باشد و بدید او را آنچه بعد یقین
و شمیم آن خواهد داد و کذافی قوت القلوب در روز پنجشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد
از فاتحه اذکار پنج مرتبه و اما اعطینا پنج مرتبه بخواند و بعد از فراغ ده بار استغفار کند
ثواب بسیار نوشته اند در شب جمعه دو رکعت بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه اذکر ذلت الارض
پاشرده بار بخواند حتی تعالی او را از عذاب گور و تکلی آن و از احوال قیامت ایمن سازد و در جمع الخیر
این نماز را آورده و در رساله صلاه الاسبوع نیز آورده و گفته که بعد از فراغ یا حی یا قیوم
یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ثواب بسیار گفته در روز جمعه در میان ظهر و عصر دو رکعت نماز بگزارد
و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و سوره الفلق بسیت و پنج بار و در دوم بعد از فاتحه
اخلاص یکبار و سوره الناس بسیت و پنج بار و بعد از فراغ پنجاه مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله
الاعلی اعظم بگوید قبل از مردن جایی خود در شبست بنیای حق تعالی را در خواب بین بطریق نماز
قضای شری در حدیث آمده هر کس نماز با قضا شده باشد و نداند که اعداد آن چند است بایک
در روز جمعه چهار رکعت نفل بکس سلام بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیه الکرسی هفت بار و اما
پاشرده بار بخواند نیت چنین کند نوبت ان صلی الله تعالی اربع رکعات تکفیر القضاة الفواتیت
التي فاتت منی فی جمیع عمری متوجها الی جهة اللعنة بشرفیة الله اکبر بعد از نماز یکبار این دعا بخواند
اللهم یا سابق الفوت و یا سماع الصوت و یا محیی الحظم بعد الموت عمل علی محمد و علی آل محمد
و اجعل لی خیرا و خیرا مما لاقیه فانک عالم و لا اسلم و انت قادر و انت علام الغیوب
یا واهب العطا یا و انما فی الخلیا یا سبحان یا قدوس رب الملائکة و الروح رب غنم و ارحم
و تجاوز عما یعلم فانک انت الاعلی الاعظم یا ستار العیوب و ما عاف الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بعد از آن صد بار درود بر سید عالم فرستد از ایزد منین
علی کرم الله وجهه مروی است که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اگر هفت صد ساله

نماز وی قضا شده باشد کفارت شود یا ران گفتند یا رسول الله عمر آدمی گفتا و یا هشتاد و شش
 نیست چندین صفت پست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نماز او که قضا شد باشد و نماز مادر و پدر
 او و نماز نرسزندان او که قضا شده است همه قبول افتد و شب شنبه شش رکعت بخواند در هر رکعت
 بعد از فاتحه قل هو الله احد سه مرتبه بر آرد و حق سبحانه و تعالی کینه و کبر و فسق و شک و نفاق
 و دوسواس و عجب و ریا از دل ببرد بجای آن نور و رافت و رحمت اندازد در دل او و گناهان او بخشد
 و بعد از فرغ سبحان الله العظیم و حمد صد بار بخواند در روز دوشنبه چهار رکعت بگذارد در هر رکعت
 بعد از فاتحه قل یا ایها الکان فسر و ن سه مرتبه بخواند و بعد از سلام آیه الکرسی بخواند ثواب بسیار
 نوشته اند تمام شد نمازی سفته با اختصار و ایجاز

ذکر اعمال دوازده ماه و تمام سال ذکر ماه محرم چون ماه نو بنید بگوید الله اکبر
 اللهم اهلنا باليمن والایمان والسلام والتوفیق لما تحب وترفض که عمل آن سرور بود
 صلی الله علیه وسلم رواه ابن حبان فی صحیح و الدارمی و سه مرتبه بگوید رب رب رب ربک الله طلال
 خیر و رشد و سه مرتبه بگوید آمین الذی خلقک الحمد لله الذی ذهب بستره کذا و جار بستره کذا و
 ابوداؤد و بگوید الله اکبر الله اکبر الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی اسألك
 خیر هذا الشهر و اعوذ بک من شر القدر و من شر یوم الحشر که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم
 رواه الطبرانی و در او را اکثر مشایخ رضی الله عنهم تنی بار سوره فاتحه گفته اند هر که بخواند تا ماه
 آینده در امان باشد و باید که روز اول ماه محرم روزه دارد و دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
 هر چه خواهد و قلبا و قل هو الله احد اولی است بعد از قرآن این دعاست بار بخواند اللهم انت
 الازل الابدی القدیم و بده سنته جدیدة اسألك فیها العصمة من الشیطان الرسیم و العون
 علی بذه النفس الامارة بالسور و الاستقلال مما یقرنی الیک یا کریم یا ذا الجلال و الاکرام هر که
 کند موکل سازد حق سبحانه و ترشده را که دور کند از وی شیطان را و مدد کند او را بر اعمال خیرات
 و موفق سازد بر اس طلب مرغبات خویش و آسان کند بروی جمیع مطالب وی و شیطان
 بگوید و او یلا به تحقیق که نا امید شدم ازین عامل تا تمام سال انتهی و بعد روز اول محرم بگوید
 الحمد لله الذی تواضع کل شیء لعظمته و الحمد لله الذی ذل کل شیء لغزته و الحمد لله الذی قطع

کل شیء المملکتہ والحمد للہ الذی استسلم کل شیء لقدرتہ اسالہ بعلمنہ وعزتہ وقدرتہ فی ہذہ السنۃ
 الجدیدۃ الاسن والایمان والعافیۃ والغفران والعمیمۃ من الشیطان در حدیث آمدہ من
 قالہا فی یومہ کتب اللہ لہ بها الف حسنہ ورفع لہ بها الف درجہ وکل بہ اربعۃ الاف ملک
 یستغفرون لہ اس السنۃ المستقبلہ رواہ الشیخ ابو حفص عمر النیسبی فی کتاب یواقیت المواقیت بابہ
 ذکر روزہ محرم الحرام در شرعۃ الاسلام دعوات المعارف آوردہ عشرۃ محرم
 روزہ داشتن سجد است و احادیث در فصل آن وارد است پس فصل آن است کہ تمام
 عشرہ روزہ دارد و اگر نتواند سہ روزہ یعنی تاسع و عاشر و احدی عشر البتہ دارد یکی از
 بزرگان دین را در خواب دیدند پرسیدند خدا تعالی بانہ چه کرد گفت گناہ مرا بخشید و مقرب
 در گاہ بغایت الغایت ساخت بمواظبت من ہر سہ روزہ مذکورہ و این سہ روزہ از سنن
 عمل سلف بود از ابن عباس رض مومی است کہ ہر سہ روزہ میداشت و اگر نتواند روزہ
 دارد یعنی تاسع و عاشر یا عاشر و احدی عشر و نہار روزہ عاشورا داشتن بعضی از بزرگان ^{مکرمہ}
 ستمردہ انداز مکرمہ مراد مکرمہ تزیینی است و مخصوصہ در محوم عاشورا ہم احادیث وارد است
 یکی آنکہ گناہ سال گذشتہ بخشیدہ شود رواہ مسلم و در روایت ابن ماجہ آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم فرمود کہ کفارت سال آیندہ نیز کنید و در یک روایت آمدہ کہ برابر ہزار روز است
 پس روزہ تخصیص نیز اگر دارد رخصت است

ذکر در فضیلت شب عاشورا و بیان اعمالیکہ دروست باید کہ شب عاشورا
 زندہ دارد کہ آن شب ہم از شبہای بزرگ است و درین شب صد رکعت بگزارد در ہر
 رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ سہ مرتبہ بخواند و بعد از نماز منقاد مرتبہ کلمہ تجید بخواند و منقاد
 مرتبہ ہتغفار بگوید حق سبحانہ قبر او را پر از مشک و عنبر سازد و در قبر او ہر روز ہر شب ^{مست}
 نماز ل گرداند و باشد در قبر مانند عروس تار و زیباست و بہان ناز و نعمت یہ بشت بردہ شود
 و اگر انقدر نتواند چار رکعت بگزارد در ہر رکعت بخواند بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و اخلاص ^{باز}
 بار کہ در اکثر اوراد مشائخ وارد است و ثواب بسیار آورده اند
 ذکر فضیلت روز عاشورا و بیان اعمالیکہ دروست روز عاشورا روزی است

بزرگ و درین روز توبہ آدم علیہ السلام قبول شد و ہمدین روز ادریس علیہ السلام را
بالای آسمان بردند و ہمدین روز قوم موسی علیہ السلام از سر عون نجات یافتند و تورت
بر موسی علیہ السلام نازل شد و یوسف علیہ السلام از سخن خلاص یافت و ایوب علیہ السلام
از بلا خلاصی یافت و یونس علیہ السلام از بطن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشته
اند با تجمہ این روز بزرگ است از زمان آدم علیہ السلام اسے یومناہذا اکثر بزرگان درین
روز روزه خصلت سنت فرمودہ اند و لو آمد من الاکابر سے علیکم یوم عاشورار قومی ہن
ما تو العشر من خصال ہن بعموم و الصلوۃ و مسح اید ہن و توسیع الطعام علی العیال ہن و شامہم
زیارتہ عالمکم ہن و تاسقہ الدمار مع الکمال ہن یکی از ان روزه است و در فضل آن گذشت
و دیگر نماز است کہ بعد ازین مذکور خواہد شد و دیگر مسح یدین بر سیدتیم است و دیگر غسل است
و در صلوہ اسحودمی غسل در روز عاشورا سنت گفته و دیگر صلح کردن در میان دو مسلمان
و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است چنانکہ
مذکور خواہد شد و دیگر شرمہ کردن است و در سیرت کے ازین امور احادیث وارد است اما
محدثان درین احادیث سخن دارند الاحادیث روزه و نماز و کحل و توسیع طعام کہ سہ
آن در مہمہ اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من کحل بالانہ
یوم عاشوراء لم تزد عینیہ ابدار و اہ البیہقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری
رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ فی
سنتہ کلما رواہ الطبرانی فی الاوسط و البیہقی فی شعب الایمان و حسن ظن بر بزرگان
است کہ احادیث حسن در باتنی نیز یافتہ باشد پس ہر کہ معتقد بزرگان است باید کہ عمل
فرمودہ ایشان نماید و اگر کسی بگفتہ بعضی اہل حدیث سخن کند با او بحث نباید کرد
اورا معذور باید داشت و ما توفیقی الا باللہ ہن

ذکر در بیان نماز روز عاشوراء و ادعیہ آن در فضائل اعمال از علی بن ابی
طالب کرم اللہ وجہہ روایت است ہر کہ روز عاشوراء چار رکعت نماز بگذارد سے باید
مثل ثواب توح علیہ السلام پس التماس کنید فضل این روز را کہ روزی است مبارک

تیسرے قمر ایت درین چهار رکعت نیست حضرت غوث الثقلین از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ
 حدیث مرفوع روایت میکنند کہ بگذارد چهار رکعت بخواند و در هر رکعت بعد از فاتحه پنجاه بار
 قل هو اللہ پنجاه ساله گناه ماضی و پنجاه ساله گناه مستقبل او مغفور شود و در هر حق سبحانه و سبحان
 اورا نیز از بند نور در بلا بر خسی و آزار ابو هریره ضرور و ایت میفرمایند کہ چهار رکعت به دو سلام بگذران
 در هر رکعت بعد از اذان از لذت قلیا بخواند و در مفتاح الجنان نیز چهار رکعت آورده بعد از فاتحه
 آیه الکرسی یکبار و اخلاص ده بار گفته است بعد هر حاجت کہ خواهد مستجاب گردد و در اول
 محرم زین الدین و مفتاح الجنان و جواهر جلالی و جواهر خمسہ و اوراد صوفیہ و غیره در هر
 رکعت اولی آیه الکرسی تا خال دون بخواند و در دوم آخر سوره حشر از اول تا آخر

الخ بخواند و در فاتحی صوفیہ میفرمایند و من الصلوة التي ضللتها مشا سحبا بالجماعة علی سبیل
 الشهادة مکان الفریضة صلوة یوم عاشوراء رکعتان بعد الا شروق بآیه الکرسی و آخر اشتر

و امر الشیخ فیہافی الغالب انقی صاحب فتوح الاوراد میفرمایند کہ حضرت پیر شکر یعنی والد
 ایشان شیخ عیسیٰ حیدر آنکہ از مشاہیر لطیبار دکن اند نیز این دور رکعت را بجماعت میگزارند
 بعدہ دعائی کہ در جواهر خمسہ شیخ محمد غوث قدس سرہ مسطور است میخوانند و آن نسیم یا اول

الاولین و یا آخر الآخین لا الہ الا انت خلقت اول ما خلقت فی ہذا الیوم و تخلق آخر ما خلق
 فی ہذا الیوم اعطنی فیہ خیر ما اولیت فیہ اولیاک و انبیاک و اصفیاک من ثواب البلبابا

و استتم با اعطیتم فیہ من الکرامة بحق محمد علیہ الصلوة و السلام بعد از ان شش دیگر نیز بگزارد
 کہ آن نیز در اوراد مشایخ سنت و شیخ عیسیٰ حیدر بران موافقت میداشتند قرابت آن
 در اولی بعد از فاتحه و شمس و در ثانی و الصبح و در ثالث انا انزلنا و در رابع اذان لزلت

و در خامس اخلاص و در سادس معوذتین بعدہ این دعا بخواند اللهم اجعانی ممن دعا
 فاجبتہ و امن بک فمدیتہ و رغب الیک فاعطیتہ و توکل علیک فکفیتہ و اقرب منک

فادنیہ اللهم مدد لعیشی فی الخیرات تداد و اجعل لی فی قلوب المؤمنین و ذواللهم انی اسالک
 الایمان بک و اسالک الفضل من الرزق و اسالک العافیة من البلاء و اسالک

حسن العافیة فی الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام انی فی جوارح و جوارح خمسہ و بعضی اوراد دیگر نیز هست

هر که این دعا بخواند یعنی سبحان اللہ لاریزان و منقی اعلم و مبلغ الرضا و وزنه الحرس لا یلین
 و لا یمنج من اللہ الا الیہ سبحان اللہ عدد و تسبیح و الوتر و عدد کلمات التامات کلمات السلاطه تبرک
 یا رحم الرحمن لا حول و لا قوه الا باللہ العلی العظیم و هو حی و نعم الوکیل نعم الموسى و نعم النضیر
 تا سال آیند و نیزه و در بعضی از کتب هفت مرتبه فرموده اند و در فضایل الاعمال حدیث مرفوع
 آورده است از عبد اللہ ابن مسعود که فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم هر که روز عاشورا دو رکعت
 نماز گزارد در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو اللہ است مرتبه بخواند و بعد از فراغ کلمه تسبیح بفرماید یا
 بگو بد حق تعالی قبر او را بشک و عین پر کند و هر روز صد مایده از بهشت فرستد تا روز قیامت
 و بر هر مایده جمیع نعمت های بهشت باشد و در قبر موسی آن شخص نیزه و متغیر نگردد و حساب او تا قیامت
 انقی و اگر توفیق یابد چهار رکعت نماز مختصر علیه اسلام نیز گزارد که در غنیمه الطالبین غوث اشعری
 فرموده اند که آن نماز در هفت وقت گزارند روز عاشورا و اول حبیب و شیب و احوال و آخر
 بعد از رمضان و در هر دو میدوز و در هر یک شصت و دو رکعت اولی بعد از فاتحه قل هو اللہ عدد و تسبیح و در
 دوم بعد از فاتحه قل هو اللہ عدد و مرتبه و قل یا ایها الکافرون مرتبه بخواند و در سوم بعد از فاتحه قل هو اللہ عدد و تسبیح
 و الهمکم التکاثر یک مرتبه بخواند و در چهارم بعد از فاتحه قل هو اللہ عدد یا نزله و مرتبه و آیه الکرسی
 یک مرتبه بخواند و ثواب نعمان یعنی کسانی که حق آنها گردن این کس ثابت است و روز قیامت حضورت
 تو انرا کرده باشد حق سبحانه و تعالی کفایت کند امر او شان یعنی آنها را هر چه می که رضی شوند را
 سازد انشاء اللہ و در آوراد شیخ بهار الدین بعد از سلام این دعا گفته اند اللهم انصر شوقی
 عن کل محرم و از و حصری عن کل نام و امنی عن اذی کل مسلم یا رحم الرحمن و در اوراد
 اکثر مشایخ است که روز عاشورا هفتاد مرتبه حبیب اللہ و نعم الوکیل و نعم الموسى و نعم النضیر بگوید
 آمد زبده شود و ایضا در جوهر طلایی و غیره از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می آید هر که روز عاشورا
 هفتاد بار لا اله الا اللہ لعلى لا اله الا اللہ رب السموات و الارض و ما بینهما و ما تحت الثرى
 بگوید حق سبحانه و تعالی بران بنده بنظر رحمت بگرد و ایضا می آید که روز عاشورا هفتاد بار بگوید
 اللهم انصر شوقی عن کل محرم و از و حصری عن کل نام و امنی عن اذی کل مسلم یا رحم الرحمن و در اوراد
 او سلام است نماز و در عمر بن العاص و اللیل و فی صلاهی از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می آید هر که روز عاشورا

بگوید

نہ از مرتبہ قتل ہو اللہ احد سب بخواند حق تعالیٰ نظر رحمت کند بسوی او عذاب نکند او را و در فضایل اعمال فرموده آیتہ الکبریٰ و قیل ہو اللہ احد سب بار بخواند و بعدہ دعاء ابو یون را کند اگر چه از اہل تائبان باشد
تخفیف یا بند و اللہ الموفق

ذکر خیر و زہ ہزار ہی در تمام سال پنچوزہ ہزاری است کہ نگاہ دارند بہ آن بہر یک روزہ ثواب ہزار سال عبادت می باید اول روزہ بیست و دوم ماہ محرم کہ جبرئیل علیہ السلام اناست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آن روز گزیدہ بود دوم روزہ دو از دہم ماہ ربیع الاول کہ در آن روز وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم واقع شد سوم روزہ بیست و ہفتم ربیع کہ معراج پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم واقع شد چہارم روزہ بیست و پنجم ماہ ذیقعدہ کہ بنام کعبہ در آن ہم نشدہ بود پنجم روزہ ہمز دہم ماہ ذی الحجہ کہ در آن کعبہ مرتب شد و درین یک بیت جمع کردہ اندسہ کہ یک بود ماہ محرم بہ یک ربیع الاول است و کہ از حب ذیقعدہ کہ ذی الحجہ صحیح صوم افضل است

و اگر ماہ صفر در شب اول ماہ صفر بعد از فراغ از نماز و دعا کہ بر سر ماہ مقرر است چہار رکعت نماز بخواند بہ نیت سلامتی خود و سلامتی جمیع مسلمانان از جمیع آفتنا بخواند بعد از فاتحہ در رکعت اول قل یا ایہا الکافرون یا زہ مرتبہ و در دوم اخلاص یا زہ مرتبہ و در سوم قل اعوذ برب الفلق یا زہ مرتبہ و در چہارم قل اعوذ برب الناس یا زہ مرتبہ و در بعضی نسخہ پانزدہ مرتبہ واقع است در ہر چہار رکعت و این اولی است و بعد از سلام کلمہ تعجیب ہفتاد مرتبہ بخواند یا کعبہ یا ک نستعین ہفتاد کرت و در ہفتاد بار و در بعضی روایات یہ یک سلام واقع است و بعد از سلام

این دعا بخواند اللہم انی اعوذ بک من شر ذلک الشر و من شر کل شر شدہ و یا میتہ التی قدرت فیہ

یا و ہر یاد ہر یاد ہر یاد یا ازل یا ابد یا کان یا کینون یا کنیان یا سبر یا مسبر یا اذا العرش الجید

انت تفعل ما ترید اللہم احرس بعینک التی لا تمام نفسی و اہلی و مالی و ولدی و دینی و دنیا منی

القی اے یسین صبحتہا و مجتہا بحق الابرار و الاخیار برکتک یا ارحم الراحمین صلی اللہ علی خیر

خلقہ محمد و آل و صحبہ اجمعین و بعضی بزرگان این دعا را در ہر روز ماہ صفر فرمودہ اند در حدیث

کہ جبرئیل گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حق تعالیٰ جمیع بلا ہارادہ جزو کردہ است در تمام سال یک جزو

میفرستد و در ماہ صفر جزو کہ این دعا بخواند تمام سال حفظ و امان شد پس فضل اللہ است کہ ہر روز بخواند

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز نکور میگذارد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دید او از فرموده
 که من شد منده تو ام اشبارت یاد متریار و قیامت در بهشت نروم تا ترا و گزارنده این نماز را در
 برابر خود در بهشت نبرم و الحمد الموفق و منقول است که صدیق اکبر فرمود بعد از نفل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بیست و هفتم روز در خواب دید گفت یا رسول اللہ بفرمای تا و طیفه بگرارم بر روح پاک تو فرمود اگر خواب
 که بگراری بدی بروح من پس دو رکعت نماز بگرار بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از نیت
 و اضحی و در دوم الحمد المشرح بخوان هر که بروح من این دریه بگرار در حق اوست بر من که شفقت
 کنم او را فقیر حقیر و جیه اللد سو و این او را حق میگوید که اگر کسی راقی تعالی توفیق دهد و این نماز را
 دو از ده ماه درام بخواند ثواب آن بروح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دریه بفریب چه خوب باشد
 و باید که بتاریخ دو از ده ماه این بخش عدد و شصت مرتبه سوره اخلاص بخواند و در جو اهرمسه است که
 بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور دو رکعت نماز بگرار در هر رکعت سوره المنزل بخواند چون فارغ شود

سر سجده نهد هر تیر از حق تعالی خواهد پدید این دعا بجزورد ان بخواند یا عفو ر غفرت یا مغفرة
 و العفصر فی غفر غفرک یا عفور و الحمد الموفق و المتعین

ذکر ماه ربیع الآخر باید که در شب اول این ماه نماز دعا که در هر ماه آمده است بخواند و در شب سوم
 این ماه چهار رکعت بگرار و هر چهار قرآن خواهد بخواند بعد چهل و یک رکعت این همه بخواند یا در ربیع
 ذکر ماه جمادی الاول در شب اول این ماه بعد از فراغ از او عیبه هر ماه دو رکعت مناد
 گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره جمعه دو رکعت دوم بعد از فاتحه سوره منزل بخواند و نیز
 در روز اول چهار رکعت نماز بگرار دو بعد از فاتحه و هر رکعت از اجاره نصر اللہ بخواند هفت رکعت
 و در شب بیست و یکم این ماه بسیار اولیا را معراج شده است پس باید که آنرا نیز ایجاد دارد
 و در شب بیست و هفتم این ماه هشت رکعت برو سلام بگرار و در هر رکعت بعد از فاتحه و اضحی بخواند
 ذکر ماه جمادی الآخر بعد از فراغ از او عیبه و نماز که در هر ماه مقرر است در شب اول
 این ماه دو رکعت بخواند بعد از فاتحه هر چهار قرآن یا دو رکعت باشد بخواند بعد از سلام
 استغفار بسیار گوید و در جو اهرمسه مذکور که در این ماه دو از ده رکعت بخش سلام بگرار در هر رکعت
 فاتحه سوره لایلاف بخواند بعد از فراغ سوره یوسف بخواند حق تعالی در آن سال از منگدستی تو بگما

آخر الزمان محروس دارد و هر چه در اوراد این چهار ماه نوشته شد از جزای هر کسی منقول است
 و گریه رجب و نماز او ادعیه آن و ذکر روزه آن و روزه ایام بیض منقول است که
 جناب رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم چون ماه رجب میدیدند میفرمودند اللهم بارک لنا فی رجب
 و شعبان و بلخنا رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماه رجب بزرگ شمرده اند و احادیث
 مرفوعه در فضایل آن دارد و فی الحدیث من اعمار اول لیلۃ من رجب لم میت قلبه اذا مات
 القلوب و صب اللہ علیہ الخیر من فوق راسه صبا و خرج من ذنوبه کیوم ولدته او و شفیع فی سبعین
 من اهل الخطایا و الذنوب کلمه قد استوجبوا النار و معنی این حدیث ظاہر است پس باید که در
 ایام این شب اهتمام تمام نماید و در فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آرد که پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند هر که از ماه رجب عجب ترا بخرد و بهم گفتن بی یا رسول اللہ فرمود صلی اللہ
 علیہ وسلم هر که بگذارد نماز و روزه اول ماه رجب ده رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 قلبا یکبار و قل هو اللہ احد بارحق تعالی بخشد هر گناهی را که کرده است از روزی که قلم بر او جاری
 شده تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ هر چه کرده است از صغیر و کبیر عفو سازد آن حق
 محترم او در اول شب جمعه این ماه که آنرا لیلۃ الرغایب گویند در میان مغرب و عشا
 دو روزه رکعت شش سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة الفدر سه بار
 و قل هو اللہ و در روزه بار ای از فراغ بگوید اللهم صل علی محمد البنی الامی و علی آلہ بنقنا و مژبه
 بعد سجده کنند و در سجده بنقنا و مژبه بگوید سبحان قدوس بنقنا و الملائکة و الروح بعد
 سر بردارد و بنقنا و مژبه گوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعلی العظیم
 بعد از سجده کند و آنچه در سجده اول خوانده بود بخواند بعد سوال حاجت کند تحقیق
 حق سبحان تعالی سوال او را نگویند هر چند در حدیثی که در فضیلت این نماز واقع است حدیثی
 طعن بسیار کرده اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در ایام این
 امام غزالی در تعریف این نماز گفته اند که اهل بیت مقدس با جمیع موطنیت دارند برین نماز
 و قوت القلوب شیخ ابوطالب یکی این نماز هم مذکور کرده اند و فضل بسیار آورده اند و در تعریف این
 فضیلت این نماز حدیث بسنده مذکور است و در فتاوی صوفیه میگوید و من الصلوة

نحوه

التي صلوا بها مشائخنا بالجماعة سبيل للشهرة في مكان اللذيفة صلوة الرغائب في اول ليلة الجمعة من
رجب الح و بالجملة اين نماز در اوراد جميع مشايخ است و تعريف اين نماز در اوراد بزرگان زياده از
حد است پس بايد كه به نيت متابعت بزرگان غسل نمايد و در رساله در انظيم امام باقر و سلسله نماز
و غيرهما آورده كه در روز اول پيچشبه از ماه رجب مقطعات قرآني از آيات آخر بر صفحه نقره نقش كنند
تا تاثيرات عجيب دارد و في فضيلة من نقشش على خام فضته يوم اسس اول رجب من رجب الم تا آخر
اذ لبسه تخاف آسن و اذ ادخل حاله على سلطان كبر في عينه و با به و فسي حواجه بقدره الله تعالى
و من مسح به على راس غضبان رضى و من مسح به و هو عطشان روى و من جابى مارا لمطر ليلته ثم
شرب به على الريق قوى حفظه و ان لبسه معطل تصرف و ان لبسه امرأة عازية طلعت غير موجب و ان مسح
على موضع افاق و بايد كه روز اول اين ماه صائم باشد و چون آفتاب بر آيد بگويد لا اله الا الله
تعالى الا الله ايماناً و صدقاً لا اله الا الله تعبيراً و قال لا اله الا الله و صده لا شريك له ثم بعد ان محمد عبده و قوله
لا اله الا الله محمد رسول الله و بايد كه درين روز غسل كند كه فضيلت آن در حدِيث آمده و بايد كه هر روز درين ماه بعد از
نماز صبح سوره يسين بخواند و بايد كه هر روز درين ماه استغفار بگويد صديقه باردين استغفار بگويد
استغفر الله ذوالجمال و الاكرام من جميع الذنوب و الاثم كه فضيلت بسيار دارد و در فضيلت صوم
اين ماه از اين عباس رضى الله تعالى عنها روايت ميكنند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود روز
داشتم اول روز از رجب كفارت سه ساله گناه ميكند و در دوم روز كفارت دو ساله و در سوم روز كفارت
يك ساله و بجزه هر روز برابر كياه است و در جمع الجواهر از اين عمر خضر روايت ميكنند كه فرمود پيغمبر صلى
عليه وسلم هر كه هفت روزه از رجب نگاه دارد هفت درد و زخ بيايستد و دو كسى كه هفت روزه
نگاه دارد هشت در هشت برو كشاده شود و كسى كه ده روزه نگاه دارد سوال نكند چيزى از حق تعالى
مگر آنكه او را بدهد و كسى كه با نيز ده روزه نگاه دارد نكند شادى از آسمان كه تحقيق تخشيد حق تعالى
جميع گناهان ايقدم عمل از سر گير و تحقيق بدل كرد حق تعالى گناهان تر اجنات رواه ابوسهقه
في شعب الايمان پس اگر تمام ماه روزه دارد بهتر است و اگر نتواند ده روزه دارد و گرنه از هشت
كم كند و اگر اين هم نتواند يا سبب ضعف پيرى يا ضعف مرض سه روزه البته نگاه دارد بدين اول
و اوسط و آخر و چون خواهد كه روزه بيفز دارد بايد كه از ماه رجب شروع نمايد كه اين حديث است

عمل اکثر مشایخ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و در حدیث بخاری و مسلم است که صوم نهمین ایام سن کل
 شهر صوم الیه و در حدیث نسائی بیان آن سه روزه بایام بیض واقع است و در بعضی از
 کتیب واقع شده که هفتاد و سه روز صوم علیه السلام بعد از قبول توبه در همین ماه سه روزه و هشت تا یکم
 آتی بدن مبارک که سیاه شده بود سفید گشت ذکره فی جوهر الجلالیه و در شکایات صلوات علیہ
 ابن عباس خرد روایت میکنند که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر
 و الا سفر رواه النسائی و در جوهر جلالی از سلف نقل میکنند که تجربه یقین شده هر که ایام بیض مداوم
 بر خود التزام نماید در رزق او وسعت شود و هیچ مکر و ہی بد و نرسد و نعمت داری او حاصل گردد
 مینه و کریمه و اللہ الموفق و المستعین و باید که در شب پانزدهم ماه رجب که آنرا شب استفتاح
 گوینده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت سوره اخلاص بخواند که در جوهر جلالی فضیلت آن
 بسیار نوشته اند و او را اکثر مشایخ نماز مذکور آورده اند و باید که در شب پانزدهم و روز پانزدهم
 رجب لا اله الا اللہ هزار مرتبه بگوید از شر شیطان وقت موت نگاه داشته شود و از عذاب قبر ایمن
 گردد و روز پانزدهم روزه دارد که در خبر آمده هر که روزه دارد در آن روز باشد کفارت از گناه
 دو صد سال و هر که قل هو اللہ بخواند هزار مرتبه حق تعالی بنا کند هزار قصر در بهشت و چهل هزار شجره
 طلب مغفرت او کند تا روز قیامت و از ابن عباس خرد مروی است که حق سبحانه تعالی وحی
 فرمود بموسی علیه السلام هر که این روزه دارد او را ثواب هزار حج مقبول است و هزار غزوه جهاد و هزار قریه موئنه است
 ذکر احیاء شستن شب معراج یعنی شب بیست و هفتم ماه رجب و بیان روزه
 از آن و بیان اعمالی که درین روز و درین شب است و در فضایل اعمال آورده
 هر که در شب بیست و هفتم ماه رجب دو روزه رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
 سوره اخلاص صد مرتبه بخواند او را ثواب عبادت هزار ساله شود که روزها صلوات باشد
 و شبها قائم بعد از فراغ حمد و ثنای الهی گوید و درود بفرستد و استغفار کند و سوره فاتحه
 چهار مرتبه بخواند هر چه از حق تعالی طلب کند یابد و اوام که دعا بگردد و قطع رحم نکند و ادنی
 دعائی که مستجاب شود آنست که آزاد شود گردن او از دوزخ انتی مختصر و در غیثه الطالبن
 که تصنیف محبوب ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی است در حدیث می آید که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

روز بیست و هشتم ماه رجب چهار رکعت بگزارند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلنا ه
 آیه بار و قل هو الله احدی شجاه بار و معوذتین یکبار بخوانند و ایضا در کتاب مذکور است هر که
 بیست و هفتم ماه رجب روزه نگذارد و آن شب را احیا کند گویا که صد سال هر روز
 روزه داشته و هر شب احیا نموده باشد و این روز همان روز است که جبرئیل به
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم وحی آورده بود و انتی یعنی شروع وحی درین روز بود و فی کتب
 الحدیث و بی لیلیه الرمی فیها بمحمد صلی الله علیه و سلم و در کنز العباد شرح اورد

حدیث آورده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوم سبعة و عشرين منی حب

کتب الله له صیام ستین شهر او هو الیوم الذی بیط فیہ جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله
 علیه و سلم بالرسالة پس باید که درین روز البته صایم باشد و در پنج روزه هزاری ذکر
 ان سابق نیز گذشته و الله الموفق و المستعین و در اورد اکثر شایخ خود اورد
 که در روز آخر جمعه ماه رجب شش رکعت به سلام بگزارند و بخوانند در هر رکعت بعد از فاتحه
 آیه الکرسی یکبار و سوره الکافرون یکبار و سوره اخلاص سه بار و در اورد و مخدوم شیخ بهار الیه
 و در مفتاح الجنان دو اذنه رکعت شش سلام از حدیث مرفوع نقل نموده اند در هر رکعت
 بعد از فاتحه آیه الکرسی سه بار و قلیا سه بار و قل هو الله احدی سه بار فرموده اند و نقل
 این نماز از حدیثش گفته و بعد از هر سلام این دعاده بار بخواند و ده بار درود گوید دعا
 اینست یا اعز من کل عزیز و یا اجل من کل حلیل و یا اکریم من کل کریم و یا اعظم من کل
 عظیم و یا ارحم من کل رحیم و یا اودد من کل و احد و یا خیر من کل احد انت ربی

عظیم و یا ارحم من کل رحیم و یا اودد من کل و احد و یا خیر من کل احد انت ربی

لا رب لی غیرک یا غیاث المستغیثین و رجا ربهم اغثنی بفضلک و رحمتک یا ارحم الراحمین

یا ربی فی عمری مدانی خیر و عافیة و بهی من لدنک عمر اطویلانی رضاک یا ارحم الراحمین

و یا خیر الناسین و صل الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین و در مفتاح الجنان گفته

آخر جمعه نیست بلکه روز آخر رجب گفته اند و این دعا را نیز در آخر زیاده کرده اند اللهم

اقذف فی قلبی رجاک و اقطع رجائی عن سواک حتی لا ارجو احدی غیرک اللهم و اضعفت

عنه قوتی و قصرت عملی و لم تمنه الیه عنتی و لم تلیفه مسألتی و لم تجر علی سانی مما اعطیت

احد من الاولین و الاخرین من المتقین یغنی به یا رحمہم الراحمین و این دعای خیر است
دیگر است افضل ازین چنانکہ شیخ ابن حجر کی در حدیثی بحرقہ بروایت ابن عساکر رضی اللہ عنہ
می آرد کہ حضرت معاویہ رضی اللہ عنہ نجیست حضرت امام حسین علیہ السلام بہ سال صد ہزار درم
فتوح مقادداشتند در بعضی از سالها توفیق نیافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن
علیہ الصلوٰۃ والسلام میفرمانید کہ طلب کردم دو ات و کلمہ را تا بنویسم حقیقت حال معاویہ باز
توقف نمود ہمہ در آن شب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
ای حسن چہ حال داری گفتم بخیر است و شکایت تاخیر معاویہ کردم فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
طلب کردہ بودی دو ات را تا بسوی منخوق مثل خود بنویسی تا یاد دہانی آرد گفتم بی یا رسول اللہ
و فرمود صلی اللہ علیہ وسلم این دعا بخوان اللهم اوفیت ما اخر این دعا خواندم سوگند تجی جہانہ
و تعالی کہ یک ہفتہ تمام کردہ بودم بتضرع کہ فرسنا و معاویہ بی رضہ دہ لک و پانصد ہزار درم
پس گفتم الحمد للہ الذی لا یشی من ذکرہ ولا یجب من دعاء باز دیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
در خواب پر سیا چہ حالت داری ای حسن گفتم بخیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہمچنین است ہر کہ بخالق امید کند و از منخوق قطع نماید حاجت تفرج الاوراد
میفرماید باید کہ این دعا ہمیشہ خدمت بوقت تجدد ہر قدر کہ لذت دست دہد بخواند و فتوح باطن

طلب نماید و اللہ الموفق و المستعین یا رحمہم الراحمین

ذکر عم سال ماہ شعبان باید کہ شب اول ماہ شعبان را زندہ دار و چہار رکعت
طویل القرائت بخواند کہ ثواب بسیار است و نیز باید کہ در ازندہ رکعت بگذارد در ہر رکعت بعد
از فاتحہ سورہ اخلاص پانزدہ بار بخواند کہ در او را اکثر مشایخ است و در چہا ہر خمس ہزار
نفل این نماز فرمودہ اند بنامہ اعمال آن بندہ دہ ہزار نیکی نویسند و دہ ہزار بدی دور
انہنی و درین شب نمازهای دیگر است بحجت انحصار ترک نمودہ شد و در مختار الاحادیث
حدیث می آرد و از علی رضی اللہ عنہ روایت میکند ہر کہ اول روز از شعبان روزہ دارد ہفتاد سبتہ
کہ چہرستہ برابر عبادت یک سال نوشتہ شود و ہر کہ روز دوم روزہ دارد ہفتاد سبتہ کہ ہر
سبتہ موجب دوزخ باشد بر طرف کردہ شود و ہر کہ روز سوم روزہ دارد ہفتاد انواع

از با صرف نموده شود و از انس روایت میکنند که غیر فرموده صلی الله علیه و سلم هر که سه روز از اول و سه روز از میان و سه از آخر ماه شعبان کند در ثواب هفتاد نبی یابد و گویا هفتاد سال عبادت کرد و اگر بمیرد تا شعبان دیگر شهید میسرود و در احادیث صحاح سنه وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در راه شعبان از ماههای دیگر بسیار روزی میداشتند و در او را و محمد و شیخ بار ^{الدین} و غیره فرموده اند که در راه شعبان هزار بار بخواند لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصین له ^{الدین} الدین و لو کره المشرکون در قحاح الجنان آورده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که عمل نکند که حق تعالی در ماهه اعمال او ثواب عبادت هزار سال نقتب نماید و گناه هزار سال محو کند و چون ماه شب چهاردهم روز قیامت روی او سیاه و از صدقیقا باشد و الله الموفق و المعین و در فضائل اعمال باسناد خود از انس بن مالک فرمود است میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه و سلم در روز جمعه از راه شعبان دو رکعت بخواند هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی ده بار و شب است سلام ده بار بدین حق سبحان و تعالی چیزی دست که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشتی نشنیده و خطره در دل بشری نگذشته است انتهی مختصر ذکر در فضیلت شب برات و اعمال و ادعیه آن بدانکه شب برات و آن شب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصه الحقایق مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که صد در در راه رحمت گشاده میشود پس می بخشد حق تعالی جمع مومنان را که ساحر و کاهن و مشا جن و مدمن خمر و مسر برزنا و اکل ربا که بعد از توبه اینهارا می بخشد و این شبی بزرگ است بالاتفاق ما آنکه بعضی مفسران بر آن فرسته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در عمل الیوم و اللیلته مذکور است و احادیث صحیح حسن در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحان تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد گناه کاران را اکثر از موهای گوسفندان می کلب و در حدیث بیقی وارد شده که درین اعمال و از راق تمام سال مقرر میشود در فضایل اعمال حدیث مرفوع باسناد خوش روایت

میکنند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد بر چه پاک و چهار رکعت نماز بگذارد بیک سلام بخواند و هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد میت و پنج بار براید از گناهای چنانچه بر آید موی از آرد موی بر آید روز قیامت سجای که روی او تابان باشد مثل ماه چهاردهم الحدیث و در آرد او اکثر ششصد رکعت نماز در شب مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص ده مرتبه نقل نموده اند و در غنیمة الطالبین محبوب ربانے شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند و تسمی هذه الصلوة صلوة الخیر و شیخ برکتها و کان السلف الصالح بصلواتها جماعة یجمعون لها و فیها فضل کثیر و ثواب جلیل روى عن حسن البصری رضی الله عنه انه قال حدثنی ثلاثون من اصحاب البنی صلی الله علیه و سلم انه من صلی هذه الصلوة فی هذه اللیلة نظر الله الیه سبعین نظرة ترضی له یکل نطق سبعین حاجه اذنا و المغفرة انتهى و در اجبار علوم و قوت القلوب هم فضل این نماز مذکور است و فی البحر المحیط و من الندوبات اجبار لیالی العشر من شهر رمضان و لیلی العیدین و لیالی عشر ذی الحجة و لیلة النصف من شعبان كما وردت به الاحادیث و ذکرها فی الترحیب و الترحیب مفصلة و المراد باجبار اللیلة قیامه و طاهرة الاستیعاب و یجوز ان مراد غایه انتهى پس اقتدا بشایخ کرام نموده این نماز را البته باید خواند اگر چه بعضی از محدثان در احادیث آن طعن کرده اند و الله اعلم بالصواب و از جمله اموری که درین شب در کتب مشایخ وارد است بگردن است در چشم دوازده نخنق و در روز آن روزه داشتن است و درین شب سه بار سوره بخواند یکبار به نیت طول عمر خود و یکبار به نیت غنا و یکبار بخت امینی از بلاها ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیه و اوراد آن از علی کرم الله وجهه مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم توجه نمیکردند بیدان ماهی جز ماه رمضان است که بیدیدند میفرمودند اللهم ادعنا علینا بالسلامة و الاسلام و الصحة من الاستقام و العسر اغ من الاتساق و رضیایه بالیسیر من النوم ذکره ابن اعطاء و فضیلت ماه رمضان و روزه آن و احادیث صحیح و حسنة القدر واقع است که از بیان مستغنی است بعضی احادیث ذکر کرده است شود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قام رمضان ایامنا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه

در شبهای

رواه البخاری و مسلم و در جمع الجوامع بروایات متعدده آمده که هر شب ماه رمضان شش کس
از دوزخ آزاد میشوند و بروایتی ده ملک و هر شب جمعه بقدری که در تمام هفته بود و در شب قدر
بقدری که جمع ماسبق بود و در شب آخر بهمان قدر که در تمام رمضان بود انستی و فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و سلم وقتی که اول شب ماه رمضان بود در زنجیر انداخته شوند شیاطین جنیان
متمرد و بسته میشود درهای دوزخ و کشاده میشود درهای بهشت و ندای میرسد هر شب ای
طلب کننده خوبی بیا که وقت عمل است و ای طلب کننده بمعصیت بس کن هر شب حق تعالی
آزاد میکند از دوزخ یعنی روزه داران را رواه الترمذی و ابن ماجه و غیر هم فرمود
پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزه سپریست از دوزخ پس هر که روزه دار باشد در آن روز کسی جهل نکند
اگر کسی جهل کند او را دشنام ندهد و بگوید که من روزه دارم سوگند بخدائی که روح محمد
در قبضه قدرت اوست هر آینه بوی بد روزه دار خوشبو تر است نزد حق تعالی از بوی مشک
رواه مسلم و احمد و النسائی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر عمل میسر آدم مضاعف میشود از
ده تا هفت صد تا عددی که حق تعالی خواسته است حق تعالی میفرماید مگر روزه که آن خاصه
من است و من جزایران باشم یعنی تقارن من و عنوان من جزا بر روزه است بیگزارد صائم
شمت و طعام خود از رحمت من او را و فرحت است فرحتی وقت افطار و ذبحی وقت قربان
پروردگار رواه مسلم و احمد و النسائی و ابن ماجه و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی است
که حق تعالی از خوردن ایشان حساب نیگیرد وقتی که حلال باشد روزه دار و سحر خور نباشد
و کسی که منتظر قتل است رواه الطبرانی و روزه ماه رمضان یکی از ارکان خمس اسلام است
و احادیث درین باب بسیار آمده پس باید که در صوم رمضان اهتمام تمام نماید و در تمام
افطار در ذکر صوم نقل بیش ازین مذکور شده اما نماز پس اہم نمازها درین ماه نماز
تراویح است و آن بیست رکعت است به دو سلام در میان فرض و عشا و وتر و نماز
تراویح سنت موکده است و یک ختم قرآن در آن نیز صفت است و چون از نماز تراویح
و روزه رمضان که فرض است توفیق یافت پس باید که اهتمام تمام بقرآن و تلاوت قرآن
یعنی هر قدر که قرآن خوانده شود بخواند در روز و در شب تا نام او صیقل پذیرد و در شب

در ماه رمضان شصت و یک ختم معنوی و در تیراویح و یک ختم در شب و یک ختم در روز و این تو
 مانی است و از جمله خرق عادات که اطاعت است که مثل آن بعمل آرد اما هر قدر که تواند غنیمت
 شمارد و باید که درین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی بازدارد که در بعضی
 احادیث وارد شده که کذب و غیبت مفسد صوم است و باید که سخن خور و که سنت است و
 احادیث درین باب بتاکید آمده اگر چه بیک ختم باشد و اتباع سنت و غنیمت دانند و اہم
 چیزی که درین ماه است اعتکاف است که آنهم موکده است پس باید که از دست نبرد و ختم
 فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد او را اجر برابر روح
 و دو عمر رواہ ابوالبیہقی فی شعب الایمان و الطبرانی فی الکبیر نحوہ و در حدیث آمده کہ ہر یک روز اعتکاف
 نشیند محض بہت حق تعالی کرد اند حق سبحانہ و تعالی در میان او و در میان دو نرخ سہ خند
 کہ سافت آنها در ترا باشد از سافت مشرق و مغرب رواہ الطبرانی فی الکبیر و البیہقی
 و الحاکم مختصر اوقال صحیح الاسناد و در شکاۃ المصابیح و غیرہ حدیث وارد است کہ منہ صلی
 علیہ وسلم تباریح بیت و یکم اہ رمضان نماز صبح خواندہ داخل محل اعتکاف می شدند
 و در وظائف البنی و غیرہ گفتہ کہ داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیت و یکم قال و
 ہذا ہوا صحیح و باقی احکام اعتکاف در فقہ مقرر است از اینجا معلوم کند و چون حق جل و علا
 بندہ را توفیق دہد بروزہ ماہ رمضان کہ آن فرض است و نماز تراویح و ختم قرآن در آن کہ
 سنت موکدہ است و با اعتکاف در عشرہ اخیرہ آن کہ آنہم سنت است و اشتغال بتلاوت
 قرآن در لیل و نهار آن و حفظ لسان از مالا یعنی بس است او را این قدر عبادت و حاجت
 بنوافل دیگر بہت سوای نوافل یومی و لیلی کہ پیش ازین ذکر یافتہ و صاحب فتوح الاورد
 در ہر شب و ہر روز آن نوافل آورده عمدتاً درین مختصر آنرا ترک دادہ و اگر کسی اخذ اتباع
 توفیق دہد در اصل کتاب فتوح الاورد بہمیند و بعمل آرد و اللہ الموفق و العین
 ذکر شب قدر و فضیلت آن بدانکہ شب قدر خاصہ این است است و سورہ انما انزلنا در
 فضیلت این شب نازل شدہ و در حدیث وارد شدہ ہر کہ قیام شب نیکو کند حق تعالی
 بتخت گناہ ماقتدم او را رواہ البخاری و مسلم و لگناہ ما تا خزاورد او را رواہ النسائی و احمد

بخاری و مسلم

و استاد الاول صحیح و الثانی حسن علما اختلاف نموده که چه قدر قیام معتبر است جامع یکسانه
گفته اند و ظاہر آنست که اکثر شب می باید لان لاکثر علم الکمل چنانکه در فقه مقرر است کذا فی
فتوح الاوراد و علما در شب قدر اختلاف بسیار است و مذہب اہل سنت آنست که شب
قدر باقی است الی یوم القیامۃ و المشہور عن الامام اجمیعہ انما تدور فی السنۃ کلما و ربوایت
صحیح از امام اعظم آنست که در تمام رمضان دایر است و روایت از امامین یعنی از امام
ابی یوسف و امام محمد آنست که شب بیست و ہفتم است و این مختار اکثر مشایخ حنفیہ است
تا آنکہ گفته شد کہ ختم درین شب کروں مستحب است چنانکہ در خزائن الروایۃ و غیرہ مذکور است
و مختار امام مالک و امام احمد غنبل و سفیان ثوری و غیرہ ہم آنست کہ در عشرہ اخیرہ
رمضان دائر است و این یک روایت امام شافعی و روایت صحیح امام شافعی آنست کہ شب
بیست و یکم است و مختار غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیست و ہفتم است و موید است
این قول باعادیش کثیر باید کہ درین شب تمامها بیدار باشد و درین شب کلمہ لا الہ
الا اللہ بسیار گوید و باید کہ این دعا نیز بسیار گوید اللهم اناک عفو فاعف عناک
در حدیث صحیح است کہ جناب سالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا ہم
فسر نمودند کہ درین شب این کلمات گویند و باید کہ درین شب تلاوت قرآن تیر بار کنند
کذا جاز فی الحدیث

ذکر ماہ شوال و ادعیہ و اوراد آن باید کہ شب عید الفطر را حیا نماید در عمل الیوم
واللیلۃ از ابوالمانہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکنند مرفوعا و موقوفاً و عن ابی الدرداء
موقوفاً قال من قام لیلۃ العیدین مدحتہ بالمہمت قلبہ میں بیوت القلوب رواہ الاول
ابن ماجہ و الثانی الامام الشافعی و البیهقی و این شب از جایز آن شبهاست کہ دعا در
مستجاب است رواہ الامام الشافعی در اوراد شیخ بیاء الدین مذکور است کہ در شب عید فطر
بجہت طول عمر بین العشاءین دو رکعت بگزارد در اول بعد از فاتحہ الذین قال لهم اننا
ان الناس قد جمعوا الیکم تا و اللہ ذو فضل عظیم و در دوم بعد فاتحہ و اما ان لا تنوکل علی
و قد ہاننا سبلنا و لنعبرن علی ما اذیمونا و علی اللہ ملتی و کل المؤمنون بعد از سلام نقلوا

بگوید صبی اللہ و لقی سمع اللہ لمن دعا و لیس و رار اللہ منتمی من عظم بقدری سبحان اللہ الذی لم یزل لا
 یزال حق تعالیٰ عمر با توفیق بدید انشاء اللہ تعالیٰ و درین شب وہ رکعت نماز بگذارد
 بعد از فاتحہ قل هو اللہ احد وہ مرتبہ بخواند و در رکوع و سجود تسبیح معناد گفته سبحان اللہ
 و الحمد لله و لا اله الا اللہ و لا حول و لا قوة الا باللہ العلی العظیم وہ بار بگوید و بعد از سرغ
 حاجت خواهد ما جتس بر آید انشاء اللہ تعالیٰ

ذکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقہ مذکور است در اینجا بنید اما آنچه
 در احادیث از فضل این روز مذکور شده آنرا بیان نمایم از ابن عباس رضی اللہ عنہما
 مروی است کہ گفتہ سید الامام العیدان و الجمعة و از وہب بن منبہ مروی است مرفوعا
 کہ حق تعالیٰ بہشت را در روز عید فطر پیدا کرد و جبرئیل را بوحی برگزید و بجل را کیفیت
 غسل آموخت و درخت طوبی را بدست خود نشانزد و کواکما قضا ابو موسی المدنی و فضل این

سبار است بحمت اختصار بدین قدر اکتفا نمود * * *

ذکر احکامی کہ مشترک است در میان دو عید اول غسل است
 و دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن کہ در ملک او باشد چہ اگر م افطار بخرد
 کہ دن قبل از خروج از شب تا صفت و اگر خرباہم نرسد بہر چه میسر شود افطار کند و بعد از نماز
 عید لغھی افطار از قربانی کردن مستحب است چہ چشم پوشیدن از دیدن نامحرم ششم پیادہ
 رفتن در حدیث آمدہ از کب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی عید و لا جازة قطروا

الثانی وان کان لہ عذر و کان منزلة لعید او کرب لا یابس بہ و کرم در فقہ آمدہ است
 کہ شیوخ سوار شوند و جوانان پیادہ روند و کرم مخالفت در طریق یعنی وقت بازگشتن
 از راه دیگر باید کہ پیشین بود عمل پنجاہ صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ در بخاری وغیرہ وارد
 است و مستحب است و این دعا بخواند یاے یا قیوم لا اله الا انت بر متک استغیث فان
 شانے کہ و لا تکلنی لے العسی طرفہ صین رواہ الطبرانی و البیہر و بعضے از تابعین این دعا

سجوانند اللهم ان کان صفری ہذا اجمع احد نظرت الیہ فانظرنا لثیابہ وان کان ہذا
 العید اخر عید من اجالنا فاغفر لنا وان کان ہذا بینا و بین عید اخر فمد لنا فیما بیننا بحسن العطا

عید

لك وحسن العباداة والاعتق في الرزق والعافية في البدن اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك
 وسلم ثم من از نماز عید نماز نفل گذارد که ممنوع است بلکه بکلمه توحید مشغول باشد و بعد
 از نماز عید از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است که دو رکعت میگردارد و از فتاوه و ابن
 سعور رضی اللہ عنہما مروی است که بعد از عید چهار رکعت یا هشت رکعت میخواهند
 رواه الطبرانی و از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ چهار رکعت مروی است مرفوعاً و در اصولی
 بعد از فاتحه سجده و در ثانی و الشمس و در سوم و الفصحی و در چهارم اخلاص و در پنجم
 در سیوم بجای و الفصحی و اللیل گفته و در جوهر نهم در چهارم الم تشریح فرموده اند تم آنکه
 اول او مترود باشد و در قبول خباثه مروی از ابوهریره است رضی اللہ عنہ که رفت
 روز عید پیش عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ ایشان گریه میکردند گفت که عید روز فرحت گفتند

الفسح للقبولین و البکار للمطرو دین و لا ادری من اسے الفریقین انا ذکره الحافظ
 الصلاحی هشتم آنکه منع نکند نفس خود را و اهل بیت و متعلقان خود را از شنیدن شعر مباح
 و سرود درین روز که در حدیث صحیحین ثابت شده که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درین روز سر شنیدند
 و رقص دیدند اما سرود پس آنست که در غزاه نایشه صدیقہ رضی اللہ عنہما می شنیدند و
 ابو بکر رضی اللہ عنہ آمد و منع کرد و سننین را رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و همایا
 ابابکر ان لكل قوم عید و هذا عیدنا قاله الحافظ الصلاحی و در صحیح بخاری و سلم است که پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم عید همیشه در ایام منی دیدند عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ منع نمود فرمود صلی اللہ علیہ

وسلم و عجم یا عمر قنذ دلیل علی ان اظهار الفسح و السرور فی العید من شعار الاسلام
 یا ز هشتم بعد از شراغ نماز عید مستحب است که گویند تقبل اللہ منا و سلم
 عقر اللہ لنا و لکم که عمل صحابه رضی اللہ تعالی عنہم بود رواه احمد باسناد جید و از سلم
 درین روز فقر اطعام خواند و زکوة فطر بدهد و اگر عید الفصحی باشد گوشت بدهد که ثواب بسیار
 ذکر در بیان صوم شوال ابویوب القاری رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم روایت میکند که فرمود صلی اللہ علیہ وسلم هر که ماه رمضان روزه دارد بعد از آن
 شش روزه از ماه شوال تابع او سازد باشد او را مثل صیام دهر رواه مسلم و فی روایه

الطبرانی تسبیح من ذلوقہ کیوم ولدتہ امہ و این شش روزہ باتفاق علمائے سنج است
 لکن نزد امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق ان سنج است و نزد امام شافعی رضی اللہ
 عنہ تابع احب است لمانی الحدیث من صام سبعا بعد الفطر سبعا لبعث الحدیث رواہ الطبرانی
 ذکر و رخصت از ماہ شوال در فضائل اعمال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ
 روایت میکند کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در ماہ شوال دو روزہ رکعت نماز
 گزارد و در شب یا در روز ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یک مرتبہ بخواند بعد از سراج کلید
 بنقاد بار بخواند و استغفر اللہ و التوب الیہ بنقاد بار بگوید سوگند بخدائی کہ مرا برستی نخلق
 فرستادہ است پشمہای حکمت از دل او جاری شود ہر زبان و گناہان او بشیدہ شود
 و تبرض او ادا کرد و انتہی مختصرا

ذکر ماہ ذی القعدہ در جوہر خمسہ مذکور است کہ نہ ماہ ذی القعدہ
 دو رکعت بگزارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ سورہ مزمل بخواند و بعد از سلام سورہ یسین کہ پنج مرتبہ
 ذکر ماہ ذی الحجہ فضل عشرہ ذی الحجہ در احادیث صحیح آمدہ و در عمل الیوم و اللیلۃ
 سیکوید کہ ذہب کثیر من العباد الی القضیلہ علی عشر رمضان لا خصاصہ بیوم
 و النحر و ذہب المحققون الی ان لیالی العشر الآخر من رمضان لا شمال علی

لیلۃ القدر افضل من لیلۃ ہذا العشر و ایامہ افضل من ایامہ لا شمال علی عرقہ و النحر اتہی
 محصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ کہ توبۃ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر کہ
 از عاصیان توبہ کند قبول شود توبہ او لفضلہ و منہ و در تسبیح العمال از ابو ہریرہ رضی اللہ

عنہ می آرد ما من ایام احب الی اللہ ان یتبدلہ فیما من عشر ذی الحجۃ لعدل صیام کل یوم
 منها بصیام ستہ و قیام کل لیلۃ لقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی و ابن ماجہ پس باید کہ در
 صوم این عشرہ یعنی نہ روز استہام نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت
 میکند کہ بود در زمان آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہ ہر روز ازین
 عشرہ برابر ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار
 روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی و ابو الشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ

روایت میکند

روایت می کند کہ ہر روزہ برابر روزہ یکسالہ است و ہر عمل کہ باشد مضاعفت آن
بمقتصد عمل انتہی در غیثۃ الطالبین مذکور است پسندان از امام جعفر صادق رضی
ما علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہما پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در شب این عشرہ در
ثلث آخر چار رکعت بخواند و ہر رکعت فاتحہ دو بار و آیتہ الکرسی ست بار و اخلاص ست بار
و بعد از فراغ دست برداشتمہ گوید سبحان رب العزۃ و الجبروت سبحان ذی القدرۃ

و الملکوت سبحان الحی الذی لا یوت الا اللہ حی و میت و ہو حی لا یوت سبحان
رب العباد و الحمد للہ کثیرا طیبا مبارکاً علی کل حال اللہ اکبر کبیرا ربنا و جبارا و قدر جبار
سکان بعد از ان ہر چه خواهد و ما کند باشد او را اجر جمیع اہل حج و زائران قبر نبی صلی اللہ
علیہ وسلم و اجر محامدان و بیچ سوال نکند از حقیقتا بگردید او را نسبت و اگر شب این نماز
کندارد و دعا بخواند حلال کند حق تعالی او را فردوس اعلیٰ و محو کند از ہر گناہ و گنہ نشو
کہ عمل از سر گیر پس اگر روز عرفہ صائم باشد و بگذارد این نماز و این دعا بخواند و تضرع
بسیار بکند حق تعالی فرشتگان را فرماید گواہ باشید انی غفرت او اشرکتہ با حجاج اہل

الی یسئتی قال فلبستہ شبرا لعیلی اللہ ذلک السعید لصلوۃ و دعائے امتی مختصر او در روزہ و الاوراد
می آرد کہ ہر شب درین عشرہ بعد از وتر دو رکعت بگذارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ انا علینا
و اخلاص بخواند این نماز را ثواب بسیار نوشته اند و در او را اکثر مشائخ بہت ہر کہ سوئے
و الفجر درین عشرہ ہر روز بخواند حق تعالی او را بیاورد و از دوزخ خلاص کند و در او را
مخدوم بہا و الدین فرمودہ اند ہر کہ ہر روز درین عشرہ ذبح علی الخصوص روز عرفہ
بعد صلوة تعریف این تسبیح گوید دوزخ بر تن او حسام گردد لاکہ الا اللہ عدد اللیل
والدہور لاکہ الا اللہ عدد اسواج البحر لاکہ الا اللہ عدد الریح فی البراری و الامحور
لا الہ الا اللہ من الیوم الی یوم بیفج فی الصور لاکہ الا اللہ عدد شوکتہ الشجر و الریل و الشجر
لا الہ الا اللہ عدد خواطر الطنون لاکہ الا اللہ عدد مرغ العیون لاکہ الا اللہ عدد خیر ما فی الارض
لا الہ الا اللہ فی اللیل اذا عسعس و البیح اذا تنفس و صلی اللہ علی محمد و آلہ اطاب بہم و علیہم السلام
ذکر فضیلت روز عرفہ و جمیع صومہ در حدیث ہر نعمت آمد و یوم عرفہ افضل ایام الہ بنا

رواہ ابن حبان فی صحیحہ فی الحدیث ما سن یوم اکثر علی قاسم النار سن یوم عرفہ رواہ ابو یوسف
 ہونی روایت ماری الشیطان یوما فیہ اصفر ولا احقر ولا اغبط منه فی یوم عرفہ وذلک لما یرى
 فیہ تنزل الرحمۃ و تجاوز القدر من الذنوب العظام الحدیث رواہ مالک واز ابن عمر رضی اللہ
 عنہما روایت است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ شود آخر روز از یوم عرفہ
 باقی نماند یک کس کہ در دل او مقدار حبہ خردل از ایمان باشد بگر مغفور میشود ابن عمر
 گفت یا رسول اللہ اہل عرفہ خاصہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم بل المسلمین عامہ رواہ ابویوسف
 فی البکیر و نحوہ فی جمع الجوامع و در غنیۃ الطالبین باسنادہ آورده اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم عشیۃ عرفہ دعا کرد و نماز است خود را بگرفت حق تعالی قبول کرد مگر نظام خلق بعدہ
 عرض نمودند کہ اسی پروردگار تو قادری کہ مظلوم را ثواب از خود بدہی و ظالم را بخشی آن شب
 سو قوت شد و قتل صبح بعد از دعا و روزنہ و جمعی رسیدند غفرت کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بسم کرد و نماز صاحب سپید تری رسول اللہ و توبہ ہمیت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم شیطان چون سعفت دید
 و او بلا گفت و خاک بر سر کرد و انتہی و از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است کہ فرمود
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سن صام یوم عرفہ غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ و ما اخر رواہ الحافظ
 ابوسعید و در تلخیص الاعمال وارد است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صوم یوم عرفہ کفایت
 لغت ستہ رواہ البیہقی فی الشعب و در حدیث وارد است کہ افضل الدعاء دعای یوم عرفہ
 و افضل ما قلت انا و النبیین قبلہ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک و لا الحمد و ہو علی
 کل شئ قدير رواہ مالک و الترمذی معناه پس باید کہ این کلمہ را درین روز بسیار گوید و اگر
 صبح یوم عرفہ تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذہب مختار متاخرین چنانکہ در فقہ
 مذکور است و اما تعریف بغير عسر نہ پس مختلف فیہ است و فی اکثر متون الحنفی و مالکی
 فلیس شئ و اختلفوا فی معناه فقال فی الکافی عن ابی حنیفہ انہ لیس بئسہ و انما ہو صیغۃ
 احدیہ الناس فمن فعل جاز و فیه ایضا و قبل یستحب ذلک لانه تشبیہ باہل الطاعۃ فیکون
 لهم تو اہم و الظاہر من کتب المتاخرین کابن الہمام و البحر الرائق ان معناه الکراۃ
 و بائحکہ مشایخ عظام علی الخصوص بزرگان سہروردیہ در ادای صلوة تعریف و ادعیہ

ان معانی

آن مبالغہ تمام دارند و در اوراد نقلی دارند و در اصول فقہ مقرر است اذادار الامر من کون
سنه و بدعتہ فالاحتیاط فی ترکہ ذکرہ فی الجہد الرایق وغیرہ پس باید کہ نمازهای کہ از حدیث
سے آرند تمہا بگذاردانتمے + +

ذکر نماز تعریف و طریقہ آن و طریقہ صلوة تعریف علی ما ذکرہ فی اوراد المشایخ علیہ السلام
فی الجواهر الجلالیۃ اینست قال فیہا عن عمدة العباد و خلاصۃ الزیاد الشیخ ضیاء الدین ابو
النجیب السہروردی عن انس ابن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم
ما من عبد یکشف رأسہ فاقفناشم الحاج ویصلی صلوة التعریف فی یوم عرفۃ بین صلوة الظہر
العصر ست رکعات یقر فی الاولی الفاتحہ ثلاث مرات و سورۃ الانبیاء مرۃ و فی الثانیۃ
الفاتحہ ثلاث مرات و سورۃ الحج مرۃ و فی الرابع رکعات یقر بعد الفاتحہ سورۃ الاخلاص تسعین مرۃ و یقر
بعد الفرائض و عار العرفات الاولی اللہ ملکنا ید و شیطان اعاننا علی نفسہ و یرحمنا فی جمیع امورہ و یقول شیطان یا ولایہ
و قد است منہ فی جمیع السنۃ و حفظ اللہ نفسہ و الہ و دینہ و آخرتہ و دنیاه و بی صلوة الحج لمن لا
یستطیع الیہ سبیلا و اما الادعیۃ المذكورۃ فی الجواهر الجلالیۃ وغیرہ من اوراد المشایخ فکثیرۃ
فمنہا ما روٰ عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اکثر ما دعی الیہ صلی اللہ علیہ وسلم
عشیتہ عرفۃ فی الموقف اللهم کمل صلوتی و نسلی و صحابی و ماتی کما یارب تبارک انی اعوذ
بک من عذاب القبر و شتات الامر اللهم انی اسالک من غیر ما یجری بہ الريح رواہ الترمذی و فی
روایت لہ رضی اللہ عنہ اکثر دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشیتہ عرفۃ لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک
لہ لہ الملك و لا الحمد و ہو علی کل شئ قدير اللهم اغفر لے ذنبی و لیسر لی امری و اشرح لی صدری
اللهم انی اعوذ بک من وساوس الصدور و من شتات الامر و من عذاب القبر اللهم انی اعوذ
بک من شر بلج فی اللیل و من شر بلج فی النہار و من شر ما یمیب بہ الريح و شر یوائق الدہر انتہ
این برو حدیث در فضیلتہ الطالبین غوث اعظم رضی اللہ عنہ باسانید خود آورده اند +
ذکر فضیلت شب عید انصحنے شب عید انصحنے از شبہائی است کہ دعا در ان قبول
است رواہ الشافعی و در جمیع الجوامع از معاذ بن جبل مروی است کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
من احیا اللیاس لے الاربع و جبت لہ الجنة لیلة الترویۃ و لیلة عرفۃ و لیلة النحر و لیلة الفطر

رواہ ابن عساکر و سابق ذکر آن گذشت *

ذکر یوم عید الفصح افضل ایام عند اللہ تعالیٰ بعد یوم عرفہ روز عید الفصح است کما نص علیہ انجاء الامام الشافعی رضی اللہ عنہ و افضل خبر کہ درین روز کرده شود و اخصیه است و ثواب اخصیه در احادیث صحیحہ مذکورست کہ بر اول قطره دم جمیع گناہان بخشیدہ شود و باقی احکام عید تفصیل در ذکر عید فطر گذشت *

ذکر نماز و اذعیہ آخر ماہ ذی الحجہ در حدیث مرفوع آمدہ صدر رکعت در شب آخر یا روز آخر ماہ ذی الحجہ بگذارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص وہ بار حق تعالیٰ عطا فرماید اوراد و برکات یکی از لطفات و یکی از رونق و قضا کند اوراد حاجت دنیا و پناہ از آخرت و بنا کند حق تعالیٰ برای او مکانی در فردوس و وس از یاقوت سنگ و نذر آید از آسمان کہ اسی فلان گناہ ما تقدم تو بخشیدہ شد انتہی مختصر او باید کہ در روز آخر سال تجدد تو بہ کند و اجتناب در عمل خیر نماید و روزہ دارد و خپا کند در ذکر محرم گذشت و مروسی است کہ آخر روز ذی الحجہ گوید اللهم ما عملت من عمل فی ذلک ہبتہ

ما نیتنی عنہ ولم ترضہ و نیتہ ولم تنسہ و عملت اعنی بقدر تک علی عقوبتہ و ودعوتی الی التوبۃ بعد حراتی ملیک استغفرک منہ فاغفر لی یا غفور و ما عملت فیہا من عمل ترضاه و وعدتني علیہا الثواب فقبلہ منی و لا تقطع رجائی بخشد حق تعالیٰ مرا و را ہر گناہ کہ در میان او و حق تعالیٰ باشد وقتی کہ نامم باشد بر کردہ خویش بگوید شیطان یا ویلاہ مشقت کردم تمام سال و ہدم ساخت این دعا کنندہ تمام مشقت ہار در یک عت
رواہ الشیخ ابو جعفر عس بنی محمد النسفی شرح السننہ ۵

بر اسی جمیع مطالب دینی و دنیوی باید ہر روزہ بصدق اول بخواند انشا اللہ تعالیٰ بمطالب خود رسید و حاجتش روا کرد بر آن موضع فقر و جہالت و نسیان و ضعف و مرض و مجردی و مسافرت بسیار خوب است ہر برای روزہ بر بازوی چپ عورت بندد و اگر چہار صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم باید و ہر شبست رود بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ربانی یا منان یا خیرانی یا مرادی یا سعانی یا دوائی یا شفائی یا کفائی کہ فی ہمی یا غفور یا غفر فی خطبہ بیعتوں

۱۶۴

یا اللہ سہ بار یا رحمن سہ بار بر جنتک یا ارحم الراحمین ہر کہ صبح و شام سہ بار قل ہو اللہ و سہ بار معبودین
 بخواند خدا تعالیٰ اور از جمیع آفات نگاہدارد بآید کہ وقت فرو شدن آفتاب بگوید اعود
 بکلمات اللہ التامات من شد ما خلق در آن شب تا صبح از فضل آتے گزند می بومی بسید
 صحیح بآید کہ این را بخواند جمع مرادات برسد از فضل حق تعالیٰ بعد از نماز یا بادا صد بار
 یا مغز و پیشین صد بار یا عظیم و دیگر صد بار یا فتاح و شام صد بار یا حافظ و فقط صد بار
 یا وہاب بآید کہ ہر روزہ بخواند انشاء اللہ تعالیٰ گاہے محتاج کسی نگردد حسبی اللہ الزا
 من المرئوبین حسبی اللہ الخالق من المخلوقین حسبی اللہ الرزاق من المرزوقین حسبی اللہ
 الذی لا آله الا هو علیہ توکلت ہو رب العرش العظیم و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ و صحابہ اجمعین بآید کہ این
 و ما بخواند بسیار خوب است آگهی قلبی عجوب و عقل مغلوب و ہوائی غالب و طاعتی قلیل
 و معیشتی کثیر و لسانے مقرب بلوب فکیف صلیتی یا قلام الغیوب یا ستار العیوب فغفر لی
 ذنوبی کلما یا غفرا یا غفار و صلی اللہ علیہ و علی آلہ و صحابہ اجمعین و سلم جنتک یا ارحم الراحمین از غیر
 علیہ السلام مرویست کہ بحضرت امیر المؤمنین فرمودند ہر ستدیہ و اندونہاکی و حساب
 حزینے و منعمومی و مسروقہ و محروفی و مخالفت از سلطانی کہ بخواند حق تعالیٰ حاجت او
 روا گرداند و سدرج مجید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا عماد من لا عماد لہ و یا ذخر من لا
 ذخیر لہ و یا سند من لا سند لہ و یا حرم من لا حرم لہ و یا غیاث من لا غیاث لہ و یا کریم العفو
 و یا بین لیل و یا عظیم الرجاء و یا متقذ العرقی و یا منجی الملکی یا محسن یا تحمل یا
 ستم یا مفصل انت الذی سدی لک سواد اللیل و نور النهار و نور القمر و شعاع الشمس
 و دوسے من الماء و حنیف الشجر یا اللہ سہ بار ہر حدک لا شریک لک صل علی محمد و آل محمد
 و افعل حسنی کذا کذا بآید کہ بعد از نماز یا بادا یک مرتبہ بخواند و پر خود مد چندان فتح و کشا
 دولت در کار او خدا پیدا کند کہ در خیر تحریر نیاید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علام الغیوب
 یا خافر الذنوب یا ساتر العیوب یا کاشف الکروب یا مقلب ما سوار القلوب یا طیب
 القلوب سبحانک یا لا الہ الا انت یا ذوالجلال و الاکرام یا الجلال و الاکرام از اوراد
 شیخ اشعری در روز یا ہر شب بخواند انشاء اللہ تعالیٰ در بہشت رود اشھدان لا الہ الا انت

وعدہ لا شریک لہ الا انتم ان محمد عبیدہ ورسولہ وان عیسیٰ عبد اللہ وابن امیہ وکلمت
 الیقینا ہا اے مریم وروح منہ وان الخیر حق وان النار حق وان الساعۃ حق وان لغیث
 حق باید کہ این را در عقب ہر نماز فرستید بخواند در حالت دین و دنیا در ہر حال کہ در ماند
 رحمت خدا سے را آنجا یابد و بسیار خوب است و از ان خلاصہ یابد و خطار او یابد بسم اللہ
 الرحمن الرحیم سببی اللہ العالی الذی سبب اللہ المہیبی لدنیائے حبیبی اللہ الکافی
 لما اہنی حبیبی اللہ السدید لمن کادنی بسور حبیبی اللہ الرحیم عند الموت حبیبی اللہ القوی
 عند المسئفی اللہ حبیبی اللہ الکریم عند الحساب حبیبی اللہ اللطیف عند المیزان حبیبی اللہ
 العزیز القدیر عند القراط حبیبی اللہ لا الہ الا ہو علیہ تو کلمت و ہورب العرش اعظم
 باید کہ این را بسیار گوید انشاء اللہ تعالیٰ اعمال او بیشتر قبول حق آریستہ گرد و بتقابل
 انک انت السمع العظیم باید کہ این را بسیار بخواند در ہمہ احوال صابر باشد و قدمش در کار ہا
 ثابت ماند و دشمنان برو سے ظفر نیا بندر بنا فرسوخ علینا صبر و ثبت اقدارنا و الفرائض علی القوم
 الکافرین باید کہ این را بسیار خواند انشاء اللہ تعالیٰ با دوستان حق جمع شود و ربا انک
 جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان اللہ لا یخلف المیعاد باید کہ این را بسیار خواند انشاء اللہ
 تعالیٰ پنج عرصات قیامت نہ بیند ربا اثنا و حدتتا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمۃ انک لا
 تخلف المیعاد حق تعالیٰ بر جنتہا می خود مخصوص گرداند انشاء اللہ تعالیٰ باید کہ این را
 بسیار خواند انشاء اللہ تعالیٰ در دنیا اور اعدا و ند عزوجل زندہ دار و بجا نیت و در آخرت
 نیز و بسیار خوب است ربا اتنا فی الدنیا حسنتہ و فی الآخرۃ حسنتہ و قنا عذاب النار
 باید کہ این را در بار بار و شبانگاہ بخواند حق تعالیٰ از زوال ایمان نگہدار و بسم اللہ الرحیم
 اللہم انی اعوذ بک من ان یشکرک بک شیئی وانا اعلم و استغفرک لما لا اعلم انک انت
 علوم العینوب باید کہ این را بسیار خواند فور ایمان در ول او کامل شود انشاء اللہ تعالیٰ
 ربا انم علینا نور اغفر لنا انک علی کل شیء قدير باید کہ این را بسیار خواند از سلب ایمان
 این شود و رحمت حق تعالیٰ نثار او گردد و ربا لا ترغ قلوبنا بعد اذ بدینا و برب لنا ان
 لکنک رحمۃ انک انت الوہاب پیغمبر علیہ اسلام فرمود باید کہ این را بتغفار در شب و روز یکبار بخواند

۲۱

حق تعالیٰ دل اور انبورا بیان مزین گرواند جان بیان برو انشا اللہ تعالیٰ بسیار خوب است
بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم انت ربی لا ادرک انت فاعف عنی وانا عبدک وانا علی عهدک
ووعدک ما استطعت واعوذ بک من شر ما صنعت وایواک بعتک علی وایواک بذنبی فانظر
خاند لا یغفر الذنوب الا انت باید کہ این را بخواند تنگی معاشش برود و فرخ روزیہا شود یا و اتم
العز و البقا یا یا ذا الجلال و الاکرام الجواد و العطا یا یا وود یا ذوالعرش المجید فعال لسا یرید
باید کہ این آیت را پیوستہ خواند از جمیع بلا ہا در امان حق تعالیٰ بن و با بیان باشد طقائی
چون و بچگون مشرف شود آمین اسے اللہ تعالیٰ امور رسول علیہ السلام فرمود باید
کہ این آیت را با دوا و شبانگاہ بخواند تا کار بر او شود و فقر و فاقہ دور گرد و بسم اللہ الرحمن الرحیم
توکلت علی اللہ الذی لا یوت و قل الحمد للہ الذی لم یخذ ولد اولم یکن لہ شریک فی الملک
ولم یکن لہ ولی من الذل و کثر تکبیرا باید کہ سورہ کافرون در وقت طلوع آفتاب کہ در آغاز
طلوع باشد وہ بار بخواند ہر حاجتی کہ خواہد زد و بر آید فیصل الہی انشا اللہ تعالیٰ پیغمبر صلوات
فرمود باید کہ پیوستہ بخواند از ہمہ بلیات محفوظ ماند و ہمہ جا با عزت باشد از حق تعالیٰ عفو و کثرت
بخواند و این دعا در اوراد شیخ اشیرخ مذکور است بسیار خوب است اللہم انی اسالک العفو
و العافیۃ و المعافات فی الدنیا و الآخرة چنانچہ آنحضرت وقت حرب میخوانند جلہ کافران میگرفتند
رسول صلعم وصیت بامیر المؤمنین کرد کہ این را بخواند و بر خود بد و یا با خود وارد و در عصمت و حفظ
حق تعالیٰ بہدو ہمیشہ از جمیع بلا ہا و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سوز
و کید کافران و از کرمکاران و حد ماسدان نجات یابد بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم
اسالک بحق لا ادرک انت محمد رسول اللہ و اسالک بحق ہذہ الاسماء و الفرقان العظیم و اسالک
بحق ہذہ الکلمات و التفسیر المبین اسالک بحق ہذہ الملائکہ و حملۃ العرش و الکر و بین و اسالک
بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و در وائیل و اسالک بحق فاطمہ البتین و اسالک
بحق فاطمہ سلیمان بن داؤد و علیہا السلام و اسالک بحق آدم صفی اللہ و نوح بنی اللہ
و ابراہیم خلیل اللہ و موسیٰ کلیم اللہ و عیسیٰ روح اللہ و محمد رسول اللہ و اللہ غالب
علی امرہ و لکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا امار کونے بروا و سلاما علی ابراہیم و ارا و ہ

کبیرا جعلنا هم الاحقرین باجمعیم به السحران الله سیطلان الله لا یصلح عمل المقصدین بربک
 یا ارحم الراحمین باید که این را بخواند آمرزیده شود و از آفات ایمن باشد باید که در زمین سوار شدن
 بخواند سبحان الذی نحر لنا هذا و ما کننا له مقرین و انما الی ربنا لتقلبون رسول علیه السلام
 فرمود هر که گوید لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله و غیر دیگر گشتان تا پنج انگشت گیرد اگر این بنده
 در آن روز یا در آن شب یا در آن منفی بپیر و فدای گناهان او را پیام زد رسول علیه السلام
 فرمود یا علی هر که هر روز نیت و یکبار گوید اللهم یا ربک لی فی الموت فذای غز و بل باوی
 در عقبی حساب نکند آنچه داده است او را باید که این استغفار صد بار گوید بسیار ثواب است
 یا رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الوجلیم و باید که هر روز صد بار این استغفار گوید بسیار
 خوب است و باز گوید بسوی حضرت عزة نماید و مغفرت و عفو خواهد استغفر الله و التوب الیه
 و این استغفار بعد هر نماز خواند بسیار خوب است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا
 انت خلقتنی و انا عبدک وانا علی عهدک و وعدک ما استطعت و اعوذ بک من شر ما
 و ابو و لک بجهتک علی و ابو بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت امیر المؤمنین
 علی فرمود که این استغفار بخواند بسیار خوب است باید که هر روز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
 لا اله الا انت سبحانک و جحدک رب انی علمت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانت خیر الغافرین
 لا اله الا انت سبحانک و جحدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب
 الرحیم لا اله الا انت سبحانک و جحدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فارجنی فانت خیر الراجین
 و این استغفار را بعد هر نماز سه مرتبه بخواند خوب است اللهم انی استغفرک من کل شیء
 او بینه عمدا او خطا میر او غلانیة و التوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
 لا اعلم انک انت اللام الغیوب بیان خواص اعمار حق تعالی الله باید که در عقب
 نماز نود و هشت بار گوید جمله مخلوقات او را دوست دارند و تحشش نمایند و هر چه از حق تعالی
 طلبد یابد و دشمنان مهربان گردند یا رحیم باید که هر روز نود بار گوید از خلق بی نیاز گردد
 و در عقبی بهره مند گردد یا عزیز باید که دائم بخواند در میان مردم عزیز و با حست و صاحباه
 شود و جیل و یکبار بخواند یا خالق باید که در شبها بسیار گوید بسیار ثواب است یا قهار

بعد از نماز صبح بگوید و هر دو دست بر سینہ بند و مفتاد بار بگوید دل روشن و نورانی شود
 و همه مهم بروی آسان گردد و بسیار بهتر است یا باسط باید که بر سر دست بردارد و در بار
 بگوید و بر روی فرود آرد همیشه خوشدل و شادمان باشد و از غم و پریشانی بیرون آید و از غم
 گمان گذشته باشد و هر روزی حاصل شود یا معز باید که بعد از نماز شام دو شبند یا شب جمعه
 صد و چهارده بار بگوید حق تعالی او را در میان مردم عزیز و مکرم گرداند و بغیر از خرافاتی که اولاد
 از کسی خونی نباشد الغفور باید که حبه آمزشش هر روز صد بار بخواند یا علی باید که بسیار
 بگوید و بدان مداومت نماید بلند قدر و توانگر گردد و اگر در غربت گوید شبه خود باز آید بچند
 باید که بعد نماز صبح نود و نه بار بخواند صاحب عزت و آبرو گردد یا رقیب باید که هفت بار بر
 سر چیز که بخواند حق تعالی آنرا از جمله آفات امین گرداند یا باعث باید که در وقت نومست
 خویش بر سینہ بند و صد و یک نوبت بگوید دشمن زنده و نورانی گردد و هرگز دشمن نبرد
 یا وکیل هر که از بادو آتش ترسد این هم بسیار بگوید و چون مفلوگان در سحرگاه بخصوع
 و خشوع شصت و شش مرتبه بگوید و بر ظالم خویش دعا کند آن ظالم را زوال برسد
 یا بحی باید که هر روز هفت یا رگوید بسیار خوب است یا قوم باید که در خود سازد
 و مطالبات دینی و دنیوی بر آید و مشکلات کلی و جزوی کفایت گرداند انشاء الله تعالی
 یا عفو باید که بسیار بگوید حق تعالی او را بکرم و عفو خود بیامزد یا تا نفع باید که در سفر
 بسیار گوید از آفات امین گردد یا باقی باید که هر شب صد بار بگوید بعد از اذان و جمعه
 ترسد در حیات زبانیات و سل او منقطع نشود و نام او به نیکی باقی ماند یا مستعد باید که
 در خود سازد از غفایات نجات یابد و دلش بیدار بن باید که بسیار بگوید قل الله اعلم
 را هر روز پنج بار بخواند از همه بیایات و از شر همه مردمان محفوظ گرداند حق سبحانه تعالی
 یا معنی یا نزل یا سمیع یا بصیر یا جبار یا قادر یا قاهر یا قهار یا باید که هفت بار بر رو
 بخواند لا اله الا الله من السماء الى الارض لا اله الا الله من الارض الى السماء
 لا اله الا الله محمد رسول الله لیسلم لیسلم زبان بدگویان و غسانان و ماسدن
 بر خوشین بنام خداکے عزوجل *

فصل در بیان دعای مفت قفل و اسناد وی

روایت میکند عبد الغفار از رسول الله صلی الله علیه و سلم که او فرمود بر آن خدا که جان من بقیه قدرت او است هر کس این دعا
 مفت قفل را بی نیت هر روز بخواند و اگر خواندن نداند یا خود نگا بدارد آتش مفت و دوزخ
 بروی سبزه گرواد و هشت در هشت بروی و بر دستانش کشاده گزواتم و بر پیغمبر صلعم کند
 یا کرده است که خدای عزوجل خواننده و وارنده این مفت قفل را از بلاهای ناگهان
 و از سحر انسان و از غضب سلطان و از شر شیطان و از تیغ بران و آتش سوزان و
 و از آب روان و از شر آدمیان و دیوان و پریان و کفتاران و ماران و کزبان شران
 و فیلیان و از جمله بلاها که اینجهان و آنجهان افضل خود نگا بدارد و روزی جبرئیل گفت
 یا محمد صلعم هر که آید عار الصدق دل بخواند و از جای خود برکوه و میدان رود و هر حاجتی
 که از حق سبحانه تعالی خواهد رو اگر رود و اگر عورتی را فرزند نمی شود یا یک آب شور و
 شیرین بیامیزد و ایندما را خوانده بدو سه روز خوردن دهد بار گیرد و اگر عقیقه باشد
 و اگر عورتی پر روزه در مانده باشد این دعا را بر آب دمیده بخواند فلاسی باید و اگر روزه
 گریخته باشد ایندما بخواند باز آید و اگر کالاسه گم شود باشد باید که بر آتش خوانده بدد
 و آن آتش را در میان آب اندازد سه روز نگذرد که همه کالاسه خود بیاید و اگر کسی را
 ویل و بیری گرفته باشد در گوش چپ وی ایندما با آواز بلند بخواند و بدد ویل و بیری
 از وی بگریزد و باز نیاید و اگر کسی را کفتار گرفته باشد در هر دو گوش با آواز بلند بخواند
 و بدد کفتار گرفته نکوشد و کفتار ببرد و اگر کسی را مار گزیده باشد در هر دو گوش
 بخواند هر اثر نکند و اگر کسی را قرآن یاد نمی شود و مرتبه ایندما را خوانده بر شیرینی بدد
 مگر کبریه با آواز بلند و بکرتبه آهسته و بخواند قرآن شریف یاد گردد و حفظ او زیاد شود
 و اگر کسی خواهد که بدانند که زحمتی ببرد یا برود و کسی او را نداند باید که شب غسل کند و دو گانه
 نماز قفل گزارد و این مفت قفل را بخواند و اگر خواندن نداند زیر سر خود نهاده خب
 و یک آن شیر خورد و اگر شیر خورده فی الحال استغراق کند زحمتی در آن مفت ببرد

و اگر کسی را

و اگر یک ساعت بماند و استغراق کند در آن ماه پیر و اگر یک روز بماند و در آن سال نبرد و اگر
 استغراق نکند حیات او بسیار شود و اگر کسی خوابد که خدا تعالی را در خواب بیند در ماه ربیع و ذی
 قعد و در هر روز این نماز خواند تا استغراق و هفتم ماه مذکور حضرت باری تعالی را در خواب خوابد و اگر کسی
 خوابد که حضرت محمد مصطفی صلعم را در خواب بیند باید که در ماه شعبان هر روز پی نماند مگر تیرہ این نماز خواند
 و اگر خواندن نماند با خود گاہ دارد و غسل کرده روزہ و شسته یا شست و بر جامی پاک و خوب بنشیند
 و گل و خوشبو و عطر و عنبر با خود دارد و این بخت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب استغراق
 ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب بیند و اگر خوابد که فرشتگان و عجائب قدرت خدا تعالی
 را بیند باید که در ماه رمضان المبارک این بخت قفل را آغاز نماید و پی نماند و یا با خود دارد
 غسل کند و جامہ پاک دارد تا عجائبات قدرت ببیند کہ گاہی ندیدہ و نشنیدہ باشد و اگر خوابد
 کہ پریان را حاضر کند محمد علی عاقلی قاسم غازی آزمودہ اند غسل کند و جامہ پاک پوشد
 و بر جای گاہ خوب و پاک نشیند و تا صاف خود صندل بلیسد و مالک و جامہ را در گلاب تر کند
 و خود بسوزد و عطر و خوشبو و مشک و کافور برابر خود دارد و اگر خود بسیار صندل بزرگ بپوشد
 و خود و ریمان بنشیند و گل گلاب و غیرہ و یک سبوی شربت تر و خود دارد و یک پیرہ بزرگ تنہا
 بردست راست خود دارد و سپاری بردست چپ بگیرد و این بخت قفل را با آب و از کبند
 جوانیک بوزنہ سرخ بر گوسفند سیاه سوار پیدا شدہ اند دست راست آن برگ بتانہ و یک
 عورت بر پشت آہو سوار شدہ بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و تر و باید کہ در محل
 سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد ازین هیچ ترس نخواہد شد چندانکہ لشکر پریان گروہ
 گروہ بیایند و بعد ازین باد شاہ پریان بیاید و ہر دو دست بستہ با داب تمام پیش او
 ایستادہ شود و بگوید کہ مطلب شما چیست کہ مرا طلبید اشدہ دختر خود بہ شما میدہم
 و باز بر خود شمار اید ہم تماشا نمایم و یا کینیز کان خود شمارا و ہم زینہار آنچه او شان خوب بگوید
 و بدہند ہرگز اقبال نکند و نطلبید و ہمین سخن گوید کہ آنچه لطف و شفقت شماست آن
 بکنید این سخن بادشاہ را خوش آید و بگوید کہ مطلب شما حاصل خواہد شد بعدہ بادشاہ بزرگ
 و از رفتن او ہم در خوان مشغول باشد و یک ساعت فرصت بگیرد و چون تمام شود باز

از سر نفع شروع کنند تا به بینه که چهل و چهار پری دختر بادشاه هر یکی لباس زرین و غسل
 و یا قوت پوشیده اگر است و خوشبو مالیده از پیش بادشاه نزد وی آیند و بگویند هر چه میخوا
 بخواند تا ما بر تو باشیم و قرآن تو کنیم و هر جا که بداری باشیم و خدمت شایسته تو کنیم و تو همین هفت
 قفل را بخوانی و با کسی سخن نگویی تا چهار صد دختران بادشاه بر پهلوی تو خوابند آرد و بدست
 خود میوه بار در دهان برهند و بخور دهند و بگویند که بادشاه ما را بر تو فرستاده است تو که در راه
 هست تا آنچه فرمائی آن کنیم و هر جا که بداری باشیم و باز گویند که اگر رخصت دهی پیش بادشاه
 رویم و وداع شده بیایم بگویند بیا بشود و ایشان رخصت دهد تا بروند و فی الحال بیایند
 و این دعا خوانده باشی و موقوف کنی بعد پیران پریان مر پریان را خواهد گفت که فی الحال
 وداع شوید و بروید که حاجت شما از نیخاند و دعا هفت قفل را بچیت بر اندن شما میخوانند
 پدرایشان مکان و کینزک برهند و ایشان با چهل هزار پریان دیگر خوب و خوشبوی مالیده
 بهم بنشیند و خدمت کنند و در پائی افتد و بگویند که قرآن بر دایم آنچه بگویی بران را کنیم
 و هر جا که بداری نباشیم و این کینزگان را بر وقت که خوشش آید عرض خود حاصل کند اما
 این دختر بادشاه که همین باشد ایشان را نوبت کند و شب از ماه سوم روز از ماه یازدهم
 و ششم و شب چهاردهم از ماه و بعد از یازدهم بر ایشان بروند و دور روز از هر راه بروند
 و کینزک هر وقتی که خوشش آید برود و هیچ زیان نکند و دیگر خواننده و دارنده این هفت قفل
 در میان مردم عزیز باشد و در بهشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جمله هوکما
 قیامت بروی آسان شود و خاصیت این هفت قفل بسیار است این قدر از ان شرح
 فوت القلوب بر آورده شد و بعضی از موده اند شک نباید آورد و بر این قدر اختصار افتاد

تا خواننده و نویسنده را ملال نگیرد و او را ملال با صواب

و های هفت قفل از اینجا شروع شد و قفل اول امنیت بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله مجربها و مرسیها ان ربی لغفور ارحیم اعوذ بالله من عذاب الله بسم الله
 الی امر الله ان الحکم الالباب بسم الله امنیت بالله و ما تو فیقی الالباب بسم الله آمننا بالله
 و محمد رسول الله بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله

السلام

المملک الحق المبین بسم اللہ المعنی بسم اللہ المعطی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الکافی بسم اللہ
الوافی بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض ورب السماء وهو اسمیع العظیم بسم اللہ الذی لا یضر
مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو اسمیع العظیم لا آله الا اللہ المملک الحق المبین -
مفضل ووم بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ الذی لیس کمثلہ شیء وهو الفتاح العظیم
لا آله الا اللہ الکبیر الذی لیس کمثلہ شیء وهو اسمیع العظیم القدیر لا آله الا اللہ الحکیم الخبیر
الذی لیس کمثلہ شیء وهو اللطیف الخبیر لا آله الا اللہ الغنی الحمید الذی لیس کمثلہ شیء
وهو الولی الحمید لا آله الا اللہ العزیز الوہاب الذی لیس کمثلہ شیء وهو العزیز الجبار
لا آله الا اللہ العزیز العفار لا آله الا اللہ وحده لا شریک له لا الملک ولا الحمد یحیی ویمیت
وهو حی لا یموت ابد ابد ابد بید الخیر وهو علی کل شیء قسیر وصلى اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ

واصحابہ اجمعین

فضل سوم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا آله الا اللہ المملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ
شیء وهو اسمیع البصیر لا آله الا اللہ المملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وهو الخلاق
العظیم لا آله الا اللہ المملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وهو الفتاح العظیم لا آله الا اللہ
المملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء وهو العظیم الخبیر لا آله الا اللہ المملک الحق المبین
الذی لیس کمثلہ شیء وهو اسمیع العظیم

فضل چہارم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا آله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
استغفر اللہ ان اللہ لا یضیع اجر لمحسنین لا آله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
استغفر اللہ ان اللہ لا یبدی القوم الظالمین لا آله الا انت لا تہدی القوم الغافقین
لا آله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا آله الا انت انی اخاف اللہ رب العالمین
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرین وصلى اللہ علی خیر خلقہ محمد
آلہ واصحابہ اجمعین

فضل پنجم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ و بحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب
واقرب الیہ سبحان اللہ الحکیم و بحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب واقرب الیہ سبحان اللہ

القدیم و بجدہ استغفر اللہ ربی منکل ذنب و اتوب الیہ سبحان اللہ الکریم و بجدہ استغفر اللہ ربی
 منکل ذنب و اتوب الیہ اللہ صل علی محمد ربنا اختلف الملوان و تعاقب لایران و استحب
 الفرقدان و علی آل محمد اللہ صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک العنی الامی و علی آل محمد
 و علی کل ملک و نبی اللہ صل علی محمد و بارک و سلم کما صلیت علی ابرہیم و علی آل ابرہیم لکم محمد
 قفل ششم بسم اللہ الرحمن الرحیم استغفر اللہ ان امت بکل شیء شہید استغفر اللہ ان اللہ
 بکل شیء بصیر استغفر اللہ ان اللہ علی کل شیء علیم استغفر اللہ ان اللہ علیم کریم استغفر اللہ ان
 عزیز رحیم استغفر اللہ ان اللہ لطیف خبیر استغفر اللہ ان اللہ تواب الرحیم استغفر اللہ ان
 یفعل ما یرید استغفر اللہ ان اللہ هو الرزاق ذو القوۃ المتین استغفر اللہ ان اللہ یغفر الذنوب
 جمیعاً انه هو المغفور الرحیم

قفل ہفتم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ عد و ما سبحنا المسجون ابد اسر مد
 اضغانا مضاعفة الی یوم القیامۃ و لا اذک الا اللہ عد و ما ہلک المہلکون اہ اسر مد اضغانا
 مضاعفة الی یوم القیامۃ و اللہ اکبر عد و ما کبرہ المبکرون ابد اسر مد اضغانا مضاعفة الی یوم القیامۃ
 و لا احوار و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم عد و ما مجدہ المجدون ابد اسر مد اضغانا مضاعفة الی
 یوم القیامۃ و صلی اللہ علی خیر خلقک محمد و آکرم صحابہ اجمعین و صلی علیہ المصلون الی یوم القیامۃ
 و سلم تسلیاً کثیراً کثیراً برحمتک یا ارحم الراحمین

فکر و عامی عکاسہ بدانکہ این حرز مشہور است بدعاسے عکاسہ و اسناد و تفسیر
 فضائل آن بجز تحریر نیاید و مطولات درین باب نوشته اند و حاصل آنها آن باز میگردد کہ عمل
 آن در جمیع مہات محبوب است و کیفیت عمل بر آنست کہ پیش از طلوع آفتاب وضو سازد و دو رکعت
 نماز گزارد و چون سلام باز دہد کہ یکبار این حرز را بخواند و بعد از آن مراد خود خواهد التبتہ حصول
 پیوند و در اسناد این دعا چنان وارد است کہ ہر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار و بعد نماز
 حقیق یکبار این حرز را بخواند و بر خود بدتادار امان و ضمان حق سبحانہ تعالی باشد و از مرض
 و خوف و زرد و دشمن ہنج اوراد نیاید و البتہ بر او خود رسد و دعای معظم نیست بسم اللہ الرحمن
 اللہ یا کثیر النوال و یا و ایم الوصال و یا حسن الفعال اللہ ان دخل الشک فی ایمانی

لم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صلح شاني بفضلک فرأيت
 من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الكفر في اسما
 لك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل العجب والكبر والرياء
 والسمة في عملي ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان جري الآثام
 والغيبة على لساني ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الخنقة
 والوسوسة في صدرى ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل التشبیه
 في معرفتي اياك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل النفاق
 في معرفتي من ذنوب الصغائر والكبائر ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان
 من سور ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ارايت لي خيرا فلم اشكرك ولم اعلم
 به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قدرت على من امر فلم ارضه ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اعمت على نفسي بيت ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اتيتني من نعمائك فغفلت عن شكرك ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما مننت به على من احسن فلم احسرك ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ضيعت من عمري ما لم تره فغفلت عن شكره واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اوجبت على من انظر فيك فانمضت عنه ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قصرت الي في رجاك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اعدت على سؤيک في اشد اشد ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان استعدت من غيرك في النوايب ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان طال لساني في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان زلت قري في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما صلحت شاني بفضلک فرأيت من غيرك ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان كنت كبتت اسمي في ديوان السعادة فلك
 الحمد ولك الشكر وان كنت كبتت اسمي في ديوان الشقاوة فاحج بك ربك وثمبته في ديوان السعادة

فناک قات فی کتابک شیخ اندام ایشان و ثبت و عنده ام الکتاب یامی یا قیوم یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجباله فنجیاه من الغم و کذلک غنمی المؤمنین و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله و صحابه جمعین لطیفین انظارین بر حکماک یا رحم الراحمین فقط بیان اوراد و وظائف ختم کرده اینجا از کار دیگر شروع کرده ام برای فائده حمله عوام و خواص ذکر امام جعفر علیه الرحمته آن سلطان ملک مستوفی آن همه بر بیان محبت نبوی آن سیوه دل انبیا و آن جگر گوشه اولیا و آن ناقد علی و آن دارت نبوتی ابو جعفر صادق رضی الله عنه که منصور خلیفه بغداد شیخ وزیر را گفت برو صادق ایاور که قتل سائیم وزیر گفت کسی که در گوشه نشسته و از دنیا کناره اختیار کرده و از ورجمتی هیچ کس نمیرسد چون قصد کشتن او توان کرد گفت البته او را ببار منصور غلامان را فرمان بداد که بروی صادق را حاضر سازید و گفت چون صادق بیاید من کلاه از او بردارم شاد در حال او را بکشید نقل است که او هر شب سه هزار بار درود گفتنی آنکاه خفته نگردد هر آن ایام زنی را نگاه کرده بود و سه شب این درود از نو نوشت شد مرد بود و در تیس نام پیغمبر اصلی الله علیه و در خواب دید میفرماید که بختیار کاکلی را سلام برسان و بگو هر شب تحفته که بر من میفرستادی سه شب است که نرسیده است نقل است که در خانه شیخ علی سکری صحبت بود و خواجه در اینجا حاضر بود و این شیخ علی در ویشی بود از اقارب خواجه بزرگ معین الدین حسن سجری همسایه خواجه قطب الدین قراوه هم در حوالی مقام خواجه است قوال این بیت شیخ احمد جام را قدس سره بر خواند **کشتگان خنجر تسلیم راه** هر زمان از غیب جان دیگر است به خواجه را این بیت در گرفت چار شبانه وز در تخیر بود و برین بیت ذوق داشت شب پنجم حلت فرمود میر حسن دهلوی دو غزلی درین مین گفته است اشارت باین قصه کرده **لظنم جان برین یک بیت داده است آن بزرگ به آری** این گویند بزرگان دیگر است **بکشتگان خنجر تسلیم راه** هر زبان از غیب جان دیگر است **بکشتگان**

و کان ذلک لیلة الرابع عشر من ربيع الاول سنة ثلث و ثمانین و ستائیه و این سال فوت سلطان شمس الدین لقمش است انا را الله برمانه چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در دلیل العارفین مینویسید در مسجد جامع اجمیر دولت پایبوس حاصل شد و رویشان و عزیزان اهل صفه و مریدانی که بودند بخدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود و فرمود

بکشتگان

کہ دنیا بی سرگ مینیزو گفتند چرا گفت الموت بسر بوسل الحیب ہے الحیب الکاہ فرمود کہ دوستی آست
کہ اور ایدل کنی نہ بزبان و سخن بریدہ گردانی از ہر چہ بدانی آنکہ در گرد عرش طواف کنی فرمود عارفان
آقا بند کہ بر جلگی عالم می تابند و از نورشان ہمہ عالم روشن است آنکاہ فرمود اسی درویش
مارا اینجا آورده اند مرفن ما اینجا خواهد بود و میان چند روز ما سفر خواہیم کرد بعد از ان شیخ علی
سجری را فرمان شد کہ شمال بنویس تا قطب الدین در وہلی رود کہ خلافت و سجادہ قطب الدین
داہم وہلی مقام اوست چون شمال تمام شد بر دست دعا گو دادند این فقیر روی بر زمین آورد
فرمود نزدیک تر بیازد یک شدم و ستارہ و کلام سر فقیر بنیاد و عصا خواجہ عثمان ہارونی بدست
من داد و خرقة در برد دعا گوئی کرد و مصحف و مصلا و تعلین برداد و گفت امانی است از رسول صلی اللہ
علیہ وسلم خواجگان نارسیدہ مہر اروان باید کرد تا فوہار قیامت مراد در میان خواجگان شہر مندگی
تیار داین درویش روی بر زمین آورد و دو گانہ نماز بگذارد و خواجہ دست دعا گوئی گرفت و رو
سوی آسمان کرد و گفت برو بخدا سپردیم و ترا بنزل رسانندم آنکاہ فرمود ہا چہ گوہر نفس است
اول درویشی کہ تو گوی نامہ و گرسنہ کہ سیری نامہ سوم اند و گمین کہ شادوی نامہ چہارم با کسی کہ دشمن
بعد و دوستی نامہ و فرمود ہر کجا باشی نخواستی و خد باشی و ہر جا کہ باشی مرد باشی پس در وہلی آدم
و سکونت کردم چنانکہ جلگی عالم از صد و روایہ بدعا گوئی روس نہادند چہل روز نگزشتہ بود
کہ آیندہ باید خبر کرد کہ اسے درویش خواجہ بعد از روان شدن شہادت روز حیات بودند
بعد از ان بر حمت حق پوستند قدس سرہ العزیز و رحمۃ اللہ علیہ وسلم و السلام و الکرام
شیخ الاسلام ہبا والدین و ذکر یار ملتانی القرشی الاسدی قدس سرہ
خلیفہ شیخ شیوخ شہاب الدین عمر سہروردی است رحمۃ اللہ علیہما انہا کار اولیا
ہند است صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ بر بینی سادات صاحب
نرمۃ الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات بلا زمست اور سیدہ اندو تر بیت یافتہ
لقاسست کہ در وقتی کہ از بغداد با کمالات و برکات ملتان شرف قدوم ارزانی داشت
اکابر ملتان را بروی حسدی پدید آمد بطریق کنایت کاشہ پر شیر را خدمت او فرستاد عرض
آنکہ درین شہر گنجایش دیگری نیست شیخ این معنی را در یافتہ کلی را بر کاشہ شیر نہاد و پیش آنجا

فرستاد و مقصود آنکه جامی ماورین شهر این طور که کل بر شیر الیتاوه است خواهد بود اکابر
از حسن لطافت این ادا حیران بماندند و سقا و طبع کرامات او گشتند و وی رحمة الله علیه
از اغنیای شاکر است و قول رب بلبل که در شان فامیل خود کرده است

و آینه ه فی الدنیا مسته و انه فی الاخرة لمن الصالحین و رحن او صادق است و
بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و گوئی واقع بود فرمودی که دنیا
تجاها چه قدر دارد قل شاع الدنیا قلیل و معلوم است که ازان چه قدر پیش بابا باشد
و گاهی فرمودی که صحبت ما کسی را فرزند کند که افسون آنرا نداند و فرمودی که غنایل خیاره

حال ماست آورده اند که میان او و شیخ فرید الدین قدس سرها مدت عظیم بود و سالها
با هم بودند و پسین نیز گویند که پسر خالری که دیگر اند وقتی از خدمت شیخ فرید الدین سخنم رسانیده
بودند که بموافق مجلس شیخ فرید الدین بود معذرت این سخن شیخ بها و الدین شیخ فرید الدین
رقعه نوشت و یک سخن این بود که میان ما و شاعشق بازی است جواب این معذرت شیخ

فرید الدین نوشت که میان ما و شاعشق بازی نیست نقل است از شیخ نظام الدین ایلیا
قدس سره که فرمود شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چه تب آمدی و تا قصد کردی
و شیخ بها و الدین ذکر یا قدس سره را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیت فرو خواند یا ایها الرسل کلون طبیات بو عملو صالحا و فرمود او از آنها بود

که این آیه در حق او درست در آید و شیخ محمد نور بخش در سلسله الذمب در ذکر او نوشته است
بها و الدین ذکر یا الملکاتے قدس سره کان رئیس الاولیاء و یله بشهدو تر و کان عالما بعلوم

الظاهر الاصل و المقامات من المکاشفات و المشاهدات مرث منشعب من کثیر من الاولیاء
له فی الارشاد و هدایة الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة و من النفاق

الی الرومانیة شان کبیر در جمع الاخبار میگوید و فی وصایا شیخ بها و الحق و الدین الواجب
علی العبدان بحمد الله العدق و الافلاس و ذلک بنفی لا غیر و محو الاختصاص بعباد

والاذکار و لا سیل علیه تخمین للاحوال و محاسنة النفس للاقوال و الافعال فضلا
للقوال و لا یعمل الاستدلال و قد رقیتم کل قول و فعل الا التجار الی الله و الاستعانة بکثیرة

الاستعانة بکثیرة

اللہ عزوجل فیہ العمل والیقاقال فی رسالہ لبعض المریدین علیکم بدوام الذکر وبالذکر اصل
العالم الی المیتة والجمتہ بالذکر یحق کل وسر فاذا تحقق الحجتہ کان الذکر ذکر اربع مشاہدۃ الذکر
وہذا ہو الذکر المکثیر الموصوفہ بہ الثلاث فی قولہ تقاسلے واذکر اللہ کثیر تعلم لفظون وایضا
فی بعض رسالہ لبعض المریدین این ضعیف را بیان استماع افتاد کہ شیخ ابوشیخ و شیخ شہاب الدین
ابوعبداللہ عمر بن محمد السمرودی رضی اللہ عنہما با شیخ خود شیخ + + +
ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر رضی اللہ عنہ در حرم کعبہ بود شیخ ابوالنجیب
بر سر وقت خود بود فخر علیہ السلام در آہ شیخ بدو التفات نکرد ساعتی ایستاد باز گشت
چون بخود باز آمد آنگاہ تجرست او شیخ شہاب الدین را بتامنی بود پرسید کہ شیخ چگونه بود
کہ نبی از انبیاء علیہم السلام زیارت شما اند و شما هیچ التفات بدو نکردید شیخ دروس
نگرست و روی شیخ کرد و گفت و یکا تو پودانی کہ حضرت آمد و باز رفت باز آمد اما
این وقت کہ ما را بحق بود اگر بر فقی با زنیامدی و نداست آن تا قیامت باندی سدران بودند
کہ فخر علیہ السلام در آہ شیخ برخواست و استقبال کرد و تواضع نمود نہر جو بیاسن بر کاتم
من الکریم پس مرید را باید کہ مراقب و شخوہ روزگار خود باشد و بر چه جز از حق است از دل
دور کند و محبت خلق بر خود سدا مگرداند و یادگر حق موانست گیرد و اگر او را یادگر حق ہوا
نبود او از محبت خدا بیعالمے بوی نیاید و ایضا فی بعض رسالہ لبعض المریدین سلامتہ
الجمدی قامتہ الطعام و سلامتہ الزوج فی ترک الآثام و سلامتہ الدین فی الصلوۃ علی
محمد خیر الانام علی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم تو فی رحمۃ اللہ سابع صفر ساعدی سنین و سبعمائ
سید نور الدین مبارک غزنوی رحمۃ اللہ علیہ فلیفہ شیخ شہاب الدین سمرودی مقتدر شیخ اسلام
وہی بود در زمان سلطان شمس الدین اورامیر علی سے گفتند در فوائد الفوائد نویسد روزی در روز
شیخ نظام الدین ابوالنوبخت کایت فرمودند کہ وقتی اساک باران شد او را لازم گرفتند کہ در خانہ
باران کبن بوسر سرب بر آمد و در باران بخواند بعد از ان روی با سمان کرد و گفت یا اللہ اگر تو
باران نفرستی من پیش هیچ آلودانی نباشیم این بگفت و فرسود آمد حق تعالی باران فرستاد
بعد از ان سید قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ با اولاد می شد و این سخن یاد گفت کہ ما را اعتقاد در حق تو

را سخن است و سید انم که تراجیح تعالیٰ نیازی تمام است اما این لفظ هر چه گفتی اگر تو باری
 نفرستی من پیش در صبح آبادانی نباشم شیخ نظام الدین ابوالموید گفت که من سید انتم
 که باران خواهد فرستاد انگاه گفتم سید قطب الدین گفت از کجا سید انستی گفت وقتی مرا سید
 نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه در پیش سلطان شمس الدین برای زبردست
 لشینی تراعی رفتہ بود من سخنی گفتم بودم کہ او کوفتہ شدہ بود و درین چه مراد عا باران
 فرمودند بر و خیر ایشان رستم و گفتم تو از من کوفتہ اگر با من تو آشتی کنی من و عا باران
 بخوانم و اگر آشتی نکنی نتوانم خواند از روضتہ او آواز برآمد کہ با تو آشتی کردم تو برو دعا
 بخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سرہ منقولست کہ فرمود بزرگی بود اور شیخ محمد
 اجل شرنزی گفتند سید مبارک غزنوی نعمت از ویافتہ بود بعد از ان فرمود کہ در وقت
 بازگانی بود از مریدان ایشان خدمت شیخ آمد و گفت کہ در خانہ من سپری متولد شد
 نیدہ زادہ شماست نعمتی بہرہ کثیر شیخ فرمود تیکو باشد چون من فرس و نماز با ما و بگذارم
 سپرک را بسپاری و از جانب راستای من بر آری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
 غزنوی متولد شدہ بود رسید مبارک در آن محاسن فرمود این حدیث می شنید با خود گفت
 من نیز سپر خود را بیارم و در نظر شیخ در آرام چون وقت نماز با ما داشتہ و بازرگان را درنگ
 شدید رسید مبارک کمتر بر ناستہ بود مؤذن کبیرہ گفت شیخ نماز تمام کرد و پدید مبارک
 غزنوی از جانب راستای شیخ درآمد و سید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
 نظر کرد این نعمتہای از ان یک نظر بود بعد از ان بازرگان درآمد شیخ گفت نعمت سید زادہ را
 نصیب شدہ بود وقتی در غزنی استسقا شدہ فلاح بر شیخ محمد اجل شرنزی آمدند و گفتند دعا
 کین تا باران بارد شیخ این سخن شنید و از خانہ بیرون آمد و خلق و نبال شیخ و باغی پیش آمد
 شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی خفتہ شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند
 بر خیز زود درختان را آب ده باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آن زمان کہ
 حاجت آب داود خواهد بود و خواہم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی
 کہ نبال من گرفتند امیدگان خدا و زمین خدا آن زمان کہ حضرت عزت خواهد خواست باران

و این بزرگوار

خواہد فرستاد این سخن گفت و باز گشت عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود

مقبرہ سید مبارک جانب شرقی حوقل شمسی مشہور است * *

شیخ حمید الدین صوفی السعید الناکوری السواسی لقب او سلطان التارکین است و کنیت او ابو احمد از اعظم خلفاء خواجہ بزرگ معین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی رانج داشت وی از بندگان ناموس حضرت مولیٰ خراسمہ است ہمت عالی او از دنیا و عقبی برتر است و نظر التفات او جز بچراغ و رانی شخص نماند است غمی او را شانی عالمی است در تصوف و سکانی رفیع در میان قواعد طریقت و وی از اولاد سعید

زید است کہ از عشرت شبرہ است رومی اللہ عنہم وی از منقادین مشایخ ہند است طبعی یافته وی گفتمہ است کہ اول سو بودی کہ بعد از فتح بلی در خانہ مسلمانان آمد ہم از زمان

خواجہ معین الدین و الحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود محمل کہ ملاقات بیان ایشان نیز واقع شدہ باشد و اللہ اعلم و شیخ نظام الدین قدس سرہ کلمات او را از تصنیفات او انتخاب نموده بخط خود نوشتہ بود صاحب سیر الاولیاء اثر از خط سلطان المشایخ نقل

کرده است نقل است کہ روزی خواجہ معین الدین را وقت خوش بود فرمود پس ہرچہ خواہد گو خواہ کہ ابواب اجابت متفتح است یکی دنیا خواست و دیگری عقبی روست

بجانب شیخ حمید الدین کرد کہ تو می خواہی کرد کہ در دنیا و عقبی معزز و مکرم باش گفت بندہ را ہوتی باشد خواست مولیٰ است عالی بعد از ان روی بجانب خواجہ قطب الدین آورد و ہمین کلمہ را فرمود و فرمود

کرده بندہ را اختیار می نیست ہرچہ حکم شود اختیار شماست خواجہ بعد از ان فرمود التارک اللدنیاء و اللغای عن العقبی سلطان التارکین حمید الدین صوفی ازان روز او را سلطان التارکین لقب ^{انقب} شد

کہ او را در سوالی کہ موضعی است از مواضع ناگوریکی دو طناب زمین اجبالی بود کہ ہم بدست مبارک خود آن زمین را می کاوید و تخم میرخت و قوت فرزندان ازان می ساخت و فوات او بیست و ہجتم

ربیع الاخر سنہ ثلث و سبعین و ستائیم و مرقد او در ناگور است و قدس اللہ سرہ و او را باب شیخ الاسلام بہا و الدین ذکر کرد قدس سرہ در باب فقر و غنا مرسلات و مکاتبات بسیار است

و مضمون کے از انہائیت کہ باطابق مشایخ بمقتضی لصوص و اجارہ پیش و بنا و شاع آن مانع
 و ممول حضرت مولی است سجاہ تعلقے چون شنیدہ میشود کہ بعضی از مشایخ عصر ما مطلقاً فر
 ازان دارند و یا وجود آن خواری و کرامات نیز از ایشان ظاہر میشود این سکیں را درین باب
 حیرت زیادہ میشود اگر ایشان لطفت فرمودہ ازین اشکال کرہ گشا نیند عین غایت ہش
 دور مکتوب دیگر می نویسید کہ مضمون آن ایسب کہ این فقیر مکتوبے نجیب است شیخ بہا و الدین
 عرضداشت کرد و از اشکالے کہ این سکیں داشت از خفا متش التماس جواب نمودند است
 ایشان بسبب از اسباب جواب آن نوشتند اگر نوشتن ساقی نبود این فقیر بدرگاہ محبت اللہ
 تفریح کرد و زاری نمود کہ مشکل بندہ خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا آرد حضرت
 مجیب الدعوات دعا بندہ را قبول کرد و چنان نمود کہ ارباب شریعت کہ طالبان
 ثواب اند و از برای تحصیل ثواب اکتساب خیرات و میرات از صلاہ و قرأت یکند از کثرت
 حقائق تقوی و دقائق نفس و ہوا کہ ارباب طریقت دریا بند محبوب باشند همچنین ارباب طریقت
 از مدار قرب و انوار تجلی ذاتی کہ مخصوص طالبان موسے است و پیش ایشان ہر چه بسوا می
 ذات حق است اگر چه کشف و مشاہدہ باشد حجاب ذات بود محبوب و معذور باشند پس ہر کہ
 ہر چه با دوان حق است در ماندہ است بحقیقت محبوب ہر چند کہ او نداند کہ محبوب است
 و مکتوبی دیگرے بجانب شیخ فرید الدین گنج شکر وارد و در انجا نوشتہ است

قیل لو لعلم المشتغلون بذكره فما اتم من قربى فيحكو اقليلاً وليبكو كثيرا ولو يعلم المشتغلون
 بقربى ما فاتهم من البنى لبيكو او لو يعلم المشتغلون بالبنى ما فاتهم منى لا لقطع
 ارواحهم او لتعريفات و مکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشہر تعنیفات اصول طریقت
 است و در انجا میفرماید مردان راہ کہ روی ایشان بدرگاہ است تا طاقتہ از منبائیکہ
 در کلام مجید آمدہ است الذین اصطفینا من عبادنا ثم علم عالم النفس و منهم مقتصدون ثم سابق
 بالخیرات سعدور انذ و مشکور انتم و فانیاندر معد و کران کیا نند انہا کہ بعد الا بیان ہش
 و اقرار ہسم بہ توبہ حضرت حاضر نیاید و اگر انید و برانید و آہستہ آہستہ از خطاب دعوا
 غافل باشند و مقتصدان کیا نند انہا کہ با بیان ہم عنان آیند با قرار ہسم رکابہ و فانیان

کتابتہ انہا از خطاب

کیا نند آتنا که خطاب السب بر یکم بیا و دارند جواب اینکه قالو بلی فراموش نکرده اند درین باب
 پیش از دعوت بحکم خطاب از سب و جواب لم یزلی اجابت کرده اند و در هدایت کار بطلب
 نهایت اسرار بر آمده از آنها بسیار بودند که پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته است
 و نشان ایشان شناخته و نامی چند را که شناخته اند تعریف خواجه ماحمد رسول الله صلی
 علیه و سلم شناختند و گرنه نام و نشان ایشان کسی ندانستی و شناختی یک از ایشان بود
 صدیق بود که پیش از دعوت بطلب رسالت بر آمد و مردد خود را و او طلب کرد و یکی از ایشان
 امیر المؤمنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستورا قبول دعوت گشت و یکی از ایشان
 اویس قرنی بود اگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نمی
 نیامدی و نشان در هیچ دفتر ثبت نگردندی زهی مکننت که در حضرت عزت داشته
 که در دنیا چیزی نهاد و از دنیا چیزی بر نداشت آزا آمد و شاد برفت و یکی از ایشان
 سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت در طلب هدایت پیوسته و صدق عهد
 میثاق از خود بجا میداد ازینجا رفته ایم که فاتیان کینا شد آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
 شان تعالی موجود است که فنا بر وز دانست طالب فنا می شدند که آنرا وجود نیست
 و قدم در راه عدم نهادند و سرداران راه بیا و دادند و تحفه نامیدی اگر چه بخوانند نیست
 بخوانند و در راه فنا وحید و فرید چون الفت بماندند نه روی وجودشان بماند و نه رای
 فنا در عین فنا باقی شدند و هر که در فنا باقی شود این معنی بقای بدخوانند ازین روی است
 که در ایشان گویند که ملک ما از و ال نیست یعنی ملک تا دریشی است و دریشی امر سلبی است
 نه ایجابی احباب را سلب رواست اما سلب سلب روانیست و این سر نیست فاسف بعظم
 دشوار رسد تو اعتقاد نگاه میداد که صد و ر لا امر افتور الا سارا خرمیه که همواره محزون
 اوستور ماند و هر خرمیه که خراب بود محزون او بر سر آب بود و نیز سیفر ماید چنین یا نر اید
 یا سقط شود اگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر بر آید زنده راید و یا مرده و اگر مرده
 راید چون او کسی بود که به مرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد و یا ناقص اگر ناقص
 مرده باشد مرجع او بدوزخ باشد علی قدر نقصان و اگر کامل مرده باشد یا مرگ آهنگ

باطن مرده یا شر یا بزرگ اجتهاد و ظاہر مرده باشد اگر بزرگ اجتهاد و ظاہر مرده باشد مرجع او با علی
 مقامات چنان باشد و اگر بزرگ اجتهاد باطن مرده باشد جان او تا بمصیبت خود که سبب ارش
 از انجا بوده باشد ترسد هیچ جانہ پستد و نیز سبگویند کہ بعضی ارباب تحقیق چنین میگویند کہ حق
 سبحانہ تعالی طلب باید کرد و بعضی میگویند کہ طلب نشاید کرد بان تا تو هیچ کد ام ازین دو
 قول را باطل ندانی و ہر دو را حق شناسی رہاں تا در نظر تو صد نہاید و بر خلاف یکدیگر کہ
 دو حکم بر خلاف یکدیگر آن زمان آید کہ از یک جهت باشد آنکہ گوید کہ طلب باید کرد یعنی اگر طلب
 نمکنی تعطیل بود و آنکہ گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب نمکنی تشبیه بود و این لائق و در حقوق
 نیاید پس چه باید کرد آنکہ طلب چون شبتہان نمکنی و ترک طلب چون معطلان نمکنی یعنی طلب
 نمکنی و طلب فرونگداری کہ او در جہتی نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
 لازم گیری آئینہ نیست تا بدعا و زاری تجوہی و در نیست تا نزدیک او شوی کہ شدہ نیست
 تا تقدش کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی مکانی نیست تا لازم مکان کردی ہمہ
 نفی طلب است و حق است پس اثبات کد ام است آنکہ نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
 تا از جملہ صفات بشریت گذارہ کنی و از جملہ صفات ملکیت کنارہ کنی و از کل شتا مجرد و مفر
 ہا چنانکہ او تعالی و تقدس کس کثرتہ شیء است طلب تو لیس کثرتہ شیء شود این اثبات طلب
 است و ہر کہ خواہد تا عکس درست نماید و روی آئینہ صاف نکند او محال طلبت باشد و ہر کہ
 طلب حق بکند و روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند او محال ہے جوید و ہر کہ راہ صواب
 رود و لوح سینہ از نقوش پاک کند او بیودہ سبگوید و ہر زہ می پوید طلب آن نیست کہ
 اہمیات او کنی طلب آنست کہ خود را محو کنی طلب آن نیست کہ بد و تازی طلب آنست کہ
 وجود خود را در بازی طلب آن نیست کہ آنرا بجزئی طلب آنست کہ ترک خود مکنی تو آئینہ صاف
 کن چون آئینہ صاف شد عکس ضروری الوجود است نظم راہ رو باید کہ در رہہ راست رو
 و انگاہ در ان راہ چہرہ راست رود کہ رو کہ بود بگویمت راست شنو کہ کج آن باشد
 کہ بزنی خواست رود و نیز میفرماید اول مرتبہ از مراتب راہ علم است علم باید کہ بی علم
 عمل درست نیاید دوم مرتبہ مراتب طریقت عمل است کہ بی عمل نیست را وجود نباشد

توضیح

سوم مرتبه از مراتب درگاه نیت است نیت صحیح باید که پی نیت صحیح عمل فرمایند نباید
 چهارم مرتبه صدق است صدق باید که بی صدق عشق رومی نماید پنجم مرتبه عشق باید
 که بی عشق توجه درست نباید ششم مرتبه توجه باید که بی توجه سلوک راه نشاید ششم
 مرتبه سلوک باید که بی سلوک در پیشگاه کاشاید ششم مرتبه پیشگاه کشاده باید تا مقصود رسد
 نماید اول مرتبه سلوک چیست آنکه از کونین بسرا نجام مقصود چیست آنکه توانایی کل شئی پاک
 الا وجه هم امروز بر خود بخوانی نظم کارسیت و رومی علم روانباش + در بندگ
 سیاش کاروان راباش + دل هست مقام گاه بگذار و بیا + جان منزل آخر است و جان
 راباش + رگه در پیش تو ناده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک
 و هم کوتاه درین عمر کوتاه ترا مر کرده اند برفتن این راه دراز و شب دنیا آگ و پاید
 که الدنیا کلها ناله درین تاریکی بهر تو ما متاسفیم را مطالع غنایت طالع کرده اند که خلق مخلوق

فی الظلمه انم رشم غلیم من نور الله نور السموات والارض و اشرف الارض بنور بها
 بر خیزد شتاب و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاه که ترا داده اند گذشته انکار و خود
 رایکی از مردمان بشمار و اگر نه مرده مردنی میدان و پیوسته این بیت بر دل منجوان طبعیت
 جانی است هر آینه خواهد رفتن + اندر غم عشق تو رود او بی تر + اما خواجه بر بستر
 غفلت در خواب بی فکر خوش نرفته است و نمیداند که دعوی محبت که کرده است و هر که خود

محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخسید نام او در دفتر کذابان بنویسند کذب من
 ادعی مجنی شم از جن علیه اللیل نام غنی سوال چون مردم بپرو جان او از کالبد با
 شود باطل خویش راجع شود یا نه جواب راجع آن بود که در زندگی که آنرا جهات طبیعی خوانند
 مرجع دوزالشناسد و مجابا را بداند و عوالم و علایق معلوم کند و عشق آن عالم در وی پدید
 آید و شوق مرآتر آمد کند تا مجابا براندازد و عوالم و علایق قطع کند و روی از موجودات
 بگرداند و روی بوجه آرد و حق بر مقاصد چنانکه شرط آنست بگذارد و از اجزای هر مقاصد
 که بدو متصل است هم در آن مقام بگذارد و بمرگ حقیقی پیش از مرگ طبیعی بپرو و چون چنان
 برسد چنین بپرو باطل خویش باز گردد و اصل را در مساز شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون الله وهو دنیا هر چه آن دون حق است دنیاست نفس دون است و هر چه
 نفس تو نزدیک است دنیاست امروز دنیا نفس تو نزدیک است فردا آخرت دنیاست
 فرود است ازین معنی گفته اند بمیت امروز و پیر میرسد و فردا هر چارگی بود تو فردا
 فردا آسنا و صدقنا خطاب خواهد کرد و لقد جئتمونا فرادی کما خلقنا کم اول مرة یعنی چون آن ترکا
 تان این بود از اول حید اختیار نکردی بختیاری باید تا این اختیار توان کرد که دنیا خانه نفس
 است و اسباب آلت حرب او و او در خانه خویش با قوت باشد و از ارباب و اصحاب خود بدد
 وارد و روح درین عالم است از اصحاب و احباب خود دور افتاده است و از معدن اصلی خود
 تجموگشته تا مددیزدانی نباید هیچ کاره از وی نکشاید سوال مددیزدانی کی خواهد آمد جواب
 ملک بنهاده اند و برای کرا آماده اند و از بر کرا خواسته سوال جل جلاله وجود مطلق است و فیض
 و اتم الوجود جواب این تفادتی که تومی بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل
 است سوال فرمودی که وجود و فیض بے تفاوتست تفاوتی که هست در قابل است سوال
 این تفاوت از کجا دانیم جواب هم از آنجا که تفاوت سنگ و خاکست در اصل یکی را ماده صاف
 افتاده است بی واسطه قبول میکنند و آن ارواح انبیاست یعنی مخرج واسطه خواهد تا قبول
 کند خواه واسطه انبیا خواه واسطه اولیا و خواه واسطه علماء و را سخ و خواه واسطه مجاهده و پیا
 آنگاه که ماده مکرر افتاده هیچ واسطه قبول نکند و اگر چه بعضی بتقابل قبول آنها تحقیق نرسند سوال
 ایشان را که ماده و مکرر افتاده باختیار و ارادت خاطر بود یا نه جواب بی اختیار و بے ارادت
 خاطر یک برگ از درخت فرود نیاید سوال پس چه حکمت بود در آفرینش بعضی از ماده صاف
 و صرف و در آفرینش بعضی از ماده مکرر و مخرج جواب اول جلاله فاعل مختار است و فعل
 او بی علت است کسی را نرسد که گوید چرا و چون لا یشاء عما یفعل و هم لیسار لون کرا
 در انزل شایان قرب و کرامت دانست و آنچه نکرده است در وجود آورد و لا جور تو دست
 از نیچار زیاده پای محبت بر تارک فلک دار نظم دنیا به خوش است زو بعضی خوش باش
 آخر که ترا بگفت مدنی خوش باش در محبت عالیت بر آید روزی به بگزار تو هر دو را بگو
 خوش باش به ظالم را شادی محبول مراد دنیا است و مقصد را شادی محبول مراد عقیقی

۴

است سابق را شادی بوصول مراد مولیٰ هست سوال دین و دنیا فرمود
 و نمودی کہ مہیت بفرمای کہ دین مہیت جواب دین ظالمان گریختن و آویختن است گریختن
 از معاصی و آویختن لطاعات و دین مستقیدان بریدن و آرمیدن است بریدن از دنیا و آویختن
 بعقبی و دین سالکان نیز او توے است نیز از مادون اقد و توے بالقد قل اللہ ثم دہم
 فی خود ہم بلعبون سوال حکم این تقریر در بہار بر تفاوت آمد جواب دین یکمیت و بی تفاوت
 است این تفاوت است این تفاوت کہ در نظر توے آید تفاوت نیز ادا است نہ تفاوت دین
 کہ دین بھر حال یکمیت لظاہر این از نہ راروی بھتی سے نماید اما آنکہ نظریا طین بید و اند فانیما
 تو لو فتم و جہ اللہ سوال شریعت را بطریقیت چگونہ کی دانیم جواب چنانکہ تو جان و تن
 خود را یکی میدان طریقیت جان شریعت سوال چون اوست و جزا نیست امر و نہی برکیت
 جواب دین یکمیت و بی تفاوت است این تفاوت الالہ الخلق والامر امر بر امر خود است
 و نہی بر خلق خود بگفتم کہ مہیت بلکہ گفتیم ہمہ بدوست پس ہمہ اوست سوال نہستم کہ دین
 ابشنا ختم بگو دنیا کدام است خیر کن مارا کہ دوزخ و بہشت چیست جواب بہشت دوزخ اعمال است
 فمن عمل شقال ذرۃ خرایرہ و من عمل شقال ذرۃ شرایرہ از اعمال امروز فردا صورتها
 تیو ساخته تمام نمید اگر خیر کردہ فردا و فردا صورتها ملایم و موافق آن کردار در پیش تو نیارند و اگر
 شر کردہ صورتہای موافق آن کردار در پیش تو نیارند سوال را مہیت و منزل کدام است
 جواب سولے کردی کہ آن از اسرار است و جلد روندگان را در انکار است جواب این خبر بد
 امن بحیب المصطر اذا و عاہ نتوان گفت و این در کہ جلد عقلامی عالم از سفتن آن عاجز اند
 بگفت نتوان سفت زبان حال باید کہ گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نسبت کم از آن
 نباید کہ گویندہ از دل گوید و شنوندہ از دل شنود و من قوت و توان نداریم پس بہ ازان بنود
 کہ نگفتہ و شنیدہ انکاریم سوال اگر کوی کے پارہ نیست از انجہ شمشہ ازان بگویم و شنوم
 تا و اما مضطرب نماید و جانها تخته تا سیدی بخوانند جواب گویم بعون اللہ و اذ نہ کہ از کدام راہ
 و منزل سوال میکنی از راہ و منزل ارباب شریعت و یا از راہ و منزل اصحاب طریقت سوال
 از ہر دو جواب راہ و منزل ارباب شریعت از نفس مال بر آمدن است و منعم مقیم در آمدن کہ

ان اللہ اشتری من المؤمنین انفسهم واسوالہ الایہ در راه و منزل اصحاب طریقت از جان

و دل بر آمدن کہ و منتقل الیہ بتیلا و بذروہ وحدت بر آمدن کہ و ان کے ایک

المنتهی سہر و شیش ترا سبگویم زیرا کہ تو مسافر می و دیگران مقیم اند و مسافر شریعت نسبت

اقامت درست نیاید زیرا کہ مسافر شریعت را روی بال و ملک پیش نتواند بود و مسافر طریقت

را روی بال ملک است سوال مالک الملک کجاست تا روی دل بوی آیم جو آب

کجاست کہ نسبت اینا تو لوفتم وجه اللہ مرد باید کہ از نصیب دنیا و آخرت بر آید و مظلوظ نفسا

بگذارد و ہر جا کہ باشد با او باشد و ہر جا کہ رود بدو روی آرد و ہر چہ گوید بدو گوید و ہر چہ جوید

بدو جوید بلکہ اورا جوید بان ہمان پنداری کہ او صل جلالہ از تو دور است بلکہ تو از دوری

چون توبی تو در تو محو شد فتح الباب آن در کہ کسی ناکشادہ است بر تو کاشانند و ترا بہ مقصود

نیاید سوال کس دیدہ است تا ویرا بناید جواب دیدہ است آنکہ بادیدہ است فی نے

دیدہ است آنکہ بے دیدہ است نظم نادیدہ بود دیدہ کجا آید دوست و خواہی کہ نشود

دیدہ بیرون آہی ز پوست و از دیدہ ٹیدنی چو تو بگذشتی و دانی کہ کسی نسبت بینی ہمہ است

سوال این معنی بسے مشکل است بغم نمیرسد جواب ماہم برخواست این معنی فہم نشود زیرا کہ است

وحدت مطلق است و وحدت از صورت منزه است و از نقش مقدس و ہم نقاش است

و صورت انگیز و وحدت و کثرت صدرا نند و ضدان الیہ یعتان ازین معنی بود کہ ابوحنیفہ رحمۃ اللہ

علیہ فرمود کہ من عبد ما ید فضل فی انفسہم فہو کافر حتی بعد تالم ید فضل فی الوہم این مرتبہ است

کہ کس را بر آمدن برین محال نیست الا ماشاء اللہ راہ چہنین باریک دشت چہنین تاریک

و خوفتہ آنجا بگویی کہ من مذہب ابوحنیفہ دارم پس روی افعال است ز پیش روی قول

باش تا فرود پرده از روی کار برگیرند معلوم شود کہ خواہ مذہب کہ دہشتہ است لیوم متبل

السر امر فما من قوت و لانا مر سوال ادبل جلالہ پرده پوش است فردا بردہ این مہشتی

خاک بخاہد درید جواب پیغام فرستہ بود علی وسلم من العقی جلیباب الحیاہ فلا علیہ

درین حدیث مستوفی است اگر دریافتی نہو المراد و گرنہ بدانکہ فردا کار بر خلاف روزگار خواند

ظاہر و باطن خواہ گشت و باطن و ظاہر بالا بفرود بدل خواہد شد و فرود بالا عوض خواہد پذیرفت

چون

پیغامبر صلی الله علیه وسلم یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذبائح لیسبحت تو بلفصوح
 بیارای تا بلفصوح قیامت مبتلا نشوی که فصوح دنیا ایوان سن فصوح الاخرت سوال
 پیغامبر صلی الله علیه وسلم الموت کفارة چون گناه موت مکفر شد فصیحت آخرت یعنی
 وارد جواب گناهی است که برگ مکفر شود و گناهی است که بطول نکشد در گو بکفر شود و گناهی
 است که بعد از بکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نرسد و آتش دوزخ آن گناه رسد
 هیچ سود ندارد و فریاد که از اینجا چندان نور برود که آن نور مزار دوزخ را فسر و خورد جرات
 سو من فان نورک اطفا علی سوال دنیا و دوزخ نقد ما شده است آتش گرسنگی و بی نوا
 در ما افتاده بلیت سن سوخته ام با تش بریانی + هر سوخته را دوباره بریان نکند + **جواب**
 سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ بیدار او میرد سوال آتش دوزخ با درویشان
 چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند که النار استوس
 المتکبرین جواب آتش دوزخ با درویشان هیچ آمیزشی و آویزشی ندارد چه طاقت آتش فقر
 هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقیر کو فقر کجا فقری است که انفق سواد الوجسیاه روی باید
 ما فقر در سایه سینه او فرود آید کافر نعمتی باید یعنی پوشیده صفتی با جمال فقر را روی نماید
 کما د الفقرا ان یکون فقرا سوال چگونه که هست به صفت که هست درویش درویش است
جواب زنتارتا هر فقیری را فقیر ندانی و هر حقیر را فقیر نشماری که صفات و ذمیمه پوشیده عدم
 اسکان است تا آورده است که مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین بخبری شکر عدم
 قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الاسکان و بیاری فرمودی که سبب آدمی را
 ماخرن نگاشت دراز شود اگر نازن خود را دراز بیند خواهد که شکم بر او در مسلمان پاره کند با فقیر کو
 که که اطاعت بود که الصبر مع القین ایوان سن الصبر مع الفقر قوت پیغامبری باید تا با وجود
 اسکان فقر نماید و در فقر خرافت باید سوال نخر بهر جا که هست مذموم است جواب فقر
 امر عدم است بوجوه فخر کردن مذموم است و بعدم فخر کردن محمود است
 که خواجبه ما محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجود دنیا و آخرت فخر کرد و چون کار فقر
 گفت فقر خنصری و الله اعلم و احکم بالصواب *

قاضی حمید الدین ناگوری قدس اللہ سرہ نام او محمد بن عطا است
از مشایخ متقدمین ہندوستان است

جامع بود میان علم ظاہر و باطن و پے از صاحبان خاصہ قطب الدین
قدس سرہ است اگرچہ پیگویند کہ حی از سلسلہ سہرورد است و مرید خلیفہ
شیخ شہناب الدین عمر شہر و روی قدس سرہ و گویند کہ شیخ در بعضی رسائل
خود نوشتہ است خلفار فی الہند کثیرۃ منہم حمید الدین ناگوری و ائمہ اعلم اما بر مشرب و وجود
و سماع غالب بود و مولع بود بسمع بیچاکس در زمان او این مقدار توکل در سماع نہداشت
کہ او داشت ظلماء عمر بے او محض ساختہ بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیاء این سلسلہ
را برپا داشت و در زمان تعلق شاہ پسر الشیخان نیز مختصر شد و ہمان محاضر کہ در زمان قاضی
حمید الدین شدہ بود مافر ساختہ و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
بزبان عشق و دلہ سخن مے کند طوابع شہوس از تصانیف مشہور است در وی شرح
اسما حسنی سیکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار سیکوید او جامع بود و میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظریقت بود گاہے با اصحاب سطاغیہ نیز کردی گویند روزی و سے با
شیخ یرمان الدین و قاضی کبیر کہ یکے از مشاہیر عصر بود و یاران دیگر سوارہ میرفتند و پسی
کہ قاضی حمید الدین بر سوار بود بسیار خورد بود و با اسپان یاران دیگر ہم سے نمی توانست کرد
قاضی کبیر گفت کہ اسپ شالہ بسیار ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی بہ از کبیر است
و اورا با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود و در فوائد العواد مے آرد کہ لفظی حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قدس سرہ و ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود کہ وقتے ایشان
خواستند کہ سماع شنوند قوآل مافر بنود شیخ بدر الدین اسحاق را علیہ الرمتہ فرمودند کہ مکتوب
کہ قاضی حمید الدین ناگوری فرستادہ است بیاید شیخ بدر الدین رفت و خطبہ کہ دروے
مکتوبات و رقعات جمع کردہ بودند پیش نہاد و دست انداخت اول بہان مکتوب بدست آمد
آنرا بخیرت شیخ آورد شیخ فرمود کہ ایستادہ بخوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوب این بود کہ
کہ فقیر ضعیف نحیف محی عطا کہ بندہ درویشان است و از سر و دیدہ خاک قدم ایشان شرم چون

بشنیدی حالی و ذوقی بروی پیدا شد بعد از ان این رباعی ہسم یاد کردند کہ ۱۲ در مکتوب بود
 رباعی آن عقل کجا کہ در کمال تو رسد + آن روح کجا کہ در جلال تو رسد + گیرم کہ
 تو پرده بر گرفتی کہ مجال + آن دیدہ کجا کہ در مجال تو رسد + قبر او در پایان قبر خواجہ
 قطب الدین است بر صفحہ بلند چہین گویند او خود را در پایان خواجہ نہاد تعظیماً اولاد او
 این را پسندیدہ اند صفحہ بلند تر از قبر خواجہ کردند و کان وفاتہ ستہ و ستائتہ منقولست
 از شیخ نظام الدین اولیا قاسم سرہ کہ فرمود سکہ سماع درین شہر قاضی حمید الدین
 ناگوری نشانہ و قاضی منہاج الدین زبانی چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
 استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان مناہجت و خصومت بسیار کردند و او بر ان
 صفت ثابت بود بعد از ان فرمود کہ ہر ذان با قاضی حمید الدین مناہجت کردند ہی تا وقتیکہ
 مولانا شرف الدین رنجور شہر قاضی حمید الدین از صفای درویشان ترامی باشد عبادت
 بردار و رفت اورا خبر کردند کہ قاضی حمید الدین آمدہ است او گفت آنکہ خدای را معشوق سبکو
 او آمدہ است من روی او نہ بینم درین مجلس میر حسن شاعر حاضر بود او عرضہ داشت کرد کہ
 نہ مقصود ازین معشوق محبوبت سلطان المشائخ فرمود و درینجا بحث بسیار ہست و نیز از شیخ
 نظام الدین اولیا نقلست کہ فرمود از قاضی حمید الدین ناگور ہمارا سپردہ است کہ روز
 سماع بود یا آنکہ قوالان حاضر بودند و رخی گرفت صاحب سماع گفت بیائید اگر کسی را با کسی
 تفاوت حالی باشد با یکدیگر صفا کنید کردند ہم موثر نیامد باز گفت نباید کہ بیگانہ در آمدہ باشد
 تفحص کردند نبود ترک سماع گرفتند و باستفقار مشغول شدند در ان شمار آن درویشی سبکو
 بر خواند باستماع آن اثری پیدا آمد غریبے در ان مجلس بود کہ ہمدان مال جان بحق تسلیم کرد
 نقل از طوابع شہوس و حقیقت آنتست کہ اقتضار و انتخاب ازان کتاب حقیقت نام
 کہ ہر جا روع روع از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متغیر است جمیع مواضع
 در بیانہ و جزالت و حالت متشاکل و تشابہ واقع شدہ از اول کتاب کہ شیخ ہم ہست کند
 و کلمہ چند ایزادی باید و چندان معنی در شرح ابن مکرگفتہ کہ وقت کاتب از انامہ ان امر است
 باری ہرچہ آید سبکو مست +

قال قدس سرہ عرف اشارت است و اشارت نکشاید بود چون موجودی در نظر آید یا از رو
 خبر آید از بعد آن چون از وی فعلی که لایق او بود و دیده شود و در عرف گویند کہ او کرد و کس نگوی
 کرد و چنانکہ غیب صلوات اللہ و سلامہ علیہ چون روی از نیرات بگردانید و تیرہ از کل ظاہر کرد و
 بر ہی مائلش کون روی دل محبوب جان آورد و جهت و ہی للذی نظر السموات والارض
 منیفان بعد تیرہ ای سبب تیرہ تو لای و جهت ویرا گفتند الی سن توجه فقال الی ربی الادی
 ہو لیمنی یقین این اشارت اگر چه از مقام تفرقہ بود و در وقت اضافات دلیل این سخن است
 اما در طلب مشار الی جمع شد و صفہ باز قلت شمع شد و در حال در سکوت آدائے ذاہب الی
 ربی سیند کہ اللہ بالخیر میفرمود و جملہ ذرات عالم کون را در سلوک چہ بدوست زیرا کہ جملہ ظاہر
 کمال خود اند و کمال جز در عالم لایزال نبود بدین نسبت ہمہ را از صر عدم در ظہور آورد و در
 ہمہ بدان نور آورد و یکی را سوال کردند و گفتند روسے ذرات عالم نجیب گفت بہشتی است
 او تو جد الا سنا بہ **ظنسم** گر روی و لم بسوی او خواہد شد بہ حال دل خستہ انہم کو خواہد
 قصہ یکم رشتہ اسید و لم بہ با او چو یکے شود و تو خواہد شد بہ بی صیب خیال نصیب عینی ما
 و اسمہ فی خایری مکنون لا ان تذکرہ فکلی قلوب بہ و ان تاملت فکلی عیون بہ ای برادر
 در عالم سلوک جمعیت محال است انی ذاہب الی ربی سیدین و دلیل این حدیث است
 اگر بدو جمع بود شہیدین چہرہ گفت و در حال وصول تفرقہ منلال بود انا الحق و سبحانی
 سر این معنی است بعبری در مقامی کہ اباباید گفت ہو گفتن تفرقہ بود و منلال در مقام کہ ہو
 باید گفت انا گفتن محال بود و سیر ذوات اللہ بالخیر میفرمود کہ اگر گویندہ انا جز در ان مقام ہو نیز
 گفتی بر سر آمدی چون بجای ہو انا گفت در سر آمد و از ہر چہ داشت بر آمد و اگر حسین بجا
 انا ہو گفتی و ہر آمدی و از سر مایہ تو مید بر آمدی چون انا گفت بر سر آمد و ہزار ہزار مرتبہ
 بر تر آمدن قتلگہ فانا دیدہ بعمرے و اشارت شیر و مشار و اشارت باید تامل است ای و این
 و این در کثرت افتد و ثبات ثلثہ نصاری فریب شود و از مقام تو مید دور کرد و اشارت
 الیہ شرک و العبارة عنہ افک سرین سخن است **ظنسم** آنرا کہ بسوی تو اشارت شد
 در معنی عزت عبارت باشد بہ با پای بسباز سو و تو مید بہ بیچارہ ہمیشہ در خسارت باشد

ای جا

ای برادر اشارت حسن محسوسات بود و اشارت و هم بوجومات بود و اشارت عقل معقول
 بود و هودج عزت و کبریا محبوب بان بدین عوامل نسبت نثار و پس اشارت بد و فبر شکر
 دیگر چه اکوده و هودج عزت و کبریا محبوب اگر قانی اشارت بکسی بکنی و اگر حاضر اشارت
 بکسی بکنی فالق الخلق لایری و برانا بعزت است که اشارت بد و حیر از غفلت دل نبود لالا که
 الا الله بر هر دل که تجلی عالم غفلت بود او را پروای پایا و است او نماند و چون دل از یاد داشت
 بازماند بر آئینه زبان از یاد کرد و بازماند درین مقام اشارت صدر بود و هوس العبد هم عن الله کثیر
 ذکر افتد رخ کسی سرش نمیداند زبان و کیش زبان کوشی و ای برادر تو خود را فراموش بکن
 و خاموش کن خود این سر اموشی یاد کردن بود و عجب و اذکر ربک اذ انت لفسک روزی
 شب خود را فراموش کرد و لب بر لب نهاد و خاموش کرد و نمازش قبل از وقت در گذشت
 چون بخود باز افتاد از درد آن ور گذار افتاد و میگفت شعر نسبت الیوم من عشق صلاقی
 فلا ادری غذائے من چشائے و ذکر ک سیدی اکل و شربے و و جهان ایت شفا و هدائی
 بدانکه اسم هو یک حرفست و حرف و آواز شیخ نعمت متولد شده است پس این اسم مقدس
 ذلیل است بر و درت سیمی و هیچ اسمی برین مناسب نیست عمری اسم اعظم با و شاه یگانہ یگانہ
 باشد تا موجب معافی نیی کرانه شود چون دائره با حرف ستقیم القمانی یافت مضاف بند
 محبوب شد با و بانامی المحبوب لمحب یا ذیها الذین استنوا چون دائره بحرف علت که در نظر صحیح
 نیاید متصل شد و مضاف بند محب گشت بود و چون در المحب المحبوب پس ندانے حضرت اعلام
 او مر عاشقان کار افتاده را تا بدو شتابند با آمد و ندانے عاشقان بیاد و او در حضرت عزت او را
 تا بوک عزت وصل او در یابند و او در عالم عشق و شوق چون از پس زمین بود با می بود خود
 است و عظیم معتبر است نظم آنجا که ز عشق یار بونی باشد و لا بد باشد که گفت کونی باشد
 و رگے که ز شوق حبت و جونی باشد و بی شبهه ز هر دو با می بونی باشد و بدان ای عزیز
 که اسم هر اشارتست موجود ازنی و هست لم یزلے موصوف با و مضاف کمال و مقدس از تقاضای
 و زوال موجودی که اولیبت او را بتدار نباشد و هستی که در یومیت او را انتها نباشد و این ل
 اسم است که از هر اوقات حیب در عالم ظهور آورده است چنانکه در سوره قل هو الله احد ظاهر است

و هو اسم عظیم است و تجلی انوار او بر اجزای اخف خواص حضرت جلالت ظاهر شود و چون این اسم از اسما اشارت بود از برای زیادت بیان اسم الله بران ضم کن و هو الله شد بجله انوار اکسیت بر ارواح خواص بود و چون انوار اکسیت قاهر انوار عقول بشری بود بر اسرار زیادت بیان اسم احد بران ضم کردند و بجله انوار احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود چون انوار احدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان راسم فهد بران ضم کردند و تجلی انوار احدیت بر شاخ اولیا بود چون انوار احدیت مایه رسوم انسانیت و صفات کم یلم بود و لم یکن لکنوا احد بر اسرار زیادت بیان بران ضم کردند و تجلی انوار این صفات مقدسه بر اصناف خلق را در رفیع عبودیت آورد و همه را طایعاً و کارها بر درگاه الوهیت اندر همه را از تهافت نظر بریدایت افتاده دائره های هویدیند همه محیط هر چه از راه عبارت در سایر اسما حسنی بود از راه اشارت در آن دائره یافتند گفتند که این اسم عظیم اصل اسامی است چنانچه فاتحه ام الكتاب است این اسم عظیم اسامی است بسرخن باز آیم اسم بود بیاید چنانچه سبلال ذوالجلال است و فاتحه اوصاف کمال است ذاکر این اسم اگر چه صاحب نظر باشد و او را از اسرار خبر باشد یعنی سلطان هویت حضرت او داله و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان شود او را از خود شعور نماند و در صفات او غیب و حضور نماند اشارت او از او بد و بود و نظر سرشن و ایما بد و بود لاله الا الله محمد رسول الله سیکه از اکابر طریقت فرمود یکی از اولیا پدیدم چون بد و رسیدم او را یافتم در بحر سود عرق و بشه و استغرق گفتم ما سمک قال هو گفتم من انت قال هو گفتم من این جیت قال هو گفتم اے این تریدت قال هو گفتم گمراوات از گفتن هو حضرت ذوالجلال متعالست که مکاش لم یزل ولا یزالست فشقی شقیة و حسرتیا از وی اغر و بد باشد و بانس بهتقبال رویت بادشا همدیث خواجہ عالم صلی الله علیه و سلم چون ساج بحر نور شد از عالم خودی دور شد با انوار محبوب مستورش چون تپلاطم امواج شهود بر سر آمد سلطان عزت بد و ناظر شد و او بخود مافرشد فریاد بر آورد اللهم اسم اجعل فی قلبی نوراً و فی بصری نوراً و فی سمعی نوراً و فی فوئی نوراً و فی حتی نوراً و فی انامی نوراً و فی خلقی نوراً و اجعلنی نوراً و فی نوری گفت بمیت سر تا پایم قدر ای سر تا پایت یعنی در محمد با وجود بر این انوار

و اجعلنی نوراً

این معنی یافته میشود در مقصود الرحمن بکاشی و مارا سله مارا در خود نظر فرمائی تا پیش از آنکه
 بر تو انوار جلال محرق شویم بر تو سجات و چه کنیم تو مشرف شویم پیش از آنکه بخود با تو در
 حضور شویم با تراق صفی جمال تو نور شویم این معنی سوره وار و ادراک را ذوقی سلیم باید تا جمال
 نماید ای عزیز چنانکه سسه اسم هو از کیفیت منزله است و از بدایت و نهایت مقدس است
 اسم هو از مخالف و بدایت و نهایت مقدس است و منزله کس بدایت او در نیاید و به نهایت
 او رسید و این صفت حضرت جلت است که اولیت او از بدایت منزله و آخرت او از نهایت
 مقدس است و دائره پاسه همچون وصل شود و از بی بدایتی و بے نایتی نجر است از بیو
 حضرت جلت ای برادر با آنکه دائره های هو را بدایت و نهایت پدید نیست اما چون در نقش و
 نگاه کنی هر چیزی از اجزای دائره با صلایت بدایت وارد و همان جزو صلاحیت نهایت وارد
 پس کلی آن دائره حکم صلاحیت متضمن اولیت باشد و متضمن آخرت باشد بدین نسبت هم اول
 باشد و هم آخر و بحقیقت اجتماع اولیت و آخرت در با سومی الله تصور توان کرد بدین نسبت
 اسم هو عین مسمی باشد و این رمز بر هر کس پدید نباشد نظم آن حلقه که اول است و آخر
 و آن نقطه که باطن است و ظاهر به خواهی که به بینی اسے نگوروی و در حلقه با نظر کنی است
 بسرخن باز آیم ای عزیز آنکه حرف هو مستخرج از تعلق است او را با تعلق مساس نیست پس گویند
 این حرف را باید که با عالم اسکان پیوستگی نبود سرمانه مبر شاکستی تا در عالم وحدت بارید
 و از مر اوقات احدیت دیدار یابد ای عزیز در کلام عرب اسم کم از دو حرف نیامده است بدین
 نسبت فرد مطلق را در عالم مانا می نیست چون ارباب بصیرت معنی احدیت در حرف با دیدند
 دل به آوردند و گفتند که این حرف را معنی اوست بهیت حرفی که مراد ما از او باشد
 بر دار نظر حرف تا او باشد و برین نسبت اسم و سمی هر دو یکی باشد و بی شبهتی و شک باشد
 اسی برادر حرف با از میان جان متعاضد میشود و از مکاسن اسرار بجهان اظهار می آید و او
 را هیچ محله علوی و هیچ مکانی نزمی نمی باشد و لب و زبان را که و گیل در سلطان دل
 اندازد و در او ان گفت آگاه نمی شوند از برای آنکه تا سنکشفان اسرار احدیت و متبصران
 انوار احدیت را معلوم کرد که چون اسم از تبدیل و انتقال و تحویل بحال مقدس بود

وہر آئینہ مسمیٰ این اسم مقدس نمکن بیکان و از تر من بزبان مقدس بود و ذلک سر عزیز
 امی بر اور ہو اسم اشارتت ہر آئینہ بذات مشار الیہ باشد نہ بحلس صفات او و این سر
 معنی است کہ واصلان گفتہ اند کہ عشق بر ذات واقع شود نہ بر صفات خصوصاً ذاتی کہ کمال
 او موقوف ماہوزاید علی الذات باشد و این معنی دقیق بہ نزد ارباب تحقیق دلیل است
 بر تقدم ذات بر صفات نہ تقدیمی کہ موجب مغائزہ بود بل مقدمی کہ ہشت وحدت بود سر التعمید
 اسقاط الاضافات پدید آید ای بر اور اسم ہو است کہ اسم ذاتست مطلق نہ معلوم و نہ مشتق
 ای بر اور اسم مشتق از اشتراک غیر فالے نبود و انچہ از اشتراک غیر فالے نبود نیار وحدت بد
 عالی نبود اسم معظم ہو یا اتفاق عشاق مشتق نیست و جز دلیل بر وحدت مطلق نیست
 اسم معظم ہو بود چون ہو او بود و ذلک رمز لطیف ای بر اور مرد مطلق آن بود کہ اورا بیع
 چیز صفت نتوان کرد زیرا کہ وصف چیز مقتضی تخیل است بود میان ذات موصوف و صفت بدلیل
 استغناء موصوف از صفت و افتقار صفت بموصوف حاصل آنکہ اخبار از چیزی تعین ذات
 نتوان کرد بدین نسبت درین معنی تقدیر و کثرت بود و تقدیر موجب نفی وحدت بود چون
 عزیز در دہن مقرر شود نتوان دانست کہ جملہ اسماء مشتقہ و اعلام قاصر اند از اخبار ذات بی کیف
 حضرت مقدس او و اسم معظم ہو نیز است از حقیقت اوریت فرو مطلق و منظر است مرتب
 صمدیت الہ برحق را قال بعض المشایخ من عرق معنی اسم ہونسی یا سوار من الاسماء یعنی ہر کہ
 بر معنی فردیت باوقوت یا بد نظرش بر عالم وحدت افتد و از کثرت و اضافت پر میزدود
 ذیل یکا کیے او نہر چون از یکی بیکے ناظر شود و الہ و میران گردد و رولہ و یرت حق وجود او نہ
 بود کہ در بحر شہود غرق گردد و بفر و مطلق مستغرق گردد و اورا درین مقام با بنیت از یکا پیرو
 یاد داشت اسمی مانند امی بر اور ہر کہ اورا شناسد ہر آئینہ بی چونی شناسد و بیچون اشارت
 محال بود و از بیچون عبارت ضلال بود و ذلک سر لاک الالہ من احب شیئا اکثر ذکر ان تا
 است اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت و گوی باشد باز چون بعالم رفت در وی
 سد البہم عن اللہ اکثر ہم ذکر اللہ جمال نماید سجادہ عاشق از در دل پیوستہ میگردد
 فطنتہم گر عاقلی حدیث تو کم کنی + راہ سر گفت و گو محکم کنی + بس سوختہ خند فرایم کنی +

بہر آئینہ مسمیٰ

برگفتہ باریے و ماتم کنی + عجب در منتہای کار الاهی تبار علیک انت کما انیت علی لفسک
 گفتن سر این معنی است انی لا استغفر الا کل یومہ مائتہ مرتہ نودہ بار برای نود و نہ نام و یکبار
 برای استغفار و ذکاب سزا ای برادر آفر که در مقام تمجید فصاحت نماید او در مقام توحید
 دم چون زنده لاهی تبار علیک و لا اله الا الله صاحب شایات الجیب با و بیه و لیکن لسان
 العاشقین کامل +

شیخ جلال الدین سرریس قدس سرہ انگریز از اکمل مشایخ است
 مناقب او از چند کتب مرقوم نمود

مشایخ چشت نوشته اند معلوم توان کرد در فوائد الفوائد نقل از سلطان المشایخ میکند
 جلال الدین بتریزی مرید شیخ ابوسعید بتریزی بود بعد از وفات برد در دست شیخ
 شہاب الدین سروری افتاد و فرستاد که بیچ بندہ و مریدی را میسر نشود گویند کہ
 شیخ شہاب الدین سروری ہر سال بسفر حج رفتی بر شدہ بود و ضعیف توشہ کہ برای او
 بر میباشند چندان بر مزاج او نبوده است شیخ جلال الدین بتریزی نوعی کردہ بود کہ
 و یکدانی و دیگری بر سر کردہ می برد و آتشی در آن کردہ چنانچہ سر او نشوز و تا چون شیخ طعام
 طلبیدی طعام گرم پیش بردی و وی با خواجہ قطب الدین و شیخ بہاؤ الدین سودت شبت
 ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار است و بہر ان زمان خواجہ بدلی تشریف آورده بود شیخ
 نجم الدین صفری شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او بر قبر مولانا برمان الدین یعنی است با او
 تقاضی پیدا کرد و او را با امری شنیع قسم ساخت و چنان انگشت کہ او را بجانب بنگالہ روان کردند
 چون در بنگالہ رسید یک روز بر آبے نشسته بود برخواست و تجدید وضو میکرد و حاضران
 را گفت بیا بیاید با شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم کہ او این ساعت نقل کرد و چنان بود کہ بزبان
 او رفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام دہلی
 ما را از شہر بیرون کرد شیخ ما او را از جهان بیرون کرد و ہم در فوائد الفوائد نقل از سلطان
 المشایخ میکند کہ فرمود شیخ جلال الدین بتریزی قدس سرہ چون در دہلی آمد بعد از چند گاہ
 روان شد میگفت کہ چون سن درین شہر آدم ز صرف بودم این ساعت فقرہ ۴۴مہا پیش تر

چه خواهد شد و هم در آنجا نقل میکنند که اندر آنچه شیخ جلال الدین تبریزی در بدائون رسید
روز می در و پانزده نشت بود و مردی جزات فروشی کوزه جزات بر سر کرده پیش آن گذشت
و این جزات فروش از جماع قطع طریق بود که در مواسی بدائون می باشند چون نظر او بر سو
سبارک شیخ جلال الدین افتاد سهرادل لقیه در وید او بکشت چون شیخ در و نیز بدید گفت در
دین محمد صلی الله علیه و سلم اینچنین مردان هم باشند بر فورایمان آورد شیخ او را علی نام کرد
چون او مسلمان شد در خانه رفت و یک لکه قلیل در خدمت آورد شیخ قبول کرد و فرمود که
این سیم را هم تو نگاهدار آنجا که خواهی گفت بصرف رسانی نه الجمله ازین سیم هر کس بخشد
یکی را صد درم بفرمود و یکی را پنجاه درم یک را کم و یکی را پیش و هر کرا اندک فرمود
بیخ قلیل فرمودی اقل تصدق شیخ پنج قلیل بودی تا چند گاه بر آمدن آن سیم خرج شد
یکدم ماند ابن علی میگوید که در دل من گذشت که بر من یکدم پیش نمانده است و اقل
تخشش شیخ پنج درم است گر کسی را چیزی خواهد فرمود من چه خواهم کرد و هر چند
بودم که سایه پاید و سوال کرد شیخ مرا گفت یکدم او را بده و هر روی نقل است
که شیخ شهاب الدین سهر روی وقتی از سفر حج باز آمده بود اهل بغداد بخیرت او آمدند
هر یکی خدمتی آورد و از نقد و جنس بسیار درین میان زانل بیاید گریه از چادر کهنه خود
و یکدم پیش آورد شیخ شهاب الدین آن یکدم بستر یا لای آن تحف و هدایا نهاد
آنگاه از حاضران هر که بود فرمود که شما هر چه می باید از تحفه و خدمتی هر کس بر کسی بخوا
نقدی و صره و کالای بر سر گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طیب آمد همراه حاضر بود
او را اشارت کرد تو سیم چیزی برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکدم کلان ال
آورده بود برگرفت شیخ شهاب الدین چون این بدید گفت این هم تو بروی چنین گویند
که شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاؤ الدین ذکر یا با هم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتی
که بشهری که شیخ فرید الدین عطار از آنجا بود رسیدند شیخ بهاؤ الدین را روشن چنان بود
که چون بمنزل می رسید بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شهری برآمد شیخ عطار
را دید که نشت است محو الفوار کمالات او شب چون بجاگاه باز آمد شیخ بهاؤ الدین گفت

حج

کہ امروز شاہ بادی را دیدم کہ از خود فرستم شیخ بہاوالدین فرمود کہ جمال یکمال سیر یاد نگاردی
گفت کہ با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین شیخ بہاوالدین
مفارقت افتاد

ور فوائد الفواد نقل می کند کہ شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بشیخ بہاوالدین نوکر یا حجتہ
اللہ علیہ فرستادہ است و در انجا نوشته من اصحاب انما ذالمنار لم یفعل ابد انوشہ است
کہ ہر کہ دل بر صعب بندد حینما بخج عبد الدنیا در جوامع الکلم کہ از لفظ طات سید محمد گیسو دراز
است می نویسد کہ شیخ فرید الدین قدس سرہ در کودکی بیشتر مشغول و متفرق بودی تا آنکہ
اورا مردم قاضی شہر دیوانہ میگفتند باری شیخ جلال الدین در ان منزل رسید رسید انجا
در ویشی بہت گفتند کہ کودکی بہت دیوانہ مشکلی کہ در سبب جامع افتادہ می باشد شیخ جلال الدین
برای معین آواد و اناری بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کردند یکداندہ افتادہ ماند
وقت افطار ہم بدان دانہ روزہ بکشاد آن روز ندید و ترقی بالا ترا یافت با خود گفت کہ اگر ان
تمام انار بخورم چہ ندید ہامی بود و چون بشیخ الاسلام قطب الدین پیوست این حکایت
کرد شیخ فرسود با ما فرید ہر چہ بود ہر ان یکداندہ بود براسے تو داشتہ بودند و سیر الالولیا
می نویسد کہ اثنار آنکہ سیان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین متکابلہ میرفت شیخ فرید الدین
بغایت جامہ پارہ داشت ہر بار یاد میزد و شیخ بدین سیر بہن محل از پارہ می پوشید
شیخ جلال الدین دریافت فرمود کہ در ویشی در انجا از علم مشغول بود ہفت سال از اردن
نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار تا چہ شود سلطان المشایخ سیفر فرمود کہ شیخ جلال الدین
ازین در ویش مراد نفس خود داشت بقر شیخ جلال الدین تبریزی در ننگالہ اسنت
قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز

شیخ نظام الدین ابوالمؤید قدس سرہ از مشاہیر بزرگان ست
در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین قدس سرہ بود شیخ نظام الدین او یا
نیز اورا دیده است میر حسن در فوائد الفواد سے نویسد کہ ندیدہ عرضہ داشت کرد کہ شہاد
تذکیر او وقتی بودید فرمود کہ آری من در ان ایام کودکی بودم درک معانی بہر او نبودہ است

روزی در تذکرہ اور آدم اور ایدم بر در مسجد نعلین در پامی داشت آنرا از پامی بکشید و بیت
 گرفت و در مسجد درآمد و دوکانہ بگذار و من بیچ کس را در نماز بر بہت او ندیدہ ام دوکانہ با راحت
 بگذار و بالای میرفت مقری بود کہ اورا قاسم مقری گفتندی خوشخوان او آستے بخواند لعب از ان
 شیخ نظام الدین ابوالموید آغاز کرد کہ بخط بابامی خود نوشته دیدہ ام ہنوز سخن دیگر نگفتے
 بود کہ این سخن در حاضران در گرفت ہمہ در گریہ شدند آنگاہ این دو مصرع بگفت کہ بیت
 بر عشق تو بر تو نظر خواہم کرد + جان در غم تو زیروز بر خواہم کرد + این بگفت و لغزہا
 از خلق بر آمد بعد از ان دوستہ بارہمین دو مصرع بگفت آنگاہ گفت کہ امی مسلمانان دو مصرع دیگر
 این ست یاد نمی آید حکتم این سخن بر طریق بجز گفت چنانکہ در ہمہ جمع اثر کرد و آنگاہ قاسم مقری
 این دو مصرع یاد داد بیت پرورد دلے بچاک در خواہم شد + بر عشق سری زگو بر خواہم کرد +
 این رباعی تمام بگفت و قیہ خود آمد شیخ نظام الدین ابوالموید الشمس العارفين گویند شیخ
 جمال کولوی کہ مقبرہ او در کول است از اولاد اوست رحمۃ اللہ علیہم + + +
 شیخ برہان الدین محمود بن انا الخیر اسعد البلخی رحمۃ اللہ علیہ از اکابر علمائے وقت
 سلطان غیاث الدین بلبن بیکلہ موصوف بود بو فور علم و دانش و وجد و سماع جامع بود و سنا
 علوم شریعت و طریقت و بعالم شعر نیز سیلہ داشت و بعضی شعر ہا در ویشادہ نیز از وی نقل
 می کند چنانکہ این بیت بیت گرم عام شرفت ز برہان عذاب + در بعل حکم شروہ کہ
 ہباند نیست + وی مشارق حدیث را پیش مصنف سند کردہ بود نقل است کہ وی بگفت
 کہ من خورد بودم بقیاس شش سالہ ہمراہ پدر خود در راہی میرستم و آوارہ مولانا برہان الدین
 مرغینانی صاحب ہدایہ در افتاد من بچہ را آنجا شہ قیام کرد صبح پدرم در کوچہ دیگر رفت و مردہ جا گذاشت چون
 کو کہ مولانا برہان الدین مرغینانی نزدیک رسید من پیش شدم سلام کردم درین نظر کرد و
 این سخن بگفت خدا مرا چنین مے گویند کہ این کودک در روزگار خویش علامتہ ہمد شود من این
 سخن شنیدم و پیمان در رکاب او روان شدم باز مولانا برہان الدین مرغینانی فرمود کہ خدا
 مرا چنین می گویند کہ این کودک چنان شود کہ بادشاہان بر در آو آید نقل است
 کہ او بارہا گفتی کہ خدا عزوجل مرا از بیچ کیرہ نخواہد پرسید زیرا کہ نکرده ام بگر از یک کیرہ از و

پرسیدند کبیرہ کدام است گفت سماع چنگ است که چنگ را بسیار شنیده ایم و این ساعت اگر باشد ہم لشنوم قبر او جانب شرقی حوض شمس است که آنرا تختہ نور گویند بطریق ترک مردم اندیا خاک قبر او را با طفل بخوراند تا سبب عزیر فتح علم گردد از نعت قبر او ادایان شکستہ بود چند بار ویران کردند و باز از سر عمارت کردند رحمتہ اللہ علیہ

شیخ احمد نرواسی نے مرید قاضی حمید الدین ناگوری است مردے بزرگ ہونے سے شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکریا قدس سرہ کم کسی را پسندیدی در باب شیخ احمد نرواسی نے گفتہ است اگر مشغول احمد بسنجد مایہ وہ ضنونی باشد شیخ نظام الدین اولیا فرمود در سماع کہ واقع شیخ قطیب الدین بختیار راوشی قدس سرہ بود احمد نرواسی نے نیز در ان مجلس بود شیخ نصیر الدین محمود میگوید کہ شیخ احمد نرواسی گاہ گاہ اورا پرسد کار گاہ عالی پیدا شدہ کہ از خود غائب شدی و دست از کار برداشتی و جامہ خود یافته شدی روزی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سرہ اکیدین او آندہ بود ملاقا تے شد بعد ازان وقت و داع قاضی حمید الدین گفت احمد تا چند درین کار خواہی بود این بگفت و باز گشت ہمانا شیخ احمد برخواست کہ شیخ را محکم کند بیخ شکستہ شدہ بود دست بزیخ آمدہ دست بشکست شیخ احمد بزبان ہندی گفت این بیری یعنی قاضی حمید الدین دست سن بشکست بعد ازان شیخ احمد ترک کار گرفت و کلی عباد مشغول گشت قبر او در پراون است رحمتہ اللہ علیہ

شیخ محمد ترک نارنولے اصل از ترکستان است و در انجا باریار ہند رسید و در نارنول ساکن گشت گویند وی مرید خواجہ عثمان ہارونی است و ما انچہ در ملفوظات شایخ دیدہ ایم ذکر او نیافتہ ایم و عوام آن دیار اورا پیر ترک و ترکمان و ترک سلطان نیز گویند مقبرہ اولجا خواص و عوام آن دیار است چون از ترکستان باریار ہند رسید در قبضہ نارنول محوٹ بود کہ مدفن او برب آن حوض است و آلان حوض سمار شدہ رختہ است و در آبادانی شدہ و در وی در انجا سکونت کرد و مجرد بود و متوکل و مقصود و از نوالد و تناسل و در پیکس لہ جمعیت است نداد و مرید ساخت آوردہ اند کہ در او ایل اسلام کافران در نارنول قوت داشتند مسلمانان در شہر اندک و مندوان فرصت نگاہ سید ہشتند روز عمید بود و در نماز یکبارگی بر مسلمانان نچستند

و شهید ساختند بسیاری از مسلمانان و زبان روز بسعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
 مدبران روز شهید شد اکثر شهیدان را بر لب آن حوض دفن کردند و در مسکن مالوف خود مدفن قیامت
 شیخ ترک بیایم گویم روی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی
 است و الله اعلم و از احوال چیزه شخص فاشه است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک بقلعه
 دلی است جانب فیروز آباد رحمة الله علیه رحمة واسعة و الله اعلم بالصواب
 شیخ شهاب رحمة الله علیه در بارون ابو قاسمی عبدالدین ناگور سے بود
 اورا شاہی روشن ضمیر گفتندی در آنچه اورا خرقہ داد نجاست شیخ محمود مونیہ دوز فرستاد
 و گفت ما امر وز این کار کردو ایم کہ شاہی را خرقہ دادیم ترا این معنی پسندیدہ می افتد شیخ محمود
 گفت ہر چیز کہ شما کنید پسندیدہ باشد آوردہ اند کہ روزی یاران او در آفتاب پستاند
 چنانکہ عرق از ایشان چکیدن گرفت در آن حال خواجہ شاہی فرمود کہ حجام را بخوانید گفتند
 یہ خواہی کرد گفت آن قدر خوبی کہ از یاران من سے رو دگیویم کہ تا خون من نکشاید و در
 غیر المجالس تمام این قصہ را نقل سے کند میگوید وقتی باران اورا بیرون بردند و شیر و برنج
 بخشید چون طعام کشیدند شیخ در آن طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ما نخویم
 خورد یاران حیران ماندند و گفتند میان ما کس خیانت کرده است و نظر باز کہ ایشان شہر و بیخ
 پختہ بردند پیش آمدند و گفتند شیر جوش بر آوردہ بود گفت میر خیت او بدی نبود کہ در آن کلم
 بر زمین افتاد و گفتم بر زمین بریزد آن بہ با ما بخویم بفرورت خوردیم گفت پیش از آنکہ طعام
 پیش یاران یکشند ہر کہ نخورد خیانت کردہ باشد عذر ایشان سموع نیفتاد ایشان شہرند
 شدند و ہوائی تالستان بود عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید کہ بار دیگر این نوع
 نباشد بعدہ حجام را طلبید و گفت ان قدر عرق کہ از یاران من رفته است خون من بر زمین بریز
 شیخ نظام الدین فرمود کہ محبت بچنین کہ خون خود بخیتن فرمود و رعایت ادب آنچنانکہ
 عذر ایشان سموع نداشت نقل است کہ وقتی شیخ نظام الدین ابوالموید را رحمة الله علیه
 رحمتی شد شیخ شاہی سوی تاب را طلبید و بگفت ہمتی بہ بند و تا این رحمت من بعبت بدل شو
 و خواجہ شاہی عذر خواست کہ شما بزرگید ان معنی را از من سے طلبید من مرد بازار می شہم با من

در کتاب

ازین دادی چه گویند شیخ نظام الدین خدوئنداشت گفت البتہ تراد عامی باید کرد و هست
 باید بست تا سن صحبت یا بم گفت ہلا دو بار مرا بخوانید یکے را شرف لقب بود مردی صالح دوم
 نیا طمی بود ہر دورا بطلبیدند خواجہ شاہی با ایشان گفت کہ شیخ نظام الدین مرا اینچنین
 کارے فرمودہ است اکنون شما یاسن یا را بشید از سر شیخ تاسینہ من وانم اعضامی سفلی
 از پینتہ تا یک پای یکے داند و تا یک پای دیگر دیگرے فی الجملہ ہرے مشغول شدند دست
 شیخ نظام الدین ابوالموید بسبب بل شد شیخ بدر الدین موسی تاب رتہ العذ علیہ برادر شیخ شاہی
 موکلاست وی جویت شیخ شاہی پیش خواجہ قطب الدین رفت فرمود بیاشیخ بدر الدین صاحب
 ولایت قبر او پس پشت نماز گاہ شمسی است کہ در بداون است رحمۃ اللہ علیہ خواجہ محمود
 مؤمنہ دوز رحمۃ اللہ علیہ مرید قاضی حبیب الدین ناگوری است از صاحبان و محققان خواجہ
 قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجہ بسیار است مقبرہ او در جوار روضہ خواجہ است
 بیرون درمی کہ بجانب حوض شمسی راہ دارد ہر گراہمی ہش سنگی از روضہ او بردارد و در
 گوشہ او بند چون حاجت بر آید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمۃ اللہ علیہ مولانا میر الدین
 حاجی رحمۃ اللہ تعالی و تقدس علیہ از ملفوظات مشایخ اینچہ دیدہ ایم هیچ جا ذکر او و ذکر پیر
 از احوال او نیافتہ ایم و امیکن از بعضی بزرگان شنیدہ ایم کہ وی بزرگ بود تعلق بسیار بہ فرقت
 داشت مرید شیخ شاہاب الدین ہروری است قدس سرہ دوازده حج گذار و آخر بدلی
 آمد سلطان شمس الدین تشریف نارا الدیر مانہ اورا صدر ولایت خویش ساخت و اورا
 بنود تاد و سال قیظ مہارت این منصب بر وجہ اتم مورد منتفی برست و مضبوط ساخت و التماس
 نمود کہ دیگر فقیر را معذور دارند و بخشند و سلطان شمس الدین التماس اورا بزدول داشت
 و از منصب صدارت اورا خلاص کرد در ایام تشریف کہ ایام اکل و شرب و ایام ضیافت
 خلق این دیار بمقام خواجہ قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا میر حاجی نام
 و اللہ اعلم بالصواب شاہ خضر رح مشرب قلندر یہ داشت اصل از ولایت ہندوستان
 و کرامات و خوارق عادات بسیار از وی بوجودی آمد ہر چہ کہ رسم اتابیت و بیعت از وی
 بطور نیادہ بود چون بہندہ ہستان تشریف آورد در ان زمان شیخ الاسلام خواجہ قطب الدین

نجیاریاوشی برصہ رجیات بود توجہ انابت نجیست او آورد و خواجہ کلامہ و خرقہ را ہم بمنزل او فرستاد
 و رخصت کرد بعد از ان اورا بجانب جوینور اتفاق سفر افتاد و چون در شہر تلپور رسید شاہ قطب الدین
 او مرید شد شاہ خضر بعد از عظامی خلافت شاہ قطب متوجہ روم شد و الان در ہمایونستان
 سلسلہ برپاست سلسلہ اول فلندریہ چینیہ است رحمۃ اللہ علیہ شیخ بدر الدین غزنوی از حقیقہ خواجہ
 قطب الدین نجیاریاوشی است از اہل سماع بود مشائخ روزگار بر بزرگی او مستحرف بودند از تذکرہ کفئی
 سخن کہ را داشت بیشتر سخن از محبت کفئی شیخ فرید الدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی
 از غزنین اول بلا ہو آمد بعد از ان بدہلی رسید و مرید خواجہ شد در سیر الاولیا نقل از سلطان المشائخ
 میکنند کہ شیخ بدر الدین غزنوی را با خضر ملاقات بود و قستی پدر او اورا گفت کہ اگر خضر را بمن بنما
 میکوبت بروزی در سجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند دو مرتبہ از مردم نشسته بود شیخ بدر الدین
 بہ پدر اشارت کرد کہ خضر آنست پدر گفت بعد از تذکیر اورا دریا بم چون تذکیر تمام شد خضر از انجا
 کہ بود غائب شد سلطان المشائخ میفرماید کہ سن از شیخ بدر الدین شنیدم کہ میگفت قولہ قطب الدین
 قدس سرہ این دو بیت بسیار کفئی اطعم سو دایتوا لہ رزق ویوانہ ناست بہ ہرچہ آن نہ
 حدیث است افسانہ ناست بیگانہ کہ از تو گفت آن خویش منست بہ خویشی کہ نہ گفت از تو
 بیگانہ ناست بہ ہم وی میفرماید کہ شیخ بدر الدین غزنوی در عمر بزرگ بود و سن شہادہ او
 گفتند شیخ پیر شدہ است چہ شکل بر قصد گفت شیخ نیز قصد عشق میر قصد ہر کہ اعشق است اورا
 رقص است و ہم وی میفرماید کہ شیخ بدر الدین از پیری جبین نخواستی چون سماع شنید
 چنان رقصیدی گوئی گو دک وہ سالہ میر قصد قبر او در بیابان قریب قبر خواجہ بیت قدس اللہ
 سر ہار حمشہ و اسحق خواجہ بیت قبری است بالاتر از قبر خواجہ قطب الدین در جانب شمال اورا
 قبر خواجہ بیت گویند و گویند کہ دفن وی پیش از مقبرہ خواجہ بیت در اوایل فتح دہلی و لیکن از
 احوال ایشان چیزی معلوم نشدہ است و اللہ اعلم مولانا می صاحب الدین رحمہ اللہ
 قاضی حمید الدین است و صاحب سجا وہ او در سیر الاولیا نقل از سلطان المشائخ می
 مردی بود کہ اورا عزیز بشیر میگفتند از بداون بدہلی آمدہ بود و نجیست مولانا صاحب الدین بن
 قاضی حمید الدین ناگوری رحمۃ اللہ علیہا آمد تا خرقہ در خواہد ہر بن نیت جمعیت کہ در ہر موضع

سلطان بعضی از درویشان آنجا حاضر شدند درین آستان آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض
سلطان را دید گفت این سهل حوض است حوض شاعر که در برداون است نه ازین حوض است
شعیر کبیر حاضر بود چون این را شنید بوالا از صاحب الدین گفت که او را خرقه نذاری که کذاب است
شیخ فخر الدین بن خواجہ حسین الدین بزرگ و کسب زراعت مشغول بود و بوضع ماندن که فریب
اجه است ایضا است و آنچه در نفووظات مشایخ چستیه است که فرزندان خواجہ رادیهی اچای
بود و حاکم مزاج است میگردد و خواجہ بقریب آن در دلی تشریف آورد همین شیخ فخر الدین است
و می آید از یدربیت سال در معدر حیات بود در قصبه سرور شانزده کرده از اجیر و قات یا
نزدیک حوض قصبه سرور آمدن اوست رحمه الله علیه و قدس الله سره اخیر شیخ فخر الحق
و اعلمه و الدین قدس الله سره العزیز خلیفه خواجہ بزرگ قطب الدین است و از خواجہ بزرگ
سعید الدین و الحق نیز نعمت یافته از ایمان اولیا و ارکان این شافست بغایت ریاضت و
مجاهد و فقر و تجرد داشت در کشف و کرامت آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
و اخلاص میکوشید و خود را از چشم خلق میپوشید از شهری بشهری میگشت و عاقبت در مقام
اجودین که مردم وی در رشت قوی و ظاهر پرست و منکر درویشان بودند آمد و گفت این محل
بودن نیست آنجا سکونت نمود هرگز آنجا کسی از حال وی پرسید بیرون قصبه و رختان گیر
بودند یک رخت بود انبوه زیر آن در رخت با حق تمام مشغول بودی و بیشتر احوال در مسجد جمع
مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقما میکشیدند و محنتها و شدت های دیدند عاقبت چون
بر آن قوی داشت پوشیده ماند نقلت که وقتی جامه او بسیار پارده شده بود مردی پیرانه پیش
او آورد و آنرا پوشید و در حال از تن بر کشید و شیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
در آن جامه داشتم درین جامه نیافتم نقلت که بیشتر افطار او بشریت بودی قدحی از شربت
بیاوردندی و قدری مویز در آن کردندی از آن شربت مقدار نصف بلکه و شلث بر حاضران
صتمت کردی و مقدار شلث ماندی خود بکار بردی از بقیه آن هم کسی را که خواستی نصیب کردی
بعد ماند پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم مسجودند و خود نخوردی مگر باز
بوقت افطار روز دیگر و در وقت استراحت گلیمی که بر آن روزانه بنشستی بهمانرا بستر می خست

چنانکه آن گلیم تا پایان نرسید از شیخ نظام الدین اولیا قدس القدره نقلت که میفرمود
 که شیخ فرید الدین پیشتر نان زرنیل خوردی البته وقت افطار یک دو پر کالان زرنیل پیش او
 بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلت سالها خدمت شیخ فرید الدین زرنیل گردانیده
 اند و شیخ نظام الدین بارها فرمود که در آن شب که دیباکل کردی در خانه شیخ سیر می خوردیم
 مارار و رعید بودی و آن را یگان بودی یاری سچید می آورد و همه می خوردند اما چون وقت
 دیبا و کرب بودی زرنیل میگردد ایند بعد فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زرنیل
 گردانیده اند بعد فرمود این چنین خورده اند آنگاه بجائی رسیده اند نقلت که وقتی برآ
 شیخ خادم یک دانگ رانک و ام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد بنور باطن در یافت
 و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید روانباش که من این طعام بخورم نقلت که وقتی
 یکی از همها کو خدمت او آمد و گفت ای خواجه امروز فلان پسر بسبب سنگی معرض هلاک
 رسیده است شیخ سیر آورد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق درآید و از جهان سفر کند
 رخی در پای او بناید و بیرون افکنی نقلت که چون وی خواست که مجاهده پیش گیرد و دنیا
 بخیامت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی مکن وی طی کرد تا سه روز چیزی نخورد
 سوم روز وقت افطار شخصی حین نان پیش او آورد دانست که از غیب است بدان افطار
 کرد و در ده شیخ آنرا بر نیافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخیامت پیر عرضه کرد و فرمود
 بجز از سه روز از طعام خاری افطار کردی اما عنایت باری در باب تو کارگر شد که آن طعام
 در معده تو جای نیافت حال بد و سه روز دیگر طی کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
 سه روز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب گذشت
 ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فرود کرد چند
 سنگریزه از زمین برداشت و در دهان انداخت آن سنگریزه در دهان او شکر گشت
 چون این حال معائنه کرد بان خود گفت این معنی نباید که از مکر باشد از دهن بیرون انداخت
 باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگریزه از زمین
 برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معائنه کرد پس تحقیق دانست که

این معنی از حق است چون روز شد بخدمت خواجه قطب الدین رفت فرمود که نیکو کردی که
 بدان افطار کردی که آن از عیب بود بر و پیشو شکر شیرین خواهی بود آخر از آن روز گنج شکر خوا
 اینچنین است در سیرالاولیا و در باب تسمیه او شکر گنج غیر این چیز می دیگر مشهور است میگویند
 سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از روی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
 این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بارها را کشتا و هم نمک برآید پیش شیخ آمد
 و عذر خواهی نمود و عرض داشت کرد که دعا کینکه این نمک شکر گردد فرمود شکر گردد و خانان
 محبیرم خان که با وجود علو منصب جاه و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود بسبب
 طریقه درویشان و اعتقاد محبت ایشان وجود و تواضع و رعایت طریقه استعظیم لامر آمد و
 علی خلق الله اقصانی کامل و توفیقی شامل داشت و مصدوق عاش سعید اومات شیدا بود مقصود
 این قصیده نظم کرده و گفته است که کان نمک جهان شکر شیخ بجز برده آن که شکر نمک
 کند و از نمک شکر ایضا که کان نمک و گنج شکر فریب گنج شکر کان نمک کرد بدید در کان نمک
 کرد نظر گشت شکر شیرین ازین کراتی کس نشیند بعد از آن در چاه مسجد جامع که در مقام اچ
 است چاه سگوس کشید تا چهل روز هر شب در آن چاه او را بدرختی که بر آن چاه بودی او خسته
 و چون روز میشد بپوش می آوردند از شیخ نظام الدین اولیا نقلست که دانشمندی بود
 ضیا الدین نام در زیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدمت شیخ فرید الدین فرستم
 و من غیر علم خلاف چیزی نیدانستم در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علومی پرسد که من نمانم
 چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود نگاه از من پرسید که تنقیح مناط چه باشد و تنقیح مناط
 مستانه است از مسابله علم خلاف من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفع
 و اقباتی که در آن معنی است بر او گفتم و غات او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و شتایه و عمر
 شریفش بود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم زحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجماعت
 بگذارد و پیشش گشت و ساعتی شد که بعد از آن بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده اگر
 گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که دانند که چه شود و دوم گرت نماز بگذارد و باز بهوش شد
 و این باز بهوشی بیشتر بود باز بهوش شد پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دوباره گذارده آید

گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود سوم کرت هم بگذارد و بعد از آن فرمود با حق یا قیوم
و جان بحق تسلیم کرد و بعضی از محفوظات گنج شکر که خلیل شیخ نظام الدین اولیاء ریافته اند مکتوب
میگرد و فرمود چهار چیز از مفصل پیر طبقات سوال کردند همه یک جواب فرمودند من عقل الناس
تارک الدنيا و من ليس الناس الذي لا يفهم من اغنى الناس القانع و من افقر الناس
تارک القناعة فرمود ان الله يستحي من لعب ابن يرفع اليه يديه ويردها خائبة من فرمود اگر است
غم نیست و اگر نیست غم نیست فرمود روزگار نامرادی شب معراج مرد است فرمود کار کردم خود
سبحن سر مردمان نباید گذارشت فرمود شیخ الاسلام جلال الدین نور اللهدی فرمود گفت است
الكلام منكر القلوب زن اول الكلام و آخره ان كان الله فيكم والافاسكت فرمود چون فقیه
جامه پوشد چنان پذیرد که کفن می پوشد فرمود آن نمازگرا باشی و روزه نماز نماندت چنانچه باشی
فرمود جذیت من جذبات الحق خیر من عبادة المتعلمین فرمود قال علیه السلام طوبى لمن شعده
عینه عن عیوب الناس فرمود العوفی یصفو به کل شیء ولا یبکده شیء فرمود او از تو تم بلوغ
درجه الکبار علیکم بعدم الاتقات الی ابناء الملوك فرمود نظمهم ووشینه شیم دل خیزیم گرفت بد
واندیشه باز تا ز تیمم گرفت بد گفتیم به سرودین روم برود تو به اشکم بدو دید استینم گرفت بد
نقلست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علماء است گفتند و سنو
سجان اندیکى سوخت و خاک تر شد و دیگری استوز در اختلاف است الائمة فی التاییر
و سلمته فی التسليم فرمود العمار اشرف الناس و الفقراء اشرف الاشراف فرمود الفقیر من
العلماء کالبدرین کو اکب السمار فرمود ارذل الناس من اشغل بالاكل و اللباس نقلست
که مردی بخودت شیخ فرید الدین قدس سره عرضه داشت کرد بجانب سلطان نجیبات الدین
بلین سپارش نامه برای من در سلم آرید شیخ الاسلام نوشت رفعت قضیة الی الله ثم الیک
فان اعطیتة شیئا فاعطی هو المدوانت المشکور وان لم تعط شیئا فالمانع هو المدوانت
المعذور شیخ نظام الحق و الدین محمد بن ابونوی قدس المدیره العزیز خلیفه شیخ فرید الحق و الدین است
نام او محمد بن احمد بن علی البخاریست و لعب او سلطان اشاخ نظام الدین اولیاء است
وی از مجموعان و مغربان درگاه اتمیست دیار هندوستان مملوت از آثار برکات او جواهر خواج علی

و جریادین او خواجہ عزت ہر روز پنجار آمد مددنی در لاهور بودہ بعد از ان درید انوان
 آندہ سکونت ساختند و پدرا خواجہ احمد در صغریں او بسر آوردت و ہم در سواد بہ انون
 مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والدہ او اوراد کتب انداخت کلام
 بخواند و کتابها خواندن گرفت و ہم در ایام صغر کہ عمر شریفش قریب بدوازده سال بود کتاب
 لغت میخواند مدتی کہ اورا ابو بکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
 کہ من پیش شیخ بہاؤ الدین ذکر یاد مس سرہ سماع گفتم ام این قول میگفتم بعد بعت الہوی
 کیدی مہر اع دو مہ یاد نہ آمد شیخ یاد دار بعدہ مناقب شیخ بہاؤ الدین گفتن گرفت کہ انجا
 ذکر چنین و بعد چنین تا بزرگان کہ آس میکنند ہم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت نمعنی
 در دل او نشست بعد از ان حکایت کرد کہ از آنجا در اجودہن آمد شای دیدم چنین چنان
 بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادت پیدا شد کہ خود رفت از انگاہ باز تخم محبت
 شیخ فرید الدین در زمین سینہ او نشست روز بہ روز تسبیح و تہنیت میدادت و در نشستن
 و برخاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد و بعد از ان بقصد تعلیم بہی آمد و حاصل
 علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک کہ صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم
 حدیث خواند و اورا طالب علمان نظام الدین نجات گفتندی بعد از ان شیوخ ارادت
 شیخ فرید الدین با جو دہن فوت و در آن زمان بیست سالہ بود شش سپارہ قرآن پیش
 شیخ فرید الدین تجویز کرد و شش باب از عوارث نیز نرسند کرد و تمہید ابو شکر سلمی و بعضی کتابها
 دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلست کہ دی فرمود چون سعادت یابوس شیخ فرید الدین حاصل
 کردم نخستین سخن در کہ از شیخ شنیدم این بود کہ خواندہ ای آتش فراق و لہا خواب کرد
 سیلاب اشتیاق چنانہا خواب کرده بعد از ان خواستم کہ شرح اشتیاق خدمت ایشان
 باز نیامد و ہشت حضور شیخ غلبہ جا ہمین قول گفتم کہ اشتیاق پای بوس عظیم غالب بود چون
 اثر و ہشت در من مشاہدہ کرد فرمود لکل راضل و ہشت ہمدین روز بخدمت شیخ بیعت
 کردم و عرضہ داشت کردم فرمان بیعت ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول مشغوم فرمود
 با کسی را از تعلم منع نکند ان ہم کن این ہم کن تا غالب کہ آید در ویش را قدری علم باید

بعده بالفت خلافت مشرف شد و بدلی آمد و تا شیخ در صدر حیات بود سه بار نحوست او رفت
اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبوده چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجہ قطب الدین
و خواجہ قطب الدین در وقت سفر خواجہ بزرگ معین الدین قدس التماس از ہم حاضر نبودند بعد از
ورود بلی باشارت فیضی در غیابش پور که آآن خانقاه او در آنجا است سکونت کرد و نقل است
که وی میفرمود در آنجا که معز الدین کیقباد در آنجا شهر نو بنا کرد و خلق برین انبوه شد و
آمد و شد ملوک و امار و سایر مردم بسیار شد با خود گفتیم که از اینجا ہم باید رفت درین اندیشه
بودم که همان روز نماز دیگر جوانی در آمد صاحب حسن لغایت خفیف اول سخن که با من گفت
این بود بمیت آن روز که رسیدی نمیدانستی که ما نکشت نامی عالمی خواست شد
بعد از آن این سخن گفت که اول باری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که
چنان شود که فساد و ارقیاست از رسول الله صلی الله علیه و سلم شرمندہ نماز آنجا
گفت چه وقت و چه حوصله باشد که نطق گوشه گیرند و حق مشغول باشند حوصله آن شد
که با وجود طلق مشغول حق باشد چون این سخن با تمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد
من همان زمان نیت کردم که همین جا خواهم بود چون این بیت کردم قدری از آن
نخورد و بر رفت بعد از آن اورا ندیدم چون نیت اقامت او درست شد حق تعالی اورا قبول
تمام داد و فاص و عام را بومی رجوع شد و ابواب فتوح بر وی مفتوح گشت و عالمی از موی
احسان و انعام او فوائد برگرفتند و او خود بر بافت و مجاہدہ می بود گویند که در آخر عمر که سن
شتر لقیش از هشتاد و پنج و ز شده بود لغایت مجاہدہ پیش گرفته بود و صوم و دام داشتی و بوقت
افطار اندک چیز می چشید و طعامی که وقت سحر می بردند اکثر چنان بودی که نخوردی خادم
عرضه داشت کردی مخدوم وقت افطار طعام کمتر می خورد و اگر از طعام سحر اندک تناول کنند
حال چه شود ضعف قوت گیرد و درین محل بگریستی و گفتی که چندین سکینان و درویشان
و رکنهار ساجد و دوکان با گرسنه و فاقد زده افتاده اند این طعام در طلق من چگونه فرود
همچنان طعام از پیش بر رسید اشتد نقل است که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم
شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا تر چیز می گویم چون بدلی بردی در مجاہدہ باشی بکار بودن

بیسج نیست روزه داشتن همی راهست و اعمال دیگر چون نماز و حج همی راه و وقتی دیگر شود
 سن از خدا خواسته ام که هر چه تواند از دنیا تمیالی بخوابی بیابے وقتی دیگر بود از برای تو قدر
 دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد را وقت دیگر در
 حجره سر بر مته کرده بشده مبارک تغیر شده سیکشت و این بیت سیکفت بیت خواهم
 که همیشه در وفای تو زیم * خاکی شوم و بزیر پائی تو زیم * مقصود من خسته ز گونین توئی
 از بر تو میرم و برائی تو زیم * چون بیت تمام کرد سوسبیره نهاد چنذ کرت مثل این دیدم
 در حجره در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواجه چه میخواهے من چیزی دینی خواستم شیخ
 مرا بخشید بعد پشیمان شرم که پراخواستم که در سماع میرم نقل است که وی شب تنها
 در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودے چون روز شدی هرگز از نظر جمال
 افتادی تصور کردے مگرستی طالع است و از پس بیداری شب چهار مبارک او سرخ
 بودی گویند که میرسد و این بیت در وصف پیر بے نظیر خود گفته است بیت تو شبانه
 می نامی بی بری که بودی اشپ * که هنوز چشم سست اثر شمار دارد * که وی نرسود
 مراد واقع کتابے و او اندر آن مسطور بود تا توانے راحتی بے میرسان که دل مؤمن محل
 ظهور ربوبیت است و سیر بود که در بازار قیامت بیسج کالامی را آنچنان روح نخواهد بود که در دنیا
 و لمار نقل است که وقتی در قیلوله بود در ویشے آمد آنرا بازگردانیدند شیخ فریدالدین
 را در خواب دید که سیف را بد اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آئیده واجب است این
 را کجا آیده است که بچنین خسته دل باز کرد و چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بر آن شخص که
 آن در ویش را بازگردانیده بود وقت شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب میکند
 بعد اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه برگشته است و دوم
 آنکه آئیده آیده است نقل است که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند هر یک برسم
 تشنه چیزی خریدند در آن میان سئلے بود گفت این هدایا مختلف کجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم
 خواهد برداشت او قدر می فناک راه برداشت و در کاغذی بچید چون بخدست او رسید
 هر کس چیزی پیش نهاد و آن تعلم کاغذ پاره بچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا برداشتن گرفت

خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سمره تشریف خاص
 برای چشم ماست آن متعلم ثابت شد شیخ اورا بتشریف خاص مشرف گردانید و اورا شرط
 که اگر اورا با نپویانانے حاجت باشد مارا بگویی نقل است که شخصی از قصبہ خود بقصد
 زیارت اومی آمد در شمار راه گذراو بر قصبہ بومدی افتاد و در آنجا شیخے بود که اورا شیخ مومن
 می گفتند بیدین اورفت بر سید که کجا خواهی رفت گفت بخیرت شیخ نظام الدین گفت
 شیخ نظام الدین را سلام برسائی و بگوئی که ہر شب جمعہ در کعبہ ملاقات میکنم چون بخیرت
 شیخ رسید عرض کرد کہ در قصبہ بومدی دروشی است سلام رسانیدہ است و این سخن گفتہ
 شیخ بنفس شد فرمود کہ او دروشی عزیز است ولیکن زبان بر خود ندارد و نقل است
 کہ یک باری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخیرت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت
 نوشت و یک فصل بدین مضمون بود کہ چون بندگان شیخ مخدوم عالمیانت و در دین دنیا
 ہر کرا حاجتے است از خدمت او برمی آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده است
 مارا باید کہ ہر کاری و مصلحتی کہ در مملکت پیش آید بندگان شیخ را عرض داریم تا بدین فریت
 مملکت و صلاح ما دران باشد اعلام فرمائید دنیا برین مقدمہ فصلی چند درین باب
 نوشتہ بخیرت فرستادہ شدہ است آنچه دران فریت باشند زیر ہر حدیثی بنویسند تا ما آنرا
 پرداخت برسائیم و این کاغذ را بدست خضر خان داد کہ از حجابہ پیران محبوب تر بود و
 مرید شیخ بود و او بخیرت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعہ
 نفرمود و حاضران مجالس را گفت کہ فاتحہ بخوانیم بعد فرمود کہ درویشان را باکان بادشاہان
 چه کار من دروشم و از شہر گوشہ گرفتہ ام و بدعا گوئی بادشاہان و سلیمانان مشغولم
 اگر بسبب این معنی بادشاہ بعد از ان چیزی مرا بگوید از اینجا ہم بروم ارض الله و اسعۃ
 چون این خبر سلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد کہ اگر
 قبول فرمائید من بخیرت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غیب مشغولم
 و دعا غیب اثر ماست سلطان علاء الدین باز بحبت ملاقات الحاج کرد شیخ فرمود و فرستاد
 کہ خانہ این ضعیف و و در دار و اگر بادشاہ از یک در و آید من از در دیگر بیرونم نقل است

تجربہ ز عمارت

که شخصی در مجلس او تقریر کرد که فسلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مزایر در میان آن
فرمود سن منع کرده ام که مزایر و محرمات در میان نباشد نیکو نگرده اند و درین باب بسیار
غلو کرده اند فرمود و سیفر نمود شیخ او حدالدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصللاً
خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب درآمد
شیخ او حدالدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قولان را طلبید و مقام سماع طلب کرد
و خود بگوشه رفت و لطاعت و ذکر مشغول شد هر که مسطور گوید عفو الله عنه این حکایت
منافات دارد با آنچه در نفحات الانس آورده اند که اگر ذکر شیخ او حدالدین نزد شیخ
شهاب الدین میکردند سیفر نمود نام آن مبتدع پیش من بزرگ شیخ رکن الدین علاء الدین
می فرماید که این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد و الله اعلم نقل است
که وقتی شخصی رفته نوشت که خط او لغایت مغشوش بود و بدست شیخ و او شیخ را در مطالع
درنگی واقع شد فرمود مولانا را این خط شماست مولانا بیعذرت پیش آمد و گفت آری
مخروم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نقل است که وی پیش از
رحلت چهل روز طعام نخشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است
و سن نماز گذارده ام اگر میگفتند که شما نماز گذارده اید سیفر نمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز
یکبار میگذازد و سیفر نمود میر ویم میر ویم و یا قبال فادم سیفر نمود اگر چیزی در خانه از بیخ
نگاه دارد سر دار قیاس است عهده جواب حضرت عزت باشد فادم همه را یاد مگر نلکه که چند روز
علوقه درویشان بود فرمود این مرده ریگ چه گاه داشته این را نیز بدرکن و در خانه جاروب
یده در مال انبار فاشا کشاوند و جهانی جمع شدند و غارت کردند بعد از آن خادمان
عرض کردند که مال ما سکنیان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان بر
که کفایت باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود که از سر نصیب خود بر خیزد و فوات او
بعد طلوع آفتاب روز چهارشنبه شیر و هم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و ستانه رحمة الله
علیه فرمود روزه و کمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است امیدوار کمال است
بعد از آن فرمود که سالک است و واقف در ارجح سالک است که او راه رود و واقف است

کہ اور وقفہ افتد درین محل سوال کردند کہ سالک او وقفہ می باشد گفت آری ہر گاہ کہ سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچہ از ذوق طاعت نماند اورا وقفہ باشد اگر زود کار را دریابد و با مانع پیوند و سالک تواند بود و اگر عیاذ باللہ ہمہ ان بماند ہم آن باشد کہ راجع شود بعد از ان این را بر مہمت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاسیل سلب مزید سلب قدیم تسلط عداوت فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشق حرکت یا سکنتی در وجود بیاید کہ نپسندیدہ دوست او بود آن دوست ازو اعراض کند یعنی رومی بگرداند پس عاشق را واجب است کہ در حال بہتغفار مشغول شود و بمقدرت پیوند ہر آئینہ دوست ازو راضی شود و اگر آن محب ہمہ ان خطا سرار کند و عذر نخواہد آن اعراض بحجاب کند معشوق حجاب در میان آرد پس محب را واجب آید کہ بتوبہ گراید و اگر درین باب ہم تاخیر کند حجاب بتفاسیل کشد چہ شود آن دوست ازوی جدائی گزیند و اگر منور استغفر نشود سلب مزید شود مزیدی کہ اورا در او ذوق طاعت و غیر آن بودہ باشد پس اگر عذر آن نخواہد و بران لطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و رحتہ پیش از یدت داشت آن ہم بہمانند پس اگر انجا ہم در توبہ تقصیر رود بعد از ان استغفار نشود یعنی دوست اورا بر جدائی دل بیاو آید پس اگر در انابت اجمال رود عداوت شود لغو ذبا اللہ منہا فرمود سماع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرامست از زرگی پسندند کہ سماع بیست فر و سماع کیست سماع صوتی است موزون پس باشد و سماع فرابیر حرام است فرمود بعضی از شیوخ پیر بیعت کرده باشند بران پسند نمی کنند تا بر پیرے دیگر میروند و بیعت و خرقہ او ہم می ستانند نزدیک من این چیزے نیست بیعت ہمانست کہ اول با کسی کردہ باشند اگر چہ آن پیریکہ از امام باشد ہاز شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود کہ وی مرد دوست او و مرید خیر نساج پور ترک او گرفت بر شیخ جنید آمد و در خواست بیعت کرد جنید فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دوست بیعت ندہم اورا در کرد جنید مقتدار وقت بود و او را زہم شد محرر مطور عفا اللہ عنہ گوید کہ در باب منصور حلاج اخبار مختلف آمدہ و اللہ اعلم بالحقیقہ الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر عفا اللہ عنہ مرویت کہ فرمود

کان ولیا - تقریبا عن الله عز و جل و لم یکن فی عمده من یا فذ بیده و لو کنت لی عمدا
 الماخذت بیده و انما اعلم فرمود نظم گریه ایزد و هدایت دین * بنده را
 اجتهاد باید کرد * نامه کان بخش خواهی خواند * هم از نیجا سواد باید کرد * فرمود
 اگر مرید شیخ را گوید که من مرید توام شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید
 و مرید گوید من مرید تویم مرید بشنازیر که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود نقل است
 الکلیه با است همه کامیاب استک باید اگر از یک نامشاید شاید که کلیه دیگر گشاده شود فرمود
 صبح صادق صبح است و صبح عاشقان شام و اعیان مابین العشائین مشایخ از اجنا
 فرموده است که جامه که صحبت شیخ یافته باشد بغیر نتوان داد و اگر نشویند غسانیت
 و بهتر است که نشویند و سیفر شود از تمشیر لغات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر نکسیر
 در کور نهند روا باشد و یا وصیت کند که بفرزندانی که صالح باشند بدیشان بدیند و
 در سیر الاولیای نوب که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در کور فرود آوردند
 فرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فرار کردند و مصلای شیخ را
 در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردا قیامت بعضی ازین
 طایفه را در میان دروان باستانند و ایشان گویند که ما دردی نکرده ایم جواب آید
 که جامه مردان پوشیدند و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز سیفر
 چندین خسر فرقه که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را فرقه ارادت داده
 دیگر همه خسر فرقه بزرگ است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده
 هفتاد و سه مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین بماند بیفتاد و سه دیگر کی رس
 پس نظر مقدر بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجسین مرا خلافت داد گفت
 حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان
 خلافت مشایخ باشد و از وی این کاریکو آید رحمة الله علیه و علیهم اجمعین شیخ نجیب الدین
 متوکل قدس سره العزیز بر آورد و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس الله روحهما
 سخت معالده داشت و لغایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود و شیخ چیز نقاب و سلطانیت

باوجود عیال و سرزندان و عیش و خوشی کردی تا بجدی کہ نداشتی کہ امروز کدام روز است
 و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند کہ روز عید درویشان در خانہ
 اوجم آمدند و آنرا هیچ چیز نداشت بالای بام رفت بحق مشغول شد بادل خود سگفت کہ بچنین فرزند گذر
 و در خلق سرزندان من طعاسے نزد و مسافران نیاندم بچنین نامراد و باز گردید بحدی
 سیان می بیند کہ پیر مردی بالای بام می آمد و این بیت میخواند بیت بادل گفتم و لا خضر
 را بینی + دل گفتم اگر مرانما بدینیم + و آن مرد مادہ طعام پیش آورد و گفتم کوس تو کل
 تو بر عرش میان ملاء اعلیٰ نینزند و تو بخت این معنی ملتفت گشته گفتم کہ حق می دانند کہ بسبب
 ملتفت نگشتم بسبب باران التفاتی روی نمود غالباً آن مرد خوابه خضر بود شیخ نظام الدین
 اولیا سیر ماید کہ پیش از آنکہ من بخدمت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
 بودم برخواستم و گفتم کیبار سورہ فاتحہ و اخلاص بخوانید بیت آنکہ من قاضی شوم و شیخ
 نجیب الدین انخاض کرد من درستم کہ بسبع مبارک او ترسیده است باز گفتم کیبار سورہ
 فاتحہ و اخلاص بخوانید بیت آنکہ من قاضی جائی شوم درین کرت تبسم کرد و فرمود کہ
 تو قاضی شعر چیز دیگر شو منقول است کہ شیخ نجیب الدین روزے بخدمت
 شیخ فرید الدین عرض کرد کہ مردمان چنین میگویند کہ شما در مناجات یارب می گویند
 جواب می شنوید کہ لبیک عبیدی فرمودید و بعد فرمود الارحاف تقاربتہ الکلون باز
 بچنین میگویند کہ فقر بر شما آید فرمود خیر با و بعد فرمود کہ چنین می گویند
 کہ در خدمت شما ابدال می آیند درین باب چیزی نفرمود و فرمود کہ تو هم از جمله ابدال
 روزی فقیری بر و آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفتم آری منم نجیب الدین
 ساکل قبر او در راه مقام خوابه قطب الدین مقابل بھی مندرل کہ از عمارات سلطان محمد
 عادل است و خانہ ایشان و خانہ شیخ المشایخ شیخ نظام الدین قدس سرہا همین جا
 بود رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ و علیہم اجمعین سید جلال الدین بخاری کہ اورا سید
 جلال سرخ ترک گویند مرید شیخ الاسلام بہاؤ الدین است وی سید جلال ملقب
 بجدوم جہا نیانست از بخاری بہکرت شریف آورد و دران شہر نیت اقامت کرد

شیخ فرید الدین

سید بدرالدین بہاری کہ از اکابر و اعیان آنجا بود و صلت کرد گویند کہ در خواب از جانب حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بشتر شد نیز زوج صغیرہ سید بدرالدین نیز باین دولت نبیارت یافتہ بلکہ گوشہ خود را بومی عقد تزویج بست برادران سید بدرالدین باومی بد شد پس بیار اچہ تشریف آورد سید بلال الدین را اولاد و صورتی سید بدرالدین باومی بد شد و معنوی ہم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او ہم در اچہ است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ شاہ گرویز قدس سرہ العزیز از سادات گرویز است و از آنجا در ملتان تشریف آورده و توطن نموده و روضہ او نیز در آنجاست مشہور و معروف نقل است کہومی از قبر دست بیعت بر میان داد و آلاں در قبر او رہی کہ از آنجا دست می بر آورد گذار شتہ آمد و کدما ر مشایخ ملتانست معاصر شیخ الاسلام شیخ بہاؤ الدین ذکر یا است رحمۃ اللہ علیہما شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکر یا قدس اللہ سرہ العزیز بعد از پدر بر سندان شاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیا در سلک ارادت او منسلک گشتند میر خینی سادات در آنچہ مشہور است مرید او است و در کنز الرموز مدح او و مدح والد بزرگوار او و مدح شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ سرہا کرده است و در مدح او می سیگوید نظم آن بلند آوازہ عالم پناہ $\text{سہروردین افتخار صدر گاہ}$ $\text{صدر و دین و دولت آن مقبول حق}$ $\text{نہ فلک از خوان جودش یک طبق}$ $\text{آب میون قطرہ بحر دلش}$ $\text{چون خضر علم لدنی حاصلش}$ $\text{معتبر چون قول او افعال او}$ $\text{ہم بیان او گواہ حال او}$ $\text{مقدامی دین قبول خاص و عام}$ $\text{دو لکش کفہ توئی خیر الانام}$ $\text{ہمک سہنی حملہ در فرمان او}$ $\text{ہم کاسب و ہم میراثان او}$ $\text{در مدح شیخ بہاؤ الدین سیگوید}$ $\text{سن کہ رواج نیک و بد بر تافتیم}$ $\text{این سعادت از قبولش یافتیم}$ $\text{کنوز انوار الفوائد از ملفوظات شیخ صدر الدین است کہ یکی از مریدان او کہ خواجہ ضیاء الدین نام دارد جمع کرده است در آنجا می نویسد سن وصایا شیخ صدر الدین الی بعض المرید بہ در کلام قدسی حکایت عن اللہ تعالیٰ رسول علیہ السلام سیفر ما ید لا آلاہ الا اللہ یعنی فمن وصلہ آمن من عذابہ یعنی کل آلاہ الا اللہ حصن من است بہر کہ در آید در حصن من امین گرد و از عناد$

من حصن حصار است و حصار آنست که کرد بر گرد و گیر و خاما گاه گاه دارد و گاه ندارد
 و همهمه آنست که کرد گیر و نگا دارد و در آمدن درین حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن
 و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جایجز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خضم شوند یادوست بعین
 حکم او هیچ نفع و ضرر و غیر و شتر نتواند رسانند قوله تعالی لادان میسک الله لیسر فلا
 کاشف له الا هو دان یردک بخیر فلا را و لفقده باطن آنکه تحقیق گردد که هر چه پیش
 از مرگ بزند گمانی درین سراسی فانی رسد جاودانی نیست و رقم تسلیم عدم برورفته
 قوله تعالی کل من علیها فان ثباتی ندارد و هستی و نیستی آن التفاتی نماید در باطن آن
 در آمده باشد حقیقت آنست که از روی هشت و خوف و دوزخ در دل نیار و جزئی قرار گیرد
 فی مقصد صدق غنم لیکت مقصد چون آنجا رسد هشت خود در تبع او گردد و دوزخ از وی گریزان
 باشد و نیز می نویسد قال الشیخ الانام العارف صدر الحق و الدین رضی الله عنه فی بعض
 و صاباه لبعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ایمان
 آوردن است بدانچه او ایمان آورد و ثابت بودن بران و آن ممکن نگردد الا بدانکه بنده
 بدل اعتقاد کند بی شک و بی شبهه و بر زبان تسرار آرد بطوع و رغبت با محبت و شکر
 که خداوند مایل و علائقی است در ذات و یگانه است در صفات خود موصوف است
 همیشه لصفات کما ان قدیم است با جملگی اسماء و صفات و افعال و مشاغل است از ادراک
 او نام و انعام مقدس است از وسامات حدوث و عوارض اسما همه عالم آفریده است
 چون و چگونه بر ذات و صفات او درست نیست از هیچ و بی هیچ خبر نماند و هیچ چیز بی هیچ و چه
 بدو نماند پیغمبران صلوات الله علیهم فرستاده او نیند و محمد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فاضل بین جمله پیغمبران است آنچه او فرموده است راست و درست است و دران هیچ
 تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه در نیاید اما آنچه در نیاید تسلیم باید کرد تا
 درستی اعتقاد حاصل آید بدانچه رسول علیه السلام خواست و درست و کیفیت مشغول گشت
 و اگر بر تاویل موافق آیات و اخبار حکم عمل افتد روا باشد و علامت محبت ایمان و در دل آنکه
 اگر رنگونی کند نشاء شود و اگر بدی کند بدش آید و علامت استقامت ایمان یقین با آنکه خداوند

دوست تر باشند نیز دوا از خیر ایشان از روی ذوق و حال نه از روی عسک و ایمان و
قال قدس سره فی وصایایه لبعض المیزان هیچ نفسی بی ذکر بر نیاید که بزرگان گفتند اند
هر که از نفسی به نفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کرده باشد و از دوسوسه و حدیث در ذکر
گیرند چون بدین صفت مدام ذکر باشد و دوسوسه و حدیث بنور ذکر سوخته گردد و نور ذکر
در دل فرود آید و حقیقت دل ظاهر گردد و ذکر با مشاهاه مذکور بود و دل بنور یقین منور گردد
و امنیت مقصود طالبان و مقصد ساکنان مصراهم این کار نیست کمون هر که اراده
و ایضانی و صایا قدس سره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا ذکر اعدوا ذکر التشریح
اذا اراد الله تعالی لعبده خیرا و کینه عبد اسعید او و فقه کلام ذکر باللسان مع موافق
القلب و رفاه عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا میسکت القلب
و هو الذکر الکثیر و لا یوصل العبد لذلک البعد البتة من النفاق الخفی المشار الیه بقوله
علیه السلام اکثر منافقی استی قراها اراد به نفاق الوقت مع غیر الله تعالی و تعلق بالان
سواء فاذا وفق العبد لتجربته انظر عما لا یحیل ثم عمالا یحمد و اکرم بتفرد الباطن بجللیة
عن الخواطر الیردیه و لا خلاف المذمومه و شک ان تجلی نور الذکر فی باطنه فبقطع عنه
الوسوس الشیطانیة و الهوس النفسانیة و تجوهر نور الذکر فی باطنه حتی یکون ذکره تجلی شایع
المذکور و هذه هی الرتبة العظمی و المنحة الکبری التي تمد الیها اعناق ارباب معانی اللهم من او
لا یدری و الا بصار من الاعم و البعد الموفق و السعین و الله اعلم بالصواب آمین شیخ کریم
ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بها و الدین ذکره یا قدس الله سره ابراهیم
صاحب سجاده راستین شیخ بها و الدین است و رفقاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان
تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در مجمع الاخبار و اخبار الاخیار مینویسد من لفظ طائفة من بعض
رسایله لبعض المریدین مقرر آن عزیز یازده مجموع آدمی عبارتست از دو چیز صورت و صفت
و حکم و صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم
اما ظهور حکم صفت بر سبیل تحقیق و در آرزو آخرت صورت نه بندد و چه آنجا حقایق اشیا ظاهر گردد
و این صورت متلاشی شود و هر کس را در صورتی که ملایم صفت او باشد جشتر کنند چو سبانه

باجمہ اور راجہ خندان طاقت در صورت سبکی برانگیزند لکن لکلب و پینین صاحب طبع
 و اقتدار ہی خوشن را در صورت گرگی بنیاد صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب بخل و حسد
 در صورت خوک نما شفا عمک عطارد ک فبهرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاه کہ مردم از این
 نیکوتر کی نیاید بنوز او در عدا و باجم و سباع است اولیک کالا انعام بل ہسم اصل و تزکیہ
 نفس حاصل نشود و گریبا و استعانت و حضرت عزت و ماہری نفسی ان النفس الامارۃ بالسوء و
 ہم زمان و نحویریم فضل و رحمت او دستگیری و ناکند تزکیہ حاصل نشود و لولا فضل اللہ علیکم و رحمۃ
 ہذا کی شکم بعد از علامت ظهور این فضل و رحمت نیست کہ او را بیحیوب نفس خود مینا کند و پرتو
 از انوار عظمت الہی کہ ہمہ مکونات در جنب آن متلاشی است بر درونہ او بتابد تا ہمہ دنیا
 و بزرگیہا آن در نظر او خاک بود و اہل انزاد در دل و سنگہ نماید چون این حالت بر درونہ سستی
 او را متاعبت کامل بخیر حاصل میشود بعدہ فرمود مولانا ظہیر الدین از علوم عالی ممالی
 اما از علوم عالی عالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علا الدین
 بدہلی تشریف آورده بود شیخ نظام الدین قدس سرہ در ان زمان برسندار شاہ و تبریز
 با داشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص علائمی کہ در قنات شہر دہلی
 واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور تشریف خود مشرف ساخت
 پرسید کہ کدام کس از اہل شہر شمار اول استقبال کرد فرمود کسی کہ بہترین اہل شہر است
 و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقازی در میان بود بعضی گویند کہ مقصود او
 از طلبیدار شیخ رکن الدین رسم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین با این کلمہ
 رفع توہم او کرد و او را ازین توقع نا امید ساخت در سیر الاولیاء مذکور است کہ بعد از ان ملاقات
 میان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از جامی کہ بر لے
 ناز سعین داشت برخواست و پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
 بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبرہ خود
 کہ در ان زمان عمارت می کردند تشریف داشت تا گاہ آوازہ آمدن شیخ رکن الدین برخواست
 شیخ نظام الدین لعام فرمود و مجلس ساخت غالباً در پای شیخ رکن الدین ضعیف بود

معلقہ شرح

هم بر پاکی که بر سواری آمده بودند شسته ماند و شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پاکی
 او نشستند چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد
 اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر از آن است که از انفاس شریف ایشان نفعی برد
 شود بنده را حرفی بخاطر میرسد که حکمت و هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدین
 چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً حکمت آن باشد که بعضی از کمالات و درجاتی
 که بخیاب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند صحبت صحابه
 صغیر شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر منین می رسد که حکمت آن بود که بعضی از فقرا
 مدینه که وصول ایشان سعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
 میگویند که مقصود این بزرگواران آنچه فرمودند توافع بود یکدیگر که رکن الدین آن بود که آمدن در نجار کمال
 است و غرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است ایحسان است در سیر الاواراد
 میربطور مجرب و جید الله عنده گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم که موقوف
 بر صحبت اصحاب صغیر بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجته
 نه کمال ذاتی فاشاپس قال هر دو سخن یکی باشد و الله اعلم بعدد طعام در میان آمد
 بعد فراغ طعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جابته بارید
 که عکس دینار بیرون می افگند چپیده در زیر قدم شیخ نهاد و شیخ رکن الدین فرمود
 استر و مهیاک شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذهابک و من هیک یعنی ذریب سبب
 ستر ذریب و قباب حال درویش است تا از نظر عوام ستور باشد شیخ رکن الدین
 در گرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آنرا شیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
 در مرض صحبت عیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذمی الحجه است هر کس صحبت
 دریافت سعادت حج سعی کند من سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریابم
 بعد از آن شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز جنازه را شیخ رکن الدین حاضر شد گفت
 ظاهر حکمت آنکه ما را سه سال در دینی داشتند حصول این نعمت بود و در ادنی مدت جمیع
 بوطن اصلی فرمود و در غیر المجالس نقل از شیخ نصیر الدین محمود میکنند که فرمود در آنچه

شیخ الاسلام رکن الحق والدین از ملتان در دہلی آمد قلندر ان وجو العیان رسیدند قلندر
 گفتند شیخ ما شربت بدہ شیخ ایشان را چیزی فرمود جو العیان برخواستند کہ شیخ ما را فرج
 بدہ ایشان را چیزی دہانید بعدہ گفت آنکہ سر قوم است اورا سہ چیزے باید اول مال می باید
 تا این طایفہ ہرچہ طلبند تو اندواد قلندر ان این زمان شربت طلبیدند اگر بر درویش
 چیزی نباشد از کجا بدہ ایشان بدگویان بیرون روند بعقوبت قیامت گرفتار شوند و
 علمیے باید تا چون صحبت علما افتادہ باشد با ایشان از علم ایشان بگوید سوم حال
 می باید تا بادرویشان از مال چند رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ شیخ صلاح الدین درویش
 قدس سرہ الغریز میرد فلیفہ شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود و عالی مرتبہ
 یا شیخ نصیر الدین معاصر و ہم سایہ بود آنچه از جانب سلطان محمد بن تغلق شاہ بہ مشایخ از این
 او تکلیف میر رسید شیخ نصیر الدین آن ہمہ را وصیت مشایخ خود تحمل میکرد و برمی داشت
 بخلاف شیخ صلاح الدین کہ با سلطان مذکور سخت پیشے آمد و وی از ملتان بدہلی آمد
 و ہمیں ستوطن شد و وفات یافت مقبرہ او نزدیک مقبرہ شیخ نصیر الدین محمود است
 و وفات از بیت دودوم شہر صفر است و سنا جاتی بہت در مردم کہ آثر انسابات
 شیخ صلاح گویند و در انجامی نوید الہی بجزمت آن وقت و ساعت کہ صلاح درویش را
 فیل سفید خواندی الہی بجزمت آنوقت و ساعت کہ صلاح درویش را در زیر وخت
 بر در مقام امر و اسم اللہ تعالیٰ بفر یک اسلام گفتی و امثال این کلمات دیگر نیز
 نقل است کہ جوانی بر اسب سوار میرفت و آن اسب بسیار خوش شکل و خوش رفتار
 بود تا گاہ آن جوان بروی تازیانہ زد کہ آن خنم بر سرین اسب نقش گرفت شیخ بران
 جوان غضب کرد و وی از اسب نیفتاد و چون نگاہ کردند زخم او تازیانہ بر اندام شیخ
 صلاح الدین قدس سرہ نقش بستہ بود رحمتہ اللہ علیہ و اللہ اعلم مولانا می بدالدین
 اسحاق بن اسحاق الدیلوی قدس سرہ خادم و غلیفہ و والد شیخ فرید الدین است
 قدس سرہما از مشایخ زمان خود بود و در زہد و ورع و فقیر و مشق سبے نظیر بود در او اول
 حال در دہلی تحصیل علم میکرد و طالب علمان نجوش طبعی وحدت دین ممتاز بود و بعد

در راه بی تحصیل علم تمام کرد و آنچه طالب علمان و دانشمندان شهر میخوانند بخواند متوجه بخارا
 شد چون باجو دهن رسید آوازه کمالات شیخ فریدالدین را شنیده مشتاق خدمت او شد
 باری داشت او را بر آن آورد که ملازمت حضرت شیخ نماید چون بملازمت او مشرف شد جمیع
 فضائل را که کسب کرده بود در حجب کمالات او کم کرد و عاشق جمال و کمال او شد شیخ او را چون
 قابل دیدن خودی و دامادی خود مخصوص گردانید و تربیت کرد و خرقه خلافت بخشید بوی که وی
 اکثر احوال در گریه بودی و چشم بر دشتی روزی این بیت میخواند بیت پیش صلابت عیش
 روح نطق نمیزند ای زهرار صغوه کم پس تو نوپا منزلی بد تمام روز در ذوق این بیت در عالم
 تخی بود چون وقت نماز شام درآمد شیخ او را امامت فرمود مولانا نماز را شروع کرد بجای
 قرأت بجهنم بیت بر زبان او گذشت او بهیوش افتاد چون بهیوش باز آمد شیخ باز او را
 امامت فرمود و ویرا رساله السیت مسمی باسر الاولیاء که ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
 علم تصریف کتابی نظم کرده و غایت تبحر و فصاحت را در اینجا کار فرموده اند و ابوابی بچند
 که در آخر آن کتاب افشا نموده در سیر الاولیاء مسطور است و در آخر کتاب نقل خود با التماس
 شیخ نظام الدین چند سطر نوشته سمع منی و قرأه فی نظم العزیز الامام المجاهد نظام الدنیا
 والدین محمد بن احمد ذوالفضایل الرضیه و شمایل ائمه مملکت و من شمایل و آباره و عمت
 فضائله و انواره وانی و ان کنت قلیل البضاعة فی هذا الضاعة و لکن النفاق هذا نظم کمان
 لاموسن هو واجب الایثار کسی النماة بین یدی سلیمان و هو دام فضل لعمس من نده الا سطر
 مع کبر قدره حکمتت ذلک امتثال الامره و انا صنعت الفقر الی الله العسی اسحاق بن
 الدهلوی خطبی رجا ان ینکر فی بصلح و عایبه جاد او مصلیا من وی در صحن مسجدی جامع قد
 اجد دهن است که بیشتر احوال در اینجا مشغول بودی رحمة الله تعالی علیه و علی جمیع اجمعین
 شیخ جمال الدین احمد النوبی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابو حنیفه کوفی است
 از اعانتهم خلفار شیخ فریدالدین گنج شکر است قدس سرها و شیخ فریدالدین گنج شکر
 دو از ده سال محبت او در هاشمی بود و در حق او فرموده است جمال جمال است و گاهی فرموده
 جمال میخواهم که گرسه تو بگردم و هرگز این شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول

کردی خلافت اور دست نشانی و اگر اور کردی باز شیخ اور قبول نکردی و فرمودی پاره کرده و جمال را فریدنی تواند
درست کرد روزی شخصی از ہائسی بخدمت گنج شکر آہ از وی پرسید کہ جمال ما چگونه است عرض کرد
کہ محذوم از ان روز کہ بخدمت شما پیوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت بکلی ترک
داده است و کہ شکیہا و بلاہا می سخت میکشد شیخ فرید الدین خوشحال شد و فرمود الحمد للہ خوش میباشی
نقلت کہ او از ان روز کہ این حدیث شنیده بود القبر روضتہ من ریاض الجنۃ او حفرۃ من حفر
البیر آن بغایت لمقت بودی و سبب این وعید بقرار چون بخوار رحمت حق پیوست بعد از
چند گاہ خواستند کہ بر بالای قبر او کنیز می بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزدیک بحد رسیدند
غرفہ بجانب قبلہ پیدا شد کہ از انجا بوی بہشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و چمنان
پوشیدند و آنرا بر بستند و عمارت کردند قبر او در قببۃ ہائسی است تا کہ کسی از اولاد خود در
یک گنبد نختہ انداختل است کہ او را بعد از فوت او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود
کہ چون مرا در گور کردند و فرشتہ عذاب آمدند و فرشتہ دیگر در پے ایشان آمدند فرمان
رسانیدند کہ ما اورا بدو رکعت صلوٰۃ الروح کہ متصل سنت نماز شام بقراۃ سورۃ بروج و طہ
بعد از فاتحہ میگزارد بآیۃ الکرسی کہ بعد از فرض می خواند بخشیدیم رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
پس ای طالبان راہ خدا و طلبکار دیدار مصطفی شمار نیز لازم است کہ بخواندن این نماز مشغول شوید
و من کہ بعد از ختم او را در این او کار شروع نموده ام برای ہمین آگاہی نموده ام و الادین کتاب احتیاج این
بیان بنود شیخ برمان الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین ہائسی است قدس سرہ آورده اند کہ چون
شیخ الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم سفر بود او را بخدمت شیخ فرید الدین آوردند لطف و عنایت
بسیار نمود و خلافت نامہ و مصلا و عصا با نعمتی کہ بشیخ جمال الدین روان کرده بود بشیخ برمان الدین
عطا فرمود و بخدمت شیخ نظام الدین اولیا وصیت نمود و وی ہر سال بخدمت شیخ نظام الدین آمد
و بخدمت بافتی تو باشی نظام الدین و صدیقات بود یک مرید ہم گرفت و شیخ جمال الدین ایک پسر دیگر بود
دانشمند کہ دیوانہ شد بود شیخ نظام الدین اولیا میفرمود کہ گاہ گاہ بیوش آمدی و ہوشیارانہ سخن
گفتہ روزی از ہائیدم کہ میگفت اعلم حجاب اللہ الاکبر دانستم کہ او بجزوب حقیقی است و بیان
این جو از وی پدید گفت علم دون حق است و ہر چہ دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

۱۰۰

سره مرید شیخ فرید الدین است کج شکر آورده اند کہ ملکی از چہ و ملتان بدست و می صد تکل
 نذر شیخ فرستاد و پنجاہ تنگہ پیش خود نگاہ داشت و پنجاہ تنگہ پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
 عارف قسمت برادرانہ کردی عارف شرمندہ شد بر فور آن پنجاہ تنگہ کہ نہان داشتہ بود
 حاضر آورد و عجز بسیار کرد و مرید گشت و مخلوق شد بعد ازان در دست راست را سخ شد و استقامتی
 حاصل کرد شیخ اورا اجازت بیعت کرد و در حد و دیوستان فرستاد رحمتہ اللہ علیہ شیخ صابر در
 سیر الاولیایمی نوید کہ او دروشی بود ثابت قدم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین بود
 کہ اورا اجازت بیعت میکرد با لفظ ہندی فرمود کہ بر بہو کما خواہی کرد یعنی زندگانی خوش خوا
 گذرانید و پیمان بود تا زندہ بود عیش خوش سیکند برانید او مردی خوش باش و کشادہ رو
 بود غالباً این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است کہ داماد شیخ فرید الدین و خلیفہ او بود قبر او در
 کلیر است و سلسلہ شیخ عبدالقدوس و غیرہ بوی سنتی میشود ذکر او در سیر الاولیاء صلا نکرہ
 و آنچه کردہ ہمین شیخ صابر کردہ بران نہجہ کہ در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او عالی از غربت
 نیست و تواند کہ مراد وی شیخ صابر ہمین شیخ علی صابر باشد و اللہ اعلم خواہ نصیر الدین
 پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری گذرانید و بزرگت و خیر آیت
 کہ لقمہ حلال است قناعت کرد و عمر در طاعت بسر برد رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ مولانا
 شہاب الدین شیخ فرید الدین قدس سرہا بود فور علم و فضائل داشتہ بود پیشتر احوال بخدمت
 شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند کہ فرمود میان من و مولانا شہاب الدین قاعدہ محبت
 بستنی مستحکم بود و وقتی نسخہ عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افادہ میفرمود بہمانا
 آن نسخہ بود بخط باریک و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونہ واقع می شد و من نسخہ دیگر پیش
 شیخ نجیب الدین متوکل دیدہ بودم مرا ازان یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین نسخہ صحیح وارد
 گرا این سخن در خاطر گرامی شیخ گران آمد بر لفظ مبارک را ند یعنی دروش راقوت تقوی نسخہ سقیم
 نیست من ندانم کہ این حرف را نسبت بکہ میفرمایند چون ظاہر شد کہ مرا سیکونید بر خاستم و من ہرگز
 کردم و در پای شیخ افتادم گفتم لغو ذبا اللہ کہ مرا مراد آن باشد من نسخہ دیدہ بودم ازان یاد
 آمد حکایت کردم ہر چند معذرت سیکردم اثر بی رضائی پیمان در شیخ ظاہر بود من مضطرب و حیران

از مجلس برآمدم سباده ایچکے را غمی کہ مرآن روز بود تا برسیدم برس چاہی خواستم کہ خود را
 در آن چاہ اندازم با زتامل کردم و با خود گفتم گدای مرده گیر اما این بدنامی سبازانکہ یار بر کرد
 همچنین در حضرت و حیرت بودم عاقبت چون مولانا شہاب الدین از حال من بجزیت نظر
 بہتر باز گفت انکاہ خوشنود شدند و مرا پیش طلبیدند و مرحمت و شفقت نمودند فرمود انکہ کفر
 برامی کمال حال تو کردم کہ بر شاطہ مرید است انکاہ مرا فلعت فرمود و بکسوت خاص خود
 شرف گردانید شیخ بدر الدین سلیمان اشہر اولاد شیخ مزید الحق والدین بعد از پدر با اتفاق
 برادران و مریدان بر سجادہ خلافت نشست اورا نسبت ارادت بخاندان چشت است
 خواجہ روز و خواجہ غور کہ از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در صدر حیات گنج شکر
 در اجودین تشریف آوردند و شیخ تبرکاً و تمیناً مولانا شہاب الدین و شیخ بدر الدین را
 کلاہ ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سرہ العزیز و رحمۃ اللہ علیہ
 حصتہ و اسقہ شیخ نظام الدین قدس سرہ اورا شیخ فرید الدین از جملہ سپران دوست تر
 داشتی وی شکر بود در وقتی کہ شیخ رحلت میکرد وی ہمراہ غیاث الدین بلبن در قصبہ پینا
 بود ہمان شب کہ رحلت میفرمود حاضر شد اما بواسطہ آنکہ دروازہ حصار بستہ بودند درون نہ
 آمد و شیخ را در آن حالت در نیافت صبح کہ جنازہ از شہر بیرون مے آوردند در رسید فرزند
 دیگر خواستند کہ شیخ را بیرون شہر در میان شہد ادفن کنند او مصلحت در آن دید کہ ہمدانجا
 کہ مال مقبرہ شریف است دفن کنند ہمہ برامی او اتفاق کردند و در حرب کفار شہادت
 پیوست و نشانی از وی پیدا نشد رحمۃ اللہ علیہ خواجہ یعقوب پسر خورد شیخ فرید الدین مشہور
 و معروف است نفسے کبر داشت و بطریقہ اہل ملامت وقتی با حق بر عکس آن بودی کہ با حق
 نمودی در سیر الاولیاء مے نویسید کہ اورا در اثنار راہ امر وہ مردان غیب بہ بودند رحمۃ اللہ
 علیہ مولانای داؤد قدس سرہ اعزیز مرید شیخ فرید الحق بود شیخ نظام الدین
 ذکر او بسیار کردی کہ نزدی بزرگ بود می فرمود وقتی مرا و مولانا داؤد را از پیش رفت
 یک با وداع شد و یک با بیرون آمدیم او در راہ گام بلند زدنی و پیش رفتی و بہ نماز مشغول شد
 ما آنکہ من بدو میرسدیم چون مزاج او معلوم شدہ بود ما پیشتر می شدیم و او در نماز بود

بہ

ہمایک کر وہ یا ذکر وہ می رستم او از عقب برآسیدی و از ما گذشتی یکد و کرد و پیشتر میرفت
 باز بنہار مشغول میشد و در درختان جنگل و بیابان راہ غلط نکر دی نقل است کہ وی بعد از
 نماز با دعا از خانہ بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدی کہ آہوان سے آمدند
 و گرد بر گرد او ایستادہ و دو چشم درو نہادہ تا شامی آن سیکر نہ درجہ امتد علیہ و قدس
 اللہ سرہ الغزیز مولانا می رضی اللہین منصور قدس سرہ درویشی کامل پوشیغ نصیر الدین
 محمود سیف را یہ بزرگی بود در او دہ اور از صحت شد چنانکہ ساختگی و تہنیر و تکفین او کردند
 مولانا داؤد مذکور و این مولانا رضی اللہین منصور ہر دو ہر حاضر شد نہ گفتند کہ چون
 برسرا و آمدیم بچنین تگزاریم صحبت او بخوابیم بعدہ مولانا رضی اللہین گفت یکطرف
 مریض شما قبول کنید و یکطرف من مولانا داؤد و طرف آن قبول کرد و مولانا
 رضی اللہین طرف پایاں ہر دو نشستند و چیزی خواندند و بعدہ برخاستند و دست
 آن مریض گرفتند و گفتند بر خیز در حال برخاست و صحبت یافت رحمۃ اللہ علیہ مولانا
 کمال الدین زاہد بموصوف بود کمال وسع و تقوی و دیانت شیخ نظام الدین اولیا
 مشارق را پیش او ستد کردہ است و او پیش مولانا برہان الدین بلخی و او پیش
 صنعت و مولانا می کمال الدین زاہد در ذیل مشارقی کہ شیخ نظام الدین اولیا از او
 سماع دارد اجازت نامہ بخط خود نوشتہ است و نسخہ آن در سیر الاولیا سطور است
 نقل است کہ سلطان غیاث الدین بلبن آرزوی آن کرد کہ مولانا کمال الدین
 زاہد را امامت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دیانت
 و صیانت شما اعتقاد تام است اگر با ما موافقت کنید و منصب امامت قبول کنید محضر
 کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود و قوفی تمام حاصل شود و مولانا فرمود کہ در ماجزہ نماز
 چیزی نماندہ است اکنون بادشاہ چه سخاوت کہ این ہسم از ما برود و مولانا چون این جواب فرستاد
 و مہابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را معذرت سہار با او گردانید رحمۃ اللہ علیہ
 شیخ نور الدین ملک از پیران شیخ بزرگ بود یا صل از دار است و از انجا بازن پیر خود درو
 آمدہ او از مشایخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا بزیارت رفتند

ہومی آمد و ظاہر آنست کہ زمان حیات اور نیز دریافتہ باش اما ملاقات ایشان بیکدیگر
 معلوم نیست در سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند کہ می فرمود پیش ازین
 کہ من در مسجد کلبو کہری نماز جمعہ میرفتم روزی ہوامی تالستان بود و من سلام مرا دور
 آمد و دو کاسے نشستم در خاطر من گذشت کہ اگر مرا مری بوی بودی من بران سوار میرفتم بعد
 این بیت شیخ سوری در دل من گذشت بیت ما قدم از سر کنیم در قدم دوستان
 راہ بجای نبرد ہر کہ باقی رام رفت پس از ان خطرہ توبہ کردم بعد از سہ روز زلیفہ ملکیا
 بران رحمۃ اللہ علیہ بادبانے بر من آورد کہ این را قبول کنید من اورا گفتم تو مردے
 در ویشی از تو چگونہ قبول کنم او گفت سوم شب است کہ شیخ ملکیار پیران مرا در خواب
 سیر ماید کہ ما یان پیش شیخ نظام الدین بہ بر من اورا حواب گفتم شیخ تو فرمود اگر شیخ من
 مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آورد دہنتم کہ فرستادہ حق است قبول کردم بعد از ان
 اسپ از خانہ ما گشتنین بیگویند در وقتی کہ شیخ ملکیار پیران بدہلی آمد در ان جای کہ نظام
 اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسے قلندری در ان زمان بود باؤنڑے کرد او گفت مرا
 پیر من فرستادہ است او حجت طلبید مسافت از دہلی تا آنجای کہ پیر او بود بس دور بود
 در اندک زمانی کہ نہ بر محمد اے عادت بود از آنجا خبر آورد از ان روز اورا ملکیار پیران
 گویند رحمۃ اللہ علیہ دانشد علم بالعوالب شیخ ضیاء الدین رومی تلیفہ شیخ شہاب الدین
 سرورومی است سلطان قطب الدین بن علا و الدین مرید و معتقد او بود گویند کہ در
 روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت اورفت سلطان قطب الدین
 آنجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین کہ فرمود
 از شیخ ضیاء الدین رومی شنیدہ ام کہ مرا یاری بود اورا در سماع عالی و ذوقی بود
 بعد از نقل او در خواب دیدم کہ در بہشت مقام رفیع یافتہ است فاما معلوم نشست
 آن مقام کردم و پرسیدم چہ معلوم نشستہ گفت این سمہ یافتہ فاما لذتے و عالی کہ در
 سماع بود نمی یابم روضہ او در راہ مقام خواجہ قطب الدین مقابل بچیندل سلطان محمد
 عادل است رحمۃ اللہ علیہ شیخ شرف الدین کرمانی قدس اللہ سرہ العزیز ساکن قصبہ

سرسی بود شیخ نظام الدین اولیا سیفر باید که بنید نام قوسه از وقتندم که روزی
بود و او بقی شنید و آس کشید و جان بحق تسلیم کرد در مت الله تعالی علیه سیدی موسی
زبان سلطان غیاث الدین بلبن درده بود مریدان در اتباع بسیار داشت و مردم
طعام می داد و خوارق می نمود بعضی مردم را بروی کمال کیا بود بعضی اعتقاد لقرت
و کرامات و بعضی را گن سحر و شعبده او را قلندر ان شیخ ابو بکر طوسی در زمان سلطان
جلال الدین خلجی گشتند و روز قتل او با دو خبار بی اندازه شاد و عالم تار یک گشت سلطان
جلال الدین را بمشاهده این حال باومی اعتقاد س که نبود پیدا شد و اسلام شیخ ابو بکر
طوسی چندی شربت قلندر به داشت میان او و شیخ جلال الدین پانسونی بغایت دوست
بود چون از پانسونی بزیارت خواجه قطب الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابو بکر طوسی
که بالامی آب چون است نزول فرمودی و محبتهای درویشان داشتندی و سماعها
کردندی شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس دینی نقل است
که وقتی شیخ جمال الدین از پانسونی آمد مولانا حسام الدین اندینی که شیخ القضاة
والخطباء بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد و بوقت استقبال شیخ ابو بکر طوسی
مولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوئی که من حج میروم در بقیه اول شیخ جمال الدین مولانا
حسام الدین پرسید که آن باز سفید یا چگونه است یعنی شیخ ابو بکر طوسی مولانا حسام الدین
او قصد حج دارد شیخ جمال هم از آنجا مولانا حسام الدین را باز گردانید و گفت که تو برو و تبرک
من هم ببریم و این رباعی را شیخ ابو بکر طوسی نوشت رباعی مریدی ترا سرم نثار اولتر
یکسر چه بود بلک نثار اولتر در غار وطن ساز جو تو نگر از آنکه ابو بکر محمدی بلغار اولتر
قبر او هم در خانقاه اوست نیز از تبرک به رحمة الله علیه شیخ فرید الدین نیره سلطان التائین
شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سجاده جد بزرگوار خود است و وظل غنا
و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است اوجع کرده
و در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدلی قدم آورد و ساکن گشته قبر او در فناء شهر قدیم
است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی بمیندل واقع است و منزل او هم در آن جا بود

شیخ عبدالعزیز پسر شیخ حمید الدین است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ در عنفوان شباب در حالت سماع جان باغ
 لیلیۃ الرغائب در فغانہ یکی از صوفیان صحبت سماع بود قوالان این بیت را بر خواندند بیت
 جان بده و جان بده و جان بده فایدہ گفتن بسیار حسیت بہ لغزہ نزد گفت دادم دادم
 و جان بحق تسلیم کرد و آند علم شیخ علی کرد قدس سرہ در سیر الاولیاء نو لیس کہ سلطان المشائخ
 فرمود وقتی در ہائسی رسیدم و در ان ایام شیخ فرید الدین قدس سرہ را روزہ داؤدی بود
 تہمتاً قطار خود شیخ علی را مہمان داشت در اثنای آنکہ ہر دو بزرگ ہم لقمہ شدند بخاطر شیخ علی
 گذشت چہ نیکو بودی کہ شیخ فرید الدین را صوم دوام بودی شیخ فرید الدین آنرا با شراق پان
 دریافت بر فور دست از طعام برداشت وطن شیخ علی کرد در خطہ میر کفہ بود و مدفون نیز ہا بخا
 است رحمۃ اللہ علیہ مولانا نور نیک قدس سرہ ذکر او قاضی سہاج و طبقات ناصری برنگی آورده
 است کہ از انجا تنقیص حال و شیع مذہب او لازم آید اما در فوائد الفواد مذکور است کہ
 شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ فرمودہ است کہ بعضی علماء در باب او چیزے گفتہ اند اما
 از آب آسمان پاکیزہ تر بود با علمای شہر نقیصی تمام داشت بسبب آنکہ ایشان را آلودہ
 دنیا دیدی و اورا سخنی کہ بود اما دست بکسی نداد ہر چہ کفقی بقوت علم کفقی و قوت مجاہدہ
 اورا غلامے بود ہذا ہر روز یک درم مولانا را بدادے وجہ معاش او ہمان بود وقتی
 سلطان رضیہ بر وزری فرستادہ بود چو بی بدست داشت بان چوب و پراسیزدومی گفت
 این چسیت از پیش من ببرد و چون بکہ رفت مردی ازین دیار آجا رسید موسن برنج نہایت
 وی بردستہ و دعا کرد آمد در دل گذرانید کہ ہمان بزرگیست کہ در دہلی آن قدر زر رد کرد
 این ساعت این قدر برنج قبول سے کند مولانا نور ترک گفت ای خواجہ تو مکہ را بادہلی قیام
 مکن و نیز آن روز جوان بودم آن قوت وحدت کجا ماندہ است این ساعت پریشم و خوب
 اینحاکم است فرمود کہ از شیخ فرید الدین شنیدم کہ من تذکیر او شنیدہ بودم چون در ہائسی رسید
 و تذکیر آغاز کرد من فرستم تا تذکیر او شنوم آن جا مہ رنگین پوشیدہ بودم و پارہ و سیح دستے
 میان ملاقات نبود ہمین کہ در مسجد درآمد و نظر او بر من افتاد آغاز کرد کہ ای صراف سخن
 رسید بعد از ان مدتی آغاز کرد کہ ای پادشاہی را گفت مذکور مولانا می نخلص الدین شیخ نصیر الدین

قدس سره می نویسد که یکی موضع است موسوم اند او ان آن مردی بزرگ در آن بود
 قرآن و صاحب ولایت روزی باشا کرد ان بهم در تماشا بود و در راه درختان تاک بار
 گرفت بودند ایشان آنرا شکستند دوست کرده آمدند مولانا را نظر افتاد و گفت برو دست تو خیار
 گفت من با تاک است مولانا گفت نه خیار نیست شاگردان گفتند مولانا آنرا بست خود
 شکسته ایم با تاک است و این زمان هوای خیار نیست شما از کجا میفرمایید مولانا گفت ببارید
 خیار بردست مولانا داد مولانا کار کشید و پاره کرد و همه را داد خوردند خیار بود از حضرت شیخ
 نصیر الدین رحمته الله علیه پرسیدند خواجه عزیز کسری و مولانا مخلص الدین معاصر بودند فرمود
 آن معلوم نیست اما خواجه عزیز کسری نیز ساحت بزرگوار مردی بود بعد از ان فرمود در یاد ان
 بزرگان بسیار بودند رحمته الله علیه اجمعین و السلام خواجه علی قدس سره مرید شیخ جلال الدین
 تبریزی و نعمت از ویافته مشهور است بکرامات نقل است که چون شیخ نظام الدین او دنیا
 قدس سره تحصیل علم تمام کرد و والده او بدست خود در میان رسید و دستاری از ان بافید و
 طعمای ترتیب داد و علماء و مشایخ شهر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستار بر کف دست مبارک
 کرده و مجلس درآمد و پیش شیخ علی نهاد شیخ علی یکسر دستار بدست خود گرفت و دو م سرت
 شیخ نظام الدین داد و آن دستار که است بر سر نسبت و سر زرقم خواجه علی آورد و خواجه علی او را
 دعا کرد که حق تعالی ترا از علماء دین گرداند و بمنتهای مهت برساند و قصه بدایت حال این
 شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد که شیخ جلال او را در وقت حضرت فرمود
 که خلق بد او را در بنیاه توست گذارم و در خیر المجالس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند که
 فرمود در یاد ان دو علی مولی بوده اند علی مولانا فرود و علی مولانا بزرگ و این که مرید شیخ جلال الدین
 تبریزی است و آنکه او را در وقت ایاس دستار بر سر شیخ نظام الدین قدس سره طلبیدند
 علی مولی بزرگمیت فرمود صاحب نفس بود و قبولی عظیم داشت فرمود که علی مولی هیچ ندانست
 همین پنج وقت نماز که اردی و بس اما صادق بود جمله مشایخ و علماء و خلق دیگر بود تبرک میکردند
 و پای او می بوسیدند قبولی در او پیدا شد بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خدا تعالی است
 رحمته الله علیه خواجه حسن افغان از مریدان شیخ بهاء الدین فرمود که ایست فرمود سره نصیر الدین نظام الدین

اولیاء فرمودہ است کہ او صاحب ولایت بود در غایت بزرگی و سقتی وی در کوئی گذشت
 و مسجدی رسید مؤذن بگفت امام پیش رفت خلقی بجاغت پیوست خواجہ حسن نیز درآمد
 اقامت کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجہ تو در نماز
 شروع کردی و سن بتو پیوستیم تو از اینجا بدلی رفتی و پرده با خریدی و باز گشتی و این پرده بنہا
 بردی و از اینجا بلکان آمدی من دنبال تو گسرتہ می گسرتم آخر این چه نماز است شیخ نقی الدین محمد
 قدس سرہ شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب داتم الاستغراق بود ہمراہ قبہ اورا خبر چیزی بنود
 نمیدانست کہ این روز کہرام روز است و این ماہ کہام ماہ است وقتی مردی بروی کاغذی آورد
 و گفت شیخ نام خود درین کاغذی بنویس قلم برداشت متحیر ماند خادم دانست کہ شیخ نام خود
 فراموش کردہ است گفت نام شیخ نقی الدین محمد است بعدہ شیخ نام خود بران نوشت باز روزی
 در مسجد جمعہ رفت برد مسجد رسید با استاد و متحیر ماند خادم دریافت کہ شیخ پای راست خود فراموش
 کردہ است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ انیت بعدہ پای راست
 در مسجد بنا در حمتہ اللہ علیہ شیخ برہان نسفی الدین قدس سرہ در فوائد الفواد میگوید کہ وی نشہندی
 کامل حال بود اگر شاگردی بخیرست او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی کہ اول بر من شرط کن تا
 چیزی ترا بیاموزم از ان شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دعا غسل خالی ماند شرط
 دوم آنست کہ ناغہ کنی اگر یک روز ناغہ کنی دوم روز ترا سبق بگویم شرط سوم آنست کہ چون مرا
 در راهی پیش آئی و ہمین سلام کنی و بگذری دست و پا افتاد و تعظیم زیادت کردن در میان راه کنی
 مولانا می علاء الدین اصولی بغایت بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در
 خیر المجالس میفرماید کہ شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علاء الدین متام کرد مولانا فرود
 مولانا نظام الدین بعد ازین دستار بہ بندخت شیخ سہ چہار گری می بست و دستار میسیر بنویسہ
 تمام در ذکر خواجہ علی بند کور شد در فوائد الفواد میگوید مولانا علاء الدین کوک بود در کوچہ از کوچہ
 بدانون میگذاشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سرہ نظر بردی افتاد او را بخواند و جامہ خود
 کہ پوشیدہ بود او را پوشانید آنمہ اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند کہ او را
 کینزگی بود و لو پرده مگر آن کینزک میگفت مولانا پرسید کہ چرا میگفتی گفت پسری دارم از و جلا

افتادہ ام مولانا اور از خانہ بیرون برد و پیر سر راہ مویشی کہ او از آنجا بود بگذر اشت در فواید الفواد
میگوید کہ خواجہ ذکر الدبالحیر چون برین ترون رسید چشم پر آب کرد و فرمود کہ علماء طہارہ بمعنی زناکر
نباشد اما تو آن دہنت کہ اوچہ کرد قبر او در بد او ن بہت رحمتہ اللہ علیہ نیز در خیر الحاس میگوید کہ
شیخ نصیر الدین محمود میفرمود کہ مولانا علاء الدین اصولی ہرگز از کسی چیزی قبول نہ کردی مگر
آنکہ وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی بستر تھی و حضرت مولانا بوم و مولانا رفاقہ
بود و مولانا شستہ کتجارہ میخورد درین اثنا مزین در آمد مولانا علاء الدین اصولی تسلیہ الرحمۃ
والعفرلن بخوبست کہ مزین بر فقر او اطلاع نیابہ کتجارہ میان دستار پنهان کرد مزین سبحان
راست کرد مولانا دستار فرود آورد اما مخلوق شود کتجارہ بر زمین افتاد و در وی آن مزین قصہ
را با یکی از بزرگان عمر در میان نہاد آن بزرگ چندین مایدہ و چند سبوی روغن ہنر جہتیل بخورد
مولانا فرستاد مولانا آن را قبول نہ کرد و یا زگردانید بعد از آن آن مزین را نحو طلبید و ملاست کرد
و گفت تو باز دیگر برین نیای بعدہ آن مزین مردم را شفاعت آورد و شرط کرد کہ بعد ازین سہر
در ویشان قاش نکلند تا بار دیگر او را بخورد راہ داد رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ قاضی خیال ملتان بدو
بزرگ بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ فرمود کہ وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رست
راصلہ اللہ علیہ وسلم در سواد بد او ن کوہی کہ در موضعی نشستہ است و چاہ می سازد چون پیدار شد فریاد
بدان موقع رفت زمین تر شدہ دید گفت کورن ہین جایگا دید بعد از وفاتش ہمدان مقام دین
کردند رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ شیخ صوفی بدہنی قدس سرہ سلطان المشایخ سیف ریادیری بود در
کیتل اورا شیخ بدہنی سے گفتند او تارک عظیم بود تا بجای کہ تر عورت ہم نہاشت انگاہ فرمود کہ اگر
یکی سد جوع را کہ بدان توام بدن باشد و خرقہ از جامہ را کہ بدان عورت پوشند تارک شود معائب
شود او از آنجا بود کہ ازینہا ہم دور بود اینچنین است در فواید الفواد و خیر الحاس نقل انو شیخ
نصیر الدین محمود میکند کہ فرمود صوفی بدہنی ذوق طاعت بسیار داشت و در مسجد بودی پیش
محراب شب و روز ہمین نماز گذاردی و خلق بسیار برو آمدند کہ روی روزی دانشمندان آمدہ بودند
از ایشان پرسید کہ در بہشت نماز خواہد بود ایشان گفتند کہ آن داخل است آنجا خوردن تمنع کردن
پیش نباشد ہر عبادت کہ بہت درد نیاست صوفی بدہنی چون شنید کہ در بہشت نماز خواہد بود گفت

مران بہشت چکار سے آید کہ دران بہشت نماز نباشد و لفظے گفت بزبان ہندی کہ آہر انتوان گفت
 بعدہ در مناقب او بخنی چند فرمود کہ مردی بود بر صوفی بدہنی نیادے روزی بالای بلندی بہشت
 آمد و غیب ملاقات کرد از وی پرسید کہ صوفی بدہنی چگونه کسی است مرد غیب گفت کہ مردی بزرگ
 اما افسوس ہمین وقت کہ گفت باز در حال استغفر شد و گفت استغفر اللہ آن مرد بر صوفی بیہمنے
 آمد آغاز کرد روزی آن مرد غیب گفت اما افسوس چہ بود کہ گفت اگر در حال استغفر نشدی اورا چنان
 بالای بلندی فرود انداختی کہ گردن او شکستی حکایت دیگر یہ بود کہ دران وقت کہ مشغول
 شدی حالے پیداشدی کہ سر جدا و دست جدا و پایی جدا گشتی یکے پرسید کہ صوفی بدہنی کہ نام تبت
 بود نہ بود در محمد دولت شیخ الاسلام فرید الدین بود قدس سرہ و در مردم مشہور است کہ خواجہ
 قطب الدین و شیخ صوفی بدہنی بہت مغلان چکانہ فانی اسیر افتادہ بود نہ روزی تمام ندیان
 کہ سنہ و لشنہ بودند بطریق غرق عادت خواجہ کاک از قبل بیرون سے آورد و شیخ صوفی کہ زہ
 آب تمام ندیان سے داد نہ و ازان یاز خواجہ کاک کے لقب افتاد و شیخ صوفی را بدہنی کہ بزبان
 ہندی کو زہ مراد است و در ذکر خواجہ معلوم شد کہ وہی را نسبت کاک چہ اسکنند و اللہ اعلم
 بحقیقۃ الحال قدس اللہ سرہ العزیز و اسلام شیخ شہاب الدین خطیب ہنسوی شیخ نظام الدین
 اولیا میفرماید کہ وہی عزیز گئے بود ہر شب سورۃ البقرہ بخواندی آنگاہ در خواب شدی تا حکایت
 کرد کہ شبی این سورہ بخواندیم از گوشہ خانہ آواز بر آمد ہمیت داری سر ماؤ گرنہ دور از بر ما
 ما دست کشیم تو داری سر ما اہل خانہ ہمہ ہفتہ بود نہ میران بانندہ اینکہ میگوید و در خانہ
 کسی نبود کہ این معنی از و صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود کہ وہی ساجات کردی خداوند
 سن بسیار عمدت را بوفارسا بندہ ام امید میدارم کہ تو ہم عہد مرا بوفارسائی کہ وقت نقل سن
 رہی چاکس با سن نباشد نہ ملک الموت نہ فرشتہ دیگر ہمین سن ہشتم و تو آخر چنان رفت کہ چو نہت
 رحمتہ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ و اسلام شیخ احمد بدوئی شیخ نظام الدین میفرماید کہ وہی سے از
 دوستان سن بود سر و عظیم صالح بود معتقد در و نشان و ابدال صفت اگر چہ می بود ہمہ روز و تھوہ
 مسائل شرعیہ مشغول سے بود فرمود کہ چون وہی از دنیا رحلت کرد سن شبی بعد از موت اورا
 در خواب دیدم ہمچنان بر حکم سہود از من مسائل و احکام می پرسید سن اورا گفتم این چہ تومی پرسے

در حالت حیات کار آید آخرتہ تو مردہ چون این سخن گفتیم مرگفت تو اولیای خدا را مردہ سبکونی
 قاضی مہناج جبر جہانی صاحب طبقات نامری بزرگ بود و از افضل روزگار و از اہل وجد و سماع
 بود چون قاضی شد این کار استقامت گرفت شیخ نظام الدین میفرماید کہ من ہر دو شنبہ در تذکیر او
 میرفتی تا روزے در تذکیر او بودم این رباعی گفت رباعی لب برب لب لعل و لیلان خوش
 کردن بد و اجنگ سر زلف شوش کردن بد امر و ز خوش است لب یک فردا خوش نیست بد
 خود را چو نفس طعمشش کردن بد من این بیت شنیدم بخود گوئی گشتم ساعتی با است تا بخود
 باز آدم مولانا می احمد حافظ مردے دانشمند بود مرد خدا بود شیخ نظام الدین اولیای
 قدس سہ میفرماید کہ وقتی مرا غزیت زیارت شیخ فرید الحق والدین قدس سرہ بود در حدود
 سرسی اورا با من ملاقات واقع شد مرگفت چون بروندہ ستر کہ شیخ الاسلام برسی سلام من
 برسانی و بگوئی کہ من دنیاغے طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز بہان حکم دارو ہمین میخواہم
 کہ توفیق ہسبیل و الحقہ با الصالحین رحمۃ اللہ علیہ شیخ نصیر الدین محمود شہر و اعظم فلسفہ
 شیخ نظام الدین اولیای است قدس اللہ سرہم و صاحب سر سریر و وارث احوال او
 ولایت دہلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و لغایت اتباع شیخ دشت و طریقی
 او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود نقل است کہ روزی با میر نسیر و کہ محرم خلوت خاص شیخ نظام الدین
 بود التماس کرد کہ از وی نجرت شیخ عرض کند کہ من بندہ در آورده می باشم و از سبب محبت
 خلق مشغول نمیتوانم بود اگر فرمان شود در صحرا اندامی لے الفراغ خاطر عبادت کنم امیر سر
 را معذور بود کہ بعد از نماز حضرتن نجرت شیخ رفتی و شستے و از آنچه گذشتہ بودی نقل کردے
 درین وقت عرضہ داشت شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود اورا بگو کہ ترا در میان خلق
 می باید بود و جفا و خفاے خلقے باید کشید و مکافات ببدل و عطای می باید کرد آورده اند کہ
 وقتی شیخ اورا در خلوت طلبید و گفت در دل چه داری و مقصود تو ازین کار چیست و پدر تو چہ
 کار کردی گفت کہ مقصود من دعا و مزید حیات خواجہ و راست کردن نعلین در و لیشان است
 و پدر من غلامان دشت کہ سودا و پنہے کر دند بعدہ شیخ فرمود کہ شنود را آنچه من نجرت
 خواجہ نو در فرید الحق والدین پوستم روزی در اجودہن دانشمندی کہ یار و ہم سبق من بود

در خانقاه بیابان و زود قوت شد و نیز نقل است که شیخ الفیض الدین محمود سیف رود من پس
 لایقم که شیخ گنم امروز خود این کار بازی بچگان شد بعد از آن ابن بیت شیخ شامی خواندند بطریق
 عجز و نیاز بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانان به ازین آئین بے دنیان پیشانی
 پیشانی به سیف رود غنم ایمان باید خورد و در پی که است نباید بود و نیز فرمود که حیرانم
 که خلق بے بشا بد و چگونگی زندگی است که امیر سید محمد کیسود در از قدس سره که فرمود
 یکبار در زمان حیات خواجه را در دلی اسماک یاران شد خواجه برای استغفار بزرگ تقاض
 وزاری و نماز و دعا که از سلف مروست همه کردند پیچ راه در وی پیدا نمود تا آنکه باز گشتند
 که آنروز پاس پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو آنجا بودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
 گفتند دیدی که امروز ما را حسین و چنان میگویی و خلق بر ما می نپا سنده و دنبال رومی کردند
 هر چه کردیم هیچ ما را بچیز نخرید آخر الامر چه کنم نخل شریک و باز گشتیم و در خیر المجالس مسطور است
 که عزیزه سوال کرد حالی که در و نشیان رامی باشد از کجاست و چگونه است فرمود حال نتیجه
 صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
 عمل را مراقبه خوانند و المراقبه ان یلازم قلب العلم بان الله ناصر الیک بعد فرمود اول
 انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد از آن ظاهر میشود در قلب بعد بر جوارح
 که تالیق قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیزه سوال کرد که عوارف
 صاحب حال و متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب وقت
 و المتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
 کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگوئید که
 درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکر الله با این
 افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
 بداند که جز این وقت دیگر نیایم یا بیایم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
 غنیمت دارد و تبادلت با الصلوات یا ذکر یا فکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و او قات
 معهود داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کجاست و

انوار

وآن حال اثر انوار است کہ از عالم علوی بر ارواح نازل میشود بعدہ اثر آن بر قلوب
میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بطریق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
آن خود مقام گردد و بعدہ فرمود منتہی صاحب انفاس است فرمود در باب طریقتی معنی
دیگر گفته اند یعنی ہر چه او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی همان کند بعدہ فرمود کہ این تعلق
اصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند کہ وقتی از اوقات اورا حال
پیدا شود اما غالب نباشد المقصدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال متداول
کسی را گویند کہ حال اورا غالب باشد یعنی در اکثر اوقات اورا حال باشد و المنتہی صاحب
انفاس آن کس را گویند کہ حال مقارن انفاس او باشد و بیچ نفسی نرزد کہ حال مقارن نفس
او نباشد چنانستہی کہ حال اورا مقام شود بعدہ نفسی سرد بر آورد و این حدیث فرمود قول علیہ
اسلام ان لربکم فی ایام و ہر کم نفحات الایقیر قوا لہا فرمود کہ این وجد اینہاست چون بیدار
باشند صبح آن بویہا خوش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنہ خفتہ باشد و آخر شب بیدار
شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاہدہ کند خواہ ہمین
زمان کسی برود و ترک علاقہ کند و مجاہدہ اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
شعبہ نیست و این بہت بخواند بہت نظر در دید ہا ناقص فتادہ است و گرنہ یار ماہر کس
نہان نیست و فرمود کہ اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبہ می باید کہ صوفی نفس
نگاہ دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
کہ نفس او شمرده باشد المنتہی صاحب نفس یک معنی ہمین است و جوگیان سر آمدہ کہ ایشان را
سدہ ہی گویند ایشان انفاس شمرده میریند بعدہ نفسی سرد و سیتہ مبارک بر آورد و فرمود
مثل ماوشما کہ ماند بان درویش گرسنہ کہ پیش دوکان طباخ بگذرد و نعمتی نختہ سے بنید
و بوی خوش می آید بابت و بگوید کہ تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغول
و خلوت ندارم ہمہ روز با فلق سے باید بود بلکہ قبلولہ نیز سیر نہیں شود بار ہا میجو ہم کہ قبلولہ کسب
برمی گویند کہ آیند آمدہ است بر خیزند اکنون شما کہ فرصت دارید چرا مشغول نہیں فرمود
اگر شب چیزی تواند کرد خواندنی با گذاردنی اما روز اصلا مقدور نیست فاما تو میانی این سخن

در خانقاه بیامد و زود قوت شد و نیز نقل است که شیخ الفیر الدین محمود سیف مودسن پس
 لایقیم که شیخ کتم امروز خود این کار بازی بچکان شد بعد از آن این بیت شیخ شامی خواندند بطریق
 عجز و نیاز بیت سلمانان سلمانان سلمانان سلمانان بدان ازین آئین بے دنیان پیشانی
 پیشانی ۴ سیف مودسم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز مود که حیرانم
 که خلق بے بشا به چگونگی زنده نقل است که امیر سید محمد کیسود راز قدس سره که فرمود
 کیبار در زمان حیات خواجه را در دلی اساک یاران شد خواجه برای استسما برین آن تصریح
 وزاری و نماز و دعا که از سلف مروست همه کردند هیچ راه در وی پیدا نمود تا آنکه باز گشتند
 که آنرا زیا سے پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو آنجا بودی عرضه داشتیم صدق خواجه بودم
 گفتند دیدی که امروز ما را حسین و چنان میگویی و خلق بر ما می نپا سنده و دنبال رومی کردند
 هر چه کردیم هیچ ما را بچیز نخرید آخر الامر چه کنم خجل شدیم و باز گشتیم و در خیر المجالس مسطور است
 که عزیز سے سوال کرد عالی که در و نشانی رومی باشد از کجاست و چگونه است فرمود مال نتیجه
 صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
 عمل را مراقبه خوانند و المراقبه ان یلازم قلب العلم بان الله ناصر الیک بعد فرمود اول
 انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد از آن ظاهر میشود در قلب بعد بر جوارح
 که تالیق قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیز سوال کرد که عوارف
 صاحب حال و متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب وقت
 و المتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
 کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگوئید که
 درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکر الله با الخیر
 افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت بداند
 بداند که جز این وقت دیگر نیایم یا بیایم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
 غنیمت دارد و تبادلت با الصلوات یا ذکر یا فکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و او قاف
 معبود داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کاست و

ان حال

وآن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعدہ اثر آن بر قلوب
 میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بطریق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
 آن خود مقام گردد و بعدہ فرمود منتہی صاحب انفاس است فرمود و ارباب طریقت معنی
 دیگر گفته اند یعنی هر چه او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی همان کند بعدہ فرمود کہ این تعلق
 باصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند کہ وقتی از اوقات او احوال
 پیدا شود اما غالب نباشد المعتدلی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال و المتأثر
 کسی را گویند کہ حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتہی صاحب
 انفاس آن کسی را گویند کہ حال مقارن انفاس او باشد و بیچ نفسی نزدیک حال مقارن نفس
 او نباشد چنانستی کہ حال او را مقام شود بعدہ نفسی سرد بر آورد و این حدیث فرمود قوله علیہ
 السلام ان لربکم فی ایام و ہر کم نفحات الایقرفوا لہا فرمود کہ این وجد اینہا است چون پیدا
 باشند جمع آن بویہا خوش بیاید فرمود اگر دروش شب گرسنہ خفتہ باشد و آخر شب پدید
 شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاہدہ کند خواہ ہمین
 زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاہدہ اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
 شبہت نیست و این بہت بخواند بہت نظر در دید با ناقص فتادہ است و گریہ یا راز گریہ
 نہان نیست فرمود کہ اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبہ می باید کہ صوفی نفس
 نگاہ دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
 کہ نفس او شمرده باشد المنتہی صاحب نفس یک معنی ہمین است و جوگیان سرآمده کہ ایشان را
 سده ہی گویند ایشان انفاس شمرده نیزیند بعدہ نفسی سرد از سیدہ مبارک بر آورد و فرمود
 مثل ماوشما بکہ ماند بدان دروش گرسنہ کہ پیش درکان طبایخ بگذرد و نعمتی نچتہ سے بنیاد
 و بوی خوش می آید یا بستد و بگوید کہ تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغول
 و خلوت ندارم ہر روز با تعلق سے باید بود بلکہ قیلولہ نیز سیر نہیں شود بارہا میخوام کہ قیلولہ بکنم
 برمی گویند کہ آیندہ آمدہ است بر خیزند اکنون شما کہ فرصت دارید چہ مشغول نہیں فرمود
 اگر شب چیزی تواند کرد و خواندنی با گذاردنی اما روز اصلا مقدور نیست تا ما تو میانی این سخن

شاکستہ وار فرمود و بکریست و این بیت خواند بعیت این دلوتھی کہ درجہ انداختہ ام * نوید
 نیم کہ پر بر آید روزے کہ فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجہ شمرده و بدو مشغول گردید
 و غیر حق از دل نشانی کرده بایش شست تا چاید اشود فرمود ستمین کہ درویشان کوتاہ کنند نشست
 کہ صوفی چون در سلوک در آید این تقاضا کرد کہ دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست نراند
 و ناگرفتنی نگیرد اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچہ وضو غسل و صافنای بارو
 سلمان پس یہ کند آنچه نزدیک دست است یعنی ستمین را کوتاہ کند تا او را نذر شود بریدن دست
 و پنجمین کوتاہ کردن دامن جامہ و موسی سر تراشیدن آنست کہ چون در طریقت آمد بایستہ
 سر خود را قلم کند زیرا کہ اول قدم درین راه سرباز نیست اما اگر سہ قلم کند از جملہ چیز ہا مانده پس
 یہ کند از سر موسی بر خیزد و آنکہ موسی سر تراشید گوی سر خود را برید چنانکہ از سر بریدہ هیچ کار
 نباید بآید کہ از سر تراشیدہ نیز بچنان باشد کہ هیچ نامشروعی از وجود و نباید پرسیدند
 کہ مراد از جامہ و اہتیا چیست فرمود میگویم در بیان این تقریر سے برگرفتند کہ فہم ستمان
 بدان ترسد سر خود را تراکم تقریر سے آسان برگرفت فرمود جامہ و اہتیا لا جامہ و جامہ و
 اللہ الی لاجل اللہ در کلمہ فی شدت التعال است کہ در کلمہ لام نیست فی برای طرف نیست و در
 ظرف مفروض ہست ہتھما ہذا این آیت خواند انما الصدقات الفقراء المساکین
 و العالین الخ فقر او مساکین بر اسے مدجوع می شتابند و رقاب رقاب قیمت است
 و رقیت را حکم سوتست آنکسے کہ بروہ آزاد میکند گوی اہیار موتی سے کند پس درین شدت
 بیشتر باشد پس این را بکلمہ فی گفت و در دیگران بکلمہ لام زیرا کہ در رقاب شدتے است کہ در آن
 نیست این بیان علم و نحو معانی و بیان بود اما بیان شایخ آنست کہ آنکہ مجاہدہ خواہد کرد ازین
 سہ خالی نیست یا از ترس و ترخ و یا امید بہشت و یا برای خاص ذات پاک حق علی ذکرہ آن مجاہدہ
 مند باشد و این فی اللہ باشد این باید کہ سخت تر باشد تا حق مجاہدہ بجای آوردہ شود جامہ و
 حق ہبادہ فرمود قدر مطلوب پیدا نید آن مجاہدہ اختیار نہ کند فرمود قبول اعمال
 موقوفست بر جذب یعنی ہر عملی کہ میکند تا جذبہ در نیادہ است قبول نیست چو جذبہ مانزد حال
 او شد ہر عملی کہ کند قبول باشد و آن جذبہ را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانی

تاریخ

یاد شیخ تخت آما جذب رامراتب است جذبیه غوام توفیق یافتن است در اعمال و جذبیه خواص
نویسند قلب است بسوی حق مع لاقطاع عما سواه پرسیدند که اول شب فاضل تر است یا آخر

فرمود در حدیث آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل ان افضل الاوقات
فقال لا دری ولكن اذا مضی نصف اللیل ترقیقاً للملائکة و تیز العرش ان لربکم فی ایام و شهرکم

لغیات لا فتمضوا لها فرمود رایت ربی لیلۃ المعراج الزج فی حسن صورۃ رسول علیه السلام
صورت خود را مراد داشته است امی و گنت فی حسن صورۃ کما یقول رایت اسد را کبابی

و گنت را کبابی آن زمان صورت سن نیکوترین صورتها بود زیرا که معراج بود و ملاقات انبیا بود
و بشارت و نزول نور و قرب رسیده بود هر آینه حسن و جمالی در صورت پاک رسول علیه السلام

پیدا آمده بود جواب دوم مراد از سید سیدی است رایت سیدی جبرئیل فی حسن صورۃ روا باشد
اگر بگویند سید خوانند استشهاد قول بے هریره آورد و وقتی میگفت رایت ربی سنی

صلک المدینة میشی علیه حله حمراء و فی حبس لفظان قالوا له اکفرت بعد الایمان فتسم و قال
رایت ربی امی سید الحسن رضی الله عنه چون سخن در صورت افتاد پرسیدند ان الله یطلق

آدم علی صورته چه باشد فرد با عاید است به آدم زیرا که صورت آدم چنانکه آف دیده شده
در قد و بالا هم بر آن صورت بود خلاف صورت آدمیان زیرا که آدمی اول کودک بود بعد

پیراناما آدم بر یک صورت بود و تبدیل در وی نبود و از جمله فضلا و عصر که در حلقه ارادت
شیخ نصیر الدین محمود در آمده بودند مولانا در مظهر کرده است در فضیلت و بلاغت و فصاحت

از منفردان روزگار بود و با انواع مرهم و شفاق شیخ مخصوص قصیده دارد در مدح و می که بعضی
ابیات او این است نظم دوش آن زمان که از افق مغرب شتاب خورشید خواند سوز

و انجم اذ هوا به شمع فلک زمانه فـ و اندراب و در زمین نشانه بر آورد بر سما گفتی مگر که
یوسف خورشید ش بچاه و گریزگی چو دیده یعقوب در معلوم و بادی برآمد از لب دریا که در آن

گرد سیاه سر سه هم نخت بر فضا و چون ساعتی دو از شب و بجز بر گذشت و نشست باد کرد آمد
با بخلا و یک یک ستاره بر سر گردون نسوزد باد و چون در شب طلعت تابان القیا و قرآن

منع از قدرت بر آوردید و قندلیهای نور برین نیلگون منسا و می بست نرم نرم نسیم از کنایه
منع از قدرت بر آوردید و قندلیهای نور برین نیلگون منسا و می بست نرم نرم نسیم از کنایه

منع از قدرت بر آوردید و قندلیهای نور برین نیلگون منسا و می بست نرم نرم نسیم از کنایه

گوئی پیام دوست همی داد در حفا + گر گمیای دولت جاویدت آرزوست + یا گلشن بهشت ازین
شاخ بی ننا + چشمت چنین نگر نفس خوابه بار + عانت مسی شمر نظر شیخ کیمیا + بردست او اگر
نتوانی نهاد دست + باری بد از این سرخاکی بزیر پا + والا نصیر ملت و دین دل که مست ^{بعضی} _{بعضی}
از بس یزدان برو سزا + و در مرثیه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است
ز دور محنت این نه سپهر زنگاری + که ام دل که نه خون گشت از جا خوازی + کجا بجام طرب مجلس
کردند + که از سپهر بنارید سنگ قماری + و فاز عالم فانی مجو که مشهورند + فلک بجزه کشی ازین
بغداری + خزینه ایست سپهر از نقوش انسانی + و فینه ایست زمین از تیان فرقاری + تو
غریز که در ملک و مال مغروری + سباش امین گر غافل و پشیماری + چه دانی آنکه در اوراق
کار فانه غیب + قضا چه نقش بر آرز کلک جباری + زمانه سلح کند بادل تو ایست + فلک
بدشمنی آید پیش ما بارے + چو وقت آن برسد سچا کس نگیرد دست + نه ملک فی ملک نه
سپاه سالاری + بقا بقایست خدا ایست و ملک ملک خدا + که نیست قایم دایم بجز کسی بار
دوست فرج ندانم کجا کتم فریاد + که برگذشت با جور او زیاری + جهان با تم خوابه نصیر دین محمود
هزار گونه فغان کرد و نوچه و آری + بقیه سلعت یادگار اهل کرم + که که خرم خرافت ملک ^{بعضی}
همینا ملکا منعمان اوند + بحق نعمت قرآن دولت و قاری + بر جنتک تو که عام است در جهان
بغزت تو که خاص است در جهان داری + که روح عظم آن شیخ پیشوا کرام + که بقصد جهان بوده از اخبار
دیم قربت خود کن خریق حمت خویش + مجاور سل و ابیاز مختارے + و حمید شاعر قلند جامع کتاب
خیر الجاس نیز از خدمتگاران و حاضران مجلس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین
گاست همراه پدر در خدمت و می می رسید و محضو مجالس شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
خلفار شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگر چه شراونه از ان قبیل است
که او را توان با وی یاد کرد و لیکن باین نام مشهور شده و پیشتر شهرت او با اسم حمید قائم است
اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جمله از ملفوظات او جمع آورده بعد از ان
در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات وی نیز جمع نموده آنرا خیر الجاس نام
نهاد و تبارتالیف آن در سنه خمس و خمین و بیایه بود و اتمام آن در دست و خمین احوال

بعضی

وحکایت را سادہ نوشتہ و تفصیل نوشتہ است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ شیخ سراج الدین عثمان المشہور بانے سراج از مشاہیر خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است قدس سرہ اخیر از سلاسل مردان شیخ درین دیار مشہور است سلسلہ او و شیخ نصیر الدین محمود است و وی از عنفوان شباب کہ سنوز از موسیٰ ریش آغاز شدہ بود در حلقہ ارادت شیخ درآمدہ بود و در سلک خدمتگاران پرورش یافتہ بعد از چند سال برآیدین والدہ بمقام لکنوتی کہ الآن یکور مشہور است سیرت و بازنحیت میرسد و در وقت عطای خلافت اورا شیخ فرمود کہ اول درجہ درین کار علم است اورا چند ان نصیب از علم نیست مولانا فخر الدین زراوی عرض کرد کہ اورا در شش ماہ عالم میکنم بعد از ان در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد و مولانا برای او تصنیف تصنیف کرد و در او را عثمان نام نهاد بعد از ان پیش مولانا رکن الدین اندجی کافیہ و مفصل و قدوری و جمیع اخیرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سرہ سه سال دیگر تحفم کرد و بعضی کتب از کتابخانہ شیخ کہ وقت بود و جامہا و خلافت نامہ کہ از خدمت شیخ یافتہ بود خود برد و آن دیار را بحال ولایت خود بسیار است و در باب اول نفس شیخ چنین رفتہ بود کہ او آئینہ ہندوستان است نقل است کہ او بعضی جامہا را کہ از خدمت پر یافتہ بود دفن کرد و بران گورستان است و در وقت رحلت وصیت کرد کہ مراد پایان کور جامہا دفن کنند بعد از نقل او ہمچنین کردند خلفای او در دیار کور مشہورند الی یومنا موجود مقام او نیز در ان دیار است رحمۃ اللہ علیہ در ملفوظات شیخ حسام الدین مانکیوری مینویسد کہ در ویشی سروروی مہمان شیخ سراج الدین عثمان اودہی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامہ از تن برکنند و بر بستر افتاد و آن در ویش تمام شب نماز مشغول بود چون بامداد شیخ برخواست و بوضوئی شب نماز کرد و در ویش گفت عجب کاری کہ تمام شب در خواب بودی و نماز ماہ آرد و ضو کردی شیخ اورا تواضع بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و ما کالای ایم و دزد در بی آن کالا است نگاہبانی آن میکردیم و اسلام ہمیت اگر عاشق مسجد در نیاید دل عاشق ہمیشہ در نماز است شیخ قطب الدین منور پسر عالم خلفاء شیخ برمان الدین بن شیخ جمال الدین ہانسوی است و سی از عالم خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است جامع کالات

و نظیر کرامات بود و از شیوه تکلف عاری بود و سرغوغای فلق نداشت در مدت عمر خود از مجربان
 با اختیار خود بدر نیامد و بدر فائده امر از نیت و بتوکل و قناعت گذرانید نقل است که وقتی
 سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته
 با و همراه کرد تا او را بدینا بفریب بعد از آن سلسله ای از بختها چنانکه عادت او بود بطایفه
 در و ایشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه با و گفته بود در شاه
 و فرمان مواضع و پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود که در آنچه سلطان نصیر الدین
 بن شمس الدین طرفت آنچه و ملتان میرفت غیث الدین را که در آن زمان ملک الامر النصیر الدین
 بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند موضع بخدمت او آورد فرمود که پیران ما
 اینچنین قبول نکرده اند ظالمان این کار بسیار آمدند ایشان بدی اکنون ما مریدان نیم ما را
 آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که یار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
 واقع شد و آنچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خطه هاسته رفته بود در منسی که چار کرده از پاسته
 است نزول کرده نظام بذریاری عورت مخلص الملک را که سخت در شب مردی بود بدین
 حصار با منسی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار بیارد نظام الدین بذریاری در زیر
 حصار میگشت تا نزدیک فاذه ایشان رسید پرسید که این فاذه از آن کیست گفتند که از آن
 شیخ قطب الدین منور خلیفه شیخ نظام الدین گفت عجب است که بادشاه اینجا باید و این شیخ
 بدین نیاید چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخ است از خلفاء شیخ نظام الدین که
 بدین بادشاه نیامده است سلطان محمد را نخواست سلطنت در کار بود شیخ حسن سر بر منبه را که
 مردی عالمجاه بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سر بر منبه آمد و در پیش شیخ قطب الدین
 منور نشست شیخ راده نور الدین بیرون آمد و گفت که بزرگی شیخ شمار می طلبند حسن سر بر منبه
 بخدمت شیخ درآمد و معارفه کرد و نشست و گفت شمار اساطان طلبیده است شیخ قطب الدین
 منور فرمود که درین طلب اختیار بدست من است یا نه گفت جبرم از فرمان است که شمارا ببرم
 فرمود الحمد لله با اختیار خود نمی دروم بعد از روی سوی اهل خانه خود کرد و گفت شمارا بخدا
 سپردیم این سخن بگفت و معصلا بر کتف مبارک او در کرد و حصار بر دست گرفت و پیاده روان شد

حسن بر منہ چون در سماع وی علامات و اصلاص حق مشاهده کرد گفت چرا پیادہ میری سپان
در جنبیت میروند سوار شوق سو و حاجت نیست من قوت آن دارم کہ پیادہ تو انم رفت چون
نزدیک خطیرہ آباد و اجداد خود رسید اورا گفت چه میگویی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پان
قیرجد و پد رفت بعد از زیارت عرضہ داشت کرد کہ من از گنج شما اختیار خود بیرون نیامده ام
برای اختیار من مے برند و چند نفر آدمی کہ بندگان خدا نید خراج گذاشته ام چون از روضہ
بیرون آمدن شخصی سیلغی سیم پیش آوردن سر سود این را بخائے من سپان کہ فرجے ندارند چون معی
سلطان رسید من سر بر منہ آنچه معاینت نموده بود بعرض رسانید سلطان از همه اغراض نمودید
تطلبید و از انجانب بجانب دہلی روان شد چون سلطان در شہر دہلی رسید بجهت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در اتنای آنکہ پیش بادشاہ سیرت سلطان فیروز شاہ را کہ در ان ایام سب
باریک بود گفت کہ مادر و نیا نیم آداب در آمد محاسن بادشاہان و سخن گفتن با ایشان نے دانم
چنانکہ اشارت شود همچنان کردہ است گفت کہ در باب شما خبر دست سلطان چیز ہا گفته اند چون این
چنین است حدت شیخ از تواضع و ساحت و اخلاق بسیج فر و گذاشت کند چون سلطان در
کہ این ساعت شیخ می آید نشسته بود با استاد و کمان بدست گرفت و تیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید طاقت نیاورد تبعلیم تمام پیش آمد و مصانحہ کرد شیخ قلب الدین چنان دست
سلطان محمد را محکم گرفت کہ در لقمہ او لے آنچنان بادشاہ جبار کہ چندین مشائخ و علمای در دست
تبع ظلم آورده بود معتقد شد و گفت کہ مادر دیا ر شمار رسیدیم تربیت نفرمودید و بلاقات
خوش مشرف نگردانیدید شیخ گفت کہ اول ہانسی بنگرید بعدہ درویشی بچہ ہانسی این درویش
خود را درین محل نمیداند کہ ملاقات بادشاہان بکنند در گوشہ بدعا گوئی بادشاہان و کافہ
اہل اسلام مشغول مے باشد معذوری باید داشت سلطان محمد تعلق را چہرین تقریب شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان کہ مقصود شیخ است چنان کنی شیخ سنور فرمود تا خود
من فقر است و گنج جد و پد بعدہ فیروز را و ضیا برتے را کہ در ان زمان سلطان محمد بود
پیش او فرستاد و یک لکہ تنگہ انعام فرمود شیخ قلب الدین سنور گفت لغو ذبا اللہ کہ
این درویش لکہ تنگہ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فرمان شد کہ

پنجاه هزار تنکه برهند این نیز قبول نکرده تا آخرید و هزار قرار یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد
گفت سبحان الله دروشش را دو سیر کچی و دو انگی شیر روغن کفایت باشد او را هزار بار با جگر آید
ایشان گفتند که ما کم ازین پیش ازین سلطان ذکر نموانیم کرده و ضرورت آن مبلغ را قبول
فرمود و در مقامات پیران خود خراج کرد و فقیر او را بعد از چپ در روز سیاحت با نسی روان
قبر او نیز در گنبد و پیدر اوست رحمة الله تعالی علیه و در سن سوره العزیزه شیخ نورالدین
شیخ قطب الدین منورست قفلسست که چون شیخ قطب الدین منور را سلطان محمد
پیش خود طلبید و آن حال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نورالدین خود بود و در قفسه
هیبت و عجب هجوم ملوک و امر اورزات او اثر کرده و از حال بشه چهارین عرض شیخ قطب الدین
برین حال مطلع شد و گفت بابانور الدین العظمته و الکبر طار الله شیخ نورالدین میگوید که
آنکه این سخن مسموع رسید تقوی در باطن من ظاهر گشت چنانکه آن هیبت و عجب از من
بکلی بدر رفت رحمة الله علیه قبر او نیز در گنبد آباد او است شیخ حسام الدین تامانی
سره العزیزه او نیز از خلفا شیخ نظام الدین اولیاست طرفیقه او طریقه سلف بود بزرگ
و ورع و فقر از میان یاران اصلی ممتاز بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که
شهر دلی در حمایت او ست گونید که وی روزی در راهی میگذاشت مصلی از کتف مبارک او
بمفتاد و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه بردت که شخصی از عقب او آواز داد و چند بار
شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بخود راه نداندا آنکه آن شخص از عقب
او دید و بوی رسید گفت شمار چند کرت آواز دادیم که شیخ مصلای خودستان شما نشنیدید شیخ
گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم گونید که وی در شریعت بداهه و برود و طرفیت
قوت القلوب و احیاء العلوم را بر ذکر داشت آورده اند که اندر آنچه او از زیارت خانه کعبه
بودین و یار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بشرف زیارت خانه کعبه
مشرف شود باید که بجهت زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم علی جده نیت کند
و برود تا مستوجب زیارت خاص آن سرور گرده و در تطهیل زیارت کرده باشد مولانا
حسام الدین چون این حرف شنید همان ساعت عزیمت زیارت مدینه مصمم ساخت

اوراد

و در روز دیگر متوجه شد رحمة الله علیه در خیر المجالس میگوید که شیخ نصیر الدین محمود و مسود که وی
 مولانا احسام الدین ملتانی و مولانا جمال الدین نصرخانانی و مولانا شریف الدین علیهم السلام
 نجات شیخ خطاب شراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا احسام الدین مسام کرده و فرمود
 که اگر کسی روز صایم پیشد و شب قائم کار تپورنی کرده باشد که این مقدار در هر روز از این است
 میخواند که در اشغولی که بندگان خدایتعالی میکنند و بدان اشغولی بخوانند که هر سید و اولاد
 جز این مشغولیت مولانا احسام الدین و یاران منتظر ماندن تا بگذرد خدمت شیخ این زمان بیان
 نترسید که در این مجلس شیخ بیان فرمودند از این مقدار گفتند که در این وقت که
 شش ماه کم و بیش گذشت بعد از آن بهین عزیزان خدمت رسیده بودند و در آن مجلس
 محک کاتب که او از میان چهار سلطان علاء الدین داخل بنیگان شیخ شده بود آمد زمین
 پیش کرد و نشست خدمت خواجہ ازو پرسید کجا بودی جواب داد که در سرای بودم امروز سلطان
 علاء الدین پیچاه هزار تنگه به بندگان خدایتعالی را انعام فرمود خدمت خواجہ روی مبارک طرف
 مولانا احسام الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر با وفار و عده که باشما کرده است یاران
 همه روی زمین نهادند و آوردند گفتند وفار و عده بعد خدمت خواجہ قدس سره فرمودند
 اشغولی ساکنان پیش چیز است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید بواسطه از آله شاکت
 و قبض و داعیه بود و دوم وضو باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنکه خواب غالب شود
 بر نور خنجد و بر خیزد و در حال وضو سازد سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
 پنجم دوام ذکر بار بطن دل خود شیخ و هو عباره عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی خاطر غیر حق
 نقلست که چون او را مشرف خلافت مشرف میکردند وصیت طلبید شیخ لطاف الحق الدین
 قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و با انگشت شهادت جانب مولانا اشارت
 کرد که ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان بگوشی عرض کرد که اگر فرمان شود بر سر
 آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلاسانی شود و مرد
 که هم در شهر باش کن کاخد من الناس چون از شهر بیرون آئی و بسراکی سکونت گیری غریب
 و شهری تباران بر تو برستند که طمان درویش در فلان جانشست کرده است و مزاحم وقت تو شوند

و در آب جاها اختلاف علما و در آن شرعا و سستی و رخصتی هست دیگر عرض کرد که بر بنده
وقتی فتوح پیرسد چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می دارم و وقتی
چند روز میگذرد که چیزی نرسد و فرزندان مزاحمت می نمایند و آینده محروم میسرود
درین محل قسرف کم یاز فرمود و تدبیر خواهی افتاد پس در ویشی کی خواهی کرد در ویشی کن
باشد اگر چیزی موجود دارد تسبیح کند و الاجر کند و بزنام اوی بسازد و خود را در تدبیر بنیاد
بعده نرسد و در ویشی را هر درمی نباید بود و هر درمی دو نوعست صوری و معنوی اما صوری
آن در ویشی نند که بر در با می کردند و چیز میخوانند و معنوی آن در ویشی نند که در کج خفا
خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمر و مرا چیزی خواهد رسید هر درمی صوری
به از بر درمی معنوی است زیرا که هر درمی صوری چنانکه هست می نماید اما هر درمی معنوی
ظاهر خود را طلبد لایق مشغولان حق نماید و باطن در بر میگردد و وقتی از شیخ پرسید مخدوم خلق
کرامت می طلبید فرمود الکرامه هی الاستقامه علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش
کرامت چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تعلق مردم شهر دہلی را در دیوگیر روان
می ساخت بتقریب شهری که در آنجا آبادان میگردد مولانا حسام الدین در کجرات رفت
و همانجا حجت حق پیوست در شهر تبین که شهر قدیم کجرات است مدفون شد مقام او در آنجا
مشهور است و معروفست رحمة الله علیه مولانا می فخر الدین نورادی رحمة الله علیه و
از خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جابر علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
دین و صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در او ائیل حال پیش مولانا فخر الدین هانسوی در شهر
دہلی تعلیم میگردد و بخشش طبعی و وقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اهل شهر بود
عاقبت مرید شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان معلمان
بر آمد و در سلک درویشان مسلک گشت و هم در غیاث پور ساکن شد و بعد از حلت پیر بزرگ
آب چون در محلی که آلا ن فیروز آباد دہلی است مشغول شد و چند گاه بر سر حوض خاص عکاس
جا کرد و وقتی در بند لبنا که در میان کوه است و در آن زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
شد و بعد از آن بزیارت خواج بزرگ معین الحق و الدین قدس سره با جمیر رفت کعبه بزیارت

شیخ نور الدین

شیخ فرید الدین باجوہ میں رشتہ بیشتر احوال در سفر بودی و در صحرا با و جیا با ننا خدا می را
 عبادت کردی و صوم و ایام داشتی نقل است که مولانا فخر الدین زراوی از شیخ
 نظام الدین سوال کرد که شغولے بکلام اللہ فاضلتر یا بد کرد فرمود ذاکر وصول زود تر بود اما
 خوف زوال ہم بود اما مالے را وصول دیر تر بود و لیکن خوف زوال نباشد نقل است
 کہ شیخ نصیر الدین محمود میگفت کہ آنچه ما را در یک ماہ دو ماہ فتح شدی مولانا فخر الدین زراوی
 را در یک ساعت بدست آمدی و در زمانی کہ مردم شهر را بدیو گیر بردند او نیز رفت و از آنجا
 بزیرت خانہ کعبہ رفت و از آنجا بہ بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد و بعد از آن لشوق دہلی
 کہ وطن قدیم وی بود بازگشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمتہ اللہ علیہ نقل است
 کہ در آن ایام کہ محمد تعلق خلق شہر دہلی را بجانب دیوگیر مینفرستاد میخواست کہ ملک گرجستان
 و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز خان را از آن دیار براندازد تمامی صد و بروا کا بر شہر را
 فرسود تا حاضر آیند و بارگاہی بزرگ نصب کنند و در زبر آن منیر بنهند تا بر آن منیر خود بر آید
 و خلق را در جہاد کفار تحریریں کند ہمداران روز مولانا فخر الدین زراوی را شیخ شمس الدین
 یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب فرمود خواجہ قطب الدین کہ سیکے از مریدان شیخ
 نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخر الدین بود مولانا را پیش از جہہ عزیزان بدر گاہ
 سلطان برد مولانا را بارہا می گفت کہ من سر خود پیش در سرمای این مرد غلطیدہ یعنی بیخ
 من با او مساحت نخواہم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد خواجہ قطب الدین
 و دیگر شہمای مولانا برداشت و در بغل کرد و با استاد و سلطان محمد انمعنی را معانہ کرد
 بیسج نگفت و با مولانا فخر الدین زراوی بمکالمہ مشغول شد و گفت ما میخواہم چنگیز خان
 ملعون را بر اندازیم شما با ما درین کار موافقت خواہید کرد مولانا گفت انشاء اللہ تعالی
 سلطان گفت این کلمہ شک است مولانا گفت در استقبال ہمین آید سلطان محمد ازین سخن
 بر خود خجید و گفت شما را نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود کہ غضب فر و خورد سلطان گفت
 کہ ام غضب فر بود طعام آرد چون طعام حاضر آمد مولانا با کراہ اندک اندک طعام سے خورد
 و چون طعام برداشتند بہت بزرگانگی کہ حاضر آندہ بودند چاہتہ صوت و یگان بزرگہ ہم حاضر

اوروند شیخ نصیر الدین محمود و مولانا شمس الدین یحییٰ و دیگر بزرگان چنانکہ آئندہ است
 بدست گرفتند و خدمت کرده باز گشتند اما جائزہ و سیم مولانا شمس الدین را پیش از انکہ بوسہ
 برسد خواجہ قلب الدین دیر خورد بستر چون میدانست کہ وی نخواهد بدست گرفت و این سبب
 فوت مرست مولانا را خواهد شد چون این بزرگان باز گشتند سلطان محمد خواجہ قلب الدین
 پوچرا گفت کہ مروری بخت این چه حرکتها بود کہ کردی فخر الدین زراوی را از زیر تیغ من خلاص
 دہانیدی او گفت او استادنیت و ولیفہ مخدوم من مرا شاید کہ ادب از نگاہ دارم سلطان
 گفت کہ این اعتقادہای کفر آمیز را بگذار والا ترا خواہیم کشت گفت زہی دولت اگر بخت
 مخدوم من بکشد رمتہ اللہ علیہ و علی جمیع عبادہ الصالحین و السلام مولانا فخر الدین
 مروزی حافظ کلام ربانی بود و کمال تقوی و ورع آریستہ پیوستہ کتابت کلام اللہ مجید کرد
 و از خلق مجرور زبانی و از مصاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند اورا با مردان
 غیب ملاقات بود نقلاست کہ وقتی بخدمت شیخ عرض کرد کہ مرا تشنگی غالب شدہ بود
 در پیش من کسی نبود کہ آب لظلم کوزہ پر آب از غیب پیدا شد آن کوزہ بکشتم و آب بختہ
 شد و گفتم کہ من آب کرامت نخواہم خورد شیخ فرمود کہ بالستی خورد از اینا بسیار می باشد
 وقتی من نیز خواستم کہ شانہ کنم پیش من کسی نبود کہ شانہ بیارد درین میان دیوار بشکافت
 از دیوار شانہ بیرون آمد بستم و شانہ کردم از شیخ نصیر الدین محمود منقولست کہ فرمود
 در انچہ مولانا فخر الدین مروزی کتابت کردی از خلق پرسیدی این کتاب چه آرزو گفتند
 شش کاسے جزوی او گفتی من چہا رعیتل بستانم زیادت نستانم اگر کسی براسے
 جرک زیادہ از رعیتل کردے نستانم چون پیر عمر شد و از کتابت ماند قاضی حمید الدین
 ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد اینچنین برکے دست تا این
 زمان روزگار کتابت می گذرانند و حالا از کتابت ماند اورا از بیت المال
 چہے تعیین شود سلطان ہر روز یک تنگہ فرمود و گفت نخواہم ستم
 بہان شش کاسے بدیند بعدہ رعیتل بسیار و شش کاسے قبول کرد
 رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

بیان مقامات حضرت خواجه بها و الدین نقشبند نقل کرده اند که حضرت خواجه علامه الحقی و الدین
 افاض الله سبحانه برکاته علی العالمین که طریقه حضرت خواجه ماقدهس المدروحه اختیار فرمود
 و ترک دنیا و قطع تعلقات و فرود کلی و سعی ماسوی و همواره انفاس قدسیه ایشان در شبهاست و فرمود
 محبت فقر بود و قدر و ایشان در چه کمال بود و میفرمودند هر چه بایستیم از دنیا بایستیم و نتیجه
 صحبت شریف ایشان در همه ظاهر می شد و بواسطه آنکه حضرت ایشان قدیم در استقامت متابعت
 سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبهات مبالغت می نمودند خصوصاً در باب
 لقمه و دایم در مجالس صحبت حدیث العبادة عشره اجزا را تسبیحاً طلب الحلال و جزیره
 واحد سایر العبادات می فرمودند و جماعت متابعان حضرت ایشان آن صفات حاصل شد
 و قهراً معیوسست و نتایج آن عمل را تحقیق هر یک در وجود خود مشاهده میکردند و طعام
 ایشان از زراعت بود هر سال پاره جو و پاره ناش زراعت میفرمودند با احتیاط تمام
 دوران فرصت اکابر و علماء که به صحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشان از ابطریق تبرک
 و تقرب تناول میکردند و میفرمودند سبب آنکه در آثار و اخبار آمده است که در حرات
 از واج ظاهرات رضی الله عنهن آمده است که آرد جو را بفرمال یعنی بخیته اند چند روز است
 در منزل با آرد جو را نا پخته طعام ساختند و خوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
 بر خاطر گذشت و معلوم شد که این رنجوری و فرودمانگی سبب آنست که با اهل بیت حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهن گردین تشبیه بی ادبی کرده شد و صورت
 مساواتی نموده شد تشبیه کرده شد تا انابت کردند که بعد ازین آرد جو را نا پخته طعام نمازند
 در متابعت کوشند و خود را مقهور دانند و بیند بعد از انابت صحبت یافتند مستی که به
 بر پئے رسول نهادند از همه ره روان به پیش افتادند در شهر ایشان را خانه تملکی بنور عازمت
 بود غریب و ارمی رسیدند و ایشان را خادمی و خادمه بنود ازین معنی ایشان را سوال کرده فرمودند
 بندگی با خواجه ایگی راست نمی آید خلق و تواضع حضرت ایشان را احدینود شمه از اخلاق ایشان این بود
 که اگر منزل و بستی و درویشی رفتندی جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پیش
 کردند و خاطر هر یک را بنوعی دریا رفتندی و اهل آن بیت را در زمان وداع عند خیرت خوانستند

و احوال مرغان و ستوران اور انعمد فرمودندی و بہ نسبت ہر یک شفقتی کردندی و از بکارم اخلا
 ایشان ہم سایہ و دوست و آشنایان در رویش محظوظ شدند و آن لطف ایشان ہر یک را
 دلیل شدی بصراط مستقیم درویشی پیش از آنکہ سعادت محبت ایشان مشرف گردد
 پالیزی گشتہ بود ناگاہ بران موضع گذر فرمودند پالیزی نرسیدہ بود و چیزی حاضر نبود بنیاز سنجہ
 محضرت ایشان برد و نیاز سندی نمود و عند زخواست چندین سال بود کہ حضرت ایشان
 با آن درویش پشت ظاہر و باطن شفقت میدفرمودند و بفرزدان و متعلقان او و تحقیقت
 الطاف ایشان مراور روی برآہ گردانید آن درویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
 نقل کردند خدمت خواجہ علامہ الحق والدین از حضرت خواجہ ماقدرس القدر و حہ کہ فرمودند
 در زمانی کہ از او ایل خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماہ این در بر من بہتہ شد
 و از عالم باطن ہیچ فیض من نرسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم کہ باز بلا زمت مخلوقی
 مشغول شوم در آن حال گذر من بر مسجدی افتاد بر در آن مسجد دیدم کہ این نوشتہ کہ
 ای دوست بیا کہ ما ترا ایم بہ بیگانہ مشوکہ اشتما تیمم و قتم خوش شد و عنایت بی عدلت
 در رسید و باز آن در بر من کشادہ شد از ذوق آن حال بسیار گریستم و ہم فرمودند در آوان عبود
 بر مقامات و کورت صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و نزدیک آمد کہ آن صد ازار
 من نیز پیدا شود در بخار او اری بود ہر دو کورت خود را بپای آن دایر بردم و کہیم جای تو سر
 این دار است بعنایت حق جل و علا از ان مقام گذشتہ شد منقول است در مقامات
 سلطان العارفين کہ در مقام سیر در صفات انبیا علیہم الصلوٰۃ و السلام سیر میکردم بیاگاہ
 محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم کہ در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نہادند
 این سخن را بیان میکردند و بارہا میفرمودند چون من بعنایت الہی درین سیر باین مقام
 رسیدم استاخی نکردم و توفیق آن یافتم کہ سر نیاز و تعظیم بر آستانہ عزت و احترام حضرت
 نبوت او صلی اللہ علیہ وسلم نہادم نقل کرد درویشی کہ در حضور خواجہ ماقدرس القدر و حہ مذکور
 میشد کہ سلطان العارفين میفرمودند رونده را بہر چند رود آخر قدم وی باول قدم خوانند
 فرمودند از سر غیرت حرام باد محبت حق سبحانہ آن کس را کہ اول قدمش بر آخر قدم او نہادہ باشد

سوال کردند بعضی از مشایخ گفته ولایت محمدیه بر ما ختم شده است فرمودند ایشان ختم این کلام نیست زمان خود بوده اند نقل کردند خواجه عطار الحقی والدین از ایشان که میفرمودند جماعتی این شام از اقطاب زمان و او تا در زمین حاضر شدند و مراد را ندیدید نشاندند و اطراف آنرا گرفتند و مراد بخت عالی نشاندند و هر آینه مراد بعد از این هیچ غمی نخواهد بود و حضرت خواجه مقدس اللہ روحه سلسله مشایخ خود را گاهی تا شیخ یوسف ہمدانی قدس اللہ روحه ذکر میکردند و گاهی بمسکین و پناگاہ در سالہ قدسیہ مذکور است و دانشمندی که در صحبت ایشان مبتدی بود استماعی کرد و پرسید کہ سلسله حضرت شما کجا میرسد تبسم فرمودند و گفتند از سلسله کسی بجائی میرسد

فصل در بیان طریقه سلوک

وصفت صحبت و نتیجه صحبت حضرت خواجه مقدس اللہ روحه و ذکر حقایق و لطایفی کہ در مجالس صحبت بر لفظ مبارک حضرت ایشان میگذاشته است نقل کردند از حضرت خواجه مقدس اللہ روحه کہ فرمودند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا امنوا اشارتست بان کہ در طرفہ ایمن نفسی این وجود طبیعی باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره مصرعه وجودک ذنب لایغاس بہ ذنب و از حضرت سید الطائفہ جنید قدس اللہ روحه منقول است کہ فرمودند پنجاه سال است کہ در ایمان اورویم و در ایمان تازه کردیم و ہستوز در انم در ویشی کہ از اہل علم بود نقل کرد کہ روزی بر لفظ مبارک حضرت خواجه مقدس اللہ روحه میگذاشت کہ تعلق بیا سوسی اللہ و نذرہ راہ را حجاب کلی است مصرعه تعلق حجاب است و بنی حاصلی بہ بر خاطر این فقیر گذشت کہ تعلق بایمان و اسلام نیز چو رہا زبان دارد حضرت خواجه قدس اللہ روحه از ان خاطر پرسیدند عرض کردم قسم کردند و فرمودند بیت حسین بن منصور حلاج را رحمة اللہ شبنودہ سے کفرت بید اللہ و الکفر واجب علی و عند المسلمین بیخ و آنگاہ فرمودند این طائفہ اہل اللہ ایمانرا چنین تعریف کرده اند کہ الایمان عقد القلب یعنی تعلق است القلوب بین المصار و المنافع سواہ عز و جل و میفرمودند و اما بنعمتہ ربک فحدث امر است نعمتہ بنعمتہ غایت ما را و الطاف ربوبیت ما را بر دل خود گذران و ولایت خاصہ نعمتی بسبب بزرگ است ولی میباید کہ شناسد کہ او نیست تا بشکیر این نعمت قیام نماید ولی آلت کہ محفوظیتا آلتی باشد

و اورا با او گذارند و از آفات بشریت نگاه دارند بر بطور خوارق عادات و احوال و کرامات
 اعتماد نیت کار استقامت دارد و آنچه هر ولی گذرانند حکمت در آن نفی وجود بشری بود و میفرمودند
 این طائفه سه قسم اند تقلید و کامل و کامل کمال مقلد بشنودن عمل میکنند و کامل از خود تجاوز
 نمیکند و ترتیب جز کامل کمال نمی تواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیار بزرگ کاری
 است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما آنست که گفته اند الارادة ترک الارادة فی الارادة
 مرید می باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا بجلی محو گرداند اما اختیار خویش هم
 از دست داده ایم و کان اختیار شاه همه اختیار راست و میفرمودند اختیار را راست
 اگر خواهیم لطالب بطریق غریبه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق سلوک و میفرمودند که طالب می باید
 که اول مدتی با ارباب صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت پیدا شود و این بیت نیز بزرگان
 مبارک ایشان میگفتند **نه بینی وقت سفتن مرد حاکم به بشاگردان و بدر خطر گشت**
 و میفرمودند طریقه ما از نوادر است عروه و ثقی است خاک در ذیل متابعت سنت مصطفی
 صلی الله علیه و سلم زده ایم و اقتدا با ائمه صحابه کرام ارضی اند و عنهم نموده و درین راه ما را از
 در دید فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگر چه درین طریقه
 باز که عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
 و اینچنین زیباروش کم می بود اندر حیان و هر که از طریقه ما روی گرداند خطبه دارد
 بر سیدند که حضرت شمارا بچه توان یافت فرمودند بضرع و میفرمودند جمعی که ب صحبت ما می برند
 بعضی چنانند که چشم محبت در دلهای ایشان می باشد اما بچو اسطه فاشاک تعلقات نشو و نما می
 تواند یافت ما را می باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
 نیت ما را می باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با ما میل خاطر می و محبت
 دارد خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شب روزی ما را بر نسبت او گذری می باشد و از
 سر چشمه شفقت و تربیت با او فیض رسیده است اگر واقف مال خود بود و راه گذر فیض را
 از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریقه ما سالک می باید که نداند که او در چه مقام است
 تا محراب راه او نشود و میفرمودند هر که از سه حال طالب ماضی و حال و آینده اینچنین

اینچنین

تا اور تربیت کردن و میفرمودند هر روز مرشد از احوال طالب خبر دار میباید که گردد و بفرماست
 با استخبار احوال او را معلوم کند و میفرمودند از شریک طالب آنست که در زمانی که با دوستی از دوستان
 حق تعالی صاحب است واقف حال خود بود و زمان صحبت را با دامن گذشته موازنه کند تا اگر تفاوت
 از نقصان بحال در خود مشاهده کند ملازمت صحبت آن عزیز را بر خود فرض عین داند و میفرمودند
 از شریک طلب این راه ادبست الطریقہ کلما آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب بمن
 لزم الادب بلع مبلغ الرجال و ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
 ادب الجیرۃ اعراب من الخیرۃ و علامتہ قبول العمل و البعد بویہ ملازمتہ الادب و الطمان سورا الادب
 و حفظ ادب ہم شمره محبت است و ہم تخم محبت و میگفتند از ادب چون چیزی کم کردی هر چه برداشتی ادب
 بنی ملذذی فرمودند ادبیت نسبت حضرت حق سبحانه و آدمیت نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آدمیت
 بنسبت شیخ اما ادبی که نسبت حضرت حق تعالی است آنست که بظاہر و باطن بشرط کمال بندگی فرمانهای
 او را بجای آورد و از مساوی حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی که نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 آنست که خود را تمام در مقام نامتوئی درآرد و در جمیع احوال نوابی حرمت را نگاه دارد و واسطه کل
 موجودات بحضرت حق سبحانه او را اندر هر که نیست و هر چه هست همه را سر استخوان عزت او ستاند
 که نسبت شیخ واجب و لازم است بر طالبان محبت آنست که ایشان بواسطه متابعت سنت او بمقام
 دعوت خلق بحق سبحانه رسیده اند و میفرمودند اولیای اہل کرم اند و آموختگان حضرت لایزالی تصور
 و خطرات که بر طالبان میگردد می بیند و در میگذراوند اما احوال مختلف است در زمان شہادتہ انظار
 بر بوبیت در نظر ایشان کوہی کاہیتہ پیش جوش لطف بید تو شاد و توبہ کردن از گناہ
 آہ گناہ و در مقام شفقت فرو گذاشت نیست در آن مقام در نظر ایشان کاہی کوہی است اینطریقہ
 انسان حضرت اندرہ و قلمیری را کہ بر طالب میگردد می بیند و از راه تحقیق باومی نمایند و فرو نیکد از
 اگر مینی کہ نامینا و چاہ است و اگر خاموش بنشینن گناہ است و و میفرمودند روش باہل اللہ کسی
 میتواند کرد کہ از خود تمام گذشته باشد و در محلی این بیت میخواندند یا کن با پیلپانان دوستی +
 یا بر آور خانہ در خورد پیل و میفرمودند مثل اہل ارشاد مثل ضیاء استاد است کہ بر تباقی صنعت
 جانور متوحش را در قیدی آر و و از ان صفت توحش او را بمقام استیناس میرساند اینطریقہ چنان کہ

چون تدریس عالمه با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد تسلیم بگیرد و مانند در طریق
 متابعت سنت می درازند و از آنجا به مقام اصول میرسند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند
 و میفرمودند در حالت این طایفه با هر کسی بقدر قابلیت اوست اگر طالب مبتدی است بار اول
 میباشند و حضرت او میکنند چنانکه وارد دست یابد و او را از ایت الی طالبان کن که خدا بسیار میباید
 تا طالب را قابلیت سکون این طرفی پیدا شود و میفرمودند سلوک این راه موقوف بر حصول تعین است
 تا نه بینی جمال عشق نگیرد جمال چه می شنوی و صف یار است نیاید شنیده همه اعمال سالک میباید
 که برین گذرد تا نتیجه از سر تعین بظهور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است
 همان صفت حصول پیوند و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل ائمه بی ظهور تعین حاصلی نیست
 اعتقاد مجرد بانگ چیزی معتدل میشود و میفرمودند تلحقین ذکر میباید که از پیری کامل کمال باشد
 تا موثر باشد و نتیجه بظهور آید نیز که از ترکش سلطان نبود حمایت نمواند کرد و با تلحقین ذکر از
 خلیفه حضرت بزرگوار خواجه فی با بار ساسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان علیه السلام
 و اهل عنوان دو طریق دیگر منقول است هر و خفیه و ما خفیه را بهجت آنکه اقوی و اولی است اختیار
 کرده ایم و کسی فرمودند وقوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشمندی صلاح را پیش از آنکه
 وقوف عددی تلحقین فرمایند بیان سلسله خود کردند و بحضرت شیخ یوسف همدانی قدس اندر چه
 رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبد الحالی عجد وانی در میان کار بر استاد خود تفسیر منخوانده
 به تفسیر این آیت رسیده اند که او عوار کلم تضرعا و خفیه انه لا یحب المعتدین از استاد خود پرسیده
 اند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست اگر ذکر کنند منخوانده یا در مقام ذکر با اعضا حرکت میکنند
 غیر واقف میشود خفیه نمی ماند و اگر بدل میگردد شیطان بحکم شیطان بحری فی ابن آدم بحری الدم
 واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله
 کسی بتورسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبد الحالی قدس اندر روح متوجه و منتظر بوده اند
 منتظر باش و چشم بردار به کو نظر را در بنظر آید تا چنانکه مرده ای از اهل الله که
 که در علمنا من لانا علما در شان اوست با ایشان رسیده اند و وقوف عددی مرایشانرا تلحقین کرد
 و میفرمودند لا اله الا الله طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر آنست

است

کہ ذکر حقیقت کلمہ نوحید بیدب یا گفتن شش با نیست و اشتمندی پسینہ حقیقت کلمہ حسیت
 فرمودند آنکہ از گفتن کلمہ ماسوی انگذ عروہ جل بکلی نفی شود و همچنین در محلی دیگر حقیقت کلمہ را
 ہمین شرح میگردند و میفرمودند و قوف زمانی کہ کار گزار روزندہ راہ است است کہ واقف احوال
 خود باشد کہ در ہر زمانی صفت و حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر و توبہ فرمودند بنام
 کار سالک را بر مساعت کردہ اند تا در یا بندہ نفس شود کہ بجنور میگذرد یا بہ بر رفت کہ اگر نفس
 کند در یا بندہ این دو صفت نشود و پیش از نقل بچار رحمت بہ بست سال کما بیش میفرمودند تا یکی از
 مہمان در خلوتی بعد از آنکہ از بیماری کہ عارض شدہ بود برنجاستہ بودند و چنین تلقین میکردند کہ
 بنام کار را درین راہ بر نفس میباید کرد و چنانکہ اشتغال بوظیفہ و اسم زمان حال از ذکر ماضی و تفکر در مستقبل
 مشغول گرداند و نفس را کمزارد تا ضائع گردد و از ان احتراز کند کہ من قضی وقتہ قوتہ اشتفتہ و ادرال آن

سعی کن کہ گفتہ اند اوقت ان بلا حظ الی ما قسم لک فی الازل و لا الی ما تصیر الیہ فی الابد و ان بحفظ امر او
 الحق سبحانہ فیک بین بنفسین گفتہ اند کسی کہ مشتغل باوراد و طیفہ وقت بود او را صاحب الوقت
 گویند قدرت و زوال باین وقت متطرق نشود الا نسبت با سالکان سبب تلوین و ایشان از عمر
 شمارند الا آن زمان را کہ این معنی و این محافظت موجود بود و امانیت با و اصلاان و اصحاب ممکن این وقت
 و ایم و سرمد باشد و صاحب این وقت چون دوام با مدار نخت تصرف خارج بود یا آنکہ او در احوال
 متصرف بود بدان معنی کہ ہر وقتی را در اہم و اولی مصروف دارد و او را ابو الوقت خوانند و بن وقت
 سالکی بود کہ حال بروی برسبیل بجوم و منافا جاہ از غیب روی نماید و تجلیہ تصرف سالک را از حال
 خود بستاند و منتقاد حکم خود گرداند و در محلی دیگر بیان کردہ کہ طریق او جذبہ است و صفت او میان جلال
 و جمال است و تلقین دیگر نیز فرمودند و کیفیات او را حوالہ بعلم او کردند و در محلی دیگر صفت برنج او را
 بنظر موبہبت کر است کردند و در محلی دیگر بنظر موبہبت او را نفس بخشیدند کہ باہر کہ گوید توشتر شود و
 ہر چہ گوید آن شود و با اصحاب و غیبت و حضور او میگفتند ہر چہ او میگوید خدای آن میکند میگویم
 بگوی او نمی گوید و در راہ حجاز در زمان وصیت پیش از اصحاب دیگر او را گفتند حاجتی و امانتہ کہ
 از خواجگان طریقت بدار سیدہ است و آنچه درین راہ کسب کردہ ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانکہ
 مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آنرا بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که نسبت السحاب دیگران نبود و در آخر حیات در بخارا بهمان سخن را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
 یکی توی می باید شد از خود و بشر ایست و بارگفتن غبت حق و نسبت خلق تا یکی بلکه شود و میفرمودند ساکنان
 در دفع خواطر شیطانی و نفسانی تنفاه اند؛ بعضی چنانند که پیش از آنکه خاطر آید او را بینند و هم از ایجاد
 کنند و بعضی چنانند که چون خاطر در آید پیش از آنکه قرار گیرد او را دفع میکنند و این چندان فایده
 نمی دهد و میفرمودند شناخت زمان تحول و انتقال ثبات و شوار است و میفرمودند هر کس که عازم
 بواسطه آن راه می یابد و دیگران یا بنده نمی شوند است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه بسیار
 رویه المخلوق بدوام النظر الی الخالق است یا گوئیم دوام النظر الی الخالق بنیان رویه المخلوق یعنی رویه
 راه می باید که دایمانا نظر جناب احدیت باشد و در قم نسیان و نیستی و فنا بر ناصیه جمیع مخلوقات کشد
 و دوام مراقبه نادرست و ازین طایفه اندکی درین معنی کسب کرده اند و ما طریق حصول آنرا یافته ایم
 مخالفت نفس است و مشاهده واردات غیبیه است که بر دل نزول میکند و بواسطه آنکه زمان گذرند
 است و سکون ندارد آن وارد را نمی توانم اوراک کردن بصفتی که در محال میشود از قبض و بسط
 آنرا درمی یابیم در قبض مشاهده صفت جلال می کنیم و در بسط مشاهده صفت جمال و محاسبه نیست
 که هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که بر وقت چیست و حضور چیست می بینیم که همه
 نقصان است بازگشت می کنم و عمل از سر بگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة و الرضوان منقو
 عمل می باید کردن و نا کرده انکاشتن و خود را مقصد دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین است
 و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما ممکن نبود حصول مقصد بی بدرقه عنایت یا میفرمودند

انچه وارد است من استوی یوماه فهو معجون ومن عذبه شرمن یومه فهو ملعون ومن لم یکن فی الزمان
 فهو فی نقصان ومن کان فی النقصان فالموت خیر له اشارت بطلب از دیار یقین است و میفرمودند

انچه وارد است اذا حبت اللہ تعالیٰ عبدکم کیثرة ذنوب تاویل آنست که بنده محبوب عذر
 گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرار

ان اللہ یحب المتواضع و یحب المتطهر و میفرمودند ان اللہ یحب المتطهر فی الدخا و نزل الکره
 السؤال معنی یکی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی می طلبید چندان تصریح نماید و سوال
 کند که مامول حصول پیوندد آنگاه چیز دیگر را همین طریق و همین کیفیت طلبید و میفرمودند

بسیار

واکر بہت ان پیراہ الناس منک فلا تفعل اذا خلوت اشارتست کہ درویشیں مہربانہ خلا اور ا
 بلا باشد و ادبی کہ در نظر خلق رعایت مینماید و خلوت نیز رعایت نماید و میفرمودند بصلوۃ معراج
 المؤمن اشارت بدرجات نماز حقیقی است و از زمان تحریر می باید کہ اکبریت حضرت جل جلالہ در
 وجود نماز گزارندہ حال شود و خضوع و خشوع در رو پیدا شود تا چنانکہ بحال استغراق رسد
 و بحال این صفت مر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بوده است و میفرمودند صوم ^{حقیقی}
 اساکست از ماسوی یکلی و میفرمودند معرفت تفصیلی کہ مقصود از سیر و سلوکست مطہر
 شدنت تا از دلیل و برہان بکشف و عیان رسد سوال کردند از حضرت خواجہ مودسن اللہ و
 ہر جگاہ حق تعالی حالی را از درویشی باز گیرد و حکمت فرمودند اگر رقی از ان حال باقی مانده باشد
 دلیل آنست کہ از تو تضرع و نیاز خواستہ اند از حضرت حق تعالی در خواہد و تضرع و التجا حضرت
 و نابی نماید و اگر رقی باقی مانده باشد دلیل آنست کہ از تو صبر و رضا خواستہ آید و میفرمودند
 خدا طلبی بلا طلبی است و میفرمودند ہمہ کرامات در جنب گمہ تو حید نقل است کرامات ماطاہر
 با وجود چشیدن گناہ بر روی زمین میتو اینم رفت و میفرمودند ظہور احوال از شیخ کریمت مریدا
 پرسیدند شناخت خاطر درویشان را از کجا است فرمودند بصیرت و شناخت ایشان از نور
 فراستت کہ حق تعالی ایشانرا کرامت کرده است فانه نیظر بنور اللہ از حضرت شیخ ابوسعید
 ابو الخیر قدس اللہ روحہ منقول است کہ فرمودند در پیش جنازہ ما این بیت بخوانند صیت
 ازین خوبتر ہمہ آفاق کارہ: دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یارہ حضرت خواجہ مودسن اللہ
 فرمودند کہ در پیش جنازہ ما این بیت بخواند مفسرانیم آمدہ در کوی تو ہشتی سدا ز جمال روی تو
 در معنی قلب سلیم این دو بیت خوانند عا شق تو یقین دان کہ مسلمان نبودہ در نہ بہت عشق
 کفر و ایمان نبودہ در عشق دل و عقل و تن و جان نبودہ و انکس کہ چنین نباشد او آن نبودہ
 و فرمودند لطلب ردد اسبیل سدا اشارت برید طلبیت و لایح معرفۃ العارف حتی یتضرع الی اللہ
 عزوجل اشارت بہستی بندہ و بقارصفت اوست س تا تو رستی خود زیر و زبر نکردی: درستی
 مطلق مرغ پیر نکردی: این پودہ نہاوت در ہم شکن کہ ہرگز: در پرورہ رہ نیابی تا پرورہ در نکردی
 در عبادت طلب وجود است و در عبودیت تلفت وجود از اروت مقام الابدال علیک تبدیل لا جا

اشارات بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمیرہ و لکن بجاہت مرشد علی الاطلاق محل ذکرہ و در راہ برسد
حقیقۃ الادب ترک الادب اولیاء اللہ را وقت است زمانیت کہ در صحبت ایشان بی ادبی عین است
و زمانیت کہ ادب عین بی ادبیت رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیت و ترک ادب و قبول
نفس عین ادبیت و میفرمودند آئینہ ہر کی از مشائخ را در وجہت است و آئینہ ما را شش جہت است
از سخنان عزیزانست کہ زمین در نظر این طایفہ چون سفرہ است و میفرمودند اولیاء را بسرا
اطلاع میدہند ابی اجازت اظہار میکنند مصرع سرفاش کن کہ خون بریزی بر زمین پڑد
یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد فرمودند نظر کن تا دل بیادند ہی عم دیوانہ شود کسی کہ بنید
رخ ماہ و میفرمودند کہ در روشی چیست برون بیزنگ و درون بے خنگ و ما درین
صورتیم کہ کس ما پد ہم نرنجیم و ہم نرنجانیم پد و میفرمودند از یکی از اکابر دین سوال
کردند کہ در روشی چیست فرمودند زبونی عزیز بی اہل دلی مرا میگفت در روشی وقت باش کہ
کار با خود میکند و بار بار بر سر تو میدارند و می فرمودند با یکی کہ چہل سال است کہ آئینہ دار می
و خطا ندیدہ ایم انچه در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواہم دیدن و میفرمودند در روشی
در مقام غسل و بارگشتی میاید کہ چون وقت باشد کہ ہر چند طبا پنچہ خور و صدای مخالفت از تو
طاہر نمیشود و میفرمودند در روشی اہل نقد جو الہ بآئینہ نمی کنند و امروز بین بدیدہ
باطن جہال دوست پد ای بیخبر جو الہ بفسر داچہ میکنی پد الصوفی ابن الوقت و خرد مندان
کس تیرا کند کہ او کار امر و زبرد اگندہ و میفرمودند بنا بر کار اہل ہوا و طبیعت ہمہ بر
ضلالت است تصحیح نیت در امور بجاہت ہمہ است پسینہ کسی کہ علم منطق خواند بچہ نیت خواند
فرمودند نیت تیزتری از ہسل و میفرمودند ہر کہ ابیضہ قابلیت بواسطہ صحبتہای مختلفہ فاسد
شد تیر کار او دشوار است و میفرمودند در او اہل ما خود را مطلوب می شناختیم و دیگران را
طالب این زمان آن طریقیہ را گذاریم مرشد علی الاطلاق اوست عرو و علا در ہر کہ داعیہ طلب
این راہ پیدا آرد و بسر وقت ما فرستاد پنچہ نصیبہ او باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات
اختیار بندہ اورا سعادت و تشریف بسیار است در خلاف رضا از راہ خجالت بعد و انابت
مشغول گردد و اختیار بندہ و در محصل رضا با اختیار کسی نماید و چون آن محل را در یاد تو فریق بندہ

و شکر گوید المجاز قنطرة الحقیقة جمیع اعمال ظاهری قولی و فعلی مجازست تا رونده راه از و نکند رد
 بحقیقت نرسد روزی کودکی از گنبد بیرون آمد بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
 چون گرفتند گشادند این آیت بر آمده و کلام باسط ذراعیه بالوصید فرمودند که امید میداریم که آن ما باشیم
 و میفرمودند اول این راه کلمه توحید است و آخر هم کلمه توحید سبق اول آخرت مفتاح سعادت
 هیچ دربی او گشاده نمی شود از حضرت سلطان العارفین قدس الله روحه منقول است
 که در او آخر پوسیننی پوشیده بود و میفرمودند آنی همان دان که ترکی ام از ترکستان آمده تنگبری
 تنگبری گویان اکنون سعادت ایمان رسیده و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شمار ایاس
 شود در حق سجانه گزیند و قرضع آنجا برید و میفرمودند در زمان ملائت از صحبت خلق یکی از کبیرا
 سه روز خاوت گزیند چون بیرون آمد بصفقی بیرون آمد که کسی با ایشان صحبت نتوانست و ششون پیر
 گویا نیست و میفرمودند هر که بیک حدیث در همه عمر علی الدوام عمل کند متضمن ایم که کار او هر چه تمام
 گردد و هنوز در آن حدیث کار بماند بود شللا اگر بحدیث من صلح بر آید اصلاح الله جوابه عمل کند
 متضمن که کار او در راه دین طلب یقین هر آینه تمام گردد و خواجه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند
 مولانا زین الدین ابو بکر ایبادی رحمه الله از رعایت طهارت باطن بهره ور شده بودند پسیدند
 بر حضرت از جهت اصلاح خلق رو است فرمودند بعضی رارو است و بعضی رارو نیست و آن بعضی را
 که رو است در بعضی اوقات رو است و در بعضی رو نیست با محل صیت و طریقه آن عمل کننده
 درجه افتاده است و میفرمودند خود را به نیت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا هر کس را
 لغت میسر نشود و میفرمودند آنچه از جهت نظر بر خاطر میگذرد از ضعف یقین و مجرد و همه
 بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که دفع میشود و هیچ ضرری نیست از آن نظیر اگر چه زعم
 اسباب که در عالم حکمتت بطاهر خستست چون باطن در مقام توکل بود و میفرمودند از ضررات
 کبار روح الله را و احم زبیرت کننده بهمان مقام رقیض میتواند گرفتن که صفت آن بزرگ را
 شناخته است و آن صفت توجیه نموده و در آن صفت در آمده و اگر چه قرب صوری را در زیارت
 مشاهد مقدسه آثار بسیار است اما در حقیقت توجیه با روح مقدسه را بعد صورت مانع نیست در حدیث
 نبوی که صلوات علی حیث ما کنتم بیان و برهان این سخن است و مشاهده صور شالیه اهل قبور

کم اعتبار دارد و در جنب شناخت صفت ایشان در آن توجہ و در آن زیارت و با این ہمہ
 خواجہ بزرگ قدس اندر روح میفرمودند مجاور حق سبحانہ و تعالیٰ بودن واجب است از مجاورت
 خلق حق سبحانہ و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی کہ آخر آن ابیات اینست
 ہا کہ تا کی گور مردان را ایستی بگر و کار مردان کرد و رستی
 فصل در ذکر کمالات و مقامات و احوال آثار کہ از حضرت خواجہ ماقدس
 القدر روح بطہور آمدہ است نقل کرد و در روایتی کہ روزی حضرت خواجہ ماقدس اندر روح
 در راہی میفرستند کہ منہ پوستانی پوشیدہ بودند و مبادی ظہور احوال ایشان بود و ہنوز از
 اکابر و علماء بخارا کسی صحبت ایشان مشرف نشدہ بود و آشنا گشتہ درین حال مولانا حسام الدین
 خواجہ یوسف نور اللہ مرقدہ با جمعی از طلبہ علم از طرف مقابل ایشان در آن راہ می آمدند خواجہ
 از راہ بیک طرف متوجہ شدند و میفرستند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجہ یوسف
 از میان جمع طلبہ بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجہ آمدند و متواضع و نیاز تمام ایشان
 سلام گفتند و خواجہ جواب سلام ایشان بلطف تمام باز دادند و توجہ با من کردند و گفتند اول
 کسی کہ از علماء با ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود آن نفس خواجہ دایم در خاطر من بود تا چند آنکہ
 بعد ہفت سال اثر سعادت ظاہر شد و خواجہ یوسف بجزرت ایشان پیوستند نقل کردند کہ
 خواجہ علاء الحق والدین از حضرت خواجہ ماقدس سرہ کہ روزی در بخارا بودند و سخن در صفت بصیرت
 میگفتند در آن اثنافرمودند کہ این زمان مولانا عارف از خوارزم اتفاق سرای رفتن کرد
 و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راہ رفت بعد از زمانی فرمودند کہ باز در خاطر
 مولانا عارف افتاد کہ بسرای رود اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از درویشان
 درین زمان در صحبت خواجہ حاضر بودند تاریخ این را نوشتند مولانا عارف بعد از فرصتی از خوارزم
 آمدند از مولانا عارف پرسیدند کہ در فلان تاریخ در خوارزم شمار اتفاق سرای رفتن شدہ بود
 مولانا عارف قصہ را چنانکہ حضرت خواجہ فرمودند شرح کردند نقل کردند خدمت خواجہ علاء الحق
 کہ روزی در صحبت خواجہ ماقدس اندر روح بودم اتفاقاً ہوا البر بود خواجہ از من پرسیدند کہ وقت
 نماز پیشین شدہ است یانی گفتم ہنوز وقت نماز نشدہ است خواجہ فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها با دای فرض نماز پیشین مشغول بودند حضرت خواجه فرمودند چه میگوئی نماز پیشین شده است من از آن گفته خود مجبور شدم و متعجبانه نمودم نقل کردند که حضرت خواجه با قدس العالی بعد از آنکه کثرت دوم حج گزارده بودند در روشی از مهران ایشان قصد حج کرد اورا گفتند چون بسمنان رسی امیر محمود دوست ماست در یابی آن درویش گفت چون بسمنان رسیدم شنوده اند که درین حوالی مردیست که اورا امیر محمود قصر معانی میخوانند از درویشان حضرت خواجه ماست چون با ملاقات شد از سبب پیوستگی او بحضرت خواجه با قدس العالی رو تیر رسید دست گفت بفضل الهی شبی بخواب دیدم که بزرگیت از بزرگان دین و اندام علم یا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرا میگوید که این خواجه بهار الدین است و حال آنکه پیش ازین من حضرت خواجه را ندیده ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجه و قصه آن خواب را بر پشت کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بزرگان بزاز می نشستم بودم ناگاه عزیز نویرانی بزرگان من آمد و نشست و اثر اہلبیت و جلال از او ظاہر بود چون در روی او نظر کردم مرا آنصورت که بر پشت کتاب نوشته بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر شد و از نبره اعضای من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجه التماس کردم که می باید که قدم شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجه گرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان راست بمنزل من رفتند این اولی که استی بود که از حضرت ایشان مشاهده کردم چه مرکز ایشان منزل ماندیده بودند و چون درآمد اتفاقاً امر حجّه بود فی الحال قصص آن حجره کردند و درآمدند و حال آن بود که بر دیوار آن حجره طاقی بود و کتابی چند در آن طاق بود خواجه دست مبارک دراز کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند بر پشت این کتاب چه نوشته و حال چنان بود که آن وقت را بر پشت آن کتاب نوشته بودم از آن اشرف ایشان حالت من دیگر شد بعد چون نظر کردم از تاریخ کتاب آن واقعه تا زمان ملاقات بحضرت ایشان هفت سال گذشته بود لطف فرمودند و مرا ببندگی قبول کردند و در آن چند روز که در سمنان بودند مرا پیش بسینوزند و بمنزل من کسی میفرستادند از مهران خود نقل کردند خواجه فضل خالیدی رحمه الله که در اوایل سن شباب در خرد سالی مرا بحضرت خواجه قدس

پیوستگی و محبت شدہ بود و از نظر ایشان صفتی در من حال شدہ بود و مرا وصیتی فرمودہ بود
 کہ مارا فراموش نکنی و خیال مارا نگاہ داری و من ہرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم و اگر مرا
 اتفاق شد کہ بچ روند و مرا بخود بردند چون ہمراہ رسیدم و اوضاع آن بقعہ اتفاق افتاد
 آن صفت کہ از حضرت خواجہ بہن سیدہ بود غایب کردم و چون با صفہان رسیدم مردان
 اطراف عزیز می بود کہ خلق روزگار با و تقرب تمام می نمودند و علامات ولایت از ولپیا شاہ
 کردہ بودند و الدین از ان عزیز نظری بہت من التماس نمودند و حال آن بود کہ من از صفت
 غیوری حضرت خواجہ قدس سرہ قوی می نرسیدہ بعد از مراجعت بعد سالی و بیشتر چون حضرت
 ایشان ملاقات کردم بخوف تمام فرمودند ترس کہ آن کار است تو فرزندانی ترا کسی تصرف
 نمیتواند کرد و باز فرمودند چون ہر اہ رسیدی مارا فراموش کردی نقل کردند خدمت خواجہ
 غلامالحق والدین کہ شامی حضرت خواجہ ماقدم العدر و در محکمہ کلا لیا بودند در منزل درویش
 و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند درین اثنا حضرت خواجہ توجہ بمولانا دادرک کوفنی کردند و فرمودند
 کہ مرادوست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ترا میفرمایم بجای می آری گفت می آرم فرمودند
 فلان کار اگر فرمایم میکنی گفت می کنم فرمودند دزدی میکنی گفت نمی کنم فرمودند چیرہ گفت
 بہجت آن کہ آن کار ہا را تعلق بحق الہ است و کہم اورا نہایت نیست توبہ قبول فرماید انا
 دزدی تعلق بحق بندگان دارد فرمودند چون توانستال امرمانی کنی ترک صحبت ما کن و حال
 فیضی اندوہی اورا پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تصرع بسیار کردند
 و مولانا دادرک گفت کوبہ کردم بعد ازین ہرچہ اشارت باشد در حال بجای آرم بعد حضرت
 خواجہ از ان منزل بیرون آمدند و مولانا دادرک رسید در ویشی کہ در خدمت ایشان بود
 بطرف دروازہ سمت دستوجہ شدند چون بان محلت رسیدند بجانہ فرمودند دیوار اینخانہ
 را سوراخ سازت نہ و صاحب بان کار متوجہ شد و سوراخ کردند فرمودند درین خانہ
 در فلان موضع جوانی ہر از خستت در آریت و بیرون آریت درآمدند و بیرون آوردند خواجہ
 با بعضی از اصحاب در گوشہ و پناہی فرستند و بہ شستند ساعتی گذشت آواز سنگ
 بگوش آمد خواجہ مولانا دادرک را با بعضی از اصحاب گفتند بان طلب کہ آوازی می

برویت رفتند دیدند که در آن ازان سوراخ در آن نمانه درآمدند و بعد از لحظه بیرون آمدند
و گفتند پیش از ما آمده اند و آنچه درین خانه بوده است برود اصحاب چون آن حالت مشاهده
کردند مقرر شدند اتفاقاً خداوند آن خانه بیاض رفته بود با ما و حضرت خواجه آن جوال خست برود
نزدیکاً و فرستادند و گفتند بگو که در ایشان شب برین موضع میگذشتند برین حال قهقش شدند
و جوال را از نزد آن گرفتند بعد حضرت خواجه مولانا ادراک را گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
قبول میگردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشود و قوی مادم شد و مطالعه این واقعه سبب رشد
و یقین بجای شد نقل اگر چه خدمت امیر سپه کمال رحمه الله در ببادی احوال حضرت خواجه باز
قدس الله روحه تشیفات فرمود چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک کرده ام در تب
تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بقیه بشریت بیرون آید تا مرغ همت تو بجز بیرون
آفاده است و اجازت دعوت خلق تجی سبحانه دادند و در حضور خود تبصره باطن فرزند خود امیر سپه
امر کردند و آن امر را اگر کردند و خواجه امثال امر ایشان نمودند در حضور ایشان چنانکه گذشت
اما حکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی الله عزوجل محبت است و حال محبت محض موهبت است
و بنابر جمیع احوال حالیکه ماهب محض اندر محبت چنانکه بنابر جمیع مقامات السایرین الی الله عزوجل
بر توبت و گفته اند المحبته الطایفه و عنوان الطریقیه ای علامه بطایفه السایرین الی الله عزوجل
و سیاهیم بها یعرفون و الیها منبئون و المحبته الذاتیه فی قطب مذاکره ای اسلوک الی الله عزوجل
و علیها مدارنده الطریقیه لان العمده فی اسلوک ہی ترک الاغافل و الاعراض ابتغای لوجه الله
و لا یطلب محض الحقیقه الا صاحب جسد المحبته فمن بعثه علی الطلب اشتراقات انوار بنده المحبته هو
انفاذ بنیایه البغیه و المحبته الذاتیه ہی طور و رار العقل مہی فی الحقیقه من تعرفات الحق بذاته الی قاب
اہل عرفان مہی و رار المنوت بہر نورہا العقل و یعزلہ عن الحکم و لا یرہان علیہا الا وجودہا بقیہا
شہودہا لاینتہی معرفتہا الا وجدانہا و وجدانہا لغنی عن تعریفہا و عرفانہا فلان فائدہ فی نعمتہا و از حبلہ
لوارض حال محبت حال غیر مستقیم محبت بنود الا که غیور باشد و الغیر سقوط الاحتمال و الضیق عن الصبر
لقاسمہ ای سقوط احتمال با مشارک مجبورہ فی تعلق المحبہ بنجای مجبورہ و ہذا الخجل ہوا الکرم شعہ
و کیف تجود لی بک نفس حرہ و اہل اشخ نیک ہم الکرام ہوا المقصود من بذ النجایہ تقدیف الخیور المستہام

والصديق عن الصبر ففاته امي العجز عن الصبر على مقاساة الشغل عن محبوبه او ما يحجز عنه وانفاسته
 الرغبته في الشيء منعم عن الغيرة عنده وللمنايه المبالاه بالانكسار الماستري رحمه الله فرموده است
 انه با بر د علي المشايخ اشارات المریدین من الحق سبحانه عليهم و يوسف بن حسين رحمه الله فرموده
 اشارات الخلق على قدر مواجبهم ومواجبتهم هم على قدر معارفهم على قدر محبتهم وليس حال احب
 الى الله سبحانه من محبة احب اليه لا جرم بحكم حال غيرت يا غير ان والد تعالی اعلم خدمت امير
 رحمه الله بعضی از اصحاب راوران مبادی از متابعت حضرت خواجہ روحا الله روحه نهي نیز کرده اند
 چنانکه منقول است که شيخ خسرو در ابتدا در ملازمت خدمت امير بودند و بعد که خفي و علانية مشغول
 در انبار ملازمت امير ملازمت خواجہ آغاز کردند خدمت امير ايشان را نهي کردند و سوگند دادند
 که ملازمت او نکن و اين نیز منقول است که گفتند او ساحر است و الم تشری رحمه الله فرموده است
 ولقد كان صلى الله عليه وسلم قبل النبوة حيا اشران عند القوم جميل الذكر وكانوا ليمونه محمدا
 الامين فلما وقع في هذه الحالة بدلوا اسمه و تحرقوا و صفه فواحد كان يقول ساحر و واحد يقول
 كاسن و ثالث يقول كاذب و رابع يقول شاعر و اشاعوا لثاني الحى شنع قصته و كانوا
 لنا سلما نصار و الناحر باه و هكذا حديث الهمته لا ينفك عن الملام و لكن احد الملمات
 في هواك لذية و جمال الذكر فليكني اللوم و حضرت خواجہ قدس الله روحه در مبادی احوال
 اين بيت بر زبان مبارک ايشان بيار ميگذشته است ترس من و يار من زبدي نامی بوده
 اکتون زچه ترسيم چو بدي نام شديم و اگر چه بحسب ظاهر تغية خاطر از امير نسبت خواجہ فهم شدي در آن
 فيضی که حضرت خواجہ رسیده بود و خدمت امير و مسئله آن شده در انجا پنج قصه و نبودی و در
 مثل اين معنی گفته اند نظم باغبانیکه گبر منم در و شيش باغ و آخر از باغ بياد ببرد و شيش
 نقل کردند که در همین فرصت شيخ خسرو بر دکان موزة فروشی در قم کلا با و بخار نشسته بود و
 درين فرصت شيخ خسرو را چهار پنجره در ديوار دستگاه بود و خلق محتاج را بسيار بقرض و غيره دستکاري
 کردی حضرت خواجہ بايدند شيخ خسرو در دکان درآمد و در را فر از کرد و گفت میان من و شما اينمين
 پديد شده است امير سوگند داده اند که با شما هميشگی نکندم خواجہ فرمودند برون آي و شيش بريا
 يا پشت تبا تو خريد و فروختی بکنم موزة باخاری بحبت مسعود شاه گوشک هندوانی از تو خريدی و بد

گفت دو از ده کم نکنم کما س کردند گفت یازده کم نمیکنم همچنین بابت یازده فرود آمدن خواجه گفتند هر روز
چند موزه میفروشی و بابت هر موزه این مقدار خلاف قول خود میکنی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت
اهل المدینه این گفتند و فرستند شیخ خسرو را تعلق باطنی با ایشان قوی شد و بقرار گشت و در کانراز و در گور
و در طلب ایشان شد و آنروز ایشانرا نیافت روز دیگر بر کمان نشسته بود حضرت خواجه بیامند و شمار
سخن گفتند شیخ ابو نیرید قدس المدر و روح فرموده است اگر گوشه دستار خود را حرکت دهیم خلقی بقرار
و بی آرام نشود و طلب من نیز میگویم اگر خواجه گوشه استین جنبانم شهری و طلب من بقرار نشوند
امروز درین شهر همی گردم مست به میجوییم عاقله که دیوانه کنم گفتند و فرستند بقراری طلب شیخ
خسرو استیلا آورد در آن اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و طلب ایشان بقراری بود
و او را صحبت خود راه نمی دادند روزی در طلب ایشان به طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده شام
خبردار شد که برای نشسته اند با جمعی اصحاب بیاید و پیش از آنکه بر آید فرمودند ما نزد با ترا بر شید تا او
مانیم شب چنانکه گفته اند سه همه شب چون جرس ناله بود بر دره ز کس نشنیده آواز سه در آئی
منتظر مر جباتی و برای برائی میبود و آخر شب نومید باز گشت آخر الامر او را گفتند اگر در آن طلب تا
روز صبر میکنی کار خود چنانروز تمام میشد حسرتی در رو پیدا آمد و آن در طلب را با این نفس در
زیادت کردند سه در دول من بر در دوران داشت به دشوار من دل شده آسان دانست
گفتم نماز وصل نومید شدم به گفتا که مشو بسوزن تو آن داشت به آواز انفاس نفی حضرت
خواجه باست قدس المدر و روح درین طریقہ مسالک می باید که ندانند که او در چه مقام است تا حجاب را به
نشود و مرشدی لازم از حال طالب باشد یعنی شیخ و حال و آئینده با خبر باشد او را تواند تربیت کردن و در همین اوقات
شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه به طرفی دوید و سرگردانی کشید و در آن اوقات خواجه در حجره خمدان
مولانا عارف کلال و محلت کاوشان با اصحاب صحبتها میداشتند و در آخر روز شیخ خسرو خیر یافت که
خواجه با اصحاب در مزار بر ایوان خواجه ترس چندی آمد رفت دید که خواجه نزدیک آستانه نشسته اند و
خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیشتر نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو
افتاد فرمودند بیا تا مسئله ترا از علما که علم فتوی بیست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم
و فتوی بیست واکتوان نیز سوال کنیم تا خود جواب شنوی و سوال کردند که چه فرمایند ایامه دین ضوان

علیم جمعین در بنصورت که طالب راه حق سبحانه به صحبت شیخی پیوست و یا بنده معسفی شد یا نشد بعد از آنکه
 بصحبت درویشی رسید که آن معنی را بصحبت او یا بنده تر است و کشاده باطن نمود در صحبت او می بیند
 و ملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این دروم منشی نمی نگردد و در
 طالب چه نوع معاملات لازم میشود و چه نوع سلوک او را رواست و اولی است مینویس و توجیه و آنچه که
 و علمای حاضر جواب فرمودند که اختیار ملین طالب است هر کجا کشاد باطن خود پیش تیری بیند انجام ملازمت
 کند و اگر سوگند بر او زفته باشد آن سوگند را شکسته و کفارت دادن اولی است و حدیث نبوی باین
 ماطق است که فلیات الذی هو خیر و لیکفر عن یمنه و الله تعالی علم شیخ خسر و چون این جواب شنید
 و دید که راه بر و کشاده شد قوی بنسبت شد و امید و ارگشت و طلب و ملازمت خواجی بجد تر شد و موافق
 این جواب که خواجی یوسف رحمه الله و علمای دیگر رحمهم الله فرمودند اقوال مشایخ طریقت قدس
 ارواحهم بسیار است و از جمله اقوال قول صاحب مرصده است رحمه الله که در بحر الحقایق فرموده است
 و تفسیر آیت قل فاقوا کتاب من عمت الله هو اهدی منها ایتمه ان کنتم صادقین و فی قوله فلبا اتوا
 الایه اشاره آخری و بی آنه لوکان لطالب صادق و صریحاً ذوق شیخ لایجتدی به و له شان
 مع المدعو و جل ثم استعد بنجد شیخ کامل بهی الی المدعو و جل منه و جب علیه اتباعه و تمسک
 بذیل ارادته حتی تم امره و لو تجرد له فی انبار السلوک هذا الاستعداد بنجد شیخ آخر اکمل من الاول الثانی
 و علم خیر اوجب علیه اتباعه الی ان لطفه بالمقصود الحقیقی و هو الوصول الی المحضرة بلا اتصال لانفصال
 نقل کردند که حضرت خواجی قدس المدروود در آنوقت که با احتساب مشغول بودند باختیاریت خواجی یوسف
 و جمعی از علمای غیر هم پنجاه شصت سوار کما بیش بسو خاری با احتساب رفتند و از ذکر علانیه نمی کردند
 و گفتند علما ازین نمی میکنند حدیث امیر روح المدروود فرمودند بنحو ابرم و بد آنکه چنانکه ظواهر احوال
 و آثار نفوس را که از اصحاب کبار رضی الله عنهم در دستان مشاجرت و مخالفت منتقلست قیاس
 بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل دانستن و حکمت آنرا حوالهت بعلم حق سبحانه و بعلم الراجحین فی العلم
 می باید کرد و همه را المدونی المدو دست میباید داشت و نظر بصفات قلوب ایشان میباشد کرد که اکثر
 در آن بوده اند بصفات بشری که گاه گاه بر ظواهر ایشان زفته است نیایر حکمتی تا دین بسلامت ماند
 همچنین احوال شایخ را هر که مقتدایان دین و پیشوایان راه یقین اند همین حکم است و از انقباس نفسی

بکمال

حضرت خواجہ است قدیس صدر و تہ حق را بر ای حق نفی میگردن و مولانا روم قدس سرہ مینویسد
 مثل این حسنی در حق این طایفه اہل اللہ بس خرف و شاندیکی با دیگر در جنگ اندہ لیک چون
 و انگری متفق و یک کار اندہ مردمی کن مرو از خدمت آن مردم شوق زانکہ این مردم دیگر ہمہ مردم خوار
 بدہ ہندار کہ در شہر دوسہ طرار اندہ کہ بتبیر کلان از سیرہ بردارندہ دوسہ رنند کہ پیشار دل و سیرتندہ
 کہ فلک را یکی عرہہ و چرخ آفتاب سرہ مانند کہ تا سہ نہ ہی ہمہ بندہ ساویانند کہ انگور نہی فشارندہ
 یا آفتاب سیرتند کہ جان طالب او بہ ہمو چشم خوش و جیرہ شہیبارندہ صورتی از ولی دشمن صورتہ اندہ
 در چہ مانند ولی از ہر دو جان نیز اندہ ہمو شیران برانند بوب میخنددہ دشمن ہما گرانند و حقیقت یار اندہ
 ہمو خورشید ہمہ روز نظری بخشدہ مثل ماہ دستارہ ہمہ شب سیارندہ اگر کبک خاک بگیرد ز سرخ شودہ
 روز گندم در و تدر چہ شیشہ کارندہ بس کن و بیچ مگو کہچہ دمان سخن است از انکہ این حرف دوم وافیہ ہم اغیارندہ

وقال الامام القشیری رحمہ اللہ فی قولہ عزوجل قالت الیہود لیسیت الی نصاری علی شیء ثم قالت انصار
 لیسیت الیہود علی شیء الا اشارۃ فی ہذہ الایۃ لعکس من حکم الظاہر الماحد اربہ اربعضہم من
 بعض الیوم والا ولیا من وجہ کذلک قالوا الازالت الیہوفیہ نخر ہا نخر و افلا یقین بعضہم بعضا لا
 یوقیل بعضہم بعضا یقی بعضہم مع بعض ولكن الای اربکلم علی الباطل عند بعضہم من بعض والا ولیا
 کلام علی الحق عند تیری بعضہم من بعض ہذا ما ذکرنا من حکم لعکس فی کتاب الطہقات ۵۲ رویم بن احمد
 ویقال رویم بن محمد و احمد اصلح من اہل بغداد من جملہ مشائخ ہم توفی سنہ ثلاث و ثلاثین سبیل
 عن ادب مسافر فقال لا یجاوہر ہم قدیمہ و حیث ما وقعت قلبہ کیون منزلہ و قال رویم بن احمد
 لا یرال الصوفیہ نخر و اتانہ و افاد اصطلاح ہلک و فی تاریخ الصوفیہ قال ابو العباس بن عطار
 رویم تم حلالا من لآخر تصاریف الاحوال قال الجیندائی تم تادی علی المدین یدی العاصمہ فقال الجیند
 اما تادی علی العاصمہ بین یدی المدینہ و جل فقال رویم قوم افنوا اسرارہم بالخطوط و افنوا البصار ہم
 بالخطوط انی لہم الی ذکر الحق سبحانہ سبل و عن ابی عمر و الزجاجی قال نہانی الجیند ان ادخل علی رویم
 فدخلت یوا و کان قد دخل فی شیء من امور السلطان فدخل علیہ الجیند فرانی عندہ فلما لم یجہا
 قال الجیند کیف راہ یاخر اسانی قلت لا ادری قال بان الناس یتوہمون ان ہذا نقصان فی حال
 و وقتہ و ما کان رویم اعمرو قمامتہ فی ہذہ الایام و لقد کنت اصعبہ بالشویزیہ فی حال الارادہ و کنت

فی حق قنین و هو الساعة اشتد فقر منه في تلك الحال وتلك الايام نقله دندکہ سہرین اوقات مذکورہ کہ
 شیخ خسرو در طلب صحبت خواجہ قدس الدیر و جہ مقرر شدہ بود در روزی در طلب خواجہ بود در ان ایام
 سحاش گران شدہ بود در شہر فیما بین سبب بادشہ و غن جوشی گرفت و پیادہ تا قصر نہد و ان طلب
 ایشان رفت و جناح نیافت و اینچہ در دست داشت و جناح خواجہ گذاشت و بطرف او آمد در آخر روز
 در بازاری گذشت بر مدرسہ خارجک مولانا عبد العزیز رحمہ اللہ کہ از اصحاب خواجہ بودند بر در حجرہ
 شادی تحک کہ در پیشی بود آہنگری میکرد در ان بازار و باغ محضری داشت بر دروازہ بود و خواجہ
 در ان اوقات با اجتماع داشتند و بدکان و باغ او نیز اجناس میفتد و اتفاقاً در ان بازار خواجہ در منزل او
 بودند در بازار و شیخ امیر حسین در ان منزل آتش میکرد مولانا عبد العزیز میز می شکست وی در آورد و خواجہ
 علام الدین و شیخ زاد حسین الفقرا در ان مجلس مراقبہ داشتند و خواجہ پوینہ بنی پوشیدہ بودند با سکوہ
 و کرتہ در تن مبارک ایشان بود شیخ خسرو در آمد و نشست بعد از سلام گفتن و خواجہ در اول حال
 با و التفات نمودند و در آخر مولی از پوینہ یازتن مبارک خود بر کنند و بدست اشارت کردند تا شیخ
 بگیرد چون او قصد گرفتن کرد دست خود باز کشیدند بچہمین چند بار باین وجہ باطن او را تصرف میکردند
 و گفتند ان دین اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ خسرو و تربیت باطن او در یک کرت کہ خواجہ دست
 بازی کشیدند و آن موی را منیادند خواجہ علام الدین و شیخ زادہ را کیفیتی شدہ تجمہ و اہر دو افتادند
 و از دہان خواجہ علام الدین گفتا بیرون آمد نقل کردند کہ در مباردی حضرت خواجہ نارا قدس الدیر
 با خدمت مولانا جلال الدین خالدی روح الدیر و جہ در مزار خواجہ با دام رحمہ اللہ درش صحبت خلوتی
 مولانا از ایشان پرسیدند مقصود چیست فرمودند در معرفت گفتند کہ ام معرفت فرمودند تفضیلی کنند در
 چند صفت فرمودند یکی دو و تاسہ و چہار بعد از ان خواجہ میفرمودند تمامی رخت خود را کشود و سن
 دو و ایک رخت خود را کشودم بر کل او غالب آمد و ہنوز شعلہ میزد نقل کردند کہ در مباردی احوال
 پوینہ بنی کہ منہ بر تن او در میان بازار بودند بر سہ بازار صرافان در پیشی گریبان ایشان گرفت گفت
 بر خدای رست گوی درین فرصت اندک این کمالات از چہ حاصل کردی فرمودند از ریشہ چہینہ
 نقل کردند کہ خواجہ علی داماد فرمودند پیش از اوقات بجز قبر کہروضہ ایشان است بعد از اتلم آن
 بخت خواجہ روح الدیر و جہ حاضر آمد و در خاطر میگذرانید کہ بعد از ایشان اشارت بکہ خواجہ بود بر آواز

و فرمودند سخن بهمانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هرگز آرزوی ما در آمدن فلان نظر کنند علما را الدین با
 ایشان داشته اند بعد ازین نفس روز دیگر بخواه رحمت حق سبحانه نقل کند و در اوقات ملازمت با راه
 و شبانگاه روزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شمار این مقدار ملازمت حاجت تمیت و در سبادی
 که سخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان میرفت و در نظر میکردند و راه را می گفتند و میفرمودند
 حاضران فاس او هر روزی نسبت حال خود سخن خواهند شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرمود
 اند نسبت حنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده هر آینه ظهور خواهد کرد اما آخر سنکی بر راه است تا او بر خیزد
 نقل کردند که حضرت خواجه مافس اندر و در سبادی احوال که در صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
 و شیخ نیک پوی شاه و شیخ محمد دتاهینین و غیر ایشان رحمهم الله باده دوازده کس می نشستند و اجتماع
 می برخاستند و جاهها از تن مبارک بیرون میکردند و فوطه بر میان می بستند و میفرمودند من بظاهر و
 باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشان را وقتی میشد میگفتند شما با کمال حال چنین می کنید و چنین میگوئید
 ما این اولی تریم هر یک باین صفت در فدای طاهری و باطنی می درآمدند و اثر این تاده دوازده روز برستی
 این حال در آن دوازده کس باقی میبود نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کربلا
 که از سفر حجاز باز گشتند مدتی در مر و بودند دوستان را اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید و مر و ایشان را
 اجتماعی شد اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند فرمودند
 هر کس باید سزاواری گردیده خواجه اول آغاز کردند و گرم گفتند و همچنین ده پانزده بیت کس فیکر گرم گفتند
 تو بیت خواجه علار الدین و خواجه محمود شاه رحما الله سید پیر ایستادند خواجه محمود شاه را عرق قوی را
 شد بر خاستند و در خواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
 خواجه علار الدین ترغیم کاره مبتی بدست خوانند آخر الامر تو بشیخ رشید بیدین بیت خوانند که هم هر کس از
 سوی کوبیت ره کجا اند که هست و راه تو خم در خم و صد اثر دهد در هر چیزی به مولانا عبد العزیز میگفتند
 طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که سه ادب نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان از
 در وجود آید باید که سر نیستی نیز آرد و هزار بار نیست تر شود و از خود زیادتی کوشش در راه مطالب نماید و
 دیگر هر چند عملی از در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نوسید نگردد و دل را در قبضه تصرف خود نیک
 نگاه دارد بلکه هر طرف دیگر نرود و دیگر هر امری که گردند و دو کرم باید که بران اقدام کند تا در این مقصود

شود و الا بی بهره ماند نقلا کردند که حضرت خواجہ توسی سرہ بعد از میت روز کا پیش برکان شیخ رشید رسیدند
 اصحاب و کاکین کہ بران حوالی بودند حاضر بودند فرمودند برپای شود بر ہیبت خشوع و تضرع سوال کن
 کہ چند روزینا فتم کجا بودیت شیخ رشید بان عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف حمم لدفا صد
 بیاید و گفت اگر شسته اید بر خیزید و اگر برپای آید رود در راه و گریید و نگاه بطریق ملاحظت قصد گزار
 فرمودند و گفتند رفتند چون با بنجار رسیدیم ایشانرا از بخوریستم همچنین قصہا می گفتند و در انبار آن فرمودند
 درین روزها کہ آنجا بودیم و حضور مولانا عارف رحمہ اللہ ایشان فرمودند ہر حاضران را مرا با ایشان
 یا ماہر دو در خانہ دیگر در آئیم یا شما در آئید حاضران گفتند شمار از بخوری و کسری بہت ما در خانہ دیگر در آئیم
 آنگاہ مولانا عارف در ان خلوت با من گفتند میان شما من معلوم است کہ اتحاد کلی بودہ است بہت
 اگر چہ عشق باز یہا درین میان گذشتہ باشد اکنون وقت با خرا آمدہ است در اصحاب خود و در صحابہ
 شما نظر کردم قابلیت این راہ و صفت نیستی در فلان بیشتر از دیگران می بینم ہر نظری کہ درین راہ یافتہ
 بودم و بہر معنی کہ کسب حاصل کردہ بودم ہمہ را اشارت او کردم و با و سپردم و اصحاب خود را متابعت
 او امر میکنم شما نیز در باب او ہر آئینہ درین معنی تقصیر نخواہید کرد کہ او از اصحاب شماست بعد از ان فرمودند
 دو روز تا کہ روز دیگر ہمیش نمازہ است بہت خود و دیگرہای آب را بشوئیت و بدوز انوشینیت و خود
 آتش کینیت و آب گرم کینیت و ہر مقدار من بسازیت و بعد از من روز سوم باز کردیت حضرت خواجہ فرمودند
 کہ بعد تمام آن وصیتہا عمل کردم اکنون از ان طرف رسیدہ ام و بکرات و مراتب دایمائی فرمودند سخن
 بہانست کہ مولانا عارف رحمہ اللہ فرمودہ اند تمام کردہ نقلا کردند کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اندر چو
 در مبادی علل الحق والدین را تہ اللہ در پیش خود بسیار می نشانند و نزدیک بنجو میگردد و انید در
 مجالس ایشان ازین معنی سوال کردند فرمودند او را نزد خود می نشانم تا گرگ او را بخورد و گرگ نفس او
 در کین اوست ہر خطہ از حال او فتخص می تائیم سخن ہم تا مظر می شود و ہم نقلا کردند کہ حضرت خواجہ
 بزرگ قدس لدفا صد در مبادی بعد ولوت رفتہ بودند و بنزل شیخ شادی رحمہ اللہ نزول
 فرمودہ شیخ شادی در خدمت ایشان شستہ بود در ان مجلس در کسب حضور و مراقبہ سہر بر آوردند
 و فرمودند شادی با ما حریفی میکنی این محل آنست کہ بر خیزی بخدمت مشغول باشی اما در ان خدمت
 خود را نا پیدا کنی و بی وجودی در صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ را در آخر سخن

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خوانند و این بیت حدیث آنکه لایوسن
احدکم حتی یکون هواد تبعاً لما جنت به و بیت سقا مسوز و بر نیاید بوی عود و بختہ و اندکین سخن ما خامت
و گفتند ضمن همین است تمام است نقل کردیم که مولانا عارف را رحمہ اللہ خوشی بودند مولانا در پیش او
و ایشان از توابع امیر خود رحمہ اللہ بودند و بزرگتر مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان
رفت و ونہی منکر بجای آوردند شنودند گفتند اگر نمی ش نوبت کا و کاری شما تلف خواهد شد شنودند
و کا و کاری شام آنروز تلف شد مولانا در پیش امتناع نکردند و باستانہ عزیزان بو اکبت رفتند
و باز آمدند بچنین گا و کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف
کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یاد گیریت بیت کا ز نادان کوتہ اندیش است بد یاد کرد کسی
کہ در پیش است و مولانا عارف رحمہ اللہ میفرمودند معاشرت کسی را رواست کہ آن کار کہ مقصود
آرنده است بہمت او کفایت تواند شد مولانا امیر شرف رحمہ اللہ از ایشان نقل کردند با امیر
افتخار الدین رحمہ اللہ وقتی کہ نزد ایشان معاشرت بردند و نگرفتند و این سخن را نقل کردند
حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ در مبادی طلب بولایت نفس قشلاق خواجہ مبارک رحمہ اللہ
بخدمت مولانا بہا الدین قشلاقی رحمہ اللہ رسیدند مولانا بہا الدین فرمودند این چنین مرغی کہ بونی
یا تو عارف دیک کرانی است خواجہ فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر شود و شوق دریافت
مولانا عارف رحمہ اللہ بر ایشان غالب شد و مولانا عارف در دیک کران بودند در آن زمان و در آن
زمین چنہ بی شک تند با مولانا امیر شرف و بابرادر ایشان مولانا امیر حسن رحمہ اللہ و باقال خود خواجہ
احمد شکر رحمہ اللہ کہ از اصحاب امیر خود و اکنوی قدس سرہ بود و مولانا عارف را پدر سہی مولانا
بہار الدین رحمہ اللہ خواجہ گفتند اگر ترا خاطر بعارف است او را آواز دہم ہر آمینہ خواہ آمدن بیرون آمدند
و بر بامی بر آمدند و ۳ کرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نہ روز ار کار زمین چنہ بیرون آمدند ہما
گفتند شما بظرف منزل رویت کہ مرا مولانا بہا الدین طلبیدہ اند و روان شدند و در ہمان روز در آن نیمروز
پیش از آنکہ دیک از آفتشدان فرو گیرند بعد از آنکہ آتش رسیدہ بود در آن صحبت کہ در قشلاق بود رسیدند
و اول ملاقاتی کہ از حضرت خواجہ را با مولانا عارف رحمہما اللہ بود در آن صحبت بود نقل کردیم کہ خدمت
مولانا عارف در دیک کران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجہ بزرگ

خواجہ بہا الدین در آن صحبت بودند در خاطر اصحاب خواجہ ماجمہ اللہ گذشت کہ خوش بودی اگر حضرت
خواجہ نایز درین مجلس بودندی تا بلقاسی ایشان مشرف شدی مولانا عارف رحمہ اللہ سر بر آوردند
و گفتند بہا الدین رطلیم تا حاضر شود و خواجہ در آن حالت در بخار بودند اصحاب خواجہ خوش خاطر شدند
و در آن صحبت چند باہی در تہنور بود چون بخت شد پیش از آنکہ سہ تنور بکشایند و ماہیا نرا بیرون آرند
حضرت خواجہ قدس سرہ از آنجا کہ بودند حاضر شدند با جاہا ربی تکلف و شاخی از درخت سجدی گرفت
در آمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمہ اللہ جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
بہا الدین سلمانی یا کافر فرمودند کافر مصرعہ کافر خوشیم و مسلمان عشق بہ دین یکفر با طاعت و یون
باشد الایہ و جار فی تفسیر طاعت کل احیفہ و این سخن را کہ فرمودند تاویل دیگر نیز بہت شعر
اذا اہل العبارة سائلونا بے اجناہم باعلام الاشارة کبریت درین تتم کہ پنهانی نیست بہ برداشتن
سرخ باسانی نیست بہ ایمانش ہزار بار تلقین کردم بہ دین کافر اکثر سلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
رحمہ اللہ ہر کہ در بند تہنیر خود است در روز خ لقد است و ہر کہ در مطالعہ فقیر اوست سجاد و بہشت
لقد است و فرمودند در وقت خوردن ہر عضوی بکاری مشغول است دل بچہ مشغولست گفتند نہ کہ حق سجاد
فرمودند نہ کہ گفتن اللہ و لا الہ اللہ نیست ذکر از سبب بہ سبب رفتن است و نعمت را از سبب دیدن
یکی از اصحاب خواجہ بزرگ را قدس المدیرہ لرزہ بودی نا لید خواجہ در آمدند فرمودند نامردی الی گفت
صبر کردم آخر الامر فی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواہی صد ساعت خود را نگاہدار و جزئی بجز
بصدار نہ روز خفت مید شد و در روز ہارم صحت و مجلس ملک ہرہ رحمہ اللہ از حضرت خواجہ تاوس
اللہ روحہ کرت اولی کہ حج زفہ بودند ملک برسید و اکابر اعیان حاضر بودند کہ ام و الایت است کہ از نبوت
ما ضلہ است خواجہ فرمودند و الایت ہمان نبی ملک سوال کردند چون حضرت شمارا ذکر جہ و خلوت ہما
بیت طریقہ شمایست فرمودند سخن خانوادہ خواجہ عمید الخائف عجد والی است قدس امیر و امام
خلوت در انجمن و متابیع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن یہ باشد فرمودند بظاہر با خلق بودن و با
باحق بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر شود حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ فرمودند حق
تبارک و تعالی در کلام مجید میفرماید رجال لا تلیہم تجارۃ و لا بیع عن ذکر اللہ و می تہنر نمود
اغیاب الزیادۃ مع حضور القلب فی من دو اما مع نفور القلب سخن شیخ ابوسعید قدس سرہ

۱۰۱

در صورت

و در حدیث یا با ما هر چه از رغبات تیره و جدا فرمودند اگر چه ابوهریره رضی الله عنه از بس ستون در گذشت
 و باز آمد و اظهار کمال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش از این طاققت ندارم اما اگر ما را بتجارت
 کردی بهتر بودی و چون در کرت تمانه بعد از مراجعت از بیت المدزاده المدسجانه شرفا بمذینه سلم
 رسیدند مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیره هم و شیخ نظام الدین عبدالرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صنفه
 شیخ نورالدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هر که ایشان
 سکوت نظایر بودند اصحاب خواجه در آن حالت از ایشان صورت غیبی مطالعه مینمودند بعد از آن
 خواجه سر مبارک بر آوردند و ردی با اصحاب خود کردند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
 که مراد این زمان غیبتی واقع شد حضرت خواجه محمد مانتس المدروحه حاضر شدند و مر گفتند
 فرزند درین محبت از تو سوال بزرگ خواهد کرد و در طریقت راقف باش و بی و بهشت جواب گویی
 پس از آن بزمانی در رویشی سوال کرد در احادیث یا در سخنان مشایخ قدس امدار و اجم
 منقول است مارایت شیئا الاوارایت شیئا المدفیه مارایت شیئا الاوارایت امد معمار است
 شیئا الاوارایت امد بعد مارایت شیئا الاوارایت امد قبله توفیق میان این چند وجه است خواجه
 جواب را شیخ نورالدین حواله میکردند و شیخ نورالدین باز خواجه حواله میکردند همچنین چند کثرت واقع شد و
 هیچکس را بحال دخل و درین سخن نبود تا یک در آن مجمع و بران صنفه بسی از علما بر مناظر از خفیه و شافعیه
 حاضر بودند و طریقیه ایشان معلوم بود در رعیت توحض در کلام و بسی از قهر او اهل معرفت نیز حاضر بودند
 آخر الامر خواجه سر بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
 در اهل جمع تصرف کرده همه بیک کلمه تحسین میکردند و از هیچکس جوابی و سوالی درین حسی موجود نشد
 و میفرمودند لی مع المد وقت لا یعنی قیه ملک مقرب و لابنی مرسل بک معنی آنست که مر احاط
 میباشد که در آن حال ملک مقرب و بنی مرسل ملاحظه نمی بود و این حال مبتدی را نیز در بعضی
 اوقات مرسوم بود و دیگر آنکه ترا عالی میباشد که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب
 و بنی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت نبوت حضرت رسول است
 صلی الله علیه و سلم چنانکه بعضی از مشایخ گفته اند الولاية افضل من النبوة و دیگر اشارت
 باین معنی می نماید که هر گناه حق تعالی بر بنده نصفت جمال تجلی فرماید و خود آن بنده چنان

بزرگ شود که در عالم کنونی لایسعی ارضی و سماوی و وسعتی قلبی عبدی المؤمن اللبیب الورع و میفرمود
 بعد از سوال و شنیدن که لطف و تکریم و صفت خداوند حق است و در حد کمال است لغز از کجا است که
 هر که مظهر صفت لطف میشود محل اثبات است و هر که مظهر صفت قهر میشود محل نفی است فرمود مظهر
 قهر او و معنیست یکی آنکه قهر از او ظاهر شود و این محل اثبات است و دیگر آنکه قهر بروی ظاهر گردد و این
 محل نفی است و میفرمودند بلا بسبب ظاهرت و بلوی نسبت باطن و میفرمودند در اللام اغفر فی
 و لوالدی در و نشان تمام گذشته اند از خود و هیچ بهره نمی طلبند یا کسی وجود خود را برای یکی دیگران
 سی طلبند و میفرمودند آنچه از مشایخ منقول است الصوفی غیر مخلوق تاویل او آنست که صوفی را
 در زمانی صفتی و حالی میباشد که او نمیباشد این سخن به نسبت آن زمانست و الا صوفی مخلوق
 و میفرمودند الفقیه لا یحتاج الی امداد من غیره ان یشاء و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
 ترک سوال استجبی من سوالی علمه بجالی اشارت باین مقام است و میفرمودند اذ اتم الفقه فو
 عزوجل اشارت بعنا و منستی بند و محو صفات اوست چون تو بنودی چه بود جمله خازنش
 چون تو نماندی چه ماند جمله خدا اسی گدا به نقل کرد در ویشی که در کت اولی که حضرت خواجه از سفر
 مبارک مراجعت فرمودند بمباخان آمدند مولانا محمد پیروی نام داشتندی در عقب ایشان از
 بغداد آمد خواجه قدس الدروحه فرمودند متوقوف بر زبان التفات است اتفاقاً روزی جمعی از درویشان
 حاضر بودند خواجه فرمودند آن ساعتی و زمانی که همه طالبان و عاشقان و سونمگان این راه گران
 آمدند رسیدت مولانا محمد را نزد یک خود خواندند و فرمودند واقف باش تا بهره برگیرست گشت مسجوب
 خود را بر زانوی مولانا محمد رساند حال او دیگر شد و بهیوش گشت خواجه او را بحال خود باز آورد
 و فرمودند با خبر باش که زمان میگردد و باز با التفات کردند حاش متغیر شد باز او را بخود آورد
 و کت سوم فرمودند که واقف باش که فرصت بغایت اندک مانده است مولانا محمد متوجه حضرت
 خواجه شد و ایشان باو التفات میفرمودند چون ساعتی گشت خواجه گفتند ای مسلمان و نیکو
 چه جای یاد کردن باغ زانواست چون خواجه این گفتند مولانا محمد در گریه شد و جامه بر خود پاره
 کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد پیروی چون ازان حالت و اضطراب ساکن شد اصحاب از او
 پرسیدند که در آن زمان شکر و شکرین موجب گفتن حضرت خواجه این سخن را چه بود آن اضطراب شما

و

در عقب آن سخن خواجه از چه بود مولانا محمد گفت قصه باغ و زراغان آن بود که روزی باد و سستی و بیخ
 باغ زراغان هراة بودم آن دوست مرا گفت که وقتی که بصحبت دوستی از دوستان حق تعالی بری و ترا
 از بر که آن عزیز وقت خوشی باشد در آنوقت مرا فراموش نکنی و حضرت خواجه مرادین میفرمودند که
 گذشته را بر من میگذر این بند بقیضیل و در آخر مشاهده حال شکر فی میگردم درین حال بزرگ
 چون قصه باغ زراغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجه فرمودند ای مسلمان چه جای باغ زراغان
 گریه و اضطراب من از آن بود که چه خواجه بر آن خاطر واقف شد و من سالها بود که در عالم می گشتم
 هرگز باین کمال کسی ندیده بودم و گمان من این بود که درین روزگار اینچنین صاحب دولتی نیست
 نقل کرد و روشی در آن فرصت که حضرت خواجه ماقدس العدر و روحه در خراسان بودند و خدمت ایشان
 بودم و از طوس بطرف مشهد متوجه شده بودند در راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت
 کرد و چند بیماری حضرت خواجه آورد خواجه او را فرمودند که ازین عدلی بوی بازمی آید صورت حال را با ما
 آن سوا گفت سه ماه شد که هفت شتر غایت کرده ام خواجه فرمودند عدلی را بگیر وقتی که شتران تپورند
 بگیرم زود خواهی یافت چهار پیاده اند و سه خفت آن سوار بعد از آن آمد و گفت اینچنان که فرمودند
 شتران را با هم و معاملات آورد و تضرع بسیار کرد و از بجان حضرت خواجه شد نقل کردند
 که یکباری حضرت خواجه قدس العدر و روحه بعزوبت رفته بودند شیخ شادی بحضرت خواجه رسید قوی
 بسط و سرور خواجه فرمودند شادی خوش حالی داری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت فرود
 شریف حضرت خواجه فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است از آن نیست این گفتند و شیخ شادی را
 یکباری فرستادند چون او از پیش خواجه بیرون آمد خواجه فرمودند این بسط او از حق است سبحانه در
 چند تنگه زیر یافته است او بدان التفات کرده است بعد از آن شیخ شادی آمد از ویر رسیدند که
 چه عمل از تو در وجود آمده است شیخ شادی گفت بخدمت شما می آمدم در راه چند تنگه زردیم
 در خاطر من آمد که اینهار از نظر خلق پوشیده گره انم باز استغفار کردم و گفتم مرا این چه کار است
 مصلحت است که هیچ وجه باین التفات نکنم چون سه قدم که شتم این صفت بسط در من پیدا شد
 خواجه فرمودند هر که حق را بر غیر حق گزیند هر آینه گمینه سعادت او این بود نقل کرد و در ویستی که
 من در موضعی ساکن بودم که نزدیک بود بقیصر عازان و بجز قصه ای مشغول میبودم و در آن موضع

عزیز زبده گو سفت داشت اتفاقاً حضرت خواجه ماقدرس اندر روحه مرا گو سفتی دادند که در رومه آن عزیز
 گذارد و بعد از قرصی حضرت خواجه فرمودند که آن گو سفت را اقصای کن و من تقصیر کردم روز دیگر
 مرا و آن عزیز طلب کردند و او را گفتند که احوال شب را بگوی آن عزیز گفت که شب در میان چهارصد
 گو سفت من دزد در آمده است و آن یک گو سفت حضرت خواجه را برده تا قل گفت من متحیر شدم چه
 پیش ازین این قصه را شنیده بودم تصد آن کردم که قیمت آن گو سفت را بحضرت خواجه بیا
 و گفتم غم امت این برست گناه من کرده ام حضرت خواجه فرمودند این وجه را من قبول نمیکنم بسبب
 آنکه دوش بحضرت حق تعالی عرض داشته ام که آن گو سفت من فرامی راه بود و عوض آن گو سفت
 ده خواسته ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجه می بودم در چهار روز وقت نماز دیگر در ایشان خواجه
 از طرف نفس آمدند ده گو سفت آوردند تعیین و محبت بحضرت ایشان زیاد شد و مطالعه
 آن حالت بسبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد و در روشی که یکی از نزدیکیان حضرت خواجه را آس
 اندر روحه مبلغ بیست و پنج دینار عدلی غایب شده بود بحضرت خواجه گفتند ایشان فرمودند این عدلی
 را کینزک این خانه گرفته است کینزک را فرمودند که عدلی را بده گفت در فلان موضع در زیر خاک کرده ام
 خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک است سه دینار است حاضران از آن سخن خواجه تعجب کردند آن تلمحظ
 کرده شد در زیر خاک سه دینار پیش نبود نقل کرد و ند که در آن صحت که حضرت خواجه ماقدرس اندر
 روحه کرمینه رسیدند شامی بود و ایشان آن نفعه در خدمت ایشان حاضر بودند چون از طعام خوردن
 فارغ شدند حضرت خواجه فرمودند که بر در این خانه کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
 کسی بر در ایستاده بود و طبق امر و سه در دست او بود پرسیدند گفت آمده ام تا بحضرت خواجه
 مشرف گردم اجازت کردند و آمد و بر خواجه سلام کرد و آن طبق را و پیش حضرت ایشان
 گذاشت خواجه از وجه حل آن امر و پرسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریدم
 خواجه فرمودند که امر و در بار او در فوطه خالی میباید کرد چنان کردند خواجه خود تفحص کردند بدست خود
 آن امر و در بار او از میان آن امر و در بار او یکی امر و در بار او یوسف دادند و فرمودند که باقی را حاضران
 قسمت می بایند کرد و بایند که کسی ازین امر و در بار او پس روی بان یوسف کردند و گفتند چه سزا
 درین که بر خاطر ما گذشت تا درین امر و در بار او بجا بسیار کردیم و باز گفتم که ازین امر و در بار او کسی بخورد سزا

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفتند در کریمینه چنین و چنین صاحب کمالی آمده است
 من خواستم که خدمت شمارا بیا ز ما می یکی امرود در ایشان کردم و در طبق نهادم تا آنرا بمن در میاید
 باقی آن امرودها را بران گذاشتم خواجہ فرمودند نیک تفحص کن آن امرود آن نیست که با تو و آدم گفت
 ملی همانست خواجہ آن درویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند که بندگان حق تعالی را نمی شناید
 آزمودن اگر من این امرود را بتمنید آدم زیان زده میشدی و از ما دور می افتادی کسی در پیش
 از درویشان دین محمد باشد صلی اللہ علیہ وسلم اورا آزمودن چه حاجت آن یوسف توبه و انابت
 کرد و حاضران از محبان شدند نفسل کردند و دانشمندی که از جمله مجبان حضرت خواجہ با بود پس
 که در آن فرصت که آن لشکر با بیت بطرف دشت تپچاق بخارا آمد و آن چندان خلق در حصار درآمدند
 و کار به تنگ در آمده بود بسیاری مردم بلاک شدند و خبرابی حال چهار پایان بی اندازه بود درویشی بود
 از جمله دوستان حضرت خواجہ اقدس روحه فراخ شاخی داشت که از لاغری و بی قوتی بر جای ماند و جو
 روزی حضرت خواجہ اقدس سره آن درویش را فرمودند که این فراخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
 آن درویش گفت تا کی تربیت کنم نمیدانم که این بلاکی دفع خواهد شد خواجہ فرمودند هر روز دیگر
 این فراخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من مساب میگردم از بزرگ نفس مبارک ایشان
 روز دهم آن بلا از اهل بخارا دفع شد و مسلمانان از چنان در ماندگی خلاص گشتند و لشکر دهمان
 دانشمندی که روزی بحضرت خواجہ ستودہ شدم و چون صحبت شریف ایشان رسیدم و کلمه گذشت
 چنان دانستم که آن نسبتی و صفتی که از بزرگ نظر حضرت خواجہ بمن رسیده بود هیچ نامزد در خلاص من آمد که
 حضرت خواجہ آن معنی را از من باز گرفتند درین حال خواجہ متوجه بدرویشی شدند و فرمودند با هر چه
 داریم از آن شایسته انا صید کلب غیر معلم حر است نمی شاید خوردن نقل کرد همین دانشمند که بزرگ
 حضرت خواجہ اقدس اللہ روحه از من انجسیده بودند و مقدار دو هفته بحضرت خواجہ نسبت نمودم
 درین مدت در قبض و اندوه بودم و زمین فراخ بر من تنگ شده بود و آخر غمگینی رسید از حق تعالی
 انابت و بارگشت کردم و ارواح بسیاری از مثل نخ از شقیع آوردم چون بآمد از شد بر او آئینه
 آن پیدا شد که بحضرت خواجہ رستم چون سلام گفتم حضرت خواجہ باقی تعابیت خوش کردند و دست از
 درویشا ترا مخاطب ساختند و گفتند ما از تو رنجبیده بودم و ترا از خاطر بیرون کرده ایم چون این

ارواح طیبه بزرگان دین را و روح آن مبتدع را شفیق آوردی ترا بخشیدیم و قبول کردیم بعد از آن
 و آنستند گفت که چون طریق حضرت خواجہ در متابعت سنت بر کمال بود مرا آگاه گردند که فلان مبتدع بود
 است و ذوق را از شفقت و ترمیم فرزند داشتند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمه الله که
 از جمله ذاکران بود و ولایتها از آن عزیزان قدس السد روحه که گفت چون کرامات و آثار ولایت
 حضرت خواجہ بها و الدین قدس السد روحه مشهور شده بود مراد اعیان آن پیدا شد که از سمرقند
 بد ریافت صحبت شریف ایشان به بخارا روم و دایما از آن زمان که متوجه خدمت ایشان شدم
 در خاطر من این بود که میباید که اول خدمت ایشان شرف کردم چون به بخارا رسیدم و در
 کاروان سده ای نزول کردم پیش از آنکه مرا هیچ کسی ملاقات نشود در حال بعزمیت درینست
 خدمت خواجہ بیرون آدم دیدم که جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت که این طایفه میباید
 که از درویشان باشند و در من صفتی و حالتی پیدا شد که به تمهیل در عقب ایشان روان شدم
 و در حال در خاطر من گذشت که چون خدمت خواجہ رسم میباید که اول مرا سر شیره دهند و کس
 با من شریک نباشد بهمین صفت پاره راه رفتم آن جمع ایستادند چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
 جمع عمریزی مرا استقبال کرد و آثار ولایت در جبین او لایح بود مراد کنار گرفت و دو کت فرمود
 خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود که پیش ازین هرگز مرا بخدمت آن عزیز ملاقات
 نشده بود من متحیر شدم که ایشان چون نام مرا دانستند درین حال در باطن من گذشت
 که ایشان حضرت خواجہ بهار الحق و الدین اندروان شدند و از من از احوال کباب و علمای سمرقند
 پرسیدند بعد در منزلی در آمدند و چون جمع نشستند و حضرت از آن منزل بیرون آمدند و اصحاب
 چنانکه سفته ایشان بود حاضر غایب شسته بودند لحظه گذشت خواجہ آمدند و گروه و سر شیره پیش
 من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور که نصیبه تست کسی را با تو غمگرت نیست و آهسته
 با من گفتند که خاطر عزیز از این منفرد چیز نمی باید بر بنایند حال بر من دیگر شد و مشاهده آن
 حالت سبب محبت من شد بخیرت ایشان نقل کرد و شیخ امیر حسین رحمه الله که با ما در عیال بود
 و حضرت فواید قدس السد روحه در شهر بخارا در منزل محمد خفاف بودند از معارف سخنی می گفتند
 در خاطر من در آنکه میباید که مرا اجانت فرمایند تا والدۀ ایشان را مبارکباد عیب گویم و دیگر مرا آگاه دهند

در خلوتی و دیگر سه درم را با دامن سه درم را راسته و سه درم را مژانه شویط بعده خواجہ مصطفیٰ عید مرتبند
 چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزدیک والدۀ من مبارکباد عید بر و چون نزدیک خانۀ محمد خفاف
 رسیدند اورا فرمودند که خانۀ را خلوت ساز و ملا اشارت کردند که در آن خانۀ در آنی پس حضرت خواجہ طعام
 آوردند آن مقدار که از من زیادت ماند بعد از آن مردی بیاید و پاره رشتہ بخدمت خواجہ آورد خواجہ
 پرسیدند این رشتہ را بچند درم خریدیدہ افزود گفت بسہ درم دیگری بیاید و در طبقی پاره مژانہ شور آورد
 خواجہ از آن کس پرسیدند کہ بچند درم خریدیدہ گفت بسہ درم ساعتی بود یک کس دیگر بسہ درم بخدمت
 خواجہ معالمت آورد سوی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از ما سه چیز طلبیده بودی اجازت
 مبارکباد و طعام بلون و این سه چیز فرمودند از درویشان این چنین خواستہایک نیست باین واسطہ
 ما از آن عالم باین عالم آمیم و از جهت کفایت کار خود گوش خاطر مشغول کردیم نقل کرد در رویشی کہ حضرت
 خواجہ حدیث السدر و حہ در بعضی از نو احوی بخارا بودند و اتفاقاً فصل زمستان بود و در نزدیکی آن موضع
 خلق نمودند و گرسنگی بہ درویشان غلبہ کردہ بود حضرت خواجہ یکی از آن حاضران فرمودند کہ بقلان دیدہ بود
 و در آن دیدہ باغی است باین نشانی در آن باغ حوضی است در آن حوض اندکی آب است و در آن آب
 ماهی بزرگ است بیارتا اصحاب را طعام شود آن درویشی مسافتی راہ قطع کرد بان دیدہ رسید بہ آن محل
 کہ فرمودہ بودند آن باغ را طلبید چون درآمد بہ آن کیفیت در آن حوض اندکی آب بود در آن آب ہی بزرگ
 آن ماهی را حضرت خواجہ حاضر کرد اصحاب را حالی عجیب پیدا شد نقل کردند کہ حضرت خواجہ با قدمی آمدند
 در قصر عارفان بودند و در منزل باغ خاتقہ آتشدان میساختند در آن اثنا بد اس احتیاج شد
 و اسی بود آہنیں ہر چند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و از نہر کہ رسیدند کسی ہم نشان نداشت
 خواجہ فرمودند من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادند بحدیث لوت نزدیک درویشی و اشارت
 کردند کہ در خانہ قطب الدین مذلولتی در آئی و از در گنجینہ او ہمین کہ می در آئی داس آہن مارا در خر تہ
 پیچیدہ است بر زبر سقف نہادہ است آن داس را زود بجا مل مکتوب فرستی کہ قوی در کار است رہ است
 کرد آن درویش کہ در گنجینہ خانہ قطب الدین درآمد در بہان موضع کہ خواجہ اشارت فرمودہ بودند
 و سقف گنجینہ کو آن داس را یافتیم و حضرت خواجہ فرستادم اصحاب کہ در زمان مکتوب نوشتن حضرت
 خواجہ حاضر بودند چون قصہ یافتن داس را بان کیفیت معلوم کردند در شگفت شدید نقل کردند کہ فصل

تیرا ہوا بود حضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ در غدوت بودند در ویشی در حضرت ایشان پارہ انار آورده بود
 و در ویش محمد زہد در ان جمع بود حضرت خواجہ انار را سمت کردند و فرمودند بجزرت محمد زہد کہ گفت خاطر من
 مشغول بہت بہت الگہ غلام من اگر خجیہ است خواجہ فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند در روز و شب نزدیک
 با باش روز سوم بطرف ریورہ تون بمنزل خود رود و خبر غلام تہور سدا غلام محمد زہد آنچه فرمودند بجای آورد
 روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از انکہ بشارت حضرت خواجہ را باہل خود گوید غلام از درخانہ درآمد
 محمد زہد کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون از اینجا بیرون آمدم قصد کن کہ دم
 کہ بظن کنف روم چون پارہ راہ رفتم بر پای من نندی پیدا شد کہ نمیتوانستم رفتن و آواز درای سے آمد
 چنانکہ مرا وہم میشد کہ این آواز بخار امیر بود چون بطرف ریورہ باز می گشتم آن بند از پای من کشا وہ
 میشد و آن آواز منی آمد سہ روز حال من چنین بود پس از ان دہستم کہ این کیفیت از جای دیگر است بستم
 و بجزرت شما آدم عفو طلبید و عذر بسیار خواست و ہر کہ این قصہ را شنود اورا بجزرت خواجہ قدس اللہ روحہ
 محبت بسیار شد نقل کردند از شیخ شادی رحمہ اللہ کہ گفت بر من تصویری گذشتہ بود از عدد تو
 بقصر عارفان بجزرت خواجہ قدس اللہ روحہ رفتم و عذر تقصیر خواستم خواجہ فرمودند طاعت
 می باید گفتم فراخ شاخی معاملات آدم این در وجہ معاملات قبول نیست چہل و ہشت دینار عدلی دار
 کہ در عدوت در سوراخ خانہ دیوار پنهان کردہ و دود آن موضع را سیا کردہ است و مدتی بر ان گذشتہ است
 از جہت معاملات آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مراحل دیگر شد بواسطہ انکہ پیچ
 بر ان اطلاع نبود بعدہ بتعمیل بعدوت رفتم و آن مبلغ چہل و ہشت دینار را بجزرت خواجہ آوردم
 آن عدد کشا وہ طلب کرد و نزدیک نیاری از ان لہار بعد از تفحص من دادند و فرمودند یک تیار حرام است
 از کجا تو سیدہ ہست و اشارت کردند کہ باین مبلغ چہل و ہفت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
 و بجزرت ہنگام حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت سبب مشاہدہ این حال یقین من بجزرت خواجہ
 زیادت گشتنا نقل گفت از شیخ شادی رحمہ اللہ از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش از ان کہ
 سبب عدوت نظر قبول حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ مشرف گروم مدتی مقام می کردہ بودم آن یک دینار
 در میان آن عدلیہا از ان جہت بود نقل کردند از در ویش نیک روز رحمہ اللہ کہ گفت پیش از انکہ
 مشرف صحبت حضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ بسم ملازمت سید امیر کلال نور اللہ مرقدہ مینویسم

چنانکه وظیفه ایشانست ذکر هر میگفتم و در آن فرصت مرا بر خاتونی تعلق شده بود و خود را بر صفت
 پیری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگویند و سخنان بیفایده می گفتم
 روزی خدمت خواجه مابنزل خدمت امیر رسید آمدند و اتفاقاً آن شام وظیفه ذکر هر خدمت
 خواجه زاهد مابنزل امیر بود چون بذكر هر مشغول شدند خواجه زود از آن منزل بیرون آمدند و بنزل
 امیر برهان که فرزند گلکان تر امیر بود رفتند و حال آن بود که امیر برهان را بحضرت خواجه محبت بسیار بود
 و من نیز در عفت خواجه رفتم بقصد آنکه ایشانرا گویم که چرا موافقت ذکر نگردید چون بنزل امیر برهان
 رسیدند خواجه روی من کردند و گفتند اگر ازین درویش عزیز شرم نیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
 نیز شرم نیداری که میگویی ارواح چنین میگویند چرا نمی گویی بر فلان خاتون هوا آورده ام و تعلق دارم
 ازین سخن حال من دیگر شد زود من مبارک خواجه را گرفتم و گفتم یا فتم آنچه می جستم خواجه دست مبارک
 خود را بمن رسانید بخود شدم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجه مستعلق شدم و در ملازمت ایشان مینویسم
 ش نمودم که چون اینحال مسمع خدمت امیر رسید کلال رسیده است از خدمت خواجه شکایت کرده اند
 که خواجه فرزند من امیر برهان را در فلان درویش را بخود مستعلق گردانیده است و چون این شکایت
 امیر مسمع مبارک خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت خود را انداخته و بعد عرض من ذلک از
 من همه عملی در وجود می آمد که طاعت رضای حق سبحانه می بود و در تی برین گذشت روزی مرا بحضرت
 خواجه ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چه حالت است ترا اندک آشنا کردیم حق تعالی باز در گزلبازی
 زنی گفتم سبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال او ایل و او اسط و او اخر خود را بخودت مابیر
 بگو و باز نمانی که بار آشنا کرده بودند ما را منع کردند بر همان اشارت بحضرت امیر رفتم و حال خود را
 عرض کردم در آن زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمود هر کجا مقصود تو کفایت می نمود بر روزی بحضرت خواجه
 آمدم و سعادت هدایت رسیدم و حال آن بود که امیر برهان را نیز خواجه تربیت میفرمودند و او بر من سابق بود
 بر کرتی که مرا با او ملاقات میشد احوال باطنی مرا فارت میکرد و مرا عریان می ساخت گفتم حق خود را بحضرت
 خواجه عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بل فرمودند در آن زمان که او توجه
 بتو میکند بگو من نیستم ایشانند بعد چون باور رسیدم و خواست که بهمان طریق من مشغول شود گفتم من
 نیستم خدمت ایشانند مالش دیگر شد و پیشش گشت و بیفتاد و من بعد نتوانست که بآن نوع در من

تصرف کند و بزبان مبارک حضرت خواجہ ماقدس اللہ روحہ بہ نسبت بیان آن حال کہ میان ایشان
 و خدمت امیر کمال بود نور اللہ در وقتہ این سخن بسیار میگذاشت در حضور امیر و در غیبت ایشان کہ چون
 مرغ روحانیت طالب از بیخہ بشریت بواسطہ تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از آن پرواز گاہ
 آن مرغ را جز حضرت اللہ تعالی کسی دیگر نمیداند مصرعہ کس را وقوف نیست کہ مارا چه حالت است ؟
 استعداد و قابلیت ہر یک بحسب فطرت مختلف افتادہ است قد علم کل اناس مشربہم سے
 زبان ازلی نور کہ پروردہ اند ؟ بر تو زیادت نظری کردہ اند ؟ و مشائخ طریقت قدس السداد و اہم
 گفتہ اند منازل الوصول لا تقطع اہل الآبائی العمر الا خروی الابدی کیفیت فی المر القصیر الذنیوی و در مرض
 اخیر حضرت امیر نور اللہ مشدہ اصحاب را بتماہمت حضرت خواجہ ماقدس اللہ روحہ اشارت فرمودند
 بر صحت حال خواجہ قدس اللہ روحہ در اینچہ بر ایشان میگذاشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند کہ
 ایشان در ذکر جہر تماہمت شما نکردند امیر رحمہ اللہ فرمودند عملی کہ بر ایشان میگذاشتند آن عمل دیگر نیست
 اینچہ بر ایشان میگذاشتند ہر آئینہ بنا بر حکمت است کہی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعہ ای ہمہ
 تو من کم چنان کہ تو داری ؟ سخن خلفار خاندان خواجگانست قدس السداد و اہم اگر ترا بیرون آویزد
 از خود ترس و اگر خود بیرون آمدہ ترس سے یکیت عشق لیکن ہر صورتی نماید و این احوال آن جس
 و چارہ بنمایید صدیق احمد در ہر مقام اسمانست ؟ ہر چند او بی ظاہر در غامی نماید و صاحب مرصاد
 رحمہ اللہ تفسیر او کہست بجز الحقایق در معنی این آیت کہ قل قاتوا بکتاب من عند اللہ و لیسئلنہا بتمہ
 آن کہنتم صاوقین بصحت مثل این حال نیست صاوقان اہل طلب اشارت فرمودہ است و صحیحین در
 اوایل مقامات شیخ ابوسعید دانی الخیر قدس اللہ روحہ وہم در کتاب طبقات مشائخ الصوفیہ
 قدس السداد و اہم للشیخ ابی عبدالرحمن اسلمی قدس اللہ روحہ نیز اشارت بصحت مثل این حال از
 عاشقان صادق و طالبان حاذق و اللہ سجاد بقول الحق و ہو بیدی اسبیل نقل کردہ در روایتی کہ
 پیش از آنکہ بخدمت خواجہ ماقدس اللہ روحہ پیوندم و رقرشی میبودم و در موضعی کہ من ساکن بودم
 مردی بود از ترند و او را فرزند میبود سپوشیدہ مرا با او میل خاطر می شد روزی او را در خانہ خالی
 یافتم تو با او چند سخن گفتم و در کنار گریتم و بوسہ دادم بعدہ آن در ویشی آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر
 شد چہ روزی با او صاحب شدم معلوم کردم کہ از جملہ درویشان حضرت خواجہ است و چون او

بطرف بخارا روان شد با او موافقت کردم و بصحبت شریفه خواجہ رسیدیم و بمن طمعت
شدند و فرمودند در چه کاری گفتند اعیانہ صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
احوال کجا دختر مرد ترفی را در خانه بوس میدی و کنار میگیزی و باز میگویی صحبت درویشان
دارم من گفتم ندانستم که آن کار بد بوده است خواجہ فرمودند آن کار حرام است و ما مشرک
من گفتم شما آنجا نبودید چون معلوم کردند خواجہ فرمودند آن کس که دید و دانست مرا گفت من
متحیر شدم و محب حضرت ایشان گشتم **تعلک** دند خواجہ علامہ الحی والدین که روزی شیخ محمد
در امین رحمہ اللہ سوال کرد از من که دل بنزدیک تو بچه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
نیست آن درویش گفت که دل بنزدیک من چون ماه سه روزه است بعد آن من تعریف
و به مثل آن درویش را بنسبت حال بر حضرت خواجہ عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
حال خود را بیان کرده است و خواجہ قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ میداد
بجمع موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجہ فرمودند که نسبت
اینست پس حال دل را کی توانی که او را کئی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
که لا یسعی ارضی ولا سمانی و لکن لیسعی قلب عبدی المؤمن از غوامض است هر که دل رهناسد شناسد
تعلک دند که روزی شیخ شادی با جمعی از فدویت بجهت خواجہ ماقیس آمد روح آمدند خواجہ در موی
بودند که بطرف آفتاب بر آمدن باغ مرا رست و الفاقان آن زمین را پنبه کشته بودند شیخ امیر حسین
در حضور خواجہ در آن پنبه تش میزد چون درویشان فدویت نزدیک رسیدند حضرت خواجہ با
شیخ امیر حسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف ماست یا در طرف تو شیخ امیر حسین
پتخ سخن گفت حضرت خواجہ بصفت ہمیت درو نظر کردند حال او دیگر شد افتاد و سر او چون لاج
در زمین میرفت و سر گردن او در زیر خاک ناپیداشد و از او هیچ نفس بر نمی آید در آن نزدیکی دفنی بود
زرد او حضرت خواجہ پشت مبارک بر آن درخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی
گفت که از حضرت خواجہ شیخ امیر حسین را در خواہ که سخن مبتیان را قبول میکند من بخون تمام
حضرت خواجہ متوجه شدم فرمودند بچه میگویی گفتم عفو می طلبم حضرت خواجہ که فرمودند و نزدیک شیخ
امیر حسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر سینه او نهادند در حال در حرکت آمد

و در گریہ و ناله شد حضرت خواجہ اور افرمودند کہ در حوض آب در آید غوطہ خور و اشارت بحوض باغ مرا کردند اتفاقاً
 در آن زمان کہ حضرت خواجہ نزدیک شیخ امیر حسین میرفتند نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب بر آمدن زمین
 پنبہ آفتاب دو کس بودند کہ بطرف خواجہ نظر کردند در حال آن دو کس نیز آفتاب دنا نقل گفت حضرت خواجہ مرا
 فرمودند تبارکہ ایشان کیستند چون رفتم معلوم کردم محمد زاهد بود و محمود دیور تونی بحضرت خواجہ عرضہ دہتم
 کہ م فرمودند نزدیک ایشان رفتند و سکہ کرت گفتند محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از او پرسیدند
 شمارا چہ حال شد گفت بطرف خدمت شما نظر میکنم از ہیبت نظر شما این حال واقع شد چون حضرت
 خواجہ بطرف باغ مرا متوجہ شدند شیخ امیر حسین میخواست کہ در حوض در آید چون در آید غوطہ خورد و بسیار
 توقف کرد حضرت خواجہ فرمودند سر از آب بردار و اگر فی ہمان صفت باز خواہید پیدا شد شیخ امیر حسین
 از آب بیرون کرد بعدہ از شیخ امیر حسین پرسیدند کہ سبب توقف شما در آب چہ بود فرمود چون غوطہ خوردم
 چشم من باز بود نہ آب بود نہ زمین و آسمان و ماہ و آفتاب و شب و روز دہر طرف کہ نظر میکردم نور آفتاب
 نقل کرد در ویشی کہ یکبار بدریافت صحبت شریف حضرت خواجہ ما قدس العدر و متوجہ شدم اتفاقاً
 ایشان بطرف شہر بخارا میفرستند در آن راہ بخدمت ایشان ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
 یکی از نزدیکان ایشان بود متوجہ باوشدند و فرمودند این مردی است کہ بر آسمان خواہد پرید چہ روز
 در خدمت و صحبت خواجہ بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کرمینہ روان ساختند صفتی در من
 حال شدہ بود و حالی بزرگ در من تصرف کردہ بود و آن نفس حضرت خواجہ قدس العدر و دایم در خاطر
 میبود روزی نظر میکردم در قعود بودم حالی عجب ظاہر شد چنان دیدم خود را کہ بر آسمان میاروم
 تا چند آنکہ رسیدم بجایی کہ تقریر از شرح آن عاجز است نہ آسمان بود نہ آفتاب و ماہ و نہ عرش و کرسی
 و نہ لوح و قلم فقط در ویشی کہ سبب محبت من حضرت خواجہ ما قدس العدر و نہ آن بود کہ یکبار حضرت
 ایشان را ملاقاتی بود در ویشان کہ در آنوقت در بخارا بودند مولانا عارف و غیر ایشان بطریق اجتماع کویا
 خواجہ آمدند و ایشان در باغ مرا بود در آن حالت رنجوری در ویشان از ملتی بغایت خوش کردند و مراعات
 بسیار کردند و بذات شریف خود یکبار خدمت پذیرتن طعام مشغول شدند و مرا بجهت شغلی بمنزل خود دیدند و رساندند
 ضعیفہ در آن حوالی نشسته بود از او پرسیدم کہ منزل شیخ بہار الدین کدام است آن ضعیفہ بجا مشغول شد
 و گفت درین موضع شیخی نیست طراست جلا و سیت منزل او آنست من خستہ خاطر شدم چون بحضرت خواجہ رفتم

اور سن نظر کردند و فرمودند: آنچنان کہ از پیش ما رفته بودی نیامده سبب تغیر تو چیست باز نمائی و آنچه
 از آن ضعیفہ شنیده بگوی سخنان آن ضعیفہ را در حضرت خواجہ تقریر کردم محکمہ گذشت باز حضرت خواجہ مرا
 فرستادند چیزی طلب کردیم آن ضعیفہ در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میکوئی اورا ذکرینی و سمائی
 و خلوتی و ریاضتی ندارد من قوی خستہ خاطر شدم چون بخدمت خواجہ رسیدم فرمودند این کرت از گذشته
 متغیر آمدی من قصہ را گفتم فرمودند بیرون باغ درویشی است از آن ما امیر حسین نام اور طلب کن من
 شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجہ اورا گفتند نزدیک آن ضعیفہ رو و بگو جلادی تو می کنی و بر
 سمت می نمی اگر گوید من چه جلادی کرده ام بگو با فلان کس در فلان گاہ و آن کار فساد می کردی چون
 اثر آن در تو ظاهر شد و مردمان خود استند کہ ترا فضیلت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
 در تو در اخلاط دقن کردی و حضرت خواجہ مرا گفتند عقب امیر حسین برو و واقف باش کہ این سخنان را
 بخوانی نگ شریف میگویی یا نه شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفہ متوجہ شد با او موافقت کردم و در
 عقب اور روان شدم آن سخنان را بہمان کیفیت کہ حضرت خواجہ گفته بودند آن ضعیفہ گفت
 آن ضعیفہ در گریہ و ناله شد و در قدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی برین سزا
 مطلع می بوده اند و بسیار گریست و تصرع نمود و توبہ کرد تا قفل گفت مشاهده این حال
 محبت من شد حضرت خواجہ قدس الدرر و بعد سه روز این درویشان اجازت طلبیدند و
 بطرف شهر متوجہ شدند در آن کی حضرت خواجہ مارا قدس الدرر و نصی میگردد مولانا عارف
 رحمہ اللہ اورا گفتند کہ بدگفتی تو ایشانرا نمی شناسی در حق اولیاء اللہ گمان بد نمی باید برد و با
 بی ادبی نمی باید کرد و او از آن نصی باز نمی ایستاد خلاف درویشان کہ ہمراہ او بودند واقف آن معنی
 بودند درین حال ز بنوری از ہوا بد ہان او درآمد و چند جای دہان اورا انگار کرد و بدر دیم
 سابتلا گشت و آرام و قرار از روز ایل شد مولانا عارف روح الدرر و فرمودند بیواسطہ برآ
 آن بی ادبی بتور رسید آن کس بسیار گریست و توبہ و انابت کرد جماعت ہمراہان از آن حال متوجہ شدند
 و مشاهده این حال نیز سبب زیادتی یقین و محبت من شد حضرت خواجہ قدس الدرر و نقل کرد
 درویشی کہ روزی حضرت خواجہ با قدس الدرر و مر اشغلی بطرف فرستادند و اتفاقاً ہوا گرم بود
 و در وقت مراجعت در سایہ درختی بہ نشستم و بران درخت تکیہ کردم و خواب رفتم حضرت خواجہ را قدس الدرر و

دیدم که ظاهر شد عصائی بزرگ در دست مبارک ایشان قصد من کردند و بهیبت مرا گفتند که اینچه جاست
 خفتن است بر خیز من از ان بهیبت از خواب بیدار شدم دیدم دو گرگ بر زیر سر من ایستاده اند و در دست خاتم
 آن دو گرگ از نزدیک من رفتند و حال آنکه مسافت میان من و میان حضرت خواجه بسیار بود و در حال
 بطرف قصر عارفان شدم چون نزدیک خواجه رسیدم فرمودند آن جای که تو نگیه کرده بودی چه جای است
 کردن بود مرا وقتی پیداشد از حال شفقت و محال اشرف حضرت ایشان نقل کرده در رویشی که حضرت
 خواجه با قدس الله روحه یکباری در قصر عارفان بودند مرا فرمودند که پاره ترنگبین از شهر بخارا بیار و این
 در زمانی بود که نماز خفتن گزارده بودند و هر دو سبب ایستاده و خلق جماعت نیز حاضر بودند و اتفاقاً افضل
 بود بر موجب اشارت خواجه بطرف شهر بخارا متوجه شدم و حال آن بود که در آن فرصت گرگ غلبه کرده بود
 و خلق را تشویش میکرد و مشهور شده بود که بسیاری از مردم را هلاک کرد و بلاست در راه چون به پل علی ^{سلطان}
 رسیدم سه گرگ بیادند و قصد من کردند گمنه پوستینی پوشیده بودم و در پای موزه نهادم چون نزدیک من
 رسیدند چنانکه دهان ایشان بمن میرسید نتوانستند که دهان را باز سازند چون در بخارا رسیدم همسوز نماز
 خفتن میگنند از دند بازار در آمدم هر کجا دکانی بود می گفتم بنده از بنندگان خاص حق را ترنگبین بیاید
 چند آنکه ترنگبین گرفتیم در حال متوجه قصر عارفان شدم چون نزدیک رسیدم اثر باران پیداشد زود
 در مسجد در آمدم و آن شب باران بسیار آمد چون صبح و مید و خلق دینه بسجده حاضر شدند مرا دیدند بعضی
 گفتند او امر خلاف که مر خواجه کرد و ترنگبین نیاورد چون حضرت خواجه قدس الله روحه نماز جماعت
 او کردند من آن ترنگبین را در خدمت خواجه گذاشتم خواجه فرمودند در راه ترا اگر گان پیش آمدند
 من گفتم بے و لکن المی بمن نتوانستند رسانیدن حضرت خواجه فرمودند هر آینه نتوانند دهان ایشان را
 بسته بودند اهل جماعت اهسته با یکدیگر سخن میگفتند خواجه فرمودند چه میگویی گفتند ما را مشکلیت
 خواجه فرمودند از سوال کنیت گفتند شکل امنیت که شب باران بسیار آمد پوستین او خشک است
 من گفتم چون نزدیک دینه رسیدم اثر باران بسیار پیداشد زود در مسجد در آمدم خلق متحیر شدند و
 از آن زمان که ما نماز خفتن گزاردیم تا زمان باران باریدن اندک فرصتی بود این مسافت بکوشش و شنگ
 را چون رفته است و آمده من گفتم در سعادت بر من کشاده شد از رفتن و آمدن مرا خبر نبود نقل کرده
 در رویشی که در آن فرصت که آن لشکر از طرف دشت بخارا آمد و خلق و حصار در آمدند غلام ترنگی و ششم

اگر بخت و طرف آن لشکر رفت من قوی بگران خاطر شدم از جبت غیبت غلام و از جبت خوف
 از ظالمان که تهمت می نهند بحضرت خواجہ رستم و صورت حال راعض کردم فرمودند خاطر جمع دار
 اگر بر تو تهمت کنند غم است از من گشتم و غلام تو خواهی آمد خاطر من از جبت ظالمان جمع شد
 این کس سخنی نگفت روزی بحضرت خواجہ بخت تقاضای غلام رفتم فرمودند این زمان
 تقاضا نیست اگر غلام تو نیاید عالم را بر ہم زمینم از بر که نفس ایشان غلام من مسافت با هم
 را از سردای آمد از اینجا بخت و با من طرف آمد چون ولی را هست قدرت از آله
 تیر بسته با ذکر اندر راه قلقل کردند که حضرت خواجہ مافیس اندر وجه در مبادی احوال که
 در صحبت امیر سید کلال که کلان ترا صاحب بودند شیخ یادگار کن سرونئی و مولانا عارف
 دیکر کرانی و مولانا علامه الدین کن سرونئی و دو کس دیگر را غیرتی شد چون نظر امیر را
 بخواجہ زیادت میدیدند بکام مصرعه و لکن علمین اسخط تبوی المساویان بخدمت امیر این
 پنج کس حاضر شدند در غیبت خواجہ و خواجہ را گویمش کردند و بعضی احوال ایشان را
 بر قصور حمل کردند امیر این خصوصیت گمان از جوابی نگفتند در آن مجلس تا آن گاه که یاران
 بالادستی سببی شد که همه حاضر آمد و سبب شغل عمارت جماعت خانه و غیره از منابر و دیگر
 بود پانصد کس کما بیش جمع شده بودند و امیر بعضی را یاب کشانیدن و بعضی را لکل سخن
 و بعضی را بخت زدن و بعضی را بخت کشانیدن در آن روز اجتماع مشغول کردند حضرت
 خواجہ با جمعی بخت کشانیدن مشغول بودند چون نوبت آن کار با خرد در آن روز اصحاب
 حاضر بودند در آن مجمع خدمت امیر توجہ باین پنج یار خوض کننده کردند و گفتند شما در حق خواجہ بهارالدین
 یا فرزند بهارالدین کمان بدی بیت و بعضی کارهای او را بر قصور حمل می کنینت شما او را شناخته است
 عنایت حق سبحانه ترین حال اوست و نظر بنندگان خداوند عزوجل تابع نظر حق سبحانه است
 بنگرت باین جماعتی که خشت میکشایند بعضی چهار خشت را بر فرسوزان می نهند و چنانکه می بینند
 و بعضی شش خشت را بر سینه می نهند و می کشایند فرزند بهارالدین در میان ایشان بیکیت که
 دو از ده خشت را از اول تا آخر بر سر می نهند ولی ملال و کلال بر غیبت و نشاط خزان خزان
 بدوق و شوق میکشایند کاری که برای خداوند عزوجل میکند چنین و تو فتن با بنوحه در هر محله

رقیق او میگردد و بر حسب مزید توفیق مزید نظر غایت از حق سبحانه میباید و نظر نندگان خداوند
 عزوجل تابع نظر خداوندست عزوجل در مزید نظر بحال او مرصنعی و اختیاری نیست آنگاه
 خدمت امیر در انروز حضرت خواجه امارا قدس الله روحه طلبیدند و در آن مجمع روی ایشان
 کردند و ایشان استاده بودند و گفتند فرزند بهار الدین نفس حضرت خواجه محمد باقر است
 راقی الله روحه در حق شما تمامی بجای آوردیم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده
 در حق فرزند بهار الدین بجای آری و در این مذاکره چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند
 و گفتند بستان برای شما خشک کردم با ترتیب تمام و مرغ روحانیت شما از بیفته و بشریت
 بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت هست از هر جا که بخواه
 بشام شما میرسد از ترک و تا زیک طلب است و در طلبگاری بر موجب همت خود تقصیر نکنند
 حضرت خواجه قدس الله روحه از انروز بتازگی بر موجب نفس امیر و طلب در آمدند و در آن
 حال مقال میخواندند رباعی ای عاشق شوریده او باش طلب بد این وعده که
 کردست که فرداش طلب بد در غم اگرش نیابی در شادی جوی بد سرگردانی گردین بد
 هر جاش طلب بد بر موجب آن نفس هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف
 بودند و انواع مجاهدت در آن متابعت و ملازمت بر خود میگرفتند در یک گران کن توان
 میبودند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند در عمارت رباط ملک و قصه ها
 غریب عجیب در آن هفت سال بر ایشان میگذاشت و چنان بر وجه تعظیم متابعت و
 ملازمت مولانا عارف میکردند در آن هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر
 از مولانا عارف طهارت نمیساختند و در راهها که با هم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم
 ایشان نمی نهادند و بر موجب آن نفس نزد قتم شیخ رحمه الله رفتند که از مشایخ ترک بود
 و از خاندان خواجه احمد سیوی قدس الله روحه قتم شیخ رحمه الله در آن اول ملاقات خیرین
 میخورد پوست خرنیزه را سوی ایشان انداخت ایشان از غایت حرارت طلب که ایشان
 بود پوست را همچنان بر سبیل تبرک تمامی خوردند سه بار در آن مجلس پوست خرنیزه را
 ایشان بیندخت و ایشان تمامی خوردند در همان مجلس خادم شیخ درآمد و گفت شسته تر

۱۰۰

بیشتر اک و چهار اسپ غایب شده اند شیخ اشارت بحضرت خواجه قدس اللہ روحہ کرد و
 ترکی گفت اورا محکم بگیرند چپا کس از مردان چنان بهیبت درویشان افتادند که کوئی
 جوئی در میانست و می فرسودند حضرت خواجه قدس اللہ روحہ هر که شناخت مشایخ ترک
 نباشد سر آئینه ازان طریقهای ایشان کلی از شان نوسید گردد و معروض شود خواجه دوزانود
 مراقبه در آمدند و متوجه گشتند بعد از ادا نماز شام خادم در آمد و گفت شتران و اسبان خود
 بایدند باین صفت دو سه ماه کما بیش در متابعت و ملازمت قتم شیخ رحمه اللہ بودند آخر الامر
 ایشانرا تشریف فرسود و گفت مرا نه پسند و هم توئی و تو بر همه مقدم و سالها چون از تو آه
 خشب بخارا آمدی خواجه رعایت او کردند می و او گفتی این صفت طلبکاری که در تو می بینم در
 بیخکس از طالبان و صادقان مطالعه نکرده ام و این قتم شیخ رحمه اللہ رعایت گرمی و
 کمال بے تعلقه که داشت در آخر حیوة روزی بینم شیخ که در شهر بخارا بود در نزدیکی مسجد
 در آمد و انواع سوداها کرد و بیرون آمد آثار صحت برو ظاهر بود برو کاچه بنفشست و از فرزندان
 و متابعان آنان که با او بودند همه را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر
 موافقت بگوئیم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد و نقل کردند از حضرت خواجه ما قدس
 اللہ روحہ که فرسودند چون از خدمت امیران نفس ظاهر شد که مرغ همت تو بلند پرواز افتاده
 است تباذگی در راه طلب قدم زن آن واسطه ابتلا شد که اگر بر همان صورت متابعت می
 می بودیم از ابتلا دور تر و سبلاست نزدیکتر می بودی آنچه من در عشق جانان بافستم
 کمترین چیزها جان بافستم چون بدیدم آشکارا روی دوست و صد هزاران راز پنهان بافتم
 چون در افتادم ببید از بقا و در بقا خود را پریشان بافتم چون فرورفتم بدریای قنا
 در قنا در فراوان بافتم تانه پنداری که این دریای شرف است و شوار و من آن سان بافتم
 صد هزاران قطره خون از دلم تا نشان قطره زان بافتم شعلهای عشق از سودا بیست
 در دل عطار سوزان بافتم نقل کردند که بعد از عیدی در آن روزهای عید اجتماعی عظیم
 بود نزد امیر سید کلال رحمه اللہ از اطراف و نواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمده بودند
 بیشتر بودند نزدیک شو و بر فقاهی ایشان حضرت خواجه بنفشست بودند یکی ازان جمع سر بر آورد و دست

امیر الفت صفت مروج اہل کمال سے شہنوم و در بیان اصحاب شاہین ہے ہمیں کہ شامہای
دوشنبہ و شامہای آونہ و طیفنہای ذکر علائقہ رالمارت سیکند و صفتی دیگر از صفات اہل کمال
مطالعہ نے کفرم یا نست کہ درین بیان کسی از اہل کمال نیست یا خود بستند و باہنیدہ مال ایشان
و ایم خدمت امیر رحمۃ اللہ سر بر آوردند و گفتند ہستند و ہم زانوشتہ اید اما شاہ بندہ نہایت
انگاہ طبق سویری بو پیش خود آوردند و آن سویر ہار اسبگردانیدند تا شش سویر اختیار کرد و بدست
گرفتند بعد از ان نام حضرت خواجہ را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجہ از قفای ایشان در سوا چہ
ایشان بر لب بنشوی مافرشند و استادن خدمت امیر ستار را از سر مبارک خود برداشتند و ہما
تہ کردند و چار کس از یاران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس از ان طرف خواجہ ہستادند
و بقوت ہر چہ تمامتر کہ داشتند کہ آن ستار را بر بیان خواجہ بستند آنگاہ امیر خواجہ را گفتند طرف
غضب می باید رفتن لقبلاق خواجہ مبارک بنزد مولانا بہار الدین دیک کرانی و نشانی است
سیان ما و ایشان آنرا آوردن یک روز می باید باشیدن و یک روز می باید آمدن و این شش
سویر را بکیریت بہت توشہ سے روز پھر روزی راد و سویر خدمت خواجہ آن سویر ہار ہرست گرفتند
در وان شدند و بوقت چنگاہ روان شدند از سو فارسی و نماز دیگر را میان دو نماز لقبلاق خواجہ
مبارک رسیدند خواجہ سیفر سوید چون در ان روز نفس خدمت امیر روان شد م صعبہ عجب
و عالی بزرگ در من تصرف کردہ بود و از خود بخیر شدہ بودم و مطالعہ میگردم کہ بیج گزودہ
کہ در یک قدم در نور دیدہ می شد چون بمنزل مولانا بہار الدین رسیدند و پرسیدند ایشان
جو فرمانہ بنود و رہ باشی ہوںد ہر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش از انکہ خواجہ
سخن گویند گفتند خدمت امیر شمارا فرستادہ اید و نشانی است میان ما و ایشان آنرا
طلبیدہ اند امروز با شیت و فردا نیز تا روز سوم شمارا روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی است کہ کلاہ مبارک عزیزان خواجہ علی را بتنی قدس اللہ سرہ رسیدہ بود
میان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما بنگاہ دشتن این کلاہ اولے ایت و سن ایشانرا
گفتم شما نیز اولی تربیت ہمچنین چند کرت این نوع سخن میان ما و ایشان گذشت آخر الامر
ایشان گفتند این کلاہ نزد شما باانت باش گوہر گاہ محل آن در رسید از شما طلبیدہ شود

ج

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چنانکه بود روز سوم آن کلاه را حضرت خواجہ پیرزاد
 و ایشان آن کلاه را در آن دستار خدمت امیر محمدند و از نخب روان شدند و میان و زمانه بخارا
 بسو فاری رسیدند خدمت امیر و آن شش مویر در دست ایشان بود و آن پسند از صفت اهل کمال
 در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرد و عذر خواست و اعتراف کرد که اهل کمال بوده اند و پسند
 و قصور در بنیائی ما بوده است نقل کردند که مولانا امیر ابو بکر شیخ رحمہ اللہ کہ از جمله مجبان و
 معتقدان حضرت خواجہ ما بود مذکور سلسلہ روضہ روزی در آستانہ نشسته بودند و جمعی از جوانان
 و طالب علمان مستعد کہ ستغیر از ایشان می بودند در حضور ایشان نشسته در آن مجلس ذکر خواجہ
 مامی گذشت یکی از طلبہ سبیل افکار گفت ایشان را ریاضتی نیست و شب بیداری نماند و ذکر کس
 و سماعی و غلوئی نماند چنانکہ مشایخ دیگر را است مولانا امیر ابو بکر رحمہ اللہ ازان سخن متاثر شدند
 و گفتند شما صفت ایشان را نمی دانید و نمی شناسید تا آنکہ ایشان را گفتند و همان حال بود شیخ
 ابراهیم مجذوب کہ آثار مذبذبه الهی از و خلق بسیار مطالبه کرده بودند و او در نواحی بخارا و در آن
 اب می بود و چند ترکی با خود میداشت و در آن نواحی میگشت و چون او روان سے شد ترکی
 در عقب او روان سے شدند بافتند رسید و تل ریگی بود و برانجا برآمد و خدمت مولانا امیر ابو بکر
 رحمہ اللہ در آن حال روی طلبہ علم کردند و گفتند برو بقیه باینید کہ ازان دیوانہ چه نظور سے آید
 ظاہر علم بامر ایشان رفتند و بران تل ریگ نزد آن شیخ ابراهیم نشستند رمانی را روی بایشان
 کرد و قسم کرد و آن آیات مولانا روم را رحمہ اللہ خواندن آغاز کرد کہ اول آن آیات این است
 ۵ چون نقش نقش بند از چہ دانی ۶ تو شکل پیکر جانز چہ دانی ۷ و چون باین بیت رسید کہ
 ۵ درخت سبز و اند قدر باران ۶ تو خشکی قدر بارانز چہ دانی ۷ و روی بان طالب علم کرد
 کہ افکار از دور وجود آمده بود نقل کردند کہ حضرت خواجہ ماقدر روضہ در آن فرصت کہ از بخارا
 متوجه نواحی کوفن شدند سخن گزار می مولانا قاضی سلطان کہ از جمله مجبان و معتقدان ایشان بود
 و والد او در گذشتہ بود چون بدیہی رسیدند کہ بر سر راه است و نزدیک قزل رباط است جمعی از دور
 غایب شدند حضرت خواجہ فرمودند این جمع را با ما کار نیست اصحاب کہ با ایشان بودند متعجب شدند چون
 رسیدند جمعی انبوه بودند ازان دیر بیرون آمده و بر سر راه آمدند و برگردا بی کہ مرکب خواجہ بودی

ساز
 افشانه نام
 قریب است
 در بخارا ۱۲
 محمد عزیز حسن

درآمدند و گفتند درین دین پیری از مشایخ ترک و خاندان سید انار جمعه الله اندک سال ایشان
 صد و بیست شده است و در صد و بیست و یک و آمده اند و این جمیع ابنوه که می نمایم همه متعلقان
 او هم از هر طرفی جمع آمده ایم بعضی فرزند و بعضی نیره و بعضی فرزند نیره و بعضی ازان فرزند هر نوع نسبتی
 با او و ایم فرزند می و دامادی و غیر آن مدتی مدید است که جمع آمده ایم بجهت بیماری با متعلقان خود
 منتظر حال او ایم او نمی رود و محنتی نیز نمی یابد که بادل فارغ از پیش او با و طمان خویش باز گردیم
 شنودیم که حضرت شیخ از بخارا استوجه این نواحی شده اند سر راه گرفته ایم تا کار ما از ایشان بر آید حضرت
 خواجه قدس الله روحه متوجه گشتند بآن دین ایشانکه بر نزدیکی آن راه بود چون رسیدند درآمدند
 در محوطه که پیر بیمار در آنجا بود بر دو کاخ و آن محوطه پر شده بود از جماعت ضعفا که متعلق با و بودند چون
 خواجه نزد او رسیدند ضعیفه را که بزرگتر آن ضعفا بود از فرزندان او فرمودند نشست و پیر نشست بر سینه
 او نهاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجه را در یافت و مر جا گفت و خواجه نیز جواب سخن او گفتند
 پیر گفت تبرکی چون قدم شما اینجا رسید غمی فرمائیت خواجه در سخن درآمدند و تبرکی سخن آغاز کردند
 بدو زانو نشسته و سیر فرمودند اول عالم بر عالم دین بخشی راق دور تخمین بیان فضیلت آن عالم
 و بقا آن عالم و بیان فنا این عالم و بے حاصل این عالم میگرددند و اورا بشارت می دادند
 که شمار آن عالم به ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی توبت گرم شد پیری گریست و
 آن منعفا و جماعت متعلقان او همه می گریستند و خواجه با اصحاب پیر میگریستند درین میان
 پیر سر بر آورد و گفت تبرکی شیخ مراد در دیت اکنون لطرف آن عالم روان شدم و وقتی که
 باز گردیت تبرت من بر سیت و خمتی بکنیت خواجه برخواستند و روان شدند کسان پیر هستند عالم
 فرمودند نفس پیر آن شد که وقت بازگشتن منتظر آن باشند چون در بازگشتن بغزل رباط رسیدند
 گفتند بعد ازان که پیر شمارا در یافت روز دیگر نفسل کرد و چون دران رفتن بغزل رباط رسیدند
 شیخ یوسف در ویشی بود دران مکان در مقام خدمت حضرت خواجه و اصحاب ایشان تلقی نیک کرد
 چون نشستند کلید انجیرستان را بیاورد و التماس کردند که دران انجیرستان کشتی فرمایند و زمان
 استراحت کنند تا اول طغی و خدمتی پر دازد خواجه سخن او را قبول کردند چون او برخواست تخمین کردند
 و گفتند خدمت چنین می باید زنده دل است و بیاد محل شناس و هر چه در خاطر داشت ظاهر کرد

چون از آنجا است

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جای بارید تا بمنزل قدم می برند
 اختیار اوراد اند گفت آن که قدم شام منزل بنده برسد رفته و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
 او کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسیرت و باید در جنگلی سواروان شوید قبول کردند بعد از
 نماز پیشین با اصحاب در مقام حضور در آن مقام شستند غایت حاضر در آن زمان یکی از اهل حرمت
 که حکومت آن نواحی داشت وصفت تجر و تکبر بر غالب بود و آمد با چند کس نشست با او التفات
 نفرمودند و آن حضور غیبت بگذشتند در غنیمت شد و سخن پریشان آغاز کرد و نیت سرید ای سعاد
 هم ملتفت نشدند بچواب و بکلم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن تجر را نصیحت کرد
 و تبیین فرمود از حال ایشان که انس با حق سبحان ایشان اشتغال بخلق مانع آمد و قصوری که تصور کرد
 در ایشان نیست آن تجر تجر و خجل شد و گوش گرفت و عذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر بدین
 از دنیا بیرون رفت نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه با جمع از یاران بر
 لورقون رفتند و از آنجا بطولایس و در آن جماعت خان شیخ محمد درزی رحمه الله که از اصحاب ایشان
 بودند و جمعی از ائمه سولانا ضیاء الدین و یک کرانی و غیر ایشان در آن مجلس بودند شیخ
 محمد برخاستند و گفتند در ویشی درین نواحی بید آمده است شیخ حاجی شستانی نام و نسبت
 به شیخ نوحه خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین
 ترک و غیر او و بر منزله که بدعوتی با غیر آن سه روند تسبیحات و اذکار بر طریق جبر بخوانند و آواز
 ایشان بگوشهای مامی رسد و این بدعت درین جا گمانه نبود و اکنون پیداشده است و مولانا
 بهار الدین و یک کرانی رحمه الله این را منکر بودند اما سکت بودند اجازت هست تا انکار کنیم و این
 بدعت را بر اندازیم حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن میگویید در ویشی
 پیداشده است و ذکر حق سجان میگویید شاید غرض می صحیح بود آهبار حسام در کوزهای می کنند و درین کوزها
 می گذرند و آوازهای آن جمع بگوش تو میرسد آن منکرات علی تحقیق را نمی توانی تعمیر کردن بر انداختن
 تغیر ذکر جبر که شاید که صحت غرض آن ذاکر آنرا بود در تو پیداشده است صبری باید کردن اگر شما
 حق سجان در آن بود که این ذاکران بآن مشغول اند روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
 ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق سجان در آن نباشد آن معصیت ایشان را ماری نخواهد بود و زود

متفرق شدند و آثار ایشان مانند سبی بر نیامد که آن جمیع متفرق شدند و آن شیخ حاجی بطرف اند
خود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن مجتهدان را آن نواحی مانند نقل کردند که روزی
حضرت خواجه ماقدهس اندر وجه در شهر بخارا در محلت دروازه سمرقند منزل مولانا سیف الدین خوانند
رحمه الله بودند و در آن روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع بطبخ اشتغال می نمودند بعد از طبخ اول در
خدمت خواجه مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه آش بردار و اگر دو کاسه دیگر برداری هم
میشود سه کاسه آش بردار نگاه فرمودند کس در راه اندازد و رمی آید و فرمودند یکس از این آینه اش
خواهد خورد و او را از طریق ما بهره خواهد بود و دیگرش نخواهد خورد و از طریق ما بی بهره خواهید ماند
طبخ آخر شد و بطبخ دیگر مشغول شدند و فرصت استراحتی یافت و شنوندگان آن سخن منتظر ظهور آن
می بود و هم بعضی را بر طرف می برد تا در او آفران صحبت در آفران روز کس حاضر شد و آثار
راه بر ایشان ظاهر بود سلام گفتند و حضرت ایشان را در یافتند و نشستند بر طرف حضرت خواجه
با مولانا سیف الدین خوارزمی مساره میکردند و می گفتند آن دو ناخونده را ازین کس شناس
مولانا سیف الدین گفت نمی شناسم اما بر نظر فرست شما پوشیده نخواهد بود و چنین اشاره میکردند
در باب آینه گان و آنگاه فرمودند با آن سه کاسه آش حاضر کردند و در پیش آن سه کس نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین وحشی بود و رحمه الله و بنظر قبول
حضرت خواجه ماقدهس اندر سه مشرف گشت و ازان دو کس دیگر یک گفت آش را بکنم من بطلب
آمده ام اول معنی من نماند و خورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته
است این آش ما را آش نمی شود اول ما را استراحتی فرمایند حضرت خواجه قدس الله روحه آن
دو کس را در محل خلوتی با استراحت مشغول ساختند و بعد ازان با یاران گفتند این دو کس دیگر
نزد ما نخواهند آمد همچنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند نقل کردند که روزی
در حجره مسجد مراغان بودند و سید علی بنیاطت جامه ایشان مشغول بود با او عتاب می کردند
و مقصود ایشان فهم می شد که ازان عتاب دیگر بود در اثنای آن عتاب خواجه علاء الدین
و مولانا سیف الدین خوارزمی رحمتها الله در آمدند و رمی با ایشان کردند و گفتند مقصود من
ازین عتاب فلانی است از سوزن خلق او خلق بسیار از راه حق عزوبل اعراض خواهند کرد و غیر این

۱۲

تا دیب و تہذیب بوده از دوستی معتمد شنیده شد کہ حضرت مولانا جلال الحق والدین خالیدی
 کشی روح القدس را روحوران ایام کہ حضرت خواجہ ماجد قدس اللہ روحہ کثرت دوم بجا زرفتنہ بودند
 مستوجب جانب نسبت شدند از ایشان سوال کردند بخارا نیز خواهیم رفتن فرمودند بخارا چه رویم
 خواجہ بہار الدین آنجا نماند از ایشان پرسیدند نسبت سلوک و طریقہ خواجہ بہار الدین از متاخران
 مشایخ بطریقہ کہ مناسبت دارد فرمودند سخن از متقدمان گوئیت و ولایت سال زیاد است
 ہما این نوع ظہور آثار و ولایت کہ بر قدرت خواجہ بہار الدین لغیبت آلی شده است بر هیچ کس
 از مشایخ طریقت از متاخران نشدہ است

احوال حضرت غوث احمد رانی شیخ عبدالقادر حبیلائی قدس

اللہ تعالی اسرارہ باب اول در ان حیا و صاست

وصول اول در بیان کنیت و لقب و نام حضرت ایشان بدان ارشد کہ اللہ تعالی
 کہ کنیت حضرت ایشان ابو محمد است و لقب محی الدین و نام آنحضرت عبدالقادر است یکی
 از اصحاب از حضرت ایشان پرسید کہ تلمیذہ آنحضرت محی الدین چه بودند فرمودند یکبار
 از سیاحت بازگشتہ بودم بسوی بغداد روز جموع سہا صدی عشر و خمسائت ناگاہ شخصی را دیدم
 بسیار افتادہ و زار زار گشتہ مرا گفت سلام علیک با عبدالقادر گفتم علیکم السلام گفت نزدیک
 من بیا رفتم گفت مرا نشان نشان نشاندند و دیدم کہ تن او پالوده و صورت تر و تازہ نمودند
 کہ تو کیستی گفت مرا محی الدین شناسی گفتم من گفتم من دینم سخت پرمردہ شدہ بودم حق سبحانہ تعالی
 مرا بتوزنہ گردانیدہ است محی الدین او را ہمانجا گذاشتم و مسجد جامع شہر درآمد خلق برین
 هجوم کردند دست من بوسیدند و می گفتند یا محی الدین پیش ازین ہمچس مرا بدین لقب
 خوانندہ بود لفظ ہم عیسی زمرہ تنی زندہ بدم میگردی ہ زندہ شد از تو دل و دین
 زکیا تا یکجا است و حاصل دوم در نسب آنحضرت بدانکہ آنحضرت از جانب پدر
 حسنی و از جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح موسی حبی
 دوست بن عبدالقادر بن محی زاہد بن محمد بن داؤد بن موسی بن عبدالقادر بن موسی چون

بن عبد اللہ محسن بن حسن شتی بن حسین بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و نام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است و کنیت ام الخیر و لقب امۃ الجبار لسی بخیر و صلاح آراستہ بود و خورشید محمد
صومعی است و شیخ صومعی از کبار مشایخ جیلان و از رؤسا و ساززاد ایشان است و مراورا از
احوال عالی کرامات ظاہر بود ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ و تعالیٰ از برای و می نمود
انتقام کشیدی و ہر چه خواستی خدا تعالیٰ بچنان کردی **۱** ای شمع شبستان ابی صالح
موسی **۲** یک لغت زرخسار تو بد آتش موسی **۳** شد صومعہ صوفی از روی نور روشن **۴** تا
شعشعہ روز شمع زنت در شب پیدا **۵** نیان حسن چون بصفائے تقاطر **۶** از بحر حسین آمدہ
آن گو بر کیتا **۷** در سہریدان ماہ کہ شد ہادی عالم **۸** خود مہدی خدمت تحقیق چہ گویا **۹**
زیبق صفتش از نعل دایہ روان شد **۱۰** گویا کہ فلک دایہ گری داشت تنها **۱۱** ہر گہ سو
لمتب شدہ آن سر و فرمان **۱۲** شد پیش پیش جمع ملک عاشق و شیدا **۱۳** وصل سوم
در صورت و سیرت آنحضرت بدانکہ آنحضرت نجف البدین و عریف الصدربیانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند و حاسن عریف و دراز داشتند لباس علماری پوشیدند و بر استر سوار
می شدند چون بدیہ و نذر بچفتش کسی سے آورد بر حاضران وقت قسمت میکردند و خود ہم
از ان سے خوردند و بان جاہ و جلالت و علو منزلت باضعفا و فقرا بما است فرمودی
و تواضع نمودی و پیچ یکے را از ارباب دنیا و عظام آن برتجاستی و تعظیم نکردی و ہم نشین
خود را اکرام میکردی و اگر دیدی کہ محزونست بلطائف و ظرافت در طرب می آوردی و آنحضرت
چنان جاہ و نفیس سے پوشیدند کہ یک گزیدہ دنیا می ارزید وقتی خاوسے از بزاز آنچنان
جاہہ برای آنحضرت طلبید بزاز در دل گذرانید کہ اینچنین جاہہ فلیفہ را باید درویش را
باین جاہہ چہ نسبت باشد چون در دوکان برفت ساری بیایش در آمد از دروآن مقیر
گشت و بیسچہ در تسکین بیاخت متعلقان را گفت مرا بخدمت حضرت ایشان برید چون
بخدمت آوردند آنحضرت دست خود بجای درو او نهادند بہ شد بعد از ان فرمودند کہ این
اعترافی است کہ بہ نسبت ما در دل گذرانیدی بصورت سمارت شکل شدہ مادر بتو در آمد
۱۵ اعتراف بگدایان در حضرت او **۱۶** در دل و دیدہ منکرتم و سمار بلاست **۱۷** و صلح ہام

در بیان وادان

در نشان دادن اهل مکاشفه از ملو شانی آنحضرت قبل از وجود و ظهور آنحضرت کمی از آنها شیخ
 ابو بکر بن ہرارت و آن از کبار شیخ عراق است صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات ناخبرہ بود
 و این مردانت که اورا حضرت صدیق اکبر خرقہ پوشانیدہ بود در خواب حکم حضرت رسالت پہ
 چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و ہمدران خواب حضرت رسالت در نشان او
 فرمودند کہ امی ابن ہرارت بتوزندہ خواہد شد سنن اہل طریقت از است من در عراق و بار
 بتوقایم میشود و سنار ارباب حقیقت نسبت تو باشد شیخ در عراق تا روز قیامت مرد است
 از شیخ محمد شبلی کہ شنیدم از شیخ خود ابو بکر بن ہرارت رضی اللہ عنہ کہ فرمود کہ او تا عراق
 بہفت اند معروف کرنے و احمد جبل و شرفانی و منصور بن عمار و جند و سہل شترے
 و عبدالقادر گیلانی گفتیم عبدالقادر کیست گفت نجفی است شریف کہ ساکن خواہد شد در
 بغداد و باشد ظہور او در قرن پنجم و او از صدیقان او تا د افراد و اعیان اقطاب زمانت
 و از اولاد رسول صلے اللہ علیہ وسلم است و دیگر از آنها شیخ عقیل نجفی است این مرد از
 اجلاء شیخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجہ ولایت رسیدہ اند
 چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی اللہ عنہم نقل است
 از شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی اللہ عنہم کہ پرسیدہ شد شیخ عقیل نجفی روزی
 از قطب زمان ما بکہ مخفی است نمی شناسد کسی اورا مگر اولیا و زود باشد کہ ظاہر شود از نجای
 اشارت کردہ بجانب عراق جو آنے نجفی شریف کہ کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
 کرامات او ہر یک از خاص و عام و موقوف وقتہ لقبول قدمی ہندہ علی رقبہ کل ولی اللہ
 و باشند و بہت کنند پیش او ہمہ اولیا گردنہای خود اگر سن ہشتم و در زمان او ہوسعت کہ
 راسی ہر ائینہ سر کشم در قدم او و ہمچنین بسیار از شیخ کبار باہین متفق کہ ذکر آنها بتفصیل
 اطنالی دارد چون درین رسالہ اختصار مطلوب بود بدو شاہد عدل اکتفا نمود باب دوم
 در و ستہ وصل است وصل اول در ولادت آنحضرت وصل دوم در احوال
 سفر آنحضرت وصل سوم در مسافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد وصل
 اول در ولادت آن حضرت وقتی کہ آنحضرت از صلب پدر انتقال نمود و حضرت

ایشان شصت ساله بود و این نیز ذکر است ظاهر و برهان با هر است که در سن شصت سالگی که وقت نویدیت از حمل و ولادت بشریت وجود آنحضرت چنین خارق عادت لظهور آمده بعد از تولد آن حضرت برادر خورد ایشان متولد شد که ابی احمد عبد الله نام داشت و او را صحن عنقوان جوانی ازین دار فانی بسرای جاودانی در گیلان نقل کرد و چون بحر عرفان حضرت ابی صالح موسی ازین جهان رحلت فرمود همین دو در میتم گذاشته بود آنکه بعضی مردم می گویند که حضرت ایشان اولادند اشتند و آنهای که اکنون خود را با آنحضرت نسبت میکنند و حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند اولاد حضرت ایشان این سخن صحیح نیست زیرا که بعجت پیوسته است که برادر حضرت ایشان که خدا تا شده ازین جهان رحلت فرموده است و آنحضرت خود نه پسر و یک عماره داشتند چنانکه ذکر آنها در قسم ثانی بیاید انشاء الله العزیز الکریم محمد و اساسی ایشان نوشته می آید شیخ عبدالوهاب شیخ عبدالرزاق شیخ عبداللہ شیخ عبدالعزیز شیخ عبدالجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ محی شیخ ابواسحاق ابراہیم ابوالفرح موسی آن سه فرزند که در صدر سطور است اولاد ایشان مشهور است و مولد آنحضرت بیاریک سده سبعین و اربعه ایتم بوده است ریاضی آن دلبر حلیه که شرف او است و هر غمزه رادل بجانش شاد است و تاریخ کر از مولد او می طلبی و در باب که آنجا آمد و مفتاد است و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحساب ابجد از حروف کلمه عشق ظاهر می شود زیرا که عین در حساب ابجد مفتاد است و سین سیم و قاف یکصد نظم در حسن جمال ماه حلیه و هر دید که دید گفت عشق است و تاریخ ولادتش ز عارف و هر کس که شنید گفت عشق است و حاصل دوم در احوال صغر آنحضرت نقل است از امام الخیر فاطمه رضی الله عنهما که در بدت رضاءت ایشان هر گاه که ماه رمضان در آمد بر در پستان نیگرفت و شیر نمی خورد نظم از لبش روان بود که من گفتم و این شکر که نگدان تو بخیر می نیست و یکبار در احوال رمضان بجهت ابر پوشیده مانده بود و مردمان آمده از من پرسیدند که حال چیست گفتم فرزندم عبدالقادر امر و زبستان نگرفته است و شیر نخورده بعد از آن روشن شد که امر و زبستان بود و شهر مشهور شد

در خانه سادات

کہ درخانہ سادات چنین فرزند می ستودند شدہ است کہ در ماہ رمضان شیرینے خورد و معنی
را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرمودہ است شعر ہدایتہ امری ذکرہ الاما لفضلاً
و صومی فی ہمدی بہ صا شہرتے ۛ و آنچه فقیر نوشتہ است نیز اشارت باین معنی است
مخمس آمدہ بر استانت یارب از راہ نیاز ۛ با ستاع قلب خویش از صوم شیخ و نماز
گرچہ بی سازیم آخر در پذیرای کار ساز ۛ از طفیل روزہ آن نازنین ہمدناز ۛ شاہ جیلانی
کہ نامش ہر سسی را کیمیاست ۛ حقیرت ایشان فرمودہ اند کہ چون در ایام صغیر میجو استم
کہ یا کو دکان بازی کنم از عالم غیب ندا آمدی کہ اسے یا مبارک یعنی بسوی من بیاسے
سبارک چون من این را می شنیدم سے گر ختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم
اکنون من آنرا در غلوت می شنوم رباعے این سادہ پسر کسیت بخوبی شمرے ۛ
شیرین شکر می سو کرمی رو قمری ۛ گر عالم بالاش ندای آمد ۛ ای سرور وان جانب
ماہم گذری ۛ از حضرت ایشان پرسیدند تو کے خود را شناختی کہ ولی خدائی فرمود
وہ سالہ بودم سوی مکتب می فرستم ملایک را می دیدم کہ معلقہ بستہ گردن می رفتند افسحوا لولی
اللہ فراخی کیند و جا و گذارید از برای ولی اللہ و نیز حضرت ایشان فرمودہ اند وقتے
مردی را دیدم کہ سن اورا نمی شناختم چون از ملایکہ شنید کہ می گفتند افسحوا لولی اللہ از
طفلان مکتب بیالغہ تمام پرسید کہ این پسر کسیت گفتند عرض از پرسیدن پست گفت
این پسر اشانی عظیم خواہد بود تکمین یا بد بی حجاب و حجاب و صلی یا بد بی بحر قرینے یا بد بی فکر
و پس از چہل سال شناختم اورا کہ در ابدال آن وقت بود در بعضی رسایل نظر بر فقر خلاق شد
محد و جیہ اللہ سیدہ است کہ حقیرت در زمان طفولیت وقتی در بغل دایہ بود کہ یکبار از کنار او پریدہ
در ہوا شد و بمقابل آفتاب چون پارہ سیاب می گشت و آن دایہ از حسرت چشم در ہوا
دوختہ و باتش جدائی و لسوختہ بود کہ ناگاہ بالطف خدائی در کنار او باز رسید بعد از آن
چون حضرت ایشان در بغداد متمکن شدند دایہ از گیلان رفتہ و بغداد بلازست مشرف شد
روزی زمین خدمت بوسید و عرضہ داشت کہ دو وقتی آنحضرت در بغل من بود ناگاہ از بغل
من در ہوا شد و می دیدم کہ در برابر آفتاب چون پارہ سیاب میگردند آیا آنچنان بحال

اکنون بسم رومی میدید آن حضرت بسم فرمود و گفت ای مادر اکنون لغایت کنی پیش
 از پیش است ولی آن زمان وجود من ضعیف بود تا آن تجلیات نداشت اکنون قوت گرفته
 است صد هزار مثل آن آمده در من کم میشود و مرا از جا بروی نه تواند بمیت رفت آنکه
 بیک جام می از دست شدم و وز نرس نمودن تا آن دست شدم و خود با ده شدم ماهه گرا
 کند و کی نیست شوم چون ز لبش مست شدم و وصل سوم در مسافرت آن حضرت
 از کیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خورد بودم روز عرفه بیرون شدم و نیال
 کاوی گرفتم بجهت حراست ناگاه آن گاوری باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لند اخلقت
 و لا بهذا امرت چون این از شنیدم بترسیدم باز گردیدم و بر بام خود آدم عاجیان را
 از اینجا دیدم که در عرفات ستاده بودند از بام فرود آدم و پیش مادر خود عرض کردم که مراد کار
 نده کن و اجازت ده تا در بغداد روم و علم مشغول شوم و صالحان راز یارت کنم از سبب
 آن داعیه پرسید ماجرای خود را یک بیک گفتم بگفت و برخاست مستناده و نیار بیرون آورد
 که میراث پدر من مانده بود و چهل و نیار برای برادر من گذاشت و چهل و نیار زیر بغل من در
 ولق من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر رستی بر جمع احوال و بوداع من بیرون
 آمد و دعای آسخت که یکصد و یازده بار بخوانی برای هر موی هر چه من یافته ام بدوست
 آن دعا یافته ام دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی و نعمت الکافی
 و وجدة الکافی لکل کافئ کفافی و نعم الکافی و لله الحمد بعد ازان بقافلہ بانک
 توجه بجانب بغداد کردم چون از حمدان گذشتم شصت سوار بیرون آمدند از بلعین قافلہ
 را گرفتند بحکس مرا القرض نکرد ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر با خود چه کرد
 گفتم چهل و نیار گفتم کجاست گفتم در جامه من دوخته است و زیر بغل من گمان برد که شصت
 سیکردم را گذاشت و بر رفت دیگر آمد و می نیز بچنان پرسید و شنید از من آنچه یا نخستین او
 شنیده بود هر دو پیش منتر خود رفتند و آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید
 و بالای تلے که اسوال قافلہ را قسمت میکردند مرا بودند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل و نیار
 گفتم کجاست گفتم در جامه من دوخته است و زیر بغل من بفرمود تا جامه من بشکافتند و آنچه

من گفتم چهل و نیار

من گفته بودم بافتن سیس گفت ترا برین چه داشت که خود اختراص کردی گفت ما در من مرا
 عهد داده بود که بر صدق و راستی باشی نخواستم من در عهد ما در خود خیانت کنم پس آن مهتر
 ایشان بگریست و گفت تو در عهد ما در خود خیانت نمی کنی و چند سال است که من بر عهد
 پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و بدست من توبه کرد پس اصحاب می
 گفتند که تو در قطع طریق مهتر بودی اکنون در توبه هم مهتر باش همه بر دست من
 توبه کردند و آنچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تا بنان از دست من ایشان بودند
 قطعه هم بزنتی سومی دشت امی بت چنین از بی گشت به شده بنده حسن تو تمامی در دست
 یارب چه غزاسی که بدین طره چشم به دام و داین دشت همه صید تو گشت به این حقیر و جیه افتاد بعضی
 عزیزان این سلسله بیان استماع دارد که نام آن مهتر احمد برومی بود بعد از آن که یاس
 شد آنحضرت را بخانه خود برد و دختر دشت تسکیم حضرت ایشان نمود و آنرا حفزه قبول
 کردند پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و ابله را فرمودند که ما بخا باشد و بعد از آنکه
 در بغداد متمکن شدند ایشان را طلبیدند **باب سوم** در ورود و وصل است
وصل اول در دخول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلم وصل دوم
 در زیارت و صحبت مشایخ که در آن زمان متعین بودند و وصل اول در دخول آن حضرت
 به بغداد بدانکه حضرت ایشان به بغداد سنه ثمانین و اربع مایه قدم از زانی فرسوده اند
 و در آن زمان آنحضرت تیزه سال بودند اول آمده بحفظ قرآن مشغول شده اند آنرا تمام
 از بر گرفتند بعد ازان علم تزیب و مناظره و اصول پیش ابو الوقا علی بن عقیل و ابو الخطاب
 محفوظه و سماع حدیث کرد از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو الغنائم و
 ابو البرکات هبیته الله بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو البرکات طاهر بن احمد
 عاقولی و غیر ایشان رحمهم الله جمیعین و وصل دوم در صحبت و زیارت مشایخ حضرت ایشان
 در غنفوان جوانی در بغداد طالب علمی می کردند و هر جا که عزیز می از مشایخ وقت می شنیدند
 بزیارت او میرفتند عبد الله شامی گفته است در بغداد عزیز می بود که ویرا انخوش می گفتند
 من و ابن سقا و شیخ عبد القا در زیارت انخوش فرستم این سقا در راه گفت از وی جمله خوام

ز
شان

پرسید کہ جواب آن نتواند داد و من گفتم از دو مسئلہ خواہم پرسید تا بہ بینم کہ چہ سے گویند
 و شیخ عبد القادر گفت حاشا اللہ کہ من از وی چیزے نہ پرسم میروم و انتظار برکت دیدار
 اومی برم چون خلوت او در آیدیم ویرا آنجا ندیدیم ساعتی گذشت دیدیم کہ در میان ما نشسته است
 و کسی معلوم نکرد کہ از کجا آمد و چگونه در آمد پس از سر ہم چشم بجانب این سقاگر دوگفت و امی
 بر تو امی این سقا از من مسئلہ می پرسی کہ جواب ان ندانم ان مسئلہ نتوانست و جواب آن
 این می بینم کہ تش کفر در تو زمانہ می زند بعد از ان من نگرست و گفتم از من مسئلہ می پرسے
 و می بینی کہ چہ بیگویم آن مسئلہ اینست و جواب آن این ہر آئینہ میگردد و زادن تا باد و کوش
 بخت بی ادبی کہ ہن کردہ بعد از ان بجانب شیخ عبد القادر نظر کرد و ویرا نزد خود خواند
 و نشانزد و گفت امی عبد القادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بخت این حسن ادبے
 کہ بجای آوردی گویائی بینم ترا در بغداد کہ غیر بر آمدہ و میگویی قدمی ہذہ علی رقبۃ کل
 ولی اللہ و می بینم کہ ہمہ اولیا گردنہا خود را نیست کردہ اند اجلا و اکرام ترا پس آن سخوت
 ہمان ساعت غایب شد بعد از ان ویرا ہرگز ندیدم و ہر چہ بہ نسبت ہر کہ گفتہ بود ہمان طور
 واقع شد این سقا بہ روم رفت و بدختر ترسانی عاشق شد و بتقریب آن کافر گشت
 و مر استولی و شق ساختند از ان رہ گذر بدینیا غرق شدم و حضرت شیخ عبد القادر باند
 فرصت سلطان ہمہ اولیا و اصفیا گشت بہ حسن ادبی کہ نسبت آن خوش بجا آورده بود
 چون شمع رخ خویش را فروختہ بود ہر جا کہ دلی بود برو سوختہ بود ہر جا حسن
 ادب شدنتہ خوبان یارب ہر این حسن ادب راز کہ آموختہ بود ہر صحبت آن حضرت
 شیخ تاج العارفین ابو الوقا حضرت الیشان در ابتدا از بغداد بدیہ قلنیا کہ مسکن شیخ
 تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفتہ بود و نہ شیخ در خلوت یا خادمی نشستہ بود ناگاہ
 خادم را گفت زود بیرون شو و در خلوت رایہ بند و اگر جوانی عجمی بیاید او را آمدن دہ
 چون خادم بدر آمد دید کہ حضرت الیشان سے آیند و سخنوا منند کہ شیخ را زیارت کنند خادم
 رفت و شیخ عرض کرد و بیچ جواب نگفت و یا فطر اب تمام در گوشہ خلوت پنهان شدن
 گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت آن جوان را الطاب از آنجا کہ حضرت الیشان را دید

مقبول کرد

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبدالقادر بعزت معبود که با دل بابر که ترا خست ندادم نہ از بی وقار
 تو بود بلکه از جنت ترس و بیم و همت تو بود آخر چون دانستم کہ ہر چه از من گیری باز من خوا
 داد این شیخ دم و شرف ملاقات تو در یافتم صحبت دیگر تاج العارفین در بغداد حضرت ایشان
 بغداد چون صحبت تاج العارفین می آمدند بر من خواست و تعظیم می کرد و مردمان را بجزت و آرا
 حضرت ایشان مبالغہ تمام می نمود دیگر روز در مجلس و غلط از منبر فرمودند و نزد حضرت ایشان
 نشست و گفت ای عبدالقادر ترا وقتی است کہ چون آن وقت رسیدہ کس بسویتو محتاج شوند
 و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت در آن وقت این شبیہ را فرسوش نکنی و فر
 وسجہ و خصا و کاسہ خود بحضرت ایشان داد مردم گفتند چرا این را مرید خود نیکوے گفت علی نفسہ
 داغ الخرمی صحبت حضرت ایشان شیخ حماد و تاس مرتسب از ابو شجاع کہ حضرت شیخ عبدالقادر
 اول کہ زیارت شیخ حماد آمد شیخ حماد جانب ایشان نظر کرد گویا کہ بازمی بصد خود آورد و نظر شیخ
 در روی اثر کرد فی الحال از ہمہ بیرون آمد و برسبیل تجرید راہ حق پیش گرفت شیخ بخصیب
 سہروردی فرمودہ کہ حضرت شیخ عبدالقادر صحبت شیخ حماد در آمد و در آن وقت آن حضرت
 در آنجا جوانی بود چنان بادب در صحبت شیخ نشست کہ شیخ حماد و تمام مجلس شقیقہ حسن ادب گشتند
 چون از مجلس برخواست شیخ چشم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان اللہ این جوان عجی
 را قدمی است کہ در وقت خود بر سر ہمہ اولیا باشد و ما مورثود از حق سبحانہ تعالی کہ بگوید قدمی
 ہزہ علی رقیبہ کل ولی اللہ و پیر آئینہ بگوید و پست کنند ہمہ اولیا گردمانی خود را پیش او
 باب چهارم در و چهار وصل است و وصل اول در مجاہدہ و سیاحت آن حضرت وصل
 دوم در خرقہ گرفتن آن حضرت از شیخ ابوسعید مخزومی و وصل سوم در بیان ماورشدن آن حضرت
 بدعوت خلق و وصل چهارم در کیفیت مجلس و غلط آن حضرت و وصل اول در ذکر مجاہدہ
 و سیاحت آن حضرت فرمودہ است کہ بسبت پنج سال لقدم تجرید بودہ ام در بازاری
 عراق و خرابہای آن و چیل سال نمازہای با داد بوضو خشاک گذاردم و پانزدہ سال بغداد
 نماز خفتن بر یکیا استادہ ختم قرآن میکردم و بارہا سہ روز تا چیل بچنین سے ماندم چہرے
 نمی یافتم کہ آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرمودہ است کہ وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

و من اورا گاہے ندیدم گفت پیرج آرزو در صحبت داری گفتم بایست گفت اینجا بنشین تا من
 بیایم و از نظر من غایب شد یکسال من ہا بنامانم بعد ازان بیاد و ساعتی نزدیک من نشست
 پس برخواست و گفت ازینجا زوی تا من بیایم بار یکسال دیگر غایب شد و من بچنان برجاے
 خود بودم بعد ازان بیاد و نان شیر آورد و گفت من خضرام نامور شدہ ام کہ با تو ہم نمک کردم
 از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید کہ درین دو سال قوت آنحضرت چہ بود فرمود از من نبود
 بود و وصل چہ پارم در کیفیت فرقہ پوشیدن آن حضرت از قاضی ابوسعید مبارک
 محرومی رضی اللہ عنہ آن حضرت فرمود کہ یک بار در برج نجفی با حق سبحانہ عہد کردم کہ طعام خورم
 تا کسی لقمہ ساختہ در دہان من نکند و آب نہ نوشم تا کسی بدست خود مرا نہ ٹوشاند چہل روز بدین
 حالت گذشت پس ازان مردی بیاد و طعام پیش من نہاد و رفت نفس از بسیار گر سنگی
 خواست کہ بر بالا طعام بفتد گفتم واللہ از عہدمی کہ با خدا بستہ ام برنگردم تا از باطن خود
 فریادی شنیدم الجوع الجوع، بیچ التفات بدان نکردم شیخ ابوسعید محرومی در راہے
 گذشتند این فریاد شنید پیش من تشریف آورد فرمود ای عبد القادر این چہیت گفتم
 این قلق نفس است اما روح من بر سر خود است در شاہدہ حق و بوی آرام دارد فرمود
 با من بیا این گفت و مرا ہمیران حال گذاشتہ و روان شد در دلم چنان رسید کہ از خبا
 نروم نگر بامر کسی ناگاہ دیدم کہ خواجہ خضر آمد مرا گفت بر خیز و پیش ابوسعید برو چنان
 کردم دیدم کہ شیخ ابوسعید بر در خانہ خود ایستادہ است و انتظار من می برد چون مرادید
 فرمود ای عبد القادر آنچه من ترا گفتم بس نبود کہ گفتم خضر نیز ترا می بایست پس ازان مرا
 بخاند پیر طعام کہ ہمیا کردہ بود آورد و بدست مبارک خود لقمہ لقمہ در دہان من کرد تا
 آنکہ سیر شدم و بعد ازان مرا فرقہ پوشانید و من ملازم آنحضرت شدم شیخ ابو محمد عبدالقادر
 بن ابوصالح موسی جیلے لبس الحسنہ و من ید شیخ ابی سعید المبارک بن علی المحرقی
 و ہولیسما من ید شیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی و ہولیسما من ید شیخ
 ابوالفرج الطرطوسی و ہومن ید شیخ ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز القیمی و ہو
 من ید شیخ ابی بلکہ اشبلی قدس اللہ ارواحہم ۵ شاہ ما فرقہ زبوسعد مبارک دارد +

سلا
 بگویند
 چہ ناسا
 اقتادہ از
 ہر جنس از
 مولوی محمد
 چہ حسن
 سکہ بہ

۱۰۰

او خود از ابو الحسن بن ابو الحسن از طرطوسی و ابو الفرج آن شہ طرطوسی ز عبد الواحد و اوزبیلی
 است بدین خلعت و این لمبوسی و وصل سوم دیا مورشدن حضرت ایشان
 بدعوت و تعیبت خلق آنحضرت فرمودہ کہ من روز شنبہ شانزدہم شوال در سبہ پاسد
 و بیت و بکم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا بی چرا
 بر مردم کلام نئی گئی گفتم یا بار من سن مرد اعجمی ام بر قصہ اربعہ و چگونه سخن گفتم فرمود
 دین باشای بکشادم بفت بار در دین من بدید فرمود بر خلق سخن گوی و ایشان
 را دعوت کن بحق پس اذان من نماز ظہر گذاردم و نشستم مردم بر من هجوم کردند و زبان
 من سبید شد حضرت امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ را دیدم کہ در مجلس مقابل من ایستاده اند و فریاد
 کہ چه سخن نئی گئی گفتم یا بار من سبید شد است فرمود دین باز کن باز کردم نزدیک
 من شدشش بار در دین من و سبید عرض کردم یا بار من چرا سبیدت بار ندید می فرمود از
 جنت ادب با خواجہ کانیات صلی اللہ علیہ وسلم این بگفت و از نظر من غایب شد بعد اذان
 من در سخن شدم و خلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود کہ مراد خواب و بیداری
 می گویند کہ بکن یا بکن و چنان کلام بردل من هجوم می کند و غالب می آید کہ اگر سخن نگفتم
 خفتہ شوم و ممکن نیست کہ ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود کہ پیش ازین نزدیک من
 دو نفر یا سه نفر می بودند کہ کلام می شنیدند پس اذان هجوم بسیار شدن گرفت در صلا
 باب حلب می نشستم بعد اذان آمدن مردم پیش از پیش گشت بنبر در نماز گاہ عید بیرون
 شہر بردند شیخ عبد اللہ جیبائی فرمودہ است کہ ہفتاد ہزار کس در مجلس حضرت ایشان
 حاضر میشدند و چندان سواران سے آمدند کہ از مرکب آنها گرد مجلس چون حلقہ حصاری نمود
 وصل چہارم در کیفیت مجلس و عطا آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرمودہ است
 کہ من نیز بر بنبر آن حضرت می نشستم و حضرت ایشان را نقیبان بودند کہ بر پایہ می بنبر دوکان
 دوکان سے نشستند و فرمود زیر بنبر مر وانی سے نشستند کہ در مہابت همچون شیر ز سے نمود
 و در ہر مجلس حضرت ایشان دو کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس کس بردل
 آنها می یافت و چہار صد کس حاضر می بودند کہ فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

نقل است از شیخ ابوسعید قیامی که در مجلس حضرت عوث اعظم با حضرت پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه و سلم را و دیگر پیغمبر را علیهم السلام مشاهده میکردم و ملایک را می دیدم که طالیفه
 طالیفه در مجلس حضرت ایشان حاضر می شدند و همچنین مردان غیب و جنیان را می دیدم
 که به نیاز تمام می رسیدند و خواججه حضرت در مجلس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هر که
 فلاح بخواد باید که این مجلس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در آشنای سخن گرم میشدند
 می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجا است و درین مجلس فلقها عظامی شود
 و نیز فرموده اند نسبت از پیغمبر به مخلوق ولی مگر آنکه حاضر شدند در مجلس من احببا بآدم
 و اموات بار و لوح و نیز می فرمودند ای غلام از سر و کبر سوال کن چون آیند بر تو در قبر اترا
 خبر کنند از غز و جاه من با تحب سلم در پنج وصل است و وصل اول در لقرت
 و کرامات آن حضرت و وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت و وصل سوم در
 توجه بآن حضرت از برای حاجت و طریق دو گانه و وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت و وصل پنجم در وفات آن حضرت و وصل اول در لقرت و کرامات
 آن حضرت شیخ ابوسعید سفود شیخ عثمان مریخی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرمودند که خدا
 اظهار نکرده و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت عوث اعظم کرامات او استوائی و متصل بود بعضی
 بعضی اگر کسی از کرامات او شمار کردی در یک روز تا چند شری و بیچاس از حضرت ایشان
 کراماتی طلب نکره دیگر بلکه دیدی وقتی خلیفه بغداد حضرت ایشان رسید و عرض کرد که بخوانم
 چیزی از کرامات آن حضرت به یتیم تا یتیمین من زیادت شود فرمود که چه میخواهی گفت
 بود سبب از عالم غیب و آن زمان سرد بود و سبب نمیدیدم آن حضرت دست در هوا کرد و دو
 سبب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگری بدست مبارک خود شق کرد و لغایت سفید
 خوشبو و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گنده با گرم برآید خلیفه
 حیران ماند و گفت مانده حضرت ایشان فرمودند چون سبب دست غلام این سبب
 رسید گنده شد و درو گرم افتاد و اگر نه این نیز همچو آن بود شبی آن حضرت از خانه برآمد
 عصا دست داشت یکی از اصحاب در دل گذراند چه باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت بنیاد اندیشه او بحضرت ایشان روشن گشت فی الحال عصا در زمین خطی بنید عصا است شده
 همچو شمع نور دادن گرفت بعد ازان حضرت ایشان عصا را برگرفتند و او را فرسوده و تواریخ
 خواسته بودی مشایخ زمان فرسوده اند از خوارق آن حضرت چه گفته شود گاه در وظایف مشی
 و گاهی از پنهان ماند نقل است شیخ بقا که فرموده است که ما روزی در مجلس
 حضرت غوث الاعظم حاضر بودم در اثنا آنکه سخن میگفت بر پایه اول از سینه ناگاه قطع سخن
 کرد و ساختی خاموش بود و بر زمین سر و آمد بعد ازان به بنبر بالا رفت و بر پایه دوم نشست
 پس من مشاهده می کردم که پایه اول کشاده می شد چند آنکه چشم کاری کرد و فرشتان سر
 انفرانداختند حضرت رسالت پناه بامحاب آنجا شسته و حق سبحانه بر دل حضرت غوث اعظم
 تجلی کرد چنانکه نزدیک بود که آن حضرت ازان پایه بیفتد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 ویرا گرفت و نگاه داشت بعد ازان خورد و لاعتش چون عصفور که بعد ازان همه
 از من پوشیده شد آنکه از وظایف می شد نقل است از جماعه اصحاب که روز شنبه
 از ماه صفر در خدمت حضرت ایشان در مدرسه حاضر بودیم و ضومی ساخت و قبقاب در
 پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد لغره ما بیت بلند بر آورد و یک قبقاب در
 هوا پرتاب کرد تا آنکه قبقاب از لنگر غایت شد و بعد ازان لغره دیگر نزد قبقاب
 و دیگر همچنان پرتاب و در آن وقت همکس را مجال آن نشد که حضرت ایشان به پرسد
 که این چه بود ناگاه بعد از بسیت روز قافله از جانب نجم رسیدند و آن هر دو قبقاب
 بخادمان حضرت حواله کردند ازان جماعه پرسیده شد که این قبقاب شما از کجا رسید گفتند
 روز سه شنبه سوم از ماه صفر عربان بر سر ما افتاد و تمام ستاع را غارت کردند و بعضی دم
 راکتند و در باد پیسرو دادند و مال در قسمت داشتند که ما حضرت شیخ عبدالقادر را در وقت
 یاد کردیم و نذر آن حضرت مقرر نمودیم درین بودیم که دو لغره عظیم شنیدیم که بیت آن تمام
 بادیه را در گرفت و از پس ساختی دیدیم آن عربان لبا جزمی دنیا را تمام آمدند و گفتند بیا
 و مال خود را گرد آرید و ببینید که بر سر ما چه مصیبت رسید رفتیم دیدیم که دو عربان سردار شکر
 و مرده افتاده اند و این هر دو قبقاب آب تر از اثر و ضو نزدیک ایشان است پس باله

عربان ببا باز دادند بدو و عظمت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی **س** آنما کہ با حجاب تو بر کین
 ستیز اند **ک** گوی خبر از حضرت قبقاب نداشت نقل است از جامع اصحاب کہ حاکم بغداد ابو المنظر
 بن یوسف بشی خدمت حضرت غوث اعظم آمدہ و دہ بدرہ زربہ نذر آورد و آن حضرت قبول
 نکرد فرمود حاجت نیست و می الحاح کردن گرفت پس ان آن حضرت یک بدرہ بدست راست
 گرفت و یک بدست چپ و بہر دو را ہم شپا پید در حال ازان خون روان گشت فرمود ای
 منظر از حق شرم نذاری کہ بگر مردم خون سازی و خونناسے ایشان برگردن خود می کنی
 و بان پیش من آئی **ل** نقل است روزی عجوزی پیش آن حضرت آمد و پسر خود را ہمراہ
 آورد و گفت کہ این پسر زند من اسیر محبت تو شدہ است و ہمیشہ ستعلق تومی باشد من این حق
 خود باز آدمم و از خدمت خودش آزاد کردم از برای خدا و اراقبول کن حضرت ایشان قبول
 کردند و بجا ہرہ و سلوک طریق سلف در آوردند بعد از چند روز آن عجوزہ پیش فرزند خود
 آمد کہ نان جو نخورد و زرد و لاغر شدہ از کم خواری و بیداری پس از انجا پیش حضرت
 ایشان آمدہ آنجا طبقہ دید و روی استخوان ہا مرغی کہ آن حضرت خورده بود و عجوزہ عرض
 کرد یا سیدی تو گوشت مرغ میخوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
 بر استخوانا نهاد و گفت تومی باذن اللہ الذی یحیی العظام وہی ریمم آن مرغ زندہ شد
 و بانگ کردن آغاز کرد و بعد از ان حضرت ایشان بان عجوزہ فرمودند کہ وقتی پسر تو چنین
 شود ہر چہ خواہد کو بخورد روزی حضرت ایشان مجلس می فرمودند باران در استاد
 و بعضی مردم متفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود مالاکرد و فرمود من جمع می کنم و تو
 تفرق می کنی باران از مجلس در استاد و در بیرون مجلس می بارید وصل دوم
 در شرف ارادت و نسبت بان حضرت **ن** نقل است از شیخ عمر کرمانی و شیخ عمر بزاز
 کہ از کبار اصحاب آن حضرت اند کہ حضرت غوث الاعظم فرمود حق سبحانہ وعده کردہ است
 بمن کہ در آرد اولاد و اصحاب مرا و ہر کہ بمن محبتی داشتہ باشد در بہشت و نیز نقل است
 ازین دو بزرگ کہ وقتی با حضرت ایشان عرض کردہ شد کہ اگر شخصی نسبت ارادت خود
 اثبات کند و حال آنکہ نہ دست شما گرفتہ و نہ خرقہ شما پوشیدہ آیا اورا از مردان اصحاب

تاریخ

حضرت شما شماریم یانی فرمودند ہر کہ خود را بمن نسبت کند و نام من بر و مقبول حق گردد
 در گذر و حق سجائے از و اگر چه پر بسبیل مکر وہ بوده باشد سے شاہ جیلی باختر مسعود
 ابدًا کان غلہ محدود ہر کہ در سایہ عنایت اوست ہر گنہش طاعتت و دشمن دوست
 نقل است از شیخ ابوالحسن علی کہ حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان سے فرمود سے
 بر ندارم قدم ز پیش خدا ہر تا روانم نسا ز دم بہ شاہ سوی غلہ برین بہ نعمت و ناز ہر
 ای مریدان با صفا محتماز ہر نقل است از شیخ عبدالرزاق کہ حضرت غوث اعظم فرمود
 کہ وقتی بدست من بجلی نکلنا سے و خط دادہ شد بد رازی کہ نظر کار کند دیدم کہ در و نام اصحاب
 و مریدان من و مریدان کہ تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواہند کرد و مرقوم است
 و حکم شد کہ این ہمہ را تو بخشیدم سے شاہ جیلانی کہ مردم را چون نور دیده است ہر سن غلام
 دی کہ ما را حق بوی بخشیدہ است ہر و نیز آن حضرت فرمودہ است کہ از مالک کہ خازن مالک
 دوزخ است پرسیدم کہ بیخ کی از اصحاب من نزد تو بہت گفتنی سے با گردایان سر کوش
 ہشتم را چکار ہر کہ نسیب نیستش دوزخ ہم لرزیدہ است ہر و نیز آن حضرت فرمودہ است کہ اگر تیر
 شود عورت مرید در مشرق و سن در مغرب باشم ہر آئینہ بیوشم اورا بیت ہر کر ایار
 توفی نثار کرد ہر گز ہر چو نتو غمخواروی خوار نگردد ہر گز ہر و نیز فرمودہ است بلغزیدین
 منصور و نبود در زمان او کسی کہ اورا دست گیری کند اگر سن در زمان او می بودم ہر آئینہ
 دستگیری میکردم و از باران مریدان من ہر کہ مرکوب او بلغزتا قیام قیامت دستگیری او بکنم
 نقل است کہ کسی سرست عالم از می عرفانی است ہر از طفیل شیخ عبدالقادر گیلانی است ہر
 صدانا الحق گوئی ہر جا بہرہای او ہر قاریخ از و اسیاست غافل از زندانی است نقل است
 از شیخ ندی این ساف کہ ہر کہ از مریدان شایخ آرزوی خرقہ کند اورا پوشانم مگر نیازندان حضرت غوث
 اعظم را زیر کلاہ ایشان در محبت بی نہایت و عنایت بی غایت غرقند کہ بیچ چیز ایشان احتیاجی نیست
 و ایشان چرایی التفات نمایند زیرا کہ کسی بس راترک دادہ آب بسیل غیر و مسرع ہر کہ در محبت
 عدلست گاستان چکنہ ہر ہاں ای گدائی سلسلہ حضرت قادری می شنوی چہ سیکزد و باید کہ ہر
 و ہروری نباشی سے شاہ وقتی گدائی جیلانی ہر چکنم قدر خود نمیدانی ہر بعضی از اصحاب حضرت نقل کردہ

کہ مردی بحضرت ایشان آمد و چنان نمود کہ پدر من وفات یافته است شب اورا بخواہ دیدم کہ
گفت مراد گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من عمار القاسم کن آن حضرت اورا
فرمود پدر تو گاہی بر مدرسہ من گذشتہ است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد و عرض کرد کہ پدر را شب خواب دیدم بسی خوش و خورم فلعتے سبز در بر پوشیدہ می گفت
کہ عذاب از من برداشتند و این خلعت مراد اندیہ برکت حضرت شیخ عبدالقادر و بر تو باد کہ
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ داؤد سیف فرمودند کہ بر پیر دستگیر ما حمد ستہ اندہر کہ وقتی
ہستمان تو رسیدہ باشد از لنگر تو طعام خورہ باشد یا نام تو بتعلیم برودہ باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود بہ تعظیم گرفتہ باشد ہمہ بتو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
کہ وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردند کہ از فلان قبر نالہ و فریاد مرده می آید و چند روز است کہ او را
دفن کردہ اند فرمود او فرقہ من پوشیدہ است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شدہ است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورده است گفتند نہیں
فرمود مقصود بر بیان کارس او کتر ساختی سر در مراقبہ کرد اثر بہیت و وقار در لشترہ مبارک
او ظاہر شد بعد ازان فرمود ملایکہ میگوبند او وقتی روی مبارک تو دید و گمان نیک برد
حق سجادہ بسبب آن برو حمت کرد بعد ازان بارہا بر سر آن قبر رفتند بیخ نالہ و فریاد شنید
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سہروردی کہ خبر کرد ما را والد من کہ از شیخ حماد بس
ہر شب آوازی شنیدہ میشد همچون آواز گاس انگبین و زمی این معنی بحضرت غوث اعظم مذکور
شد و آن حضرت ہنوز ہشتاد ہفتہ یافتہ بود وقتی بصحبت شیخ حماد رسید و پرسید بہت صحبت
و باس را این ساز چیست بد ہر زمان این نغمہ و آواز چیست بد شیخ حماد گفت مراد واژہ
ہزار ہر ہست ہر شب ایشان را می کنم و حاجت ایشان از خدا میخواہم و ہر کہ از ایشان
گناہ مبتلا است درخواست میکنم کہ دران ماہ اورا توبہ دہد یا از جہان بیرون برد تا دیروز
در گناہ نماز پس حضرت شیخ عمید القادر جیلانی فرمود اگر حق سجادہ و تعالی مراد حضرت خود
منزلتی دید درخواست کنم کہ از مردیان من تا قیام قیامت کسی بے توبہ نہیرد شیخ حماد گفت
حق سجادہ مرا شاہد بنمود کہ اورا مقام و مرتبہ عطا کند کہ مردیان او بی توبہ نہیرند و ختم ایشان

بتوجہ شہاد اگرچہ اول چیزی متلا باشد بیت این غلغلہ در خانقہ و مسجد و سجد و پرست + یعنی که بحبان
 ترا ختم بخیر است + وصل سوم در توجہ بآن حضرت از برای حاجت بطریق دو گانه نماز
 نقل است از شیخ عمر بزاز کہ حضرت غوث اعظم می فرمود ہر کہ در کرتب من استغاثہ کند
 آن کرتب دور انداختہ شود از وہر کہ در شدتی بنام من نذا کند و ساخته شود از وہر کہ تزلزل
 کند من در حضرت حق از برای حاجتی بر آورده شود حاجت او و نیز آن حضرت فرمودہ است
 ہر کہ دو رکعت بگذارد و بخواند در ہر رکعتی بعد از فاتحہ سورہ اخلاص یا زودہ یا پس فوجی کہ کاتبان
 را درود فرستد و سلام گوید برو و او را یا گوید پس جانب عراق یا زودہ کام برود و نام
 من گیرد حاجت خود یاد کند ہر آئینہ بر آورده شود حضرت ایشان می فرمودہ اند کہ صاحب
 حاجت را باید کہ بعد از سنت نماز شام یک چلہ این دو گانہ راستواتر بگذارد و اگر وقتی فوت
 شود از سر گیرد البتہ مقصود رسید انتہادت این وظیفہ چلہ روز است و گرنہ بیش از چلہ روز
 بیعت دوم حضرت قادر بر اینچہ مقصود بہت دست دہد وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت اسے غلام بر تو با و لصدق و صفا کہ اگر این ہر دونی بودند تقرب بحق سبحانہ
 مر لشر را ہرگز مبینے شد نہ تکلمہ تفقہ کن پس ازان اعتزال بکن ازانکہ ہر کہ عبادت خدا
 غز و جل تفقہ کند بغیر علم است افساد او بیشتر ازان بود کہ سبب اصلاح او نہ تکلمہ ہر کہ عمل کند
 بد اینچہ سیدان حق تعالی اورا روزی کند علی کہ آنرا نمیداند تکلمہ قطع اسباب کن از خود بزیر
 از مفارقت اخوان و اقسام دیگر تا حق تعالی ترا قوی گرداند و جلالت خشد تکلمہ حسن او با
 را ملازم شو و از غیر او انقطاع کن و از اعیار و اسباب کنارہ گیر خوف آنکہ مصباح طلب نطفی
 نگر و نہ تکلمہ چل صباح یا اخلاص زندہ دار تا نیابح حکمت منفر گیر و از دل تو زبان تو
 نہ تکلمہ شہادت محمدی ثمرہ شجرہ وجود ملت اسلام است آقا بیت کہ روشن شدہ است نور
 آن ملک کونین الطباع شمع او معطی سعادت دارین است پس ہذر کن تا بیرون نیائی از
 دائرہ آن و ہذر کن تا مخالف نشوی اجماع آنرا تکلمہ اگر در محبت او صادق باشی بطلب طاعت
 برابر وار و بسوی مقصد صدق نہ تکلمہ شناخت قدر جلال او ہر کہ یک لحظہ با دماند از ذکر او
 نہ تکلمہ ذکر روح جناب رحمت است چون نسیم او بر شام ارواح ذاکران بوزد از نسوات آن روح

و نفس اشباح و زینت آید نکتہ کعبہ و ہر عارفی موصع نظرات حق است از نکتہ اقرب
 طرق الی اللہ لزوم قانون و عبودیت و ہمتساک بغزوہ شریعت اسلامیہ و تقیات بر جاوہ
 تقوی نکتہ انس تو با حق بر اندازہ وحشت نیست از غیر او نکتہ انعامس در طلب دنیا
 پشت عقل را دو تاملی کند از طلب مولی عزوجل نکتہ غلاتق زہر است دنیا حجابست مانع
 از وصول بلکوت اوست بر تو توجہ رحمت نکتہ اگر طفل عقل تو بحال جوانی رسید
 در کنار تادب برگزید دنیا التفات نکردی ولیکن او هنوز بر بستہ گوارہ شغلنا اسوالنا
 و الہونا است نکتہ حق تعالی جیل شانہ و عسم نوالہ و غزیر پانہ تاشیل وجود را بر ساحل
 دنیا بر اس امتحان عیون اہل اطفال ارواح را کہ پرورده شدند در وجود عصمت نمود
 ثبات نکتہ بلی و ولادہ ستارہ اندک از فلک سعادت طلوع میکنند و محنت و محبت دو گل اند
 کہ از یک شاخ برمی آید نکتہ معاشرہ العارفین برات از حمول و قوت الایہ حقیقت توحید
 است و محو ہر متلوجی از عین عقل محض تفرید و القا نچہ در وجود است از مدطم عین تجسید
 نکتہ اسم اعظم اللہ مستجاب شود مرترا چون بگوئی اللہ در دل تو غیر او نباشد بسم اللہ
 از عارفان بچون کن است از حق عزوجل نکتہ انفراد تو در طریق طلب او امارت نعمت
 محبت است و تکریمین دیدہ دل تو بغیر او نشان بعد نکتہ سخن بغیر ذکر او زنگار است
 بر صفائی آئینہ قلب نکتہ امی غلام بچو بلبل مباحش کہ شیفہ صورت خود است وقت
 و بیع و یا تر جیع اشجار خود در ساخته لیکن بچون باز باش کہ التفات نمیکند بحقارت اموا
 بلاہل در ریاض و بیچ در طرب نمی آید لذت العام ہو العت از علومہت و عزت نکتہ
 حضور با او بغیر تخریب قوالت ہرگز ممکن نشود نکتہ از برای آنکہ یک لحظہ باو
 باشی اگر از ہبہ اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نکتہ چون نفس صاف شود
 و از کدورت بشریت استحال او امر کند نکتہ یا غلام عیون عقل فحول التفات
 بدنیانے کند و زفارت و زہرات آن مرا ایشان رائے تواند فریقت بلکہ نول محبوب
 را از ان فرسہ می کند کہ انما الحیوۃ الدنیاء لعب و لہونہت حب دنیا در نفوس
 بغض آخرت باری آرد نکتہ یا ذما تم بالا خلق و الخالق پس اگر اختیار خالق سلک

نقل انهم عدو لي الارب العالمين نكته يا هذا فنا اعدام فلا يق است و انقلاب
 طبع بطبع ملايكه بعد از فنا از طبع ملايكه و حقوق به مناج اول فتح يستغفرك ربكما تستغفرك
 ويرزق فيك ما يرزق نكته در وفات آن حضرت نقل است از شيخ عبدالوهاب
 كه حضرت والدي غوث اعظم در ماه رمضان خيبر روز مرض داشتند و روز ميت نهم ماه
 مذكور جمعي از مشايخ پيش او حاضر بودند چون شيخ علي ابن سيني و شيخ نجيب سهروردي
 كه مردى بزرگ بجا و قار تمام درآمد و گفت سلام عليك يا ولي الله من ماه رمضان امده ام
 ما اقتدار كنم از آنچه كبر تو مقدر شده بود در سن و دواع كنيم ترا كه اين اخير اجماع منست با تو
 پس باز گشت و آنحضرت در ربيع الاخر سال دوم از دنيا رحلت فرمود و ناه رمضان
 ديگر نيافته كه نقل كردند اصحاب كه در مرض آخر سيعت الدين عبدالوهاب از آن حضرت
 وصيت طلب كرد و فرمود عليك تقوى الله والطاعة ولا تخيف احد اولا ترى و كل
 الخواج انى الله كلما و اطلب منه ولا تشق باحد سوى الله عز وجل ولا تقصد الا عليه التوسل
 و التوحيد و اجماع الكل بعد از آن مرض غلبه كرد و فرزند آن كه گردنشته بودند ايشان
 فرمود حاضر شده ايد غير از شما نزد من بر خيزيد و جاي پيدا ايشان را و ادب ايشان بجا آريد
 اينجا رحمت عظيم شاره است و فرمود عليك اسلام و رحمة الله و عفر الله لي و لكم و تاب
 و عليك و بعد از آن فرمود انا لا ابا لى بشئ و ملك الموت پس از آنكه صبح عظيم
 زد چون سكرات موت درآمد گفت استعنت بلاك الا الله الحى الذى لا يموت
 ولا يخشى ان يفوس سبحان من تعدو بالقدرت و قهر العباد بالموت لا اله الا الله
 محمد رسول الله تا انك روح از بدن مفارقت فرمود رضى الله عنه و ارضاه عما در محبت
 الاسرار آورده است كانت و قلت رضى الله ليله الشيب بعد العشاء تاسع
 شهر ربيع الاخر من سنة احدى وسعين و خمسمائة به بغداد و دفن بدرسته بيابان
 اعاد الله علينا من بركاته و جميع مدت حيات آن حضرت نود سال بود ميزده ساله
 بودند كه از جيلان به بغداد رسيدند و هفت سال تحصيل علوم نمودند و هشتاد و پنج سال
 در تجريد و انقطاع از خلق بودند بعد از آن هيل سال دعوت خلق الى الحق نمودند

بیان شمراتی که از خدمت نمودن پیچودمار حاصل شد چو بیایان اندک لایح اجر الحسین
 مگره میفرمودند پس تسبیح یاسی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مداومت
 نمایند و هر روز سی صد و شصت عدد بخوانند باشد در هر وقتی از اوقات روز که توانید جامع حصول
 مرادات داریین است و قیام تمام مکونات از آثار صفات این دو اسم است و آن بزرگ
 قسم است روحانی و جسمانی و حیوة روحانیات از تاثیر صفات اسم حی است و ثبات
 جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی که بدین دو اسم حق رایا و کند بدان ماند که بزبان
 تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد مسطور است که اسم
 اعظم درین کلمات فالین الیرکات مذکور است **مگره** میفرمودند بنماز قلاقل موافقت
 نمایند اگر کسی خود کوه را بناخن تراشد اگر چه محالست چنانکه این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل
 چهار رکعت است بیک سلام باین مغرب و عشا باید خواند نیت نفل باید کرد و در هر رکعت
 بافتحه چهار قتل غم باید نمود و بعد از او ای سلام سبجده نماید و هفتاد و یکبار باید گفت یا حی
 و یا قیوم بر چمتک یا من استغیث میفرمودند کسی که اسباب دنیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
 محصول رامی افشاند درین صورت دل خود را خراب میکند و ولها می غیر را مغمور میسازد
 و بحیث جمعیت ضلایق خود را در تفرقه علایق می اندازد او را باید ملاحظه نمود اگر دلی که بواسطه
 تعمیر آن مصدر تخریب دل خود است از دل او بهتر است یعنی اگر همت او مصروف خدمت
 اهل الله است بدان اشغال نماید و اگر برخلاف آن در خلاف آن بگذرد که قلب و الطمینان
 را سزاوارتر است از قلوب عوام و سالک را تصفیه دل از کدورات تعلقات هم مهم
 است **مثنوی** آنکه ستانی و بیفشانیش به بهتر از انست گشتانیش به و رشتن
 حرص جهانت دهند به و رشتن آسایش جانت دهند به **مگره** میفرمودند تقبیل
 ابهامین و مساس آن بر عینین در وقت استماع اشهدان محمد رسول الله از مودن بتا
 سنت آدم ست علی نبینا و علیه السلام و حقیقت این مقدمه آنست که چون ذریات را روز
 آنست آدم علیه السلام بر صفحه ناخن ابهام مطالعه نموده بجز و طلوع النوار لقای جهان آرای
 حضرت نبوت پناه محمد رسول الله صعبین خود را بلب لب بوسه داده از وجه تبرک

و استغفار علی بن ابي طالب فرمود **بیت** رواق منظر چشم من اشیا تست به کرم نما و فرود آ که خانه
 خانه تست به **شکر** میفرمودند از بعضی فقرای مجانبین با اطفال یتیم خرق عادتے که
 بظهور آید بسبب آنست که حق سبحانه بالغه از ایشان کرامتی بخلق فرمائید تا دلها سی خلائق از
 مشاهده آن برایشان گراید ولی پر بی مجازی فرزند گذارند و لوازم محافظت و مراسم خدمت
 بجا آرند و این معنی را سمونت گویند **شکر** میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید
 خطاب فرمود یا دنیا اخدمی و اخدمی من خدک یعنی اسی دنیا خدمت کن من کسی را که خدمت
 کرد و مراد طلب کن خدمت از کسی که خدمت کرد ترا و در رفتاد و دولت اسلام و مقصد ملت کفر ضلالت انجام
 تارک دنیا محمود و ممدوح است **شعر** الجوه فقری و الفقر عرض به الفقر شفا ز سوی الفقر مرض به العالم کما ضدا ع
 غرور به و الفقر من العالم سرور عرض به **نقلست** یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیه
 ترک روی نمود و چون صورت داعیه را بخدمت باز نمود فرمودند که این سعادت شخصی را مسلم
 است که اگر ایسانا بقوت محتاج شود بیا زار رود و آنچه بعد از مراجعت تره و روشان بر بیکان
 دوکان آنها از جنس تره بسبب کساد و ستاع و عدم استعداد امتناع بر زمین افتاده بیند آن را
 بچیند جب جاه درین سلوک سر راه او نگردد و نفس او با او درین معامله مسالیه نکند کما فی لفظنوی
 المعنوی **بیت** رشتها سی خلق بند محکم است به در ره این از بند آهن گمی کم است به و بعد
 از ارتکاب این امر بر غذای مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید که چون طلب خطوط نفسانی
 و حطام دنیا سے فانی از وی بظهور آید متابعت نفس اماره نموده تحصیل آن گراید فرموده اند
 اگر چه رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتا سالک تارک راقوت استیصال طمع
 بدین منوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نیاید
شکر میفرمودند اگر سالکی تواند که از عمده آن بر آید که خود را در لباس کسب مستور داشته
 سلوک نماید بهتر از آنست که در وی فقیر اثار آید مقصود ازین بیان این بود که صفت صوفی
 کاین باین باید و حکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاہر اعتبار را نشاید **شکر** و مراد
 طریقت لباس ظاہر نیست به مگر بخدمت سلطان به بند و صوفی باش **شکر** میفرمودند
 بکث یوی و حبت و جوی و تحصیل اسباب و معیشت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجد و

رو کردن آن نیز ناپسندیده است زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود
 باید نمود و نتیجہ تصدیح باید کشید و نہ بتفریق تفرقه باید دید چنانچہ لفظ است که عابد می نمود
 موسیٰ علی نبینا وعلیه السلام مدتی مدید عبادت و ریاضت اشتغال نموده اورا ترا سے
 خلوت نشسته و زاویہ عزلت بر روی خلق بسته بود اما مجاہدہ او بشناہدہ نیویستہ روزی
 از استیلا می بین سوز بر سر راه کلیم اللہ مترصد شده و بعد از دریافت ملازمت او صورت
 واقعه خود بعرض رسانیده در خواست نمود که احوال حسرت مال آن سہجور را بعد از صعود و بر
 گوہ طور بعرض رب العفور رساندہ باعث عدم و حصول او بدرجہ قبول استفسار نماید پیغمبر مذکور
 اجابت نموده متوجہ مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب
 کبریای رب الارباب التماس نمود خطاب آمد کہ اگر چه او بحسب عیوت در اداسی غیوت
 عبادت حضرت ماستغول است اما پیوستہ عاشق ریش است و ہمیش مصروف تبریت
 آن شش لاجرم نامقبول است چون کلیم کہیم مراجعت نمود آنچه در جواب استدعی از حضرت
 ذوالجلال شنیده بود باحسن المقال بیان نمود ظاہر عابد مذکور می حسن حسین داشتہ و پیوستہ
 آئینہ میدیدہ و شانہ میکشیدن مجرب و ہتاع آن فرمان از شدہ یاس و حرمان در حجرہ مالوفہ در آمدہ
 بہتیم می سن خود مقید شد فی الحال جبریل علیہ السلام می از علیم علام بہ کلیم علیہ السلام رسانید
 کہ آن غافل را بگو کہ ہنوز مشغول بر ریش خودی چنانچہ التفات تیز بین آن مصدر آفات بود
 ہمچنان باستیصال آن مضمیح اوقات است و منطبق لطیر آن عاشق سبک سیر اشارہ بدین قصہ
 کردہ و گفتہ بشنوی ریش اگر آراست پر تشویش بود و در ہی بر کند ہم در ریش بود
 لکن نفس بے او بر آوردن خطاست کہ چه بکثر از یازمانی چه بر است کہ کھرہ می فرمودند
 روزی از حضرت شیخ نصیحی در خواست نمودم فرمودند رکعات معدودہ صلوتہ مفروضہ را
 با حسن الوجوہ ترک نکنید و فرنگدارید و بہر مقامی کہ از مقامات معرفت برسید بدان
 اکتفا نکنید و بدرجہ اعلیٰ از ان درجات ہمت گمارید بیت این راہ را نہایت صورت
 کجا توان بست کہ کش صد ہزار منزل بیش است در پدایت کھرہ میفرمودند کہ
 حضرت شیخ قدس سرہ العزیزی فرمودند کہ مراد باطن کھرہ تملک مضمون اعلیٰ القاشدہ و آن

انيست ماكان الله فهو زين ماكان له غيره فهو شين مي فرمودند که جمیع افعال متنوعه مخالفه که افعال
 مجازی از کس قوه بمنصه فعل می آید تعلق به نیت فاعل دارند بسبب آنکه امری از دو شخص لغت
 یکدیگر بوقوع آید و در مخالفت چنان باید که اگر در یک جا غیر مترتب شود جای دیگر شر باشد و اگر
 حاصل یکی نفع بود نتیجه دیگری ضرر باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفعل باشد خیر و صواب
 بود هر یک با جور مشاب بود چنانچه نقل است که مردی و تدبیری برکنار چاهی که بر سر راهی
 واقع بود نصب نموده به نیت آنکه چون مسلمانان صاد رشود و خواهد که دایه خود را سیراب کند
 بدان و تدبیر ساخته سهولت بر مراد خود فایز گردد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بران چاه رسید
 و تدبیرکناره منسوب و دیدنی الحال از جایزه کند و بطرفی افکند به نیت آنکه اگر یکی از مسلمانان
 جهت اطفاسی حرارت عطشان شئی برین موقع دارو شود و بنهاده که بیش پایی بخورد و ایذای عاید شود
 مراد آنست که ان الله لا یظن الی عورکم و لا الی اعمالکم و لا کن یظن الی قلوبکم دنیا کم یعنی بدستی که خدا
 نمی بیند بسوی ظاهر امور شما و نه بسوی علمای شما و لیکن حق سبحانه می بیند بسوی لسانی شما و نظر میکند بر شما
 شما بیست ما برون را بنگیم و قال را ما درون را بنگیم و حال را شمره می فرمودند در روز
 عاشور هفتاد مرتبه یا نبی الله لعلکم الیکم نعم المولی و نعم النصیر بخوانید این قرأت را مستلزم
 ثواب بحساب و انید نقل است یکی از ابناسی روزگار تارک شد چون متاهل و متعلق
 بود بی جمعیت عورسی بانکه فرصتی خاطرش متفرق گشت رفته بخدمت حضرت ایشان
 ارسال داشت مشتمل باین مضمون که اگر بمتصدیان صدارت ایماسی فرمایند تا یومیه جهت
 صرف معیشت من مقرر نمایند از عنایت بیغایت بعید باشد در جواب رفته فرمودند یا چون
 سایر خلائق که در دایره علیق اند با کتساب ارتکاب بایستی نمود یا بعد از التباس کسوت
 درویشان و ارتسام برسم ایشان بر مرکز توکل مستقیم باید بود و مال و احوال برزاق لایزال
 تقویضه بایند مود معصود از این بیان این بود که ما در زمرة اهل کسبه آمده ایم بنگ
 ایشان تمگ و دو باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز آید و در کان فقر فقر باید کرد
 قطعه یا کمن با پیل بانان دوستی + یا بنا کن خانه در خور و پیل + یا کمن بر چهره نیل عاشقی +
 یا کمن بر خان و مان انگشت نیل شمره می فرمودند وجه اسمی انسان آنست که در حیلت او هفت

سیانت ملی ہم از انست کہ کریم نفسی آدم و رشان اوست شکرہ می فرمودند ماہ رمضان المبارک فقط بر زبان بناید راند و از لوازم تعظیم محرفی با وضم باید ساخت کذلک در تحریر زیر کہ مقرر است کہ انچه گفتن آن جائز نیست نوشتن آن نیز جائز نہ و نیز می فرمودند ہر کہ در شب غرہ سی کرت سورہ فاتحہ الکتاب بخواند تا سلخ آن ماہ اوقات معیشت بعافیت بگذراند شکرہ می فرمودند و راجبہ آردہ ہر کہ بعد از فریضہ بباد آورد حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر اورا بعد از موت از شرق تا غرب وسیع گرداند پس مسلمان را باید کہ بعد از نماز فجر دست بدعا برداشتہ بیست و ہفت کرت بگوید اللہم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات شکرہ می فرمودند روزی گذرم بر تہجانہ اقامت ساعتی بتفریح ایستادم دیدم ہر کہ از عہدہ انضمام غلالت بدبختی آمدی او صنم بزرگ را پرستاری کردی و لوازم عبودیت بجا آوردی بعدہ سایر اسنام کوچک را پرستش نمودی آنکہ گاوی منصوب کہ در مقابل آن بت منصوب بود ویرا نیز پرستندی از مشاہدہ آن صورت انمعنی بخاطرم رسیدہ و اب طلب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی بخدمت مرشدی گراید و حسب المقدور از عمدہ محامد و متدی بر آید نسبت بمجدوم زاد ہا ہم لوازم خدمتگاری و مراسم پرستاری باید کہ بجای آرہی کہ خدام القبلہ مرام را نیز عزیز و محترم دارد و نیز می فرمودند کہ ہر گاہ مردم ابنوہ بر من جمع می آیند و بملا قاتم غلو مینمایند و دلم دران حالت تنگی می آید و از صحبت بنفرت میگراید بخاطرم می رسد کہ چرا چون بت سنگین در مقام تسلیم تقیم نباید بود و نوشتن آن مثل آن صنم منظہری تصور نباید نمود کہ نہ کسی ابریارش خویش میخواند نہ انبیش میراند لعل است روزی شیخ عبد القادر کیکی از صوفیان شہر بود بخدمت ایشان آمد و اظہار نمود کہ صفت حلم و افتقار و تواضع و انکسار در حضرت بختیہ معاینہ میکنم کہ در پیر خویش دیدم و در جواب وسے فرمودند کہ اظہار شکستگی و فروتنی بی تحقیق مرتبہ فنا لطفی ندارد و بعد از وصول بدرجہ فنا فی اللہ و حصول نتیجہ بقایا اللہ تکبیر و استغفار بعضی لازم نیاید چنانچہ نقلست کہ امام جعفر صادق رضوان اللہ علیہم پیوستہ لباس فاخر پوشیدندی و در طریقہ بزرگی و کبریائی کہ لایق جناب عزت تاب ایشان بود پوشیدندی روزی یکی از مخلصان بخدمت معروض داشت کہ تمام اخلاق و اوضاع حضرت ایام

مقبول خاص عام است الا آنکہ با حلق خدا بود و وضع نمی نماید و بر سبیل تکبر و تجبر سلوک
می فرمایند جواب یافت کہ آنچه معاینہ میکنی نہ از تکبر است بل ظنور کبر یا علی خداست چون
کبر بشیریت از نهاد ما بر آید و معرض فنا پیوست کبر یا می حق بر منضہ وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
پیر و پروانہ چو در آتش افتاد و سوخت خود را بد گوید کہ آتش من لیک از زبان آتش
کمرہ می فرمودند میثواند بود کہ سہ کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و خدای یکی نور شود این تفاوت بنا بر این قاعدہ صورت بندد کہ ہر کس را
عزیمت آن بود کہ ریزہ و خلاصہ خوردنی او بخورد و باقی نصیبہ شرکاش شود لقمہ او حرام است
و ہر کہ برداشتن لقمہ منصف باشد یعنی موافق با نصاب قسمت خود بکار بر وقت او حلال است
ہر کہ اہمیت او معروف آن باشد کہ در مطہوبات با ہمکاسہ ایشا رکند افضل را خود بردارد و افضل
را بہ شریک واگذار دغذای او نور است و فرمودند کہ سلطان ابو سعید ابو الجیر رحمۃ اللہ علیہ
اصحاب خود را جدا جدا طعام میدادند مگر یکی سوال نمود کہ چون خدمت سلطان را تمام
سلاوک و اوضاع منطبق قانون سنن نبویست علیہ الصلوٰۃ والسلام این عمل خلاف سنت
بدیج یتیماید سلطان علیہ الرحمۃ و العفران در جواب سایل فرمودند بلی میدانم کہ اجتماع بر یک
سفرہ تناول در یک قلوہ موافق سنت است ہورث برکت غایتاً و زمانہ سابق کہ این عمل
معمول بود ہر یکی بردگیری ایشا میدینودہ الحال چون عزیمت ایشا بر سبیل ندرت سے منیم
طعام را برید ان قسمت میکنم تا ہر کدام با کل نصیبہ خود ویردازند و بہ نیت فاسد لقمہ حلال
را حرام نسازند کمرہ می فرمودند از مقتدای عالم یعنی امام عظم آورده اند کہ ایشان نماز
چہل سالہ اعادہ کردہ اند و سبیلین ہوجیب اقوال علما آنست کہ بعد از مردت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث بنوی و آنستند کہ تخلیل انگشتان پایی در طہارت بر خلاف سنت
لجمل آورده اند بنا بر ان اعادہ فرمودند و صورت این مسئلہ مطابق سنت آنست کہ بانگشت
کف دست چپ خلال از کف پایا لاکند و حضرت امام انگشت خلال از پشت پاسے
فرامی آوردند اما محققان گویند چون ایشا نما بعد از انقضای مدت چہل سال از عمر حجۃ
مال در حین نماز مشاہدہ محبوب بی نیاز نصیب گشت بالجزم صلوٰۃ ما نصیرا ہوا سطرہ عدم

مشاہدہ فائیتہ و انتہی رجوع باو اسی قضای آن نمودند و وقت عزیز رفت بیاتاقضا
کنیم بدعمری کہ مجبور صراحی و جام رفت بد بخاطر حنین این کترین میرسد کہ غالباً حضرت امام
نیز درین شعر کہ گفتہ اند شعور عرفی العمرفی لموولعب بد فایا ثم ابان ثم ابان ثم ابان ثم ابان
بدنمیعنی فرمودہ اند و بہنگام و جہان مطلوب بر ایام فقدان تاسف و تاوہ نمودہ کمرہ
می فرمودند تکبر برود نوعست کبر عوام و کبر خواص کبر عوام آنست کہ ایشان از وجود
تمنعات دنیوی و تکلفات نوریہ مسرور و خروگرداند بدان افتخار کنند و کبر خواص آنست
کہ ایشان چون سخن حق شنوند اقبال نمایند و بر قایل آن نظر بہ استحقاق کنند کما قال علیہ السلام
الکبیر بطریق و غمط الناس یعنی کبر آنست کہ باطل گرداند حق را و تخریب کند بر خلق و فرمودند چون
بامؤمنان صحبت دارید ہر کہ در سال از شما اصغر است چنان پندارند کہ بر صغیر اعمال او
تو عسیان کمتر خواهد بود مطابق آن پیش آید و آنکہ سال او از شما بیشتر است بدانید
کہ قدم او در ادنی معرفت بیشتر و عرفان او بیشتر خواهد بود موافق این سلوک نماید بہست
سوی ہر کس چنان گردان نظر را کہ بینی بہتر از خود ہر تبرا بد کمرہ دنیوی فرمودند
کہ اگر خلق را بتطر خلق و بد شود و اعتراض وجود گیرد و اگر بتطر حق دیدہ آید تکلیف صورت پذیرد
بکلم ما ضح اللہ فہو خیر اکمرہ می فرمودند تخصیص الیتام کلمہ کرم اللہ وجہہ بنام خبتہ فرجام
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آنست کہ ایشان قبل از ظہور نبوت سیدانام و اظہار دعوات آن
حضرت بر دین اسلام نیز ہرگز روی مبارک خود بسجود صنم عوایت انجام ندادہ بودند
و حق سبحانہ و تعالی وجہ فرخندہ ایشانرا کرامت ازلی و ابدی دادہ کمرہ می فرمودند و
مبادی احوال بخاطر گذشت کہ زمرہ جوگیان و فرقیہ یقیدان باید کہ در ضلالت و جہالت
مساوی باشند زیرا کہ ایمان اگر چہ دم از اسلام و ایمان مینزند اما امثال احکام آن
نمی کنند پس نباشند درین باب الامعی کذاب چون صورت این خاطر را جزیرے
باز نمودم فرمود اینچنین نیست بنا بر آنکہ جوگیان جاہل و راعول دین غلط کردہ اند و سر از جیب
کفر بردارودہ و بی قیدان غافل در فروع خطا کردہ اند و احکام اسلام لعل آورده و امور منہیہ
را مبلح و انتہی زخم اباحت و الحاد خوردہ کمرہ می فرمودند پنج طایفہ از بازخواست عمل قولاً

و فعلی معاف و مرفوع القلم اندکی محصور یعنی کودک تا بجد بلوغت برسد قلم تکلیف برود و در دو عالم نایم
هر که در خواب است بدانچه از وی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد و مواخذه نباشد سوم
و یوانه چهارم معدوم العقل و تفریق میان ویوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سوخته
چون نیز زوال عقل ممکنست چنانچه امتداد زحمت و احتمالاً حسنه و استیلائی عشق و مانند آن
مرزین عقاست چنانچه میل یعنی هر که بشدت بلا و کثرت غمنا مبتلا باشد اگر از وی اضطراب و عدم
اختیار گستاخی بر زبان راند ویر ابدان بگیرد شکر این بهترین خلق الله محمد و پیغمبر است که شتغال
شتر شاید یا مطلق ازین امر اسم از نماید اول در جواب این آیه خوانند که و ما علمناه الشعر و ما
یمنشی له یعنی نیاختیم ما محمد را شکر گفتن و نشاید مرا و این فن باز این خطاب بر زبان رانند
که ان من الشعر بحکمته یعنی از جمله شعر بر آینه حکمت است و فرمودند بر هر تقدیر اگر از و اراوت است
الما نمایند و اگر فضول است بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اهم مهام و اتم مرام آنست که اوقات
را مصروف ذکر و شغل باید نمود و از جمیع مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
بود که مهت را همگی مصروف استخراق معیت بلا جهت دارد که بکلم آیه که میگوید و هو حکم انما کثرت ثابت
میشود و باید ساخت و از همه امور بگذرد و دوستی که رجوع همه بدوست و دوستیها همه از دست
و دوست حقیقی اوست بل محب و محبوب همه اوست باید پرداخت فرد و مصلحت و بد
من آنست که یاران همه کار را بگذارند و خودم و طره یاری گیرند بعد از شماع کتابت با پریدم
فرمودند هر گرامی شود که در حین کتابت مشغول بود و خوبست زیرا چه در آثار نوشتن باین
شغل مشغول میتوان بود که حروف معدوم بر حتمه کاغذ و بر عرصه وجود میآید و در منظر کاتب صفت
خالق روی مینماید مگره می فرمودند اجساد و بنی آدم که بعد از مفارقت ارواح بمرور کیشبان
روز امان میکنند و متعفن میشود و بنا بر حکمتست زیرا که اگر چنین بودی مردم آبا و اقربا سی
خود را در لحد گذارند و تنفسی و نعوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قدید نمود
نگاهد اشتندی و فرمودند در اجناس غله که بمرور مدت که می افتد و مصدر تضحیح آن میشود
بنا بر آنست که اگر بر خلاف این صورت بودی حریصان و مسکان بشابه زرب و نقره غله را
نیز مصون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محنگر گشته در عالم قهرا انداختندی مگره می فرمودند

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دستا ر فیض شمار خود بر آورده بدست مبارک در سر من
 پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عناسه کلاه میداشته باشد ملائکه رحمت در حق او
 صلوة میگویند و رحمت میجویند نقل است روزی در ویشی از اهل تجرید بخدمت حضرت ایشان
 باز نمود که چنانچه زکوة اغنیما مقرر و معین است زکوة فقر انیر شخص و معین است معمول اغنیاست
 که از چهل درم بگیرد و دهند و مذمب فقر آنست که اگر بگیرد و نگاهدارند بر خود یک داغ نهند
 در جوابش فرمودند هر کسی چنانچه خود را بگنجان و فرماید فی الحقیقة نیز همچنان باین معنی آنکه دم تجرید
 زند اگر یکدم ذخیره مستحق و اعنت و آنکه چون سایر مردم همیشه نماید در حق او نگاهداشت
 اسباب را بقدر حاجت مساع است چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه و دعوت حیات
 بموکلان قضا و قدر بار سپرده بود و یک درم یا یک دنیا را زوتر که مانده چون این صورت
 بجناب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تا فتنه بر نفس او داغ نهند و چون یکی
 دیگر از اصحاب صفه رحلت نمود از وی دو درم متروک ظاهر شد آن درم فرمود تا آن
 دو درم را بروی او داغ نهادند وی را از محاسبه بود الحساب فراغ دادند و آن حضرت
 علیه السلام و التمجیه بنماز بتیمین مذکورین حاضر شد صحابه خواندند یکی از اصحاب سوال نمود
 که یا رسول الله بعضی از یاران هستند که مال وافر داشته و میراث متکثر میگذارند در حق
 آنها هرگز این حکم شریف صدور نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داند در صرف همیشه
 بطهور می آمد و دعوی تجرید نمیکنند و بر وصول نعم نامتناهی الهی همدین سرای قایل اند
 لا جرم سوابق نمیشوند اینان چون آستین همت از حطام عدم انجام و نیوی انشاند بودند
 و نسو فقر از صفی روزگار خوانده لا جرم آنچه داشتند و گذشتند اگر چه قلیل بود هر کدورت
 معامله ایشان دلیل بود در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بجا به
 حرب است در دست علیه طائفه صوفیه و فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سرکی
 سقطی در دم و اسپین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحهما
 فرمود این بود که ایاک و مصاحبت الاشرار و لا تقطع عن الله صحبت الاجبار یعنی بر تو باو
 که عذر کنی از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع کنی بواسطه صحبت از مکان از خدای قدیر

فرمودند از جای دیگر استماع اقتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنوومی
 صحبت ناصح نیز ترک نمودی مگر در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین این بچی منیر سے
 قدس الله روحه می فرمودند که اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیاید یابد و بسوی او
 کشش دل نیاید باید که بر مطالعه مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل هر روز
 میخواند باشد و حسب المقدور بمعمل می آورد تا چهل شب زیر سر گذاشته بخواب رود
 ان شاء الله العفو بعد از انقضای مدت مذکور از امداد رفع بر فتوح الغیر ز فقیه اب شود روز
 در مکتوبات خوانده شد که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست
 که هر طالبی که بمعمل آرد آنچه از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی ویرا سوا می آن نیرد ارش
 علم دیگر گرداند برکت صدق معاملات و استقامت بر آنچه دانسته و توانسته بیست پیش شنوز
 نیک و بد گفتار و آنچه بشنیده بکار آرد می فرمودند در خبر است که هر که بعد از فریضه
 با داد و حق مؤمنین و مؤمنات استغفار کند حق تعالی ویرا از جمله آن اولیا گرداند که برکت
 ایشان اهل زمین رازق میرساند پس مصلی را باید که بعد از نماز فجر در وقت استعاذت
 برداشته بیست و هفت مرتبه بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و نیز می فرمودند که قاعه
 امیه آنست که بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خواند و مراد بعد از ادای نماز سجده
 خجالت و انفعال روسی بینماید که روسی بقوم نمیتوانم نمود بنابراین روسی بقبله گماشته
 و پشت بخلق داشته است دعای کنم خاطر اقام این کترین خلق الله محمد و جلیله میرسد که این کلمه تلوین کلام سلف
 است رعنوان الله علیهم اجمعین که فرموده اند حسنات الابرار سیئات القربین یعنی هر عملی
 که نزد نیکوکاران از اعمال حسنه است نزدیک مقربان از امور سیئه است مگر می فرمودند
 تا در ویش را در مجالس متعدده دیده نشود و صحبت های متعدده با وی اتفاق نیفتد حقیقت
 او کماهی مفهوم نگردد زیرا که بر انسان بحسب شمول اوقات مختلفه احوال متنوعه جاریست
 و حقیقت او در آن متواری و نیز می فرمودند که در ویش را در سه میدان استخوان باید نمود یکی
 در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال الله در من قال و فرمودند که شناختن
 خدا آسانست اما شناختن اولیا متعذر بیست در شاگرد مال پخته هیچ عام و پس سخن

کوتاه باید و السلام مقرر می فرمودند که هرگز ایزد پاک در حق مشیت خاک بی پاک از خیر ادراک
 بر دلست چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را ازین امت حکم شود که برداغ
 بر ندیکه فی القور بی تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود و دیگر را چون ملائکه
 عذاب می کشیده باشند او میرفته باشد و بر تقاضای خود می نگریسته تا ایزد بی نیاز هر دو را طلب
 فرماید اول از آنکه تن بر ضا در او سوال کند که باعث توجبه و اقبال تو بکنم چه بود گوید خدایا
 با خود اندیش کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد او امر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال
 درین یک حکم باری مطیع و منقاد باشم فرمان شود که او را بیکت اطاعت این امر بخشیدم پیش
 برید بعد از آن از آنکه او را می کشیدند و با گراه میرفت و باز پس میدید سپرسند که تو بکدام نیت
 بر تقاضای خود نگاه میکردی و مهت بر احتملاص می گماشتی و با عمل تباه و نامت سیاه خود چه طرح
 میداشتی گوید بار خدایا اگر چه غرق گنهم و جزای اعمال حسارت نال من آن بود که حکم رفت اما
 در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده
 احتمال دارد که گریش تقاضای عفو کند در شحات سبحان رحمانی سیات و نافرمانی از نامه
 اعمال و ناصیه احوال این محرم فراشوید فرمان شود که این را نیز لطیفیل حسن لطیفش عفو کردم بهشت
 در آید **فرو** که کوه گمت از کرمور اینجا به با مید از در رحمت مرواسی باوه پرست +
لعل ست یکی از درویشان بی اهتیدان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت
 نمود و شرح از سعادت ملازمت یافت فرمودند که دین سفر مانع تو دلچ چه بود آذر ویش
 بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجبه بدینجا نب کردم و رخصت سفر در خواستم چنانسانه
 افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بساجد و خانه
 ارباب و میانزول اختیار نخر اهی کرد و در جواب او فرمودند اگر از نادواع میشدی نصیحت
 بر خلاف این میشنودی زیرا که اگر مسافر نزدیک مساجد وارد نشود و بعلت بعد مسافت از ثواب
 جماعت محروم ماند و قرب جواری کسی سزاوار است که مومن باشد و باوصاف حمیده
 مومنون بود چنان ملوک و چه از سلوک نه آنکه از وی تعصب از جنب مومن صالح تو نگر باید
 گریخت دور پیلوسی کافر فاسق مغلس باید آویخت از من شمره اشتغال می نماید که بتدی را

بر معامله خود که توهم و تخیل است اعتماد نه شاید چنانچه در تخیله آن درویش نمود خیال فاسد
 بود مگر ه می فرمودند خاموشی از تکلم لایعنی بهتر است و کلام نافه از سکوت اولی و خلوت از صحبت
 جاهل و اهل غفلت انسب است و صحبت علمای دین و درویش صاحب تکمین از خلوت افضل
 مشنوی نارخندان باغ را خندان کند و صحبت مروانت از شانت از مردان کند +
 گر تو سنک محزه و مرمر بودی + چون بصاحب دل رسی گوهر شوی + و نیز فرموده اند که حکمت
 در اجتماع اهل عالم و مصالح ایشان با هم در ایام جمعه و عیدین و بیگام طواف حرمین الشریفین
 آنست که چون از لارواح با هم بودند و ابدافراهم خواهند آمدنی مابین نیز در اوقات عزیز
 مجتمع شوند و اتحادی و ابدی یاد کنند و نیز فرمودند که دیگر از فواید مصافحه اینست که در
 مومنان کسی که مغفور بود هر که با و مصافحه کند وی نیز مغفور گردد مگر ه می فرمودند در باب
 دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر و نیت تحقین محاسبه یوم الحساب از جناب رب
 الارباب استدعا مینموده باشند و در مناجات پیوسته می گفتند که الهی چون نعم جهان از
 فضل و کرم عطا کردی حساب آنچه ان نیز از عفو و احسان آسان گردان و فقر را باید
 که بر وصول فقر شاگرد بود و مستدعی آن باشند که از حد اعتدال تجاوز نکنند و همواره در
 مناجات بگویند که الهی آنچه بیشترین فقر که خلعت خاص ابنیا و اولیاست مشرف ساختی
 غایت شدت آن ازین بنده ناتوان باز دارم ضعیفی را در محل امتحان بسیار می فرمودند
 الا آنکه طالبان ریاضت میکنند و نتیجه آن مترتب نمیشود بنا بر آنست که دل ایشان گمانی
 از دنیا منقطع ننگردد و این بدان ماند که موشی مرده در چاهی افتاده باشد و حیفه آنرا ناکشیده
 آب از چاه می کشیده باشند درین صورت هر چند آب بر آید پاکی چاه روسی نماید و اگر اول
 حیفه را که مصدر ناپاکست از چاه بر آرد بکشیدن چند و لومعه داده آب ظاهراً شود همچنان اگر
 سالکان لوث حسب دنیا از دل ضایع کنند بانکه مجاهده صفا ظاهر شود و خاطر
 کی رقم فیض پذیرد و بهیات + مگر از نقش پرانگنده ورق ساده کنی + و فرمودند طلب دنیا
 و طلب خدا هر دو ضدان لایحییان اند چنانچه از امیرالمومنین عمر رضی الله عنه منقولست
 که فرمودی اگر دین دنیا یکجا فراهم آمدی مرا میسر شدی بیت هم خداخواهی و هم

دنیا می دون + این خیالست و محالست و جنون + میفرمودند مقرر است که در حالت
 مجتهد مرد از حلال میشود اما باید دانست که بموجب اختلاف طبایع حکم مجتهد مختلف و متفاوتست
 کسی را که طاقت برامساک سه روز باشد مجتهد او بعد از وقوع سه فاقه است و آن را که قوت
 زیاده از یک فاقه نیست نهایت مجتهد در حق او همانست و هر کرا فاقه از امور شاقه است
 و صبر آن ممتنع غایت صبر او بر گر سنگی ساعت مجتهد اوست کما قال الله تعالی لا یكلف الله
 نفساً الا وسعها یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بروسع امکان آن نفس و فرمودند
 علامت صحت وقوع مجتهد آنست که اداسی نوافل ایستاه نتواند اگر چه فرضاً در حالت
 قیام بانصرام رساند مگره میفرمودند در تعین فاقات حجت الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
 و علمای این زمین قول الفاقه است که انسان را بعد از اطلاق شاهباز روحانی از علاقه جسمانی
 سراسر عالم غیب مشاهده میشود و انمعنی دانست بر صدق احوال علیه طایفه صوفیه پیشانی
 خود را در بونته ریاضت گذاخته که درت نفسانی را منحل ساخته اند و در قمار خانه و قوا
 قبل ان تموتوا نقد شربت را در حین حیات باخته لاجرم با وجود مرکب اشباح شمسوار
 ارواح ایشان در عرصه ملکوت تاخته و دیدنی دیده شناختنی شناخته بیت چشم ترا
 بالک تر از جان کنی + چون که پهل روز بزندان کنی + و فرمودند اهل کشف را حالتی
 دست و پد که معقولات از عالم محسوسات می نماید و محسوسات از جمله معقولات بهیچ حال
 منکر احوال صدق مال ایشان نباید بود و اعتراض بر اقوال و افعال شان نشاید
 نمود چنانچه ابو الوفای خوارزمی در مصراع ثانی این رباعی فرمود و رباعی او هست
 نمان و آشکارست جهان + عکس بود و شود اهل عرفان + پندست همه چه آشکار و چه
 نمان + گر اهل حقی غیبی کی هیچ بدان + شکره می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
 قدس سره بعد از ارتکاب ریاضات شاقه و تجرید و تفرید تمامه دنیا را عرض کردند ایشان
 اقبال نمودند و روان ایشان ارواح بزرگان علیهم الرحمة و القدر ان حاضر شدند
 و گفتند اسی فرزند آنچه بر تو عرضه می کنند قبول کن که قبول دنیا کملاً را بعد از وصول
 بمرتبه کمال نقصانند و حسب الاشارات ارواح مطهره اعزّه اختیار فرمودند

بعده اظهار نمودند که قبل ازین تسبیحات جهادات و نباتات و حیوانات شنود می از انگاه که مرکب
 است و فانی و بنویسده ام از استماع تسبیح جهادات بازمانده ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه در شخصی
 که تکلیف ربانی و ترغیب روحانی التقات بدینا نموده بود باشد آن قدر اثر کند آنرا که بطلب
 نفسانی و تکلیف جسمانی اشتغال بدین حطام فانی نمایند چه ثمر نخبه مصراع آشنا را
 حال انیت و اسی بر بیگانه مکره میفرمودند هر که برای ادای نماز جمعه متوجه شود و مسجدی
 تعیین کند که در آنجا قاری قرآن را با لحن خوش میخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
 بمسمع مستمعان میرساند یا در پیشی در آن مکان میگذراند و نیت وی در تعیین مسجد این
 باشد که آن اصوات حسنه را استماع نماید یا در پیش معتکف را زیارت کند نمازش مکروه
 شود و مراد آنست که سعی و توجه مصلی بساجد خالصا للعسلوه باید و نشاید که بشاید به اعراض
 بیالاید مکره میفرمودند کسی که خلوت بگذراند بی همال اشتغال نموده باشد خدا تعالی از او
 خشنود و در و بجزیریل علیه السلام اعلام کند تا وی نیز از ان بنده عزیز خشنود و بعد چه بریل
 بسایر ملائکه تا کند که از بنده خدا رضیت شما هم راضی باشید انگاه جمیع فرشتگان نیز از او
 راضی شوند و در و لما بظلالق القا کنند تا مردم عالم هم از ان بنده راضی بوده اطاعت وی
 مینموده و راستر ضاش بکوشند و شخصی در خلوت بله و لعب اشتغال فرماید و در مجالس خود را
 مشغول بقت و نماید اندک زمانی را در خلوتش فتنه راه یابد که حالتی رود که مال احوالش
 بر سوی منجر شود لغو ذبا لله من هذا الضلال و نیک باشی و بدت و اند خالق بد به که
 بد باشی و نیکت و مانند مکره میفرمودند که اگر کسی در شیوه سخاوت کج باشد کجرو می نیند
 چون شمر سنی است و تحسن و زیبا است شمره میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقولست
 که بخیل بسعادت شهادت بختست و نگر و وزیرا که هر که نان تواند داد به بیت جان تواند داد فرمودند
 که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگر چه شجاعت وی منحصر بر این بود که در همه عمر خویش
 جرأت نموده یک بازیرا کشته باشد مکره میفرمودند سخنی که دروغ نماید اظهار نشاید اگر چه
 راست باشد مثلا ضعیفی که بعضایش احتیاج است گوید که من قوت دو جوان پهلو ان شتم
 یا مفلسی که بدانگی محتاج است اظهار نماید که مرا مقدار می بود که اسب فیصل بیتی می اگر چه ممکنست

کہ آنرا اور ایام جوانی و این را در ایام کرامانی چنانچہ باز نمودند پیر یا شد غایتاً و انمود این مقدمات در وقتی کہ میسر آید از ان صفات لطیفی نذار و کمرہ میفرمودند اشتغال مرده بعد از تدفین از ان زمین ممکنست چہ بعضی را در ہر کجا کہ دفن میکنند نغوش ایشان را بزین نسبت آئین کعبہ معظمہ می برند و بعضی را در ان موضع شریفہ مدفون میسازند و اجساد ایشان را از انجا بہ سمت دیگر می اندازند **مصباح** کردگار آن کند کہ سنجو اہد کمرہ میفرد و بصرورتی کہ ارواح واجبہ و ملائکہ تصور میشوند و در نظر مردم می درآیند آن صورت اصلی ایشان نیست بلکہ بصورت غیر مکرر مشتمل شدہ خود را و از خلق میمانند فرمودند کہ تجلیات حق جل و علا نیز در نظر ارباب شہود ازین عالم تصور باید نمود و فرمودند کہ اصحاب جنت نیز حق را سبحانہ و تعالیٰ با تعین نخوانند و بدو آنکہ مقرر و محقق است کہ بیچون و بیچگون بہ بنیاد ان نیز مراد از تعین است کہ نہ بیچونی و بیچونی موصوف است زیرا کہ ان است بخت از ادراک بصائر عقول انبیا و اولیا منترہ و مقدس است شاموسی با کلخ نویسی گفتیم ای غنچہ دمان + ہر خطہ پوشش چہرہ چو نشوہ دمان + زد خندہ کمان بعکس خوابان جہان + در پردہ عنان باشم دلی پردہ نہان **نقل** ست روز می پوشی از حضرت ایشان سوال نمود کہ در ساعت زوال فراق و وصال معشوق با عشاق آب چشم را سبب چیست فرمودند چنانچہ گریہ از غم وجود میگردد از شادی نیز صورت می پذیرد غایتاً تفاوت بین آکہ معین اینست کہ گریہ کہ از غم ناشیست آبش تلکین است و گریہ کہ نشاء آن شادیست آبش شیر نیست در ان حین این کمترین خلق اللہ محمد و جبرائیل علیہ السلام است باز نمود کہ گریہ بعد از وصول مقصود ازین جہت نیز میتواند بود کہ در ان حال اہل وصال را محقق میشود کہ از چنان نعمتی مہجور ماندہ بودند چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد مستحسن اقتاد الحمد للہ الموفق بالسداد کمرہ میفرمودند ہر کرا در جمعیت ظاہر جمعیت باطن دست داد ویرا تجرید و ریاضت احتیاج نیفتاد و اما آنرا بر خلاف این صورت روی نمود لا بد ملازم مجاہدہ باید بود چنانچہ **نقل** ست کہ زندہ پوشی بزیا رت کی از اولیای حق کہ بطنای مطلق غنی گشتہ بود احرام بست چون بمقصد پیوست اورا دید بتر است رحمت گتریدہ و بر فرش مہمدہ خوش براحت آرمیدہ در خاطر درویش بگذشت کہ بقیت من در

طالب این درویش فراغت کیش غیث بود زیرا که اگر مرد معنوی بود می هرگز چنین فاسخ
نیامود فی الحال صورت خضره زنده پوشش در دل مغیبل آنصاحب هوش که چون مرات سکندری
از قدرت برسی بود بر تو انداخت و از وجه ارشاد زبان بکشد و گفت مگر مراد این معاش
نمودن و برین فراش غنودن اختیار سی منسوب میداری یا تو در این زنده که پوشیده و
در طریقه کوشش محشامی دارند که مرا چنین براحت میدارد جهت ترا بر اختیار محنت میگرد
زایر که ادراک با فی الضمایر از مزور مشاهده نمود و دانست که وی در آن سلوک سالک
طریق تحقیق بود مگره میفرمودند اگر چه معنی الکریم اذ او عهد وفا نیست که چون که میم و عهد
و وفا کند اما اینجا دقیقه نگاهدارد و الا نه خطا کند اگر وعده بعطاست بوفای آن احسان
کیون زیباست اگر موعود ضرب و ایذاست نقص آن کردن اولیست و این قسم
ثانی ثانی معنی الکریم اذ او عهد وفا نبود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم
عفو و احسان است اگر چه وعده و وعید برخلاف آنست مگره میفرمودند چنانچه مجذوب
را بعد از سقوط شعور جنبی ناسوتی اسور غیبی ملکوتی منکشف میشود همچون تیر باین صفت
متصف میگردد زیرا که اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سر ایر است خواه بجدات
و یگانگی ساقط شود و خواه بجا خویا و دیوانگی فرماند که تشبه مجاذیب نیز خالی از فایده
نبود زیرا که ویرا گرفتار روی ننماید ترک رسوم خود صورت بندد و آن هم غنیمت است
فرود زیاده هیچ اگر نیست این نیل بس که تراومی زو سوسه عقل همین دارد
مگره میفرمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای طاهری علمی که دارند نمیتوان
که لفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند لفرزند خویش عطا میکنند حضرت شیخ
فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را لفرزندان رسانند زیرا آنست که لانه می من
اجبت و لکن الله هیدی من لیشار مگره میفرمودند حضرت شیخ طاهر رحمة الله که عمومی
حضرت شیخ بودند در علوم طاهری استاد ایشان در آخر تلخیص نمی نمودند و هر که باین
نیت در خدمت ایشان میرفت و در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود
ولیکن تلقین من اثر نخواهد کرد و فرمود که چون حضرت شیخ را داعیه طلب حق مستولی

شد بخدمت عمومی خویش باز نمودند که چون مرئی نماز و استاد شریعت شما میاید لاجرم میجوایم که مرئی باطن و پیر طریقت نیز شما باشند و مرا ارشاد نمایند تا حق دیگری در رفقه من وجود نگیرد و حضرت شیخ ظاهر جواب دادند که اگر کوزه لب ریز گردد تو آنرا که ظروف و دیگر را بر آب که داند و خود هم بی آب ننماید اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواهد که ظروف و دیگر را پر کند نتواند خود نیز از آن آبی که دارد تهی ماند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یا بم تا بخدمت مرشد دیگر شما بم ایشان اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه شکر محمد قدس سره رجوع فرمودند ارادات دست فرمودند یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر یاد و پیر در انبیا دیدم بخمان بیدم که مشایخ وقت و مکان دارند کسی باہمت عالی نیست غایتاً ایشانرا دیدم دستم که دنیا از وجود اولیا خالی نیست و از دو پیر مرد شیخ ظاهر و شاه شکر محمد یاد و حرمها است نقل است روزی یکی روی ارادت بخدمت حضرت ایشان آورد و التماس معیت کرد و متمسک و را قبول نفرمودند و زبان بمذرت کشوند و کی رجوع بخدمت باز نمود که ہر گاہ جمعی در سلسلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر کسی دیگر نیز در آن سلسلک غریزہ منظم شود و مقتضی المرام گردد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از طلبیا گذشتہ اند کہ است ایشان یک کس بوده و بس ہمانان کہ آن بنی بجمت دعوت میکنند مبعوث شدہ و بعضی را قبیلہ است بودہ و بعضی را شہری و بعضی را ملکی شمرہ میفرمودند و در کتاب قوت القلوب امام ابو طالب یکی آورده کہ الخواطر سل الخ فیستجب لہ یعنی خطرات فرستاد ہای حق اند پس مستجاب کن آن خطرات را اگر چه بکلم این قول اجابت خطرات باید نمود غایتاً اینجا دقیقہ نگاہ باید داشت و آن اینست کہ چون خطر صورتیست صاحب خطرہ را باید ملاحظہ کرد اگر حیالیست اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرون گرداند و اگر خطرہ جلالیست آنرا ہم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکہ مقتضای این دو بخیاں بگذراند و فرمودند کہ این قول وظیفہ کنتی مینماید برخلاف مبتدی کہ ویرانی خاطر باید شمرہ میفرمودند ہمہ سبب کہ کافر است یک حق دارد و آن حق جاریست اگر بوسیله نماند حق او از ذمہ ہمہ سالکان ساقط شدہ باشد و ہمہ سبب کہ مسلمانست صاحب دوستی یکی حق ہمہ سالکی دوم حق اسلام و ہمہ سبب کہ مسلم و خویش است حقوق وی از ہمہ

پیش است زیرا کہ دیر اسر حقیقت کی حق قرب و جوار دوم حق اسلام سوم حق صلہ از عام مکرہ
 میفرمودند مگر بر تقوید برای شفای مریض و اب حضرت شیخ بنو غایتا ہر کہ بنیت استشفای بخدمت
 ایشان ربوع کردی قدرسی آب آوردی تا اسم پیر خود را بران دیدہ با و او اندی و در وقت
 دیدن انگشت سہا بہ را در آب نہا دندی و فرمودند کہ مانیز برین سنت عمل میکنم و بہمان
 دستور بنیت شفای بچہ ز نام فرزندہ و فرجام حضرت شیخ را بر آب میدیم و از شیخ فرید
 رحمۃ اللہ کہ پدیر خاتون حضرت ایشان بود نقل کہ دندکہ ہر گاہ دم مار موثر شود دوم
 درویش بے اثر چون بود مکرہ می فرمودند کہ روزی حضرت شیخ فرمودند کہ تا ما
 و مقام ارشاد ششم قدر اب مرشد گماہی ندیم زیرا کہ بعضی اوقات در زمین مراقبہ عمور
 خیالی و پیکر نشانی در بیان در طالبان حاضر میشوند و حقیقت ایشان ظاہر میگردد و بعضی
 را ندیدہ میشوند کہ توجہ تمام متوجہ گشتہ و استادہ و بعضی اعراض نمودہ و پشت دادہ و بعضی
 چشم ہوا کشودہ و بعضی بہ بین و بسیار ہر نمادہ در ان حالت تقاراد ہر یک غلبت
 و بی محک امتحان زدہ میشود و مخلص از منافق متمایم میگردد و چون بچہ و بچہ ایما المنافقون اسی
 جرعہ نوش سینه پاک دار کائینہ ایست جام جہان بین کہ آہ از وی فرمودند سالک را
 ترک صحبت مردم کلمہ لازمست الا صحبت مرشد و در خدمت مرشد نیز دو وقت حاضر شود
 یکی وقتی کہ دقیقہ از دقایق سلوک یادگیرد دوم وقتی کہ معاملہ از معاملات صورت پذیرد و آن
 را بعرض برساند فرمودند کہ چون بندگی شاد شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمہما اللہ جلوس
 اربعین فرمودند با طہار ہر معاملہ کہ لہو را باید امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معاملہ کہ نمود
 کہ درخت کیدہ ایست پر بار و ایشان از ان شاخہ چینیہ و در دامن خویش میکردند و در وقت
 غروب جوانی پشت با قباب دادہ و تیر و کمانی در دست گرفتہ ایستادہ چون صورت
 این معاملہ را بخدمت حضرت شاد رحمۃ اللہ باز نمودند تعبیر فرمودند کہ اتحاد شہ از ان
 شجرہ علامت افادہ و استفادہ است و معاینہ جوان بخل با تیر و کمان اشارت بآدن
 اکبر بادشاہ است باین ولایت و تسلط و تعلب وی بر ملوک این ملک اندک ز بانے
 با چنانچہ بر لوع تعبیر نقش بستہ بود و آئینہ ظہور روی نمود روزی یکی از دانشمندان مسملی

بہ عبد الرحیم از حضرت ایشان سوال نمود کہ مہمد قاعدہ چیل آسم کہ بود فرمودند کہ از حضرت شیخ
 شنیدہ شدہ کہ اسمای مذکورہ را دعا مادیسی نیز میگویند زیرا کہ در حدیث آمدہ کہ ادلیس
 علیہ السلام مدام درس این اسم گفتی تا آنکہ از تاثیر آن تدریس صفات شہرت خویش تمام محو
 یافت و ازین جہان عروج نمودہ بر مکان عالی شرافت کما قال جل جلالہ فی شانہ و رفعتہ
 مکانا علیا میفرمودند در خبر وارد است کہ چون حضرت رب العزت بر اہل جنت بلیقنی بکلمے
 کند ز ما دگویند کہ این تجلی رب ما نیست و ما سجدہ نکند تا تجلی رب خویش نبینیم حق جل و علی تعیندی دیگر
 متجلی شود آن را نیز اقبال نمایند چنان ہر تجلی کہ حکم شد ہ باشد در سیکوہ باشند تا علامت نعوب
 بر حسب اعتقاد قلوب ایشان تجلی گردد و انگاہ ہر ہمہ سر سجدہ نهند و گویند انیسیت پروردگار ما
 اما عرفا ہر تجلی کہ از تجلیات متعددہ مشاہدہ کنند بدان سجدہ آرند زیرا کہ ایشان در جمیع تعینات
 مختلفہ و تجلیات متنوعہ حق را متجلی دانند و نیز را مفقود خوانند و میفرمودند کہ از حضرت شاہ
 شکر محمد عارف پرسیدہ شد کہ در آن حالت زائدان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
 مواخذ شوند یا معذور باشند حضرت شاہ رحمۃ اللہ فرمودند کہ مواخذہ و رشان ایشان
 ہمین قدر کافیست کہ معشوق تجلی کند و شناسد و در عین جلوہ محبوب از مطالعہ حالش
 محبوب مانند **ف** و مسوزاتش محروم کہ بیج عذاب و زروی داد و الم چون عذاب
 حرمان نیست و **م** می فرمودند کثرت شمول زحمت و سرعت حصول صحت علامت
 مومن است و رسیدان بیماری بعد از مدت کشیدن آن بہلاکت و شدت علامت
 منافق است آن مثل شاخ سبزیست کہ پیوستہ بادی بروی بوتو و مضطرب حال نماید
 لیکن اضطرابش نیاید و این مانند درخت خشکیست کہ نہ ہرگز آسبی بوی رسد و آنہ از
 صرصری خم شود تا آنکہ تیری براوزند و بیگیاگی در عدم شود و نیز میفرمودند کہ ہر کہ را
 مرضی از امراض مزمنہ کہ مورث نفرت طبیعت اند چون برص و مانند آن شامل حال
 گردد علامت آنست کہ حکیم علی الاملاق ویرا از تنگنای حادثہ راسی الفت خلق اعراض
 میفرماید و بقضای دار الشفای انس خویش دلالت می نماید رمز آنست مردود الخلق
 مقبول الحق **م** میفرمودند چون اسم برید بر دل صدق منزل نبذہ مومن تجلی میفرماید انگاہ

داعیه ارادت صادق و رباطن او استیلا نمایند و او بخدمت مرشد می گراید **مشنوی**
تا بر اهل طلب خدای مجید به تنجلی نشد با سم مرید به بار اوت نشد کسی موصوف به بخت نشکستی
مرد و به بنام قائلین کمترین خلق الله محمد و صیال الله می آید که ازین شمره عقده کلیم و کیبونه می کشاید
فرد و ذره را تا نبود بهمت عالی حافظ به طالب چشمه نور شید و رخشان نشود و وزیر میفرمود
که چنانکه طالب حق را فرض را هست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند همچنان
انسان کامل را نیز واجب است که تبریّت طالب صادق ملتفت گشته امانت خدا و ندرا
باور سازد نقل ست روزی میفرمودند که امروز بعد از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصراع زهی مراتب خوانی که بزبیدار لیت به ناگاه دید که تحت ولایت
نموده و حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که تا کسی را بر این تحت نشاند باید که در مقام ارشاد
نشیند فرو تکیه بر جای بزرگان نتوان رو بگذران به مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
و نیز میفرمودند هر که حق را بیند و خلق را نه بیند او محبوب است چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق
بیند او عارفست اقتدار شاید و محبوبان را دیده توحید کشاید و وحدت ذات در کثرت
اسما و صفت نماید و نیز میفرمودند که حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روضه فرزندان
خود را وصیت نمودند که بعد از من هر کسی که خواهند اختیار کنند اما زنها را با اعتبار ارث
قدم بر پا طینتی و ارشاد منهدونی حصول فناء م از مقامات طریقت نزنید حق تعالی
مرا فرزند ان معنی عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بدایشانست **فرد** و گیرم که
مار چو به کند تن بشکل مار به کوز هر بر دشمن و کومره بهره دوست شمره میفرمودند مرشد
را باید که از ابتدا سی حال تا سه سال تربیت طالب بدین منوال اشتغال نماید سال
اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدر باشد از عبادت و مخاومت فعلی و مالی بجا آورد از
عهد آن بر آید بیت طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح سجاده و دلق نیست
سال دوم در حجره خلوتش بنشیند و بگذرد شغل مشغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضای
مدعای دل خود بعمل آرد **مرد** در دل بنگر بوج محفوقا و دست به بعد از مرور سه
سال بدین منوال طن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مردان و طریق سلوک سالکان نیست نه آنکه فتح باب و رفع حجاب منحصر بر اینست فرودگر چه
 و صاشش نه به کوشش دهند و آنقدر اسی دل که توانی بگوش چه آنرا که خواندند در اول
 کام مطلب رسانند و محتاج بسلوک نمانند و آنرا که را نند او را از نو نرمانند و هیچ حیل و وسیله
 در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند فر و باب زمزم و کوشش سفید نتوان کرد و کلیم
 بخت کسی را که بافتند سیاه شمره میفرمودند مرشد کامل که حکیم و لهامی سقیم است علی مختلفه
 طالبان علیل را به او بوی متنوعه معالجه فرماید اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا یر جاده شریعت
 سلوک فرمودنت و استعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک مقصد نرسد و افزاید
 و آن عبارتست از مجاهده و ریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود و صحبت باطن
 روی نماید داغ نهد و آن اشارت است بدرد و ایذا که از تباها کردن اعضا مترتب شود
 اگر سقم طبیعت آن مخنون ازین مجون نیز زایل نگردد زهر دهد و آن کنایتست بجزایات چنانچه خواه
 حافظ فرماید فریبی داده نگین کینت پیر معان گوید که سالک بجز نبود ز راه و رسم نمر لها و غیر میفرمودند
 که بعضی مرشدان تربیت مسترشدان و به تصرف سسی می فرمودند و بعضی در مقام تسلیم مقیم گشته
 حواله بجز اینمایند فر و قومی بجد و جهد نهادند و صل دوست و قومی دیگر حواله بقدر میکنند
 و آنچه این کترین خلق الله محمد صلی الله علیه و آله معاینه نمود حضرت ایشان در تربیت مردان و استفیادان
 قسم ثانی اختیار فرموده بودند و اصلاح کار همه را حواله نعم المولی و نعم الوکیل نموده و نیز
 می فرمودند که روزی بجهت سعادت در سر انجام مهمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
 ینفع والجد شک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب سعی و کوشش را از تقدیرات الهی سعی و کوشش
 او شمره میفرمودند اگر مرشدان بعضی اوقات طالب را فریاد و گزارد و بحسب ظاهر نسبت
 باحوال او نیز و از دنیا بر آنست که مصلحت او هم در آنست لعل ست چنانچه که زن
 عقیمه نزد حکیمی دانا آمده اظهار نموده که غم بدم فرزندم بسیار است و چون شجرم بی بار است
 شوهر خار در خار است اگر او و یه که مقصدی تولد فرزند باشد عنایت شود و کجیتل که این
 عجزه بر مراد خود فایز گردد چون حکیم موافق حمل او دریافت جز این جواب علاج ندید که گفت
 ترا با دوید دفع عقامه چه احتیاج زیرا که از قیافه و نبض تو معلوم میشود که بقیه حیات چهل روز

صلواتی از خزان رویش بر او نازل می شود

و

دیگر است و بس آن عقیمه چون چنین استماع نمود یا یوس و ممنوم گشته مراجعت نموده تمیّه مرگ
 ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منقضی شد و الضعیفه از خوف ارتحال و هم
 انتقال ضعیف و متحن گشت چون خللی در اقامت پیکر او راه نیافت رجوع بدان حکیم نموده از رو
 عتاب باومی گفت ترا درین ضمن چه مقصود بود که بجای سقیم نپرداز می و در دل او خوف هلاک
 اندازی دانا گفت چون نادانی نمیدانی که در ضمن این جواب متوحش علاجت روی نمود
 و عقده باطنت بکشود همانا که حجت باشیا فاسد نمجود شده منفذ ایند مسدود ساخته بود الحال از بیم
 هلاکت در باطنت گذاخته شد رحمت قابل حمل گشت و مهت پرداخته شد شمره می فرمودند
 در ارادت شرط نیست که مرید هرگز مرکب نوایی نشود چه اگر بر این شرط نماید و از مرید بگلبه
 داعیه بشریت برخلاف آن واقع آید بکلمه اذافات الشرط فوت الشرط و طریقه ارادت منقطع
 گردد و لهذا در زمان انابت نو مرید را گفته میشود که حلال را حلال باید دانست و حرام را
 حرام بعد چون کل انا و تیر شیخ بمافی حکمت موافق تاثیر انفاس بر دستخاق مرید مقتضای
 تقدیر بعمل خواهد پیوست شمره می فرمودند در خدمت و روش صفا کیش بعضی طلاب را
 حلاوتی تا کم و بیش فی الفور فرای پیش آید و بعضی را بمرور ایام حضور تمام روی می نماید
 زنگیست زود رس اما قراری نیست **مص** ویر آمدنت رواست ویر آمی و
 درست و نیز میفرمودند که هر سالکی که از وجه صدق بکعبه بیجت توجیه فرمود و سرمایه
 عمر گرانمایه را از داد و راه آن باوید نمود اگر نسیم عنایت مقتضای مراد او نوزید و حکم
 کل امر مهون باوقا تنها در عین حیات دست در آغوش کعبه حاجات نکشید و زبان
 حالش بر این ابیات مترنم گروید که **لطم** نجت از دلمان دوست نشانم نمیدهد
 دولت خبر ز راز نشانم نمیدهد مردم در انظار و درین پرده راه نیست یا هست و پرده
 دار امانم نمیدهد ز شمار و ز او بی نومیدی نشیند بلکه چون ناصیه ملک الموت به بیند
 شمره مراد از شجره اعتقاد خود بچیند **لطم** گر گران و گره شتابنده بود عاقبت جوینده
 یا بنده بود چون نشینی بر سر کوفی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی اندرین ره
 میخراش و سیر اش و تادمی آخرد می فارغ مباش شمره می فرمودند طالب را بلامکان

تجلی بلا حجت و الا مکان مجددین جهان اعتقاد باید و استبعاد نشاید تا من کان فی هذه الحمی
 قومی الاخرة الحمی در شان او نیاید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست که هر که هست در دنیا
 نابینا و دیده دلش آه عوالب نه بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
 هر که اینجاروسی توبه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند و بقول محققان مؤید مصنون شمره
 مکتوب فیه است فر و منکد امروزم بهشت نقد حاصل میشود به نسبه فردوسی زاهد را
 کجا باور کنم مگر ه می فرمودند بصفتی که پیر در دل مرید موصوف گردد و بچشتی که در معرفت وی
 معروف شود همان صفت نقد وقت مرید گردد مریدی که سر خود را بگری مملو از در اسرار
 و معانی و تجلیات انوار زمانی داند حق سبحانه لای حقیقت و معرفت خویش در درج
 سینده او مندرج گرداند و مرید که پیر را عابد و مراض گمان کند حق سبحانه طی مراتب مجاهده
 بروی آسان کند مریدی که پیر را منشرح و متورع اعتقاد کند حق سبحانه ویرا بر احکام علیه
 شرعیه منقاد کند و مریدی که داند پیر او دام تزویج گسترده است و همت راهگی بر تحصیل
 لوازم معیشت معروف کرده او حاصل خودها بیند و بادام بدام تلبس مبتلا بوده بهزار بهانه
 دانه از حرم رزق خود بچیند رباعی اسی برادر تو همین اندیش بد ما بقی تو استخوان ریش بد
 گر گلست اندیشه تو گلشنی بد و ربود خاری تو همه کلشنی و نیرمی فرمودند که اگر مریدی پیر
 خود را بصفاقتی مذکور کند و بکراماتی مشهور گردد اندک و می بدان صفت متصف نباشد روز
 محشر آن مرید را در محاذی پیروی حاضر سازند و رب الارباب از وجه عتاب خطاب کند
 که آنچه ما بنا بر حکمت صالحه در بر تو لقبیه فرموده بودیم و ویرا مظهر آن نموده تو در دنیا
 بوی منسوب گردی اگر صادق بودی بران مقال الحال کجی پیش آئی و ازان او صفت
 در موصوف صفتی بران ویا در زمره کاذبان در آئی طریق دوزخ به هائی پس مقرر است
 که نباشد در ان ساعت آن مرید الا مدعی نخل مصری منغل شمره می فرمودند هر دل خسته
 را بعد از مروری سال تا چهل سال از عمر حسرت نخل غم ازین مرهم فرا هم آید یعنی طلب
 حق روی نماید و وی بوسیله علم و عبادت تحصیل مطلوب گرداید اگر چه بتشریف پاداش
 کرد از چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتا از خلعت خاص معرفت و اختصاص

محروم و مایوس ماند زیرا که در ایام تحصیل سعادت از سرمایه عمر غافل بود و هنگام تکمیل محبت از یاد غفلت لایعقل و فرمودند که از حضرت شیخ بکرات شنیده شده که الصوفی بعد از طلوع باران بیست هر که اول ترا و مسعود تر بد هر که آخرین ترا و بدو تر بد و نیز می فرمودند که اگر از اتفاقات حسنه و عنایات ذوالفضل و المنة کسی را و آخر عمر این عظیم اعظم فراهم آید نادر است و حق سبحانه بر ایفا قادر است مگر هر می فرمودند هر که از وادی طلب کردی بر رخ زرد نشسته باشد و او بادل شکسته و رحمت و جو مطلوب کم مهت بگ و پوسی بسته مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بر مذہبش بناید اذاحت زیرا که در مذہب معتقد هر که طالب است همانا که بسوی مقصد متجدد ذاهب است بیست که پیرمغان مرشد باشد چه تفاوت + در پیچ سری نیست که سری خدا نیست مگر هر می فرمودند بهترین عبادات و نیکوترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیرا که ذکر مافی ناسوی دوست و مشت ذات اوست بعده تلاوت قرآن بعد از این سایر عبادات و هر کدام منسج حسناست مقصود ازین بیان این بود که اگر بعضی اوقات که سالک مشغول باشد و نفس بنماز بطوع یا نوافل دیگر دلالت کند ویرا باید که در القامی فعل نیک از اعدا عدوک بین جنیک استمالت کند چه ضد آن خواهد بود که این را از ذکر و شغل که طرفه ادنی و افر است باز دارد و بمقتضای تقرب خویش در قعه و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند که کیفیت فنا رسالک را از پیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفصیل اذکار و اشتغال بر سایر اعمال اگر اینجبت تواند بود زیرا که نتیجہ هر عملی که در ماش است حسن پاداش است و ثمره این شجره چسبیت بر جوع باصل یعنی ارانیت خود فصل و بهویت خود وصل بیست

توز خود کم شو کمال اینست لبس * تو همان اصلا وصال اینست و لبس * و نیز می فرمودند اکثر طاعت و عبادت وسیله در باب جنت است و صورت و تصور اولی و اعلی و اشتغال بذكر و استغراق بذكر و تحلیه باطن از ماسومی باعث تجنب و تقرب حق است جل و علی آن قاعده عباد و صلحا است وین فایده عشاق و احبا آنجا حصول القاست اینجا وصول بمنعم آن جماعته را نظر بر بجز است این طایفه را منظور مگر م فرود و طوبی ما و قامت پار

فکر بر کس بقدر همت اوست **تقلست** یکی ابنی روزگار از پیرشانی دل و عدم جمعیت
 بخدمت حضرت ایشان برسبیل استر شاد بیان نمود فرمودند حلقه ذکر برود دل زیند تا از
 پیرشانی و تفرقه باز آیند و گردن و سینه را اندک کلفتی و مشقتی جایزد آنستہ بر ذکر نفی و اثبات
 مداومت نمایند و بدرجہ درجہ عدو حلقه در مراد اندازید تا بحسد می کہ هشت ہزار حلقه
 ذکر روزی معتاد سازید و فرمودند اولاً از درویشی اذن گرفته ثانیاً بچیل پردازید بیت
 چہ حلقہا کہ زدم بر در دل از سر شور و بہوی صبح وصال تو در شبان داز کمرہ می فرمودند
 تلویں ثبات و تعمیر خانقاہ استدعای او تربیت لوازم استدعا و مثل ہذا از جملہ اسباب
 درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و حصول بمطلب درویشان
 نہ طریقہ سلوک این طایفہ حیست خود را کسب و بگرفتن احوال خویش از ہر نہفتن پیوستہ
 طریق شکستگی پیمودن و بحق کسبگی نمودن و نیز می فرمودند کہ روزی در بادی احوال
 حضرت شیخ جبہ بچینہ زدہ و کلیم سیاہ در بر کردہ بملازمت شاہ شکر محمد عارف قدس اللہ
 سر ہما رسیدند حضرت شاہ رحمۃ اللہ دیدند و فرمودند عیسی بہامی امروز در لظرم مانند شیخ
 شیوخ مینمائی جامہ کیتائی بروغن گل آگندہ بپوشید و در طریق تحقیق بپوشید ہمارو
 حضرت شیخ جبہ مذکورہ را بدرویشی بخشیدند و از آن روز اکثر اوقات کیتائی بپوشیدند
 تا آن گاہ کہ حضرت شاہ بپوشیدن پیر من امر نمودند مقصود ازین بیان این بود کہ اگر چہ
 اصلاح اوضاع ظاہری نیز مستحسن است ولیکن شان الطالب شان ماخر یعنی ولیکن شان
 طالب حق شان دیگر است و اورا نشانی دیگر بیت راہ دین صنعت عبادت نیست
 جز خرابی و دو عمارت نیست کمرہ می فرمودند سنا لک را باید کہ از مہج و زم اہل عالم اہم
 بودہ بسلوک اشتغال نماید زیرا کہ ہر کہ بر قولی خلایق گوش نہاد از طریق تحقیق و اقبال
 باز ماند و در ورطہ تعطیل و اہمال افتاد چنانچہ نقل است کہ پیر مردی با فرزندسی مرہق
 سافر شد چونیک مرکب داشت خود بران نشست و آن پسر پیادہ میرفت ناگاہ در راہ
 باہمی ملاقی شد اورا دیدند و زبان ملامت کشیدند گفتند عجب مرد بیت سنگ دل خود را
 است و پسر خود سال را جل چون گوش بر قول آن قوم نہاد پسر را سوار ساخت

و خود در رکابش افتاد تا فرقه دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را باین کیش دیدند گفتند شخصیت
غریب و از قانون ادب بی نصیب لبیر خور اسوار ساخته و خود در رکابش پیاده تاخته چون این
سخن استماع نموده خود با پسر را کب شد و بسوی مقصد و اهلب تاگروهی دیگران حال را مشاهده
نمودند و زبان لبیر نشنیدند که ظالمیت جاہل و از محنت این زبان غافل بیکبار باز
دو سوار برین ستور سناوه و از طریق انصاف بر طرف افتاده چون برین کلمه اصفا
نمود خود با پسر پیاده شد عثمان مرکب بی سوار از روسی اضطراب در دست گرفته می کشید
تا بجای دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینه کردند و گفتند طرف پرست خرف
و از جاوه عقل منحرف و فعلش بر ماده جمع معترف خود با پسر پیاده راه میبرد و مرکب بر
اشتر آماده همراهی برده چون این سخن شنید سر تحریر در جیب تفکر کشید و فهمیده که از اصفا
و معاملات بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان
ملامت نرید و دید آنچه دید پرست کس از دست جو زبانه نرست + اگر خود نرست
و گر حق پرست شمره می فرمودند سالک را در ابتدای سلوک بمطالعه کتب یقینی و تحصیل
علم دینی بقدر اشتغال باید زیرا که او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول
بمال یعنی است افتاده و استفادۀ علمیه از ان باز میآید و اگر از استیلا می جذب میخورد
است بخودش باز می آرد و در سلسلۀ مجانبین نمیگذارد و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند
که نباید که سالک اعلیٰ الدوام تمام جذب در را باید زیرا که درین صورت معرفت حاصل
نیاید همانا که مجذوب مغلوب است از مشاهدۀ جمال مطلوب مجربست فرود و مرادصال
تو هرگز چگونه دست دهد + که در حضور تو از خویش بشوم غایب + و نیز می فرمودند که
حال بشایه رنگیست که گاه هست و گاه نیست که اگر صاحب حال را بهره از علم باشد
مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال و رز او بی غفلت و اجمال نماند علم و ست
او تیر خویش گرداند شمره می فرمودند یک میل است که در وجود انسان تسبیح است
و او را داعیه مستنوعه همان میل واحد و گر سنگی طعام خواهد و در تشنگی آب در زمان
سیر بجا معیت رغبت کند و در آوان ماندگی بنجواب و چون از نیمه مجبور شود جمع کند

لطلب رب الارباب بس هر که سیر بخورد و آشناد و تن خود را در بستر مباشرت و خواب
 کشید استیلاسی در حق حق نذید طبیعت او بحصول دواعی مخلوط و بهره مندگشت و
 آن بجز بهین قدر چون بهایم غور شد گشت مشنوی تات چون خردین سرا
 خراب و شکم از نان پرست و پشت ز آب و پامی کی بر نهی پیام فلک و باد کی در کشتی
 ز جام ملک و آنگه این داعیه را از حضور مدعای او بازداشت و در خوردن و آشامیدن
 و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد مگر بقدر ضرورت اشتهای او از جمیع مشتیات یا پس
 محروس گشته عنان محبت و زمام همت از مجاز بحقیقت مسرف شد لطم تا خیال
 میل تو چون بر بود و تا بدان پیر بر حقیقت پیر بود و چون بر اندازی شهوة و پرت بر نیت
 آنکه کشتی و آنخیال از تو گریخت و پیر نگه دار و چنین شهوت مران و تا پیرمیت بر و سوی
 جهان و خلق پندارند عشرت می کنند و با نیالی بر خود پیری کنند و نیز می فرمودند که هر که
 تن پرور فارغ باشد حسب المقدور و تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکه متراض ضعیف
 بود ویرانی الجمله با ستراحت دلالت باید نمود و نیز می فرمودند که سیدی را باید که حقوق
 نفس پوی رساند و از خطوط انسانی پیرین نماید و منتهی اگر از خطوط نیز متغی گیرد شاید
 نقل است شیخ ابراهیم کفش و دوز که نعلین کسب پوشیده قدم در طریقه درویشی نهاد
 بود روزی بخدمت حضرت ایشان برسید استر شاد و پیغام فرستاد که مرادین و لا
 تفرقه روی داده جمعیتی که دوشتم رو بدم نهاده در جواب وی فرمودند که خلاف
 عادت و الفراف وضع معیشت کرده باید اگر کسوت درویشی در بستر لباس خوب
 باید پوشید و اگر کنج عزلت مقرر است در سیر و سیاحت باید کوشید و اگر نماز معکوس
 و نوافل کثیره معقود است بفریضه و سنن موکده اختصار اختیار باید نمود و امیدوار
 وصول فیض نامتناهی الهی باید بود شاید که بجوی آب رفته باز آید نقل است روزی
 یکی از محدومان که مملکت وجود خود را فی الجمله دیران ساخته و باز لکالیف واجبات شرعیه
 را از دوش انداخته بخدمت حضرت ایشان باز نمود که نماز مفروضه را قضا می کنم و عملی
 دیگری از ما وجود نمی گیرد و مال حال ما چگونه باشد فرمودند لیس علی الخراب خراج یعنی

موضعی که ویران باشد سلطان ازان موضع خراج نخواهد و فرمودند که هر که پشتاره را از سر انداخت
از وی عشر که طلب کند بیت عاشقان را بر زبان سوزیانیست بد برده ویران خراج
و عشر نیست نقل است یکی از اهل تبریکه از فقدان مطلوب بل تنگ شده بزرگ بیقراری
برآمده بود روزی در خدمت حضرت ایشان عرضه داشت که هر گاه سالک فانی شود و حفظ
مراتب بعد از قنای وی از که صورت بند و فانی چگونگی بپوشد و فرمودند چون سالک
بعد از قنای فی الله بقا بالله حاصل شود و عبادت بوجوب تصرف حق بر جاوه امر میرود و حافظ
مطلق از وی بی وی حفظ مراتب بوقوع می آرد و او را از شایبه غل و زلل مهنون و محروم
سیدار و کما قال جل جلاله کنت له سمیاً و لیسایانی لیسع و بی بیرون بی مطلق یعنی چنانچه
فرمود خدای تعالی در کلام قدسی که باشم من آن عبده شنوای و بنیای و گویای بمن بشود
و بمن تکلم کند مگره می فرمودند هر گاه بنده مومن بنیت صدق عزیمت زیادت بر تشر
سومن رساند هفتاد هزار فرشته که بر موافقت بسته است دعای رحمت از حق در حق او
نمایند اگر یکی از اولیای حق باشند دست ترقی مطالعوا انوار ذات مطلق سایر ملائکه باز ایر
ستفیض شوند و اگر بر خلاف غم ایشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب
نموده با صلاح عیوب او پرداخته تبتاً نه قلبش را بخدمت ساخته بنای مسجد انداخته مراجعت
نمایند مگره می فرمودند چون عبادت و ریاضت سلفی در شایبه غرض و داعیه عوض
می بود بنا بران باسرع الزمان عقده باطن ایشان می شود الحال هر که راضی نفس
بد آرام است طالب کشف و الهام است جرم اگر چه از تاب ریاضت سوخته است
بشرط کاران خام نا تمام است پس در تو بنیگی چگونگی ایان بشیر طمرد مکن بد که دست
خود روش بنده پروری داند بد مگره فرمودند که شیخ مجد الدین بغدادی از اربعین اول
را با خبر رسانیدند و نتیجه آن مرتب نشد بخدمت پیر خود شیخ نجم الدین عرض نمود در خواب
فرمودند اما در نیت تو ظلی خواهد بود شیخ مجد الدین عرض کرده که نیت من آن بود
که بحق و اصل شوم بعد از ان مهجوران را نیز و اصل سازم بر فرمودند که و بیت سما
ظلم است زیرا که بر عرض مشتمل است اکنون در اربعین نیت کن که حجه بمنزل

است و پیرهن مبتدیه کفن و مجد الدین مرده است اورا هیچ در نمی پای چون حسب الامر شد نیت کرد
 بن کثیر یافت آنچه یافت و دید آنچه دید مکره می فرمودند آنکه سلطان العارفين گفت
 سن الطریق الیک خطاب مدوع نفسک و تعال مراد از گذشتن نفس بالطبع است
 باین اشارت به انجلاص صفات بشری است که عباد را هست نه باقطع حیوّه عنصری
 و درگاه است فرود جمال یار ندارد نقاب و پیره ولی به بخواره نشان
 و توانی کرد مکره می فرمودند کافه نام در ضرب معاش بر سه نوع اندیکی آنکه عطیه الهی را
 بن بپوشد و در اطهارا فلاس کوشد او منافق باشد دوم آنکه مطابق آنچه از اسباب
 بوی دارد در معیشت بظهور آرد او موافق باشد سوم آنکه محارمی احوالش بفقرو فاقه
 اینم باشد و او در مقام ستاری این از همه فایق باشد و حکم اطهارا الفناء فشرک شریعت
 آری اقی شود مکره می فرمودند چون بر در پیش توکل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه که
 و ادل و احتمال شبه و منت حاصل و حاصل آید باید که اقبال نماید و اگر بر در استغنا
 رز اخذ آن ابا کند هم بهش محتاج شود زیرا که بنده را بنده باید بود و صفات بنده که
 صعب و افتقار است و استغنا و بی نیازی صفت ذات ملک الجبار است و قول
 صعبو بکبر مهدانی قدس سره که در تفحیات اللانس مسطور است تائید این معنی میکند که گفته
 شریک سبب چیز است ترک الطمع و المنع و محج یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی
 بد بر بی جمع مکنی مکره می فرمودند که از شیخ جیند قدس سره منقولست که خطوتان قد
 یرین یعنی یک قدم بر نفس خود نه و آن دگر در کوی دوست به هر چه بینی دوست
 مراد این و آنت کار نیست مکره و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که مراد از قدم
 منع بر نفس شناختن اوست که واسطه را بطه معرفت بدوست مکره می فرمودند در
 نجد سهوی که از مصلی واقع می شود بر دو قسم است عامه و خاصه سهو عوام نتیج
 مغنوم که دل ایشان از دیگر تعاقبات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی
 فرمودند عدم حضور و استلزام قصور نماز ایشان شود و سهو خواص ناشی از آن است
 سیر و اطن ایشان در حالت نماز از غامت نیاز مستغرق شود اصول بر فروع عقل غایب

آید و قلب التفات بجرکات قالب نہ نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین صحو
 آنجا کہ دور امو است و اینجا محمود در محو بیت در نماز نم ابرو کے تو چون یاد آمد بحالتی رفت
 کہ محراب بفریاد آمد شکر می فرمودند ہر کہ مذہب او مخالف مذہب شما نماید صحبت او خلط
 را نشاید زیرا کہ در آن مصاحبت مذاہب نموده آید و آن بقاعدہ اہل نفاق گراید فرو
 سخت موغظہ پیر صحبت این حرفست ہد کہ از مصاحب نا جنس احراز کنید ہد شکر و فرمودند
 کہ از صحبت محاذیب نیز محترز باید بود اما از ہر گونه امانا و واعانت این جماعت باید نمود
 زیرا کہ در خدمت محذوب فایده است و در صحبتش نقصان عایدہ شکر می فرمودند اگر
 مرشد طالب خویش را اختلاف با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا کہ طریقہ سلوک این طالیفہ
 مختلف است یکی خلوت میگزیند و یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می و نماید و یکی
 رعایت قوت مینماید چون سالک بعدی بر خلاف پیرویش سالک تنوعہ مشاہدہ کند
 یحتمل کہ مذذب شود و در ورطہ تعطیل افتد بیت ہر قوم راست را ہی دینی و قبلہ گاہی
 من قبلہ راست کردم بر سبب کج کلامی مکرہ می فرمودند در رویشی منحصر بہ ہشت
 صفت است کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طہارت
 و لقی خواطر بد کردار بناط قلب بر شد پس در ذات ہر کہ این صفات موجود است اگر چه
 از ائمہ دنیا است محمود است و در ہر کہ صفات نامی مذکورہ معدوم است اگر چه فقیر است
 گرانثرہ فقر محروم است و فرمودند کہ حضرت شیخ ازین صفات ثامنہ دو صفت انتخاب
 کردہ اند کہ در رویش را کافیت و علل او را شافی یکی نفی خواطر دوم ربط قلب زیرا کہ
 چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علاست دل مرید نیز لطیف از بناط بدن عکس
 آن تجلی را سزا است چنانچہ نیز منیر چون بہ آب تالش می باید و فرمودند این مصراع
 دو دل یک شود بشکند کوی را ہد بینی بر این معنی است و چون دل طالب بادل مرشد یکے
 شود کوی نفسانیت را بشکند و فرمودند کہ در طریقہ شطاریہ در رویش را یک صفت باید
 فقط و آن اشتغال است بدین شغل کہ اللہ و پاسواہ بیت ہر چه بینی یا ربست
 اغیار نیست ہد غیر حق جزو ہم خبر بندار نیست شکر می فرمودند طالب کہ بلند بہت

باشد چنانچه بد ریافت هیچ مقامی از مقامات قانع و خورسند نشود و پایی طلبش بدان بند
 نگردد و او را پیر چندان احتیاج نباشد چه پیر نسبت همین مطلق نسبت که سالک مبتدی و متوسط نماند
 و بارشاد وی خود را بختیهای مطلب رساند پیرت اگر شود این درد و انگیزه تو به بس بود
 این درد و ایم پیر تو نقل است روزی یکی بجز رسانید که با آنکه حضرت ایشان در
 جو از مزار متبرک بر نود میگذازند و بر زیارت مرکز طهارت کم میبرد و آنچه معنی دارد فرمودند
 حضرت شیخ نیز زیارت مرقد منور شاه شکر محمد رحمة الله علیه در ایام عیدین می نمودند و میفرمودند
 که قبر پیر وجود میداست پس معنی قریب است اگر چه بصورت بعید است **فرد** و در جان
 معنی ز راه معنی چون یافته ام جرات جویم کمره می فرمودند بعض نسبت باحوال مبتدی
 بشال ابراست و فصل تابستان که متلاشی میگردد با سرخ الزمان و نسبت بحال منتهی بشال
 ابراست که مترکم میشود و هنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی متبوض میماند در آن موج
 و نیزی فرمودند که خوف و درجاها رقت از تمام عابد و فیض و بسط اشاره بمقام عاشق
 و بیعت و انس کنایت از تمام عارف کمره می فرمودند حیرت را و صورتی یکی مذموم
 و یکی محمود آنکه مبتدی را پیش آمد مذموم است و آنکه منتهی را روی نماید محمود زیرا که حیرت
 مبتدی مستلزم آن سدا در راه است و حیرت منتهی مستوجب استغراق فی الله آن باعث
 زوال طریقت است و این نتیجه بحال معرفت و نیز میفرمودند مبتدی را بر حقیقت ریا
 که جزوی از آن طالب عقبی و مافیهاست تمامی الطلاع نباید و اما که بکلید دل
 از عمل بی پروا و خود را در ورطه بطالت اندازد کمره می فرمودند فواید بسیار و مفارقت
 مندرج است زیرا که دل از محبت اولاد و اسوال منقطع میشود و فایده اول که در ادای
 حج و بود سیگردد مهاجرت است از وطن و فرمودند که بیا و جود اقامت در وطن را بط
 محبت از خیال و الهنال صورت القطع پذیرفته نیست بر لوح و لم جزا اوست
 قامت یار به حکیم حرف و گویاوند او استادم به این کترین خلق الله محمد و جیه الله بوض رسانید که معنی بحران
 بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشت به راجبت می نمایند و بیغفلت دل سے
 افزاینده باشد فرمودند خانه مبارک بشا پستانگ محک است نقد قالب هر یک بعد از

وصول آن در معرض امتحان می آید و بخار خالص و منقوش سحاهی می نماید فرمود خوش بود در محک تجربه آید بمان بدتاسیه روی شود هر که در غمش باشد و نیز می فرمودند هر که بسوادت حج مستعد گردد ویرا باید که خود را بجای ملقب نکند و بوسیله این لقب مال و جاه طلب نکند چه صفات دینی را و قایم تحصیل اسباب دنیوی و ساختن ضلالت محض و جهالت حرفت چنانچه بعضی سادات و علما و حفاظ و فقرا که سیادت با علم یا حفظ قرآن یا درویشی خویش را بهر اظہار کمال و حصول جاه و مال وسیله می سازند شمره می فرمودند که حقوق والدین در زنده فرزندان بر تبه ایست که اگر مادر و پدر یکی کافر باشند و فرزندان بفرمایند که برای ما گوشت خوک بیا و بسیار داد و اگر بطبخ آن امر نمایند پخته و مهیا ساخته پیش ایشان بدارد لیکن اگر با کل تکلیف کند خورد زیرا که درین صورت مخالف فرمان ایشان متضمن مطاوعت امر حرمین است و فرمودند که شیخ ابوالحسن خرقانی را قدس سره بر ادوی بود که چنانچه شیخ مدام در مراتب طاعت و مجاہدہ او کوشیدے و پی علی الدوام در مخاومت والده گذرانیدی روزی الهام زبانی بشیخ خرقانی در رسید که این دولت که ترا نهادہ ایم یعنی مرتبه که بتوادہ ایم بطفیل آن برادر است که در خدمت مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوند اوی خدمتی مخلوق اختیار کرده من بجای از بیخالق رو آورده فکیف نفسانی که شامل حال من شود بطفیل و می بود جواب یافت که مخلوق بخدمت و امداد محتاجست و حضرت الوہیت از عبودیت عبادت تقنی و محقق است که خدمت نیاز مندی از عبادت بے نیازی اہم باشد و فایدہ آن اتم فرود طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجادہ و دلوق نیست شمره می فرمودند بر جرم در سباج جلوس نمودن مورث صفات بہیمہ است و طبیعت سلیمہ انسانہ و بر پوست آہوشستن باعث عدم نمکین و اطمینان و وجود خطرات سیاحت و سرگردا است و فرمودند کہ حضرت شیخ و بعضی اوقات پوست گوسفند بجبت جلبہ اختیار می نمودند و می فرمودند کہ در وقت جلوس صفت عزیت و مسکنت و طبیعت سرایت میکنند شمره می فرمودند چون کسی از متربان سلطان یا از ظایفہ رثان می خواهد کہ ارادت بہن در

نماید بر دلم بغایت گران می آید اگر چه این عظیمه آبت از عظیمات الهی و موسوم است از موسومین
تا متناهی که منبده مقبول و لما شود و خلایق بنیت انابت بملادست وی رود غایت این بدان
ماند که سلطان ابراهیم او هم راحته العظیمه شبی از شبهای زمستان غسل واجب شد چون در آب
سر و غسل کرد از مهر برودت آب خشکی هوا و جووشش بغایت متادوی گشت رنده که دشت
در سر کشیده و پهلوی بر زمین نهاده در آن حال تسیم متعال اثر دوی را بهم خوابی وی فرستاد
خدمت سلطان علیه الرحمته و العفران چون در خواب بود پهلوش همچو ایله نرم و
گرم احساس می نمود زمانی بدان استراحت نمود بعد از آنی که سر از خواب کشید و صورت
واقعه بید گشت خداوند اگر چه تو از لطف عمیم با صلاح این منبده سقیم پرداختی و بجهت از ابلت
ایذای برودت از تن من این مخالف را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
و لم را طاعت مصاحبتش نیست بجز خطو خطره مذکور در خاطر خطیر سلطان علیه الرضوان
آن شعبان جدا شد و برفت و نیز می فرمودند که از کلمات فایض البرکات مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی منقولست که هر که صاحب حسن و جمال و خداوند بملک
و مال نباشد و خلایق بزیارت وی رجوع نماید علامت آنست که اشعه النوار آفتاب تجلی
الوہیت بر آئینه اش یافته دلش بدان وجه قبول قلوب یافته شمره چون کسی از ارباب اکتساب
ارادت ترک می نمود و بغرض حضرت ایشان میرسانید در جوابش میفرمودند که ترک سباب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابسته بوفیق الهی
را بعد از ترک اشتغال غلبه حال بدینموال نمی نماید در طوبت تعب حرارت طلب فروسه
نشانند و بعضی را ترک تعلقات چون خاریست که از پایی دل بر آید و بدو کام سلوک این اد
مشکل اسیر آید و هر یک قدم بر نفس خود نه و آن دیگر در کوسی دوست بهر چه بینی دست
بین با این و آنت کار نیست و نیز می فرمودند که در سلسله شطاریه طالب را ترک نمی فرمایند
و بقرلباس ظاهری نمی نمایند بلکه در شهری کسبی که باشد بهمان حال مشغول می سازند و به
تبدیل باطن وی می پردازند و لنگ و لوک و خقیه شکل و بی ادب به سوی او می غنچ و او را
می طلب شمره می فرمودند اعطای خلافت مستلزم حال و مستوجب کمال نیست یعنی لازم نیست

که پیر کامل مریدی را خلقت و پر که صاحب حال باشد چه هر که را که خلیفه سازند چو بی بار اوست
 او سپرد ازند هر آینه ایشان را بر وفق استعداد خویش رهنمونی خواهد کرد و مثلاً شخصیست
 که شرایط طهارت و احکام نماز بواقعی میداند و با دای آن مشغولست اگر خلافتش درین
 گنجایش دارد و زیر آن چون تبارک الصلواتی دست میخوردی دست و بدلقین که بتلقین
 نمازش هدایت خواهد نمود و اینقدر ارشاد نسبت با استعداد آن مرید کفایت خواهد بود و هر
 می فرمودند چون از حضرت شیخ شنوده بودم اشتغال بتسخیر اجنه طالب حق را لایق نیست
 بناید آن سرگزالتفات بدان نکردم بیت کردی و سخن تو کردی و درین هر دو چه حاصل
 تو کردی اما هر سال در اربعین ششمی و بنیت حصول کمال معرفت بدعوت اسما اشتغال نمود
 سرگزت هیچ موکی و لطمه نیامدی و مریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودند
 و بخواندن اسما آمدند و ندی در حجه بعضی موکلان حاضر شدند و با ایشان مکالمه کردند
 من انمیعنی را از ایشان شنیدم و بخدمت حضرت شیخ باز نمودم که اصحاب در حین قرات
 اسما موکلان را می بیند و تکلم می کنند و مرا هیچ نمی نماید فرمودند بهتر آنست که ظاهر نشوند
 و چیزی در لطمه داعی نیاید شکره می فرمودند یکی از روزها در اربعین بخواندن اسما مشغول بودم
 ناگاه جمیع اعضای من بنام من ذاکر شدند و بزبان فصیح اسم برهان بیان میکردند چون در
 حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بسیار خوب است گفتیم اگر با اسم حق ذاکر شدند می اولی
 بنودی فرمودند این اتم و افضل است و فرمودند که سر مضمون کلمه سابق که حضرت شیخ فرمود
 بودند بهتر آنست که چیزی در لطمه داعی نیاید بعد از چند گاه بطهور پیوست اما بهتر این کلمه صوت
 ظهوره لبست و نیز می فرمودند که در رویشی را حضرت شیخ ذکر لفظی و اثبات تلقین کرده بودند
 چون و می روزی بذكر مذکور اشتغال نمودم عرض حضرت شیخ رسانید که هنگام ذکر هر چند
 در لفظی ممکنات می یابم و میخوانم که ابیات ذات متعالی صفات واجب الوجود نمایم و خود را بنام
 می یابم در جواب می فرمودند که مقصود همین است دیگر چه باید بیت بر لقمش خود است فتنه
 نقاشی به کس نیست درین میان تو خوش باش و نیز میفرمودند که حضرت شیخ در رساله
 ماه در اربعین ششمی و نه ماه مجلس داشتندی و درس گفتندی و فرمودندی که عمل را

موافق این بیت خواص حافظ شیراز است که گفته فرود گویمت که همه سال می پرستی کن
 سه ماه میخورد ماه پارسا می باش ۴ روزی این کترین عقیدت آیین بعبض رسانید که ذکر
 نفی و اثبات خطور خطرات محل حضور دل میشود و در پاس انفاس فی الجمله امان میدهد از چه
 باشد فرمودند اذکار و اشغال متدوّه است و غیر متجددّه سالک را باید که در آنچه جمعیت دل
 خود مشاهده کند بران مواظبت نماید بلکه در جمیع امور و گیز نیز مناسب وقت و حال است چون
 جلوه خلوت و قنوت و سیاحت و غیره مراقب دل باشد بهر چه اقبال کند دست دران زند چه
 ذکر و شغل و چه تلاوت نماز دل بود کعبه مقصود مشغول غافل از و به گرد دل کرد که مقصود شود
 حاصل از و ۴ روزی دیگر بعبض رسانید که درین ولاد در خلا دل را جمعیت فراهم نمی آید لاجرم
 صحبت و اختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بر دو قسم است که دلهای سالکان از آن تنفیض
 پیشو یکی فیض نبوت دوم فیض ولایت فیض نبوت آنست که جلوه مستلزم جمعیت باشد فیض
 ولایت آنکه جلوه مستوجب جلاوت گردد و همسایه هم نشین و همه همه اوست ۴ در دل گل
 و اطلس شه همه اوست ۴ در سخن فرقی نهان خانی جمع ۴ بالله همه اوست شم بالله همه اوست
 کهره میفرمودند که اولیا را الله موافق کشف خود با عامه مؤمنان سخن گویند مستمعان بدان
 ایمان نیارند بلکه در طریق تکفیر و الکار پویند و پیمان اگر اقطاب با اولیا وفق مکاشفات نوش
 رمزی در میان نهند ایشان تصدیق آن نکنند و کذلک اگر غوث که آنرا قطب الاقطاب
 نیز خوانند با قطاب بر طبق علم خود دقیقه بیان سازد و وجه صدق آن در آئینه لوصول ایشان پرتویند
 ازوغایتاً عرفان قطاب کلمه الناس علی قدر عقولهم شجوه وقت خود ساخته اند و با هر کس بقدر استعداد
 وی سپرداخته کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی رباعی جان دل را طاقت این جوش
 نیست ۴ با که گویم در جهان یک گوش نیست ۴ آنکه میگویم بقدر فهم آنست ۴ مردم اند
 حسرت فهم درست ۴ و نیز میفرمودند که چون مجالست که سخن خواص را عوام معلوم کند باید که
 آن سخن را از شایبه قصور و قوت بر او مراد آنست بدر که ناقص خویش را مذموم کند چنانچه
 نقل است که مردی را از اهل نیاز درومی از عشق مجاز بر دل سلیم شکستی ایمن انداخته بود
 و عمره معشوق ستمگاره آن غمزه بیچاره را در بادیه مهاجرت با دل صد پاره آوان ساخته

مسکین بجناب ولایت تاج سلطان العارفین ابواب احوال حضرت مال خود را بر سبیل
استفتاح معروض داشت جواب یافت که نقوش درونی و معروف متنی و قوی را یکبار
غیرت از لوح ضمیر تیراش و خود را معشوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب نیست
بایل بود فهمیم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین در آن حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان سپاسگشودند بر قدر جو مسلمه او تکلم فرمود بعد
از اختتام این کلام فرمودند ما نیز بمضمون این قول عزیز در ابتدای حال محال می نمودیم
تا آنکه روزی بعزم ملاقات فالین البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شناستم و هنگام عبور بر بازار عدم شهود اختیار آئینه دل را مینویسیدم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظم گشت در است چون تیر در نظر من از من در گذشت
خواستیم که او را بنیم خود را بچو داد و دیدم او را بانی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدم ناگاه
حقیقت آنچه از زبان نیشینده بودم فهمیده فرود پر سیدی که عاشقی عیبت به گفتم که
چون شوی بدانی به این که ترقی قتی از منزل احوال خود نسبت بایام مانعی بعضی رسانید فرمود
چنانچه در مسالک ظهوری بلند سی و پستی پیش می آید و راه روراد طی آن مراتب صعود
وهبوط روسی می نماید و او در فروشتند پستی خود را معطل نمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از جمله انقطاع راه است همچنان در طریق معنوی نیز غرور و نزول نسبت
باحوال دل سالک وجود میگیرد و در هر دو حال سلوک صورت می بندد و فرود مشکلات
طریقت عنایت تاج اسی دل به که مرد را بیندیشد از شیب و فراز و فرمودند ساسا که
که بر یک حال باشد ویرا ترقی محال باشد شمره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ جنید رحمة الله در جاسی نشسته یافتیم که طالب حق را باید که باوندگی استعمال
نماید بنا بر آن هرگز بجز طروف خاک ظرفی قیمت ناک در جمله املاک خویش نگاه داشتیم چنانچه
در مساوی احوال دو کورت و زود و در آمده یک مرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبه دیگر چادر
که چندان بجزئی نیز زود بیاخته برداشته و بگذشته و نیز می فرمودند که چون وزد در حسانه
در ایشان در آید چیزی از امتعه خانه ایشان بر باید بر صاحب خانه شکرانه این معنی لازم

کہ حق و جل و علا ویرا فراع الببال منچا اید و خاطرش استعلق بچیزی نیکندار دشمہ می فرمودند
نماز جماعت بصفت اول شستن و نظر تحصیل ثواب بزیل داشتند مطابق مذہب فقہاست
و در صفت آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار بر برادر مؤمن ایشان فرمودند موافق مشرب فقر است
و نیز می فرمودند کہ آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیر و این طایفہ
یعنی اصحاب طریقت تبعیت جمعیت نمایند شکر میفرمودند مرا بر علم عرض و تافید ہمارتی نبود
روزی حضرت شیخ فرمودند کہ اگر بعد از فراغ تدریس در خلوت حاضر شدہ استفادہ این فن
نیز نمایند رخصت ست من بعض رسانیدم کہ ہر گاہ حضرت در خلوت تبرہت من بلتقت
شوند چہ اوران وقت دقیقہ از دقیق حقایق معروض دارم و بچواب آن مستفید نگردم فرمودند
کہ اگر چہ آن ساعت مقتضی این جواب شد اما بعد آن بخاطر رسید کہ بہتر چنانستی کہ بر مقام سلیم
مستقیم بودی و آنچه فرمودند بلا عذر ارتکاب نمودی بیت چون گزیدی پیران تسلیم شود
ہمچو موسی زیم حکم خضر و ہوتی موزون کہ از حضرت ایشان در حالت وجدان شرف صدور
و عظمیور یافته نیست بیت سرناز کتر بگویم بشنوائی جان پدر در خود نگران و مطلق
ناگرددی در بدر و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از اجملہ یک غزل دین
محل از وجہ تبرک توار و نموده شد و آن نیست غزل اسی طوطی خوش گوی بمنقار
دو عالم شد آئینہ رو تیور خسار دو عالم ہوا ہی برخ خویش زہرگونہ تاشا و در نہ حضرت
چسیت با طہار دو عالم زلف سہبت در ترق غیب نہان بودہ ظاہر شدہ در کسوت اغیار
دو عالم ہوا جان جہان گر خود و در غیب نہان بودہ گشتت عیان بر سر بازار دو عالم ہوا
چندی نشین سب می و معشوق زمانی ہوا چون ہست دلت مخزن اسرار دو عالم ہوا
می فرمودند کہ حضرت شیخ تخلص خویش را چندی بنا بر این اختیار نموده بودند کہ چندی بمعنی
لشکر است و ایشان در سلک خلفای شاہ شکر محمد قدس اللہ سرہ ہما انتظام داشتند
شکر میفرمودند از فرزندان مشایخ کہ دیرین حیات پدر بر تہ کمال تکمیل رسیدہ اند و بعد
از ان نیز خود را بر شدی دیگر متعلق نمی سازند و بارادت پیری نمی پردازند و توجہ بفقیر
آبا و اجداد خویش نموده در مقام ارشاد می نشیند غلط میکنند زیرا کہ مرشدی می و قایم باید

تا تبریت و توجیظا هری و باطنی وی عقده مریدان و ستفیدان بوجه احسن کشاید و فرمودند که
اگر اسدقاضه استر شاد از قبور جائز بودی هیچ مرید یا پیری حاجت نیفتادی جمیع طالبان
حق رجوع بدمیته شریفه نموده بودند بمرقد منور و روضه مطهر آن سرور کردند و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشته بمطلب رسیدند و فرود چو ممکن نیست رفتن بی دلیل
بباید عطفی را جبرئیلی پیغمبر موند سماع حقیقی را که در ضمیر انسان ضم است بطهور می آرد
و نقاب از جمال شاد بی مثال در حال بر میدار و مطرب عشق معجب ساز و نوای دارد
نقش هر نغمه که ز راه بجای دارد و بولند اقال ابو طالب مکی فی قوه القلوب من انکر السماع
فقد انکر سبعین صدیقاً من الصیبه و التابعین یعنی هم برای این معنی گفت ابو طالب مکی
در کتاب قوت القلوب که هر که انکار کرد و سماع را پس تحقیق منکر شده بقضا صدیق را از صحابه
و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بیت هر که شد محرم دل در حرم باز بماند و آنکه این
کار ندانست در انکار بماند و در نفحات الانس مسطور است که روزی خدمت مولود
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سره فرمودند او از باب مریر باب بهشت است
که ما شنویم سنگری گفت ما نیز ما آواز می شنوم که چنان گرم نمیشنویم که مولانا خدمت
مولوی فرمودند حاشا و کلا آنچه ما می شنویم او از باز شدن آن در است و آنچه و سه
می شنود آواز فراز شدن و راست قطع میگرددیم راز دیا گوید رزقست به چون
رزق بود ولی که در خون غرقست به تو پنداری که جمله دلها دل تست به نی نی جانایان
دلها فرقت به شمره میفرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وارد میشود و رقص
صورت می بندد در آن حالت لگد فنا بر زمین و زمان میزنند و آستین همت از دو جهان
فشانند اما بعد از فراغ آن تجرید و حصول از منی دانند و بهمان طهارت ناز میخوانند اگر سنگری
برین حرف انگشت اعتراض نهد و گوید که اگر سماع ایشان از تیاج پیچود است پس مستلزم
نقص طهارتست و اگر در آن حالت ما خود حاضر اند پس مستدعی مدعیست جواب نیست
که اسقاط شعور ایشان از ظهور جذبات بهشتا به سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نیمینی که چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیا از لمعه اش ضایع نشود بلکه در تقابل

تجلیات آفتاب جہانتاب مضمحل و متلاشی نماید باز چون در خانہ بازگش در آرند احتیاج قیاس
نیفتد و همچنان بر حرافت اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المعنوی لطم چون زمانہ شمع
پیش آفتاب نیست باشد هست باشد در جناب ہے هست باشد ذات او تا تو اگر ہے
بر تہی پنیہ بسوزد آتش ہے نیست باشد روشنند ہتراہ کردہ باشد آفتاب اورا فنا ہے چراغ
انجا کہ خورشید منیر است ہے میان بود و نابودی اسیر است ہے و تیر میفرمودند کہ صوفی
را قبل ازان کہ وجہ ستولی شود اگر بہ نیت حصول آن بتواجد گراید شاید کما قال علیہ السلام
اورایم اہل البلا را فاکبوا وان لم تکون فبنا کو یعنی چنانچہ فرمودند علیہ السلام کہ چون بیند شما اہل
درد و بلا را پس گریہ کنید و اگر گریہ نیاید شمارا پس تکلیف بیارید گریہ را و بروایتی دیگر ایشان
درد و اینچہ دیش چنانست کہ فرمودند علیہ السلام صحابہ را کہ چون تلاوت قرآن کنید گریہ بید
اگر گریہ نیاید تکلیف بیارید بعدہ چون پیوستہ بزبان ہند گفتم مینمودند این بیت فرمودند کہ
ہند سی جہوتہ موتہ کیلی بیج مہومی ہے بیج مچ کیلی بر لا کوئی فرود و در
اگر نیست تحقیق بتقلید ہے چاکلی بگریبان زن و خاکی بسہ اندازد و تیر میفرمودند کہ حضرت
شاہ شکر محمد رحمۃ اللہ مریدان خویش را آنگاہ حضرت مجلس سماع میفرمودند کہ روزہ طی
بید شتند فر و غسل در اشک زوم کابل طریقت گویند ہے پاک شوا اول و پس ندیدہ بران
پاک انداز نقل ست روزی یکی از فقراسی بیقد بنجدت حضرت ایشان اطہار نمود کہ
در دیشی مسافر میگوید کہ مدت چہل سال است کہ سیاحت میکنم و ہمہ جا سری کشیدہ ام
نهایتا مشرک محرمات در دنیا قطعاً ندیدہ ام یعنی بیچ متنفسی زمین گنیدہ خوانیست کہ مشرک
باشد و بیچ شمی بر صفحہ روزگار نیست کہ حرام و مہلک باشد و جواب وی فرمودند کہ حساب
این کلام یا صدیق باشد یا زندق زیرا کہ صدیق چون خرفہ ترکیب غنصری بر ساحل فنا
انگاہ بوسہ تفرق بجر مجاہدہ شدہ گوہر شادہ ہ بکف آوردہ بیچ ذرہ از ذرات مکونات بی
احاطت ذات بلا ممکنہ و جہات ندیدہ خبریک وجود حقیقی اعتبارات عاصی در نظرش نیامدہ
ہر آئینہ در آئینہ شہودش تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت واد در قضای توحید بی
مراحت غبارا غبار گذریافت آنجا کفر و ایمان ہم رنگ دید و طلال و حرام ہم سنگ یافت

درین مقام نه کفر است نه دین نه شک است نه یقین نه آنست نه این اگر بی پیری امی دست
 و مغزی یا بی پی دوست دانی چه نیک است مانند می پیش تو جید او نه گفته نه نوشت + هر چه بیچ
 است بیچ دوست که دوست + در دو کی عقل راست بیجا پنج چشم ایمان دوی نه بنمید بیچ
 آماز ندیق چون در طریق مخالفت افتاد بر تا بخت نفس باه قدیم نسق و فساد او سر از
 جیب اباحت بدر کرد وسیله الحال خود و از بند صورت نطاعت نشد و کفایت اشیا می نیز و ناچار
 بواسطه انظار مخالفت و انکار شریعت محترم بر بسبیل تقلید بدین گمراهی استظهار آورد
 از مقلدان محقق فرقه است + کین چو او و او است و آن دیگر صد است + کافر و مومن خدا گویند
 لیک + در میان بی پرو و فرقی هست نیک گمراه میفرمودند و تفسیر آیات مشابهات چنانچه
 کریمه اینها تو لوثم وجه الله وید الله فوق ایدیم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سه نوع است
 بعضی چنانست که حق سبحانه را وجه هست نه چون وجوه خلایق بل وجهی که مراد است لایق
 و دست هست نه چون دست ما تو بل دوستی که سزاوار است بجنس کبریایی او و جماعه را
 عقیده بر آنست که از وجه مراد ذاتست و از قدرت و بچنین بر آنست مشابهت را تا وی است
 مطابق علم و حکمت و طایفه را اعتقاد آنست که برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
 ادراک گفته آن عاجز باید بود گمراه میفرمودند و تفسیر آیه کریمه و ما خلقت الجن والانس الا
 لیبعدون بعضی نفسان مثل حجت الاسلام گفته اند که لیبعدون امی یعرفون و این معنی را
 از وجهی چاره نیست زیرا که هر گاه خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کرده
 بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظهور خلقت بر طبق مشیت صورت
 نه بند و غایتاً توجه این معنی چنین باشد که جمیع اجنه و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
 فی الحمله نصیبی از معرفت نامتناهی الیمینه هست چه هر فردی از افراد جن و انس عارف
 بر اینست که حق سبحانه خالق یگانه و جهان بخش جهان آفرینست مرصع در هیچ
 سرخی نیست که سز خدا نیست + در تفسیر آیه کریمه ان الله لا یفرق ان اشرك به و یفرق
 ما دون ذلک لمن ایشا گمراه میفرمودند که نزدیک متحققان کلمه لمن ایشان هر دو طایفه
 محتمل است یعنی از مشرکان نیز کسی را که خواهد نماید زیرا آنکه سواهی مشرک معانی هر گاه

کہ خواہد از اہل عصیان عفو سازد و ویراز و فور رحمت و بجز مغفرت اندازد و متنوی ہے
نیازیش را چه کفر و چه دین + بی نیازیش را چه شک چه یقین + چه مسلمان چه کبر بردار +
چه کنشت و چه صومعه براو + و نیز میفرمودند کہ در تفسیر انوار الامرار کہ حضرت شیخ نوشته اند
در بیان آیه کریمہ یا ایہا الذین امنوا امنوا باللہ یعنی اسی آن کسانیکہ ایمان آورده اید ایمان
بیا رید بخدا اسی نصد و چه تحریر فرموده اند شکرہ در تفسیر آیه کریمہ و امن و اچہ الاموا و اچہ بناتہا
ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیست هیچ یک از جنبدہ مگر آنکہ حق سبحانہ گیرندہ است بموی
پیشانی او بدستی کہ رب من بر راہ راست مستقیم است میفرمودند کہ چون اخذ بر صراط
مستقیم بود مقرر شود کہ ما خود نیز بر ہما صراط رود زیرا کہ ما خود را از طریق القیاد و اتحاد
اخذ الخراف و اختلاف صورت بندیمت و در طریقت ہر چه آید پیش سالک خیر است +
بر صراط مستقیم ایدل کسی گمراہ نیست + و فرمودند کہ این صراط مستقیم اسمائست و آنکہ
در صورتہ فاتحہ مسطور است کہ انا یا لہ صراط مستقیم انبیا نیست شکرہ در تفسیر آیه کریمہ
نون و العلم و ما یسطرون میفرمودند کہ نزد محققان نون کنایت از ذاتست و علم عبارت از
صفات و ما یسطرون اشارت بموجودات مکونات و لهذا اکثرین خلق اللہ محمد و جیلہ اللہ در رسالہ خود
و در منقبت حضرت ایشان بیان کردہ اند یعنی را در قید این دو بیت در آورده متنوی
زعر فانش رقم بستن مجالست + کہ این معنی و را سی قیل و قالست + بلضیب و زعفران عین
نوست + قلم را علم بر ما یسطرونست + ازان عارف بجز حق کیست آگاہ کہ سیر او بود باللہ
فی اللہ شکرہ میفرمودند چون حضرت رسالت پناہی از الیاد اتی در شب صحیح در بجمام
قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند کہ قف یا محمد ان ربک لصبلی یعنی توقف کن اسے
محمد کہ پروردگار تو نماز میکند و فرمودند توجیہ این آنست کہ اگر چه نسبت نماز بحضرت
بی نیاز مجاز و مجالست غایتاً اینجا مراد از صلوة تعین مہمین متعالست چنانچہ حدیث رایت
ربی فی لیلة الیوم علی صوت امرئ شاہ قطب بر زمین نیست این کترین خلق اللہ محمد و جیلہ اللہ در ان عین لوعین رسانید
کہ قادر بر کمال را در تعیین تعین توقف چه احتیاج فرمودند این معنی را از حضرت شیخ سبفسار
کرده بودند و ایشان در جواب فرمودند کہ اطہار توقف بمقتضای حکمت است چنانچہ ایجاد علم

ورصدت شش روز با آنکه قادر بود بر آنکه در آن واحد موجود و مویا گرداند کفر له تعالی
 هو الذی خلق السموات والارض فی سته ایام یعنی اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین
 را بقدرت کامله و در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از
 چیزی مگر در بیان این حدیث قدسی که قال الله تعالی الکبریا ربی و العظمة ازاری
 یعنی کبریا ربی و بزرگی ازار من میفرمودند نزدیک محققان رد اشاره با شمار
 الهیه است و ازار عبارت از اسما و کینانیه است مگر در بیان این حدیث قدسی که
 قال الله تعالی اولیائی تحت قباسک لایعزهم غیری یعنی اولیاء من که مستورا ندزیر
 قبه نامی من نمی شناسد ایشان را کسی سوا من میفرمودند که این قباب غیرت که اجباب
 رب العزت در تحت آن مستورا ندزیر چهار قببه که نزدیک قبه علم است گروهی ملک انبوهی در
 در مدرسه بحسب حواس خمسہ مقید بطلعه ورق اند و بدیده بصیرت در مشاهده جمال مطلق
 مستغرق و دویم قببه دنیا است اجنبی مرکب اشباح و عرضه و نیویه تاخته اند و در آن غبار
 خود را از البصار اعمی مخفی ساخته و یا دل آگاه لحظه با موسی الله نپرداخته بیت ظاهری
 مابین و آن در ساخته بد باطنی از جمله و اپرداخته بد و نیز میفرمودند که دنیا ملک و مال نیست
 دنیا اشتغال است با اسباب از سبب بدیت چسبیت دنیا از خدا غافل بودن بدنی
 قماش و نی زن و فرزند و زن بد سوم قببه بلاست و برخی با نوع مرض مبتلا باین متنوعه را
 چون برص و غیره بر صفحه جسمیه نموده اند ظاهر پرستان را از آن نفرت طبیعت غفلت
 افزوده و در دار الشفای انس بر روی دل سلیم کشوده چهارم قببه دغا است و این سبب
 معاست فم من فم فرقه آیین کاس نوشیده و خود را درین لباس پوشیده بیت
 بر آستان نه میخواند که سر بینی بد مزین بیاسی که معلوم نیست نیت او نقل است روزی
 و رویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد که در رساله غوثیه مسطور است که قال الله
 تعالی من اراد العبادت بعد الوصول فقد اشرك بالله العظیم یعنی هر که اراده کرد عبادت
 را بعد از وصال محبوب لایزال پس تحقیق شرک آورد بخدای که بزرگ است در جواب
 وی فرمودند که عبادت مستلزم اثبیت است چون بنده بر خود بندگی اطلاق کند و

و خود را عابد و محق را معبود و اندر آئینه دومی حاصل آید و شرک وجودی روسی نماید غایتا بعد از آنی
 که حجاب دومی مندرغ شد و نقاب منی و تومی مرتفع گشت ساجد و سجد یک وجود مشهور میشود
 انگاه هر طاعت که از عارف و اصل فاعل می آید آنرا عبودیت میگویند لکن عین که عبارت از
 وحدتست بر خلاف عبادت که اشارت با شینیت است بعد از این بیت خوانند بیت
 هر سر که گاه سجده نباشد ز تن جدا هر طاعتش بحیث کینه در برابرست و نیز میفرمودند که
 روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و در آن ساعت انصاف
 ایشان برب العزت تفرس مانمودم ناگاه فرمودند این که زهد و عبادت میکنند و
 میگویند انا عبد و انت رب انت مالک و انا مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
 اسناد عبودیت بخود و ربوبیت بحق اثبات در وجود است و اطلاق وجود بغیر واجب الوجود
 شرک محض و جهل عرفست رباعی بدکردم و غند زبده ترا ز گناه چون هست درین عذر
 چه دعوی تباہ و دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل و لا حول و لا قوة الا باللہ ذکره
 میفرمودند بعضی احادیث بنویس که محققان در مہنجات خود درج فرمودند و مضمون میمون
 آن استشهاد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شتافته هر دو طایفه
 درین اختلاف محقق اند و بقانون شسته از صدق منطق زیرا که میتواند بود که ارباب تحقیق هر
 حدیثی در کتب سیل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام در حالت واقعه یا مقام بی
 واسطه استماع نموده باشند و بدان تمسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
 احادیث درست نیابند یقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند ذکره در بیان این
 حدیث که قال البنی صلی اللہ علیہ وسلم الرویا الصالحہ جز سن ستہ و اربعین ہزد من النبوت
 نمیفرمودند که چون حضرت رسالت پناہی صلوات اللہ علیہ بعد از چہل سال بدعوت مبعوث
 شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس بیست و سه سال از عمر حجتہ مآل
 بجای وحی خوابهای صالح میدیده اند و بعد از آن بیست و دو و نیم سال دیگر صبر کسل علیہ السلام
 می آید و لخصوص قرآینہ نازل میشد پس بنا بر این قاعده صورت نهد که خواب صالح یک
 جزو است از چہل و شش جزو نبوت لہذا کہ شش ماہ یک جزو میشود از چہل و شش جزو نبوت

دوسرے سال شکرہ در بیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایکم والنظر الی الامار دالتهم
 یوکلون اللہ میفسر مودند کہ یکجہ آنست کہ کلمہ ایکم مشعر بر اعتبار و انتباه باشد یعنی بر
 شما باد و منظر عبرت و بیشتر بسبب امر دان اسی عشاق بدستی کہ ایشان را رنگیست بمثال رنگ
 معشوق علی الاطلاق بدیت درین سرسیت ز اسرار خدائی کہ کز آب و گل نیاید دلربائی
 و چه دوم کہ زبان شرع قابل بر آنست اینست کہ لفظ ایکم منی بر تخریر است یعنی بر شما باد کہ حذر
 کنید از نظارہ امر دان پس در نیصورت معنی انهم یوکلون اللہ چنین باشد کہ تحقیق ایشان در
 دلربائی با خدا ہر نگ اند یعنی چنانچہ در تجلیات حق سبحانہ دل از تجلی کہ میر باید همچنان نظارہ
 امر دان نقد دل از کف نظارگیان سلب مینماید و نیز میفرمودند کہ بتدبیر اوراد شغالی بمشادہ
 جمال حقیقی و مطالعہ آیات معنوی توسل بظاہر صوری و بعشق بمعاشق مجازی خالی از شہوت
 حقی نیست بدیت شاید ان زمانہ خورد و بزرگ دیدہ را یوسف اندو دلرا گر کہ شکرہ

در بیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من زانی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان
 لا یتمثل فی صورتی یعنی فرمود رسول علیہ السلام ہر کہ بیدور منام پس تحقیق دیدم ابد رستی
 کہ شیطان تمثل بمثال من و مشکل بنجیال من میشود میفرمودند کہ اگر چه شیطان بصورت منور آنسر و متمثل
 شدن نمیتواند نمود فایتاً رویت حضرت نبوت مآب در حالت خواب بر سبیل توہم و تجسس را
 میتواند بود چنانچہ نقل است کہ امام محمد غزالی قدس سرہ العالی مر برادر خود را امام احمد
 قدس سرہ العزیز ہر گاہ گفتی کہ من پیغمبر را در خواب دیدم و می نفی ان کردی و گفتی کہ آنچه
 دیدہ تو ہم تصویرست نہ ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنسر و را
 در واقعہ دید آن علیہ السلام خوشہ خرمابوسی ارزانی داشت در انوقت بعرض رسانید
 کہ برادر م شغف رویا سے بقای مبارک بغایت دارد و میخواہم بدین سعادت مستعد
 گردوانین خوشہ تبرکی بوسی عطا شود تا دلش متسلی شود آنسر و در و حتما ازان خوشہ جدا
 کرد و خود را در خواب امام نمودہ بوسی عطا کرد چون امام احمد تصدیق کرد خوشہ مذکورہ را کہ دو خرمابوسی
 ازان جدا شدہ بود ظاہر ساختہ صورت واقو نوشتش تقریر فرمود پس محمد بعد از انتباہ صورت نیم عالمہ
 را برادر باز نمود فرمودند کہ اگر چه شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را ب مردم

در خواب نمیخوانند نمودن بجای حق سبحانه و تعالی نمیتواند نمود یعنی الملبس برین تمیز قدرت دارد که خود را
 نوعی در رویا فرمایند که هر که ویرایند پندارد که خدای را دیده مگر در بیان این حدیث که قال
 البنی علی الله علیه وسلم الشیطان مع الواحد و مو من الاثنين ابعد میفرمودند که محتمل است برود یعنی
 یکی آنکه هر که مجرب است شیطان با او مقید است و هر که متاهل و که خداست از سو اس خناس
 جداست دوم آنکه هر سالکی که تنهایی را بهیروی و انا خواهد که درین طریق رود برای اغواشی شیطان
 رفیق شود و آنکه بتابعیت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس الملبس دور بر آید بحدیث بگویی عشق من
 بیدلیل راه قدم بند که گم شد آنکه درین راه بر بهیروی نرسید مگر میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند
 که چون باید تدریس کتاب شکات المصابیح شتغال نمودیم این نیست کردیم که اگر از جمله احادیث
 علیه نبویه بر مضمون هدایت مشحون یک حدیث نیز عملتوان نمودیم آن وسیله نجات ما خواهد بود
 چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل و علا استدعا نموده که اگر در حق کسی بر
 زبان من نفرین رود آن در شان وی مبدل با فرین شود و مانیر بتابعیت رسول خدا دعا کردیم
 که خداوند اگر در حق یکی از مردمان و طالبان کلمه که متصدی نقصان و خدلان وی بود
 باشد گفته نپزیری و او را بدان گیری بلکه از وجه لطف و بی نیازی نفرین را بدعا مبدل
 سازی و فرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنا تعلیم کتاب مذکور جذب در گرفته بود مگر در بیان
 این حدیث که عن ابی هریره جازناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 الی البنی فسأوه فأنجدنی الفسنا ما یحاطم احدنا ان یتکلم به قال او قد وجدته قال نعم قال ذاک
 صریح الایمان یعنی از ابا هریره رضی الله عنه مرویست که گفت اند چند کس از یاران رسول
 صلی الله علیه و سلم بسوی بنی علی الله علیه و سلم آمدند پس سوال کردند او را بد رستی که مامی یا بچ
 در نفسهای خویش چیزی را که تعاطم میکنند هر یک از ما آنرا که متکلم شود بد آنچه گفت رسول علیه الصلوة
 و السلام آیا تحقیق می باشد شما آنرا گفتند بلی گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزی که صحابه
 رضوان الله علیهم در نفسانی خویش درمی یافتند و بسبب عظم دانستن ان بر زبان
 نمیآوردند آن وحدت وجود بود و لهذا حضرت نبوت تاب در ان باب ذاک صریح الایمان
 فرمودند مگر در بیان این حدیث که عن ابی هریره قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه و سلم

و این

دعائین فاما احدهما قد ثبتہ فیکم واما الآخر فلو ثبتہ قتل بذالبلعوم یعنی از باہر بریدہ مرویست کہ گفت
 حفظ کردیم من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از دو طرف سر پوشیدہ فاما یکی ازان دو پس
 پرانگندہ ساختم آنرا در میان شما و اما دیگری ازان دو طرف اعنی ازان دو علم اگر پرانگندہ کنم آنرا
 منتشر سازم مضمون آن بریدہ شود این حلقوم من میفرمودند مراد از دعائین دو علم است یکے
 کہ مثبت و منتشر ساختہ علم شریعت و دیگری کہ منفی داشتہ علم توحید با وفور رحمت رب العزت
 و عموم شمول آن نسبت بحال اصحاب الطاعت و ارباب معصیت مگرہ میفرمودند قاعدہ
 درس حقایق در زمانہ سابق بنا بران نبود کہ سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار
 و انوار توحید خود بخود واضح و لایح می باشد الحال چون طالبان از قلت استطاعت محاسبی
 از عمدہ ریاضت و طاعت نمی برآیند و ابواب حقایق بمفتاح مجاہدہ نمیکشایند لاجرم محتاج
 اند بانکہ برایشان ازین علم چیزی خواندہ شود و بیان کردہ آیتاسہ از ربکہ تقلید برآزند و عقاید
 بر توحید نسخ و از ندبیت گرتنگ شکر خریدہ می توانم بہ باری مگس از تنگ شکر میرانم بہ
 و فرمودند کہ از سید الطایفہ شیخ حسین رحمۃ اللہ علیہ منقولست کہ ہر کہ معتقد عقاید است داخل
 زمرہ اولیاست و نیز میفرمودند کہ حضرت شیخ درس حقایق در مدرسہ میگفتند جماعت برہمنی
 انکار کردند و اطہار نمودند کہ چون مشایخ سلف کتب حقایق را در بلا و بخواندہ اند علم تصوف
 را در مجالس مذکور نکرده اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند النسب باشد حضرت شیخ در جواب
 فرمودند کہ لازم نیست کہ طریقہ سلوک جمیع مشایخ متحد بود بیت ہر کسی را اصطلاحی
 دادہ ایم بہ ہر یکی را سیرتی بہنہادہ ایم مگرہ میفرمودند کہ از بندگی شاہ شکر محمد عارف
 قدس سرہ پرسیدند کہ کسی تواند کہ کتاب فصوص الحکم را موافق بشرع بخواند فرمودند
 کہ اگر مدرس منصف باشد تواند و نیز میفرمودند کہ در وقت کہ بندگی شاہ شکر محمد را حمد
 آباد بودند و بمطالعہ فصوص الحکم اشتغال مینمودند در آن وقت شیخ علی متقی نیز در آنجا بودہ و
 ابواب احتساب مفتوح داشتہ اہتمام تمام مینمودہ چون شنیدہ کہ حضرت شاہ رحمۃ اللہ
 و جہا عتیکہ بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند و زمی ایشان را کتاب مذکور
 مطالبہ نمود حضرت شاہ بی تکلف شتافتند و شیخ را در یافتند و فصوص الحکم در دست

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار نمائید ایشان فرمودند که درین کتاب آیات و احادیث مندرجست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند که از آنچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که مدتیست ما منکر غیر او شده ایم چون سخن بشاد بر کرسی نشست شیخ برخاستند و با حرام ایشانرا دواع کردند و بعد با صحاب و تلامذ خود گفتند که این نوع مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعه کتب حقایق از جمله شغل بهتر است مگر میفرمودند بحکم الطرق الی الله بعد و الفاس الخلاق اگر چه راه بسوی مقصد حقیقی و کعبه تحقیقی بعد و نفسهای مردم است و این لا تعد ولا تحصى است غایتاً سه راه اقراب و اولیست که سلوک جمهور اولیاست اول جاؤه شرعست که مینر اصل و فرعست دوم طریق تقویست که مستوجب کرامت مولیست کما قال جل جلاله ان اگر کم عند الله اتقوا سوم سلوک سالکان شطراست و آن اشتغالست بتفکر معنی لا حول ولا قوه الا بالله از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف مثنوی از ما همه عجز و نیستی مطالبست + هستی و توانیش ز ما سلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت و فعل ازان نما سلوبست + و نیز میفرمودند که شرعست دواع است و فرعست یعنی چون بنده بتوفیق سبحانی مشرع گردد و اگر تا میزدانی از ان مقام ترقی کند متورع گردد و اگر نجذبات ربانی ازان مرتبه نیز عروج نماید ثمرة حقایق اسما آئینه و کنایه بر شجره روحانیه وی متفرع شود مگر میفرمودند اگر چه سر رشته اعتقاد جمیع مؤمنان باین مستقیمست که حق و سبحانه کلیمست اما هر که این صفت را عین جمیع صدا و اندام سماع کند و حروف و اصوات ممکنات را بمظاهر الکلام بحیرت و صوت داند عارف کامل است و هر که ازین معنی جاهلست غفلت لطم عشق در پرده مینواز و سازد عاشقی گو که بشنود آواز + همه عالم صدای نغمه اوست + که شنید اینچنین صدای دوازده و نیز میفرمودند که کثرت بر هم زدن مشرکان علامت غرمانست یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوسته چشم بهم میزند بداند که بوسی از عرفان بمشام جانش رسیده است و قطره از سر چشمه وجدان در کام اسمانش چکیده فرود چو ساز و درون آن تیر خانه + ز سپرد باشد آن را صد نشانه مگر این کترین خلق الله محمد صلی الله علیه و آله

رسخند که هرگاه زبان حال این طایفه قایل بودند سی وجود است و در نظر وقت شان
 غیر مقصود و فکیف در کتب و رسایل خود نوشته اند که سالک را باید که دل از مزاحمت
 اغیار خالی نماید فرمودند که هر جالفظ غیر تصنیفات و مکتوبات این طایفه صورت درود
 پذیرفته مفهوم آن مجاز است نه حقیقی بدیت گفتم که حافظ این همه رنگ و خیال حسیت
 نقشی غلط بین که همه لوح ساده ایم + مراد آنست که اسم غیر و سوسی مر ممکنات را بنا بر
 امتیازات نبیه و ذاتیه است به خصوصیات اصلیه فی من بذالوجه اغیار بعضنا مع بعض
 چنانچه مخدوم الانامی مولانا سی جامی در دیباچه نقد نصوص شرح نفس الفصوص تبویح معنی
 پرداخته و تبصیر خبیل بین و سبر من ساخته و نیز میفرمودند که صوفی را باید همیشه این
 بیت بخاطر داشته باشد و همت بر مضمون آن گماشته بدیت حق جان جهان است
 و جهان جمله بدن + توحید همین است و گر شیوه و فن مکره میفرمودند تا آنکه بهار و شراره
 آتش در تنگ مضمراست بلک وجود شک فی الحقیقه بها شرار است اما چون شرری از
 حجری بروز نماید و ظهور فرماید و ترتیب یابد و شگلا کش گردد اگر به سنگ سا که نشامی
 آن آتش بوده در وی افکند بسوزد بدیت سینه ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت +
 آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت + مقصود ازین بیان این بود که جذب من جذبات
 الحق از باطن سالک متفرق سر برزند بعد از استقرار ظاهر وجود ویرا که بحسب شهود از و
 ناشی شده است فراگیر و مستهلک سازد اینی خطاب خند ظنور الحق بنور الحق نقاب
 از رخ بر اندازد بدیت گرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چون آدم تو یاب برین
 کش + الفصه چنان سوختم اندر عم او + کاتش همه میزم شد و همیم همه آتش + مکره
 میفرمودند اهل الله را قدرتی دست میدد و اتفاقی متحقق میگردد که از صفات الهیه بهر
 صفتی که میل نمایند متصف گشته در نظر هر که خواهند تجلی شوند چنانچه نقل است روزی
 در مجلس حضرت شاه عالم قدس سره الاعظم حافظی این آیه قرآه مینمود که هو الله الذی
 لا اله الا هو الملك القدوس السلام اللطیف الخبیر المتکبر اسمی رین آیه کریمه
 خواندی حضرت شاه رحمة الله بدان صفت متصف شده تجلی گشتی تا آنکه قاری با اسم جبار

رسید و شاه بصفت جباری متجلی دید بی اختیار رو بفرار نهاد و هیچ وجه نتوانست که خود را
 و حضور قرار داد و مکره میفرمودند هر که از کافه انام توفیق ملک علام بمرتبه کمال میرسد
 و انسان کامل میشود یکی ازین دو صفت متصف میگردد و یا آنکه طریقه حفظ مراتب را پیش
 نهاد بخاطر فیض باثر خویش ساخته و حلال و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
 یا آنکه نظر بر وحدت صرف گماشته اصل را منظور داشته بفرع الثقات بیناید بیت
 اینهمه رنگهای پر نیرنگ + خم و حدت کند همه بیک رنگ + و فرمودند که صفت ثانی از تجلی
 اسم جن است و صفت اول از تجلی اسم حیم و اعتبارات است و نیز میفرمودند که از شیخ
 جید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرتکب زنا شود ایشان در
 جواب ساعتی سکوت نمودند بعد از این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدوم مکره میفرمودند
 روزی یکی از مجازیم شهر مجلس تربیت داده بود و اقسام انام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع گشته
 من نیز به نیت تفریح کمر بسته و بدانجا رفتم و گوشه نشین شدم دیدم که از هر طرف قوالی و نغمه پردازی
 بود و در سر صف صاحب جمالی در ناوک اندازی و در ضمن مجلس مطربها در رقاصی و کرشمه
 سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بنظاره مشغول بودم
 و آن تعینات متعدده و شیونات متجدده غیر متجدده را ملاحظه نمودم امتیاد سی مرتب گشت
 و الصافی متحقق شد که در هر کس ^{فوق} خویش ^{ایتم} کفایتی مانا در کسوتی جمیع ملبوسات بود قلمون
 منم و سن و رحم این مخلوقات گوناگون تم و فرمودند که قبل از آن روز جلالت اندوز بعضی
 اوقات خاطر متزلزل بودی و رانکه از لباسها کدام لباس اختیار کنم که کم بهاتر و پیش و فایتر
 باشد چون در آن مکان آنجا سعاینه افتاد بعد از آن خطر تردد لباس و تعیین آن از خاطر
 بر افتاد اکنون هر چه از غیب میرسد می پوشم و در هیچ باب نمی گویشم و نیز میفرمودند که لباس
 مرید بویب فرموده پیر باید زیر اچه مرشد و انا هر یکی را بمقتضای مصلحت وی القباس فرماید
 مکره میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از درجه فنا تحقیق مرتبه بقا بجمیع اسما و کنایات
 و آلیه انصاف حاصل میشود و وی در آن حالت بصفت اشیا متصف میگردد چنانچه حضرت
 شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را بصفت فیل و شیر متصف می یا بم کشتی که یکی را

در بعضی اوقات

و یا بم کشتی

بجز طوم اندازم و معر و م سازم و بر یکی پنجه زخم و کجیت که نم و در آن آن استید عا میکنم که خداوند
این صفت از من بر هر که و می مغبوض تست و اجمع باد و الله اعلم بالرشاد کمره میفرمودند
تجلیات ذات حق سبحانه تعالی بر قیاس استعدادات متجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی
و تقدس لاتدر که الالبصار صفت اوست کما هو هو بر هر یکس تجلی نکرده و کند و احدی از انبیا
و اولیا و ارحام چنانچه اوست ندیده و ندیده لیکن بر وفق استعداد هر یک از عباد متعین گشته برو
متجلی گردید پس چون استعدادات متفاوتست تجلیات نیز غیر یکدیگر باشد چنانچه در لمعات
آورده که تجلی را تکرار نیست **ف** و ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند بقدر دانش خود هر
کسی کند او را کمره میفرمودند هر بنیده بر وفق مقام خویش نظر میکند و بصفتی که خودش
التصاف یافته اشیاء مرئیة را نیز بهمان صفت متصف می یابد چنانچه زمان مصر که بان بطنه بر عشق
زلیخا کشاده بودند چون جمال عدیم المثال پوسف علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط
سلطان عشق صفات بشری و جسمانی آنها محو گشت و بنظر ملکی و روحانی نظاره کردند
بنابران منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلنا حاش الله ما هذا بشر ان هذا الملك
کریم پاکست خدای از صفت عجز و آفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که
چین جمال مهود بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظر گیان
از ان مقام فراتر شدند می و بصفات آلیه متصف گشتندی هر آینه ان هذا الملك کریم
لقنتدی کمره میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله مصنفات حضرت
ایشانست این بیت درج فرموده بودند که **ف** و این بر عشق تست که میخیزد از ربان
و ربه بچوب خشک مرا این گمان بنوده روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند
چون من غایت رعایت ادب در امتثال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند فرمودند
که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست و رباب نیز از جمله
موجودات است پس هر سری که از و ناشی میشود از صفات آنذات است که محط تمام کتب است
و هر بلکل شیء محیط چه اگر نظر بر باهیت رباب کنم جمادی پیش نیست و چون جماد از صفت
تکلم معراست پیدا است که لغزش از خویش است و فرمودند که هیچ شیء موجود نیست

پس هر شیئی بحسب سریان ذات در او جامع جمیع کمال است **سبحان** با من بد اجمالک
 فی کل مابد و باو شدن ارجان مقدس ترا قدا و نیز میفرمودند که حقیقت اشیا از نجات مفهوم
 نیگردد که حقیقت الحقایق معنی است **منومی** عالم بودار نه از غیر عاری و نهری جاری جاری
 طارے و ندر همه طورهای نهر جاری و سرسیت حقیقه الحقایق ستاری و در معنی
 این بیت مولانا می جامی قدس سره السامی که گفته بلیت باشد که وار بند ما را از بازمان
 روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی مکره میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند که تصرف پیر و
 غمیر معلوم است اما مراد از خوب و بد جوانی طالب خداست و تعریف وار بندیدن بروی
 بنا برین قاعده صادق افتد که چون طالب رب بصدق طلب نزدیک مرشدی
 می آید مرشد را نیز از مشاهد و سی حلاوت بینهایت رومی مینماید و میفرمودند که صحبت
 اصحاب مطالعه مطنی انوار ارباب مراقبه است ایات باد و فی دوش آن مرد عرب
 و چه خوش میگفت از روی طرب و ایها القوم الذی فی المدرسه و کلمات حاصلتوا هم
 و سوسه و فکر کم امکان فی غیر الجیب و مالکم من نشاة الاخری نصیب مکره میفرمودند
 روزی حضرت شیخ درس اذکار میگفتند و کتاب جوهر خمس در میان بود در آنوقت شیخ
 عبدالحق نام عزیز می سوال نمود که اگر اعتقاد طالبی بر مرشدی رجوع نیاید و وی خواهد که
 باسم ذات مشغول شود در وقت اشتغال چه تصور کند فرمودند صورت مرشد سایل گفت
 من اول عرض کردم که اگر را بر مرشدی عقیده نیاید و خواهد که اشتغال این ذکر نماید
 انگاه چه تصور کند فرمودند که تمام موجودات مکونات را ذات حق پندارد و غیر موجودات
 انکار و بلیت هر چه هست یا نیست اغیار نیست و غیر حق جزو هم و جز پندار نیست
 آن عزیز گفت که این تصور وظیفه منتهی است در حق مبتدی چگونه صورت بندد فرمودند
 که پس ذات متعالی صفات حق را از آنچه در حیطه وهم و خیر فهم در آید مقدس و منزه دارند
 بیت هر چه نزد تو پیش از ان ره نیست و غایت و هم تست الله نیست و بعد از ان
 بیان حضرت ایشان فرمودند که این کلمه ایست جامع بین التشبیه و التنزیه مکره میفرمودند
 خوب سیر الی که باصل واحد مشبهاست بدو شعبه و فقره بجهت شکی یا خود دارند بخاطر مبر

کہ مراد از نگہداشت آن در اصل این خواهد بود کہ از تصورش این شغل صورت بندو کہ درین
 وجوب مدکون کہ معتبر از آلہیت و عبدیت است یک حقیقت است کہ جامع ہر دو مرتبہ است
 و باینکہ اصل واحدیت ناشعب بدو شعبہ است صفات آلہیہ شامل و شعبہ اعتبارات
 کیانیہ را حامل این کترین خلق اللہ محمد و بسید اللہ و خدمت رسالہ او مایہ میگذرانند چون
 سابق بدین محل رسید کہ گفتہ عاشقی بیکاریست فرمودند کہ تعریف بیکار بر عاشق بنا بر این
 قاعدہ صادق افتد کہ عاشقی حقیقت را اندیشہ بیخ کار بخاطر علی اعتبار سے ماند
 و ہرگز ہمت عالی را مصروف امرے از امور دنیویہ و اخرویہ نمی گرداند تمامی اوقات
 گرامی در استراق معشوق علی الاطلاق میگذرانند و خلق و پیرا و دین حالت بیکار
 بخواند و نیز روزے میفرمودند کہ مرے سیکے را از مریدان شیخ بہاوالدین ذکر بقدر
 سرہ پرسید کہ بیخ تنفسے بود کہ یک نفس از یاد حق غافل نشود و سے گفت نخواہد بود چون
 شیخ از جواب سوال مذکور آگاہ گشت این مرید رسید کہ چون در جواب سائل نگفتی کہ این
 شخصے کہ یک نفس از عمروی بی یاد حق گذرد پیر ہنست مرید ہجدمت حضرت شیخ باز نمود کہ نزد تہنہ
 پرکاری سخن اینچنین بیکاری توان گفت ہمانا کہ اینچا پرکار کنایت از مبتدی باشد کہ و سے را
 بسیار است و او ہمیشہ دوکار و بیکار حکایت از منہتی بود کہ و سے خود را از جمیع امور متعلقہ
 فارغ ساختہ و لحظہ از خود بخود و کار خود نپرداختہ علم من علم رباعی تا روسی ترا بدیدم اسے
 شمع طراز ہنی کار کنم نہ روزہ دارم نہ نماز ہچون با تو ہوم مجاز من جملہ نماز ہچون ہتی ہوم
 نماز من جملہ مجاز ہ شمرہ این کترین خلق اللہ محمد و جیہ اللہ ہجدمت باز نمود کہ ہر گاہ ذات تعالی
 صفات حق را ہمانہ و تعالی نہایتی متصور نیست پس محققست کہ سیر فی اللہ نیز لا یتناہی ہست
 فکیف تعریف منہتی برسائلک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند کہ در لیش منہتی نہ ازین و گویند
 کہ سروی ہنتہاسی ذات بلا اکندہ و جہات پیوست بل بدینو جہ گویند کہ ہنتہاسی شیش رسید
 و سرسلوکش بر طبق مراتب و مقامات وی تناسلی گردیدے شکر خدا کہ انچہ طلب کردم از خدا
 بر ہنتہاسی ہمت خود کامران شدم ہ رمز آنست کہ ما نا الالہ مقام معلوم یعنی نیست ہ بیخ
 یک از ما مگر آنکہ ما و ما مقایست معلوم کہ ازان تجاوز نتوان کرد ہ بیت ہیکس

مکنه اورونیت عقل و جان از کمالش اگر نیست شمره میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند روز
وقت شام تجلی آفتاب الوهیت بر آئینه دلم تافت به دران حالت بنحاط راه یافت که اگر
چنین است پس از چه رو و خلائق سجد نمی آرند چون نماز شام خواندم و از مسجد بخانه رجوع
کردم مردم را دیدم که سهر بر قدم میگذارند و لوازم عبودیت بجای می آرند همانا که از
اتفاقات حسنه آنروز سلخ ماه بوده و بوقت شام ماه نوطالع شده و سهر یکی از مریدان و
مستفیدان بوسیله بار کبا تقبیل ماه قدام آن کعبه مرام نموده و در نیصورت سر صدق تجلی
الوهیت ظهور فرموده و نیز فرمودند که حضرت شیخ در حالت تجدید طهارت تا مدتی مسواک مینمود
و میفرمودند که بعضی اوقات در حین استعمال مسواک تجلی ذات پاک واقع میشود و فرمودند که
سر این کلمه در حق من بالعیینه لظهور بیوست روزی خانه خالی بود و من مسواک میکردم
ناگاه تجلی بلا کیف صورت طست شمره این کترین خلق آینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
مال مقدمه چند برسبیل اجمال در قید تحریر آورد و جمعی از خوارق عادات ظاهره و کرامات باهر
و سا قوال و افعال حضرت ایشان از کمن غیب بمنصه عیان آمده نیز املانا یاد اگر چه انیم قوله
از وصف بیان مستغنی است و مضمون مفوظ مسطور بر آن بنی اما بجهت ارتباح ارواح طالبین
و الطمینان اصلاح مذذبین اگر نوشته آید شاید تا کرده باطن کرده ممتحن و ثقات ظاهر باب
ظن بوده آسن کشاید فر و گر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است و من آن نسیم
که از عشق تبارزی آیم باز و چو آن معنی را بعرض رسانید فرمود فضل الکرامات و اکمل المقامات
آنست که طالب را از بند کندی طبیعت و تقیدات بشریت آوره شود و سالک را بمقصد
حقیقی و کعبه تحقیقی هدایت کرده شود بحیثی که حجاب از چشم مجوش بر کشد و نقاب از جمال مجوش
اندر کشد فرمودند که آنچه در مبادی حالات کرامات مینمود اجمال و هم و خیال مینماید و موهوم
و تخمید اظهار نماید و این مقدمه متضمن شهرتست و فقر را اشتها را بناید غایتا اگر شمه از
مقامات علیه و کرامات علیه حضرت شیخ الما نمایند گنجایش دارد بنا بران مقدمه چند از خوارق
عادات حضرت شیخ از آنچه که حضرت ایشان با حسن البیان نقل فرموده بودند و این کترین
خلق را دیده بودیم در صدق اصنام و لونه نوشته می آید اولی التوفیق و مادی الطریق و علیه عماد

بالتحقیق اول آنکه روزی متصل بمرایب مسجد خاتقاه خویش نشسته بودند پنج روحانی بنیابت نورانی
 در محراب ظاهر شد چو مصافحه نمودند لفظی تمام و حلاوتی مالاکلام مترتب گشت و چنان معانیه افتاد
 که بنی طلیه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود و فرمودند که ازین حال ایشمال مینماید اگر چه نسبت
 ارادات بحضرت شاه شکر محمد عارف قدس سره الله تعالی روحه درست نموده اند چنانکه
 بالا ذکر رفت است اما نصیبیه از طریق اولیه نیز داشته اند نقل است آنکه روزی
 در خلوت نشسته بودند ناگاه سنگی سیاه از گوشه حجره غلطان شد و متوجه ایشان شد چون
 استفسار احوال او نمودند بزبان حال تکلم فرمود و گفت که منم کلام الله تا جمعی گمراه مرا وسیله
 تحصیل اسباب دنیوی ساخته اند و قدرم الشناخته زیر بغل نهاده در بدر ساخته اند از
 قباحت شناعت معاملات ایشان حیرانم و بدین عنوان درین زمان میگذرانم فرد
 حافظا میخور و رندی کن خوش باش ولی + دام تمویز کن چون و گران قرآن نقل است
 آنکه روزی در حجره تجدید اراده وضو کردند چون دست فریاد قبا بر بردند مس بی حس بزبان
 فصیح گفت که ازین آب طهارت نکنید زیرا که در جوف من موشی افتاده حضرت شیخ چون
 آتش کشید آنچه باز نموده بود همچنان دیدند پیت بیش تو این سنگ ریزه ساکن است
 بمیش باحقا فصیح ناطق است شکره آنکه روزی یکی از خلفای شاه شکر محمد قدس روحه
 که شیخ اولیا نام بخدمت حضرت شیخ اتحاد و اعتقاد تمام داشت التماس نمود که چون روزی
 سابق خلایق تقلیل باران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردند و استدعای استفسار نموده
 بطفیل دعای ایشان کامران گشتندی امسال نیز باز ایستاده و بعلت قلت آب خوف
 قحط در دلهای مردم افتاده توقع آنست که حضرت شیخ دعا کنند تا آب تشنگان را رعیت
 و دل تشنگان بی بضاعت شاداب و کامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست
 آن عزیز فی الحال در مجلس مستغرق مراقبه شدند بنوعی که از آثاران بر رخساره مبارک
 ایشان گلگونه ظاهری شد بعد از ساعتی سر بر آوروند که از خرقه ترکیب عنصری خروج نموده
 تا آسمان به هم عروج کردم و ممتس شما را در خواستم با حاجت مقرون گشت و بجز وجود و بلاطم آید
 بزنگام منزل ما و تا آسمان دنیا همراه آمدیم آب خواست کسوت ابر در کند من تا شما

شدم چون خانه شما بعد مسافت واقع است بسرت خود را برسانید و در شحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسیده دانید آن عزیز چون صاحب تمیز بود و اعتقاد تمام بحضرت
داشت قبل از آنکه آثار باران ظاهر شود از همانجا تخیله اسباب خود از آب نمود و روانه شد هنوز
بخانه رسیده بود که باران در رسید و ابر رحمت دامن افاضت بر سر عالمیان کشید نقلست
آنکه روزی در درس کل نسبت مذکور شد متدرس بعضی رسانید که من بدیده ام حضرت شیخ
عبد القدیر نام صوفی را امر نمودند که بصبح ابرود و قدری از گل مذکور بیار و مردم خدمت باز
نمودند که سوغم آن نیست فرمودند اگر گل برداخت موجود نباشد شاخی چند از آن درخت
بیار صوفی بنوعی که اشارت رفته بود رفت دو سه شاخ از درخت گل مطلوبه حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخها را در صحن خانقاه نصب فرمودند و بران مکان
وضو نمودند و روز دیگر اصحاب را گفتند که برین شاخها کل نمودار شده هیچ می بیند اگر چه
دران ساعت چیزی نمی نمود لیکن همه از غایت شگفتگی و طراوت بران شاخها ظهور فرمود اول
خانقاه تفرج نمودند و صورت واقعه انتشار یافت مردم از شهر و کوچه غلوا آوردند و تماشاگر
آن حدیقه علیا میگردند تا آنکه دیواری از خانقاه بران جایگاه ریخت و مدفون ساخت
و فرمودند که حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمه مذکوره میفرمودند که بسبب ظهار این کرامت
تا چهار ماه جمعیت باطن از من سلب شده بود بعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود نقلست
آنکه روزی بین النوم والیقظ حضرت رسالت علیه الصلوة والتیمه را دیدند که آنسرور
سینه مبارک خود را بر سینه ایشان مالیدند و فرمودند ترا حق جل و علا مقام خاتم الولايت
عطا کرده بعد از امتباه تعبیر این معامله چنین کردند که چون خاتم الولايت یکی بیش نیست و
قبل ازین نیز بعضی اهل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافته اند پس میتوان
بود که در عصری خاتم الولايت بجناب رب الارباب استفسار نمود و فرمودند حق جل و علا
یکی را از اولیا بر تبه مخصوص میکند که جمیع انبیا و اولیا فیض بصداخذ میکنند و مستفیض میشوند
او را خاتم الولايت میگویند و این مقام امام دو از دهم مهدی صاحب الزمان است و فرمودند
اگر کسی از طریق استبعا و در آید و سوال نماید که هرگاه کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

فکلیف ممکن باشد کہ سیکے از اولیا بمرتبہ مخصوص آید کہ حاتم الانبیا نیز از وی استغاضہ نماید جو اس
ادانیت کہ علامی طریقت رحمہم اللہ گفتہ اند کہ احد فیض خاتم النبوتہ از خاتم الولایت
بشاہ اتخان ز آل صاحب المال است از خزینہ وار خویش آنگہ روزی وقت ظہر در
حجرہ خلوت و نحو بیساخت و حضرت ایشان در خدمت حاضر بودند از آنسے برو رختی
کہ قریب بدان حجرہ مظهرہ واقع بود آواز کے کشید فرمودند کہ از رسیدن فتوح خبر میکند
ہمانروز بعد از نماز عصر کی در رسید و یا زودہ روپیہ در کاغذ پیچیدہ بحضرت شیخ بگذرانید
در آنوقت حضرت ایشان را نزد خود خواندند و فرمودند کہ شیخ برمان از آنچه آن زلف
اخبار مینو و نداین بود نقل است آنگہ روزی در معاملہ دیدند بمقام موسی علیہ السلام
رسیدند چون صورت معاملہ را بہ پیر خود باز نمودند ایشان در جواب فرمودند کہ اگر
چنین لا بد است از فرغونی کہ در مقابلہ سر برزند و معارضہ کند اندک زمانی را تعمیر
حضرت شاہ رحمۃ اللہ بظہر پیوست و یکی ہم از قبیلہ حضرت شیخ بخدمت ایشان
برخواست در مقام سعادت نشست غایتاً چون حضرت شیخ فاعل مطلق حق را
دیدندسے ہمہ را در ہمہ باب معذور و معاف داشتندی و فرمودندسے کہ ہر انبیاء
صلوات اللہ علیہم اجمعین مصائب متواتر صادر شدی بنا بر آنکہ سبب خوشخوئی و دلجوئی کہ صفت
جلی و حضرت ذاتی ارباب بنو تست خلایق از مخلص و منافق ہر ایشان آمدندی و ہر
ہمہ خویش را در زمرہ اصحاب و اصحاب شمرندسے تا آنکہ مصیبتی نازل شدی و محنتی
شامل گشتی بعد از نزول مصیبت و شمول کربت اصحاب وفاق بیدرافت سابق بودند
و ارباب نفاق اعراض و انکار نمودندی ہمانا کہ ایزد و امامدین بہانہ اہل آن زمانہ را در
معرض امتحان انداختی و صادق را از کاذب ممتاز و مستثنی ساختی شمرہ میفرمودند کہ آہی تو
قادری یا اللہ آہی تو حاضری یا اللہ آہی تو تاملری یا اللہ آہی من عاجز ہم یا اللہ آہی غم از
دل من برگیر یا اللہ بحق لا اگہ الا اللہ محمد رسول اللہ حسبی اللہ یا ذالجلال و الاکرام بحق یا غفور
یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور بر جنتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم است برای فتح سمات دینی و دنیوی ہر کسی کہ ہفت روزہ

بار بخواند حاصل گردد و مکره می فرمودند هر کسی که بصدق دل بهر حاجتیکه داشته باشد این دعا بخواند
 زود بر آورده شود بسم الله الرحمن الرحيم اعصمت بالله الذي لا اله الا هو الحي القيوم القائم
 الدائم لا تاخذه سنة حاصرناظر ولا نوم له ما في السموات وما في الارض قادر قدير على كل مخلوق
 من الذي يشفع عنده الا باذنه كريم رحيم يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم لا خلاف ولا كذب جبار غفار
 ستار ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء الله الرحمن الرحيم وسع كرسيه السموات والارض
 ولا يوده حفظها حافظ حفيظ رقيب وكيل ناصر يا اسرافيل انصرتي بحق الذي لا زال ملكه ولا فناء
 لحكمه حاكم حكيم بحق بنى الله حبیب الله محبوب الله اسمه حامد احمد محمود في التوريت والانجيل
 والزيور محمد الرسول الله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم والفرقان والابوبكر الصديق رضی
 الله تعالى عنه وعمران الفارق رضی الله تعالى عنه وعثمان ذی النورین رضی الله تعالى
 عنه وعلي بن المرتضى رضی الله تعالى عنه بحق سيد عبد القادر جيلاني سحرلي من اهل السموات
 والارض بقدرتك يا اقدر القادرين بقدره الله وبكلمتك يا احكم الحاكمين بحكم الله اغث باذن
 الله وهو العلي العظيم يا عظيم ذالثناء الفاعر والعز والمجد والكبرياء فلا ينزل غزوه يا عظيم يا قدير
 برحمتك يا ارحم الراحمين مکره می فرمودند هر که سوره قیامت و اتم بخواند و از خداي تعالی حفظ
 قرآن مجید بخواند نیر و تا آنکه حافظ قرآن مجید نشود و اگر در دنیا حاجت بزرگ خواهد حاجت او روا
 گرد و باذن الله تعالی مکره میفرمودند هر کسی که سوره لایلاف بر وقت طلوع آفتاب هفت مرتبه
 بخواند و دفع شرعنا بخواند زبان بندی اعدايش شود مکره میفرمودند اگر کسی برای مهمات دینی و دنیوی
 از اول ماه این اسم را بخواند او ای حاجت شود موجب سنت برود شنبه یا حی یا قیوم هزار بار بر روز
 یکشنبه یا یک نبد و یا یک نعتین هزار بار بر روز شنبه سبحان الله هزار بار بر روز شنبه یا الله یا رحمن یا رحیم
 هزار بار بر روز چهارشنبه حبیبی الله هزار بار بر روز پنجشنبه یا غفور یا ودود هزار بار بر روز جمعه یا ذا الجلال والاکرام
 مالک الملک لا شریک له هزار بار فقط الالهاس بخیرت صد نوبت یا نجین فریش یعنی اربابش و پیش آنکه
 چون فعل و ترجمه کلام هدایت و زجام اهل الله را مطالعه نمایند یا حسن اصناف استماع فرمایند چنان و افند که صدور
 ظهور آن بهوجب الهام حق است و اعلام علم مطلق چنانچه در شان این ایضاً کلام قدسی دارد است که گفت
 سماء و ارض و انبالی بسبح و بی میرونی تطلق یعنی باسم من دست خود را گوش چشم و زبان بسن شود و بر زمین و بر کعبه

با

بجز وحدت متغلاطم نشود و آشنای را مستغرق مستملک سازد و سی را با نسی او ساخته برسد
 آب اندازد و آن غرقه بحر حقیقت از خرقه وجود مجازی عاری شده به وجه تصرف امواج
 بر روی آب بی تکلف آب بازی جاری شود آنگاه هر نواهی و صدائی و حرکتی و سکتی
 که از مشهور گردد از وی نسبت آبت زیرا که وی در لایحه تسلیم مقتضای مشیت
 آب چون حساب است و چون بحقیقت بنگری همان آبت که متعین بعین
 جمالیست و اندانکه روزی احسن آبت بدیت انکس که ز شهر آشناییست + داند
 که تنایع ما کجاییست + و اگر سهوی و خطائی در عبارت این ترجمه صورت وقوع پذیرفته
 باشد آنرا باصل مضمون منسوب نسازند بلکه از قسم طبیعت مترجم دانسته باصلاح
 بپردازند زیرا که جناب ارباب ولایت از تهمت قصور و قوت مقدس و بر است و نامیه
 احوال جسارت نال متکرر کلمات و اهب البرکات این طایفه از دو قسم خالی مساده نیست
 یا آنکه از جاوه انقیاد و قاعده اعتقاد عدول نموده و در یاد و غنایان افتاده یا از طریق
 استغناء و عزل گشته و زراویه حیران مانده و سعادت دریافت صحبت ایشان از نامساعدی
 طالع وی دست نداده و توچه دانی زبان مرغانرا + چون ندیدی و می سلیمانرا +
 پیش نهاد خاطر این کتب بن خلق الله و بجهت این بیان بود که هر کلمه از این معارف بیان حضرت ایشان شنیدی
 مصلحت در اظهار دیدندی در سلک تخریشیدی غایتا چون در انصورت عبارت بطول
 انجا میدی و مضمون هدایت مستحون خیرا الکلام او سها قتل دل درین محل تعبیل نرسیدی نیابین
 آنچه در کتب مشهوره مسطور است استفادۀ از انجا مقدور ترک تکرار بیان آن کرده
 فایده مجزده را قید تحریر آورده اختصار اختیار افتاده و الله اعلم بالرشاد مصراع
 در خانه اگر کسیست یک حرف بست + قوله تعالی ان فی ذلک لذکر لی لمن کان قلبا و اقله
 السمع و هو شهید یعنی بدستی که هر آنچه مذکور شد هر آینه نید و یاد کرد و نیست مگر کسی را که باشد مژده
 اول متفکر در حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و بشنود
 بطریق اعتبار او حاضر باشد بوقت اسماع تا فهم تواند کرد ان سریر و الله الموفق و المعین بفضل

و کبریه فقط

خاتم الطبع

الحمد لله المرصیہ واثنا و الرضیة للمخالف التواب که درین زمان انتخاب شرح
اوراد و تقویہ و خلاصتہ الاوراد و دعای رقاب

که چنین دعای نایاب و شرح مستغنی الاوصاف و الخطاب که از

بیان بیان و شرح شرح بیرون از تصنیفات نثار

محمد جعفر جعفری که از علمای عصر برگزیده اقران بود

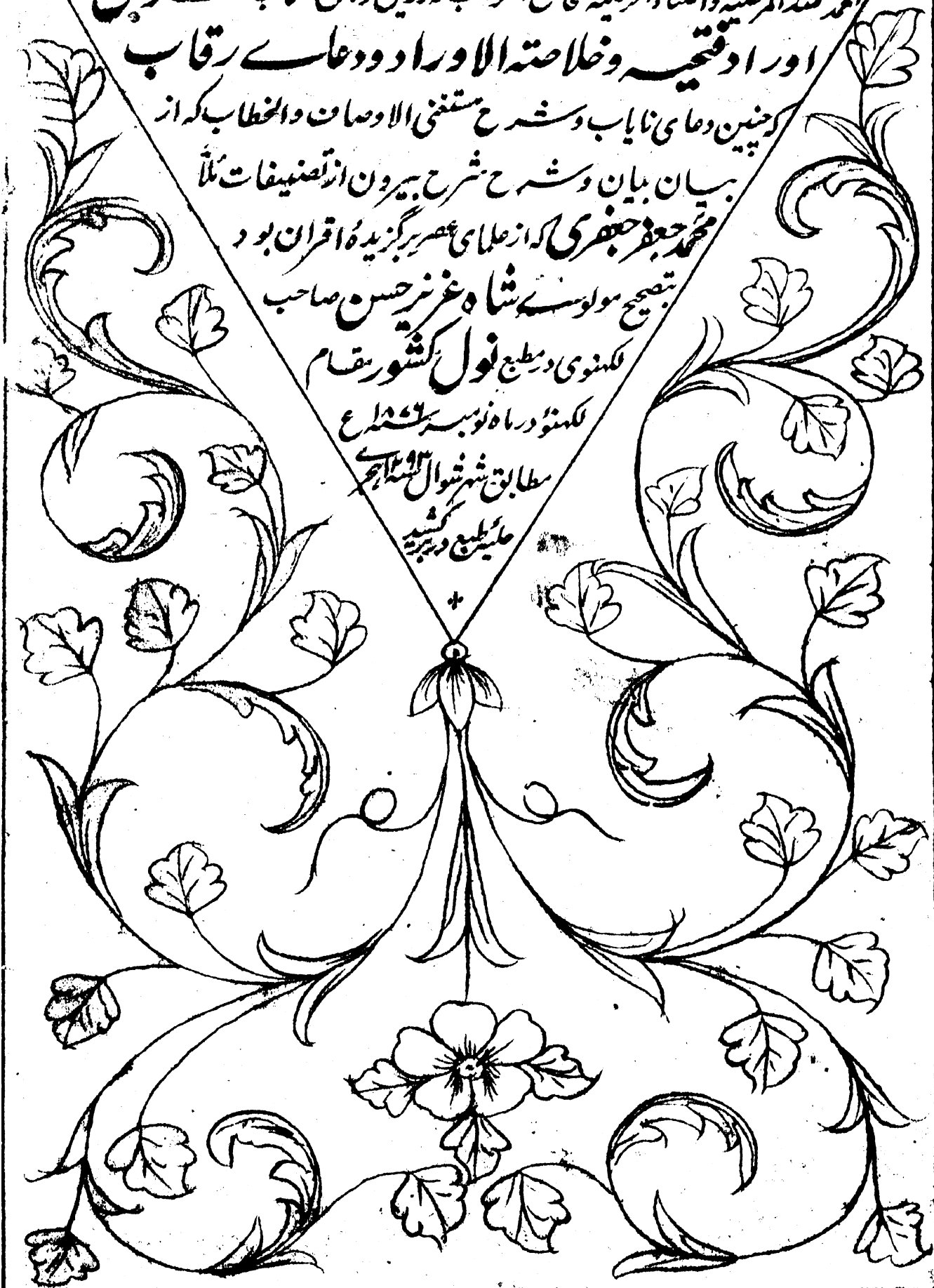
بتصحیح مولوسہ شاہ غفر حسن صاحب

لکهنوی و مطبع نول کشور مقام

لکهنو در ماه ذی قعدہ ۱۲۶۶

مطابق شهر شوال ۱۲۶۶

عالمین و پیران



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَنَاءُ مَلِكِ مَرْكَا فَضْلِ خَلَاءِ زَوْرِن
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اس سال میں بارہ مہینوں کے فضائل اور جوہد مائیں ان کی یاد دہانی کی برآیا جمع اردین قوم ہونے سے مستعد ہونے

مَضَامِ الشَّهِرِ الْمُبَارَكِ

فی

وَاللَّهِ لَعَلَّكَ الْإِيمَانِ

جنگو عالم ذی شان مولوی محمد رمضان صاحب مخفی اللہ علیہ دی سے بندگی کے سزاوار ہونے

مُطَبَّعٌ مِیْ مَشْرِفِ نَوَاصِرِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایک روز بیٹھا تھا میں اپنے مکان میں مع احباب یوں اپنے کے اور دیکھتا تھا کتابوں کو حضرات کی مثل غنیۃ الطالبین وارشاد الطالبین وارشید المومنین وریاحین اور تذکرۃ الاوراد اور تحفہ نبوی اور جاموخی اور فضائل المشورہ وغیرہم کے پھر کہا میرے دوستوں نے کہ اگر کوئی رسالہ مہینوں کے فضائل میں اور رات و دن کی عبادات میں لکھا جاوے تو بہت مفید عام ہر مجاہد مسلمان کو ہو و سہے پس موافق فرمائے اپنے دوستوں کے تمام کتابوں سے فضائل عبادات شب و روز کے اور فضائل بارہ مہینے کے نکال کر اس رسالہ میں لکھا ہوں اور نام اس رسالہ کا فضائل المشورہ و الصیام فی اوراد اللیالی و الايام رکھا اور ختم کیا ہے اس رسالہ کو اوپر پانچ باب کے یعنی پہلے باب میں بارہ مہینوں کی فضیلت کا بیان ہے اور اس باب میں بارہ فصلیں ہیں یعنی ہر مہینے کی ایک ایک فصل علیحدہ ہے اور دوسرا باب متفرق فصلوں کے بیان میں ہے اس میں تین فصلیں ہیں اول فصل میں توجیہ کی فضیلت ہے اور دوسری فصل میں جمعہ کے روز غسل کرنے کی فضیلت کا بیان ہے اور تیسری فصل میں ایام بغض کے روزوں کی فضیلت کا بیان ہے اور تیسرے باب میں ایام ہفتہ کی نمازوں کا بیان ہے اور اس باب میں آٹھ فصلیں ہیں یعنی اول فصل میں پانچوں نمازوں کی فضیلت کا بیان ہے اور دوسری فصل میں شنبہ کے دن کی نماز کا بیان ہے اور تیسری فصل میں یوم کیشنبہ کی نماز کا بیان ہے اور چوتھی فصل میں یوم دوشنبہ کی نماز کا بیان ہے اور پانچویں فصل میں یوم سہ شنبہ کی نماز کا بیان ہے اور چھٹی فصل میں یوم چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہے اور ساتویں فصل میں یوم پنجشنبہ کی نماز کا بیان ہے اور آٹھویں فصل میں نماز یوم جمعہ کی فضیلت کا بیان ہے اور چوتھے باب میں یون

نماز کا بیان ہے اور اسیں سات فضیلین میں اول فصل میں نماز شب شنبہ کی فضیلت کا بیان ہے اور دوسری فصل میں فضیلت شب یکشنبہ کا بیان ہے اور تیسری فصل میں نماز شب دو شنبہ کا بیان ہے اور چوتھی فصل میں شنبہ شنبہ کی نماز کا بیان ہے اور پانچویں فصل میں چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہے اور چھٹی فصل میں شب پنجشنبہ کی نماز کا بیان ہے اور ساتویں فصل میں شب جمعہ کی نماز کا بیان ہے اور پانچویں باب میں فضیلت کلمہ لا الہ الا اللہ کی ہے اور وظائف اور دعائیں کہ جو حدیثوں میں ثابت ہیں ان کا بیان ہے اور دعا کے لئے مقبول فرماوے آمین ثم آمین

باب اول فضائل شہور و الصیام میں اور اس باب میں بارہ فضیلین میں

فصل اول فضیلت ماہ محرم میں جانو تم کہ مہینا محرم کا مبارک ہے اور پیرمی فضیلت اس مہینے کی کتابوں سے ثابت ہے چنانچہ کتاب ریاجین میں حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے روایت ہے کہ جو کوئی پڑھے اول شب محرم میں آٹھ رکعت نماز نفل اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے دس بار سورہ اخلاص پس شفا ہووے اسکے گھر والوں کی مگر جو کہ پاک ہوں شرک سے اور کتاب رشید المومنین میں لکھا ہے کہ جو کوئی محرم میں اول روز پڑھے دو رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص اور بعد سلام کے ہاتھ اٹھا کر تین بار کہے اللھم انت اللہ الابد القدیم وہذہ سنۃ تجدید اسئلک فیہا العصۃ من الشیطان والعون علی النفس الاکابرۃ بالسوء واسئلک الاشتغال بما تقر بنبی الیک یا کرم یا ذا الجلال والاکرام خدا تعالیٰ اسکے اوپر فرشتہ موکل کرے گا کہ وہ مدد کرے اسکی کار نیک میں اور کہے شیطان کہ افسوس نا امید ہوا میں اس شخص سے تمام سال کو اور حضرت شیخ بہاء الدین

تقدیدی رحمتہ اللہ علیہ نے فرمایا ہے کہ جو کوئی محرم کی اول شب میں پڑھے چار رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے گیارہ گیارہ بار سورۃ اِخْلَاص اور بعد سلام کے کہے

سُبُوْحٌ قَدْ وُفِيَ سَرُبْنَا وَذَبُّ الْمَلَكَةِ وَالرُّوْحِ بِسِ ثَوَابٍ بَهِتٍ بِاَوْسَعِ اَوْجَاتِنَا

چاہیے کہ نزدیک اللہ تعالیٰ کے اس مہینے میں روزِ عاشوراء ہر بزرگ گردانا ہر اللہ تعالیٰ نے اسکو جو شخص کہے اس مہینے میں پس پایا اسنے ثواب بہ انتہا چنانچہ حدیث شریفین میں وارد ہے کہ روایت کیا اسکو نصر نے باپ اپنے سے ساتھ سندِ جید کے مجاہد سے اور ابن عباس سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ الْمُحَرَّمِ فَلَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثُونَ يَوْمًا یعنی جو کوئی کہ روزہ رکھے ایک روز مہینے محرم میں پس خاص اسکو ہر ثواب بمقابلہ ہر دن کا بیس دن کا اور روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ أُحْطِيَ ثَوَابُ عَشْرَةِ اَلْفِ مَلَكٍ یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشوراء کے محرم میں دیا جاتا ہے اسکو ثواب عظیم ہزار فرشتوں کا وَمَنْ صَامَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ أُحْطِيَ ثَوَابُ عَشْرَةِ اَلْفِ شَهِيدٍ وَثَوَابُ عَشْرَةِ اَلْفِ حَاجٍ یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشوراء کے محرم میں دیا جاتا ہے اسکو ثواب دس ہزار شہیدوں کا اور ثواب دس ہزار حاجیوں کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی رکھے ہفتہ اپنا اوپر سر شہید کے عاشوراء کے دن دیو لگا اللہ تعالیٰ اسکو دن قیامت کے بمقابلہ ہر بال تھیم کے کہ اوپر سر اس کے ہن درجے جنت میں وَمَنْ افطرَ مَوْمِنًا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ فَكَانَ مِثْلًا افطرَ عِنْدَ كَاجِمِيْعِ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اور جو کوئی کہ افطار کرے روزہ مومن کا شب عاشوراء میں پس گویا کہ افطار کرایا اسنے تمام امت محمدیہ

صلح کو یعنی جو کوئی روزہ دار وغیرہ کو شب عاشور امین کھانا کھلاوے سے تمام امت محمدیہ کو کھانا کھلایا اور پھر کیا اُنکے شکم کو عرض کیا صحابہ نے کہ یا رسول اللہ کیا روز عاشور اِخدا نے افضل پیدا کیا ہے اور پر تمام دنوں کے فسہ مایا حضرت نے کہ ہاں پیدا کیا اللہ تعالیٰ نے آسمانوں کو دن عاشور کے اور پیدا کیا بچاڑوں کو دن عاشور کے اور پیدا کیا دریاؤں کو روز عاشور کے اور پیدا کیا قلم کو دن عاشور کے اور پیدا کیا لوح کو دن عاشور کے اور پیدا کیا آدم کو دن عاشور کے اور داخل کیا حضرت آدم کو حبت میں دن عاشور کے اور پیدا ہوئے حضرت ابراہیم و ن عاشور کے اور قدیم دیا گیا بے مین اُنکے بیٹے حضرت اسمعیل کے واسطے ذبح کے دن عاشور کے اور غرق ہوا فرعون دریا میں یوم عاشور اپنے فسق پائی حضرت موسیٰ نے اوپر فرعون کے دن عاشور کے کہ وہ اسی دن غرق کیا گیا اور دور کی اللہ تعالیٰ نے بلا حضرت ایوب کی دن عاشور کے اور توبہ قبول کی اللہ تعالیٰ نے حضرت آدم کی روز عاشور کو اور پیدا ہوئے حضرت عیسیٰ بن مریم روز عاشور امین اور دن قیامت کا بھی ہوگا روز عاشور امین اور نبی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے

وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً سِتِّينَ سَنَةً بِصِيَامِهَا وَقِيَامِهَا
یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے لکھتا ہے اللہ تعالیٰ واسطے اُسکے ثواب ساٹھ برس کے روزہ رکھنے کا اور شب زندہ رکھنے و مَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَ أُعْطِيَ
ثَوَابَ الْمَنْ شَهِدَ جَوْ كَوْنِي رَوْزَه رَكْهِي دِن عَاشُورَ اَكِي دِيوِيَا اَسْكُو اَللّٰهُ
ثواب ہزار شہیدوں کا اور آیا حدیث میں کہ جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے
لکھتا ہے واسطے ثواب ساتوں آسمانوں کے رہنے والوں کا اور حدیث میں وارد ہے
کہ جو کوئی عیادت کرے بیمار کی عاشور کے دن پس گویا کہ عیادت کی اُس نے تمام

اولاد حضرت آدم علیہ السلام کی اور جو شخص کہ گزارے چہار رکعت نماز نفل دن عاشوراکے کہ پڑھے
ہر رکعت میں الحمد یک بار اور سورہ اخلاص پچاس بار بختمے خدا تعالیٰ اُسکے گناہ پچاس برس کے
اور بناوے خدا تعالیٰ واسطے اُسکے فرشتوں کے گرد دین ہزار محل نور سے اور تحقیق حدیث
میں وارد ہے کہ پڑھے روز عاشوراکے چار رکعت نفل ساتھ دو سلام کے اور پڑھے ہر رکعت
میں سورہ فاتحہ ایک بار اور سورہ اذا زلزلت الارض ایک بار اور سورہ قتل یا ایہا
اکافر ون ایک بار اور سورہ اخلاص ایک بار اور پھر درود شریف بھیجے اوپر رسول اللہ کے
ستر بار جبوقت کہ فارغ ہووے نماز سے بخشے اللہ اُسکو دن حشر کے اور حضرت ابو ہریرہؓ
سے روایت ہے کہ فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ فرض کیا اللہ نے اوپر
نبی اسرائیل کے روزہ ایک روز کا تمام سال میں اور وہ روزہ عاشوراکا ہے کہ وہ دسواں روز
محرم کا ہے پس جو کوئی روزہ رکھے اُس روز فراخ کرے اللہ تعالیٰ روزی اوپر اولاد
اُسکی کے اور جو کوئی روزہ رکھے اُس روز ہووے خاص اُسکے واسطے کفارہ چالیس سال کا
وَقَالَ يَحْيَىٰ بَنُ كَثِيرٍ مِّنَ الْكُحُلِ يَوْمَ عَاشُورٍ لِكُلِّ فِتْرٍ مَسْكٌ لَمْ يَشْكُ عَيْنُهُ اِلَّا
قَابِلٍ مِّنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ یعنی کہ اسی بن کثیر نے کہ جو سرمہ ڈالے اپنی آنکھوں میں دن
عاشوراکے ساتھ اُس سرمہ کے کہ بچ اُسکے مشک ہووے پس درد نہ کریگی آنکھ اُسکی
آئندہ سال تک اُس روز سے اور تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ روزہ رکھتے تھے
بچ کو کے دن عاشوراکے پس جبوقت کہ آئے حضرت مدینہ شریف میں پس فرض کیا اللہ تعالیٰ
نے مہینہ رمضان کا اوپر امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے پس جو کوئی چاہے روزہ
رکھے دن عاشوراکے اور جو کوئی چاہے ترک کرے اُسکو اور ابن عباس رضی سے روایت ہے
کہ آئے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حج مدینہ کے پس دریافت کیا یہود کو کہ روزہ رکھتے تھے

دن عاشوراکے پھر پوچھا حضرت نے اُنسے حال روزہ رکھنے کا پس کہا یہودیوں نے کہ وہ
 روزہ ہی امر ابن عبد اللہ کہ غالب کیا اللہ تعالیٰ نے بیچ اُس روزہ کے موسیٰ علیہ السلام کو
 اور بنی اسرائیل کو اوپر قوم فرعون کے پس روزہ رکھتے ہیں ہم اسبب تعظیم اُس دن کے
 پس کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ میں حق دار ہوں ساتھ موسیٰ کے تم سے پھر فرمایا
 حضرت نے لوگوں کو ساتھ روزہ رکھنے دن عاشوراکے اور کہا ہر علمائے نے کہ وہ روزہ عاشورا
 عشرہ محرم کا ہے اور قول بعضے علما کا یہ ہے کہ وہ نوین تاریخ محرم کے ہے یعنی شب عشرہ محرم کی
 اور روایت ہے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے کہ وہ نوین تاریخ محرم کی ہے اور روایت ہے حضرت
 عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما سے کہ کہا جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نے روزہ نوین کو اور
 دسویں محرم کو اور ابن عباس رضی اللہ عنہما سے مروی ہے کہ روزہ رکھتے تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم روز عاشوراکے اور حکم کیا لوگوں کو واسطے روزہ رکھنے کے اُس روز صحابہ نے عرض
 کیا کہ یا رسول اللہ بزرگ جانتے ہیں اُس روز کو یہود اور نصاریٰ پس کہا آنحضرت نے
 کہ حیووت ہووے سال آئندہ اگر چاہا خدا نے تو روزہ رکھو لگائیں نوین کو اور دسویں
 محرم کو پس نہ آیا سال آئندہ یہاں تک کہ وفات پائی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
 ذکر کیا ہے اسکو کتاب غنیۃ الطالبین سے کہ تصنیف ہے حضرت محبوب سبحانی قطب بانی
 شاہ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز کی اور کتاب الاوراد میں لکھا ہے
 کہ جو کوئی شب عاشورامیں سو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص
 تین تین بار اور بعد فراغ کے تتر بار کلمہ تجید پڑھے بخشے جاوینگے اُسکے تمام گناہ اور
 تذکرۃ الاوراد میں ہے کہ روایت ہے عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما سے کہ شب عاشوراکو تیر
 صبح کے چار رکعت پڑھے اُسکے گناہ بخشے جاوین اور جنت میں تمام نعمتیں حاصل ہوں

مگر پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ اخلاص تین تین بار اور پھر
 بعد فراغ نماز کے سو بار سورہ اخلاص پڑھے ثواب بیشمار ہے اور کتاب تحفہ یمنی میں روایات
 کی ہے کہ جو کوئی شب عاشورائین چار رکعت پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے پانچ بار سورہ
 اخلاص پڑھے رحمت خدا کی اسپر نازل ہووے فضائل روز عاشوراء کے کتابوں میں بہت
 ہیں مگر ہم نے اس جگہ پر مختصر کیا اللہ تعالیٰ بھائی مسلمانوں کو توفیق عمل کی دے اور آمین
فصل دوسری بیچ فضیلت مہینے صفر کے کتاب تحفہ یمنی میں لکھا ہے
 کہ جب دیکھے تو چاند ماہ صفر کا پس پڑھ اس شب کو بعد نماز مغرب کے اور پہلے عشا کے
 چار رکعت اور پڑھ ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ گیارہ بار اور بعد سلام
 نماز کے پڑھ دو شریف ایک ہزار بار وہ یہ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ**
وَحَبِيبِكَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اور ایک روایت میں یہ دو شریف ہے
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ تو نچتے جاؤ نیکے گناہ اسکے اور دیکھو خواب
 میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو تمام ہوا مضمون تحفہ یمنی کا اور تحفہ محمدی میں لکھا ہے کہ
 اگر اس روز بعد نفلوں کے جو دعائے مانگے تو ضرور قبول ہوگی دعا اسکے ذکر کیا اسکو حضرات
 مشائخ رحمہم اللہ نے اپنی کتابوں میں مگر یہ اذکار کتب احادیث سے ثابت نہیں ہیں
 اور کتاب تذکرۃ الابرار میں لکھا ہے کہ آخری چہار شنبہ ماہ صفر کو بعد صبح کے غسل کرے
 اور وقت چاشت کے دو رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت میں گیارہ گیارہ بار سورہ
 اخلاص اور بعد سلام کے **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ**
وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ بعد اسکے یہ دعا پڑھے **اللَّهُمَّ صَرِّفْ عَنِّي سَوْءَ**
هَذَا الْيَوْمِ وَأَعْصِمْنِي مِنْ سَوْءِهِ وَبِحَبْنِي عَمَّا أَصَابَ فِيهِ مِنْ خَوْسَاتِهِ

وَكَرَّ بِأَتِهِ بِفَضْلِكَ يَا ذَا فَدَعِ الشُّرُورَ وَيَا مَالِكَ الشُّكْرِ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَعْجَادِ وَبَارَكَ وَسَلَّمْنَا
 اور کتاب انوار الاذکیا میں حضرات مشائخ نے لکھا ہے کہ جو شخص آخری چہار شنبہ کو ماہ صفر میں
 دو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے پھر بعد سلام
 کے الم نشرح اور والستین اور اذا جاء اور سورہ اخلاص ان سب کو اتنی اتنی بار ایک گوشہ
 میں بیٹھ کر پڑھے اسکی برکت سے غنی کرے گا اللہ تعالیٰ اسکے دل کو اور تذکرہ میں لکھا ہے
 کہ یہ سات آیات قرآن کے کہ انکا نام آیات السلام اور آیات الرحمۃ ہے انکو بعد ہر نماز کے
 ایک بار پڑھ کر اوپر اپنے دم کرے یا انکو لکھ کر پانی میں دھو کر پوے پڑھنے والا ان
 آیات کا اور پینے والا انکا تمام آفات اور بلیات سے محفوظ رہے گا وہ آیتیں یہ ہیں
 سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّكَ رَحِيمٌ سَلَامٌ عَلٰی نوحٍ فِي الْعَالَمِينَ سَلَامٌ
 عَلٰی اٰنر اٰهِيْلٍ سَلَامٌ عَلٰی مٰوسٰی وَهَارُونَ سَلَامٌ عَلٰی الْيٰسِيْنَ
 سَلَامٌ عَلٰیكُمْ لَوْ طَلَمْتُمْ فَاذْ خَلُوْا هَا خَالِدِيْنَ سَلَامٌ لّٰهِيْ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ
 اور اسی کتاب تذکرہ میں ہے کہ چہار شنبہ آخری صفر کو وقت طلوع آفتاب کے اس تعویذ
 کو لکھ کر پانی میں گھولے اور اس پانی میں چھلا چاندی کا سات بار چھبے وہ جو کوئی
 اس چھلے کو بائیں ہاتھ کی چھوٹی انگلی میں پھنپھنے رہے تاکہ وقت آبرست کرنے کے وہ
 چھپلا اس جاے تلا جاوے ہو اسیر خونی اور بادی دور ہوگی انشاء اللہ تعالیٰ اور
 اگر وقت دروزہ کے وہی چھلا عورت کی کمر میں باندھے تو حلیدی فراغت ہو جاوے گی وہ تعویذ
 یہ ہے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَتُوبُ اِلَيْكَ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ اَنْ تَكُوْنُ لِيْ
 طَسْمًا طَسْمًا اور مغرب اور عشا کے درمیان میں لوبان کی خوشبو دلوے اور یہ

حروف مقطعات چالیس بار پڑھ کر اسی تھلے پر دم کرے اور جب شب جمعہ ہووے تو دو رکعت نفل پڑھ کر یہ حروف مقطعات چالیس بار پڑھ کر دم کرے بتیسری شب جمعہ تک اسی طرح کرے دو روز ہو ویگا مرض بوا سیر کا فصل تیسری ربیع الاول کے مہینے کی فضیلت میں کتاب اور ادین لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے اس رات کو سو رکعت نفل پڑھے دو دو رکعت کی نیت سے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص میں تین تین بار پڑھے جب فراغت پاوے تو بعد کل نفلوں کے یہ دو شریف پڑھے ہزار بار اللہم صل علی محمد وعلی النبی اٰلہٖ ورحمۃ اللہ وبرکاتہ اور پڑھے اس درود شریف کو بارہ روز تک پس دیکھو جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں بارہ روز سے زیادہ نہیں گذرنیے مگر بعد نماز عشا کے اسکو شروع کرے اور دو شریف پڑھ کر با وضو سو جاوے اور ایک کتاب مشائخ میں لکھا ہے کہ تابعین اور تبع تابعین نے بروز وفات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے یعنی بارہویں تاریخ ربیع الاول میں بہ نیت بدیہ بروج اقدس صلی اللہ علیہ وسلم کے بیس رکعت نماز پڑھی اور ہر رکعت میں اکیس اکیس بار سورہ اخلاص بعد الحمد کے پڑھی چنانچہ ایک بزرگ پڑھتے تھے ان نفلوں کو واسطے بدیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پس دیکھا اس بزرگ نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں اور خوشخبری دی حضرت نے اسکو نیت کی سبجان اسد زہے نصیب ان لوگوں کے جو دیکھیں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں کتاب مرقومہ میں لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے اسی روز تمام مہینے تک یہ دو شریف ہمیشہ ایک ہزار ایک سو پچیس بار بعد نماز عشا کے پڑھے دیکھو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں دو دو شریف یہ ہر اللہم صل علی محمد وعلی النبی اٰلہٖ ورحمۃ اللہ وبرکاتہ

چند چھیندنا اور اسی کتاب میں ہر کہ جو کوئی پڑھے اس درود شریف کو ربیع الاول میں
 سو الاکھ مرتبہ ضرور دیکھیگا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یا یون پڑھے الصلوٰۃ والسلام تلیک یا رسول اللہ اور جو کوئی واسطے رجوع ہونے
 کسی شخص کے بارہویں ربیع الاول کی شب کو وتر پڑھکر یا ایدیم العجائب یا الخیر یا کدیم
 کوسات ہزار سات سو اکتالیس بار ہر روز تین روز تک یعنی بارہویں اور تیرہویں اور
 چودھویں تک پڑھے پس اگر فقیر پڑھیکا غنی ہوگا اسم اعظم کی برکت سے مگر شرط اس میں یہ ہے
 کہ بارہویں تاریخ میں دن پیر کا یا دن جمعرات کا یا جمعہ کا ہو وے فصل چوتھی فضیلت
 میں مہینے ربیع الثانی کے کتاب جاموخی وغیرہ میں ہر کہ چاند دیکھے ربیع الثانی
 کا تو پڑھے اسمین یعنی شب اول میں بعد مغرب کے آٹھ رکعت نفل دو دو کی نیت سے
 اور پڑھے اسمین بعد الحمد کے سورہ کوثر تین بار اول رکعت میں اور دوسری میں قل یا ایہا
 الکافرون تین بار یا فقط قل ہوا تدری پڑھے ہر رکعت میں تین تین بار ثواب بشمار ہر
 ایسا اور جب چاند نظر آوے ربیع الثانی کا اور اس چاند کی جب اول جمعرات
 آوے یعنی شب جمعہ اگر واسطے رجوعات کے کوئی عمل شروع کرے تو مناسب ہے
 بلکہ ایک کتاب میں لکھا ہے کہ عمل سورہ منزل کا اگر اس مہینے میں شروع کرے تو بہت
 مفید ہے واسطے مسخرات کے اور شروع کرے نوچندی جمعرات کو یعنی شب جمعہ کو
 اس طرح کہ اول غسل کرے اور جس مکان میں پڑھے اسمین عود کی خوشبو دیوے
 اور نئے کپڑے پہنے اور اول درود شریف اکتالیس بار پڑھے اور بعد اسکے یہ دعا
 اکتالیس بار پڑھے یا حنان یا منان انت الذی وسعت کل شیء رحمتہ وعلما یا حنان
 پھر بعد اسکے سورہ منزل اکتالیس بار پڑھے پھر بعد اسکے یہ دعا اکتالیس بار

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُسَبِّحَ لِي خِدْمَةَ هَذِهِ السُّورَةِ الشَّرِيفَةِ بِحَقِّهَا يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بِمِثْلِ اسْمِهِ أَوْ دُونَ شَرِيفٍ كَوْنِهِ جَوَادٍ لَمْ يَرْجَعْهَا تَحَاكُّتًا لَيْسَ بَارِئًا مِنْهُ أَوْ
 مِنْهُ اسْمُهُ اسْمٌ كَوْنِهِ جَوَادٍ لَمْ يَرْجَعْهَا تَحَاكُّتًا لَيْسَ بَارِئًا مِنْهُ أَوْ
 اسْمُهُ اسْمٌ كَوْنِهِ جَوَادٍ لَمْ يَرْجَعْهَا تَحَاكُّتًا لَيْسَ بَارِئًا مِنْهُ أَوْ
 فضائل الشہور میں لکھا ہے کہ پندرہویں اور آخری روز اس مہینے کے چار رکعت نماز نفل
 پڑھے اور پڑھے بعد الحمد کے ہر رکعت میں پانچ بار سورہ اخلاص ثواب عظیم ہے اور
 بختمے کا خدا تعالیٰ گناہ اسکے اور دیکھا اسکو آمدتاً لے جنت فصل پانچویں فضیلت
 میں مہینے جمادی الاول کے کتاب تحفہ میں مذکور ہے کہ حضرات اصحاب پڑھتے
 اس مہینے کے غزہ میں بیس رکعت نماز نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص
 ایک بار اور بعد فراغت کے سو بار درود شریف پڑھتے تھے اور ایک کتاب میں ہے
 کہ مہینہ جمادی الاول کی پہلی شب میں بعد نماز منرب کے آٹھ رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت
 میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ بار پڑھے ثواب بہت ہے اور جو عمل علوی
 اس مہینے میں شروع کرے تو جلدی مقصد حاصل ہو و فصل چھٹی فضیلت
 میں مہینے جمادی الثانی کے کتاب فضائل الشہور میں اخطب ابن حسان سے
 روایت ہے کہ حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہما اول مہینے جمادی الثانی میں بارہ رکعت
 نماز نفل پڑھتے تھے اور اکثر اصحاب نے بھی اس پر اتفاق کیا ہے اور اسی کتاب میں
 لکھا ہے کہ دس روز آخر میں جمادی الثانی میں اصحاب روزہ رکھتے تھے واسطے استقبال
 مہینے رجب کے اور ہر شب اس دس روز میں بیس رکعت نماز پڑھتے تھے فصل
 ساتویں مہینے رجب کی فضیلت میں ہے تحفہ یعنی میں لکھا ہے کہ زیاد بن

عمران نے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ کتاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جب ہلہل
 حجب کا معانیہ فرماتے تھے وہ فون انا مبارک اٹھا کر پڑھتے تھے اللہم بارک لنا
 فی امر حجب و شجران ویغفرنا فی شہر رمضان اور علامتہ الاخیار میں ہے کہ من آخر ائے
 شکر حجب فاحسب فی اولہ و آخرہ و سببہ و آخرہ حرج من ذویہ کیوم و لکنہ امثہ
 لکن فی ارشاد الطالین یعنی مہینہ حجب کی پہلی اور پندرہویں اور آخر دن میں غسل کرے
 خارج ہو و سے اسنے گناہ سے اس روز کی طرح کہ جب پیدا ہو و سے اپنی مان سے
 اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ اس مہینے میں پانچ شب افضل ہیں واسطے عبادت کے یعنی
 ایک شب اول اور ایک اوسط اور تین آخر میں اور جانتا چاہیے کہ شب اول میں بعد
 نماز مغرب کے بیس رکعت نماز پڑھنا بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص موجب فوائد
 ہر دو جہان کا ہے اور جہاں شریف میں آیا ہے کہ روایت کیا اسکو سلمان فارسی نے
 کہ فرمایا مہاجر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اگر مسلمان نے کیا نہیں کوئی بندہ
 مومن اور مؤمنہ کہ پڑھے نماز اول اس مہینے کے یعنی درمیان مغرب اور عشا کے
 بیس رکعت اور ایک روایت میں بیس رکعت بھی آیا ہے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد
 فاتحہ کے سورہ اخلاص تین بار اور سورہ قل یا ایہا الکافرون تین بار پس معاف
 کرے گا اللہ تعالیٰ تمام گناہ اسکے اور پاک کرے گا اللہ اسکا دفتر گناہوں سے اور اٹھاوگا
 اسکو آسمانوں کے آسمانوں کی قیامت کے شہیدوں کے گروہ میں اور لکھا گیا وہ شخص نزدیک
 اللہ تعالیٰ کے بڑا عابد کہ گویا عبادت کی اسنے ایک برس تک اور عطا کرے گا اللہ تعالیٰ
 اسکو ہزار درجہ جنت میں اور اگر روزہ رکھے اس مہینے میں تو بڑا ثواب عظیم ہے اور
 پڑھے نماز اس طور سے کہ جو ذکر کی گئی ہے تو حرام کی اسپر اللہ تعالیٰ نے آگ جہنم کی اور

واجب کیا اُسے اللہ نے جنت کو اور ہوا اور شخص بڑا مقبول اللہ تعالیٰ کے نزدیک اور فرمایا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خیر ذی محکم کو اس نماز کے ثواب کی جبریل علیہ السلام نے کہ
 ام حبیب نبیین پڑھتا اس نماز کو مگر مومن اور نبیین چھوڑتا اس نماز کو مگر منافق اور مشرک
 حضرت سلمان فارسی روایت کرتے ہیں کہ کہا میں نے یا رسول اللہ خیر دیکھے تمھارے
 اس نماز کی کہ کس طرح پڑھوں میں اس نماز کو فرمایا حضرت نے کہ ام سلمان پڑھ بیچ
 اول شب اسکی کے دس رکعت اور پڑھ ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
 اور سورہ کافرون تین بار اور جب سلام دیوے تو یعنی جب دس رکعت پڑھ چکے
 تو ہاتھ اٹھاوے اور کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
 يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطَى لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُكَ الْجَلْدُ مِنْكَ الْجَدُّ
 پھر جو دعا مانگیگا بیشک قبول ہوگی دعا اسکی پھر جب درمیان مینے کا ہو وہ سے
 یعنی پندرہویں شب کو رجب کی پڑھے دس رکعت اور پڑھے اسیں بعد الحمد کے سورہ
 اخلاص ایک بار اور سورہ کافرون تین بار جب دس رکعت پڑھ چکے تو درون ہاتھ
 اٹھاوے وقت دعا مانگنے کے اور پڑھے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ
 الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ وَلَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطَى لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُكَ
 الْجَلْدُ مِنْكَ الْجَدُّ پس جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی پھر اخیر ماہِ رجب
 میں دس رکعت پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
 اور سورہ کافرون تین بار جب نماز سے فراغت پاوے تو اٹھاوے اپنے ہاتھ

عہدِ نبویؐ میں
 اس نماز کو پڑھنا
 صحیح ہے

طرف آسمان کے موافق پہلے اٹھائے اور کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
 لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحُكْمُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بَيِّنَاتٍ بَيِّنَاتٍ خَيْرٌ وَهُوَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّاهِرِينَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
 الْعَظِيمِ پھر مانگے اپنے رب سے حاجت اپنی قبول کیا وگی فوراً دعا اسکی اور کہ لیا اللہ تعالیٰ دن
 قیامت کے درمیان اُسکے اور درمیان دو فرخ کے تتر خندق ہر ایک خندق کی چوڑائی
 پانسو برس کی راہ ہوگی اور لکھے گا اللہ تعالیٰ واسطے اُسکے بدلے میں ہر رکعت کے ثواب
 ہزار ہزار رکعت کا پس جب سنی یہ حدیث رسول اللہ صائم سے حضرت سلمان فارسی رضی
 اللہ عنہ نے سنی یہ نماز حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ نے قضا کی کذا فی غنیۃ الطالبین اور کتاب
 سیر الاسرار میں لکھا ہے کہ مہینے رجب میں ہر روز جمعہ ماہین نماز ظہر اور عصر کے چار رکعت
 نماز بیک سلام پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی سات بار اور سورہ اخلاص
 پانچ بار اور بسلام کے پچیس بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ الکیبر المتعال اور سو بار
 اسْتَغْفِرُ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ غَفَّارُ الذَّنُوبِ
 وَسْتَاذُ الْعِوَابِ اَلْوَبَّ الیہ اور سو بار درود شریف پڑھے پھر جو حاجت ہو دعا
 کرے ضرور قبول ہوگی دعا اسکی اور جانتا چاہیے کہ اکثر محققین نے حضرت خواجہ
 اولیس قرنی رحمہ اللہ سے روایت کی ہے کہ اس مہینے رجب میں تیسرے اور
 چوتھے اور پانچویں روز اور چودھویں اور پندرہویں اور سوٹھویں روز اور
 تیسویں اور چوبیسویں اور پچیسویں روز روزہ رکھے اور ہر روز میں وقت
 چاشت کے سہل کرے اور تا فریغ نماز کسی سے بات نہ کرے اور بارہ رکعت
 نماز پڑھے تین سلام سے اور چار رکعت پہلی میں بعد الحمد کے اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ تِنِّ تِنِّ بَارِئًا

پھر بعد سلام کے نتر بار پڑھے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ اور چار رکعت دوسری میں اذاجار تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے نتر بار پڑھے إِنَّكَ قَوِيٌّ مُعِينٌ وَأَحَدِيٌّ دَلِيلٌ بِحَقِّ آيَاتِكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اور پھر چار رکعت تیسری میں سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے تتر بار الم نشرح پڑھے پھر سینہ پر ہاتھ رکھ کر حاجت طلب کرے البتہ اسکی حاجت برآوگی اور جانتا چاہیے کہ اس مہینے رجب میں لیلۃ الرغائب بھی ہے اور لیلۃ الرغائب رجب کے پہلے عشبہ اور جمعہ کے درمیان کی رات کو کہتے ہیں اس رات کو بعد نماز مغرب کے بارہ رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور سورہ اخلاص بارہ بار اور بعد فراغ نماز کے تتر بار پڑھے اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُرْحَمِيِّ وَعَلَىٰ آلِهِ پھر سجدے میں جا کر تتر بار پڑھے وَسُبِّحْ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ اور پھر اٹھاوے اور تتر بار کے رَبِّ اخْفِزْ وَأَرْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ پھر سجدہ میں جا کر دعا سے مذکور تتر بار اور پھر تتر بار سر اٹھا کر وہی درود شریف پڑھے اسکے بعد جو دعا مانگے گا قبول ہوگی اسوقت سے عشا کی نماز تک جو دعا مانگے گا قبول ہوگی اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ اس مہینے میں شب استفتاح پندرہویں شب رجب کو کہتے ہیں کتب مشائخ میں منقول ہے کہ اس شب کو بیس رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار ثواب پانچ صدقہ نقرہ و طلا کا لقمہ سپاڑون دنیا کے اور ثواب نماز کا بقدر برگما سے درختان دنیا کے اور کتاب سیاحین اور کتاب الاورد میں ہے کہ تیرہویں اور چودھویں اور پندرہویں رجب کو روزہ رکھے اور پندرہویں کو بعد زوال آفتاب کے

غسل کرے اور آٹھ رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص
 پڑھے ثواب اسکا بہت ہے اور کتاب ریاضیہ میں النس بن مالک سے روایت ہے کہ پندرہویں
 رجب کو طلوع صبح سے پہلے یعنی قریب وقت نماز تہجد کے پچاس رکعت پڑھے اور پڑھے
 ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص ایک ایک بار قبول ہوگی تمام دعائیں اُسکی اور
 روشن ہوگی قبر اُسکی اور مغفرت ہوگی اُسکے گناہوں کی اور حشر ہوگا اسکا مومنین میں
 اور شہیدوں میں اور جنت میں جاویگا پنہیرون کے ساتھ بیان شب معراج
 کہ ستائیسویں رات جب کی ہر کتاب اور ادین ہے کہ اس رات کو بارہ رکعت پڑھے اور
 بعد اختتام کے سو سو بار کلمہ تہجد اور درود شریف اور استغفار پڑھے سب سجدہ
 میں جا کر جو دعائے قبول ہوگی اور اُسکی صبح کو روزہ رکھے بڑی فضیلت ہے اور
 روایت ہے حضرت سعید خدری سے فرمایا کہ تھے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حسبوقت
 کہ انا مینہ رجب کا کہتے تھے آنحضرت کہ اللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا
 رَمَضَانَ اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے اِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا يُقَالُ لَهُ
 رَجَبٌ وَمَاؤها اشَدُّ بياضًا من صابونٍ ما رَجَبٌ سَقاهُ اللّٰهُ
 مِنْ ذَلِكِ النَّوْصِرِ ثم رجب تحقیق جنت میں ایک نہر ہے کہتے ہیں اسکو رجب اور ہر
 پانی اسکا سفید زیادہ سفیدی سے پس جو کوئی روزے رکھے مہینے رجب میں پلاویگا
 اسکو اللہ تعالیٰ اس نہر سے پانی کہ میٹھا زیادہ شہد سے اور ٹھنڈا زیادہ
 برکت سے ہے اور یہ بھی فرمایا آنحضرت صلعم نے کہ جو روزے رکھے مہینے رجب
 میں تو نہ جلاویگی ہرگز اسکو آگ اور رسالہ حشر میں ہے کہ جناب رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم قبرستان میں تشریف لیگے آپ نے دیکھا کہ ایک قبر میں اوپر مردہ کے

غذاب ہو رہا ہے اور وہ رو رہا ہے اور کتا ہے کہ یا رسول اللہ! مجھ کو آگ دوزخ کی جلا رہی ہے اور کفن میرا آگ کا ہو گیا ہے فرمایا حضرت نے اس اہل قبر کو کہ اگر ایک روزہ بھی رجب کے مہینہ میں تو رکھتا تو یہ عذاب تیرا تھا تو تا پھر پڑھی حضرت نے سورہ اخلاص سو بار اور بخشا اس مردہ کو پس معاف کیا اللہ نے عذاب قبر کا اس سے اور بخش دیا اللہ نے اسکو اور سلمان فارسی رضی عنہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ بیچ مہینے رجب کے ایک روزہ اور ایک رات ہے جو کوئی روزہ رکھے اس روز اور عبادت کرے اس رات کو پس ہووے واسطے اسکے ثواب مانند اسکے کہ روزے رکھے سترہ سو برس کے اور عبادت کی اُسے سو برس تک پس وہ رات ستائیسویں اور دن ستائیسواں ہے عبادت اور صیام ماہ رجب کے بیٹھارہ میں اگر تمام فضائل اس مہینے مبارک کے لکھوں تو ایک دفتہ طویل ہو جاوے اس واسطے مختصر کیا گیا ذکر فضائل ماہ رجب مبارک کا اب ہم احوال ماہ شعبان کا بیان کرتے ہیں

فصل آٹھویں فضیلت میں مہینے شعبان کے عَنْ ابْنِ بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمٌ مَوَالِيَةٌ مِنَ شُعْبَانَ فَإِنَّهَا لَيْلَةٌ مُبَارَكَةٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِيهَا هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ

یعنی روایت ہے حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ آٹھواں اور گویا شب نصف ماہ شعبان کو یعنی پندرہویں رات شعبان کو تحقیق وہ رات مبارک ہے کہ حق تعالیٰ فرماتا ہے اس رات میں کہ امی سب و ہر تم میں سے کوئی شخص کہ بخشش چاہے مجھ سے تو بخشوں

میں اُسکو پس پندرہویں شب شعبان کی نہایت بزرگ ہی اور جو عبادت اس شب میں کرے
 ثواب اُسکا بہت پاوے چنانچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہر کہ بزرگ
 جاتو تم شبِ برات کو کہ وہ پندرہویں شعبان کی ہر کہ اترتے ہیں اسیں فرشتے رحمت
 کے اور نازل ہوتی ہر رحمت الہی اوپر اُنکے کہ جو کوئی اس رات میں عبادت کرے
 پس وہ ایک رات ہر کہ بزرگ کیا ہر اُسکو خدا تعالیٰ نے جو کہ عبادت کرے اس شب
 میں اللہ تعالیٰ کی بخشا ہر اللہ تعالیٰ اُسکے تمام گناہ صغیرہ و اکبرہ یعنی پاک
 ہوتا ہر وہ تمام گناہوں سے اپنے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو
 چاہے آگ و دوزخ سے بچاؤ تو پندرہویں شب شعبان عبادت کرے حرام کرے لگا
 اللہ تعالیٰ اُسپر آگ و دوزخ کی اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ
 کے پندرہویں رات شعبان کو زندہ رکھتا ہر اللہ تعالیٰ اُسکو قیامت تک یعنی بعد
 موت کے بھی اُسکو ثواب عبادت کا کہ ہر روز کرتا ہر نامہ اعمال اُسکے میں لکھا جاتا ہر
 اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وصیت کی مجھ کو جبریل سے لاکہ امت اپنی کو کہدے امر
 رسول اللہ کہ شبِ برات کو زندہ رکھیں جو کہ زندہ رکھیں اُسکو نو گویا زندہ کیا اسے شب
 کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خدا تعالیٰ پندرہویں شب شعبان کو تمام عابدوں
 کو اور صالحوں کو اور صدیقوں کو اور نیکوں کو اور بدوں کو بخشتا ہر گھر جادو گروں کو
 اور تمیم کو اور بخیل کو اور مان باپ کے تکلیف دہنیے والوں کو اور شراب خوار کو اور غلام
 و مقبول کو اور جو کھانے والے نشے کی پیروں کے ہیں نہیں بخشتا ہر اللہ اُنکو مگر جو کہ
 توبہ کر کے مر گئے ہوں اور وار د ہر کہ خدا تعالیٰ پندرہویں شب شعبان میں
 بندہ مومن کو کتا ہر کہ ہر کوئی جو بخشش چاہے مجھ سے کہ بخشوں میں اُسکو اور

فسر ماتا ہی اللہ تعالیٰ کے کہ جو کوئی عافیت مانگے مجھ سے تو صحت ہون میں اُسکو اور اگر ہر فقیر
تو مجھ سے غنا چاہے غنی کروں میں اُسکو حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا فرماتی ہیں کہ گئی میں
رات کو پاس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے پس اٹھ کھڑے ہوئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور گئے
صلی اللہ علیہ وسلم پر پھر غیرت آئی مجھ کو پس جب دیکھا میں نے حضرت کو سجدے میں روئے زمین
اور مغفرت امت کی چاہتے ہیں پھر کہا حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا نے کہ ماں باپ میرے فدا
ہو وین پیر یا رسول اللہ تم سجدے میں روئے ہو اور میں حج غیرت کے کھڑی ہوں
آپ سر اٹھائیے پس جب حضرت نے سر اٹھا یا تو کہا امیر حمیرا کچھ جانا تو نے کہ یہ شب
کو منی ہے حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا فرماتی ہیں کہ کہا میں نے امد اور رسول اُسکا خوب
جاننا ہی پھر فرمایا حضرت نے کہ یہ رات بند رہوین شعبان کی ہر امی عائشہ یہ وہ رات ہے کہ
جو زندہ رکھے اس رات کو اور بچے دعا مانگے اپنے رب سے جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا
اُسکی اگر ہو دعا اُسکی مانند پہاڑوں دنیا کے اور نجاتا ہی اللہ تعالیٰ اپنے بندوں کو
اس رات میں اور آزاد کرتا ہی اللہ تعالیٰ لوگوں کو اس رات میں دوزخ سے ساتھ
شمار بنی کلاب کی بکریوں کے بالوں کے اور زمین نجاتا ہی اللہ تعالیٰ تین گروہ کو یعنی
مشرک اور بنییل اور شمارب خمر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
إِنَّ اللَّهَ يُرْحِمُ مُصَاتِرَ الْمُشْتَرِكِ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ بَعْدَ دُشَعُوِّ رِغْنَامِ
بَنِي كِلَابٍ وَرَيْحِمْ وَمُضَيِّعٍ يَعْنِي تَحْقِيقَ اَللَّهِ تَعَالَى رَحْمَةً تَأْتِي مِثْرِي اَمْتِ كَنْدَارُونَ
پر شعبان کی بند رہوین رات میں بشمار بالوں کو سفندان بنی کلاب اور بریح اور مضر کے
یہ عرب میں تین قبیلے تھے کہ بکریان اُنکے بیان بہت تھیں کہتے ہیں کہ ایک قبیلہ بنی
سے کم بکریان نہ تھیں اس واسطے حضرت نے اُنکی طرف اشارہ کر کے فرمایا اور

پہلے ارشاد حضرت صلعم ہے کہ جبرئیل پاس میرے آئے اور کہا کہ اٹھو یا رسول اللہ اور نماز پڑھو اور دعا مانگو کہ یہ شب پندرہویں شعبان کی ہے کہ صبح اس شب کے حقیقاً تین سو دروازے رحمت کے اوپر بند ہوں اپنے کے کھولتا ہے یا رسول اللہ بخشش مانگو اس رات کو واسطے اپنی امت کے مگر مشرک اور جادوگر اور منجم اور بخیل اور شراب الخمر اور ربا خوار اور زانی کی بخشش ہرگز نہ مانگو کسو واسطے کہ اللہ عذاب کرنے والا ہے اور پرانے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے طُوبَىٰ لِمَنْ يَعْمَلُ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ خَيْرًا یعنی خوشی ہے واسطے اُس آدمی کے کہ عمل کرے نیک پندرہویں شب شعبان میں اور پندرہویں رات شعبان کو چاہیے کہ غسل کرے بعد شام کے اور یہ سبب ہے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پندرہویں شب شعبان کو غسل کرے ساتھ نیت عبادت کے بدلہ میں ہر قطرہ پانی غسل اُسکے کے لکھا جاوے تو اب واسطے اُسکے سات سو رکعت نماز نفل کا پھر بعد غسل کے دو رکعت نماز تحیۃ الوضو پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ قل ہوا بعد تین بار پڑھے پھر بعد فراغت تحیۃ الوضو کے آٹھ رکعت نماز نفل ادا کرے پھر ہر رکعت کے بعد الحمد کے سورہ انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص پچیس بار پڑھے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں کہ جو یہ نماز شب شعبان کو یعنی پندرہویں رات کو ادا کرے تمام گناہ اُسکے بخشے گئے اور پاک ہوا وہ گناہوں سے اپنے مانند بچے کے کہ پیدا ہوا ہر مان اپنی سے اور فرمایا حضرت نے کہ جو پڑھے پندرہویں شب شعبان چار رکعت نماز نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس بار پڑھے اور پندرہویں روز روزہ رکھے معاف کریگا اللہ تعالیٰ گناہ اُسکے پچاس برس کے اور ایک روایت میں یوں بھی آیا ہے کہ جو ہر رکعت نماز نفل

پندرہویں شب کو ادا کرے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص دس دس بار
تمام گناہوں سے پاک ہو اور سو حاجت اُسکی ادا کرے گا اللہ تعالیٰ اور حلال کرے گا اللہ اور یہ
اُسکے جنت اور حرام کرے گا اسپر دوزخ کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جو کوئی پندرہویں رات شعبان کو چودہ رکعت نماز نفل پڑھے اور جو کچھ کہ جائے بعد الحمد
کے پڑھے یا سورہ اخلاص اور قل یا ایہا الکافرون اور معوذتین ہر رکعت میں یہ چاروں
سورتیں پڑھے پھر آیت الکرسی ایک بار اور لقا جاؤم رسول آخر تک ایک بار پڑھے
پھر بعد سلام کے دعا مانگے ضرور قبول ہوگی دعا اُسکی اور فرمایا آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے پندرہویں دن کو پس نجات پائی اُسنے
اگ ہنمے جیسا کہ حدیث میں آیا ہر من صاغر یوم الخاویس عشر من شعبان
کم تمسہ النار ابدًا اور حدیث میں آیا ہر کہ پندرہویں شب شعبان
کو اترتے ہیں فرشتے آسمان سے ستر لاکھ کہ وہ دیکھتے ہیں اس رات کے عبادت
کرنے والوں کو اور لکھتے ہیں اُنکے واسطے حسنات قیامت تک یہاں تک کہ پورے
نہیں ہوتے وہ حسنات دن قیامت کے فرماویگا اُسنے اللہ تعالیٰ کہ مجھو دو تم امر
فرشتو لکھنا حسنات کا اور ہمارے بندوں کو بحساب جنت میں داخل کرو اگر
تمام حسنات ہمارے بندوں کے لکھو گے بلکہ اگر تمام ملائک زمین اور آسمان کے
حسنات اُنکے لکھیں تو بھی تو پورے نہوں گے اور ایک کتاب میں یوں بھی آیا ہے کہ جو
شخص اس رات کو عبادت کرتا ہر سال تمام تک وہ شخص اللہ کے نزدیک عابدوں
میں لکھا جاتا ہے اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو کوئی پڑھے جمعہ کی رات کو شعبان کے مہینے میں چار رکعت نماز

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَقُلْ اَعُوْذُ
بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے بتیس بار سورہ اخلاص پڑھتے پس پاپا اُسے ثواب حج اور عمرہ کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص سو بار اس رات کو اور سو بار اُس دن کو اوپر میرے درود بھیجے حسرت اور گناہوں سے اور پراسکے آگ جہنم کی اور داخل کرے گا اُسکو خدا سے تعالیٰ جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص رات اور دن شعبان کے مہینے میں اوپر میرے درود بھیجے تین سو بار حق تعالیٰ بچاویگا اُسکو آگ جہنم سے اور شافع ہوگا میں اسکا سب سے پہلے دن قیامت کے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص شعبان کے مہینے میں اوپر میرے تین ہزار بار درود بھیجے پس واجب ہوئی مجھے شفاعت کرنی واسطے اُسکے دن قیامت کے اور حضرت شیخ ابوالقاسم صغار رحمۃ اللہ علیہ سے منقول ہے کہ دیکھا میں نے حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا کو خواب میں کہا میں نے او خاتون کس چیز کو دوست رکھتی ہے تو نہ زیادہ تر کہ اوپر روح تیری کے بخشوں میں فرمایا فاطمہ رضی اللہ عنہا نے کہ دوست رکھتی ہوں میں شعبان کے مہینے میں آٹھ رکعت نماز بیک سلام ساتھ چار قعدہ کے اور پڑھ تو امی ابوالقاسم رحم بیچ ہر رکعت کے بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ بار جو کہ یہ نماز شعبان کے مہینے میں پڑھے اور نچتے محکمہ ثواب اُسکا امی ابوالقاسم رحم میں ہرگز قدم نہ رکھوں گی جنت میں جب تک کہ اُسکی شفاعت نہ کروں میں یہ نماز کسی ہی شب میں اس مہینے مبارک کے ادا کرے اگر اول ہی رات کو پڑھے تو بہت ہی خوب اور بہتر ہے یا اُسکو اختیار ہے جب چاہے پڑھے اب منقرہ کیا ہے اس ذکر کو اوپر ذکر قلیل کے یا اللہ یا کریم سب مسلمانوں کو تو فیق عمل عنایت فرماتا میں فصل نوین بیچ فضیلت مہینے رمضان المبارک کے

جانتا چاہیے کہ مہینہ رمضان المبارک کا فرض کیا اللہ تعالیٰ نے اور پرامت محمد رسول اللہ
 صلعم کے جو کوئی اس فرض کا منکر ہو گا فریضہ پانچ صد تقالی فرماتا ہر یا ایہا الذین
 امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم
 لعلکم تتقون اور ایمان والو لکھا گیا یعنی فرض کیے گئے ہیں اور
 تمہارے روزے رمضان کے جیسا کہ لکھے گئے ہیں یعنی فرض کیے گئے اور پانچ سو پہلے
 تھے تھے شاید کہ تم ڈرنا تو عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صام رمضان من
 اولہ الی الآخرہ شرب من ذنوبہ کیوں ہو وکذا شہ اولہ
 روایت ہے عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
 کہ جو کوئی روزے رکھے رمضان مبارک میں اول سے آخر تک باہر آیا اپنے گناہوں
 سے گویا کہ ابھی پیدا ہوا ہے اپنی ماں سے بچائیوں مہینہ رمضان کا بزرگ اور معظم
 ہے حضرت موسیٰ علیہ السلام نے مناجات کی کہ الہی امت محمد کو کونسا مہینہ عطا ہو گا حکم
 ہوا کہ اے موسیٰ عطا کیا ہے انکو مہینہ رمضان المبارک کا عرض کی حضرت موسیٰ نے
 کہ الہی کیا فضیلت ہے اس مہینے کی حکم ہوا کہ اے موسیٰ فضیلت مہینے رمضان کی
 اوپر تمام مہینوں کے ایسی ہے جیسا کہ فضیلت میری اوپر تمام بندوں کے ہے اور جو
 کوئی روزہ رکھے اس مہینے مبارک میں عبادت تمام آدمیوں کی اور تمام پرلیوں
 کی اور تمام مخلوق کی بیچ نامہ اعمال اسکے کے لکھو لگا میں حضرت موسیٰ علیہ السلام
 نے عرض کیا کہ الہی مجھ کو بھی امت محمد میں کر کہ میں بھی اس ثواب سے محروم
 نہ رہوں اور لکھا ہو کہ جو روزہ رکھے رمضان المبارک میں تو تمام فرشتے اور پرندگان

اور وحوش اور طیور اور جو اور پر زمین کے میں بخشش مانگتے ہیں واسطے اُس روزہ دار کے یہاں تک کہ درخت اور سنگ اور کلوخ اور گھائس وغیرہ واسطے اُسکے بخشش مانگتے ہیں اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے مہینے میں رمضان المبارک کے عطا کرے گا اللہ تعالیٰ اُسکو دن قیامت کے ایک مکان زمر دکانہ ہو گئے اُس مکان کے دروازے ہزار اور آگے ہر ایک دروازے کے ایک درخت ہو گا اگر سو برس تک سوار ہو کر اُس درخت کے سایہ میں پھرے تب بھی اُسکے سایہ سے باہر نہ آوے گا اور آیا کیا اُسکو احمد بن جام نے اپنی مسند میں اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو صدقہ دلوے مہینے رمضان میں بہتر ہووے صدقہ اُسکا زیادہ ہزار درم سے کہ اور مہینوں میں دیا ہی اُس نے اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو رمضان کے حجہ کے روز عبادت کرے یا قرآن شریف پڑھے پس ثواب ملے اُسکو ہزار سال کی عبادت سے زیادہ اور فرمایا حضرت بنی مکریم نے کہ جو روزے رکھے مہینے رمضان میں اور ساتھ اپنے عیال و اطفال کے افطار کرے اُس روزے کو پس عطا کرے گا اللہ تعالیٰ اتنا ثواب کہ گویا اُس نے حج مکہ اور مدینہ اور بیت المقدس کے روزے رکھے ہیں اور جو کہ حج مکہ معظمہ کے روزے رکھتا ہے تو ثواب ہشت ہزار حج اور ہشت ہزار عمرہ اور ہشت ہزار مہینے رمضان المبارک کا پاتا ہے اور جو کوئی مدینہ منورہ میں روزے رکھے عطا کرے گا اللہ تعالیٰ ثواب ہر ایک آدمی کے شمار کے بدلے میں کہ جو ایمان دار ہیں اور دور کرے اُس سے اتنی بدی اور بلند کرے اللہ تعالیٰ اُسے اور جے اُسکے جنت میں اور جو کوئی بیت المقدس میں روزے رکھے تو ساتون آسمان کے فرشتے اور زمین کے فرشتے واسطے اُسکے بخشش

چاہتے ہیں اور فرمایا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے امت میری جیسے
 رمضان میں خاص اللہ ہی کے واسطے پس گویا کہ آزاد کیے اُس نے چھ سو ہزار بردہ اور قربانی کی اُس نے
 چھ سو ہزار اونٹوں کی اور عبادت کی اُس نے اللہ کی چھ سو ہزار سال تک اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ روزے
 چند وجہ پہ میں نزدیک حضرت خواجہ مظہر کستانی رحمۃ اللہ علیہ کے اول روزہ روح کا اور دل کا ہے یعنی ان
 دونوں کو طرہ یاد الہی کے مشغول رکھے دوسرا روزہ عقل کا ہے کہ خلاف عقل اپنی کے کوئی کام نہ
 نہ کرے اور تیسرا روزہ نفس امارہ کا ہے یعنی کشتہ کرے اُس نفس کو ساتھ اساک کھائے
 اور پینے کے اور شہوتوں کی چیزوں سے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں
 الصَّوْمُ لِنُصْفِ الصَّبْرِ وَالصَّبْرُ لِنُصْفِ الْإِيمَانِ یعنی روزہ آدھا صبر ہے اور
 صبر آدھا ایمان ہے اور حضرت شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرماتے ہیں کہ الصَّوْمُ لِنُصْفِ
 الطَّلِقِ یعنی روزہ بھی آدھا طرہ لقیق ہے اور امام محمد رحمہ صاحب فرماتے ہیں کہ روزہ
 آنکھ کا یہ ہے کہ اُس نے بڑی چیزیں نہ دیکھے یعنی رجوع کرے اپنی آنکھوں کو طرف
 نیکیوں کے اور دیکھے اُسے قرآن شریف اور احادیث یعنی دیکھ کر پڑھے اور
 دیکھے اُسے شکل اچھے لوگوں کی اور نظر بد نہ کرے اُن آنکھوں سے اور نہ بیاکھ
 کا نون کا روزہ یہ ہے کہ نہ سنے اُس نے کوئی کلام فحش اور بدی کا اور نہ سنے کلام
 اُن کا نون سے اللہ اور رسول کا اور زبان کا روزہ یہ ہے کہ جاری رکھے اُس
 زبان کو خدا کے نام سے اور نہ کہے اُس سے کوئی بات بیوہ اور لکھا ہے
 کہ بہت کم بولنا بھی روزہ زبان کا ہے جو زیادہ بولتا ہے بڑی خبری میں پڑتا ہے
 جبناچہ امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ اپنی تصنیفات میں فرماتے ہیں کہ ہر کہ
 سخن بسیار گوید در غیبت افتد اور ہا سمعوں کا روزہ یہ ہے کہ اُس نے کام خلاف

شرع نہ کرے اور نہ کوئی کام گناہ کا کرے بلکہ اُسے کام وہ کرے کہ جس سے عاقبت بخیر ہووے اور پانوں کا روزہ یہ ہے کہ رجوع کرے اپنے پانوں کو طرف عبادت کے سینے واسطے نماز کے اور واسطے جماعت کے جاوے یا واسطے وعظ اور نصیحت سنے کے جاوے اور تمام وجود کا روزہ یہ ہے کہ اپنے تمام وجود کو اللہ ہی کے رستے میں فنا کر دے یا اللہ ہم سب کو عمل نیک کی توفیق دے آمین اب ہم آگے پھر فضیلت ماہ رمضان کی بیان کرتے ہیں اور شاہ احمد کاشانی رحمۃ اللہ علیہ لکھتے ہیں کہ آدمیوں کو چاہیے کہ اپنے ہاتھ اور پانوں کو اور زبان کو اور آنکھ اور دل وغیرہ کو حسرام اور مکروہات خیزوں سے بچاوے ورنہ اُنکے سبب سے جہنم میں جانا ہوگا اور یہ بھی شرط ہے روزے میں کہ افطار کرے روزے اپنے کو وجہ حلال سے اور وقت افطار کے وجہ حلال سے بہت بھی نہ کھاوے اور جو چیز کہ ہر روز ایک وقت کھاتا ہے اسی قدر کھاوے اور دل اپنے کو درمیان خوف ورجا کے متعلق رکھے اور حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرماتے ہیں کہ پوچھا میں تے رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے کہ کیا ہے فضیلت مہینے رمضان کی یا رسول اللہ اپنے فرمایا کہ اے عمر رضی اللہ عنہ مبارک کو تو ریت میں خط کھتے ہیں اور انجیل میں طاب اور زبور میں قربت اور قرآن مجید میں رمضان المبارک اور معنی خط کے یہ ہیں کہ گناہوں کو خط کرتا ہے یعنی کھوتا ہے اور اسکو طاب اسواسطے کہتے ہیں کہ پاک ہوتا ہے اس مہینے میں رکھنے والا روزے کا اور قربت اسواسطے کہتے ہیں کہ نہایت قرب حاصل ہوتا ہے بندوں کو اللہ تعالیٰ کا اس مہینے مبارک میں اور رمضان ماخوذ لفظ مرض سے ہے اور وہ باران ہے کہ پہلے خریف سے برے اہل عرب اسکو مرض کہتے ہیں پس یہ مہینا رمضان ہے کہ رحمت نازل ہوتی ہے اُس میں اور مناقب محمدی میں

لکھا ہے کہ مہینے رمضان میں پندرہ رحمتیں نازل ہوتی ہیں اول تو زرق فرخ ہوتا ہے اور دوسرے
 روز مال زیادہ ہوتا ہے اور تیسرے جو کچھ کہ اس مہینے میں کھاتا ہو وہ کھانا اسکا عبادت میں
 لکھا جاتا ہے اور چوتھے کل کار مضاعف ہوتا ہے پانچویں تمام فرشتے زمین و آسمان کے
 اُسکے واسطے نکتہ شش چاہتے ہیں چھٹے شیاطین کو بند کرتے ہیں ساتویں دروازے رحمت کے
 کٹا دیا ہوتے ہیں اٹھویں واسطے اُسکے دروازے جنت میں کھولے جاتے ہیں اور دروازے روضہ
 کے بند کیے جاتے ہیں اور نویں ہر رات کو رمضان میں سات سو ہزار گنہگار جہنم سے آزاد کیے جاتے ہیں
 اور دسویں ہر شب جمعہ رمضان کو اسقدر آزاد ہوتے ہیں کہ عین سات روز میں آزاد ہوتے ہیں
 گیارہویں آخر رات رمضان کے تمام گناہ لوگوں کے بخشے جاتے ہیں اور بارہویں ہر روز بہشت آراستہ
 کیا جاتا ہے واسطے ہر مومن کے جو روزہ دار ہیں اور تیرہویں دعا انکی مستجاب ہوتی ہے اور چودھویں
 پاک ہوا تمام بدن انکا گناہوں سے پندرہویں خوشبودی اُسکو خدا تعالیٰ کی حاصل ہوتی ہے
 اب ہم تھوڑا سا بیان سحری کا بھی لکھتے ہیں اُسکو بھی مستجاب ہے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے کہ اگر لوگوں روزے دار و سحری کھاؤ تم واسطے مخالفت یہودیوں کے اسواسطے کہ یہودی
 سحری نہیں کھاتے ہیں اور جو کوئی سحری کھاوے ساتھ شمار یہودیوں کے ثواب آزادی بنگان
 کا نام اعمال اُسکے میں لکھا جاتا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگوں روزہ دار و سحری
 کھاؤ تم جو نعمت کہ کھاؤ گے دن قیامت کے اسکا حساب نہوگا اور یہ بھی لکھا ہے کہ جب وقت سحری
 کے اٹھے تو یہ دعا بہت پڑھے یا دَا سِعَ الْمَغْفِرَةِ پس گناہ معاف کیے جاویں گے اور لکھا ہے
 کہ جو شخص سحری کھاتا ہے ساتھ نیت روزے کے لکھتا ہے خدا تعالیٰ خاص واسطے اُسکے ہر لقمہ پر
 ثواب ایک سال کی عبادت کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو سحری کو عمدتاً ترک
 کرے اُسین تشبیہ یہودیت کی پائی جاوے گی اور لکھا ہے کہ جو کوئی ایک لقمہ سحری کا وقت سحری کے

کہا و سے نامہ اعمال اسکے میں ثواب بہت سا لکھا جاتا ہے اور جان تو از مومن کہ نماز تراویح سنت ہے
 اور پڑھنا قرآن کا بھی اٹھین سنت ہے اور پڑھا اسکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اور حکم
 کیا حضرت نے صحابوں کو وہ اسلئے پڑھنے اسکے کے یہاں تک کہ پھر گئے مسجد کے اندر اور باہر سے
 پھر چھوڑ دیا حضرت نے نماز تراویح کو چند بار اور فرمایا کہ اگر ہر روز پڑھوں میں اسکو تو توڑا
 میں کہ فرض نہ ہو جاوے یہ نماز اور پڑھا سے اور ہر روز پڑھینگے یہ نماز زمانہ میں حضرت
 عمر رضی اللہ عنہ کے اور فرمایا کرتے تھے حضرت عمرؓ کہ جو ترک کرے اس سنت رسول اللہ
 کو جان کر اللہ تبارک و تعالیٰ میں اسکو اور روایت ہے حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ نہیں
 پکڑا کسی نے اس سنت رسول اللہ کو سوا سے حضرت عمرؓ کے کہ پھر جاتی تھیں مسجد میں اندر
 اور باہر سے زمانہ میں حضرت عمرؓ کے اور روایت ہے حضرت ابو بکر صدیقؓ سے کہ سنابین نے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فرماتے تھے کہ تحقیق گرد عرش کے ایک جگہ ہے کہ نام اسکا خفیۃ المقدس ہے اور
 جگہ نور کی ہے دیکھتا ہے اللہ تعالیٰ اس جگہ سے بندوں اپنے کو کہ جو تراویح پڑھتے ہیں اور روایت
 ہے ابو ہریرہؓ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ باہر آئے اول رات کو مینے رمضان میں پس سنا قرآن مجید
 کو سچ مسجدوں کے اندر تراویح کے پھر فرمایا حضرت علیؓ نے نورا اللہ قبر عمرؓ کا نور مسجد اللہ
 یعنی منور کرے اللہ تعالیٰ قبر حضرت عمرؓ کی جیسا کہ روشن کین مسجدین اللہ کی عمرؓ نے ساتھ
 قرآن مغرب کے اور ایسا ہی روایت ہے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ
 گزرے سچ مسجدوں کے ہی ترہر بالقنادیل والناس یصلون اللہ اویح فقال
 یصلون نور اللہ عز وجل علی قبر عمرؓ کا نور مسجد اللہ یعنی وہ مسجدین روشن تھیں ساتھ
 قندیلوں کے اور ساتھ آدمیوں کے کہ وہ پڑھتے تھے نماز تراویح کو پس کہا حضرت علیؓ نے کہ روشن
 کرے اللہ عمرؓ کی قبر کو جیسا کہ روشن کیا انھوں نے اللہ کی مسجدوں کو ساتھ قرآن اور یہی

جاننا چاہیے کہ نماز تراویح میں رکعت میں اور یہ پندرہ سنت نبوی اور روشن کیا اس سنت کو حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے جو اس سے کم پڑھے یا تلاوے وہ بڑا گمراہ ہے اور مشاہیر حدیث اصحابی کا ترجمہ **بَابُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** اور روایت ہے ابن مسعود سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو لوگ اسے مسجدوں میں قنديل واسطے روشنی کے مہینے رمضان میں ہمیشہ فرشتے واسطے اسکے بخشش جانتے ہیں اور رحمت پھینکتے ہیں وہ بڑے اسکے اور وہ فرشتے ستر ہزار ہیں یعنی وہ فرشتے مغفرت جانتے ہیں اسکی یہاں تک کہ رہتی ہیں جب تک وہ قنديل مسجد میں ہیں روزے رمضان کے فرض میں اور قیام کرنا شب کو سنت ہے اور قیام شب مراد ہے پڑھنا نماز تراویح کا کہ وہ بیس رکعت میں چنانچہ کتاب **مغنیۃ الطالبین** میں حضرت شیخ محی الدین شاہ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ نے بھی فرمایا ہے کہ **وہی عَشْرُونَ رُكْعَةً** یعنی وہ نماز تراویح بیس رکعت میں اور بہت سی فقہ کی کتابوں میں وارد ہو چکا ہے چنانچہ در المختار میں اور فتاویٰ سے قنیہ میں اور فتاویٰ صغیری وغیرہ میں اور بہت سی کتابوں سے ہو گیا ہے کہ تراویح بیس رکعت میں اور مستحب ہے کہ پڑھے تراویح جماعت سے ساتھ آواز بلند کے یعنی بلند قرات سے اور اگر قرآن حفظ یاد نہ ہو تو الم تر کیف سے سورہ والناس تک دو بار پڑھے اور اگر یہ بھی یاد نہ ہو تو فقط سورہ قل ہو اللہ ہی کفایت ہے اور ابن عباس سے روایت ہے کہ کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو نماز تراویح بعد نماز عشاء یعنی بعد فرض اور دو سنت عشا کے پہلے و ترون سے پڑھے نچنے گئے گناہ اسکے اور نیت کرے دو رکعت کی یا چار چار کی مگر دو و افضل ہیں اور پڑھے اس میں قرآن نفل ساتھ ادا سے حرفوں کے اور ساتھ ترتیل کے اور جلدی نہ کرے پڑھنے میں کہ مکروہ ہے تمام رمضان میں ایک قرآن شریف پڑھنا سنت ہے اور پھر مستحب ہے زیادہ کرنا ایک قرآن سے یہاں تک کہ دشوار نہ ہو اور مقتدیوں کے کہ تنگ ہو میں اور لاحق ہو و انکو ملال اور مکروہ ہے نفل پڑھنی درمیان دو تراویح کے اور یہ بھی مکروہ ہے

کہ پڑھے تراویح کو دو مسجدوں میں اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فَمَنْ فَطَرَ فِيهِ صَائِمًا كَانَ
 مَضْرُوبًا لِدُنْيَاهُ وَخَيْرُ قَبْتِهِ مِنَ النَّارِ پس جو شخص کہ افطار کرے اسے مہینے رمضان میں کسی شخص کے
 روزے کو پس ہووے مغفرت واسطے گناہوں اُسکے کے اور ہووے آزاد گردن اُسکی آگ دونوں سے
 اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ فَطَرَ صَائِمًا عَلَى تَمْرَةٍ أَوْ شَرِبَهُ مَاءَهُ أَوْ مَذُقَهُ
 لَبَّيْنِ وَهُوَ شَهْرٌ أَوْلَىٰ رَحْمَةً وَأَوْسَطُهُ مَحْفَرَةٌ وَأَخْرَجَتْهُ مِنَ النَّارِ یعنی جو کوئی افطار کرے
 روزہ کسی روزہ دار کا اوپر ایک چھوڑے کے یا ایک جریمہ پانی سے یا ایک گھونٹ دودھ سے اور
 وہ ایک مہینا مبارک ہے کہ اول اُسکے میں رحمت ہے اور درمیان اُسکے مغفرت ہے اور آخر اُسکے آزادی ہے
 جہنم سے اور روایت ہے کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا اور وہ روایت کرتے ہیں ابی نصر سے اور وہ روایت کرتے ہیں
 سعید خدری رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ إِنَّ ابْوَابَ الْجَنَّةِ وَأَبْوَابَ
 السَّمَاءِ تَنْفَتِحُ لِأَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَلَا تَغْلُظُ إِلَّا الْآخِرَ كَيْسَلْتَهُ إِلَى الْآخِرِ الْحَدِيثُ
 یعنی تحقیق دروازے جنت کے اور دروازے آسمان کے ہر آئینہ کھولے جاتے ہیں پچ رات
 اول مہینے رمضان مبارک کے اور نہیں بند کیے جاتے آخر رات تک رمضان کے اور نہیں کوئی بندہ
 مومن اور مومنہ سے کہ نماز پڑھے اُن راتوں میں مگر یہ کہ لکھتا ہے خدا تعالیٰ خاص واسطے اُسکے
 ہر قابلہ ہر سجدہ کے ایک ہزار اور سات سو نیکی اور بنا سکے جاتے ہیں واسطے اُسکے گھر جنت
 میں یا قوت سخن سے اور ہونگے اُسکے دروازے ستر ہزار اور فرمایا آنحضرت معلوم ہے کہ جو کوئی
 روزہ رکھے اول روز مہینے رمضان میں بختا ہے اللہ تعالیٰ اُسکے تمام گناہوں کو آخر رمضان تک
 اور روایت ہے ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ إِذَا كَانَ مِنَ
 أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَى خَلْقِهِ وَإِذَا نَظَرَ إِلَى عَبْدٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ
 أَبَدًا إِلَى الْآخِرِ الْحَدِيثُ یعنی جب ہووے شب اول مہینے رمضان کی نظر کرتا ہے اللہ تعالیٰ

طرف مخلوق اپنی کے اور جو وقت دیکھتا ہے طرف اپنے بندوں کے ہرگز عذاب نہیں کرتا اسکو ہمیشہ اور آزاد کرتا ہے اسد تعالیٰ پنج ہر روز رمضان کے ہزار ہزار آدمی دوزخ سے دُشمنِ ابی ہریرۃ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا جَاءَ ذُرُوهُ صَانَ فُحَّتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِدَتِ الشَّيَاطِينُ یعنی جسوقت کہ آتا ہے مہینا رمضان کا کھولے جاتے ہیں دروازے جنت کے اور بند کیے جاتے ہیں دروازے دوزخ کے اور قید کیے جاتے ہیں شیاطین اور فرمایا حضرت نے کہ جو روزے رکھے رمضان میں نکاح کرتا ہے اسد تعالیٰ اسکا ہر روز ایک حور سے جنت میں اور روایت ہے ابن عباس سے کہ فرمایا رسول اسد صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ البتہ بہشت پاک کیا جاتا ہے اور آراستہ کیا جاتا ہے ایک سال سے دوسرے سال تک جبکہ قریب آتا ہے مہینا رمضان کا پس جسوقت کہ ہوئی اول رات مہینے رمضان کی تو چلتی ہے سو اپنے عرش کے کہتے ہیں اسکو مشیرہ کہ ہلاتی ہے وہ جنت کے درختوں کے بیون کو پس جب بہتے ہیں وہ پتے اس ہو مشیرہ سے تو خوش لگتی ہے آواز انگلی کہ نہ سنا ہو گا کسی کان سے کسی نے بہتر اس سے بچہ آراستہ کیجاتی ہیں اسمین حورین جنت کی بیان تک کہ کھڑی ہوتی ہیں دے اوپر بلندی جنت کے بچہ آواز کرتی ہیں وہ بطور مناجات کے کہ اے رب ہمارے پورا کر وعدہ ہمارا بچہ کستی میں حورین کہ اے رضوان کو نشی رات ہے یہ پس جب جواب دیتا ہے رضوان حورین کو ساتھ لبیک کے کہ اے حور و یہ رات ہے ماہ رمضان المبارک کی کھولے گئے ہیں اس رات میں دروازے جنت کے واسطے روزہ داروں کے امت محمدیہ میں سے پس کتا ہے خدا تعالیٰ اے رضوان کھول دروازے جنت کے اور اے مالک بند کردر دروازے دوزخ کے اور بچہ حکم ہوتا ہے کہ اے جبرئیل جا طرف زمین کے اور قید کر شیاطینوں کا اور بند کر انکو ساتھ زنجیروں کے بچہ باندھ لے انکی گردن میں زنجیروں سے تاکہ فساد نہ کریں اوپر امت محمدیہ صلی اللہ علیہ وسلم کے کہ بہت

دوست رکھتا ہوں میں روزہ داروں کو امت محمد میں سے اور فرماتا ہے اللہ تعالیٰ بچ ہر رات کے
 مہینے رمضان المبارک میں تین بار کہہ کر کوئی بندہ کہ سوال کرے مجھ سے کسی چیز کا پس دون میں
 اسکو وہ چیز اور ہر کوئی بندہ کہ توبہ کرے گناہوں اپنے سے پس قبول کروں میں توبہ اسکی اور
 پنجشون میں اسکے گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب آتی ہر اول رات مہینے
 رمضان کی تذاکر تاہر اللہ تعالیٰ رضوان کو کہ نگہبان بہشت کا ہے کہ اور رضوان بچہ کرتا ہر رضوان کہ حاضر
 ہوں میں ای رب اور بجالایا میں فرمان تیرا بچہ فرماتا ہے اللہ تعالیٰ کہ امی رضوان آراستہ کہ جنت کو
 واسطے میرے بندوں روزہ داروں کے اور بت شکر انہیں سے کسی آدمی گنہگار کو یا کافر کو کہ جنت
 نہ تمام ہووے مہینا رمضان کا اور بچہ حکم ہوتا ہے اللہ تعالیٰ کی طرف سے مالک جہنم کو کہ امی مالک
 بند کر دروازے دوزخ کے تمام مہینے رمضان تک اور بچہ حکم فرماتا ہے اللہ تعالیٰ جبرئیل کو
 کہ امی جبرئیل بند کر سرکش شیاطینوں کو امت محمد صلعم سے کہ وہ فساد نہ کریں او پہاٹھوں کے
 اور امی رضوان کھول دے دروازے جنت کے واسطے امت محمد صلعم کے اور روایت ہے عبد اللہ
 بن اوفی سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تَوَمُّ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَوْمُهُ تَشْبِيهُ
 دُعَاءِكَ مُسْتَجَابٌ وَعَمَلُهُ مُضَاعَفٌ یعنی سونا روزہ دار کا عبادت ہے اور خاموشی اسکی
 بتیج ہے اور دعا اسکی معجاب ہے اور عمل اسکے دو چند ہیں اور روایت ہے حضرت عمر بن الخطاب
 سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اِذَا دَخَلَ كَهْرُ رَمَضَانَ عُرِّجَتْ لَهُمْ خَيْرٌ كَلَّةٍ
 حَيْثُ مَرُّ نَهَارِهِ وَقِيَامُ لَيْلِهِ وَالنَّفَقَةُ فِيهِ كَالنَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی جب آتا ہے
 مہینا رمضان کا خوشی اور فراخی ہوتی ہے ساتھ اس مہینے کے کہ نیکی ہے تمام اس میں یعنی
 روزہ ہر دن میں اور قیام ہر رات میں اور خرچ کرنا بچ اس مہینے کے مانند خرچ
 کرنے کے ہر بچہ راہ خدا تعالیٰ کے یعنی جو کھانا وغیرہ کہ اپنے آپ اور اپنے عیال و اطفال کو کھلاؤ

وقت افطاری کے اور وقت عصری کے تو گویا کھلایا اُس نے امد کے رستے میں مسکینوں کو اور ولایت پر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ ہر نیکی کہ کرتا ہے فرزند آدم امت میری میں سے پس زیادہ
کرتا ہے امد تعالیٰ ثواب انکا دس نیکی سے سات سو نیکی تک مگر روزے کو کہ کتا ہے خدا تعالیٰ
الصَّوْمِ مِثْلِي وَأَنَا أَجْرُ نَبِيِّيْ بِدَعْوَةِ رُزْءِ وَاسْطِ مِیرے ہر اور میں جزا دو لگا اُسکو کہ چھوڑتا ہے سب
ہمارا آرزو اپنی یعنی شہوت اور چھوڑتا ہے سب ہمارا کھانا اپنا اور پینا اپنا واسطے میرے
اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے الصَّوْمُ حُجَّتُكَ یعنی روزہ ڈھال ہے اور خاص
روزہ دار کو دو خوشی ہیں ایک خوشی وقت افطار کرنے کے اور دوسری خوشی وقت دیکھنے دیدار
پروردگار اپنے کے اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ حرف رمضان کے بائچ ہیں یعنی رستے سے اشارہ براہی
ہونا امد سے ہر اور حرف تم سے اشارہ ساتھ محبت اللہ تعالیٰ کے ہر اور حرف صَاد سے اشارہ ہر
صامن ہونا اللہ کا اپنے بندے سے اور الف اشارہ الفت خدا سے ہر اور نون اشارہ ہر خدا کے نور سے
اور کہا گیا ہے کہ تشبیہ مہینے رمضان کی بیچ اور مہینوں کے مانند دل کے ہر بیچ سینوں کے جیسا کہ
اپنی میں بیچ آدمیوں کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ امت میری خوار ہوگی جو
اُسٹھے واسطے عبادت کے مہینے رمضان میں پس کہا ایک آدمی نے کہ یا رسول اللہ کیا خوری ہے
انگوفہ رہا یا حضرت نے کہ خوار ہے وہ شخص کہ کرے اُس مہینے میں حرام کاری یا پیوے اس میں
شراب یا زنا کرے اُس مہینے میں پس نہیں قبول ہوتا اسکا رمضان اور لعنت کرتا ہے اُسکو
خدا تعالیٰ اور تمام فرشتے زمین و آسمان کے تمام سال تک اور اگر مرے اس رمضان سے
دوسرے رمضان تک پس نہیں واسطے اُسکے بخشش نزدیک اللہ تعالیٰ کے اور تو وہی نے
اپنی کتاب میں لکھا ہے کہ سردار آدمیوں کے حضرت آدم ہیں اور سردار عرب کے محمد رسول اللہ ہیں اور
سردار فارس کے حضرت سلمان ہیں اور سردار روم کے صہیبؓ ہیں اور سردار حبش کے

حضرت بلال رضی اللہ عنہ اور سردار قرلین کا مکہ منظرہ اور سردار وادیون کا وادی بیت المقدس ہے اور
سردار دنون کا دن جمعہ کا ہے اور سردار اتون کی شب قدر ہے اور سردار کتابون کا قرآن شریف ہے
اور سردار سورہ بقرہ کا آیت الکرسی ہے اور سردار تچرون کا حجر اسود ہے اور کتودن کا سردار چاہ زمزم ہے
اور سردار عصوان کا عصا حضرت موسیٰ کا ہے اور سردار مچلیون کی وہ مچھلی ہے کہ تھے حضرت یونس
اسکے پیٹ میں اور سردار اوٹون کی اونٹنی حضرت صالح علیہ السلام کی ہے اور سردار گھورون کا
باق ہے اور سردار انگوٹھیون کی انگوٹھی حضرت سلیمان علیہ السلام کی ہے اور سردار مہینون کا مہینہ
رمضان کا ہے اور جان تو ایسے مومن کہ اعتکاف کرنا اس مہینے کے آخر میں دس روز تک یا تین روز تک
یا سات روز تک واسطے حاصل کرنے تو اب شب قدر کے ہے اور یہ سنت موکدہ ہے اور آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نے اخیر رمضان میں ہمیشہ کیا ہے تمام عمر میں ایک بار فوت ہوا ہے سو وہ بھی مہینے شوال میں قضا
کر لیا چند بار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول ماہ رمضان میں بھی واسطے اعتکاف کے بیٹھے مگر جب
آپ نے وفات پائی اسوقت میں حضرت نے اخیر مہینے میں اعتکاف کیا اور اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم آخر مہینے میں دس روز تک اعتکاف کرتے تھے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جو کوئی ایک روز بھی اعتکاف میں بیٹھے کریگا اللہ تعالیٰ دن قیامت کے درمیان اسکے اور درمیان
دو رخ کے تین خندق کہ ہر خندق کا پانسو برس کا راستہ ہوگا اور فرمایا ہے حضرت صوفیہ کرام نے
کہ جب اعتکاف میں بیٹھے تو اپنے آپ کو مردہ تصور کر اور ہاتھ تھرف کے تمام چیزوں سے کوتاہ کر
جب بغیر حاجت کے باہر آیا اعتکاف ٹوٹا مگر واسطے حاجت انسانی یعنی واسطے بول و بزار کے
یا واسطے حاجت شرعی کے جیسا کہ نماز جنازہ کی یا نماز جمعہ کی اور اعتکاف بغیر مسجد کے درست
نہیں اگر مسجد جامع میں معتکف ہووے تو بہت بہتر ہے اور اعتکاف میں خاموش ہونا مکروہ ہے
پس چاہیے کہ ذکر کرے اللہ کا ساتھ زبان کے یا ساتھ دل کے یا قرآن شریف پڑھے یا درود شریف پڑھے

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ کا کرے اور متکف کو چاہیے کہ خرید فرخت
مسجد میں نہ کرے۔ اب ہم کچھ تھوڑا سا شب قدر کی فضیلت کا بھی بیان کرتے ہیں عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ روايت ہے جابر بن عبد المذہبی سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو کوئی عبادت کرے شب قدر کو باعتماد اور با امید ثواب بخشے گئے تمام گناہ گذشتہ
اُسکے اور جاتا چاہیے کہ شب قدر بزرگی کی رات ہے اور برکت ہے اس میں اور رحمت ہے اُسکے اندر
اور کوئی شب اُسکے مرتبہ کو نہیں پہنچتی ہے چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
إِنَّ اللَّهَ زَيَّنَ اللَّيْلَةَ لِبَيْتِهِ الْقُدْرِ بِمِشْكِ زَنْبِقِ دَبِيٍّ اللَّهُ تَعَالَى نَهَى رَاتُونَ كُوسَاةَ
شب قدر کے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے أَفْضَلُ اللَّيْلِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يَوْمَ بَيْتِهِ
راتوں کی شب قدر ہے اور فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈو ڈھونڈو شو شب قدر کو آخر دس راتوں میں رمضان
کے اور طلب کرو اسکو طاق راتوں میں یعنی اکیسویں ^{۲۱} تیسویں ^{۲۳} اور پچیسویں ^{۲۵} اور ستائیسویں ^{۲۷}
اور انتیسویں ^{۲۹} کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ اگر تم چاہو کہ قبر تمہاری
روشن ہووے نور سے تو شب قدر میں عبادت کرو اور فرمایا حضرت نے کہ جو زندہ رکھے
شب قدر کو پس نہ مرے گا دل اسکا دن قیامت کے اور بخشیدگا خدا تعالیٰ تمام گناہ اُسکے صغیرہ اور
کبیرہ اور فرمایا حضرت صلعم نے کہ جو زندہ رکھے شب قدر کو پس واسطے اُسکے ہے ثواب سو برس کی
عبادت کا اور یہی سبب ہے کہ اللہ تعالیٰ نے شب قدر کو پوشیدہ کیا تاکہ نیکے ہمارے شوق
رکھیں اُسکے تلاش کرنے کا یعنی مانند عاشقوں کے اُسکی طلب کریں اور فرمایا حضرت نے کہ جو پاؤ
شب قدر کو تو حرام کریگا اللہ تعالیٰ اُسپر آگ دوزخ کی اور بر لاویگا اللہ تعالیٰ اُسکی حاجت کو اور
ترویک علما کے شب قدر غیر معین ہے اور ہر دو رات اخیر رمضان کے دس روز میں آجوشید فرماتے ہیں

کہ پوچھا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہر شب قدر کی آنے فرمائی کہ اے ابو سعیدؓ وہ اکیسویں شب ہر رمضان کی پھر حضرت علیؓ نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہر بزرگی کی مقدار میں فرمائی کہ اے علیؓ وہ رات تیسویں ہر رمضان کی پھر حضرت صدیق اکبرؓ نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی شب قدر ہے اس میں مبارک میں پھر فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈو اسے ابو بکر صدیقؓ نے شب قدر کو ستائیسویں رات رمضان میں پس باؤ گے تم اسکو اور اکثر علماء کا اتفاق اسپر ہے اور حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ سے بہت روایتیں اسی تاریخ کی ثابت ہوئی ہیں چنانچہ فرمایا حضرت ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ نے کہ تحقیق عطا کی کہو اللہ نے شب قدر کو نازل ہوا اسی میں قرآن اور فرمایا کہ لیلۃ القدر کے نو حرف ہیں اور لیلۃ القدر اس سورت میں تین بار آیا ہے پس جب تو نے حرفوں کو تین جگہ کیا تو نو تے ستائیس ہوتے ہیں اس میں یہ اشارہ ہوا کہ ضرور ستائیسویں کو شب قدر ہوتی ہے اور اکثر پایا ہے بزرگوں نے اسی شب کو نزدیک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسویں رات کو رمضان المبارک میں تو لکھتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اسکے لو اب ستائیس ہزار سال کا اور بنا کرتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اسکے گھر حنت میں کہ گنتی انکی اللہ ہی جانتا ہے اور فرمایا حضرت نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسویں رات کو رمضان کی تو ضامن ہونگا میں اسکا قیامت کو جنت میں جانے کا اور فرمایا اللہ صاحب نے **رَأٰ اَنْزَلَ نٰسَاۃَ الْبَیِّنٰتِ نٰزِلًا** کیا ہے اسکو یعنی قرآن کو یا مردہ جبرئیلؑ سے یعنی اتار رہے قرآن کو اوپر تیرے جبرئیل کے ہاتھ سے اے محمدؐ کہ کتابوں میں ہے کہ جب تمام قرآن شریف کو جبرئیلؑ علیہ السلام نے اوپر فرشتوں کے ایک بارگی پہنچایا تھا تو وہ رات شب قدر تھی اور پھر وہاں سے تھوڑا تھوڑا اوپر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے موافق حاجت کے اترتا گیا اگے فرمایا **اِنِّیْ لَکُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ** یعنی اتار رہے قرآن کو بزرگی کی عمارت میں یعنی بھیجا ہے جبرئیلؑ کو ساتھ قرآن کے

شبِ قدر میں وَمَا اَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ یعنی تو کیا جانتا ہر امیر محمدؐ کہ کیا ہر وہ شبِ قدر
یعنی کیا جانی تو نے بزرگی شبِ قدر کی لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ یعنی شبِ قدر بہتر ہے ہزار
مہینے سے یعنی جو کوئی تیری امت میں سے اس رات کو عبادت کرے تو عطا کروں گا میں اسکو ثواب
زیادہ ہزار مہینے سے اور تخصیص اس نعت کی اللہ تعالیٰ نے اس واسطے فرمائی ہے کہ ایک روز حضرت صلوات
علیہ وسلم اپنے یاروں میں قصہ حضرت شمعون عابد کا کہ وہ بنی اسرائیلیوں میں سے تھے بیان
فرما رہے تھے کہ اُس نے ہزار مہینے عبادت کی تھی اور کافروں سے جہاد کیے تھے خدا کے راستے
میں لڑا تھا قَتْلَهُ اَنْكَابَتْ بَرَاهِیْمُ اصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّوْا عَلَیْہِمْ وَاٰلِہٖمْ وَسَلَّمَ کہ یا رسول اللہ
اپنی امت کی عمر تو اتنی نہیں ہر تاکہ وہ بھی کرتے اس عبادت کو حضرت اسی غم میں تھے اسی وقت
سورت نازل ہوئی کہ ام محمدؐ عطا کی میں نے واسطے تمہاری امت کے ایک رات بزرگی کہ وہ خیر
منِ اَلْفِ شَهْرٍ اور عطا کرینگے ہم تمہاری امت کو ثواب اسکا زیادہ ہزار مہینے سے اور زیادہ
اِس عابد سے کہ جو زندہ رکھیگا تیری امت میں سے اس شبِ قدر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم نے مَنْ اَذْرَاكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ رَفَعَهُ اللّٰهُ قَدْرًا یَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی جو کہ ہاوسے
شبِ قدر کو بلند کریگا اللہ تعالیٰ اُسکے مرتبہ کو دنِ قیامت کے اور حضرت عبید بن عمر
فرماتے ہیں کہ ستائیسویں رمضان کو دریائے شومین سوار تھا میں پس وقت رات کے
جب پانی دریا کا چلکا میں نے تو شیریں پایا اسکو اور جہاز ہمارا چلنے سے باز رہا اور جب
پونچے ہم قریب جزیرہ کے تو دیکھا ہنہ کہ جھک گئے ہیں تمام درخت طرفِ سجدہ کے
اور نشانی شبِ قدر کی امام نویدی نے یوں بیان کی ہے کہ جب ہوتی ہے شبِ قدر تو نازل
ہوتے ہیں اس رات میں لاکھوں فرشتے اور مصافحہ کرتے ہیں اس رات کو اگنئے کہ جو زندہ رکھتے
شبِ قدر کو اور نشانی مصافحہ کرنے کی یہ ہے کہ نہایت خوش ہوتا ہر دل اس وقت میں

اور نکلے ہیں آنکھوں سے آنسو اور غالب ہوتی ہے محبت طرف اللہ کے پس اس وقت معلوم کرے کہ یہی وقت ہے قبولیت کا جو دعائے اس وقت میں ضرور قبول ہوگی دعا اسکی تجربہ کیا ہے اسکا بہت سے حضرات نے اور غنیۃ الطالبین میں حدیث موجود ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب ہوتی ہے شب قدر حکم کرتا ہے اللہ تعالیٰ جبرئیل کو پس آتا ہے جبرئیل طرف زمین کے ساتھ بہت سے فرشتوں کے اور ہوتے ہیں انکے ساتھ نیزے سبز اور ہیں جبرئیل کے چھ سو بازو پس آتے ہیں جبرئیل اوپر کعبہ کے اور حکم دیتا ہے جبرئیل سب فرشتوں کو پس جاتے ہیں زمین سے کچھ فرشتے طرف مشرق کے اور کچھ طرف مغرب کے اور حکم کرتا ہے جبرئیل ان فرشتوں کو کہ جاؤ تم آج رات کو پاس امت محمد صلعم کے پس آتے ہیں وہ فرشتے پاس انکے اور سلام علیک کرتے ہیں انکے کہ جسے زندہ رکھی رات بزرگی کی اور نماز پڑھی اس رات میں اور یاد کیا نام اپنے معبود کا پس صاف کرتے ہیں وہ فرشتے انکے اور آمین کہے ہیں وقت دعائے انکے کے یہاں کہ طلوع ہو جاتی ہے فجر پھر ندا کرتا ہے جبرئیل کہ اے گروہ دوستان خدا اب کوچ کرو تم پس کہتے ہیں فرشتے کہ اے جبرئیل کیا خبر کی اللہ تعالیٰ نے بیچ حاجات مومنوں کے امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے پس کہتا ہے جبرئیل کہ اے فرشتو دیکھتا ہے خدا تعالیٰ طرف انکھوں کے ستر بار اور صاف کیے اللہ تعالیٰ نے تمام گناہ انکے اور بخشید یا انکو مگر نہیں بخشتا ہے اللہ تعالیٰ جاہل کے آدمیوں کو پس فرمایا رسول اللہ صلعم نے کہ وہ جاہل کے آدمی یہ ہیں ایک دائم الخمر اور دوسرا نافرمانی کرنیوالا اپنے ماں باپ کا اور تیسرا قاطع الرحم اور چوتھا عداوت کرنیوالا مسلمانوں کے پس اترتے ہیں اس رات کو فرشتے اور روح اور کہا ہے علمائے کثیر نے کہ روح نام ہے حضرت جبرئیل کا اور بعضے کہتے ہیں کہ روح نام ہے ایک فرشتہ کا کہ وہ موکل ہے روحوں پر اور فرمایا اللہ صاحب نے سلام بھی حق مطلع اللہ یعنی امان ہے وہ رات صبح کے نکلے تک

پس زندہ رکھے شب قدر کو ساتھ قرآن کے یا ساتھ ذکر اللہ تعالیٰ کے اور جانتا چاہیے کہ چند رکعت نماز بھی شب قدر میں پڑھے کہ ثواب بہت ہے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں کہ جو پڑھے چار رکعت نماز شب قدر میں ستائیسویں رمضان کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ قدر لیجھے انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص ستائیس بار پس باہر آیا وہ اپنے گناہوں سے گویا کہ پیدا ہوا واپس مان گیا اور عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ ہزار قصر حبت میں اور فرمایا کہ جو پڑھے رات کو شب قدر کی دو رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص تین بار پس عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب شب قدر کا اور قبول کرے اللہ تعالیٰ اسکے رزق اور عطا کرے اسکو ثواب مہتر حضرت اور یس علیہ السلام کا اور حضرت شعیب علیہ السلام کا اور مہر ایوب علیہ السلام کا اور حضرت یونس اور حضرت داؤد اور حضرت نوح علیہم السلام کا اور عطا کر یگا اللہ تعالیٰ اسکو شہر ایک جنت میں مشرق سے مغرب تک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ستائیسویں شب رمضان کو چار رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور پچاس بار سورہ اخلاص پڑھے اور بعد سلام کے سجدے میں جا کر ایک بار کہے سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ بَعْدَ ذَلِكَ دَعَا نَكَ الْقَبُولُ هُوَ دَعَا سُكِّيٍّ أَوْ عَطَاكَ يَكْفِيكَ اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَتٌ بِيْهِ انْتَهَى أَوْ نَحْتِيْهِ جَادِيْكَ تَامَ كِنَاہِ أَوْ فَرَمَا يَرْسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَكَ جَوْ سِتَائِيسُوْنِ شَبِّ رَمَضَانَ كُو غَسَلْ كَرِيْكَ سَاتُوْنِيْتِ نَمَازِيْكَ نَحْتِيْكَ اللّٰهُ تَعَالَى اسْكِيْ تَامَ كِنَاہِ بِيْلِهِ بِالْوُتُوْنِ كِيْ دَهُوْنِيْ سِيْ اُوْر جَاہِيْ كِيْ پَرَّهِيْ شَبِّ قَدْرِ مِيْنِ يِيْ دَعَا اللّٰهُمَّ اِنَّكَ عَفُوٌّ مِّنَ الْعَفْوَاتِ عَفْتُ عَنِّيْ يَا عَفُوٌّ رُبَّ عَفْوٍ رُبَّ عَفْوٍ فَفَضِيْلَتُ مَاہِ رَمَضَانَ الْمُبَارِكِ كِيْ بِيْتِ ہر مگر مختصر کیا ہمنے اسن کر کو سبب طوالت کے یا امتدیا کہ ہم سب مسلمانوں کو عبادت کی توفیق عنایت فرمائیں فصل دسویں ماہ شوال کی فضیلت میں عَنْ انسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

شہیدوں میں سے اور چاہیے جاننا کہ بعض علما کے نزدیک ہے کہ چھ روز سے شوال میں متفرق رکھے اور بعضوں نے کہا ہے کہ بڑے بڑے رکھے مگر افضل اول قول ہے کہ متفرق رکھے اس واسطے کہ رکھتے ہیں روز سے اس مہینے میں قوم ہنسا رہی پڑے اس سبب سے رکھے متفرق تاکہ مشاہدہ ہو جاوے ساتھ نسا سے کے اور اس مہینے کی اول تاریخ کو روزہ رکھنا حرام ہے چاہیے دوسری یا تیسری کو رکھے اور فرمایا حضرت نے کہ جو روز سے رکھے چھ روز شوال میں عطا کرے اللہ تعالیٰ واسطے اسکے ایک شہر عظیم انسان جنت میں کہ ہونگے آسمان مکان یا قوت بخش سکے اور ہونگی ہر مکان میں نہرین دودھ کی اور شہد کی اور نذر لگیا اسکو فرشتہ آسمان سے کہ نو شجر می ہو تجھ کو امی عبد خدا کہ نختہ یا تجھ کو امی صاحب نے اور فرمایا کہ روز سے رکھنے والا مہینے شوال میں اگر مر گیا تو شہید مرا اور روایت ہے کہ اول شب اور اول روز شوال میں چار رکعت نماز پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الہ کے سورہ اخلاص کہیں یا پس کھولے اللہ تعالیٰ اسکے واسطے اکھون دروازے جنت کے اور بند کرے اسکے واسطے ساتون دروازے دوزخ کے اور نہین مرے گا وہ شخص جب تک اپنا مکان جنت میں نہ دیکھ لگیا ایضا اور فرمایا کہ پڑھے مہینے شوال میں آٹھ رکعت رات کو باون کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص کہیں یا پھر سلام کے بعد ستر بار سبحان اللہ اور ستر بار ورو شریف اللہم صل علی محمد وعلی آلہ واصحابہ وبارک وسلم پس کھولے اللہ تعالیٰ واسطے اسکے دروازے رحمت کے اور دروازے جنت سے اسکے دل میں اور بلند کرے اللہ تعالیٰ اسکے واسطے ایک بڑا مکان جنت میں کہ نہوگا اس سے بڑا مکان کسی کا اور اہل اللہ اسکے مستحق جنتین دنیا میں اور فرمایا رسول اللہ صلی علیہ وسلم نے کہ جب ہوئے دن عید الفطر کا اور نکلیں آدمی واسطے نماز کے طرف عید گاہ کے اس کہتا ہے خدا تعالیٰ کے کہ امیر سے بند روز سے رکھے تم نے خاص میر واسطے یعنی رمضان میں اور

اب نماز پڑھی تھنے واسطے میرے پس اب بخشیدیا میں نے تم سب کو اور روایت ہے کہ کہتا ہوا اللہ تعالیٰ اپنے بندوں روزہ داروں کو کہ امی میرے بند و روزے رکھے تھنے مہینہ رمضان میں اور روزے رکھے تھنے چہ شوال میں اب واجب ہوئی تمہاری بخشش اوپر میرے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ شب نظر کو نازل ہوتے ہیں اسیں چند ہزار فرشتے پس ندا کرتے ہیں کہ اے اللہ کے بند و خوشخبری ہو تم کو یہ کہ بخشیدیا اللہ نے تم کو واسطے کہ رکھے تھنے روزے رمضان کے اور اگر رکھو تم روزے چہ شوال میں بھی تو دیکھا تم کو اللہ تعالیٰ بڑا مکان جنت میں کہ نہ دیکھا کسی کو ایسا مکان موافق تمہارے مگر کیا سمجھوں نے عمل موافق تمہارے کے اب مختصر کرتے ہیں اس فقرہ کو بسبب طول ہونے کتاب کے فصل گیارھویں مہینہ ذیقعد کی فضیلت میں

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي ذِي قَعْدٍ كُنْتُ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْهُ ثَوَابَ الْحَجِّ إِلَى الزَّكَاةِ نَبِيٌّ فَرَمَا يارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے ایک روز ذیقعد کے مہینہ میں لکھتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اسکے اوپر بر ساعت کے ثواب حج کے قبول ہونے کا اور ساتھ ہر دم کے کہ رکھا اسیں روزہ پس ملا اسکو ثواب آزاد کرنے غلام کا اور فرمایا رسول خدا نے کہ اگر کوئی ذیقعد کا دن اولیٰ من شہور الحرام یعنی بزرگ جانو مہینہ ذیقعد کو پس تحقیق اول ہر یہ مہینہ بزرگ مہینوں سے اور فرمایا حضرت نے کہ غنیمت جانو تم ماہ ذیقعد کو جو کہ گزارے اسیں ایک دن ساتھ عبادت کے بہتر ہے اسکو ثواب ہزار برس کی عبادت کا اور فرمایا کہ روزہ دو شنبہ ذیقعد کا افضل ہے ہزار برس کی عبادت سے اور فرمایا حضرت نے کہ اول شب ذیقعد میں چار رکعت نماز پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد کے پچیس بار سورہ اخلاص فرمایا کہ جو اس نماز کو پڑھیا بنا کر تاہر اللہ تعالیٰ واسطے اس بندے کے جنت میں چار ہزار مکان یا قوت سرخ کے اور چہ ہر مکان کے تحت ہونگے جو اس کے

اور پھر سخت کے ایک جوڑی ہوگی کہ پشانی اُسکی آفتاب سے زیادہ روشن ہوگی اور روایت ہے کہ جو پڑھے ہر رات میں ذیقعد کے دو رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار ہیں پایا اُسنے ثواب ہر رات کو ایک شہید کا اور حج کا نامہ اعمال اپنے میں اور فرمایا کہ جو پڑھے ہر جمعہ کو چار رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص الیس بار لکھتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اُسکے ثواب حج و عمرہ کا اور فرمایا کہ جو پڑھے پختہ بنہ کو ذیقعد کے سورہ اخلاص نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص دس بار پایا اُسنے ثواب بے انتہا فصل بارہویں فضیلت میں ذی الحج کے مہینے کے ابی درداہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اگر لوگوں کو بزرگ کیا واسطے تمہارے مہینا ذی الحج کا پس نگاہ رکھو اُسکی تعظیم کو اور یاد کرو خدا تعالیٰ کے کوکڑے اور بیٹھے اور سپاؤہ اور سوار ہر وقت میں کہ یہ ماہ مبارک خاص تمہارے ہی واسطے ہے اور جو بآداب حج کا ہے اور یہ وہ بزرگ مہینا ہے کہ اسی میں تین روز نماز بزرگ ہیں ایک ترویہ اور عرفہ اور یوم نحر اور بعد تین روز کے ایام تشریق بھی بہت مبارک ہیں جو کام نیک اس مہینے میں کرے ثواب بہت پاوے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے ماہِ اَیَّامِ احَبِّ اِلَیَّ اللّٰهِ اَنْ تَعْبُدَکَ مِنْ اَیَّامِ عَشْرَةِ ذِی الْحِجَّةِ اِنَّ صَوْمَ یَوْمٍ مِنْهَا یَعْدِلُ صِیَامَ سَنَةٍ وَ قِیَامَ لَیْلَةٍ مِنْهَا یَعْدِلُ لَیْلَةَ الْقَدْرِ فَاکْثِرُوا مِنْ التَّحْمِیْدِ وَ التَّسْبِیْحِ وَ التَّهْمِیْلِ وَ التَّسْبِیْرِ یعنی نہیں کسی دنوں میں سے دوست زیادہ نزدیک خدا تعالیٰ کے یہ کہ نیکگی کیجاوے ان دنوں میں کہ وہ عشرہ ذی الحج ہے البتہ روزہ ایک روز کا اس مہینے میں برابر ہے ثواب میں ایک سال کے روزوں کے اور کھڑا ہونا واسطے عبادت کے اس مہینے کی دس راتوں میں برابر ہے ثواب میں شب قدر کے پس بیت کرو اس روز میں تمجید اور تسبیح اور تہلیل اور تکبیر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو اول روز ذی الحج کے

روزہ رکھے نہیں ایسا ہر وہ کہ غزالی اُسے اللہ کے رستے میں دو ہزار برس یہاں تک کہ نہ آرام کیا
 اُسے ایک ساعت اور جو کہ روزہ رکھے ذی الحجہ میں دوسرے روز نہیں گویا عبادت کی اُسے
 اللہ تعالیٰ کی دو ہزار برس اور جو کہ روزہ رکھے ذی الحجہ میں تیسرے روز گویا کہ اُسے تین ہزار برسہ اسمعیل
 علیہ السلام کی اولاد سے آزاد کیے اللہ کے واسطے اور اگر چوتھے روز روزہ رکھے پس ایسا ہر وہ شخص
 ثواب میں کہ عبادت کی اُسے اللہ کی چار سو برس اور جو روزہ رکھے پانچویں ذی الحجہ کو تو ایسا ہر وہ شخص
 ثواب میں کہ نہالے اُسے کپڑے پانچ ہزار تنگن کو اور جو روزہ رکھے چھٹے روز ذی الحجہ میں گویا ثواب پایا
 اُسے چھ ہزار شہیدوں کا اور جو روزہ رکھے ساتویں روز تو ساتویں دروازے دوزخ کے اوپر اُسکے
 حرام ہونے اور جو روزہ رکھے آٹھویں روز تو آٹھویں دروازے جنت کے اُسکے واسطے کھولے جاویں گے
 اور ایک حدیث میں یوں بھی ہے کہ جو روزہ رکھے اول روز ذی الحجہ میں تو گویا قرآن پڑھا اُسے پچاس ہزار
 بار اور جس نے روزے رکھے چار روز ذی الحجہ میں تو نند کرتے ہیں فرشتے اے نبیؐ کے خدا کے اللہ تو بخشا گیا
 اور نہر مایا کہ جس نے روزے رکھے ذی الحجہ میں پانچ روز ثواب پایا اُسے پچاس برس کا اپنے نامہ اعمال میں
 اور جس نے روزے رکھے چھ روز ثواب پایا اُسے چھ ہزار پچیسویں کا اپنے نامہ اعمال میں اور جو روزہ رکھے سات
 روز تو ثواب پایا اُسے شتر ہزار فرشتوں کا اور جو کوئی صدقہ دیو سے دس روزوں میں ذی الحجہ کے
 تو نجات پائی اُسے عذاب دوزخ سے اور فرمایا کہ جو قرآن پڑھے ذی الحجہ کے دس روزوں میں تو ثواب پایا
 اُسے مانند ہاڑا حدیث کے اور جو تسبیح کہے ذی الحجہ کے دس روزوں میں حرام کی اللہ نے واسطے اُسکے
 آگ دوزخ کی اور روزہ رکھنا دسویں ذی الحجہ کو درست نہیں حرام قطعی ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ جو پڑھے اول رات میں ذی الحجہ کے چار رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس رکعتیں پڑھے
 اللہ تعالیٰ اُسکے نامہ اعمال میں ثواب شمار اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے ہر رات کو دسویں ذی الحجہ تک
 بعد وتروں کے دو رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ کوثر اور سورہ اخلاص تین تین بار

حکم

داخل کر لیا اسکو اللہ تعالیٰ دن قیامت کے مقام علیین میں اور لکھیکا اللہ تعالیٰ کے بچے میں سب اہل علم کے
ہزار نیکی اور نواب پایا اسنے صدقہ دینے ہزار دینار کا اور فرمایا کہ جو پڑھے دن جمعہ کے ذی الحجہ میں جو کعبت
اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص نپندرہ بار اور بعد تمام رکعتوں کے سلام پھیر کے دس بار
کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ اور پھر دس بار درود شریف بھیجے رسول اللہ پر میں داخل
کر لیا اللہ تعالیٰ اسے پہلے کسی کو جنت میں اور فرمایا کہ جو اول روز ذی الحجہ میں بعد نماز فجر کے
سوار کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بَدَأَ الْخَيْرَ وَهُوَ خَيْرُ الْخَيْرِ لَكُمْ تَابَ خَدِيعَةُ الْغَالِي وَاسْطَى اس کے نواب ہزار نماز کا اور
عطا کرتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اس کے ہزار درجہ نیکی کے اور مٹاتا ہر ایک نامہ اعمال سے ہزار بدی اور
جو کہ پڑھے دوسرے روز وقت فجر کے سوار بعد نماز کے اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَدُوقًا وَشَرُّ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَكْدًا پس لکھتا ہر
خدا تعالیٰ نامہ اعمال اس کے میں بیس ہزار نیکی اور دو درجہ نیکی اور دو درجہ بدی اور دو درجہ اسکو اللہ تعالیٰ
دن قیامت کے میں ہزار درجہ جنت میں اور جو پڑھے تیسرے روز ذی الحجہ کے بعد نماز فجر کے سوار یہ دعا
اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَدُوقًا لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهَا كُفُوًا
پس لکھتا ہر خدا تعالیٰ واسطے اس کے بائیس ہزار نیکی اور دو درجہ نیکی اور دو درجہ بدی اور میں
واسطے اس کے بائیس ہزار درجہ جنت میں اور پڑھے چوتھے روز ذی الحجہ کے وقت فجر کے سوار
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ پس پختہ لکھتا اللہ تعالیٰ
تمام گناہ اس کے ضعیفہ اور کبیرہ اور جو کوئی پڑھے پانچویں روز وقت فجر کے سوار یہ دعا حَسْبِيَ اللَّهُ وَكُنْفَى
سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ دَاءُ اللَّهِ الْمُنْتَهَى سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ رَبًّا رَحِيمًا پس لکھتا ہر اللہ تعالیٰ
نامہ اعمال اس کے میں تین سو بار نیکی اور دو درجہ نیکی اور دو درجہ بدی اور فرشتے نذر کرتے ہیں اسکو

کہ اگر عبد اللہ دوست کیا تجھ کو اللہ تعالیٰ نے اب خوشخبری ہوئی تجھ کو اسکی کہ نبی بنا گیا تو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ عشرہ ذی الحجہ میں قبول کی اللہ تعالیٰ نے تو حضرت آدم کی پھر بخشید یا اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے حضور حضرت آدم علیہ السلام کا روز عرفہ ذی الحجہ کے واسطے کہ حضرت آدم نے اقرار کیا اپنے گناہ کا اور پانی حضرت ابراہیم خلیل اللہ نے اس آگ سے عشرہ ذی الحجہ میں اور ملائسن میں انکو خلعت پس خرچ کیا مال اپنے کو واسطے مہانوں کے اور لیکے حضرت ابراہیم اپنے بیٹے اسمعیل کو واسطے قربانی کر نیکی عشرہ ذی الحجہ میں واسطے قربانی اپنے کے اور بنا کیا خانہ کعبہ کو حضرت ابراہیم نے عشرہ ذی الحجہ میں چنانچہ فرمایا اللہ صاحب نے انرا ذکر فعلی لڑاھیلہ القوا بعد من البیت و انہم عیل الایہ یعنی حیووت کا اٹھایا ابراہیم نے نبی کے گلبہ کو اور اسمعیل نے آخر تک فرمایا اللہ صاحب نے اور بزرگ کیا اللہ صاحب نے موسیٰ علیہ السلام کو ساتھ مشاجات کے عشرہ ذی الحجہ میں اور دعائمانگی حضرت داؤد علیہ السلام نے واسطے انفر اپنی کے عشرہ ذی الحجہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید الشہود شہرہ

داعظہما حرمہ ذوالحجۃ یعنی سردار مہینوں کا مہینہ رمضان کا ہر اور بزرگ تر مہینوں میں از رو سے حرمت کے مہینہ ذی الحجہ کا ہر اور ابو بکر حضرت جابر سے روایت کرتے ہیں کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ان متصل ایام الدنیا ایام عشرہ ذی الحجہ یعنی بزرگ تر دنیا کے دنوں میں دن عشرہ ذی الحجہ کا ہر اور روایت ہر ابی رباح سے کہ سنا میں نے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے کہ فرماتی تھیں کہ تقار زمانہ میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ایک مرد کہ دوست رکھتا تھا سرود وغیرہ کو پس حیووت کہ دیکھا اٹھنے جانہ ذی الحجہ کا پس صبح کی اٹھنے خوشی سے اور روزہ رکھا اٹھنے اول روز ذی الحجہ کو پھر چوبی خبر پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس حاضر کیا اسکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس پھر فرمایا رسول اللہ نے اسکو کہ کس چیز نے آباد کیا تجھ کو ساتھ روزہ رکھنے کے پاس مہینہ میں کہا اٹھنے کہ یا رسول اللہ صدیقہ روز مبارک ہر او پر نام دنوں کے پس

دوست رکھا میں نے اس مہینے کو تاکہ شریک کرے مجھ کو خدا تمنا لے انکی دعا میں کہ جو لوگ رکھتے ہیں روزہ
 عشرہ ذی الحجین میں اسکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خاص واسطے ہے ساتھ ہر روز کے کہ
 روزہ رکھا تو نے اور ثواب دیا تجھ کو اللہ تعالیٰ نے تو غلام کے آزاد کرنے کا اور تو شتر قربانے کرنے کا
 کہ ہدیہ کیا تو نے اللہ کے رستے میں اور سو گھوڑوں کا کہ سوار ہوا تو اللہ کی راہ میں یعنی جہاد میں اور پانچ
 گھوڑوں کے سوار ہوا تو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا کان یوم عقر فکرتک رعشقی الہی رجبہ والہی
 لیلۃ توفدینا والہی قرس تکمل علیہا فی سبیل اللہ یعنی پس یہ کہ ہو و سرور عرفہ کا
 پس خاص تجھ کو ہے ثواب آزاد کرنے دو ہزار سبزہ کا اور دو ہزار شتر کا کہ ہدیہ کیا تو نے اللہ کی راہ میں اور
 دو ہزار گھوڑوں کا کہ سواری کی ہو تو نے اور پانچ اسد کی راہ میں یعنی جہاد میں وعن حفصۃ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا انہا قالت اربع اویکین النبی صلی اللہ علیہ وسلم یسئل عنکم
 صوم عشر ذی الحجۃ وکاشوراً واثنتی ایام من کل شہر وکعتین قبل الغداۃ
 یعنی روایت ہے حضرت حفصہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے کہ تحقیق فرماتی ہیں کہ چار چیزیں ہیں کہ
 نہ تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترک کرتے اسکو وہ روزہ عشرہ ذی الحجہ کا ہر اور روزہ
 عاشورا کا ہر اور تین روزے ہر مہینے کے یعنی ایام بیض کے روزے اور دو رکعت نماز پہلے
 فرضوں سے فجر کے یعنی سنت فجر کی یہ چار چیزیں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کبھی نہ چھوڑیں اور ابی ہریرہ
 رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہیں کوئی دن دوست
 طرف خدا تمنا لے کے یہ کہ عبادت کیجی اسے اسدن مانند عشرہ ذی الحجہ کے اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تحقیق روزہ رکھنا ایک روز اس مہینے میں برابر ہوتا ہے ثواب میں ایساں کے
 روزوں کے اور قیام کرنا شب فی الحجہ میں برابر ہے ثواب واسطے اسکے مانند عبادت ایساں کے
 وعن عائشۃ الصدیقۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احیا

لَيْكَلَةٌ مِنْ لَيْلِيَّ حَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ عِبَادَةً مِنْ حَجْرٍ أَوْ اعْتَمَرَ طَوَّلَ سَنَةٍ
 وَمَنْ صَامَ فِيهَا يَوْمًا فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ سَائِرَ سَنَةٍ اور روایت ہے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ
 عنہا سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص نہ رکھے کوئی رات ذی الحجہ کی دن
 راتوں میں سے پس گویا کہ عبادت کی اُسے اللہ تعالیٰ کی مانند اُس شخص کی عبادت کے کہ کیا اُس نے حج
 اور ادا کیا اُس نے عمرہ کہ درازی ہر اسکی ایک سال کی اور جو شخص کہ روزہ رکھے اُن دنوں میں پس
 گویا کہ عبادت کی اُسے اللہ تعالیٰ کی ایک سال اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب اُسے
 مہینہ ذی الحجہ کا پس کوشش کرو تم ساتھ عبادت کے اُس رات میں اس واسطے کہ وہ دن اور ودرات
 کہ فضیلت دی ہر اُن دنوں کو اللہ نے اور کیا ہر اللہ تعالیٰ نے اس مہینے کو نریگ اور نریگ کیا اللہ
 نے اُسکے روز اور شب کو پس جو شخص کہ نماز پڑھے کسی رات میں ذی الحجہ کی دن راتوں میں سے چار رکعت
 نماز نقل خواہ اول رات کو پڑھے خواہ دوسری کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحج کے سورہ اخلاص تین بار اور
 آیت الکرسی تین بار اور معوذتین تین بار پس جو وقت کہ فارغ ہووے نماز سے اور اٹھاوے اپنے دونوں
 ہاتھ کو اور پڑھے سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ تَوَالْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ
 الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ حَيٌّ وَبِطْنٌ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللَّهِ بِرَبِّ
 الْعِبَادَةِ وَالْمَلَأَ اللَّهُ كَثِيرًا طَيِّبًا مِمَّا رَكَعًا عَلَى الْكُلِّ حَالٍ اللَّهُ أَلْبَسَ كَيْسِرًا كَيْسِرًا وَجَعَلَ لَهُ وَقْدًا
 لِكُلِّ مَكَارٍ پس جو دعا مانگی قبول ہوگی دعا اُسکی اور پاپا اُس نے ثواب حج و عمرہ کا اور جہاد کیا اُس نے
 اللہ کی راہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ النَّزْرِ بِرَفْقَانَا عَبَدَ اللَّهُ
 اثْنَيْ عَشَرَ لَفْ سَنَةً یعنی جو کہ روزہ رکھے ترویہ کا پس گویا عبادت کی اُسے اللہ تعالیٰ کی بارہ ہزار
 برس اور ترویہ اُسکو کہتے ہیں کہ جب دیکھا خواب حضرت ابراہیم نے قربانی کرنے اپنے بیٹے اسمعیل علیہ السلام
 کو وہ اٹھوین تاج ذی الحجہ کی ہر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ شب ترویہ شبی بزرگ شہر ہے

رات میں سورکت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص ایک بار یا تین بار بخشیا اس کے
اسکے گناہوں کو اور بنا کر لگا اسکے واسطے مکان جنت میں یا قوت سرخ سے ایفما اور فرمایا کہ جو
پڑھے شب عرفہ میں دو رکعت اور پڑھے اول رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی سو بار اور دوسری
رکعت میں سورہ اخلاص سو بار بخشیا اس کو اللہ تعالیٰ دن قیامت کے اسکی برکت سے تتر آدمیوں کو
ساتھ اسکے اور فرمایا کہ جو پڑھے روز عرفہ کے درمیان ظہر و عصر کے چار رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد
الحمد کے سورہ اخلاص چالیس بار حق تعالیٰ اسکو بخشیا اور جو دعائیں مانگتا قبول ہوگی اور فرمایا کہ جو اس دعا
کو عرفہ کے روز بہت پڑھے آگ و ذبح کی اوپر اسکے حرام ہوگی وہ دعایہ ہر لہ الا اللہ عند اللیث
والذہور لہ الا اللہ عند امواج الجور لہ الا اللہ عند الیرا حیر فی البراء و الصور
لہ الا اللہ عند الشولہ والشجر لہ الا اللہ عند الحجر والمدیر لہ الا اللہ عند
انحواطر الطنون لہ الا اللہ عند بحر العیون لہ الا اللہ خیر مما یجمعون
لہ الا اللہ فی اللیل اذا اغمس فیہ انفس صلی اللہ تعالیٰ علی خیر
خلق محمد و آلہ واصحابہ وسلم اور روایت میں ہے کہ جو روز عرفہ کے بعد نماز فجر کے پڑھے یہ دعا چند بار
یا ذخرنی یا ذخرنی یا عدتی عند شدتی یا رجا لی عند مصیبتی یا غیاثی عند
فاحتی یا انسی فی وعدتی یا سرحمتی فی وقعتی یا کرلی فی حیرتی یا التوفیق
پس لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے ہزار نیکی اور عطا کرے تا ہر اللہ اسکو ہزار درجہ جنت میں اور
جو دعائیں اسوقت ضرور قبول ہوگی اور فرمایا کہ بہترین کلاموں سے دن عرفہ کے وہ کلمہ ہے
کہ کہ بندہ لا الہ الا اللہ وحده لا شریک لہ لہ الملائکہ والہ الحمد یحییٰ و یمیت
وہو حی لا یموت پیدا الخیر وہو علی کل نعم قدیر پس واجب
ہوگی اسپر جنت اور حرام ہوگی اسپر ذبح اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وقت غروب ہونے

دن عرفہ کے سو بار کہے بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لِاحْوَالٍ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 فرمایا گیا اللہ تعالیٰ دن قیامت کے کہ امر فرشتوں لیا و ہمارے بندہ کو بحفاظت تمام بیچ جنت کے اور
 فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مِنْ قَسَسِكَ عَيْنِ الْاَكْلِ وَالشَّرِبِ وَالْحَاكِ عِلْمِ الْحَيِّ
 حَتَّى اَنْ تَصَلِّ صَلَاةَ الْحَيْدِ فَكَانَ مَا عَمِدَ اللّٰهُ سِتِّينَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی جو کہ نگاہ رکھے اپنے
 آپ کو کھانے اور پینے سے اور جماع کرنے سے دن قربانی کے یہاں تک کہ ٹپھی جاوے نماز عید کی پس
 المیاء ہر وہ کہ بندگی کی اُسنے اللہ کی ساٹھ ہزار برس تک روایت کیا اُسکو موسیٰ الاشعری نے اپنے کچھ
 نہ کھاوے نماز عید سے پہلے کہ ثواب بیشمار ہر اور فرمایا حضرت نے کہ جو عید کے روز غسل کرے گویا
 کہ غوطہ مارا اُسنے دریائے رحمت میں اور معاف ہوے اُسکے تمام گناہ اور فرمایا کہ کپڑے نئے پہنے دن عید
 واسطے نماز عید کے اور پورانے کپڑے دیوے کسی فقیر کو اللہ کے واسطے تو نہا دیکھا اُسکو اللہ تعالیٰ
 دن قیامت کے شتر حلہ جنت کے کہ وہ محلے نوز کے ہونگے اور کھڑا ہوگا وہ شخص قیامت کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم کے جھنڈے کے نیچے اور فرمایا کہ جو عطر ملے اوپر کپڑوں اپنے کے دن عید لائے کے ساتھ بہت تعظیم
 فرشتوں کے کہ وہ مصافحہ کرتے ہیں اُس سے عطا کرے گا اللہ تعالیٰ ثواب اُسکو آزاد کرنے علامون کا اللہ کی راہ
 میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مومن باہر کو عید گاہ سے نماز پڑھ کر عید کے دیتا ہر اُسکو
 اللہ کا ثواب ہر قدم کے بدلے میں ہزار نیکی کا اور جو نماز پڑھے ساتھ امام کے پس نیکی اب ہر اُسکو دس ہزار
 نیکی کا اور جو خطبہ سنے امام کا دن عید کے ساتھ ہر کلمہ کے پایا اُسنے ثواب دیکر نے بردوں کا اور فرمایا حضرت نے
 کہ جو عید کے دن تکبیرین کہے تو ثواب پایا اُسنے حج اور عمرہ کا اور جانتا چاہیے کہ تکبیرین تیرہویں تک عصر
 کی ہیں اور فرمایا حضرت نے کہ جو صدقہ دیکو کسی مسکین کو روز عید کے پس ثواب پایا اُسنے حج اور عمرہ کا اور فرمایا
 کہ جو دن عید کے واسطے نماز کے عید گاہ میں جاوے اور تکبیرین کہتا جاوے اور بچرب و ہائے آوے تو دوسری راہ
 آوے اور تکبیرین کہتا آوے پس اُسکو اللہ تعالیٰ نے مگر نہیں بخشا اللہ تعالیٰ شارب الخمر کو اونچ دینے والا

باب دوسرا متفرق فصلوں کے بیان میں اور

اس باب میں تین فصلیں ہیں

اول فصل فضیلت میں جمعہ کی روئی **السَّلَامُ** **بِئِبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ** **وَهُوَ عَنِ ابْنِهِ وَهُوَ**
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا تَطَلَّعَ الشَّمْسُ
وَلَمْ تَغْرُبْ عَلَى يَوْمِ الْفَضْلِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ آخر حدیث تک روایت ہر علم ابن عبد الرحمن سے اور
وہ روایت کرتے ہیں باپ اپنے سے اور وہ روایت کرتے ہیں ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ طلوع نہ کیا آفتاب نے اور نہ غروب ہوا اور کسی دن کے پھر جمعہ سے
اور نہیں کوئی کہ ڈرے اللہ سے دن جمعہ کے مگر دو گروہ ایک گروہ جنوں کا اور دوسرا گروہ انسانوں کا
اور اوپر ہر روز سے مسجدوں کے دو فرشتے ہیں کہ لکھتے ہیں آدمیوں کو پہلے اور پیچھے یعنی پہلے جو آوے
مسجد میں دن جمعہ کو واسطے نماز کے مانند اس آدمی کے ہر وہ کہ قربانی کی اُس نے عشر اونٹوں کی اللہ کی
راہ میں اور جو آوے اُسے پیچھے یعنی اذان سنکر پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی اُس نے
اللہ کی راہ میں شتر گائین اور جو آوے اس صحابہ میں پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی
اُس نے اللہ کی راہ میں شتر بکری اور جو آوے دن جمعہ کے مسجد میں وقت کھڑے ہونے امام کے
منبر پر واسطے پڑھنے خطبہ کے پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی اُس نے اللہ کی راہ میں شتر مرغ
اور جو آوے اس وقت کہ ہو چکے ایک رکعت نماز جمعہ کی اور شامل ہوا وہ دوسری رکعت میں پس ہر ثواب
مانند شتر بیٹوں مرغ کے **وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَعَنْ ابْنِ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ يَوْمَ يَوْمِ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَبَدَأَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَفِيهِ
أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَفِيهِ هَيْطٌ مِنْهَا وَفِيهِ نَقُومُ السَّاعَةِ وَفِيهِ سَاعَةٌ لَا يُصَادِقُهَا مُؤْمِنٌ
يُسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ ایسا کہ روایت ہرانی سلمہ رضی اللہ عنہ سے

اور ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تحقیق بزرگترین دنوں کا کہ
 روشن کیا گیا اُس میں آفتاب دن جمعہ کا ہے اور بیچ اُس روز کے پیدا کیا اللہ تعالیٰ نے حضرت آدم کو اور
 اسی روز داخل کیا انکو جنت میں اور بیچ اُس روز کے نکالے گئے جنت سے اور اسی روز میں قیامت
 ہوگی اور اسی روز میں ایک ساعت ہے کہ نہیں پاتا اسکو کہ طلب کرے خدا تعالیٰ سے اسکو مگر دیتا ہے اللہ تعالیٰ
 اسکو وہ چیز یعنی ایک ساعت ہے دن جمعہ کے کہ نہیں پاتا اسکو بندہ مومن مگر دیتا ہے اسے اس دن میں ضرور
 قبول ہوگی دعا اسکی بعضوں کے نزدیک وہ ساعت وقت فجر کے ہے کہ جب آفتاب نکلے اور بعضوں کے
 نزدیک وہ ساعت وقت اشراق کے ہے یا وقت چاشت کے اور بعضے علماء کے نزدیک قریب ال کے ہے
 اور بعضوں کے نزدیک جب اذان جمعہ کی دیجاوے وہ ساعت اسوقت ہے اور نزدیک بعضوں کے جب
 اذان ختم ہووے اسوقت جو دعا مانگیا قبول ہوگی دعا اسکی اور نزدیک بعضوں کے اسوقت ہے کہ جب
 بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے واللہ اعلم پس چاہیے کہ ان ہر ساعات میں اور ہر اوقات
 میں دعا مانگے قَالَ عِنْدُ اللَّهِ تَبَّ سَبَّاحٌ قَدْ عَرَفْتُ ذَلِكَ السَّاعَةَ تَرْتَهِي آخِرَ السَّاعَةِ مَرَّتَ
 النَّهَارِ وَهِيَ سَاعَةُ الْبُحْرِ خُلِقَ فِيهَا آدَمٌ عَلَيْكَ السَّلَامُ حضرت ابو عبد اللہ رضی اللہ عنہ
 فرماتے ہیں کہ التبتہ بچھانا ہننے اُس ساعت کو کہ یہ آخر ساعت ہے دن جمعہ سے یعنی عصر اور مغرب کے
 درمیان میں اور بعضوں نے وقت غروب آفتاب کے لکھا ہے اور یہ وہ ساعت ہے کہ پیدا ہووے
 آدم اسی ساعت میں وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَوْمَ الْحَمَةِ سَيِّدُ الْيَوْمِ وَأَعْظَمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَهُوَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ يَوْمِ
 الْفِطْرِ آخر حدیث تک روایت ہے عبد اللہ بن منذر سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے کہ دن جمعہ کا سردار دنوں کا ہے اور بزرگترین ہے وہ نزدیک خدا تعالیٰ کے اور وہ برگ ہے
 نزدیک خدا تعالیٰ کے یوم الفطر سے اور جمعہ میں پانچ فضیلت ہیں کہ پیدا کیا خدا تعالیٰ نے

اس روز میں حضرت آدم کو اور دن جمعہ کے ڈالے گئے اور زمین کے اور دن جمعہ کے ایک ساعت ہر کہ جو سوال کرتا ہر مومن خدا تعالیٰ سے پس دیتا ہر اللہ تعالیٰ اسکو وہ چیز کہ جو سوال کرے اس سے اور فرمایا حضرت نے کہ نہیں کوئی فرشتہ مقرب نزدیک خدا تعالیٰ کے مگر وہ کہ ڈرتے ہیں دن جمعہ کے اور فرمایا لا سماء ولا ارض الا حق لیسئق من یوم الجمعت یعنی نہیں آسمان اور نہ زمین مگر وہ کہ ڈرتے ہیں روز جمعہ سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ یوم شاہد دن جمعہ کا ہر اور یوم مشہور دن عرفہ کا ہر اور یوم موعود دن قیامت کا ہر اور حضرت علی رضی اللہ عنہ سے روایت ہر کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب ہوتا ہر دن جمعہ کا آتے ہیں اسمین شیاطین اور پکڑتے ہیں آدمیوں کو یعنی ڈرتے ہیں طرف آدمیوں کے اور لیجاتے ہیں انکو طرف بازار دن کے اور آتے ہیں فرشتے طرف مسجد دن کے اور لکھتے ہیں وہ فرشتے مرتبہ اور فضیلتیں انکی پہلے آتے نمازیوں کے اور فرمایا کہ جو آوے نمازی واسطے نماز جمعہ کے اور بیٹھے خطیب منبر سے واسطے خطبہ پڑھنے کے پس جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے واسطے خطبہ سننے کے یہاں تک کہ تمام ہووے خطیب پر واسطے اسکے ہر ثواب و حصہ اور جو شخص کہ دور ہر امام سے پس سننے خطبہ اور خاموش ہووے اور بات نہ کرے خاص واسطے اسکے ہر ثواب ایک حصہ اور جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے پس نہ سنا سننے خطبہ اور بات کہ بارہا وقت خطبہ پڑھنے امام کے پس اوپر اسکے ہیں دو حصہ گناہوں کے اور جو کہ دور ہر امام سے اور نہ سنا سننے خطبہ اور بات کہ بارہا ہووے اور نہ بیٹھا اس جگہ پس واسطے اسکے ہر ایک حصہ گناہ کار وایت کیا اسکو ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ نے اور حضرت عوث الضمرانی رضی اللہ عنہ اور شاہ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ اپنی کتاب غنیۃ الطالبین میں فرماتے ہیں کہ گناہ ایک آدمی نے دوسرے آدمی کو وقت خطبہ پڑھنے کے کہ چپ رہے گو یا کلام کیا اسنے پس نہیں ہر ثواب ہر جگہ اسکو چنانچہ مروی ہر حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

يَقُولُ إِذَا قُلْتُ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامِ خُطِيبِ الْأَمْتِ فَقَدْ لَغَوْتُ بَيْنِي سَنَامِينَ نَبِيٌّ رَسُولٌ
 صلعم سے کہ فرماتے تھے کہ جب کہا تو نے یا راسخ کو روز جمعہ کے اسوقت میں کہ امام خطبہ پڑھتا تھا
 خاموش ہو پس التبتہ یہودہ کہا تو نے اور روایت ہے عمر بن شعیب سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم نے کہ کھڑے ہوتے ہیں فرشتے اوپر دروازے مسجدوں کے دن جمعہ کے کہ لکھتے ہیں آنا اور
 گایا تک کہ آتا ہے امام پس جسوقت کہ آیا امام اور پیچیدہ ہو میں صفین پس اٹھاتے ہیں اسوقت
 فرشتے اپنے قلموں کو پس کہتے ہیں فرشتے دوسرے فرشتوں کو کہ کیا اچھے بندے ہیں اللہ کے
 کہ شامل ہیں اللہ کی عبادت میں اور دعا کرتے ہیں وہ فرشتے یہ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَرِيضًا
 فَاشْفِهِ وَإِنْ كَانَ صَالِحًا فَاهْدِهِ وَإِنْ كَانَ عَابِدًا فَأَغْنِهِ یعنی اگر ہو کوئی بیمار
 پس شفا دے اسکو اور اگر ہو کوئی گمراہ پس راہ دکھا دے اسکو اور اگر ہو کوئی محتاج پس غنی کر دے
 اسکو اور لکھتے ہیں وہ فرشتے ثواب اسکا قیامت تک ان قلموں سے کہ اٹھائے تھے انھوں نے
 واسطے لکھنے نیکیوں انکی کہ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثًا
 تَهَاوَنًا بِهَا طَبَعَ اللَّهُ تَفَاعُلًا قَلْبِهِ یعنی فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ترک کرے جمعہ کو
 تین بار واسطے غوار رکھنے اس وجہ کے مگر کہتا ہے اللہ تعالیٰ اوپر دل اس کے اور حضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم نے فرمایا ہے کہ جو تین جمعہ جان کر ترک کرے ضعیف ہو گیا ایمان اسکا اور اکثر فرمایا کرتے تھے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ امی لوگو فرض کیا اللہ تعالیٰ نے اوپر تمہارے روز جمعہ کا یعنی نماز
 جمعہ کی فرض کی گئی تمکو قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي حَاجَةٍ
 كُتِبَتْ لَهُ حُجَّةٌ مُنْقَبِلَةٌ یعنی فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو نماز پڑھے
 دن جمعہ کے ساتھ جماعت کے لکھتا ہے اللہ تعالیٰ واسطے اس کے ثواب حج مقبول کا روایت کیا ہے
 حدیث کو ابی دروان نے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے وَإِنْ صَلَّى الْحَضْرَةَ كَانَتْ لَهُ الْعُمْرَةُ حُجَّةً

وَإِنْ تَمَسَّكَ فِي مَكَانٍ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أُعْطَاهُ وَأَوْرَاقُ رَمَضَانَ شِبْهُ عَصْرِ كِي هُوَ وَسَيَّةُ
 خَاصِّ وَاسِطَةِ أَسْكَ نَوَابِ عَمْرٍو كَا أَوْرَاقُ كَرِيحِ نَارِ اِنْبِيَا كَيْ نَسْوَالِ كِيَا اَللّٰهُ تَعَالَى سَيَّ كَسِي حِيْبِي كَا كَرِيْبِي كِي وَيَا اَسْكَ
 اَللّٰهُ تَعَالَى جُو مَآ كَمَا اَوْ فَرَمَا يَارَسُوْلَ اَللّٰهِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِي مَن سَيَّ اَمَّ يَوْمَ اَلْجُمُعَةِ وَيَوْمَ اَلْحَمِيْسِ
 وَنَشِيْدُ جَنَازَةٍ وَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ وَعَآدِمٍ نَّصِيْدًا نَّشِيْدًا يَكُوْنُ حَاقِبًا وَجِبْتًا لِّلْجَنَّةِ
 لِيْنِي جُو رُوْزِهِ رَكْعَتِيْ دِنِ جُمُعَةٍ كِي اَوْ رَمَازِ ثَلَاثِيْنِ رَا تَحْتِ اِمَامِي كِي اَوْ رَا خِرُوْدِي سِي بِنَا زِي كِي نَازِيْنِ اَوْ كِي
 كَسِي حِيْبِي كَا صَدَقَةٍ وَيُوْسَعِي اَللّٰهُ كِي رَا هِيْنِ اَوْ عِيَا دَتِ كِي سِي اَسْمَانِ كَسِي بِيَا رِي كِي اَوْ رَا خِرُوْدِي سِي
 كَسِي نَخْلِ مِيْنِ وَاجِبِ هُوْنِي وَاسِطَةِ اَسْكَ جَنَّتِ اَوْ فَرَمَا يَارَسُوْلَ اَللّٰهِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِي كِي هِرُوْدِي وَرُوْزِ
 كَرِيْمِي كِيَا جَانِي مَگَرُوْنِ جُمُعَةٍ كِي سَخْنَدَا كِيَا جَانِي اَوْ رَا نَادِي كِي جَانِي مِيْنِ اَسْمَانِ مِيْنِ هِرَارُوْدِي وَرُوْزِ
 اَوْ رَا مَعَا ذِيْنِ جَبِيْلِ رَضِي اَللّٰهُ عَنْهُ سِي رَوَا يَتِي هِي كِي فَرَمَا يَارَسُوْلَ اَللّٰهُ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِي كِي اَلْجُمُعَةُ حِيْرِي
 اَلْمَسْكِيْنِيْنِ لِيْنِي جُمُعَةٍ حِيْرِي مَسْكِيْنِيُوْنِ كَا اَوْ فَرَمَا يَا كِي سَبْتِيْنِ رُوْزِيُوْنِ كَا دِنِ جُمُعَةٍ كَا هِي اَوْ فَرَمَا يَا عَصْرَتِي
 كِي سَيِّدَةُ الْاَيَّامِ يَوْمَ اَلْجُمُعَةِ سِرْدَارِ دُنُوْنِ كَا جُمُعَةٍ كَا دِنِ هِي اَوْ فَرَمَا يَا اَخْطَلُ الْاَيَّامِ يَوْمَ اَلْجُمُعَةِ
 اَشْرَفُ الْاَيَّامِ يَوْمَ اَلْجُمُعَةِ اَكْبَرُ الْاَيَّامِ يَوْمَ اَلْجُمُعَةِ لِيْنِي سَبْتِيْنِ دُنُوْنِ مِيْنِ دِنِ جُمُعَةٍ كَا هِي
 اَوْ رِيْزِي كِي دُنُوْنِ مِيْنِ دِنِ جُمُعَةٍ كَا هِي اَوْ فَا ضَلَّتِيْنِ اَوْ شَرِيْفِي اَوْ رِيْزِي كَرِيْمِيْنِ دُنُوْنِ مِيْنِ دِنِ جُمُعَةٍ
 كَا هِي اَوْ فَرَمَا يَا كِي اَلْجُمُعَةُ كَثْرَةُ الْحَسَنَاتِ لِيْنِي جُمُعَةُ خِرَازِيْنِي كِيُوْنِ كَا هِي اَلْجُمُعَةُ مَعْدِنُ الْخَيْرَاتِ
 دِنِ جُمُعَةٍ كَا كَانِ هِي نِي كِيُوْنِ كَا اَوْ فَرَمَا يَارَسُوْلَ اَللّٰهُ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِي كِي حَفِيَّتِ مَوْسَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيْنِي مَنَاجَاتِ كِي تَحِي كِي اَلْهِي مَحْبُوْرُوْرُ شَبْنَةِ كَا عَنَابِيْتِ كِيَا تُوْنِي اَوْ رَامَتِ مَحْمُوْدُ كُوْ نَسَا
 دِنِ عَنَابِيْتِ هُو كَا حَكْمِي هُو اَكِي مَوْسَى اَن كُوْمِي دِنِ جُمُعَةٍ كَا عَطَا كَرِيْنِي كِي عَرَضِي كِيَا حَفِيَّتِ مَوْسَى لِيْنِي
 كِي اَلْهِي كِيَا هِي نَوَابِ جُمُعَةٍ كَا اَكِي اَمَتِ مَحْمُوْدُ دِيَا تُوْنِي حَكْمِي هُو اَكِي مَوْسَى جُو كِي اَمَتِ تِيْرِي سِي دِنِ نَبِيْتِي
 سُو هِرَارِ كَارِيْنِي كَرِيْنِ اَوْ رُو هِرَارِ رَكْعَتِي ثَلَاثِيْنِ اَوْ رَامَتِ مَحْمُوْدُ كِي وَرَكْعَتِي نَازِ ثَلَاثِيْنِ لِيْسِي عَطَا

کرینگے ہم انکو ثواب تمھاری امت بہت عرض کی حضرت موسیٰ نے کہ اور رب سیر مجھکو بھی امت محمد سے کہہ
 اور جب حضرت جبریلؑ پاس رسول اللہ کے آئے پس کہہ کہ امی محمد فرض کیا اور امت تیری کے اللہ تعالیٰ
 نے دن جمعہ کا اگر امت موسیٰ کو یہ دن دیا جاتا تو امت موسیٰ کی یہود اور گوسالہ بہت نہوتی اور اگر
 دیا جاتا یہ دن حضرت عیسیٰ کو تو امت اٹھون کی کافر اور ترسانہوتی اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 اِنَّ فِيْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَنْ يَدْعُوَ وَخَمْسَةَ اَسْعَاءَ وَوَلِلَّهِ فِيْ كُلِّ سَاعَةٍ سِتُّ مِائَةِ اَلْفِ
 عَشْرِيْنَ مِٔةٍ مِّنَ النَّسْرِ لِيُنَزِّلَ مِنْ رِجْلِ الْمَلَكِ مِائَةَ سَلَامٍ عَلَيَّ مِنْ رِجْلِ الْمَلَكِ مِائَةَ سَلَامٍ
 میں خدا تعالیٰ سے چھ سو ہزار بندہ لکھتا کہ آزاد کرنا ہر آتش دوزخ سے لہذا فی الصبح اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو صدقہ دلو سے دن جمعہ کے اگرچہ وہ لکڑا روٹی کا ہو دے اور اگر تاجر اللہ تعالیٰ
 اسکو آسمان سے کہ امی بندے اور امی دوست میرے پورا کیا تو نے عمل اپنے کو پس تحقیق بخش دیا ہے
 چھلکوا اور فرمایا رسول اللہ نے کہ سچو مجھپر درود زیادہ دن جمعہ کے اور جاتا چاہیے کہ شب جمعہ کو
 درود شریف بہت پڑھے بیانتہا کہ پڑھتا پڑھتا سو جاوے پس دیکھو انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کو خواب میں اور امام نوویؒ نے لکھا ہر کہ جب رات جمعہ کی آوے تو دو نفل پڑھے اور بعد اسکے
 درود شریف ہزار بار پڑھے اور بات کسی سے نہ کرے وہ درود شریف یہ ہر اللہم صل علی محمد و
 النبی وآلہ واصحابہ وبارک وسلم پس دیکھو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں
 بیانتہا کہ پانچ جمعہ تک نہ گزینگے اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے اوپر سوال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے
 درود بھیجے رو کر تاجر اللہ تعالیٰ اسکی شتر حاجتیں اور جو پڑھے اس درود شریف کو اور کہیں ترک
 نہ کرے نہیں مرنیکا وہ شخص جب تک نہ دیکھو رسول اللہ کو خواب میں وہ درود شریف یہ ہر صلی اللہ
 علیک یا رب العالمین یا یہ درود شریف پڑھے صلی اللہ علی حبیبہ کل صلی اللہ علیک وسلم
 پینا پڑھا جاوے پڑھے مگر ہزار بار سے تو کم نہ کرے ضرور دیکھو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں

اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص درود بھیجے اور پیرے دن جمعہ کے شہر بار یا سو بار
 معاف کرتا ہے اللہ تعالیٰ اُسکے گناہوں کو اور نجات دہا کرے اور اُسکو اصحابِ یون نے پوچھا کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ہم اوپر ایک درود کو فرمایا حضرت نے کہ پڑھو تم یہ درود اللہُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً
 تَكُوْنُ لَكَ رِضًا وَرِجْوَةً اَدَاؤُهَا غَطُّ مُحَمَّدٍ اِنَّ الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَالذَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ
 وَالتَّعْتِشَ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِي وَعَدْتَهُ وَاذْنُ قَتَا شَفَاعَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّكَ
 لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے سو بار یہ درود شریف پڑھے شفاعت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کی دن قیامت کے واسطے اُسکے ہوگی وہ یہ درود شریف اللہُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ
 يَا رَبِّ وَسَلِّمْ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دن جمعہ کے یارات کو سورہ کہف
 ایک بار پڑھے عطا کریگا اُسکو اللہ تعالیٰ ایک نور اُس جگہ سے ساتویں آسمان تک کہ نہ دیا ہوگا موافق
 اُسکے کسی کو اور بخشش مانگتے ہیں واسطے اُسکے فرشتے ہر صبح کہ پڑھتا تھا وہ سورہ کہف کو اور
 دفع کرتا ہے اللہ تعالیٰ اُس سے تمام بیماری اور بخوف ہوتا ہے وہ مرض جذام اور برص کی بیماری
 وغیرہ سے اور اکثر عابدوں کی کتابوں میں لکھا ہے کہ دن جمعہ کے وقت فجر کے شو بار قل ہو اللہ
 پڑھے اور سو بار درود شریف اور پھر کہے ہزار بار سبحان اللہ والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر
 پس پاویگا وہ ثواب بہت اور زمین محتاج ہونیکا وہ دنیا میں کبھی اور زمین ستاویگی اُسکو
 کوئی بیماری کبھی اور نہ کوئی بلیات اور انیس الواعظین میں ہے کہ جس نے پڑھی سورہ اخلاص دن
 جمعہ کے سو بار حرام کریگا اللہ تعالیٰ اوپر اُسکے آگ جہنم کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ جو کوئی شب جمعہ کو عبادت کرے اور نفل پڑھے اور درود بھیجے اور رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کے یہاں تک کہ سو جاوے پس پایا اُس نے ثواب شب قدر کا اور لکھا جاویگا اُس رات میں سونا
 اُسکا عبادت میں اور لکھا جاویگا ثواب واسطے اُسکے بدلے میں ہر روز دس دس نیکی کا یا زیادہ

اس سے اور فرمایا حضرت نے کہ کیا اچھے لوگ ہیں کہ جو زندہ رکھتے ہیں شب جمعہ کو کہ عطا کرتا ہے انکو اللہ تعالیٰ
 ثواب بے انتہا کہ نہ دیا ہوگا کسی کو موافق اسکے مگر جسے عمل کیا اس سے زیادہ فصل دوم در فضیلت
 غسل یوم الجمعہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ أَتَى إِلَى الْجُمُعَةِ
 فَصَلَّى مَا قَدَّرَهُ ثُمَّ نَصَّ حَقَّ يَقْرَأُ الْإِمَامُ مِنَ الْخُطْبَةِ ثُمَّ يُصَلِّي مَعَهُ عَفْوٌ لَهُ
 مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى وَكَضَلْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَعْنِي جُوكَ غَسَلَ كَرَى رُوزِ جُمُعَةٍ
 پھر آوے طرف مسجد کے پھر پڑھے سنت پھر خاموش ہووے یہاں تک کہ نارغ ہووے خطبہ سے
 امام پھر پڑھے نماز ساتھ امام کے پنجے گئے گناہ اسکے اُس جمعہ سے دوسرے جمعہ تک اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو غسل کرے روز جمعہ کے سنت جانکر لکھتا ہے واسطے اسکے اللہ تعالیٰ ثواب
 بدلے میں ہر قطرہ کے اور لکھتا ہے واسطے اسکے اللہ تعالیٰ نیکیاں بدلے میں ہر بال اسکے کے کہ اوپر
 بدن اسکے کے ہیں اور اونگے تتر تتر فرشتے واسطے استقبال اسکے کے اور نکلیگا ہر بال سے نور تیرا
 کہ روشن ہوگا میدان حشر کا اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ قیامت کے دن ہزار درجے جنت میں
 یا قوت مسخ کے اور ہر ایک مکان ایمن کا اتنا بڑا ہوگا کہ جس جگہ سے سورج نکلے اور جس جگہ چھپے
 یعنی مشرق سے مغرب تک اور تعجب کریگا وہ شخص کہ میں نے کوئی نسا عمل کیا کہ جسکے بدلے میں یہ مکان
 عنایت ہوئے فرشتے کہیں گے کہ امی نبیے خدا کے کیا نہیں جانا تو نے کہ یہ مکان واسطے تیرے
 ہیں اور دئے تجھ کو اللہ تعالیٰ نے اسکے بدلے کہ غسل کیا تھا تو نے روز جمعہ کے واسطے نماز جمعہ
 کے اور فضل اللہ کا اوپر تیرے اس سے بھی زیادہ ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ دن قیامت کے آویگا جمعہ آدمی کی شکل میں نہایت حسین اور خوبصورت ہوگا اور
 روشنی اسکی مانند روشنی لیلۃ البدر کے ہوگی اور ملاقات کریگا وہ جمعہ اپنے اس آشنا سے
 کہ جسے پڑھی ہوگی نماز جمعہ کی شوق سے اور غسل کیا ہوگا اسدن میں اور ہوگا تاج اوپر سر اسکے کے

دن قیامت کے اور ہونگے گوشہ اس تاج کے ہزار پس کیگا جو اسکو کہ پہچانا تو نے مجھکو پس کیگا وہ بندہ کہ نہیں پہچانا میں نے تجھکو پس کیگا اسکو وہ کہ از نیب سے خدا کے میں وہ نماز جمعہ کی ہوں کہ جو پڑھا تھا تو نے اسکو غسل کر کے یوم جمعہ میں اور چل تو ساتھ میرے جنت میں یہاں تک کہ بلا کر رکھا ہر واسطے تیرے جنت کو اور پھر نہایا جاویگا اسکو نبی جنت کا کہ نظر نہ پڑگی اسپہی کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو تہذیب و پیر سے جمعہ کو ساتھ نماز کے کہ حلیہ می جاوے سو پڑین بندہ کرتا ہر اللہ تعالیٰ درجے اسکے جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو خوشبو لے دن جمعہ واسطے نماز جمعہ کے لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے ثواب مانند آزاد کرنے غلاموں کا اللہ کی راہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غَسَلَ اجْنَابَةَ ثُمَّ رَأَى الْمَسْجِدَ فِي السَّاعَةِ الْأُولَىٰ فَكَانَ قَرِيبَ يُدْنَاهُ وَمَنْ رَأَى الْمَسْجِدَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَانَ قَرِيبَ بَفَرَةٍ وَمَنْ رَأَى الْمَسْجِدَ فِي السَّاعَةِ الثَّلَاثَةِ فَكَانَ قَرِيبَ كَشَاقِرَيْنِ وَمَنْ رَأَى الْمَسْجِدَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَانَ قَرِيبَ دُجَا جَةٍ وَمَنْ رَأَى الْمَسْجِدَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَانَ قَرِيبَ بَيْضَةٍ فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَ الْمَلِكُ كُلُّهُ يَسْمَعُونَ الَّذِي كَرَّ يَعْنِي جُوعِ غَسَلَ كَرَّ دُنْ جُمُعَةَ كَيْ غَسَلَ حَبَابَتِ كَابِ حِلَاطِ طَرَفِ مَسْجِدِ كَيْ اَوَّلِ سَاعَتِ مِ نَ پَسِ اَلِ سِيَا هِرْ كَيْ قَرْبَانِي كَيْ اَسْنِي اَوْنِثِ اللّٰہِ كَيْ رَاہِ مِ نَ اَوْرَجُو كِيَا مَسْجِدِ مِ نَ بَیْحِ سَاعَتِ دُوسَرِي كَيْ پَسِ اَلِ سِيَا هِرْ كَيْ قَرْبَانِي كَيْ اَسْنِي كَا سَ كِي اَوْرَجُو كِيَا طَرَفِ مَسْجِدِ كَيْ بَیْحِ سَاعَتِ سِرْ كِيَا پَسِ اَلِ سِيَا هِرْ كَيْ قَرْبَانِي كَيْ اَسْنِي بَكْرِي شَاخِ دَارِيَا دِنْبِ كِي اَوْرَجُو كِيَا چُو تَحِي سَاعَتِ مِ نَ پَسِ اَلِ سِيَا هِرْ كَيْ قَرْبَانِي كَيْ اَسْنِي مَرْغِ كِي اَوْرَجُو كِيَا پَا نْچُو مِ نَ سَاعَتِ مِ نَ پَسِ اَلِ سِيَا هِرْ كَيْ قَرْبَانِي كَيْ اَسْنِي سَبِیْنِہِ مَرْغِ كِي پَسِ جِبْ نَكْلَا اَمَامِ حَافِرْ اَتِي مِ نَ فَرِشْتِي اَوْرِ سَنْتِي مِ نَ ذَكْرِ رَاوِیْتِ كِيَا اَسْكَو اَبِي ہِرْ مِ نَ لَعْنِي اِسْ حَدِیْثِ مِ نَ چُو بَيَانِ سَاعَتُو مِ نَ كَا فَرَا يَا ہِرْ پَسِ جَابِنَا چَا ہِیے كَيْ سَاعَتِ اَوَّلِ ہُو تِي ہِرْ

بعد وقت نماز فجر کے اور ساعت دوسری ہوتی ہے قریب بلند ہونے آفتاب کے اور ساعت تیسری وہ وقت چاشت کا ہے اور ساعت چوتھی پہلے زوال سے ہے اور ساعت پانچویں وقت نماز جمعہ کا ہے فی کاشانی اور بعض علماء نے یوں بھی لکھا ہے کہ اواج ساعت وقت زوال کا ہے اور دوسری ساعت وقت آذان کا ہے اور تیسری بعد آذان کے اور چوتھی ساعت اس وقت ہے کہ جب بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے اور پانچویں ساعت اس وقت ہے کہ لمبے اول رکعت میں یا دوسری رکعت میں اور جب جمعہ کی نماز سے فراغت پاوے تو پڑھے کچھ وظیفہ یعنی اول قل یا ایہا الکافرون سات بار اور سورہ اخلاص سات بار پھر سورہ فلق سات بار پھر سورہ والناس سات بار پس وسوسہ دیکھا اسکا شیطان اور نہ ستاویگی اسکو کوئی بیماری پس مومنوں کو چاہیے جلدی چلین مسیٰ میں دن جمعہ واسطے نماز کے اور چھوڑ دین اپنے کاروبار چنانچہ اسد صاحب نے فرمایا ہے یا ایہا الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللہ و ذکر والبیع اور فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روز جمعہ کو آواز آذان سنکر طرف مسجد کے جاوے اور چھوڑ کر خرید و فروخت کو پس اللہ تعالیٰ دیویگا اسکے مال میں برکت اور غنی کرے گا اللہ تعالیٰ اسکو اور داخل کرے اللہ تعالیٰ اسکو جنت میں اور فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے من اشتغل فی کل یوم الجمعة اخرجہ اللہ تعالیٰ من ذنوبہم قتل کہ استأنف العمل یعنی جو غسل کرے ہر روز دن جمعہ کے نکالتا ہے اسکو اللہ تعالیٰ گناہوں سے پھر کہا جاتا ہے اسکو کہ اب سر سے پکڑ عمل اپنے کو اور کتاب الالمح میں ہے کہ جو روز جمعہ کے چار رکعت نفل حفظ امانی پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد اللہ کے سورہ اخلاص گیارہ بار تو حق تعالیٰ اسکے ایمان کو سلب نہ کرے اور پڑھے یہ نفل پہلے نماز جمعہ کے کہتے ہیں ان نفلوں کو حفظ امانی یا پڑھے ان نفلوں کو وقت اشراق کے یا وقت چاشت کے پھر پڑھے بعد سلام کے سو بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ کتاب احمدی میں لکھا ہے کہ جو کوئی روز

جمعہ کے کسی وقت میں چار رکعت نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیتہ الکرسی ایک بار اور سورہ
 اِنَّا اعطیناک الکوثر نذرہ بار اور بعد سلام کے کلمہ تجید اور درود شریف تو سو بار پڑھے پس فرمایا ہر
 کہ جو نفل ادا کریگا گویا کہ پڑھنی سے نفل چالیس برس تک کہ جو قضا ہوئی تھی اسکی مگر اصل اسکی کتاب
 حدیث سے ثابت نہیں ہر فقط اس نماز کو اولیائے کرام نے بیان کیا ہر اور کتب احادیث سے ثابت ہر
 کہ پڑھے روز جمعہ کے وقت صبح کے سورہ اتم سجدہ اور سورہ دہر ثواب بیشمار ہر چنانچہ روایت کیا عبد اللہ
 ابن عباس رضی اللہ عنہما نے کہ کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرء فی الصُّبْرِ یومَ الجمُعۃِ
 اتم سجدۃ وھل آئی یعنی تھے نبی صلی اللہ علیہ وسلم پڑھتے تھے فجر کے درمیان میں روز جمعہ کے
 اتم سجدہ اور سورہ دہر کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرء فی المغرب قل یا ایہا الکافرین
 وقل هو اللہ و یقرء فی الحشا سورۃ الجمعۃ والمنافقون
 یعنی تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ پڑھتے تھے مغرب میں قل یا ایہا الکافرین اور قل هو اللہ اور
 پڑھتے تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشاء میں سورہ جمعہ اور منافقون اور پڑھا ہر ان دونوں سورتوں کو رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم نے نماز جمعہ میں قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ کلمۃ الجمعۃ
 سورۃ یحییٰ اللہ خان اصغر معنی جو پڑھے جمعہ کی شب میں سورہ یس اور حم الدخان پھر صبح کرے
 اس حال میں کہ بخشا گیا وہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ من قرأ سورۃ الکہف
 فی یوم الجمعۃ کان لکن تصدق بعشرۃ الاث دینار یعنی جو کہ پڑھے سورہ کہف دن جمعہ کے
 ہوگا مانند اسکے کہ تصدق کیے اتنے مثل ہزار دینار اسکی راہ میں اب مختصر کیا ہے اس نوکر کو فضل
 تیسری صحیح فضیلت روزہ ایامِ بخش کے وعن علی بن ابیطالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صوم یوم ثالث عشر
 یعدل صیام ثلاثۃ الاث سنۃ وصوم رابع عشر یعدل

صَوْمَ عَشْرِ الْأَكْفَانِ سَعْتَةٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ كَامِسَ عَشْرِ يَعْدِلُ صَوْمَ مَائَةِ الْفَيْضِ رَوَيْتُ هِيَ
حضرت علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ روزہ تیرھویں
تاریخ ہر مہینے کا برابر ہر ثواب میں تین ہزار روزے کے گویا کہ تین ہزار روزے رکھے اسنے اور جو کہ روزہ
رکھے چودھویں کو برابر ہوتا ہر واسطے اسکے ثواب دس ہزار روزوں کا اور جو کہ روزہ رکھے پندرھویں
کو برابر ہر اسکو ثواب سو ہزار روزوں کا وَعَنْ جُرَيْجِ بْنِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَيْ ثَالِثِ عَشَرَ وَرَابِعِ عَشَرَ وَخَامِسِ عَشَرَ يَعْدِلُ
صَوْمَ الدَّهْرِ كُلِّهِ رَوَيْتُ هِيَ جَرِيرَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
کہ تین روزے ہر مہینے کے یعنی تیرھویں اور چودھویں اور پندرھویں برابر ہر ثواب میں تین ہزار
تمام عمر کے روزوں کے قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ
فَصَامَ اللَّهُ هُنَّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَ رُزِيَ رُزِي رُزِي رُزِي
ہر مہینے سے پس گویا روزے رکھے اسنے تمام عمر کے وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَدْخُرُ صِيَامَ الْأَيَّامِ الْبَيْضِ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ
روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہیں چھوڑتے تھے ایام بیض
کے روزوں کو نہ سفر میں اور نہ حضر میں وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلَّى رُكْعَتَيْ الْفَجْرِ وَكَرَّ يَتْرُكُ لِذَلِكَ الْوِتْرَ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ كَسَيْتُ لَهُ أَجْرَ شَيْبِ
اور روایت ہے عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ سے کہا کہ سنا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ کہتے تھے کہ جو روزے رکھے تین روز ہر مہینے سے اور پڑھے دو رکعت فجر کی اور نہ چھوڑے
وتروں کو سفر میں اور نہ حضر میں لکھا جاتا ہر واسطے اسکے ثواب شہید کا اور حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ

روایت ہے یعنی فرماتے ہیں کہ وصیت کی محجوبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے تین چیزوں کی پس چھوڑ دی تھی
 میں ان تینوں کو اپنی زندگی تک صحابہ نے پوچھا کہ وہ تین چیزیں کونسی ہیں اور دوست رسول اللہ کے
 پس فرمایا ابو ہریرہ نے کہ وہ روزے تین ہر مہینے کے اور تہہ تین پہلے سونے سے اور نماز اشراق ہے کہ فرمایا
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امی ابو ہریرہ نہ چھوڑنا تو ان تینوں چیزوں کو کہ یہ بڑی نعمت عظمیٰ ہے
 اور روایت کرتے ہیں عبد الملک اپنے باپ سے کہتے ہیں کہ سنا میں نے علی بن ابیطالب سے کہ فرماتے تھے
 کہ آیا میں پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ایک روز وقت دوپہر کے حجرے میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 پھر سلام کیا میں نے اس شخص کو کہ بیٹھا تھا پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پھر پھر اٹھ رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم نے طرف میرے اور فرمایا کہ امی علی نہیں جانا تو نے اسکو کہ جبرئیل ہے اور کہتا ہے تجھکو سلام پھر کہا
 حضرت علیؑ نے کہ اوپر تیرے اور اوپر اس کے ہو جو سلام یا رسول اللہ پھر فرمایا حضرت صلعم نے کہ نزدیک ہو
 تجھے امی علی حضرت علیؑ فرماتے ہیں کہ نزدیک ہو امین حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پس فرمایا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امی علی کہتا ہے تجھکو جبرئیل علیہ السلام کہ روز رکھ تو ہر مہینے میں تین روز
 کہ لکھا جاویگا خاص واسطے تیرے ساتھ اول روز کے ثواب شش ہزار روزوں کا اور دوسرے روز سے میں ثواب
 بیس ہزار روزوں کا اور تیسرے روز کے میں ثواب سو ہزار روزوں کا حضرت علیؑ فرماتے ہیں کہ کہا میں نے
 یا رسول اللہ یہ ثواب واسطے میرے ہے یا واسطے ہر عام کے فرمایا کہ امی علی دیتا ہے خدا تعالیٰ تجھکو یہ ثواب اور جو
 شخص کرے گا مانند تیرے بعد تیرے کہا حضرت علیؑ نے کہ یا رسول اللہ وہ کونسا روز ہے کہ حسین روز رکھیں ہم
 تین روز فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ روز ایامِ بہین کے یعنی تیرھویں چودھویں پندرھویں
 ہر مہینے کی عبد الملک فرماتے ہیں کہ کہا میں نے کہ امی علی کیوں نام رکھا گیا اسکا ایامِ بہین پس کہا حضرت
 علیؑ نے کہ جب تک لا حضرت آدم کو اللہ تعالیٰ نے جنت سے طرف زمین کے تو جلایا انکو آفتاب نے پس سیاہ ہوا
 تمام بدن انکا پھر آیا پاس انکے جبرئیل اور کہا کہ امی آدم کیا دوست رکھتا ہے تو یہ کہ سفید ہووے

بدن تیرا کہا آدم نے کہ ہاں پھر کہا جبریل علیہ السلام نے کہ ای آدم تو سوچے رکھ ہر معنی میں تین روز یعنی تیرھویں چودھویں پندرھویں کو پس روزہ رکھا حضرت آدم نے اول روز تیرھویں کو سفید ہوا اول حصہ بدن اُنکے کا پھر روزہ رکھا دوسرے روز چودھویں کو سفید ہوا دوم حصہ بدن آدم علیہ السلام کا پھر روزہ رکھا تیسرے روز پندرھویں کو سفید ہوا تمام بدن اُنکا پھر نام رکھا گیا اُن روزوں کا ایامِ سفید عن زین جیش رضی اللہ عنہ قال سئل ابن مسعود عن الأيام البيض قل سئلت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان ادم لما عصی واکل من الشجر اوحی اللہ تعالیٰ لکرم یا ادم اھبط من جوارئ و عزتی و جلالی لا یجاؤدنی من عصائی

آخر حدیث تک یعنی روایت ہر زین جیش رضی اللہ عنہ سے کہا کہ پوچھا میں نے ابن مسعود کو ایام سفید سے ابن مسعود فرماتے ہیں کہ پوچھا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پس فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ آدم علیہ السلام نے حیووت نافرمانی کی اور کھایا دھرتی دانہ گندم کا وحی کی اس وقت اُس نے طرف اُسکے کہ ای آدم نیچے آ تو ہمایا گی میری سے اور قسم ہر مجھ کو اپنی عزت اور جلال کی ہمایا نہ ہو گیا ساتھ میرے اُسکا کہ جو نافرمانی کرے میری انحضرت فرماتے ہیں کہ پس حضرت آدم طرف زمین کیسے ہوا ایکا تمام بدن سیاہ پھر پھر تمام فرشتے اور کہا کہ ای پروردگار عالم پیدا کیا تو نے حضرت آدم کو اپنے دست قدرت سے اور جگہ دی تو نے اُسکو جنت میں اور سجدہ کروادیا تو نے اُسکو تمام فرشتوں سے اور بیچ ایک گناہ کے بدل دیا تو نے سفیدی اُسکی کو ساتھ سیاہی کے اور روتے تھے حضرت آدم سجدے میں پس وحی کی اس نے طرف آدم کے کہ ای آدم روزہ رکھ میرے واسطے اس روز کہ جس روز تیرھواں روز ہووے پس صبح کی حضرت آدم نے اور روزہ رکھا تیرھویں کو یہاں تک کہ اول حصہ بدن اُنکے کا سفید ہوا پھر وحی کی اس نے اُس نے حضرت آدم کو کہ ای آدم روزہ رکھ تو چودھویں روز پس روزہ رکھا آدم نے اُس روز بھی پس سفید ہوا دوم حصہ بدن اُنکے کا پھر وحی کی

اللہ صاحب نے آدم کو کہہ کر آدم روزہ رکھ پھر دعویٰ کو پس جب حضرت آدم نے اس روز بھی روزہ رکھا تو تمام بدن سفید ہو گیا پھر نام رکھا گیا اسکا ایام رمضان اور فرمایا کہ جو روزے ایام رمضان کے رکھے تو تین روزے ہر ماہ میں ضروری رکھے چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ الْاَرْبَعَاءِ وَالْخَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَوْلُوَّةٍ وَيَا قَوْمِ وَيَا قَوْمِ وَيَا قَوْمِ وَرَمَّكَ اللَّهُ لَهُ نِسْ أَعْوَدٌ مِنَ النَّاسِ یعنی جو روزہ رکھے بدھ کو اور جمعرات کو اور جمعہ کو بنا کر تاہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے مکان جنت میں مروارید اور یاقوت اور زمرد سے اور لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے چمکارا دوزخ اور دوسری حدیث میں انس بن مالک سے یوں روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ الْخَمِيسُ وَالْجُمُعَةُ وَالسَّبْتُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً تَسْتَعْمَلُهَا سِتَّةَ يَمِينٍ جُورُوزَهُ رَكْعَتَيْنِ رُوزِهِ مِائَتَيْنِ سِتَّةَ يَمِينٍ سے پچھتینہ اور جمعہ اور ہفتہ کو لکھتا ہر خدا تعالیٰ خاص واسطے اسکے ثواب اور پورے کی عبادت کا فضیلت ان روزوں کی بہت بڑی ہے اگر تمام بیان کر دین تو ایک دفتر چاہیے

باب تیسرا ایام ہفتہ کی نمازون کے بیان میں اور اس باب میں
آٹھ فصلیں ہیں

فصل اول پانچوں نمازون کی فضیلت کے بیان میں انس بن مالک سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو وقت فجر کے وضو کرے واسطے نماز کے سچ جاوے طرف مسجد کے اور پڑھے نماز صبح کی پس واسطے اسکے ہر ثواب لے لے ہر قدم کے بدلے میں ستر نیکی ملتی ہیں اور اتنی بدی اسکی دور کی جاتی ہیں اور فرمایا حضرت نے کہ جس نے پڑھی نماز فجر کی پھر بیچارہ اسی جگہ پہنچتا کہ نکل آوے آفتاب بلند اور پھر پڑھی اسنے نماز اشراق کی لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے ثواب ہر بال کے بدلے میں کہ اوپر اسکے ہین دشل دشل نیکیوں کا اور عطا کرتا ہر اللہ تعالیٰ اسکو ثواب حج اور عمرہ کا اور پاک کرتا ہر اسکو اللہ تعالیٰ تمام گناہوں سے اور رویتا ہر

عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سے کہ میں نے نبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہہ فرماتے تھے کہ جو پڑھے نماز عشا کی جماعت کے ساتھ پس گو یا کہ پڑھیں اُس نے نمازین تمام رات کی یعنی گو یا اُس نے تمام رات عبادت کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہیں کوئی نماز سجاری اور منافقوں کے مانند نماز عشا کے اور نماز فجر کے پس اگر پڑھیں یہ نمازین کسی نے جماعت سے پس گو یا کہ پڑھی اُس نے نماز پیچھے حضرت آدم کے اور دیکھتا ہوں اللہ تعالیٰ طرف اُس کے شتر بار نظر رحمت سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے پڑھی چار رکعت سنت پہلے ظہر کے بعد زوال کے اور پڑھے ان چار سنتوں کو اچھی طرح سے ساتھ رکوع اور سجود کے پس شتر بار فرشتے واسطے اُس کے بخشش مانگتے ہیں اور پڑھا ان سنتوں کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بعد زوال آفتاب کے اور کبھی ترک نہیں کیا اسی واسطے یہ سنتیں سنت مودکہ ہیں اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ ظہر میں چھ سنت مودکہ ہیں چار پہلے فرضوں سے اور دو بعد فرضوں کے اور دو سنت مودکہ مغرب میں ہیں اور دو عشا میں اور دو فجر میں پس یہ بارہ رکعت سنت مودکہ پانچوں نماز میں ہیں انکا ترک کرنے والا گنہگار ہو مگر سفر میں جب نماز قصر پڑھے تو اختیار ہو مگر افضل یہ ہے کہ سنت بھی پڑھ لیں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے پڑھی نماز عصر کی ساتھ جماعت کے پس گو یا کہ پڑھی اُس نے وہ نماز پیچھے حضرت موسیٰ علیہ السلام کے اور جانتا چاہیے کہ پہلے نماز عصر سے چار رکعت سنت نفل بھی ہیں اور ثواب انکا بہت ہے انکو بھی وقت فرصت کے ضرور پڑھے چنانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں اَرْحَمَ اللّٰهُ تَعَالٰی الْعَبْدَ الَّذِیْ اَزْبَعَا قَبْلَ الْعَصْرِ یعنی رحمت کرے اللہ تعالیٰ اُس بندہ پر کہ پڑھے چار رکعت پہلے عصر کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے پڑھی نماز مغرب کی جماعت سے پس گو یا کہ پڑھی اُس نے نماز پیچھے فرشتوں کے یا پیچھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے یعنی پانچوں نمازوں کو ساتھ جماعت کے پڑھے جماعت کبھی ترک نہ کرے اس واسطے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ مَنْ تَرَكَ الْجَمَاعَةَ مُتَعِدًّا فَمِنَّا فِرَقًا یعنی جس نے جماعت کو ترک کیا

وہ منافق ہے اور دوسری روایت میں ہے کہ مَا تَرَكْنَا الْجَمَاعَةَ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ غَيْرِن تَرَكَ كَرِهَتْ
 جماعت کو مگر منافق لوگ فصل دوسری بیچ فضیلت نماز شبہ کے دن میں وَعَنْ
 ابْنِ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى
 يَوْمَ تَسْتَجِدُّ رَبُّكَ بِرَبْعِ رَكَعَاتٍ يُقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلَّ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ
 ثَلَاثَ قُرْآنَاتٍ فَأَذِخْ عَنْكَ مِنْ صَلَاتِهِ وَسَلِّمْ فَقَرَأَ يُعَدُّهُ آيَةً الْكُرْسِيِّ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ
 بِكُلِّ حَرْفٍ حِجَّةً وَعُمْرَةً وَرَفَعَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ أَجْرَ سَنَةِ صِيَامٍ لَيْلًا وَرَقِيبًا عِدَّةً
 لَيْلِيًا وَأَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ ثَوَابَ شَهِيدٍ فَمَوْكَانَ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ
 مَعَ النَّبِيِّينَ وَالْمُسْتَهْدِينَ عَنِ ابْنِ أَبِي حَتْمَةَ رَوَى عَنْ أَبِي حَتْمَةَ رَوَى عَنْ أَبِي حَتْمَةَ رَوَى عَنْ أَبِي حَتْمَةَ
 صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے روز شبہ کے چار رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد اللہ کے
 قل یا ایہا الکافرین تین تین بار پس جسوقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے اور سلام دیوے
 پھر پڑھے بعد اسکے آیتہ الکرسی لکھتا ہے اللہ تعالیٰ واسطے اسکے اوپر ہر حرف کے ثواب حج اور عمرہ کا
 اور اٹھایا گیا یعنی دیا گیا اسکو اوپر ہر حرف کے ثواب ایک سال کے روزوں کا یعنی روزے رکھے
 اُسنے ایک سال تمام دنوں میں اور قیام کیا اُسنے ایک سال کی تمام راتوں تک اور عطا کیا
 اللہ تعالیٰ نے اسکو بدلے میں ہر حرف کے ثواب شہید کا پس ہوگا وہ نیچے سایہ عرش کے
 ساتھ نبیوں کے اور شہیدوں کے فصل تیسری بیچ فضیلت نماز روز یکشنبہ کے
 عَنْ ابْنِ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْاِحْدَاءِ بِرَبْعِ رَكَعَاتٍ يُقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَامِنْ الرَّسُولِ
 مَرَّةً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ نَضْرَانِيٍّ وَنَضْرَانِيَّةٍ حَسَنَاتٍ وَأَعْطَاهُ ثَوَابَ بَيْتِي
 وَكَتَبَ لَهُ حِجَّةً وَعُمْرَةً وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفَ صَلَاةٍ إِلَى الْاٰخِرِ الْحَدِيثِ

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ
الْاِثْنَيْنِ عِنْدَ اِرْتِفَاعِ النَّهَارِ رَكَعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَفِي
آيَةِ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوَّذَاتَيْنِ مَرَّةً فَإِذَا اسْلَمَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ
عَشْرَ مَرَّاتٍ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ غُفِرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ كُلِّهَا

روایت ہے جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص

پڑھے روزِ دوشنبہ کے وقت ارتفاع ہونے دن کے دو رکعت اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد اکیبار

اور آیتہ الکرسی ایک بار اور قل نہوا اللہ احد ایک بار اور معوذتین ایک ایک بار پھر جب وقت سلام دیوے

تو بعد سلام کے استغفر اللہ ربی من کل ذنب و الذنوب الیم دس بار پڑھے اور درود شریف

سہیجے اور پرتی صلی اللہ علیہ وسلم کے دس بار پس بخشیکا اللہ گناہ اسکے تمام اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم نے کہ جو شخص دوشنبہ کے روز بارہ رکعت نماز کسی بوقت پڑھے یا وقت بلند ہونے آفتاب کے ٹپے

اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیتہ الکرسی اکیبار پس جب وقت کہ نماز سے فراغت پاوے بارہ مرتبہ

سورہ اخلاص پڑھے اور استغفر اللہ بارہ مرتبہ پڑھے پھر نہا کر لگا اللہ تعالیٰ اسکو دن قیامت کے

کہ گمان ہے ہمارا بندہ اور بیٹیا فلانے کا کہ آوے ہمارے پاس اور دین ہم اسکو نعمت سیکران پس

آویگا وہ نزدیک خدا تعالیٰ کے دیوگا اسکو اللہ تعالیٰ ہزار طے جنت کے اور ہزار تاج جنتی کہیںگا

وہ اسکو اور ہونگے اسکے ہمراہ بہت سے فرشتے کہ لیجا و نیگے اسکو جنت میں اور عطا ہوگا اسکو مکان

بڑا جنت میں کہ نہ عطا ہوگا کسی کو موافق اسکے مگر جسے عمل کیا ہوگا موافق اسکے فصل پانچویں

بیچ فضیلت نمازِ یومِ سہ شنبہ کے عَنْ كُنْسِرِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ ثَلَاثَاءِ عَشْرٍ رَكَعَاتٍ عِنْدَ اِرْتِفَاعِ
النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ حَطِيئَةٌ إِلَى سَبْعِينَ يَوْمًا فَإِنَّ مَاتَ إِلَى سَبْعِينَ يَوْمًا مَاتَ شَهِيدًا
وَأَخْفِرَ لَهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً یعنی انس بن مالک رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ کہا فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے منگل کے روز دس رکعت نماز وقت ارتقاع ہونے سے پہلے
اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد الیکبار اور آیت الکرسی الیکبار اور سورہ اخلاص تین بار زمین لکھا جاتا اور
اُسکے کوئی گناہ شتر روز تک نہیں گزرتا شتر زمین تو مر اشید اور بخشے گئے گناہ اُسکے شتر برس کے
پس چاہیے کہ ضرور پڑھے ان نفلوں کو کہ بہت ثواب ہے کہ تا تک لکھا جاوے فصل چھٹی بیچ
فضیلت نماز یوم چہار شنبہ کے عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ أَرْبَعَاءِ النَّبِيِّ حَشَرَ كَعَدَّةِ عُنْدِ الرَّقَابِ
النَّهَارِ يُغْفِرُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَائِضَةَ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
وَالْمَحْزُودَاتِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ یعنی روایت ہے معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ
سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی پڑھے یہ کے روز بارہ رکعت
وقت بلند ہوئے آفتاب کے اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد الیکبار اور آیت الکرسی الیکبار اور سورہ اخلاص
تین بار اور معوذتین تین بار پس ندا کرتے ہیں اُسکو فرشتے نزدیک عرش کے کہ اے نبی خدا
اچھا لکڑا تو نے اس عمل کو پس تحقیق بخشید یا تجھکو اللہ تعالیٰ نے اور بخشید یا اللہ نے تیرے
گناہوں کو جو تجھ سے ہوئے ہیں اور معاف کیا اللہ تعالیٰ نے عذاب قبر تیری کا اور روشنی
کر لگا اللہ تعالیٰ اندر قبر تیری کے فصل ساتویں بیچ فضیلت نماز یوم چہینہ کے
عَنْ أَبِي بَسْمِ بْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ
صَلَّى يَوْمَ الْحَيْسِ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ يُغْفِرُ فِي الرُّكْعَةِ الْأُولَى فَائِضَةَ الْكِتَابِ
مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مِائَةَ مَرَّةً وَفِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ فَائِضَةَ الْكِتَابِ

وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةٌ مَرَّةً وَيَعْدُ الْفَرَاحُ يَصِلِي عَلَيَّ مِائَةً مَرَّةً لَعَطَاءُ اللَّهِ
 لَوَابٍ مِّنْ صَامٍ رَّحِيْبٍ وَشُعْبَانَ هَدَمَّ صَانَ وَكَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ حَاجَةِ الْبَيْتِ
 آخر تک یعنی روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ٹپھے
 روزہ پختہ کرنے درمیان میں نظر اور عصر کے دو رکعت اور ٹپھے اول رکعت میں الحمد الکیبار اور آیتہ الکرسی
 سو بار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد سو بار اور بعد فراغت نماز کے درود بھیجے اور پڑھے
 سو بار عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب مانند اسکے کہ روزے رکھے اُس نے عنینے رجب میں اور شعبان میں
 اور رمضان میں اور ہویگا واسطے اسکے ثواب مثل حاجیان کسیہ کے اور لکھا جاتا ہے وہ نزدیک اللہ تعالیٰ
 کے ایمان والا اور دیجاتی ہیں اسکو نیکیاں اللہ کی طرف سے بعد مومنین کے یعنی جو ایمان لائے ہیں
 اور لکھا جاتا ہے وہ اللہ کے نزدیک قے کل والون میں اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو
 شخص درود بھیجے اور پیرے اس شب میں یعنی شب جمعہ میں ہزار بار پسند لکھیگا وہ مجھ کو خواب میں
 اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ نعمت دنیا میں کہ پھر نہ محتاج ہوگا وہ کسی کا اور فرمایا حضرت امام
 ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سے کہ جس نے ٹپھے اس درود شریف کو شب جمعہ میں بعد نماز عشا کے ہزار مرتبہ اور
 پھر اسی جگہ سو جاوے مگر یہ تصور اپنے دل میں کر لیوے کہ میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مجلس میں
 بیٹھا ہوں اور دیکھتا ہوں جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پسند لکھیگا حضرت کو خواب میں یہاں تک
 کہ ٹپھے اسکو چند روز درود شریف یہ ہے اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأَرْحَمِيِّ وَعَلَى آلِهِ
 وَأَصْحَابِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اتفاق کیا ہوا تمام اولیاء کرام نے چنانچہ فرماتے ہیں حضرت
 غوث الثقلین شاہ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ کہ دیکھا ہے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب
 میں اسی درود شریف کی برکت سے جو ذکر کیا گیا ہے فصل آن مٹھون بیچ فضیلت نماز
 یوم الجمعہ کے حدیث شریف میں وارد ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہیں کوئی بندہ روزہ

کہ اٹھ روز جمعہ کے اس وقت کہ بلند ہووے آفتاب مقدار نیزے کے یا پہلے اس سے پس وضو کرے اور پھر
 پڑھے نماز صبح کی دو نفل یا چار نفل از روی ایمان کے تو اب بنگرے پس لکھتا ہر اسد تعالیٰ واسطے اسکے
 دو سو نیکی اور دوسرے اس پر اللہ تعالیٰ اس سے دو سو بدی اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے
 چار رکعت نفل وقت بلند ہونے آفتاب کے عطا کرے گا اسکو اللہ تعالیٰ دن قیامت کے چار سو درجے جنت میں
 اور جو کہ پڑھے اسی وقت آٹھ رکعت دیوے گا اسکو خدا تعالیٰ بہت درجے اعلیٰ جنت میں اور بخشے گا
 اسکے تمام گناہ اور جو کہ پڑھے بارہ رکعت اسی وقت لکھتا ہر اسد تعالیٰ اسکے واسطے دو ہزار نیکی اور دوسرے
 کہ تا ہی اس سے اتنے گناہوں کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحج کے سورہ اخلاص تین تین بار عن
 ابی ہریر بن زہری اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من صلی صلوۃ الصبح فیکون فی جماعۃ ثم جلس فی المسجد یدکر اللہ تباحی تطلق
 اللہ من فکان فی الفردوس سنین ۷۰ کہ جس نے پڑھی اور پڑھی اس سے اللہ تعالیٰ نے کہ کہ ما فرمایا رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے نماز صبح کی دن جمعہ کے جماعت سے پھر بیٹھے مسجد میں یاد کرے اللہ کو یہاں
 کہ اکل آوے آفتاب اور بلند ہووے پس میں واسطے اسکے تتر درجے جنت میں کہ فرق در میان میں دو سو
 درجوں کے اتنا کہ دوڑ سوار گھوڑا نتر برس تک قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من صلی صلوۃ الصبح فیکون فی جماعۃ فکان فی الفردوس سنین ۷۰ کہ جس نے پڑھی اور پڑھی اس سے اللہ تعالیٰ نے کہ کہ ما فرمایا رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے نماز جمعہ کی جماعت سے پس واسطے اسکے ہر جنت میں
 پچاس درجے کہ رستہ اسکا در میان دو درجوں کے اتنا کہ دوڑ سوار گھوڑے کا پچاس برس
 کہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے من صلی العصر فی الجماعۃ فکان
 من جماعۃ من ولد اسمعيل یعنی جو پڑھے نماز عصر کی جماعت سے پس گویا کہ
 آواز کیے اسنے اسی آدمی حضرت اسمعیل کی اولاد سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے

مَنْ صَلَّى صَلَاةَ الْمَغْرِبِ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا حَجَّ حَجَّةً مَبْرُورَةً وَهُرَّةً مَسْقُوتَةً يَحْسِبُ
 قبول کیے گئے اسکے وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ كُفِّرَتْ عَنْهُ سِتْرَةٌ مِنْ
 رُكْعَةٍ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَآيَةِ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَخَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ
 الْفَلَقِ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ تَعْرُفُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ مَرَّةً وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عِشْرِينَ مَرَّةً وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّةً فَادَّاسَلَّمَ
 قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حَسْبُكَ مَرَّةً فَلَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ
 رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْمَنَامِ وَيَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ يَعْنِي رُوَيْتُ بِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
 کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے دن جمعہ کے درمیان ظہر اور عصر کے دو رکعت
 پڑھے اول رکعت میں الحمد ایک بار اور آیتہ الکرسی ایک بار اور پچیس مرتبہ قل اعوذ برب الفلق اور قل اعوذ
 برب الناس ایک بار اور دوسری رکعت میں پڑھے الحمد ایک بار اور قل ہو اللہ ایک بار اور قل اعوذ برب
 الفلق ایک بار اور قل اعوذ برب الناس ایک بار پھر جب سلام دیکھو تو کہو لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم
 پچاس بار پس نہ لکھو دنیا سے یعنی نہ مرگاو نہ شخص جیتک نہ دیکھو گاربا نہ کو خواب میں اور نہ کھوگا
 وہ جگہ اپنی جنت میں یہ حدیث غنیہ میں ہے اور روایت ہے کہ آیا ایک عرابی پاس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کے اور کہا کہ یا رسول اللہ میں دو رہتا ہوں مدینہ سے اور قادسیہ میں ہوتا ہوں اسیر کہ پڑھوں میں نماز
 جمعہ کی مدینہ میں اگر یہ سبب دوسری کے پس راہ دکھلاؤ مجھ کو یا رسول اللہ کہ تو اب باؤں میں مانند نماز جمعہ
 کے پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اے عرابی جس وقت کہ سوچو دن چھوگا پس پڑھو تو دو رکعت
 وقت بلند ہونے آفتاب کے اور پڑھو رکعت اول میں الحمد کے بعد قل اعوذ برب الفلق ایک بار اور دوسری میں

مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْاِحَادِ عَشْرِينَ رُكْعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ
 حَسْبِيَ مَرَّةً وَالْمُعْذِرَاتِ مَرَّةً مَرَّةً رَوَيْتُهَا النُّسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعَهُ كَمَا فَرَمَا يَا
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَى كَمَا جُزِئَ بِهٖ بَيْتَيْنِ فِي رَاثِ كَوْبِيسِ رُكْعَتِ نَمَازٍ اَوَّلِ رُكْعَتِ مِثْلِ
 الْمَهْدِ اَيُّبَارٍ اَوَّلِ قَلْبِ هُوَ اَسَدٌ بِجَانِبِ بَابِ اَوَّلِ مَعُوذَتَيْنِ اَيُّبَارٍ اَوَّلِ بَعْدِ سَلَامِ كَمَا جُزِئَ بِهٖ اِسْتِغْفَارِ تَوَابِ
 اِنْفِ وَاَسْطِ اَوَّلِ اِنْفِ وَالِدِيْنَ كَمَا وَاَسْطِ اَوَّلِ بَحْرٍ رَوْدٍ بِهٖجِي اَوَّلِ رَسُوْلِ اَسَدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا تَوَابِ
 اَوَّلِ رُكْعَتِ اَحْوَالٍ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ اَوَّلِ بَحْرٍ كَمَا سَمِعْتُ اَنَّ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ
 وَاشْهَدُ اَنَّ اَدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ وَفِطْرَتَهُ وَاِيْرَاهِيْمَ خَلِيْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمُوسَى
 كَلِيْمَ اللَّهِ وَعِيسَى رُوْحَ اللَّهِ وَمُحَمَّدٌ حَبِيْبَ اللَّهِ اَوَّلِ دَعَا مَا نَكَلِ اَسَدُ تَعَالَى سَمِعْتُ نَبِيَّ
 كَيْبَا وَاِيْكِي وَاَسْكَى اَوَّلِ اَيُّبَارِ اَسْمَةِ تَوَابِ بِشِيْرٍ اَوَّلِ دَاخِلِ كَرِيْمًا اَسْكُو اَسَدُ حَبِيْبَتِ مِيْنِ مِهْرَاهِ مِيُوْنِ كَمَا
فصل تیسری بیچ فضیلت نماز و شنبہ کی رات کے عَنْ اَنْسِبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى فِي لَيْلَةِ الْاِحَادِ عَشْرًا رُكْعَةً
 يَقْرَأُ فِي الرُّكْعَةِ الْاُولَى الْحَمْدُ لِلَّهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ عَشْرَ مَرَّةً وَفِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ عَشْرَ مَرَّةً وَفِي الرُّكْعَةِ الثَّالِثَةِ بَعْدَ الْحَمْدِ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَفِي الرُّكْعَةِ الرَّابِعَةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ
 اَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ تَشْهَدُ وَسَلِّمْ وَبَعْدُ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ خَمْسًا وَسَبْعِينَ
 مَرَّةً وَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِنَفْسِيهِ وَلِوَالِدَيْهِ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً
 وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ سَأَلَ حَاجَتَهُ
 فَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ اَنْ يُعْطِيَهُ سُوْالَهُ رَوَيْتُهَا مِنْ حَضْرَتِ اَنْسِبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 كَمَا فَرَمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَى كَمَا جُزِئَ بِهٖ بَيْتَيْنِ فِي رَاثِ كَوْبِيسِ رُكْعَتِ
 اَوَّلِ رُكْعَتِ مِثْلِ الْمَهْدِ اَيُّبَارٍ اَوَّلِ قَلْبِ هُوَ اَسَدٌ بِجَانِبِ بَابِ اَوَّلِ مَعُوذَتَيْنِ اَيُّبَارٍ اَوَّلِ بَعْدِ سَلَامِ كَمَا جُزِئَ بِهٖ اِسْتِغْفَارِ تَوَابِ

الحمد ایک بار اور قل ہو اللہ و ش بار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد میں بار اور تیسری رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تیس بار اور چوتھی رکعت میں سورہ اخلاص چالیس بار پھر شہد پڑھے اور سلام دیوے اور بعد سلام کے پڑھے سورہ اخلاص پچھتر بار استغفار چاہے خدایتاً سے اپنے واسطے اور اپنے مان پاک واسطے پچھتر بار اور درود بھیجے اور پر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پچھتر بار پھر کچھ طلب کرے اپنے رب سے حاجت انہی پس ہر حق اور پر اللہ تعالیٰ کے کہ دیوے اسکو حاجت اسکی یعنی جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی اور اس نماز کو صلوة الحاجت بھی کہتے ہیں وَعَنْ ابْنِ اُمَامَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْاِثْنَيْنِ يَمُرُّ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ بِاِحْتِاجِ الْكِتَابِ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ خَمْسٌ عَشْرَ مَرَّةً وَيَقْرَأُ بَعْدَ التَّسْلِيمِ خَمْسَ عَشْرَ مَرَّةً آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيَسْتَغْفِرُ اللهُ خَمْسَ عَشْرَ مَرَّةً يَجْعَلُ اللهُ اسْمَهُ فِي اصْحَابِ الْجَنَّةِ وَالْكَانَ مِنْ اصْحَابِ النَّارِ وَعَنْكَ ذُنُوبُ الْعَالَمِيَّةِ وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ اَبْوَقْرَةٍ هَا حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ وَاِنْ مَاتَ مَا بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ اِلَى الْاِثْنَيْنِ مَاتَ شَهِيدًا

روایت ہر ابی امامہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے ہر رات کو دو رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ پندرہ بار اور پھر پڑھے بعد سلام کے آیت الکرسی پندرہ بار اور استغفار پندرہ بار گمراہیگا اللہ تعالیٰ نام اسکا حسب اصحابوں میں اور اگرچہ ہو وہ اصحاب دوزخ سے اور بخشدیے اسکے اللہ صاحب نے تمام گناہ ظاہر کے اور لکھا اللہ صاحب نے واسطے اسکے بدلے میں ہر آیت کے کہ پڑھا اسنے تو اب حج اور عمرہ کا اور اگر ما وہ درمیان دو شنبہ کے دوسرے دو شنبہ تک تو مرثیہ فصل پچھتی بیچ فضیلت نماز منگل کی رات کے قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الثَّلَاثِ أَثْنَيْ عَشَرَ كَعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً
 وَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ مَرَّةً لَمْ يَلِكْ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا غَرَضُهُ وَطَوْلُهُ وَسَمِعَ الدُّنْيَا
 سَبْعَ مَرَّاتٍ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے رات کو منگل کی بارہ رکعت پڑھے ہر رکعت
 میں الحمد الیکبار اور اذا جاء نصر اللہ پانچ بار بنا کر لگا لگا ابد تک واسطے اسکے گھر جنبت میں کہ عرض اور طول اسکا
 ہوگا مانند وسعت دنیا کے سات حصہ زیادہ فصل پانچویں بیچ فضیلت نماز بدھ کی رات
 قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ
 فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ
 مَرَّةً وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ عَشْرَ مَرَّاتٍ يَنْزِلُ مِنْ كُلِّ سَّمَاءٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ
 يَكْتُبُونَ لَهُ الثَّوَابَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے
 بدھ کی رات کو دو رکعت پڑھے اول رکعت میں الحمد الیکبار اور قل اعوذ برب الفلق دس بار اور دوسری
 رکعت میں قل اعوذ برب الناس دس بار اترتے ہیں ہر آسمان سے ستر ہزار فرشتے لکھتے ہیں واسطے اسکے
 ثواب قیامت کے دن تک فصل چھٹی بیچ فضیلت نماز پنجشنبہ کی رات کے عن
 أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْخَمِيسِ
 مَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ خَمْسَ
 مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَالْمُعَوَّذَتَيْنِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ
 اسْتَغْفَرَ اللَّهُ خَمْسَ عَشْرَ مَرَّةً وَجَعَلَ ثَوَابَهُ لَوَالِدَيْهِ فَقُلْ أَدَى حَقِّمَا وَإِنْ كَانَتْ
 تَقَالَ هَذَا عَطَاهُ اللَّهُ مَا يُعْطَى الصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءَ یعنی روایت ہرابی ہر یہ رضی اللہ عنہ
 سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے پنجشنبہ کی رات کو مغرب اور
 عشاء کے درمیان میں دو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں الحمد الیکبار اور آیت الکرسی پانچ بار

اور قتل ہوا بعد پانچ بار اور معوذتین پانچ بار پس جب وقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے پھر پڑھے استغفار
 پندرہ بار اور بخشے اسکا ثواب اپنے مان باپ کو پس تحقیق گو یا کہ ادا کیا اُسنے حق مان باپ اپنے کا اگرچہ
 ہوں مان باپ اُسکے ناراض اس سے دنیا میں اور عطا کرے تاہر اُسکو امدتعالے وہ چیز جو عطا کی ہر صد ہون
 اور شہیدوں کو فصل ساتون بیچ فضیلت نماز شب جمعہ کے عن جابر بن
 عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی لیلۃ
 الجمعة بین المغرب والعشاء اثنی عشر رکعة یقرء فی کل رکعة فاتحة الكتاب
 وقل هو الله احد عشر مرة فکانتما عبد الله تعالی اثنتی عشر سنة وصام
 لیلارها وقام لیلہا روایت ہر حضرت جابر رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے شب جمعہ میں درمیان مغرب اور عشا کے بارہ رکعت نفل اور پڑھے ہر رکعت میں
 الحمد اکیبار اور قتل ہوا بعد دس بار پس گو یا کہ عبادت کی اُسنے اللہ کی بارہ برس اور روزے
 رکھے اُسنے اللہ کے تمام دنوں اور قائم ہوا وہ واسطے عبادت کے تمام راتوں وروی عن کثیر
 بن سلمة عن النس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من صلی لیلۃ الجمعة صلوۃ العشاء الاخرۃ فی جماعة و صلی بعدھا رکعتین السنۃ
 ثم صلی بعدھا عشر رکعة یقرء فی کل رکعة الحمد لله مرة وقل هو الله مرة وللمؤدبتین
 مرة مرة ثم اوتر بثلاث رکعة وتام علی جنبیه الا یمین ووجھہ
 لے القبلة فکانتما احیا لیلۃ القدر روایت ہر کثیر بن سلمہ سے اور روایت ہر
 انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے شب جمعہ کو نماز عشا کی
 جماعت کے اور پڑھے بعد اسکے دو رکعت سنت پھر پڑھے بعد سنتوں کے دس رکعت پڑھے
 ہر رکعت میں الحمد اکیبار اور قتل ہوا بعد دس بار اور معوذتین ایک ایک بار پھر پڑھے وتر تین رکعت

اور پھر سوئے اوپر پلو سے راست تپے کے اور منہ کرے طرف قبائلیہ کے پس گویا کہ زندہ کیا جسے شب تہ
 کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى رَسُوْلِكَ وَ عَلٰى اٰلِ رَسُوْلِكَ
 وَ اَلْيَوْمِ الْاَزْهَرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لَيْلَةَ حَفْرَتِ نَبِيِّكَ فَرَمَا يَہر کہ کثرت کرو تم زیادہ و روضہ شریف کی باہر
 میرے روشن رات میں اور روشن دن میں یعنی وہ شب جمعہ کی ہے اور وہ دن جمعہ کا ہے یا است
 یا کریم ہر سبجائی مسلمان کو توفیق عمل خیر کی عنایت فرمائیں آمین

باب پانچواں کلمہ لا الہ الا اللہ کی فضیلت
 میں اور اوعیات وغیرہ کے ذکر میں

اب جانتا چاہیے کہ کل فضائل نمازوں کے میں لکھ چکا ہوں مگر بعد نمازوں کے کچھ وظائف اور
 دعا بھی پڑھنا ضرور مناسب ہے سو اب ہم وہ دعائیں کہ جو کتابوں میں وارد ہیں اس کتاب میں
 لکھتے ہیں اللہ تعالیٰ اسکے پڑھنے کی مومنوں کو توفیق دے آمحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں
 خبر دی مجھ کو جبرئیل نے کہ امیر محمد اللہ تعالیٰ فرماتا ہے کہ نہیں بھیجا ہننے امیر محمد اور پر زمین کے موافق کلمہ
 لا الہ الا اللہ کے اور اس کلمہ سے قائم کیے گئے زمین اور آسمان اور پہاڑ اور درخت اور خشکی اور تری
 اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ یہ کلمہ اخلاص کا ہے اور یہ کلمہ اسلام کا ہے اور یہ کلمہ رحمت کا ہے اور فرمایا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لا الہ الا اللہ کلمہ شفاعت کا ہے اور لا الہ الا اللہ کلمہ
 نجات کا ہے اور لا الہ الا اللہ کلمہ بخشش کا ہے اور فرمایا حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ اگر رکھا جاوے
 کلمہ لا الہ الا اللہ ایک پلہ میں میزان کے اور رکھے جاوے تمام آسمان اور زمین دو سکر پلہ میں
 میزان کے التبت بھاری ہو ویک پلہ کلمہ لا الہ الا اللہ اور لکھا ہے کہ جب فی مومن کلمہ لا الہ الا اللہ
 کہتا ہے تو اللہ جل شانہ فرماتا ہے کہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا یعنی تمہیں میں ہوں رب تمہارا کوئی نہیں لائق
 بندگی کے مگر میں چنانچہ آیا ہے کہ ایکے ز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوپر زمین کے بیچر و غط فرماتے تھے ایکے انبی

اوک اگر یا رسول اللہ میں بہت گناہوں اور حد سے زیادہ میں گناہ کیے ہیں پیغمبر علیہ السلام نے فرمایا کہ امر
 اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہیں یا ستارے آسمان کے اعرابی نے عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ
 زیادہ ہیں پھر لو چھا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امر اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہیں یا برگ درختان کہ
 جو اوپر تمام زمین کے ہیں عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ برگ درختوں سے بھی زیادہ ہیں پھر فرمایا حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امر اعرابی تیرے گناہ زیادہ ہیں یا حمت خدا کی زیادہ تیرے گناہوں سے اعرابی نے
 عرض کی کہ یا رسول اللہ اگرچہ میرے گناہ بہت ہیں مگر حمت خدا تمہارے کی میرے گناہوں سے بھی
 زیادہ ہے پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ کہ لا الہ الا اللہ اور زور سے پڑھا اسکو ساتھ
 محبت کے پس پڑھا اسنے یہ کلمہ آواز سے پھر فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اسکو واسطے نماز کے کہ پڑھا کہ
 تو نماز جماعت سے پھر پڑھا کہ تو اس کلمہ کو بیشک اللہ بخشے گا تیرے گناہوں کو اور کتاب میں ہے کہ کلمہ تیرے
 تلوار تیرے ہر تس جسے لیا اس تلوار تیرے ہاتھ میں نہیں آئیگا پاس اسکے کوئی دشمن ڈرے گا پس مومنوں کی
 تلوار کلمہ لا الہ الا اللہ ہر جسکی زبان پر یہ کلمہ ہوگا آگ جہنم کی آس کو سون بھاگ جاوگی اور یہ بھی
 جانا چاہیے کہ تلوار اسکو کہتے ہیں کہ جسکی دھارتیز ہووے اور زنگ بھی نہ لگا ہووے اور اگر دھار اسکی
 نہیں اور زنگ بھی اسی بہت ہے یہاں تک کہ کچھ کاٹ نہیں کرتی ہے تو وہ تلوار کس کام کی اس سے دشمن
 کوئی نہیں ڈرے گا پس اگرچہ کلمہ بمنزلہ تلوار کے ہے مگر بیشک کہ اس کلمہ کی دھارتیز نہ کرو گے نماز سے اور
 عبادت وغیرہ سے تو پھر یہ تلوار کس کام کی ہوگی چنانچہ اہل شہوت فرماتے ہیں کہ دور کر زنگ تلوار
 اپنی کا ساتھ عبادت کے اور تیز کر واسکی دھار کو ساتھ نماز اور روزے کے پس البتہ کوئی دشمن
 نہیں آویگا پاس تمہارے خوف سے اس تلوار کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی
 لا الہ الا اللہ کہ رات اور دن میں بہت دفع کرے اللہ تعالیٰ اس سے گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جنت کی کوئی چیز لا الہ الا اللہ اور کھولیا ونیکے واسطے اسکے آٹھون دروازے

جنت کے کہ جنے کثرت کی لا الہ الا اللہ کی اور فرمایا کہ خزانہ عرش کا ہر لاکھ لاکھ اللہ اور فرمایا حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی بعد نماز کے سو بار کہے لا الہ الا اللہ کو اللہ وہ جنتی ہے اور فرمایا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دیکھے کسی چیز عجیب تو کہے لا الہ الا اللہ تو گویا صدقہ دیا اُس نے اللہ کی راہ
میں اس روز اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی اٹھے اور کہے لا الہ الا اللہ پس پایا
اُس نے ثواب بہت مگر وہ مشرک نہوا اگر مشرک کہے لا الہ الا اللہ اور پھر طرف شرک کے رجوع ہو تو عذاب
کیا جائیگا وہ دوزخ میں اور یمن نبشیکا اللہ مشرک کو مگر جو شرک سے توبہ کرے اور روایت ہے عبد اللہ
بن عمر ابن العاص رضی اللہ عنہ سے کہ پانچ چیزیں ہیں کہ حسین ہوں وہ پانچ چیزیں تو سعید ہو گا وہ اول
یہ کہ کتار ہے لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ساعت بساعت اور جب مبتلا ہو کسی بیماری میں یا
کسی بلا میں تو کہے اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُوْنَ اور جب پیش آوے اسکو کوئی امر ناخوش تو کہے
اَلْحَوْلُ وَالْقُوَّةُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ اور جب دی جاوے کوئی نعمت تو کہے اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ
اور جب شروع کرے کوئی کام تو کہے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اور جب صادر ہووے
اُس سے کوئی گناہ تو کہے اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ اور بہت سی حدیثیں اور روایتیں ذکر اللہ کی
فضیلت میں آئی ہیں اور بزرگوں سے ذکر اللہ کی کثرت اور حرص میں بہت کچھ منقول ہیں
چنانچہ آیا ہے کہ ایک بزرگ وقت مونڈانے لبون کے کچے ٹپھتے تھے حجام نے کہا کہ حضرت ٹھہر جاؤ
ایسا نہو کہ ہونٹ کٹ جاوے اُنھوں نے کہا کہ ہونٹ کا کٹ جانا میرے نزدیک بہتر ہے ذکر اللہ
شرک سے اور کتاب میں ہے کہ ایک بزرگ تھے اُنھوں نے روٹی کھانی چھوڑ دی تھی ستونبا کے
رکھے تھے کہ جلدی سے پیکر ذکر اللہ میں مشغول ہو جایا کہ رنگا روٹی کھانے میں دیر تک ذکر اللہ سے
باز رہتا پڑتا ہے اور ذکر اللہ منحصر کچھ کلموں اور تسبیحات وغیرہ ہی پڑھنے پر نہیں ہے بلکہ جو اور امر مجاہدانا ہے
اور ممنوعات شرع سے بچتا ہے وہ ہی ذکر اللہ کا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ہزار بار کہے

لا الہ الا اللہ اللہ اللہ تعالیٰ اسکو سات چیز عنایت فرماوے اول تو سکرات موت اسپر آسان ہوگا اور
 دوسرے دنیا سے باایمان جاویگا اور تیسرے اسکی قبر کشادہ ہوگی اور چوتھے منکر نکیر کو اچھی
 صورت میں دیکھیگا پانچویں نامہ اعمال اسکے داہنے ہاتھ میں دن قیامت کے دیے جاویں گے اور چھٹے
 پلہ میزان کا اسکی نیکیوں سے بیماری ہوگا اور ساتویں پل صراط سے مانند برق کے گزریگا اور
 فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کہ لا الہ الا اللہ للک للک الحق المبین ہر روز سو بار پس
 ہوگا ایمان اسکو فقر سے اور وحشت منوگی اسکو قبر میں اور ہوگا غنی دل اسکا اور داخل ہوگا جنت
 میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگو جاری رکھو تم اپنی زبان کو ساتھ کلمہ لا الہ الا اللہ
 کے پس ہراعت اور لحظہ اپنے پروردگار کو یاد کرے اس سے ہرگز نہ عاقل ہو چنانچہ اللہ صاحب نے
 فرمایا ہر یا ایھا الذین امنوا ذکروا اللہ ذکرا کثیرا و سبحوا لہ کثیرا و اصدلوا یعنی ام ایمان والو یاد کرو
 اللہ کو بہت سی یاد اور پاکی بولو اسکی صبح اور شام یعنی یاد کرو اللہ کو بہت سی یاد کرنا رات کو اور دن کو
 جنگل میں اور دریا میں اور صحت اور بیماری میں اور پوشیدہ اور ظاہر میں اور مجاہد صحابی فرماتے ہیں کہ
 ذکر کثیر یہ ہے کہ نہ بھولے اسکی تین کبھی اور حضرات صوفیہ کرام نے کہا ہے کہ ذکر کثیر یہ ہے کہ بیچ مراقبہ
 اور مشاہدہ حق کے مستغرق ہوو اور اسکی غیر کو بھلا دیوے حضرت مولانا روم فرماتے ہیں سے ہر آن کو
 غافل از حق بکن مان ست + در آندم کافر ست امانان ست + اور نگرہ کتے میں اول روز کو
 اور اصیل کتے میں آخر روز کو خاص کیے گئے ہیں یہ دونوں وقت ساتھ ذکر کے اسلیے کہ ملائکہ رات
 اور ملائکہ دن کے جمع ہوتے ہیں امنین اور مراد سبح سے سبحان اللہ و محمدہ ہے اور ایک روایت
 میں یوں بھی آیا ہے کہ موتم سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول
 و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم اور بعضوں کے نزدیک تسبیح مگرہ سے نماز فجر مراد ہے اور تسبیح اصیل سے
 نماز ظہر اور عصر اور مغرب اور عشاء مراد ہے چنانچا یہ ہے کہ بعد ہر نماز کے سبحان اللہ و بچل ضرور پڑھے

اور یہ نہایت عمدہ وظیفہ ہر نقل ہو کہ جب بخت نصر نے بیت المقدس کو خراب کیا اور حضرت دانیال کو قید کر کے لیگیا ہر بار انکو تکلیف اور عذاب دیتا تھا ہر بار کہتے تھے الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ سَجَّاسٍ لَمَعُونَ نے اس نبی کو آگے دو شیروں کے ڈال دیا تو وہ شیر انکی خدمت کرنے لگے پھر بخت نصر نے حضرت دانیال بنی کو کوئین مین ڈالا ہر بار شکر خدا کا کرتے تھے یہاں تک کہ حضرت دانیال علیہ السلام نے اس بلا کو نصت جانا ایک روز حضرت کو کوئین مین خواہش کسانے کی ہوئی مقتولے نے حضرت مترا میا پیغمبر علیہ السلام کو وحی کی کہ امر میا واسطے دانیال کے کھانا پکا اور واسطے اسکے لیجا حضرت امر میا نے مانا جاتا کی کہ انوی مین بندہ شراک شام مین ہون اور بھائی دانیال علیہ السلام او پر زمین بابل کے مین کھانا کس طرح لیجا ونگا کہ جبکہ وہ ہر حکم ہوا کہ امر میا موجود کرنا کھانیکا کام تیرا اور پونجا دنیا پاس انکے کام ہمارا ہر پس جب کھانا تیار ہوا اس وقت اسے نے ایک ٹکرا ابرکا پاس حضرت امر میا کے بھیجا گا اس کے اوپر بیٹھو لو پھر بیٹھ گئے امر میا او پر ابر کے اور کھانے ہاتھ پر کھانا پھر سوچنے حضرت امر میا علیہ السلام پاس اس کو مین کے حسین حضرت دانیال علیہ السلام تھے پس کہا حضرت دانیال علیہ السلام نے کہ کن ہو اوپر کوئین کے کہ دوست کے نام لینے سے روکتا ہر جواب دیا کہ مین برادر تیرا امر میا ہون دانیال نے کہا کہ امر میا کیا مچھکو میرے رہنے یا دیکھا ہر کہا کہ ہاں پس اپنے پڑھی یہ دعا خوشی مین آکر الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَسْأَلُنَا مِنْ ذِكْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ وَتَقِيَهُ كَفَاهُ وَلَمْ يَسْأَلْنَا مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُجَادِي بِلَا حَسَانٍ احْسَانًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُجْرِي الصَّكْرَ تَجَانًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَكْشِفُ الصَّكْرَ بَعْدَ الْكُرْبِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ رَجَاءُنَا حِينَ يَنْقَطِعُ الْحَيْلُ عَشًا جَبَّ يَدَا حَضْرَتِ دَانِيَالِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِي طَرْهِي اُسى وَتِمْ كِي بَاتِمْ سِي سَجَاتِ پَانِي لِيَسِ چَاهِي كِي يِدَا اِبْدِ نِمَا زِي كِي طَرْهِي نَجَاتِ دِيگَا اسكو اللہ تعالیٰ تام بلیات دینی اور دنیاوی سے اور آدمی کو اپنے گناہوں کی طرف بھی خیال کرنا چاہیے کہ مین گتے گناہ کیے اور ان گناہوں کے

دفعیہ کے واسطے کچھ علاج بھی کرنا چاہیے جیسا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگوں کو علاج کروانے گناہوں کا سبب
استغفار کے اور توجہ کے اور بچو تم گناہوں سے لیکن بعد نماز کے چاہیے کہ ضرور پڑھے استغفار و شہادہ اور پھر مغفرت پڑھے
اپنے رب سے اپنے گناہوں کی حدیث شریف میں آیا ہے کہ پڑھو تم یہ استغفار استغفر اللہ الذی لا الہ الا
ہو الحی القيوم مغفار الذنوب اللہ بجزیہ اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ جو پڑھے اس استغفار کو استغفر اللہ الذی لا الہ الا هو الحی القيوم واللہ بجزیہ اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہوں
کو اور یہ سید الاستغفار ہے اللهم انت ربی لا الہ الا انت خلقتنی وانا عندک وانا علی عهدک
واعتقادک ما استطعت واعوذیک من شر ما صنعت وایوءک بنعمتک علی الیوم والک
بذنبی فاغفر لی فانہ لا ینفع الذنوب الا انت جو کہ اس دعا میں سید الاستغفار کو ہمیشہ پڑھے ثواب بہت ہے اور
اگر اس روز یا اس رات کو مراد تو شہید مراثی ہم سب کو صراط المستقیم پر قائم رکھ آمین ثم آمین ہر حرکت یا ارحم الراحمین

خاتمة الطبع

بعد تحمید خدا نعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کی بشارت ہر رقم ہے کہ اندرون ایک سالہ نا دیو و منہ خاص عالم نفع
انام جب کا نام فضائل الشہدہ والصیام فی اوراد الیالی والا یام ہر سالہ میں پانچ باب میں پہلے باب میں فضیلت بارہ
سینوں کی بارہ فصلوں میں مرقوم ہے دوسرے باب میں فضائل حجہ غسل و زجہ و روزہ ایام صیام کے مسطور ہیں تیسرے باب میں
ایام ہفتہ کی نمازوں کا مذکور ہے چوتھے باب میں فضائل راتوں کی نمازوں کے ہیں پانچویں باب میں فضیلت کلمہ طیبہ اوراد
وظائف و دعائیں جو حدیثوں سے ثابت ہیں اشح و بسط رقم نمبر میں تصنیف عالم با علم فاضل اکمل مولوی محمد رمضان صاحب
حنفی المذہب مجددی جنہ تصنیفات سے مثل غنیۃ الطالبین و رشید المؤمنین وغیرہ کے بہت کتابیں ہیں بطور
خواہش مزید شایعین مطبع نامی منشی نو لکشور واقع لکھنؤ میں با چہارم ماہ جون سنہ ۱۳۱۷ مطابق
ماہ ثوال المکرم ۱۳۱۷ سنہ ۱۳۱۷ مطابق سے آراستہ ہوا۔

آخری درج شدہ تاریخ پُر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتابت پندرہ
 جامعہ اسلامیہ
 مدرسہ اسلامیہ
 ۱۔ از کتب، عربی، فارسی، انگریزی، ہندی، سنسکرت، اردو، پشتو، پنجابی، سندھی، بلوچی، گجراتی، کچھدی، بھارتی، اور دیگر زبانوں میں لکھی گئی ہیں۔
 ۲۔ اس کتاب میں مختلف موضوعات پر لکھی گئی ہیں، جن میں سے کچھ کے نام درج ذیل ہیں: (۱) تاریخ اسلام، (۲) احکام اسلام، (۳) عقائد اسلام، (۴) اخلاق اسلام، (۵) سیرت النبی صلی اللہ علیہ وسلم، (۶) فقہ اسلامی، (۷) لغت عربی، (۸) تاریخ عرب، (۹) تاریخ اسلام، (۱۰) تاریخ ہند، (۱۱) تاریخ ہندوستان، (۱۲) تاریخ پاکستان، (۱۳) تاریخ ایشیا، (۱۴) تاریخ افریقہ، (۱۵) تاریخ یورپ، (۱۶) تاریخ امریکہ، (۱۷) تاریخ آسٹریلیا، (۱۸) تاریخ نیوزی لینڈ، (۱۹) تاریخ اوقیانوسیا، (۲۰) تاریخ عالم، (۲۱) تاریخ ہنر، (۲۲) تاریخ ادب، (۲۳) تاریخ سائنس، (۲۴) تاریخ طب، (۲۵) تاریخ فلسفہ، (۲۶) تاریخ ریاضی، (۲۷) تاریخ طبیعیات، (۲۸) تاریخ کیمیا، (۲۹) تاریخ فلکیات، (۳۰) تاریخ زمین شناسی، (۳۱) تاریخ آب و ہوا، (۳۲) تاریخ جانور شناسی، (۳۳) تاریخ نباتات، (۳۴) تاریخ معدنیات، (۳۵) تاریخ زمین شناسی، (۳۶) تاریخ آب و ہوا، (۳۷) تاریخ جانور شناسی، (۳۸) تاریخ نباتات، (۳۹) تاریخ معدنیات، (۴۰) تاریخ زمین شناسی، (۴۱) تاریخ آب و ہوا، (۴۲) تاریخ جانور شناسی، (۴۳) تاریخ نباتات، (۴۴) تاریخ معدنیات، (۴۵) تاریخ زمین شناسی، (۴۶) تاریخ آب و ہوا، (۴۷) تاریخ جانور شناسی، (۴۸) تاریخ نباتات، (۴۹) تاریخ معدنیات، (۵۰) تاریخ زمین شناسی، (۵۱) تاریخ آب و ہوا، (۵۲) تاریخ جانور شناسی، (۵۳) تاریخ نباتات، (۵۴) تاریخ معدنیات، (۵۵) تاریخ زمین شناسی، (۵۶) تاریخ آب و ہوا، (۵۷) تاریخ جانور شناسی، (۵۸) تاریخ نباتات، (۵۹) تاریخ معدنیات، (۶۰) تاریخ زمین شناسی، (۶۱) تاریخ آب و ہوا، (۶۲) تاریخ جانور شناسی، (۶۳) تاریخ نباتات، (۶۴) تاریخ معدنیات، (۶۵) تاریخ زمین شناسی، (۶۶) تاریخ آب و ہوا، (۶۷) تاریخ جانور شناسی، (۶۸) تاریخ نباتات، (۶۹) تاریخ معدنیات، (۷۰) تاریخ زمین شناسی، (۷۱) تاریخ آب و ہوا، (۷۲) تاریخ جانور شناسی، (۷۳) تاریخ نباتات، (۷۴) تاریخ معدنیات، (۷۵) تاریخ زمین شناسی، (۷۶) تاریخ آب و ہوا، (۷۷) تاریخ جانور شناسی، (۷۸) تاریخ نباتات، (۷۹) تاریخ معدنیات، (۸۰) تاریخ زمین شناسی، (۸۱) تاریخ آب و ہوا، (۸۲) تاریخ جانور شناسی، (۸۳) تاریخ نباتات، (۸۴) تاریخ معدنیات، (۸۵) تاریخ زمین شناسی، (۸۶) تاریخ آب و ہوا، (۸۷) تاریخ جانور شناسی، (۸۸) تاریخ نباتات، (۸۹) تاریخ معدنیات، (۹۰) تاریخ زمین شناسی، (۹۱) تاریخ آب و ہوا، (۹۲) تاریخ جانور شناسی، (۹۳) تاریخ نباتات، (۹۴) تاریخ معدنیات، (۹۵) تاریخ زمین شناسی، (۹۶) تاریخ آب و ہوا، (۹۷) تاریخ جانور شناسی، (۹۸) تاریخ نباتات، (۹۹) تاریخ معدنیات، (۱۰۰) تاریخ زمین شناسی۔

